

یکے از مطبوعات مجلس ترقی ادب لاہور

عہد صالح

الموسوم بہ

# شاہ جہان نامہ

جلد اول

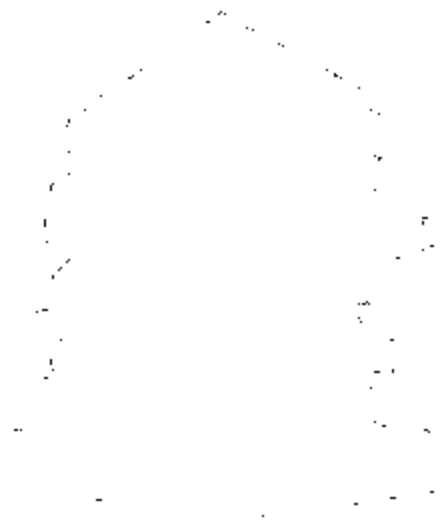
تصنیف

محمد صالح کنبو

مجلس ترقی ادب ۲- نرسنگھ اس گارڈن- کلب روڈ لاہور

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi  
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ  
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ



ذکر  
آمن و مؤتمراً و حسن الیقین المبرر بہ حکمت شیخ حسن زکحانی اردن ۵۰



یکے از مطبوعات مجلس ترقی ادب لاہور

101

عمل صالح

الموسوم به

# شاہ جہان نامہ

جلد اول

تصنیف

محمد صالح کنبو



Progressive Writers' Movement

Publisher

1973

مجلس ترقی ادب ۲- نرسنگہ دہس گارڈن گلبروڈ لاہور

ناشر

کریم احمد خان معتمد مجلس ترقی ادب لاہور

38969

مطبع

محمود پرنٹنگ پریس، ۵۶ این گلبرگ (۲) لاہور

زیر اہتمام سید احمد شاد

۴

۶۱۹۵۸

قیمت پانچ روپے

# عمل صالح

جلد اول

## فہرست مضامین

دیباچہ مصحح

صفحہ	عنوان
۱	تمہید
۲	احوال مصنف
۷	تاریخ نگارش کتاب
۸	ماخذ
۱۰	طرز انشاء
۱۲	نسخ قلمی کتاب
۱۴	علامات و مخففات

## متن اصل نسخہ

۱	تمہید
۵	ولادت شاہجہان بادشاہ غازی و موسوم شدن به سلطان خرم
۸	سلسلہ نسب
۹	احوال نور الدین محمد جہانگیر بادشاہ
۱۱	ذکر جلال الدین محمد اکبر بادشاہ غازی
۱۳	احوال نصیر الدین محمد ہمایون بادشاہ
۱۵	بیان ظہیر الدین محمد بابر بادشاہ غازی
۱۹	ذکر شاہزادہ عمر شیخ میرزا
۲۰	بیان سلطان ابو سعید میرزا



( ب )

صفحه	عنوان
۲۱ ...	احوال شاهزاده سلطان محمد میرزا
۲۱ ...	ذکر شاهزاده میرزا میران شاه ...
۲۱ ...	احوال امیر تیمور گورگان ...
۲۳ ...	بیان تعلیم شاهزاده خرم ...
۲۵ ...	ارتحال اکبر بادشاه و ذکر سوانح که در عرض آن ایام رو داد
۲۹ ...	روگردان شدن خسرو از اطاعت جهانگیر بادشاه...
۳۲ ...	بیان عنایات جهانگیر بادشاه در حق سلطان خرم و خواستگاری نواب ممتاز الزمانی بنت یمین الدوله آصف خان
۳۲ ...	ذکر خواستگاری صبیئه شاه بلند اقبال خرم
۳۶ ...	نہضت جهانگیر بادشاه بہ صیدگاہ باری و شمشیر انداختن
۳۸ ...	بادشاهزادہ خرم بر شیر ...
۴۲ ...	زفاف شاه بلند اقبال بہ نواب ممتاز الزمانی
۴۵ ...	نہضت جهانگیر بادشاه با شاه بلند اقبال بصوب اجمیر
۵۱ ...	نہضت سلطان خرم بہ تسخیر ولایت رانا امر سنگھہ و روزی شدن فتح
۶۰ ...	آغاز سال نهم از سنین جلوس جهانگیری و آذین یافتن انجمن نوروزی سلطان خرم در ولایت رانا
۶۱ ...	ولادت جهان آرا بیگم المخاطب بہ بیگم صاحب
۶۲ ...	تنگ شدن عرصہ پیکار بر رانا بمساعی بادشاهزادہ خرم عفو طلبیدن رانا بوسیله شاه بلند اقبال و ذکر بعضی از مناسبات این مطلب
۶۳ ...	معاودت شاه بلند اقبال از مہم رانا و دریافت ملازمت جهانگیر
۶۹ ...	بادشاه در اجمیر
۷۰ ...	ولادت بادشاهزادہ محمد دارا شکوہ
۷۳ ...	ذکر پیدایش شاهزادہ محمد شاه شجاع
۷۵ ...	توجہ شاه بلند اقبال بہ تسخیر دکن و یافتن خطاب شاہی جشن نوروزی سال دوازدهم جلوس جهانگیری و انتظام یافتن صبیئه شاہنواز خان بہ سلک ازدواج شاه بلند اقبال و اطاعت نمودن و پیشکش فرستادن دنیا داران دکن
۷۹ ...	



		معاودت شاه بلند اقبال بعد از فتح دکن و یافتن خطاب
		شاهجهانی و نصب کرسی طلا بجنب سریر شاهنشاهی
۸۳	...	برای جلوس آن بلند اقبال ...
		توجه موکب جهانگیری بصوب گجرات باشاه بلند اقبال
۸۶	...	شاهجهان بعد از فتح دکن
۹۰	...	فتح قلعه کانگره بتدبیر شاه بلند اقبال
۹۵	...	ولادت سلطان اورنگ زیب ...
		وصول موکب سعادت بدار السلطنت فتحپور و انعقاد انجمن
۹۶	...	وزن مبارک شمسی از سال بیست و هشتم شاه بلند اقبال
۹۷	...	ارتحال والدۀ ماجدۀ شاه بلند اقبال
		توجه جهانگیر بادشاه با شاه بلند اقبال بسیر کشمیر و ولادت
۹۹	...	شاهزاده امید بخش ...
۱۰۲	...	رفتن شاه بلند اقبال بار دوم باهنگ تسخیر دکن
		وصول موکب شاه بلند اقبال بکنار رودبار چنبل و آرایش
		پذیرفتن جشن وزن مبارک سال قمری سیمین و یافتن
۱۰۵	...	توفیق توبه از توفیق شراب مسکرات ...
		وسیلہ انگیختن عنبر در طلب عفو و پذیرفتن پیشکش کلی
۱۱۸	...	و تسلیم محال متعلقہ بادشاهی
۱۲۲	...	ولادت ثریا بانو بیگم ...
		رسیدن شاه بلند اقبال بعد از انصرام مهم دکن به مندو و فرستادن
۱۲۶	...	عرضداشت به جهانگیر بادشاه در باب تسخیر قندهار
		روانه شدن شاه بلند اقبال از برهانپور بارادۀ ملازمت جهانگیر
		بادشاه و شورش مزاج حضرت خلافت مرتبت ازبن وجه
۱۲۹	...	و منجر شدن آخر کار بمحاربه
۱۳۲	...	ولادت شاهزاده محمد مراد بخش در قلعه رھتاس...
۱۳۹	...	پناه آوردن مہابت خان بدرگاہ گیتی پناه
۱۵۳	...	ارتحال جهانگیر بادشاه
		مقابله سلطان شہریار بہ بادشاہزادہ داور بخش مشہور بہ ہولاقی
۱۶۰	....	و غلبہ داور بخش



( د )

صفحه	عنوان
۱۶۲ ...	رسیدن بنارسی در مقام جنیر و رسانیدن خبر رحلت حضرت جنت مکانی
۱۶۴ ...	ورود موکمب شاهجهانی بسرحد ملک رانا و سرفرازی یافتن او از آستانبوس درگاه والا ...
۱۶۹ ...	ورود شاه بلند اقبال بظاهر دارالخلافت اکبر آباد و نزول در باغ دهره انعقاد انجمن جلوس حضرت شاهجهان بادشاه غازی در دارالخلافت اکبر آباد
۱۷۰ ...	حلیه مبارک ...
۱۷۷ ...	بیان مصارف اوقات
۱۸۳ ...	بناء تاریخ شاهجهانی
۱۹۳ ...	ذکر احکام و فرامین که بعد از جلوس نفاذ یافت
۱۹۶ ...	فهرست اسامی آن سعادت‌مندان که در رکاب ظفر انتساب از مبادی ایام قنرت تا هنگام جلوس حاضر بودند
۲۰۰ ...	تفصیل برخی از عنایات که در عنوان جلوس نسبت بامرای حضور بظهور آمده
۲۰۲ ...	بیان عزل و نصب بعضی از امرای عظام که هنگام که جلوس به نگارهایی صوبجات اشتغال داشتند
۲۰۶ ...	استسعاد یافتن شاهزادهای جوان بخت به ملازمت اشرف و کامگاری پذیرفتن آصف خان در رکاب سعادت شاهزادگان
۲۰۹ ...	جشن نوروز سال اول جلوس مبارک
۲۱۳ ...	در آمد شهر رمضان المبارک سال اول جلوس و وضع خیرات
۲۱۹ ...	بتازگی درین ماه
۲۲۰ ...	انتقال شاهزاده لطف الله
۲۲۲ ...	ترکتاز نذر محمد خان والی بلخ بحوالی کابل و معاودت نمودن به کمال نومیدی و ذکر احوال او و برادرش امام قلی خان والی توران
۲۳۶ ...	اساس نهادن ایوان چهل ستون در صحن خاص و عام
۲۳۸ ...	افتتاح مراسلت بدین درگاه از طرف سایر ملوک خصوص امام قلی خان ...
۲۴۰ ...	نقل نامه به امام قلی خان والی توران

صفحه	عنوان
۲۴۲ ...	توجه شهنشاه کشور کشا بصوب صیدگاه باري و تعین پذیرفتن امرای نامدار بر ججهار بنديله
۲۴۶ ...	ذکر نزول اجلال به قصبه گوالیار و تفرج قلعه نمودن و آراد ساختن زندانیان و فیصل یاقن مهم ججهار سنگهه
۲۵۱ ...	آغاز دویمین سال جلوس حضرت ظل سبحانی ...
۲۵۲ ...	رسیدن بحری بیگ برسم رسالت از جازب شاه عباس
۲۶۱ ...	شرح احوال خان جهان لودی و رو تاقن او از قبله اقبال
۲۷۲ ...	نقل نامه حضرت سلیمان مقامی به شاه صفی دارای ایران بیان محو آثار و رسوم بدعت که در میان طوایف افغانان سرحد کابل شیوع یافته بود
۲۷۶ ...	نهضت آنحضرت به نفس نفیس برای گوشمال نظام الملک و خانجهان بصوب دکن
۲۷۸ ...	آغاز سال سوم از جلوس
۲۸۱ ...	اشتعال یافتن نائره شورش افاغنه تیراه و بنگش به شرارت کمال الدین روهیله و انطفاء آن به سعی دولتخواهان آن صوبه
۲۸۷ ...	تفویض سردارثی کل بدستور اعظم آصف خان و روانه شدن او به بالاکهات در مرتبه اول
۲۹۱ ...	نومید شدن خانجهان و دریا خان و رفتن بسوی مالوه
۳۰۲ ...	کشته شدن دریا خان بدست اولیای دولت
۳۰۳ ...	فتح قلعه دهارور
۳۱۱ ...	بیان شدت قحط و غلا و طاعون و وبا
۳۱۷ ...	آغاز چارمین سال از جلوس مبارک
۳۲۳ ...	ذکر فتوحات که بحسن سعی قلیچ خان در اله آباد روی نمود
۳۲۶ ...	بیان کشایش قلعه قندهار دکن
۳۳۱ ...	رحلت نواب قدسی القاب ممتاز الزمانی به ریاض رضوان
۳۳۸ ...	ارسال آصف خان به بالاکهات بار دوم
۳۳۹ ...	خصوصیات احوال موکب اقبال که بیلاکهات ارسال یافت
۳۵۳ ...	آغاز سال پنجم از جلوس میمنت مانوس
۳۶۱ ...	

۳۶۶	...	معاودت موکب سعادت قرین فتح و نصرت از دکن بصوب اکبر آباد...
۳۷۶	...	بیان فتح هوکلی بندر بحسن سعی بہادر کنبو مدار علیہ قاسم خان کشایش پذیرفتن قلعه کالنه
۳۸۳	...	خواستگاری صبیہ سلطان پرویز برای بادشاہزادہ دارا شکوہ و ارسال رسم معمودہ ساچق ...
۳۸۹	...	انتظام یافتن کریمہ بادشاہزادہ پرویز در سلک ازدوج سلطان دارا شکوہ
۳۹۸	...	ارسال نامہ و رسول از درگاہ گیتی پناہ نزد نذر محمد خان والی بلغ در جواب معذرت نامہ کہ مصحوب وقاص حاجی ایلچی خود فرستاد
۴۰۸	...	انعقاد انجمن عقد ازدواج میان شاہزادہ محمد شجاع و کریمہ سلسلہ صفیہ صفویہ
۴۱۰	...	احوال پایان این سال خصوص رفع بدعتی چند کہ در کشمیر وقوع پذیرفته بود
۴۱۳	...	آغاز سال ششم از جلوس مبارک
۴۱۷	...	مرسول شدن خواجہ قاسم مخاطب بہ صفدر خان بجانب ایران حملہ آوردن ژندہ پیل بر بادشاہزادہ اورنگ زیب و ثبات قدم ورزیدن بادشاہزادہ و برچہہ زدن در پیشانی آن پرخاش گر
۴۲۳	...	بیان چگونگی فتح حصار دولت آباد بگہ حسن سعی مہابت خان و دیگر اولیای دولت ...
۴۲۹	...	توجہ بادشاہزادہ شاہ شجاع بسمت جنوبی باہنگ تسخیر بلاد دکن
۴۶۹	...	انتصاب پذیرفتن رایات موکب منصور بصوب پنجاب
۴۷۵	...	

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دیباچہ مصحح

تمہید

در زمانیکہ بمحکمہ آثار قدیمہ سرکار ہند مؤظف تحقیق السنہ عربیہ و فارسیہ بوم - روزی اشارہ عالی جناب فضیلت مآب جان ہیوبرٹ مارشل صاحب سی - آئی - اے دیرکتور جنرل محکمہ موصوفہ بدین معنی رفت کہ اگر کتاب عمل صالح کہ کاملترین تاریخ عہد حضرت شاہجہان بادشاہ غازی از تصنیف محمد صالح کنبو است بتصحیح و تحشی این بندہ زیور انطباع پذیرد خیلی زیبا بود - زیرا کہ باوجود متعدد بودن کتب تاریخ زمان حضرت شاہجہان بادشاہ کتابیکہ بر جملہ احوال عہدش از ولادت تا وفات محتوی و جامع باشد جزین نامہ نامی نیست - و شہرت و قبولیتی کہ این کتاب را بوجہ صدق بیان و درستئی اتیان حاصل شدہ احتیاج شرح ندارد - چنانچہ در اکثر تواریخ معتبرہ متاخرین حوالہ باین کتاب رفتہ است - چون امر آن عالی جناب خالی از حکمت نبود کمر ہمت بر اتمام این کار بستم و از ایشیاٹک سوسائٹی بنگالہ استفسار نمودم کہ اگر ایشان سلسلہ بلیوتھیکا انڈیکا متکفل اشاعت این نسخہ بدیعہ می توانند شد - آن جماعہ افاضل کہ در احیا و ترویج علوم و فنون آسیا ہمیشہ سرگرم کاراند - تحریک من بندہ را برغبتی تمام قبول نمودہ فرمودند کہ متن را بترجمہ مختصر در زبان انگلیسیہ کہ از تبلیغ و ترصیع کام فارسی مزکی و منقی و بہ مقاصد و مطالب محلی و مطری باشد صورت انتظام دہم - الحمدللہ کہ امروز جلد اول از آن کتاب مستطات ہدیہ ناظرین شود - الہی حسن سعی قبول کناد \*

## احوال مصنف

احوال مصنف از هیچ کتاب آن عهد بدریافت نمی رسید - و در فاتحه عمل صالح نیز جزین که "کمترین داعیان دولت ابد پیونده بوده" چیزی درین باب مسطور نیست - لیکن از احوال شیخ عنایت الله مصنف بهار دانش و از ذکر مولانا ابوالبرکات المتخلص بمنیر که در خاتمه کتاب درج است نمودگی بدست می آید - چنانچه معلوم می شود - که مولد و منشاش خاک پاک خطه لاهور است - و در عهد طفولیت بزیر تربیت شیخ عنایت الله مانده - و کسب علوم هم از آن ممدوح نموده - میگویند که ملا منیر را بمصنف کمال شغف بود - و مدتی بیک جا بسر بردند \*

در تاریخ هند ایلیت صاحب پروفیسر داسن مصنف را با میر محمد صالح خوشنویس<sup>۱</sup> پسر میر عبدالله مشکین قلم که بفارسی کشفی تخلص می کرد خلط ملط کرده است چنانچه میگوید \*

"درین امر هیچ شک نیست که محمد صالح همان کس است که خود را باین نام در کتاب خود بزمره خوشنویسان نوشته \* " ۲

حالانکه وفات خوشنویس مذکور در عمل صالح بذکر وقایع سال بیست و چهارم جلوس والا مطابق سنه هزار و شصت هجری مندرج است - پروفیسر موصوف را این خیال غالب ازین قول کرنیل لیس پیدا شده که در باب بادشاهنامه عبدالحمید لاهوری در جرنل روائل ایشیاٹک سوسائیتی (جلد سوم سلسله جدید) رقم یافته \*

"نسخه جلد دوم بادشاهنامه که برای طبع بلیوتهیکا اندیکا مستعمل شده بهترین نسخه قلمی است که بنظر آمده - از قلم محمد صالح کنبو<sup>۳</sup> مصنف عمل صالح نگارش پذیرفته - و بر حاشیه دستخط شاهجهان بادشاه دارد \* " \*

- (۱) برای مزید حالات خوشنویس مذکور ببینید صفحات ۳۱۲، ۳۱۳، ۵۰۵، ۵۵۵ و ۶۷۹ - بادشاهنامه عبدالحمید لاهوری جلد دوم - طبع بلیوتهیکا اندیکا \*
- (۲) ملاحظه کنید تاریخ هند ایلیت صاحب - جلد هفتم - صفحه ۱۲۳ \*
- (۳) در باب اصابت این قوم حکایات عجیبه و روایات غریبه بر السنه مردم جاری است - چنانچه در میان اهل اسلام مشهور است - که اگر شخصی میدالنسب بزنی کناس متأهل شود - اولاد کنبو (کمبو) باشد - گویا بوی کناسی از آبرزش

[ بقیه حاشیة صفحه ۲ ]

سادات کم شده - یا خوشبوی سادات از امتزاج کناسی کم گردیده - جماعتی دیگر می گوید که چون در ابتدا تعداد ایشان قایل بود - نظر بر آن ایشانرا کم بوگفتند باین معنی که بوی شان در میان خلق نادر است - لیکن این همه اقوال لغو و پوچ است و رزانتی ندارد - مولانا شیخ زین العابدین جد مادر شی مولانا شیخ عبدالحق محدث دهلوی که باز جد مادر شی راقم الحروف می باشد در کتاب خود مصباح العارفین می نویسد که در لفظ کنبو و او نسبت است منسوب به کتب چون واهندو و کنب شهرست نزد غزنین - باشندگان آن شهر اعم از اینکه مسلمان باشند یا بت پرست بآن لقب ملقب شدند \*

در بعض کتب تاریخ نوشته شده که کنباه بالضم نام دریای است در شمال سمرقند و آبادیها که بر کناره آن دریا واقع شده بهمین اسم موسوم شد - چنانکه جهلم نام دریای است و هم نام شهری که بر لب آن دریا واقع است - در زمانی سادات و شیوخ از عرب و بغداد آنجا سکونت اختیار نمودند - و بعد مرور قرون و دهور چون بهندوستان رو نهادند - این لقب را همراه خود شان آوردند - علاوه ازین اقوال از قرینه این شعر نیز

\* بیت \*

اگر قحط الرجال افتد ازین سه انس کم گنری  
یکی افغان دوم کنبو سوم بد ذات کشمیری

که در باب سوء خلق این قوم در میان مردم مشهور است این امر واضح می گردد که کنبو مثل کشمیری و افغان لقب مقامی است نه که ذاتی و صفاتی - و از تحقیق جد اول مردم شماری که در ذیل درج است معلوم می شود که اصل این قوم اغلب از سرزمینی است که در مضافات پنجاب واقع است - زیرا که اکثر افراد این قوم به پنجاب سکونت دادند - و آنانکه در صوبجات متحده آباداند - در آن اضلاع هستند که به پنجاب ملحق است - درین صورت قول مولانا شیخ زین العابدین قرین صواب معلوم می شود - که کنبو مثل هندو اسم نسبت است منسوب به کنب \*

نکته لطیفه اینکه منو در دهرم شاستر خود (باب دهم - اشلوک ۳۳، ۳۴) ذکر بعض فرقه های کهنتری میکند - و فرقه که بسلسله ترتیب چهارم ثبت افتاده کمبوج است - و عجب نیست که این طایفه اسلاف و اجداد کنبوی زمان حال باشند - ازین وجه که آن نوع قوم کنبو که به مذهب هندو تعلق دارد بالکلیه کهنتری است در باب اسقاط حرف جیم می توانیم گفت که بسبب کثرت استعمال واقع شده - مستشرقین زمان حال از سیاق عبارات کتب قدیمه منسکرت مندر گرفته وطن مالوف طایفه کمبوج را در کوه هندو کش قرار داده اند - که وادئی کلکت را از بلخ جدامی سازد و تا بت می رسد - چنانچه گریئر یسن در جنرل روائل ایشیا تیک سوسائیتی (بابته جولائی سنه ۱۹۱۲ ع صفحه ۸۰) این طایفه را یکی از اقوام شمال غرب هند بیان می کند -

من بنده برای تحقیق نسخه مذکورہ را خود بامعان نظر در کتابخانہ ایشیاٹک سوسائٹی بنگالہ ملاحظہ نمودم۔ و یاقتم کہ در آخر کتاب نام کاتب فقط "محمد صالح الکاتب" درج است۔ اکنون بفہم نمی آید کہ کرنیل لیس برچہ بنا محمد صالح الکاتب را محمد صالح کنبو قرار دادہ است۔ از مطالعہ کتب تاریخ آن عہد چنین معلوم می شود۔ کہ محمد صالح الکاتب یا میر محمد صالح خوشنویس پسر میر عبداللہ مشکین رقم است۔ زیرا کہ در سنہ ہزار و پنجاہ و شش ہجری خدمت داروغگی کتابخانہ معلی از تعمیر رشیدای خوشنویس باو مفروض شدہ بود۔

[بقیہ حاشیہ صفحہ ۳]

وگوید کہ لغت شان بہ سنسکرت و ایرانی آمیزش داشت۔ موسیو فاؤچر بنا بر روایات ملک نیپال تبت را کمبوج دیس می پندارد۔ و رایش بسیار تفاوت ندارد۔ اما وراہمیہرا در برہمت سمہتا (باب چہاردم۔ آیت ۱) کامبوج دیس را در ممالک جنوب مغرب شمار می کنند۔ غالباً بنای قولش این است کہ کمبوج در دہرم شاستر منوہری ونشا و منادا اشوکا (شمارہ ۱۳ - ۲۵۹ سال قبل از مسیح) بہ قومی دیگر کہ جوانا نام دارد مسطور شدہ و چون موخرالذکر باشندگان غرب و جنوب غرب بودند۔ وراہمیہرا طایفہ کمبوج را نیز متوطن ممالک جنوب مغرب شمرد \*

تفصیل جلد اول مردم شماری

(کنبو) کل تعداد = ۱۸۳۵۷۳

تقسیم بلحاظ مذہب

۶۳۱۲۸	=	ہنود
۳۳۸۸۹	=	سکھہ
۷۶۵۵۶	=	مسلمان
۱۸۳۵۷۳		

تقسیم بلحاظ صوبجات

۱۷۳۰۹۸	=	پنجاب
۳۶	=	بلوچستان
۲	=	کشمیر
۹۳۳۲	=	صوبجات متحدہ
۵	=	جزائر اندمان
۱۸۳۵۷۳		

[ملاحظہ کنید مردم شماری ہند سنہ ۱۹۰۱ میلادی - حصہ دوم (جلد اول) مؤلفہ ایچ۔ ایچ۔ رزلی - ر ای - اے - گیت] \*

و یحکن که باین حیثیت نقل کتب هم برای کتابخانه شاهی می کرد -  
یا میر محمد صالح (۱) برادر روشن قلم است - که پس از وفات برادر  
موصوفش بجای او بخدمت فرمان نویسی سرافراز گشت - و این نسخه  
با حسب ایامی حضرت صاحبقران ثانی نوشته باشد \*

مؤرخین زمانه حال شیخ عنایت الله را علمی حسب اختلاف  
الروایات هم زلف و برادر حقیقی مصنف می خوانند - لیکن از مطالعه  
عمل صالح معلوم می شود که قول آن جماعت که شیخ موصوف را برادر  
حقیقی محمد صالح می گوید درست نیست - زیرا که مصنف اسمش  
را در هر جا بقلب آل محمد زینت می دهد - که فقط سادات را نوشتن  
جایز است - و عنایت الله را بهر مقام شیخ عنایت الله نوشته است -  
مؤرخین را این غلط فهمی غالب از لفظ برادر کلان واقع شده که مصنف  
بآن شیخ موصوف را در هر جا خطاب می کند - لیکن در معاویره فارسی  
خطاب برادر عام است - و اطلاقش بر برادر حقیقی و عمزاده و هم زلف  
یکسان می باشد \*

میگویند که محمد صالح در دفتر معلی شاهی سلسله ملازمت داشت -  
و علاوه از عمل صالح کتابی دیگر موسوم به بهار سخن (۲) هم نتیجه طبع  
وقاد اوست - این کتاب بر چهار چمن مشتمل است - چمن اول - در  
مکاتیب پادشاهان و امرا - چمن دوم - در رقعات - چمن سوم - در توصیف  
عمارات آگره و شاهجهان آباد و لاهور - چمن چهارم - در تقریظات کتب -

( ۱ ) میر محمد صالح فرمان نویس و میر محمد صالح خوشنویس داروغه  
کتابخانه معلی هردو جداگانه کس بودند - و مناصب ایشان در عمل صالح جداگانه  
درج است - چنانچه میر محمد صالح فرمان نویس بمنصب پانصدی بیست سوار  
سرافراز بود - و میر صالح داروغه کتابخانه بمنصب نهمصدی صد سوار - میر محمد صالح  
فرمان نویس و محمد صالح کنبور را هم یک کس قیاس کردن درست نیست زیرا که  
اگرچنین بودی ذکر روشن قلم مثل ذکر شیخ عنایت الله که هیچ خطاب نداشت  
و باز دو بار به بسیار شرح و بسط رقم شده است بالضرور در عمل صالح نگارش  
یافتی - علاوه ازین ذکر تفویض خدمت فرمان نویسی که پادشاهنامه  
عبد الحمید درج است در عمل صالح نیز رقم شدی - والله اعلم بالصواب \*

( ۲ ) این کتاب هنوز چاپ نشده است - نسخه قلمیش که بنظرم رسیده ملک  
مولوی محمد شعیب نائب مباشر آثار قدیمه اسلامیة پنجاب و صوبجات متعده  
است - تقریباً چهار پنج صد صفحه ضخامت دارد \*



از دیباچه معلوم می شود که مولانا ابوالبرکات منیر مسودات این کتاب را که در اوراق منتشره صورت پراگندگی داشت خواست که در یک شیرازه جمع آورد - اما اجل مهلت نداد - و آخر الامر محمد صالح خود آن اوراق پریشان را در سنه هزار و هفتاد و سه هجری ترتیب داده به بهار سخن موسوم کرد - درین گلدسته مصنف داد رنگین کلامی و سخن آرائی داده است - و جواهر زواهر مضامین گوناگون بر صفحات قرطاس ریخته \*

تاریخ ولادت مصنف بتحقیق نه پیوست - و در باب وفاتش نیز اقوال مختلف است - چنانچه سید محمد لطیف در تاریخ لاهور صفحه ۲۰۹ می نویسد - که محمد صالح در سنه هزار و هشتاد و پنج رحلت نمود - صاحب تحقیقات چشتی<sup>۱</sup> وفات مصنف را ده سال قبل از آن بیان می کند - و گوید که محمد صالح در سنه هزار و هفتاد و پنج وفات یافت لیکن قولش درست نیست - چرا که مصنف در عمل صالح ذکر وفات شیخ عنایت الله که در سنه هزار و هشتاد هجری واقع شده نموده است - درین صورت رحلت کردن او در سنه هزار و هفتاد و پنج خلاف از عقل است علاوه ازین اقوال از عبارتی که در اختتام نسخه پبلک لائبریری لاهور درج است - و اینجا بجنسه نقل می شود بظهور می رسد - که رشته حیات مصنف تا سنه یازده صد و بیست هجری منقطع نه گردیده بود \*

### نقل عبارت

ختم شد نسخه عمل صالح من تصنیف جامع الکمالات صوری و معنوی میان محمد صالح سلمه الله روز یکشنبه بتاریخ بیست و هفتم صفر سنه ۳ جلوس والا مطابق سنه ۱۱۲۰ هجری \*

درین عبارت جمله سلمه الله برین معنی دال است - که مصنف تا زمان تحریر این نسخه زنده بود - اکنون درین صورت که از عبارت تاریخ لاهور این امر منکشف نمی گردد - که آیا مصنف تاریخ وفات بنا بر روایات مقامی نوشته است - یا از دیگر کتب تاریخ نقل کرده - من بنده را در قرار دادن این امر که قول محمد لطیف "حدیث صحیح" است - و عبارت نسخه پبلک لائبریری لاهور هرزه و هذیان - قدری شامل است -

(۱) ملاحظه کنید - تحقیقات چشتی - صفحه ۵۹۲ - طبع لاهور (وطن) \*

زیرا که اگر مصنف تاریخ لاهور تاریخ وفات محمد صالح را فقط بر بنای روایات مقامی نوشته است - قولش در مقابله عبارت نسخه پبلک لائبریری لاهور وقتی ندارد و اگر او از دیگر کتب معتبره تاریخ نقل کرده است - نگارش عبادت نسخه لاهور بر سهو کاتب محمول می توان شد \*

در لاهور مسجدی خورد بغایت دلپسند اساس بنا کرده مصنف هنوز موجود است - این عبادتگاه اندرون موجی دروازه بر لب سه راه واقع است و کار چینی بسیار خوب دارد - گویند که مکان سکنتی محمد صالح معاذی این مسجد بود - بر در مسجد این کتبه نوشته است \*

\* کتبه \*

بانای این مسجد زیبا بنده آل محمد صالح است  
سنه یک هزار و هفتاد هجری

بر محاریب مسجد بسیار کتبه از نظم و نثر و آیه های قرآنی بکار چینی نگاشته است - مقصود ازینها حمد و سپاس خدا و نعت مصطفی و تعریف مسجد زیبا است - از کتبه نثرچنان هویدا می شود - که تعمیر مسجد در سنه هزار و هفتاد و نه به تکمیل رسید \*

### نقل کتبه نثر

بعین معنی فدوی آل محمد صالح در سال هزار و هفتاد و نه هجری صورت اتمام یافت \*

محمد صالح در مقبره که از سنگ سرخ بنا یافته است دفن شد - این مقبره تا حال بیرون موجی دروازه لاهور موجود است - و به اسم کنبو والا مقبره شهرت دارد \*

### تاریخ نگارش کتاب

اگرچه مصنف در دیباچه می گوید - "در سال هزار و هفتاد هجری از چمن آرائی این گلشن فیض فراغ کلی یافته سر رفعت باوج مهیور مینا بر افراختم" - لیکن این قول درست نیست - چرا که اول در کتاب واقعات عهد حضرت شاهجهان بادشاه تا سنه هزار و هفتاد و شش هجری مسلسل درج است - علاوه ازین مصنف در احوال برادرش شیخ عنایت الله می نویسد \*

”آن مجمع کمالات انسانی که مربی و ولی نعمت صوری و معنوی این بنده بود - و در سخن سرائی و معنی آرائی یدبیبها می نمود - و از عهد طفولیت تا الیوم توجه والا بتربیت این ذره بی مقدار مصروف داشته همه وقت چهره شاهد کلام را بغازه اصلاح می آراست - و صورت معنی از آئینه سختم باحسن وجهی نمودار می ساخت - نصیب و تقدیر پیش از آنکه این کتاب مستطاب بنظر اصلاحش رسد - و از پرتو نظر فیض اثرش عبارت را رتبه و معنی را کمال حاصل آید - روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاولی که تاریخ تولد مبارکش نیز همین بود - در سن شصت و پنج سال قمری و هزار و هشتاد هجری رحلت بر اقامت گزیده متوجه خلد برین گشت“ \*

ازین عبادت واضح است که کتاب تا سنه هزار و هشتاد هجری ختم نشده بود - درین صورت معلوم می شود که اول محمد صالح ایام دولت حضرت شاهجهان بادشاه تا سنه هزار و هفتاد هجری قلم بند کرده بود - و کتاب را در آن سنه ختم نموده لطیفه فیض الهی تاریخ

۱۰۷۰ هـ

اتماسش یافته - لیکن چون آن بادشاه عالی جاه رحلت گرای عالم بالا شد - مصنف احوال سنین ما بعد را اضافه نموده این نامه گرامی را صورت تکمیل داد - و دیباچه چنانکه در اول بود بهمان طور برقرار ماند \*

### ماخذ کتاب

سلاطین مغلیه را همیشه شوق علم تاریخ بوده - چنانچه اکثر تاجداران این سلسله نامدار خود وقایع عهد شان نوشته اند - و بعض این خدمت را به منشیان بلاغت شعار سپرده حضرت شاهجهان بادشاه را هم این خیال پیدا شد که تاریخ عهدش بطرز تاریخ جد بزرگوارش حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه که نتیجه قلم اعجاز رقم شیخ ابوالفضل است تدوین یابد - بنا برین اول خدمت نگارش بادشاهنامه به میرزا امینا قزوینی محکم که در فن انشاید طولی داشت تفویض یافت - و آن منشی معنی پرداز احوال ده سال اول عهد حضرت صاحبقران ثانی را مع دیباچه که بر احوال ایام شاهزادگی از یوم ولادت سعید تا تخت نشینی مبارک مشتمل است - و تتمه که در آن ذکر مشاهیر آن زمان از سادات و مشایخ و علما و فضلا و شعرا و اطبا درج است - ترتیب داده در سنه بیست جلوس والا از

نظر اشرف گذرانید - مجد صالح احوال شاهزادگئی حضرت شاهجهان بادشاه ازین کتاب اخذ کرده است (۱) - و در نگاشتن وقایع ده سال اول هم از آن مستفید شده \*

چون میرزا امینا تاریخ شاهجهائی ده ساله بنظر اقدس حضرت بادشاه گذرانیده بود حاضران موقوف اعلیٰ بعرض رسانیدند - که منشی بی بدل ملا عبدالحمید نام که روش سخن سرائی از کلام شیخ ابوالفضل فرا گرفته و از فیض صحبت آن قدوة اهل سخن بهره تمام اندوخته - اکنون دل رمیده را از اختلاط این و آن و خاطر شوریده را از ارتبط فلان و بهمان را پرداختند در معموره پستنه بزاویه تنهائی و پیغوله بی نوائی در ساخته است اگر خدمت نگارش معالی و مکارم این دولت والا بدو باز گذاشته آید - هر آئینه این تالیف منیف و تصنیف شریف به نهجی که در خاطر دورین صواب گزین مرکوز است نگاشته شود<sup>۲</sup> - بادشاه علم دوست بمجرد استماع این امر فرمانی در طلب ملا عبدالحمید بناظم پستنه فرستاد - و چون او بدرگاه والا آمده بسعادت زمین بوس رسید - خدمت نگارش بادشاهنامه از میرزا امینا منتقل شده به ملا عبدالحمید سپرد شد - و میرزای مذکور بخدمت جمع وقایع سرافرازی یافت \*

ملا عبدالحمید انتظام اکبرنامه را پیش نظر نهاده احوال بیست سال عهد حضرت شاهجهان بادشاه در دو مجلد ترتیب داده است - و طرز استاد فاضلش را به تتبع آن در جمیع امور طرازی بخشیده - چنانچه باوجود عنذوبت الفاظ و رنگینئی بیان هیچ جا پا از جاده متانت بیرون نگذاشته - و در آرایش عبارات و پیرایش استعارات سر رشته معنی را از دست نداده - این نامه گرامی جامع ترین و معتبر ترین تاریخ اول بیست سال عهد حضرت صاحبقران ثانی است - و جمده تاریخ نویسان

(۱) سوانح این ایام در کتابی دیگر که به اسم "احوال شاهزادگئی حضرت شاهجهان بادشاه" مشهور است - و نزد بعضی به معتمد خان مصنف اقبالنامه جهانگیری نسبت دارد - بکمال شرح و تفصیل نگارش یافته - از سیاق عبارت عمل صالح چنان معلوم می شود که مصنف ازین کتاب هم استفاده کرده است \*

(۲) ملاحظه کنید - بادشاهنامه عبدالحمید لاهوری جلد اول - حصه اول -

آن عهد ازین استفاده کرده اند - و مجد صالح هم ازین کتاب مستطاب زله ربائی نموده \*

در سنه هزار و شصت و پنج هجری چون ملا عبدالحمید بوجه کبر سن ازین جهان رحلت نمود - خدمت نگارش بادشاهنامه به مجد وارث که از فیضان تعلیم ملا بهره کامل گرفته بود تفویض یافت - مجد وارث احوال ده سال آخر عهد حضرت شاهجهان بادشاه را بطرز و روش بادشاهنامه عبدالحمید نوشته است - و باین طور کتاب استادش را مکمل نموده - چون این تاریخ پیشتر از عمل صالح بتدوین آمد ممکن که مصنف علاوه از معلومات خود ازین کتاب هم مستفید شده باشد \*

چون درین تاریخ ناسها بواسطه مبالغه در استعارات و تشبیهات و اطناب و اطالت در الفاظ و عبارات خاطر خواننده از فهمیدن مقاصد و ادراک مطالب باز می ماند - مجد طاهر را که بخطاب عنایت خانی سرافراز بود این خیال پیدا شد - که سوانح عهد حضرت صاحبقران ثانی را کسوت نو پوشانیده بمنظر عبارت سهل و اصطلاحات روشن جلوه دهد - چنانچه مصنف آن همه واقعات را که در سه جلد بادشاهنامه مسطور شده است اختصار نموده در یک جلد جا داده است و کتابش را ملخص نام نهاده - چون این تاریخ نامه در همان زمان بنگارش آمد که مجد صالح کتابش را می نوشت - بنا بر آن بوثوق نمی توانیم گفت که مصنف عمل صالح ازین کتاب بچه حد بهره اندوز شده \*

علاوه ازین کتب که ذکر آنها بالا گذشت - چند کتاب دیگر هم در زمان حضرت شاهجهان بادشاه نوشته شد که بر احوال آن بادشاه مشتمل است - چنانچه یکی از آن تاریخ دلکشا است از تصنیف شیخ عنایت الله لاهوری که در آن احوال آبا و اجداد حضرت صاحبقران ثانی از زمان آدم تا انتهای عهد آن سلطان درج است - چونکه عمل صالح بعد ازین همه کتب بنگارش آمد - لهذا مصنف از آنها تا حدی استفاده کرده است \*

### طرز انشای کتاب

در باب انشاء این کتاب همین گفتن کفایت کند که مثل دیگر تاریخ نامهای آن زمان نوشته شد - چنانچه در ابتدای هر بیان تمهیدی طول

الذیل می آید - که بالفاظ مشکله و عبارات غریبه آراستگی دارد - کثرت الفاظ که آنرا قدردانان این طرز آمد طبیعت می گفتند در مطالب مبالغه پیدا می کند - و وفور استعارات و تشبیهات که معنی آفرینی نام داشت مقاصد را در حجاب می گیرد - در هندوستان مخترع این روش شیخ ابوالفضل است - لیکن او منشئی قادر الکلام بوده و در کلامش سنگینی به رنگینی عنان بعنان می رود - و هیچ جا شوخی بر متانت غالب نیامده - تا هم چون پاستان نامهای فارس بنظر شیخ موصوف رسید - سادگی عبارت و لطف محاوره آنها دلش را ازین تصنع کاری و عبارت آرائی متنفر ساخت - چنانچه در آئین اکبری که جلد آخر اکبرنامه است - شیخ آن روش را ترک کرده بطرز قدمای فارس نوشته است - و الحق کتابیست که در آن بجمیع علوم بحث کرده و ساده نویسی را از دست نداده - سلاست عبارتش به حشمت معنی و جودت لفظ دست بگیربان است - و فقرهای مختصر به چسپانگی ربط و پیوستگی ترکیب در کلام متانت و شوکت پیدا کرده - چنانچه خود میفرماید \*

\* بیت \*

بس کارنامه ایست که آمد بروی کار

حیران شوند اگر دو سه حرفی رقم زنند

محمد صالح بکنار ابو البرکات منیر و شیخ عنایت الله پرورش یافته بود - و رنگین کلامی و عبارت آرائی او را بمیراث رسیده - و چون درین زمان آفتاب انشا، پردازشی عبدالحمید از بادشاه وقت فروغ قدردانی حاصل کرده به نصف النهار شهرت می درخشید - محمد صالح در کتابش اسلوب بادشاهنامه را پیش نظر نهاده است - و عبارت را بهمان طرز زینت می دهد - و اگرچه کلامش را آن درجه بلند پایگی و شوکت حاصل نشده که عبارات بادشاهنامه را حاصل است تا هم در بیانش زبان بمحاوره شیر و شکر است - و هیچ جا عبارتش از دائره فصاحت خارج نشده \*

## نسخ قلمی کتاب

در اروپا چندین نسخ این کتاب موجود است .. چنانچه سه نسخه در متحف برطانیه<sup>۱</sup> است و چهار در کتابخانه اندیا آفس (۱) - و به همین طور در دیگر کتب خانهای بر اعظم نیز یافته می شود - و چون احوال آنها در فهرستهای آن کتب خانها بشرح و بسط درج است اینجا احتیاج اعاده معلوم نمی شود \*

در هندوستان هم این کتاب نادر نیست و نسخ آن در اکثر ریاستهای ملک بنظر می آید - و در کتابخانهای بعض خانوادهای قدیم نیز یافته می شود - من بنده برای مطابقه و مقابله پنج نسخه بدست رسانیدم - سه از آن ملکیت ایشیاٹک سوسائٹی بنگاله است - و یک ملکیت پبلک لائبریری لاهور - و دیگر یک ملکیت منشی عبدالرحیم ساکن محله نئی بستی آگره - احوال هر یک از آن پنج در ذیل درج می شود \*

(۲) [ نسخه ایشیاٹک سوسائٹی بنگاله شماره دی ] این نسخه را

۲۵۲

شخصی شیخ درویش احمد نام که ساکن گجرات شاه دولا بود برای نواب سید شہامت خان نوشته - بر پشت ورق اول مهر سید علی رضا ثبت است که اغلب از متعلقان نواب موصوف باشد - تاریخ نگارش نسخه درج نیست - لیکن از صورت آن معلوم می شود - که اقلاً دوست سال قدامت دارد - اسلوب خط پسندیده است و اغلاظ بندرت یافته می شود - تقطیع کتاب یازده آنچه به هفت آنچه است و ۹۵۴ ورق ضخامت دارد - این نسخه کامل است و بر حاشیه ذکر آن سوانح که در بادشاهنامه عبدالحمید لاهوری درج است و در عمل صالح رقم نیافته می دارد - علاوه ازین کاتب در اختتام نقل آن فرامین نیز نموده است - که در دیگر تاریخ نامهای آن عهد موجود است و محمد صالح آنها را ترک کرده -

(۱) ملاحظه کنید فهرست کتب قلمیة فارسیة متحف برطانیہ مولفہ چارلس ریو جلد اول - صفحہ ۲۶۳، ۲۶۴ - شماره ۲۰۷۳۵، ۲۶۲۲۱ و جلد سوم - صفحہ ۱۰۶۹ - شماره ۲۱۵۷ \*

(۲) ملاحظه کنید فهرست کتب قلمیة فارسیة اندیا آفس مولفہ هارمن ابتهی صفحہ ۱۲۸ - شماره ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵ \*

من بنده در تصحیح عبارت این نسخه را اصل متن قرار داده ام  
و اختلافات دیگر نسخ را در حواشی پائین درج نموده -

(۲) [ نسخه ایشیاتیک سوسائیتی بنگاله شماره دی ] این نسخه

۳۵۳

کامل نیست و از ذکر سال یازدهم جلوس حضرت شاهجهان بادشاه شروع  
می شود - لیکن در آخر نقصی ندارد و مثل دیگر نسخ بعد از ذکر اسامی  
منصبداران ختم می شود - روش خط پخته نیست و اکثر جا سهو  
و فرو گذاشت بنظر می آید - در تاریخ پنجم جولائی سنه هزار و هشت صد  
و چهل و دو عیسوی مطابق بیست و ششم جمادی الثانی سنه هزار  
و دوست و پنجاه و هشت هجری شخصی گنگا پرشاد نام این نسخه  
را برای بابو صاحبان رام رتن سنگه و رام پرش سنگه نوشته بود - تقطیع  
کتاب ده آنچه به شش آنچه است و ۴۴ ورق ضخامت دارد \*

(۳) [ نسخه ایشیاتیک سوسائیتی بنگاله شماره دی ] این نسخه

۲۵۱

هم ناقص است و احوال ده ساله عهد حضرت شاهجهان بادشاه از ابتدای  
سال بیست و یکم می دارد - در خاتمه احوال مشاهیر و فهرست  
منصبداران ترک کرده شده است - روش خط پاکیزه و با قاعده است  
و اغلاط و سهو کمتر یافته می شود - این نسخه را هیبه سکته رام که در عهد  
خلافت عالمگیر ثانی بخدمت محاسبی سرافراز بود - در سنه یکم هزار و صد  
و شصت و هشت هجری از کتاب رای بجی مل ولد رای بهو کنی مل  
کایت دیوان اسد خان نقل نموده - تقطیع کتاب دوازده آنچه به هشت  
آنچه است و ۱۲۱ ورق ضخامت دارد \*

(۴) [ نسخه پبلک لائبریری لاهور ج ] این نسخه قدیم ترین

۲۳

و بهترین نسخه عمل صالح است که بنظرم رسیده - در سنه یکم هزار و صد  
و بیست هجری بنگارش آمد - طرز خط پخته است و از سهو و خطا  
پاک است - تقطیع کتاب یازده آنچه به شش آنچه است و ۲۶۶ ورق  
ضخامت دارد - ورق اول ضایع شده است و عبارت ازین الفاظ شروع

(۱) در پبلک لائبریری لاهور نسخه دیگر هم موجود است - لیکن قدماستی

ندارد و از خط و سهو آکنده است \*



می شود - "آئین باز گذاشت - و به برکت پیروئی طریقت آنصاحب شریعت" الخ \*

(۵) [ نسخه منشی عبدالرحیم ساکن نئی بستی آگره ] این نسخه هم بسیار صحیح است و تقریباً دو صد سال قدامت دارد - اسلوب خط خوش است و دوازده انچه به هفت انچه تقطیع دارد \*

در محله چوری والان بدارالسلطنت دهلی  
در هژدهم ماه جون سنه هزار و نهصد و یازده میلادی  
بنکارش آمد

### علامات و مخففات

عوض	ع
زاید	ز
ناقص	ن
غلط	غ
نسخه ایشیاٹیک سوسائٹی شماره <u>دی</u> ۲۵۱	ش (۱)
ایضاً ایضاً شماره <u>دی</u> ۲۵۱	ش (۲)
ایضاً ایضاً شماره <u>دی</u> ۲۵۲	ش (۳)
نسخه پبلک لائبریری لاهور <u>ج</u> ۲۳	ل
نسخه منشی عبدالرحیم ساکن نئی بستی آگره	الف

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شگفته روئی چمن بیان و خنده ریزی گلبن سخن از حمد بهار پیرای  
 گلشن کاف و نون و جریده کشای سپهر بوقلمون است که مصور حکمت  
 والایش به کلک تقدیر و ید قدرت بدیع نقشی چون سرور اصفیا محمد  
 مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم بر لوحهٔ ایجاد و تکوین کشیده  
 از فروغ صورت تمام معنی او که - فیده صبح آفرینش و مطلع انوار دانش  
 و بینش است شبستان گیتی را چون روز روشن و خارستان دنیا را مانند  
 ارم گلشن جاوید بهار ساخت - و بیاض دیده روزگار را بنور لقای ازهر آن  
 مظهر موعود آرایش تازه و نگار خانهٔ صنع را از پرتو ظهور باسط النور آن  
 آفتاب ذرات کون و مکان زینت بی اندازه داده غلغله کبریائی جلال  
 و جمالش در ملک و ملکوت انداخت - و مزیت آنحضرت در جمیع  
 مراتب بر سائر انبیا و اذکیا و کمال نمایش کلام آن مظهر اتم قدرت بتائید  
 اعجاز و بدایع بیان هر کافهٔ انس و جان آشکار نموده صیت رفعت قدر دین  
 متینش باند گرای گردانید - و حسن الفاظ غریبه و معانی بدیعهٔ آیات  
 قرآنی و مشکلات احکام آسمانی به تنویر هدایت و توضیح درایت آن مهر  
 سپهر اصطفی در نظرها جلوه گر ساخته عالمی را از تیه ضلالت بسر منزل اهتدا  
 رسانیده و بر طبق ارادهٔ ازلی و وفق خواهش لم یزلی بجهت قوام نظام عالم  
 امکان و قیام قوایم طبایع و ارکان سر رشته آراستگی ملک و ملل و زمام  
 سرانجام مواد دین و دول در قبضهٔ سلاطین معدلت آئین باز گذاشت -  
 و به برکت پیروئی طریقت آن صاحب شریعت شمشیر کفر فرسای این  
 گروه والا شکوه را مصباح معابد اسلام و مفتاح مغالِق هفت اقلیم نموده  
 میزان استقامت کردار و گفتار که وسیلهٔ اعتدال مزاج روزگار است به کف  
 کفایت شان ارزانی داشت - و از جمله این والا منزلتان خلافت مرتبت  
 ذات قدسی صفات دارای جهان آرای گیتی<sup>۱</sup> [خدایو گیهان]<sup>ع</sup> خدای

(۱) ع [پیرای] ل

Shahajahan Nama, Fasc 1, New Series No. 1263.

سریر افروز انجمن فیض طرازی ابوالمظفر شهاب‌الدین محمد شادجهان  
 بادشاه غازی را مصدر اکمل کمالات بشری آفریده بالغ نصاب کامل نصیب  
 خرد در پرده کشائی اسرار سواد و بیاض ساخت - و آن گزانه‌ایه گوهر  
 اصداق جواهر علویه را که ادب پرورد تعلیم کده آداب الهی است سزاوار  
 تملک رقاب انسی و جانی نموده در جمیع فضایل و کمالات نفسانی  
 و ملکات ملکی و انسانی بر مائثر سلاطین ماضی و حال رتبه مزیت داد \*  
 چون مقرر است که در هر صد سال ازین دست مجددی را پیشکاران قدرت  
 ربانی بر سرکار تمهید مبانی ملک و ملت می آرند - همین که از جلوس  
 اقدس آن دست نشان اقتدار ید الهی نقش مراد زمین و زمان بروجه  
 احسن درست نشسته خارستان گیتی از گل صاج گل گلستان گشت -  
 و بر مقتضیات اراده کامله فعال لما یرید بر وفق خوااهش از قوه به فعل  
 آمده عجوز سالخورد دهر جمال جوانی از سر گرنت - نخست امری که  
 ازان سرور ادب پرور سر بر زد ترویج فرایض دین حضرت سیدالمرساین است  
 که عموم اهل تکلیف بدان مخاطب و بفعل و ترک آن متاب و معاقب  
 اند - و تکمیل آن بسنن خاتم النبیین و تحصیل ملکه اخلاق و آداب الهی  
 که از آن امر خطیر باطن شریعت تعبیر می کنند - چنانچه ظاهر ازهر را  
 با حلیه متابعت شریعت غرا و ملت بیضا آراسته بود - هم بدان آئین  
 باطن انور را بحسن فضایل نفسانی و خصایل ملکی و انسانی پیروست -  
 و در تربیت مردم ستوده سیر نیکو محضر و صاحب تقوی و ورع و امانت  
 و دیانت و ارباب استعداد و والا گوهران نیک نهاد کوشیده باصابت رای  
 و حدت فهم و دقت طبع و کثرت فراست و حدس صائب و تمیز تام  
 و قوت طبیعت دقیقه یاب باریک بین اختراع امور عجیبه و ابداع اشیاء  
 غریبه نموده - و در جمیع اسباب تنیش و مواد تنعم مثل الوان اطعمه و اشربه  
 لذیذه و البسه فاخره و فرشها و بساطهای نادره و اقسام طیب و عطر  
 تصرفات غریب فرموده باقصی غایت تزئین و تکلف رسانید - و برین  
 قیاس عمارات عالیه و ابنیه رفیعه و بساتین دلپسند نظر فریب بر روی کار  
 آورده جهانگیری و جهاننداری را رسوم نو و قوانین تازه وضع فرموده - چنانچه  
 ذکر نموداری از بدایع آثار و مآثر آن شهنشاه خورشید اشتهار زینت جریده  
 جهان و صفحه روزگار شده - و شرح سر جمله از غرائب اطوار و اوضاع آن  
 بادشاه فلک جاه بر فرد سیاهه و روز نامه لیل و نهار رقم ثبت پذیرفته -

تا بنای این دیرینه دیر بجا است آثار خیر آن بهین رقم خامه قدرت کتابه  
پیش طاق<sup>۱</sup> [ ... ] بلند رواق مینا است - و تا بنای این دیر فنا را بقا  
باشد ذکر باقیات صالحات و شکر خیرات جاریات آن محیط جود و احسان  
ورد زبان پیر و جوان خواهد بود - درین صورت نگارش بدایع و غرائب  
احوال آن مجدد معالم دین و دول که بادی مبادی نعم و ایادی و بانی  
مبانی جهان بخشی و جهان بانی است تا بقای دار دنیا دستور العمل  
سلاطین دیندار خواهد بود چگونه تن بشرح و بیان در می دهد -  
و فضایل و خصایل آن حضرت که از توصیف و تعریف سخن سازان  
بی نیاز است کی سر به تقریر لسان و تحریر خامه دوزبان فرود می آرد -  
لیکن بنا بر آنکه برخی از سخن پردازان از آنجا که بلند پردازیهای همت  
رسای ایشان و بالا دویهای فطرت ایشان است در صدد مجملی ازاں شده  
از غرایب آثار هرچه بقول اهل روزگار نزدیک و از استبعاد ایشان دور بود  
انتخاب نموده از روز نامه احوال آن حضرت ثبت نموده اند - چه ظاهر  
بینان حوصله دریافت کنه امور مشکل نما که از تائید پروردهای حضرت  
پروردگار سر می زند ندارند - باوجود دانش سگالی آن خردوران بالغ نظر  
از چون منی بی استعداد اعنی کمترین داعیان دولت ابد پیوند فدوی  
آل محمد صالح که بکمال هیچمدانی زبان زد اهل روزگار است اندیشه  
این امر دشوار و آرزوی جمع و ترتیب سوانح ایام دولت آن فلک اقتدار  
بطریق اجمال چه جای تفصیل و توضیح بعینه از باب اراده طیران صعوه  
بی مقدار با بال افشانان عالم قدسی در نشیمن عرش و کرسی داند و از  
پرواز مور ضعیف به نیروی بال و پر شاهین طور بود - لاجرم درین مقام که  
سخن از سراسیمگی تا لب<sup>۲</sup> [ صدره ] بسر در می آید - و قلم باوجود  
تازه نگاری از ترس سر زبان میگذرد - گاه از تهیدستی لفظ و مضمون سامان  
این کار بزرگ از اندازه قدرت<sup>۳</sup> [ ... ] بیرون دانسته دلیر در پی پیش  
رفت این مطلب نمی گشتم - و گاه قلم شکسته رقم را به فرجام آوردن این  
امر دشوار متکفل اندیشیده گام تاخیر باز پس نمی گذاشتم - که ناگاه هاتف  
سعادت مژده این عنایت بگوش هوشم در داد - که هان ای فلان تاکی

(۱) ن [ این ] ل (۲) ع [ صدره ] ل (۳) ن [ خود ] ل

ازین خود رائی و هرزه درائی \*  
 میتوان کرد فکر تازه بسی  
 \* بیت \*  
 که در فیض را نه بسته کسی

آنجا که فضل الهی است بی منت نسیم بهار چمن گل مراد در بوستان امید می خندد - و بی مدد آمد آرایش مشاطه فکر<sup>ع</sup> [شاهد] معنی در حجله سخن چهره دلبری می افروزد - چه مانند فرومایگان سواد سخندان و پست پایگان درجه نکته دانی فرو در ورطه تحیر و لجه حیرانی گشته وز تصور این معنی خود را در باخته - یکی بسلسله جنبائی اقبال و باندیش و تحریک بخت نیک خواه حلقه بر در دولت سرای سعادت زن - و به کار فرمائی همت پایه طلب و مددگاری توفیق کار ساز بنگارش صور آثار بدیعه آنحضرت که دیباچه کارنامه های احوال سلاطین ماضی و حال و دستورالعمل بادشاهان زمان ماضی و استقبال است به پرداز - چون ازین اشارت سراپا بشارت موافقت بخت و دستیاری سعادت از گران پایگی بمیان آورد - و برآمد کار از گرد تاخیر وقت برآمده زمان جلوه نمائی شاهد مراد به عرصه شهود و ساحت نمود درآمد - لاجرم بخواست ایزدی آن عزم صائب را بزبور جزم آراسته بیاورنی طالع کارگزار و نیرو و دستیاری فکر نیرنگ پرداز بیان مصارف اوقات سعیده سمات عمر شریف آن حضرت والا رتبت و شمه از سوانح ایام دولت آن متعالی مرتبت را در لباس ایجاز و اختصار رقم زده خامه وقایع نگار ساختم - و حالی بشکرانه دریافت قسمت این سعادت و نصیب نیک بختی که دیده خرد از کحل الجواهر تائید نوری تازه پذیرفته صورت مراد در آئینه معائنه جلوه گر گردید - و یکایک از پرتو فیض عنایت الهی ابواب لطف سخن و سلاست کلام بر روی خود مفتوح یافته ترکیب سخن را بدرستی مومیائی یعنی استخوان بندی بدست افتاد - زوی صدق بر زمین منت و سر ارادت بسجده نیاز نهاده آیه کریمه الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن بر زبان راندم - و در سال هزار و هفتاد هجری از چمن آرائی این گلشن فیض فراغ کلی یافته سر رفعت باوج سپهر مینائی بر افراختم - باعلام الهام عالم بالا این خجسته نامه را که همایون آغاز و فرخنده انجام باد - بعمل صالح موسوم

ساخته نظیفه فیض الہی کہ عدد حروفش با سال مذکور موافق است تاریخ انماش یافتم - امید آن دارم کہ یاران حرف گیر و عزیزان نکته چین از سر طعن و طنز در گذشته برطب و یابس کلام نہ پیچیده با چون منی مسکین کہ از غایت ہست پایگی پلہ حرف شناسی را عرش المعرفت دانش می داند - و از غایت ناقص نہادی مانند کودکان ابجد شمار صف نعلین دبستانرا مدرة المنتہی کمال می شمارد - از راه چون و چرا درنیامده ہر جا سہوی و خطای بنظر در آید بذیل عفو بپوشند \*

'[طلوع نیر اعظم وجود مسعود این مظهر موعود یعنی والا حضرت جہانبانی کشورستانی از مشرق ولادت سراسر سعادت و آرایش یافتن صفحہ روی زمن و زمان از زیور نور ظہور آن حضرت]ع

چون سر انجام نظام مصالح کارخانہ عالم و انتظام مهام دار الخلافہ آدم بی اہتمام کارگزاران اعمال سلطنت کبری کہ بر طبق فحوای الملک و الدین توامان ثانی درجہ عالی رسالت بل ہمسر پایہ والای نبوت است متمشی نمی شود - و تنظیم سلسلہ امور جمہور برایا و حل و عقد مشکلات قضایا بی تعہد متکفلان نظام احوال عامیان دست نمی دہد - لاجرم حکیم علی الاطلاق جل برہانہ بحکم حکمت کاملہ جہت رعایت مصلحت عباد و اصلاح مفسد عالم کون و فساد در ہر قرن از قرون ہنوز نیر اعظم جاہ و جلال صاحب دولت آن عہد مایل بزوال نکشتہ بعد اکبر وجود مفیض الجود اقبالمندی دیگر را از مطلع ایجاد طالع گردانیدہ بہ پرتو نظر عنایت و یمن سایہ تربیت آن فرمانروای وقت سزاوار مرتبہ ظل الہی می سازد - و شایستہ منصب خلافت کبری و قاتل مرتبہ شاہنشاهی والا نمودہ قوانین سروری و قواعد رعیت پروری بہ فیض فضل خود

(۱) ع [انقراس نہال سخن در بیان ولادت با اقبال شہاب الدین محمد شاہجہان بادشاہ غازی و موسوم ہدن بسططان خرم و سرسبزنی شاخسار امانی و امال جہانیان بقدم آن دوحہ چمن خلافت عظمی] الف

می آموزد - تا چون نوبت فرمانروائی بدان دست پرورد و عنایت خدائی  
رسد بی استعمال فنون تدبیر و تفکر و استحصال انواع تجربه و امتحان در  
تنفیذ اوامر و نواهی و رعایت احوال رعیت و سپاهی بر بصیرت کبی  
مدخل تواند نمود - و سائر آداب جهانگیری و جهانبانی مثل تعمیر و توفیر  
ممالک و خزائن و تدبیر منازل و مدائن و غیر اینها از روی آگاهی  
و دانستگی تمام تصرف تواند نمود . مصداق این قرار داد حکمت بنیاد  
طلوع نیر اعظم اوج خلافت و بادشاهی از مشرق عظمت ظل الهی یعنی  
ولادت با سعادت سلطان سلاطین روی زمین ثانی صاحب قرآن سعادت  
قرین شهاب الدین محمد شاهجهان بادشاه آغازی بعد از انقضای دوازده  
گهري و پنجاه پل که عبارت است از پنج ساعت و ده دقیقه از شب  
پنجشنبه سلخ ربیع الاول از روی رویت و غرة ربیع الثانی بحسب  
دستور العمل اهل تنجیم از شهر سنه هزار هجری موافق بست و پنجم  
دیماه الهی سال سی و شش اکبری در دار السلطنت لاهور وقوع یافت -  
و آن فرخنده شب از پرتو ظهور آن آفتاب فلک نیک اختر سرشار سور  
و سرور و لبریز از ضیا و نور افتاد - و کواکب آمال و آمانی جهان به بیت الشرف  
اقبال انتقال نمود - و عالم پیر از استقامت عهد میلادش عصا بدست آورد -  
از پرتو جلوه پری رویان بارگاه سلیمانی روکش نگار خانه چین و رشک بهشت  
برین گردید - و از شگفته روئی آن گل زمین نور آگین ابواب نشاط بر روی  
جهانیان مفتوح گشته عالمی بکام دل رسید - و پیرایه طرب و سرور سرمایه  
آرایش هنگامه جشن آمده کثرت صلوات و انعامات بسرحد کمال کشید -  
و از رسائی مواد احسان و مواید انعام سلسله آرزو و رشته امل دراز ارباب  
آز و نیاز بکوتاهی گرائید - اعیان شعرا در باب تمهیت درر غرر اشعار آبدار  
آویزه گوش و گردن روزگار ساختند - و تواریخ بدیعه در سلک نظم کشیده  
بصلوات گرامند خورسند گشتند - از جمله آن یافته تاریخ کلیم \* نظم \*

الله الحمد که از پرتو خورشید کرم  
سایه مرحمتی بر سر عالم آمد  
نیری از فلک بادشهی کرد طلوع  
که بخورشید درین دور مقدم آمد  
بر زبان قلم از غیب پئی تاریخش  
شاه شاهان جهان قبله عالم آمد

و سخنوری دیگر باین ماده تاریخ بدو معنی هر خورد - شاه روی زمین  
و شاهجهان - لعمه آفتاب عالمگیر - و هم درین روز همایون  
 حضرت عرش آشیانی برسم ادای مراسم مبارکباد منزل سعادت بنیاد  
 حضرت جهانگیر بادشاه را به میامن مقدم فرخنده قدم رشک وادی  
 ایمن ساختند - و دیده امید را از لوازم اشعه رخسار مهر آثار آن  
 والا گهر روکش دریچه مشرق خورشید نمودند - و از صفحه پیشانی  
 نورانی اش آیات لیاقت خلافت و آثار استحقاق سلطنت دریافته  
 بی اختیار آن شایان رتبه بلند پایگی را به فرزندی برگزیدند - ملکه  
 عصر بانوی بانوان دهر رقیه بیگم سلطان صبیئه رضیه هندال مرزا عم  
 نامدار جلال الدین اکبر بادشاه که انسیه حور صفات و عاشره ازواج طاهرات  
 بوده ازان حضرت فرزندی نداشتند - پرورش صوری و تربیت<sup>ن</sup> [ ... ] این  
 دست پرورد عنایت ایزدی را که آباي علوی و امهات سفای در پروردن  
 آن حضرت بر یکدیگر پیشی می جستند ازان حضرت استدعا نمودند -  
 و مدعای ایشان بحلیه قبول آرایش پذیرفته راست گفتاری بعضی از  
 اختر شماران کیف ما اتفاق درین ماده ظهور یافت - و حقیقت این  
 معنی این است که گویند منجمی که در صناعت تنجیم صاحب قدرت  
 بود و مهارت کلی داشت - و در دقایق ابواب و حقایق این فن ذوق  
 درجه علیا و ید طولی داشته - و اصابت سهم الغیب طالعش در هر باب  
 بهداف صواب شهرت تمام گرفته - چندی قبل از ولادت با سعادت آن  
 حضرت بعرض آن حجاب گزین قباب عصمت رسانیده بود که عنقریب در  
 مطلع جاه و جلال یعنی شبستان اقبال مهین شاهزاده والا گهر از صبیئه  
 رضیه راجه اودی سنگه معروف به موته راجه فرخنده اختری سعادت اثر  
 طالع خواهد شد که پایه سریر خلافت مصیر از فر جلوس همایون اش باوج  
 گردون سرافرازد - و گوهر افسر سلطنت را فرق فرقد سای و تارک مبارک  
 جهان پیرایش را عالم آرای سازد - مزده باد که عنقریب آغوش عاطفت  
 ۲ [ خود ] را از پرتو تربیت و برکت پرورش آن شاهزاده نامدار عالی مقدار  
 چون گریبان مشرق خورشید مطلع انوار سعادت جاوید خواهید دید - و از  
 مکرمت این میامن والا انواع برکات دوجہانی روزی روزگار سعادت آثار



شما خواهد گردید - بنا بر آن که از فرط انبساط آن عید سعید جهانیان را سرمایه نشاط جاوید بدست افتاد و در آن نو روز امید برگ شادمانی و خرمی و جاودانی ساز شد - لاجرم حضرت عرش آشیانی آن باعث بهجت و سرور عالم را بسلطان خورم موسوم فرمودند - امید که این خاندان رفیع الشان به برکت تاثیر آن اسم اعظم تا قیام قیامت از آفات روزگار در امن و امان باشد - و بهارستان گیتی تا خزان فزای دهر از آثار عهد جاوید ربیعش سرسبز و خورم بود \*

بیان سلسله نسب همایون حضرت صاحبقران

ثانی و مجملی از احوال سعادت مآل آن

دودمان جاه و جلال

چون خامه آداب نگار درین خرد نامه ادب آئین هر جا که هنگام اظهار اسامی سامی خواقین این دولت کده ابد قرین باشد بر وفق دستوریکه این حضرات والا درجات آباء عظام را از روی احترام<sup>ن</sup> [...] نام می برند در سیاق سخن تعبیر می کند - لاجرم بجهت رفع ابهام تبیین مقصود و تعیین مراد از آن والا المقاب مستطاب درین مقام برین موجب می نماید - فردوس مکانی بابر بادشاه افار الله برهانه - جنت آشیانی همایون بادشاه ابقا الله رضوانه - عرش آشیانی اکبر بادشاه طاب ثراه - جنت مکانی جهانگیر بادشاه طیب مثواه - همه جا در مقام ذکر حضرت شاهجهان بادشاه در احوال ایام شاهزادگی شاه بلند اقبال و از سبده جلوس همایون بلقب والای آن حضرت یعنی صاحبقران ثانی عبارت آرای می گردد - بنا بر آنکه والا خداوندان این سلسله بیگمان و بانوان حرم سرای خلافت را بخطاب های خاص اختصاص می بخشند تا اصل نام ایشان زبان زد خاص و عام نشود - هر جا ذکر اسماء سامیه ایشان درین کتاب مستطاب درکار شود ناگزیر به همان وتیره تعبیر خواه نمود - برین موجب مریم مکانی والده اکبر بادشاه - خدیجه الزمانی رقیه سلطان بیگم - مریم الزمانی والده جهانگیر بادشاه - بلقیس مکانی والده

شاهجهان بادشاه - ممتاز الزماني و ممتاز محل حرم محترم شاهجهان -  
بيگم صحاب صبيه رضيه آنحضرت \*

هر چند مفاخر آباي عظام و مآثر اجداد كرام اين بادشاه عالي جاه كه بهين نتايج آباي علوي و امهات سفلي اند در حوصله برداشت كون و مكان ننگند و شرح آن از دست قدرت بيان و تبیان ابناء زمان بر نعي آيد - وليكن بنا بر آنكه برخي از سخن پردازان در صدد مجملی از آن شده بقديم جرات مبادئي اين وادئي بي پايان پيموده اند - لاجرم بنا بر اندوختن تبرك و تيمن و عمل به سنت سنیه ايمه سخن خامه ارادت رقم اکتفا بنموداري از آثار اين مظاهر قدرت آفریدگار کرده تفصيل احوال را حواله بتقرير دلپذير مقدمه ظفر نامه و سخن گذاري فواتح اكبر نامه نمود - و از جمله آن عزيز کردهای حضرت به ذكر چند برگزیده كه همگي از روی اعداد برابر نه جوهر مجرد اند به بيان اجمال اکتفا نموده عنوان اين كار نامه بدایع نگار را تزئين داده \*

## اول جنت مكاني نورالدين محمد

### جهانگیر بادشاه

دارالسرور فتح پور از ولادت سراسر سعادت آن مطلع انوار ظهور بعد از انقضای هفت گهري و <sup>۱</sup> [ سه ] پل روز چهارشنبه هفدهم ربیع الاول سال نه صد و هفتاد و هفت هجري موافق <sup>۲</sup> هفدهم شهر يور سنه چهارده اكبري لبريز نور گردید - و مدت سي و هفت سال و سه ماه و سه روز قمری وسي و شش سال و يكماه و بست و سه روز شمسي درسايه تربيت آن سعد اكبر برج سروري كسب انوار سعادت دارين نموده چهره بختياري بر افروخت - چون دست برد قضا و دست اندازي قدر سايه شاهبال فرخنده فال آنحضرت از تارك <sup>۳</sup> [ مبارك ] والا باز گرفت يك ساعت نجوسي از روز پنجشنبه بيستم جمادي الثانيه سال هزار و چهارده هجري

( ۱ ) ع [ سي ] ل

( ۲ ) در بادشاه نام هژدهم شهر يور نوشته شده [ بادشاه نامه جلد اول -

حصه اول - صفحه ۶۹ ]

ع ( ۳ ) [ مباحات ] الف و ل

-پہری شدہ زینت بخش افسر سلطنت<sup>۱</sup> [شدند] - وخطاب خلیفہ الہی یافتہ خویشتن را بہ فرخندہ لقب جهانگیر ملقب ساختند - و سلطان سلیم کہ در ایام پادشاہزادگی نام نامی آنحضرت بود از لوح زبانہا سترده شد - بست و دو سال و ہشت ماہ و ہشت روز قمری و بست و دو سال و چہار روز شمسی در عہد خلافت عمرگرامی بہ عیش و شادکامی گذرانیدہ روزگار فرخندہ آثار در صید نشاط و نشاط صید بسر بردند - خصوص اواخر عہد کہ اکثر سنین زمستان لاہور از قدوم عشرت لزوم بزمستان روی زمین می بود - و بہار و تابستان در نرہت کدہ کشمیر مینو نظیر باندوختن انبساط سیر و شکا از روزگار دادمستان بودہ درین لباس کام بخش خاطر می شدند - و در سال ہزار و سی و شش کہ آن گلزار جاوید بہار بدستور معہود مہبط نور حضور شد دیگر بارہ عارضہ ضیق النفس کہ از ہفت سال بار ملایم مزاج افس آن حضرت بود طاری گردید - و دہم روی در تزیید داشتہ نفس اثر شدت آن بیشتر از پیشتر ظہور می نمود - از آنجا کہ کوشش تدبیر با دست برد تقدیر بر نیاید و مقتضای قضا چارہ نپذیرد معالجات اطباء مسیحا دم سود مند نیفتاد و بہ امتداد ایام مرض طول کشید - لاجرم نظر بمقتضای خیر خواہی عالم صلاح در توقف ندیدہ موکب منصور را بتوجہ صوب لاہور امر فرمودند - بحسب تقدیر در منزل راجور آن عارضہ نا ملایم اشتداد تمام یافتہ در منزل چنگ ترہتی<sup>۲</sup> تغیرے فاحش در احوال مزاج مبارک ظاہر گردید - چنانچہ از تنگی نفس کار بر آنحضرت تنگ شدہ دوازده گہری از روز یکشنبہ بست و ہشتم صفر سنہ ہزار و سی و ہفت ہجری گذشتہ از توطن ابن عاریت کدہ فانی در گذشتند - و بشوق ادراک سعادت اقامت در جوار رحمت ایزدی سفر دار البقای ابدی اختیار نمودند - و گزیدہ مصراع \*

جہانگیر از جہان عزم سفر کرد

موافق ارتحال آنحضرت آمد - و در حال ترحال عمر شریف آنحضرت پنجاہ و نہ سال و یازدہ ماہ و یازدہ روز قمری و پنجاہ و ہشت سال و یکماہ

( ۱ ) ع [گشتند] ل

( ۲ ) در بادشاہنامہ این منزل باسم جیکس متی و جنکس متی ذکر کردہ شدہ است - [ بادشاہ نامہ - جلد اول - حصہ دوم - صفحہ ۱۶ و ۱۸ ]

و بست و هفت روز شمسی رسید بود - چون این واقعه ناگزیر در تنگنای راه گریوه کشمیر بوقوع پیوست و در آن سرزمین ساحتی فراخور آرامگاه آن سزاوار فسحت کده رحمت الهی نبود نعلش پر نور را بدار السلطنت لاهور نقل نمودند - و در یکی از باغات آن روی آب بقعه فردوس صفات روضه مقدسه قرار یافت - و چون آنحضرت بنا بر متابعت سنت سنیه حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه وصیت فرموده بودند که مرقد ایشان از حلیه عمارت خالی باشد و در موضعی سر کشاده بلطف ایزدی سپارند تا پیوسته از سحاب رحمت بی حساب الهی بیواسطه حجاب کامیاب باشد - لاجرم حضرت خلافت مرتبت وصیت آنحضرت را کار بسته تخت گاهی عالی بساحت صد در صد ذراع از سنگ سرخ تراشیده بدور مرقد ترتیب داده بر فراز آن چبوتره بست در بست از سنگ مرمر مصنوع بصنعت پرچین کاری که دقیق تر از خاتم بندبست مرتب شده در وسط حقیقی صورت مرقد آن بادشاه جنت آرامگاه نمودار گشت - و باوجود کمتر تکلف بصرف ده لک روپیه در مدت ده سال صورت اتمام یافت \*

## دوم بادشاه حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی

چون صفحات صحیفه لیل و نهار وفا بدکر دقیقه از دقایق احوال آن ملک الملوک نمی کند لاجرم خصوصیات مآثر مکارم خصوص کارنامههای پرکار آن خداوند والا مقدار که علامی<sup>۲</sup> [ ... ] ابوالفضل متعهد بیان و متکفل اتیان نموداری از آن شده بشرح و بسط اکبرنامه حوالت می رود - آن مظهر قدرت ذوالجلال که ودیعت عالم لاهوت بود در امر کوت از مضافات تته شب یکشنبه رجب المرجب سال نهصد و چهل و نه هجری قدم بعالم ناهوت گذاشت - سخن منجان زمان تواریخ بدیعه درین معنی یافته بسلك نظم کشیدند - از انجمله گزیده تاریخ که مثبت غرایب اتفاقات است ثبت افتاده \*

\* ابیات \*

لله الحمد که آمد بوجود  
آنکه از کون و مکان منتخب است

( ۲ ) ن [ شیخ ] ل

( ۱ ) از آب آب راوی مراد است \*

ادشاهی که ز شاهان جهان  
 اکبرش نام و جلالش لقب است  
 شب و روز و مه و سال میلاد  
 شب یکشنبه پنج رجب است

چون در سال نهمصد و شصت و سه که سن شریف آنحضرت بسیزده سال و هشت ماه و هفت روز قمری و سیزده سال و چهار ماه و هشت روز شمسی رسید همایون بال روح اقدس بادشاه فردوس آرامگاه همایون بادشاه از دام گاه این عالم فانی رمیده با طائران قدسی در شرحسار سدره و نشیمن عرش و کرسی آرمید-روز جمعه دوم ربیع الثانی سال مذکور در ظاهر قصبه کلانور از اعمال دار السلطنت لاهور آن والا گوهر افسر سری بر سر نهاده بسریر سروری بر آمدند-و مدت چهل و نه سال و هفت ماه و بست و دو روز شمسی و پنجاه و یک سال و دو ماه و دو روز قمری آن نیر اعظم اوج دادگری سایه دولت بر سر اکیل سروری و اورنگ معدلت گستری افکنده پرتو نظر حمایت و عنایت در کار رعایت احوال رعیت و لشکری کردند- در آن حال که ارتحال حضرت همایون بادشاه به دارالبقا رو نمود همین قندهار و کابل و صوبه پنجاب تا دارالماک دهلې قلمرو دیوانیان آن پادشاه والا جاه بود - و باقی که بهمه حساب از هفت کشور فاضل و بهمه جهت از سائر جهات سته زاید است بمزید سعی آن سرور اضافه مضافات ممالک محروسه شد- و در سر تا سر این کشور پهناور هیچ جا متمردی و سرکشی نماند که از گوشمال اولیای دولت بگوشه فرو نخزید و دست تطاول در آستین ندزدید - و سر بگریبان برده پای بدامان نکشید - چون سن آن والا جاه بشصت و چار سال و یازده ماه و هفت روز قمری و شصت و سه سال شمسی رسید از شب چهارشنبه جمادی الثانیه سنه هزار و چارده هجری مطابق دوم آبان ماه سال خمسین اکبرشاهی یک پهر و هفت گهری سپری گشته ازین وحشت سرای بسیر سراپستان ریاض قدس و نزعت کده عالم انس آهنگ فرمودند - میر حیدر طباطبا معروف به معمائی فوت اکبرشاه ماده تاریخ یافته بدینگونه \* مصرع \*

الف کشیده ملایک، ز فوت اکبر شاه

در سلک نظم کشیده - و بر سبیل سلوک طریقه تعمیه بدیع ترین روشی

اسقاط الف زاید نموده - سخنوری دیگر بدین تاریخ بر خورده \* مصرع \*  
 بادشاه عالم جاوید اکبر بادشاه

مرقد منور آن سرور در سر زمین موضع ساکنندره در دو گروهی دار الخلافه  
 مقرر شده ازین رو به بهشت آباد موسوم گشت- و در آن روضه حسب الامر  
 جهانگیر بادشاه باغی دلنشین فردوس نشان طرح افتاده عمارتی عالی  
 در مدت بست سال بصرف بست لک روپیه سمت اتمام یافت \*

## سوم عالی حضرت جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون بادشاه طاب ثراه

ولادت با سعادت آن سرور اسلام پرور دار الامان کابل را در شب  
 سه شنبه چهارم اذی قعدہ سال نهصد و سیزده هجری مہبط آثار برکت  
 و مطلع انوار میمنت گردانید - ملا مشہدی تاریخ ولادت آنصاحب کرامت  
 ازل آورد سلطان همایون خان یافته - و شاه فیروز قدر و بادشاه صف شکن  
 نیز سال تاریخ همایون است - خواجہ کلان سامانی این دو بیت در تاریخ  
 میلاد آن عزیز کردہ جناب عزت در سلک نظم انتظام داده \* ایات \*

سال تاریخ همایونش هست زاده الله تعالی قدر  
 سی برم یک الف از تاریخش تا کشم میل دو چشم بد را  
 والدہ آنجناب ماہم بیگم از اولاد اعیان خراسان و بسلسلہ سلطان حسن  
 میرزا منسوب است - بعد از ارتحال حضرت بابر بادشاه بدار النعم جاودانی  
 آن شایستہ افسر جهانبانی نهم جمادی الاول نهصد و سی و ہفت ہجری  
 در دار الخلافہ اکبر آباد سریر آرای تخت خلافت شد و خیر الملوک تاریخ  
 جلوس همایون آمد - در آن ایام از سن شریف بست و دو سال و نہ ماہ  
 و بست و یکروز شمسی و بست و نہ سال و شش ماہ و پنج روز قمری  
 سپری گشته بود - و مدت بست و پنج سال و دو ماہ و پنج روز قمری  
 زینت بخش اکلیل دولت و اقبال بودہ چہل و نہ سال و چہار ماہ و نہ  
 روز قمری و چہل و ہفت سال و دو ماہ و پنج روز شمسی عمر گرانمایہ در

( ۱ ) در بادشاه نامہ چہار دہم ثبت است [ بادشاه نامہ - جلد اول -  
 حصہ اول - صفحہ ۶۳ ]

رضا جوئی الہی و احیای مراسم بادشاہی گذرانیدند۔ از آنجمله <sup>۱</sup> [یازده] سال در ہندوستان و چہارده سال در یساق کابل و بدخشان و سفر ایران مرتبہ دوم بعد از فتح ہندوستان - روز جمعہ یازدہم ربیع الاول سال نہصد و شصت و سہ از آنجا کہ مقتضای نزول قضا است خود بنفس نفیس توجہ بر اہتمام عمارت کتابخانہ خاصہ کہ در آنولا اساس یافتہ بود مبذول داشتہ ببالای بام بر آمدند۔ و لحظہ بتفرج پرداختہ شامگاہ بہنگام نزول از پایہای آن نردبان بحکم اقتضای قضا آن بلند اختر را لغزش پا دست دادہ ہبوطی واقع شد چنانچہ تا زینہ آخرین ہیچ جا قرار و استقرار اتفاق نیفتادہ و بعد از وقوع این واقعہ ہایلہ ازین رہگذر کہ کوفتی عظیم بدوش و سر رسیدہ بود لمحہ عارضہ بیہوشی بذات ہمایون آنسرور کہ مغز و دماغ ہوش و خرد بود طاری شدہ۔ چون بہ ہوش آمدند بنا بر رعایت مراسم حزم بی توقف منشوری نور آگین از موقف خلافت بجهت تسلی خاطر انور بادشاہزادہ والا قدر مجد اکبر کہ در آن آوان در حضور پرنور نبودند مصحوب شیخ نظر و چولیخان صورت ارسال یافت۔ و روز یکشنبہ سیردہم ماہ مذکور حال بر آنحضرت متغیر گشتہ آثار انتقال ظاہر گردید۔ و شاہبازروح پر فتوح آنحضرت پرواز نمودہ باشیان عالم بالا و نشیمن قرب ایزد تعالی باز شتافت۔ و گزیدہ مصرع

واصل حق شد ہمایون بادشاہ

کہ تاریخ ارتحال آن حضرت است شاہد حال آمد۔ اگرچہ مصرع مشہور \*

ہمایون بادشہ از بام افتاد

بعضی آنرا بمولانا قاسم کاتبی منسوب می سازند و میر عبدالاول سمرقندی در تذکرۃ الشعرا بخود نسبت میکند۔ ولیکن بنا بر آنکہ سخن سنجان تجویز این معنی نمودہ اند از جملہ غرائب تاریخ بدیعہ است درین کارنامہ بدایع آئین ثبت افتاد۔ بالجملہ بعد از ادای مراسم تعزیت جسد قدسی سرشت آنحضرت را در خطہ پاک دہلی در وسط باغ بہشت آئین مشرف بر آب جون برحمت ایزدی سپردند۔ و قبہ عرش تمکین بر مرقد آنحضرت اساس نہادہ مطاف اہل زمین و روکش چرخ بوبن ساختند \*

## چهارم حضرت فردوس مکانی ظہیر الدین محمد بابر بادشاہ غازی

آن عالی جناب در ششم محرم سال هشتصد و هشتاد و هشت از بطن قتلق نگار بیگم صبیہ رضیۃ یونس خان بن ویس خان والی مغولستان کہ بسیزده واسطہ بہ چنگیز خان می رسد بوجود آمدہ عالم شہود رامشرق جلوۂ نور و مطلع خورشید ظہورگردانید - خواجہ بزرگوار خواجہ ناصرالدین [ ... ] عبید اللہ احرار آن بر گزیدہ تاج و نگین را بہ ظہیر الدین ملقب فرمودند - و چون تکلم باین اسم بر ترکان دشوار بود بترکی آنحضرت را بابر میرزا نامیدند - و این بیت در تاریخ ولادت با سعادت آن حضرت از نتایج طبع گوہر زای مولانا حسامی قراکوی است کہ از آن سہ تاریخ بدیع ہی ارتکاب تکلف استنباط میتوان کرد \* \* بیت \*

چون در شش محرم زاد آن شہ مکرّم

تاریخ مولدش ہم آمد شش محرم

چہ شش محرم شش حرف است و لفظ شش حرف نیز تاریخ است و چون عدد شش را ارباب فن اعداد باعتبار آنکہ آثار جمیلہ بر آن مترتب است عدد خیر می دانند - لفظ عدد خیر نیز کہ از روی شمار هشتصد و هشتاد و هشت است باین تاریخ موافق می آید - بالجملہ چون سن مذکور آن فلک جاہ بیازده سال و ہشت ماہ قمری و یازده سال و سہ ماہ و بست روز شمسی رسید بعنایت حضرت ایزدی در روز سہ شنبہ پنجم شہر برکت بہر رمضان سنہ ہشتصد و نود و نہ در فطہ اندجان کد دارالملک فرغانہ است جلوس فرخندہ آن خدیو زمانہ روی داد - از آنجا کہ بزرگ کردہای ایزدی و دست پروردگان فیض سرمدی در تعلیم کدہ تأیید الہی و دبستان فضل نامتناہی آداب سلطنت و بادشاہی فرامیگیرند بآنکہ در آن هنگام در صغر سن بودند مانند سلاطین کار دیدہ مراسم جہانگیری و قواعد جہانبانی را پاس می داشتند - چنانچہ یازده سال با خانہ زادگان اوزبک و سلاطین چغتائی در ماوراء النہر داد مقاتلہ و مجادلہ دادہ تخت



بدخشان را بزور بازو و نیروی تدبیر درست از دست تصرف خسرو شاه نامی بر آورده در سنه نهصد و ده هجری دست تطاول مجد مقیم ارغون از استیلای ولایت کابل کوتاه ساختند - و در نهصد و دوازده از عون یگانه دادار بر شاه بیگ ولد ذوالنون ارغون غلبه نموده قندهار را باتوابع ولواحق مستخلص و مسخر فرموده بست و دو سال با کمال استقلال درین ملک سالک سبیل فرمانروائی بودند - و در عرض این مدت پنج نوبت پرتو توجه اقلیم گیر بر ساحت تسخیر عرصه پهناور هندوستان افکنده - بنا بر آنکه برآمد هر کارے در رهن در آمد روزگار است تا آنوقت در نیاید آن کار بر نیاید چار نوبت بسبب ظهور بعضی امور عنان مراجعت بر تافتند - و در یورش پنجم که موافقت توفیقات آسمانی و تائیدات<sup>۱</sup> [ایزدی]<sup>ع</sup> مددگار شد تدبیر موافق تقدیر آمده به کارکشائی اقبال ظفر و فیروزی نصیب اولیای دولت نصرت روزی شد - و بعد از وقوع چندین محاربه که به غنیم روی داد سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر بن بهلول فرمانروای دارالملک دهلی خود با موکب منصور همراه یک لک سوار و هزار فیل جنگی صف مصاف و یسال قتال آراست - و آنسرور با<sup>۲</sup> [دروازه]<sup>ع</sup> هزار تن که اکثر حواشی و خدم و برخی دیگر یغما کار و سوداگر بودند جنگ صف فرموده پس از کار زار عظیم ظفر یافتند و سلطان ابراهیم به قتل رسید - و این فتح عظیم که در معنی کار نامه<sup>۳</sup> لطف عمیم حضرت پروردگار است در سنه نهصد و سی و دو روی داد - و عدد حروف مصراع<sup>۴</sup> آخرین این دو بیت که تعیین وقت و روز و ماه و سال نیز از آن ظهور می یابد بحسب حساب ابجد بآن تاریخ موافق آمد \*

## \* ایات \*

کشت در پانی پت ابراهیم را  
شاه غازی بابر عالی نسب  
وقت و روز و ماه و سال این ظفر  
صبح بود و جمعه و هفت رجب

و همدین نزدیکی بنا بر دستیاری تائید و مددگاری توفیق بر رانا که همراه سپاه نا معدود که چون خیل مور و ملخ در و دشت و هامون و شیخ را فرو

گرفتند بود و لشکر مخصوص خودش بیک لک سوار می کشیدند و زمینداران دیگر کومکمی یک لک و یک هزار صف آرای شدند - در دامن کوه سیکری در ماه جمادی الاول<sup>۱</sup> از سال نهصد و سی و سه مقابله خیل ادبار با موکب اقبال و تلاقی عسکر ظلمت با لشکر نور اتفاق افتاده به کوشش و کوشش تمام غلبه اسلام بر کفر روداده حق بر باطل فایق آمد - و آن مخدول باعوان و انصار مغلوب و منکوب گشته و خلقی کثیر بقتل و اسیری داده روی ادبار بوادی هزیمت و راه فرار نهاد - شیخ زین خوافی صدر فتح بادشاه اسلام تاریخ این فتح عظیم یافته محسن و مستحسن افتاد - بعد از شکست رانا مقهور از سر نو تعبیه و تجهیز عسکر منصور فرموده هم عنان نصرت و ظفر پا در رکاب سعادت نهاده بتزگی بر سر جهانگیری و جهانداری آمده رفته رفته صوبه ملتان و دارالسلطنه لاهور و سائر پنجاب و دهلی و آگره و اله آباد و اوده و جونپور و بهار و مالوه بدست آوردند - ومدت پنج سال با کمال استقلال به نفاذ امر و نهي در عرصه فتح هندوستان مراسم ملک رانی و بادشاهی بجا آوردند - مجموع روزگار سلطنت آن مجموعه غرایب مآثر که مجامع بسی مجامد و مفاخر بود به سی و هفت سال و هشت ماه و یک روز قمری و سی و شش سال و ششماه و سیزده روز شمسی کشیده - چون سن شریف آنحضرت بچهل و نه سال و چهار ماه و یک روز قمری و چهل و هفت سال و دو ماه و یازده روز شمسی رسید در دارالخلافة آگره از قصر عمارت چار باغ که بر آن سوی آب جون واقع است و سابقا بهشت بهشت موسوم بود به گلگشت حدایق ثمانیه ریاض رضوان خرامیدنه و سریر ملک و ملت را وداع نموده در حظیره عام ملکوت آرمیدند - و حسب الوصیت نعش<sup>۲</sup> [ ... ] آنحضرت را بدارالامان کابل نقل کرده در نزهت کده<sup>۳</sup> [ ... ] که مسبط انوار فیض الله است بغفران و رضوان ایزدی سپردند - و مرقد مطهر آن سرور را سرکشاده بدون بنای عمارت و تکلفات بازگذاشتند - و ارتحال آن برگزیده رحمت در روز دوشنبه ششم جمادی الاول نهصد و سی و هفت روی داد - ابن تاریخ با زبان آنواقعه هائله موافق افتاد \* \* بیات \*

( ۱ ) در بادشاه نامه بحواله واقعات بابری جمادی الثانیه رقم شده

[ بادشاه نامه جلد اول - حصه اول - صفحه ۵۱ ]

( ۲ ) ن [ کذا ] ل

( ۳ ) ن [ اطهر ] ل

بادشاهی که شهریارانش  
چون وفای ندید از عالم  
گشته بودند خادم و منقاد  
رفت از عالم خراب آباد  
خرد از سال فوت او پرسید  
گفتم او را بهشت روزی باد

حقیقت این قضیه برین منوال است که چون شاهزاده همایون وظایف خدمتگاری و پرستاری آنحضرت را از سرحد امکان گذرانیدند - مراتب عنایت و مهربانی آنحضرت درباره آن برگزیده حضرت باری بمرتبه رسید که جان گرامی خود را فدای آن فرزند سعادتمند نمودند - در هنگام تشریف آن والا گهر در سنبل که از جمله اقطاعات آنحضرت بود عارضه نا ملایم عارض مزاج همایون شد - و چون خبر شدت و طول مدت آن بعرض مقدس رسید حسب الحکم از راه آب با سرعت باد و سحاب کشتی سوار با کبرآباد رسیدند - هر چند اطبای پای نخت در چاره گری آن پرداختند مطلقاً اثری بر آن مراتب مترتب نشده بهبودی ظاهر نگشت - بلکه شدت گرانی و کثرت ضعف و ناتوانی روز بروز ظهور و بروز دیگر نمود - روزی در عین اضطراب و اضطرار آنروی آب که محفل والا از دانشوران هرفن آراستگی داشت و در باب انحراف<sup>۱</sup> [...] آنوالا جناب از هر در سخن در گرفت - میر ابوالبقا که از اعیان افاضل زمان بود بعرض رسانیده که اکنون علاج این امر دشوار منحصراًست در همین تدبیر که بدستاوز اقسام تصدقات شفا از خانه حکیم علی الاطلاق باید خواست - و بر وفق مدلول کریمه لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون گرانمایه ترین نفایس را برو انفاق و ایثار باید نمود - آنحضرت فرمودند که چون<sup>۲</sup> [بعد] از محمد همایون هیچ چیز را از سر خود عزیز نمی دانم جان ارجمند را فدای آن سعادتمند می سازم - و امید وارم که در آن<sup>۳</sup> [کار گاه] این فدیة مختصر و هدیه محقر از من بعوض آن گرامی گوهر در پذیرند - آنگاه بی توقف قدم بموقف دعا و خلوتخانه صفوت و صفا نهاده از راه صدق روبه قبله حاجات آوردند و زبان مناجات کشوده از روی خلوص نیت و عدم ربا این مدعا را استدعا نمودند - و بعد از فراغ مراسم آدابی که وظیفه این مقام است بطریقی که از طریقه حضرت خواجگان کبار تلقین یافته بودند سه مرتبه گرداگرد آن حضرت برآمده فرمودند که برداشتم برداشتم - چون آن دعا

(۱) ن [مزاج] ل (۲) ع [بغیر] ل (۳) ع [درگاه] ل

از شائبهٔ ریا مبرا بود همان لحظه قرین اجابت گردید - چنانچه آثار گرانی در پیکر روحانی نمودارگشته خفت نمایان در عارضهٔ همایون بادشاه ظاهر شده رفته رفته بصحت کلی کشید - و شدت تمام در ناتوانی حضرت فردوس مکانی روی نمود - چون علامات ارتحال در احوال آنحضرت آشکارا گشت باحضار ارباب حل و عقد فرمان داده خود درپای تخت والا تکیه بر مسند فرمودند - و همایون را بر سریر جهانبانی جلوس داده افسر سروری را از تارک مبارک همایونی فرخنده فر ساختند - و از امرا و اعیان دولت بیعت گرفته بنگاهداشت سر رشتهٔ اخلاص و ارادت و برداشت بار انقیاد و اطاعت وصیت فرمودند - و بعد از پرداخت لوازم این شغل خلوت فرموده بخدای خود پرداختند - و پس از لمحۂ قطع نظر از اقامت این مرحلهٔ زوال و فنا نموده بذوق توطن در جوار سر منزل رحمت حضرت ارحم الراحمین آهنگ رحلت دار البقا نمودند \*

آن دست پرورد فیض سرمدی و ادب آموز تعلیم ایزدی در سایر فنون استعداد که زینت دیباچهٔ احوال ارباب دولت و اصحاب جاه و جلال است ید طولی داشته اند - و در نظم اقسام شعر ترکی و فارسی نیز ید بیضا نموده اند - و بزبان ترکی رسایل بدیعه در فن عروض تالیف فرموده اند - و روش مسایل فروعی و کلیات مطالب کلامی را موافق طریقهٔ حضرت امام اعظم و روش اصول شیخ اشعری بزبور نظم آرایش داده مبین بابری ام نهاده - و نسخهٔ ازان کتاب مبین و واقعات بابری که آنحضرت بعبارت ترکی انشا فرموده اند بخط مبارک که در تاریخ نهصد و سی و پنج رقمزده کلک اعجاز نگارگشته مخزون کتابخانهٔ خاصهٔ شریفه است - درینولا حسب الامر عالی حضرت صاحبقران بفارسی مترجم شده - و از جمله تصرفات طبع وقاد آن سر لوح کلیات وجود درین مجموعه اختراع خط غریب است که بخط بابری موسوم شده \*

### پنجم شاهزادهٔ بلند اختر عمر شیخ میرزا

بتاریخ سنه هشتصد و شصت از میان تولد آن اقبالمند سر زمین خطهٔ دلپذیر و دل پسند سمرقند علو مکان یافته مکانت آسمان گرفت - و در سال هشتصد و هفتاد و سه بعد از شهادت بادشاه سعید در شهر اندجان که پای تخت فرغانه است جلوس مقدس آن سزاوار سروری ابتدای زمانه روی داد - و روز دو شنبه چهارم رمضان المبارک سنه هشتصد و نود و نه

که سن شریف بسی و نه سال رسیده بود شاهین روح پر فتوح آن شاه عالی مقدار از بام کبوترخانه اوج عالم علوی گرفته با مرغان اولی اجنحه شاخسار قدس هم آشیان گشت - و سبب این حرکت ناهنجار چرخ کج روش آنکه چون شهر اخیسکت پای تخت آن عالی جناب شد، بنا بر آنکه آن شهر بر کنار آبکندی بغایت عمیق و هولناک اساس یافتد کبوترخانه سرکار خاصه بر لب جری وقوع داشت - قضا را در وقتیکه آن سرور برآمده سرگرم تماشای طیران کبوتران بودند بدان راه یافته از آسیب صدمه آن بجوار رحمت ایزدی شتافتند\*

### ششم بادشاه سعید شهید سلطان ابو سعید میرزا

از قدوم سعادت لزوم آن بادشاه جم جاه که در سن هشتصد و سی در عالم شهود رو نمود آب و رنگی دیگر بر روی رورگار باز آمد - و در سن هشتصد و پنجاه و پنج از میامن جنوس اقدس آن حضرت پای تخت خلافت بلند پایه و کوهر افسر سلطنت گرانمایه گشت - و مدت هژده سال در سراسر ولایت ماوراءالنهر و ترکستان و بدخشانان و کابل و غزنین و قندهار تا حدود [...] آن چهره زر از سکه نام انور آن سرور دین پرور تازه رو و پایه منبر از خطبه القاب کامل نصاب آن بلند اختر پله سرافرازی داشت - و در آخر بسلسله جنبائی ارث و استحقاق هوای تسخیر خراسان و عراق در دماغ همت والا جای داده آهنگ انتزاع آن دو کشور نمودند - و بمجرد ارتفاع ماهجه زایت فتح آیت سربر هر دو ولایت مسخر شده پرتو استیلای رفعت شان آن والا مکن باطراف و اکناف ابن ولایت نیز افتاد - و چون سن شریف آن بادشاه سعید بچهل و سه سال رسید در بیست و دوم شهر رجب سنه هشتصد و هفتاد و سه که با زوزل حسن ترکمان اتفاق مصاف افتاد بود در نواحی اردبیل از ادراک مرتبه شهادت ارتفاع درجات سعادت یافتند - و علامه دورانی تاریخ این واقعه غریب بدینگونه در ملک نظم کشید\*

\*ابیات\*

سلطان ابو سعید که از فر خسروی  
چشم سپهر پیر و جوانی چو او ندید  
الحق چگونه کشته نگشتی نگشته بود  
تاریخ فوت مقتل سلطان ابو سعید

## هفتم شاهزاده عالیقدر سلطان محمد میرزا

آن والا گوهر بلند اختر با برادر خود میرزا خلیل در سمرقند بسر می برد - چون میرزا خلیل را توجه بسمت عراق افتاد و میرزا الغ بیگ تشریف بسمرقند آورد در جمیع ابواب برادرانه بان عالیجناب سلوک نموده همه وقت در پی پاس خاطر عاطر ایشان بود - بالجمله دو فرزند سعادت مند از آن عالیجناب بوجود آمده - یکی منوچهر میرزا و <sup>۱</sup>[...] آن ابو سعید میرزا - چون وقت آن آمد که این جهان گذرانرا واگذارند بمیرزا الغ بیگ که در آنوقت بر بالین مبارک حاضر بودند سپردند- آنوالا گهر در لباس رضا جوئی خدمتگاری آنحضرت بجای رسانیدند که روزی یکی از نزدیکان باین عبارت معروض گردانید - که این عم زاده شما عجب خدمت بجد میکند - میرزا از روی حدس صائب مقصد آن صاحب غرض را در یافته فرمودند - که او خدمت ما نمیکند از صحبت ما کسب آداب جهانگیری می نماید\*

## هشتم شاهزاده عالیجاه میرزا میران شاه

آن حضرت سیومین فرزند حضرت صاحبقران اعظم است - بحسب سن از جهانگیر میرزا و عمر شیخ میرزا خرد تر و از شاهرخ <sup>۲</sup>[...] کلانتر - در سنه هفصد و شصت و نه عالم وجود از ورود آن منظور نظر الهی فیض آمود شد - حضرت صاحبقران سلطنت عراق عرب و آذر بائجان که تختگاه هلاکو خان بود برو مسلم داشتند - و در بیست و چهارم ذی قعدة سنه هشت صد و ده که سن شریفش بچهل و یک رسیده بود در جنگ فرا یوسف ترکمان در سرحد تبریز از گگونه خون شهادت سرخروئی سعادت دارین اندوخت \*

نهم مظهر کمال اقتدار الهی مهبط انوار فیض  
نامتناهی قطب الدنیا والدین صاحبقران  
اعظم امیر تیمور گورگان

چون امتداد طومار روزگار را گنجای شرح هزار یک آثار حمیده اطوار  
آن برگزیده حضرت پروردگار نیست لا جرم بذکر سر جمله از خصوصیات

(۱) ن [دیگر] الف (۲) ن [میرزا] ل

آن حضرت پرداخته تفصیل مآثر و مکارم خصوص کارنامه‌های پرکار آنخدیو  
والا قدر را بشرح و بسط ظفر نامه حوالت می نماید - در شب سه شنبه  
بیست و پنجم شهر شعبان سنه هفصد و سی و شش از فیض ولادت  
سراسر سعادت آنحضرت کش رو کش محیط افلاک گشت - نیشان اصل  
وجود و محاب فطرت آن یگانه گوهر شاهوار محیط احسان<sup>ن</sup> [ ... ] آن  
دره التاج آبی علوی مهمل علیا نگینه خاتون - چون سن مبارک<sup>ن</sup> [ ... ]  
هفصد و هفتاد و یک هجری در قبة الاسلام بلغ بازگه عقد بیعت قبة  
رفعت باوج طارم چارم رسانید - و در مدت سی و پنج سال و یازده ماه  
و شش روز قمری و سی و چار سال و دو ماه و دوازده روز شمسی اکثر  
ممالک روی زمین بحوزه تصرف و حیطة تسخیر آن شهنشاه آفاق گیر  
در آمد - و سایر ساکنان ربع مسکون از اقلیم زنگ تا روس از رئیس گرفته  
تا مرؤس تن به ریاست آنسرور داده گردن به تیغ سیاست آن مالک  
رقاب سرکشان هفت کشور نهادند - و سر تا سر ولایت ماوراءالنهر و خوارزم  
و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربائجان و چاچی ترخان و جمیع بلاد  
روس و سقلاب و برطاس و سایر اصناف خزر و لکزان و گرجستان و ارمنه  
و آلان و یروع و اران و شروان و باب الابواب و طبرستان و سایر دارالمرز فارس  
و کرمان و بصره و خوزستان و دیار بکر و ربیعه و بلاد جزیره و موصل و شام  
و روم و دارالملک هندوستان بل معظم روی زمین کوتاهی سخن از حد  
زمین فرنگ تا سرزیوم اجمیر هند و ازین سوی نهر فرات تا آنسوی فاراب  
که مابین رود نیل و شط سیحون واقع است از زور<sup>ن</sup> [ ... ] و ضرب شمشیر  
مانند خورشید عالم گیر زیر تیغ و نگین آوردند - و برتختگاه چندین صاحب  
تخت و تاج مستولایی شده خداوندان آنرا مستاصل یا باج ده و خراج گزار  
ساختند - و در سنه هشتصد و یک فتح هندوستان نمودند - بعد از دو سال  
بعزم تسخیر حلب متوجه شده سر تا سر ولایت شام بدست آوردند - سال دیگر  
با یلدرم بازید جنگ صف انداختند و پس از کارزارهای نمایان خوندار را  
اسیر و دستگیر نموده تمام مملکت روم را مسخر ساختند - و در سنه هشتصد  
و هفت سر سواری دارالمرز و جبال فیروزه کوه مفتوح ساخته و از راه نیشاپور

( ۱ ) ن [ وجود امیر طراغائی بلند اختر است - و صدف قرینیت ] الف

( ۲ ) ن [ آنحضرت به سی و پنج سال و شانزده روز رسید دوازدهم رمضان

( ۳ ) ن [ تدبیر ] ل

المبارک سنه ] ل

بماوراءالنهر تشریف ارزانی فرموده عزم جهاد بلاد ختا را بحیلهٔ جزم آراستند - چون سر زمین خطهٔ قاراب که بالفعل بانزار معروف است از اعتبار سرازائی نزول همایون پایهٔ ارتفاع درجات از چرخ دوار گذرانید - در عرض آن حال عارضهٔ ناملایم عارض ذات مقدس آن مرکز منطقهٔ جاه و جلال و محیط دایرهٔ دولت و اقبال شد - و مزاج مبارک آنحضرت که باعث تعدیل امزجه و تقویم طباع عالمی بود از نهج اعتدال الحراف یافت و امتداد مدت بیک هفته کشیده - اطبا عجز خود را معاینه دیده ناگزیر از دستبرد قضا که بالای همه دستها ست بر نیامده دست از معالجه کشیدند - بالجمله در روز چهارشنبه هفدهم شعبان المعظم سال هشتصد و هفت آنصاحب نفس ملکی و ذات قدسی از سروش غیبی ندای یا ایتهای النفس المطمینه امر مطاع ارجعی بگوش هوش نیوشیدند - و از فحوی من یخرج من بیته مهاجراً الی الله بشارت وافی اشارت و نوید سراپا امید فقد وقع اجره علی الله دریافتند - و بشوق استیفاء اجرای آن وعد موفقی ازین دار البلاء هجرت فرموده تا جوار رحمت حق تعالی و اجزای عالم خانهٔ بالا شتافتند - در آنوقت سن شریف آنحضرت هفتاد سال و یازده ماه و بیست و دو روز قمری و شصت و هشت سال و دو ماه و دوازده روز شمسی رسیده بود که این واقعهٔ جانکه بناگاه وقوع یافت - نفس مبارک آنحضرت را که همدوش رضوان و مغفرت حضرت عزت بود از انزار تا سمرقند که مسافت آن هفتاد و شش فرسنگ است سایر ارکان دولت و اعیان حضرت دوش بدوش رسانیدند - یکی از سخنوران در تاریخ ولادت و جلوس آنحضرت این رباعی در سلک انتظام آورده\*

\* رباعی \*

سلطان تمر آنکه مثل شاه نبود

در هفصد و سی و شش آمد بوجود

در هفصد و هفتاد یکی کرد جلوس

در هشتصد و هفت کرد عالم پدرود

بموجب وصیت آنحضرت روبروی گنبد مید بر که دفن نموده گنبدی عالی

بنا بران اساس نهادند \*



نور آگین شدن مکتب تعلیم ظاهری از فروغ

جلوس همایون این چهره کشای اسرار عالم

قدسی و دانای رموز آفاقی و انفسی

هر چند از آنجا که بر گزیده‌های لطف ازلی با کمال استعداد ذاتی و قابلیت اصالی از دبستان تعلیم الهی ادب آموزی نموده دیگر کار بآموزگار ندارند - و نظر یافتگان عنایت سرمدی از دانشکده فضل نامتناهی حکمت اندوزی کرده از ناز تعلیم ادیبان سخن پرداز بی نیاز می باشند - درین صورت این منتخب مجموعه ایجاد را باوجود رتبه کمالات و نهایت معرفت باسرار مبدأ و معاد مکتب نشین علوم رسمی نتوان گفت - و این رازدار مبداء فیض را دبستان گزین استفاده فنون دانش ظاهری - فکیف آموختن خط و سواد - نتوان نوشت - چه تهنیت سواد خوانی بر مردم دیده دانش و بینش بچه روی توان بست - و ادب آموز عقل مجرد را ابجد خوان چگونه توان نوشت - لیکن بنا بر آنکه حفظ ظاهر در کار است و ملاحظه عالم صورت ضرور و ناچار - نظر بدین معنی کاک وقایع نگار زبان گزیده میگوید - که چون سن شریف آن چراغ دودمان صاحب قران که با بقای ابد قرین شود بچهار سال و چهار ماه و چهار روز رسید تخته تعلیم قرآن کریم در کنار و بر آن گزیده سواد خوان رقم لوح و قلم همسر لوح محفوظ گشته صدر مکتب از حضور پر نورش روکش دار حکمت یونانیان گردید - و چون لوحه تعلیم در کنار و بر آن نور دیده امید اب و جد که بالغ نصیب کامل نصاب خرد است قرار گرفته ترکیب ابجد از آن فرد کامل انواع عالم ایجاد کمال پذیرفت - بسی بر نیامد کد بتفصیل تحصیل فصول ابواب دانش نموده در جمیع فنون فضایل دقائق نکته نهمی را باعلی درجات کمال رسانید - و در عرض اندک مایه مدتی بی آنکه کار بطول کشد هیولای خط نیز صورت درست پذیرفته تخته مشق از ریخته قلم مشکین رقمش چون صفحه رخسار نو خطان به حسن خط زینت گرفت - جامع فضایل کسبی و وهبی قاسم بیگ تبریزی سر آمد شاگردان مولانا میرزا جان و منتخب نسخه قانون حکمت یونان حکیم دوائی گیلانی بمنصب تعلیم آنحضرت پایه سرفرازی یافته - و همچنین صاحب فضایل صوری و معنوی شیخ ابوالخیر برادر علامی ابوالفضل و قدوة ارباب حال و قال شیخ صوفی از شاگردان

جامع العقول و المنقول میان وجیه الدین گجراتی بدین سعادت اختصاص  
 پذیرفتند - و از جمله اینها درین باب حسن سعی و مساعی جمیله<sup>۱</sup> حکیم  
 مذکور بنوعی درجه قبول یافت که مکرر بر زبان حقایق بیان می آوردند که  
 فی الحقیقت حکیم دوائی آموزگار ما است و حق تعلیم او بر ما از استادان  
 دیگر یش است - و چون حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه آن مخصوص  
 عنایات ربانی را از هرگونه کمالی و مزیتی بی بهره نمی خواستند بنا بر آن  
 مقرر فرمودند - که بعد از فراغ تکرار درس لمحہ<sup>۲</sup> با موختن هنرهای ضربی  
 که تعلیم آن نسبت بعموم عالمیان خاصه سلاطین عظام در انتظام سلسله<sup>۳</sup>  
 نظام دخل کالی دارد اوقات صرف نمایند - بنا برین میر مراد دکنی از  
 سادات عالی نسب که در فن کمانداری انگشت نما بود درین فن دست  
 از صاحب قبضهای وقت برده از دست قضا در قدر اندازی ید بیضا  
 می نمود - و خلف صدق او قاسم خان که در ایام خلافت آنحضرت بمنصب  
 پنج هزاری ذات و سوار و صوبه دار<sup>۴</sup> بنگاله فرق عزت بر افراخت - و راجه  
 سالباهن که در برق اندازی بر ابر سبقت می گرفت و در تیزدستیها برق  
 بدو نمی رسید - و قاتار خان که در دانستن لغت ترکی کمال تفرد اندوخته  
 بود بخدمت تعلیم آنحضرت<sup>۵</sup> [...] را وسیله<sup>۶</sup> رضامندی جناب آلهی دانسته  
 بخوی شیفته<sup>۷</sup> ملازمت بودند که تا دو پهر شب در حضور اقدس  
 می گزرانیدند - و نیم نفس از ملازمت دوری نگزیده در لباس  
 اکتساب سعادت دوجہانی از خدمت آنحضرت آداب جہانبانی حاصل  
 می نمودند\*

بیان ارتحال حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه  
 از عاریت سرای این جہانبانی و اقامت در  
 منزل روح و راحت جاودانی - و ذکر  
 بعضی سوانح که در عرض آن ایام  
 و بعد از آن رو داد

از آنجا که آشوبکده جهان جای امن و امان نیست و رحلت خانه

(۱) ن [تارک مباحات بر افراشتند - ملخص سخن عنایت آنحضرت درباره  
 تربیت شاه بلند اقبال بدرجه رسید که در انجمن همدم و دمساز و در خلوت محرم  
 و همراز خاص آن حضرت گشته از سعادت منشی و ارادت اندیشی خورسندی  
 آن حضرت آل\*

گیتی مقام اقامت و استقامت نه - دریا دلان درین گذرگاه که همانا نقشی است بر آب حباب آسا خیمه و خرگاه بر سر پا نکنند . و ازین رو خورشید سوادان درین فضاء تنگ میدان که فی الحقیقت جولانگاه هواس است ذره وار منزل پایدار نگزینند - ازین است که مقربان حضرت و نزدیکان بارگاه عزت خاصه سلاطین دادگر و خواقین رعیت پرور که درین عالم فانی کار دوام سلطنت آنجهانی ساخته اند پیوسته منتظر دعوت داعی حق می باشند - تا هرگاه بحکم حکمت وقت آن در رسد از شدت شوق دریافت آن درجات و مراتب والا بی توقف باجابت شتابند و نعمتی که در عهدالست برای ایشان مهیا شده دریابند - غرض از تصویر این معانی بیان کیفیت انتقال حضرت عرش آشیانی است - مجملی از تفصیل این واقعه غم اندوز آنکه در عرض سال پنجاهم تاریخ اکبری موافق سنه هزار و چهارده هجری مزاج وهاج آنوالا مرتبت از مرکز اعتدال انحراف یافته باوجود چندین طبیب حاذق که سرآمد ایشان حکیم علی گیلانی بود دوا و مداوا سودمند نیفتاده معالجه و تدبیر فایده نداد - درین وقت خان اعظم و راجه مانسنگه بملاحظه وفاداری و حق گذاری برآن سرآمدند که خسرو مهین پسر حضرت جهانگیر بادشاه را که خواهرزاده راجه و داماد خان اعظم بود از روی مراعات بیادشاهی بردارند - چون خواست آلهی بامر دیگر و مقتضای تقدیر برین جمله پذیر گشته بود که اهل روی زمین و زمان از پرتو عدل و احسان شاه بلند اقبال سایه نشین کف امن و امان باشند - لاجرم حضرت جهانگیر بادشاه آگهی یافته از خود باخبر و از معاندان پر حذر می بودند - و شاه بلند اقبال با اعتماد نگهبانی آلهی از عذر دشمنان نیندیشیده همه وقت در تیمار داری و خدمتگذاری جد بزرگوار جد و جهد بجای رسانیده بودند که آنحضرت درباب خورسندی از آن سعادت مند و نا رضامندی از خسرو فصل طویل الذیل بر زبان داشتند - بعضی از ارکان دولت و اعیان مملکت آنان را که سعادت رهنما و بخت کار فرما شد خصوص مرتضی خان بخاری که در آنولا بخشی با استقلال موکب والا بود - از روی حقیقت دانی بر همگنان تقدم جسته با جمیع خویشان و منتسبان خویش بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمد - و سایر امرا بدو اقتدا نموده سعادت ملازمت دریافتند - آنگاه باقی سپاه و کل سرداران خبیر گروه گروه بخدست شتافتند \*

چون در آنولا مخالفان بر قلعه اکبر آباد استیلا تمام اندوخته بکشاد و پست مداخل و مخارج آن دست یافته بودند - ناچار بادشاه جهانگیر بسایر ایشانی

پیغامی مشتمل بر وعده و وعید و بیم و امید تمام داده از بدئی نفاق همگنانرا ترسانیدند- و پیغام دادند کد چون مرتبه ظل الهی و پایه والای بادشاهی بنواب همایون ما تعلق گرفته و تاج و تخت خلافت از پرتو وجود ما زینت پذیرفته - انسب آنست که مقتضای دستور العمل خرد صلاح اندیش را کار بسته از بیعت و اتفاق حل و عقد تخلف نورزند - دوم نقد دست از کشاد و بست ابواب حصار بازداشته قلعه و ما فیها را باولیای دوات سپارند- و بصوب بنگاله که بنا بر تفویض حضرت جنم آشیانی بر اجه تعلق داشت ما نیز بر طبق دستور مقرر بدو ارزانی داشته ایم روانه شوند - و چون پیغام با معاندان کوتاه اندیش رسید با خود اندیشه کرده دانستند که بیش ازین تمرد و طغیان حاصلی ندارد و بی وجود مردم کار آمدنی این اراده پیش نیست - چه خان اعظم درین مدت نظر بر نسبت خود نموده جمیعتی که در خور مرتبه او بود نگاه نمی داشت و از راجپوتان کوتاه سلاح راجه معلوم که چه سی کشاید - خصوص با وجود کثرت مغول و قلت ایشان بملک گیری آمدنی کشور خود را هم از روز اول از دست نمی دادند - و خسرو بنا بر آنکه در آن ولا روزی هزار روپیه سی یافت ظاهر است که ازین قدر زر چه مایه لشکر بهم توان رسانید - اگرچه خزانه بدست ایشان بود و لیکن چون وسعت دستگاہ در تنگی کار بکار نیاید و وجود و عدمش در آن حال برابر بود - بنا بر مقتضای این معانی ناچار قلعه بتصرف اولیای دولت دادند و خود بیرون شهر در ظاهر خانه راجه مانسنگه رو بجانب بنگاله فرود آمدند \*

چون احوال اکبر بادشاه تغیر تمام پذیرفته از بهبود ناسیدی حاصل شد و نزدیک رسید که از جهان گذران در گذرند - ازین رو که بادشاه جهانگیر از غبار انگیزی فتنه پرستان درین مدت از ملاحظه بادراک سعادت عیادت حضرت والد والا قدر استسعاد نیافته ازین معنی حریان نصیب بودند - اکنون که کار از ملاحظه در گذشته بود بنا بر اندیشه محرومی دیدار واپسین آنحضرت با کمال احتیاط داخل قلعه شده قریب بوقت احتضار بر بالین مبارک حاضر آمدند - و مراسم عیادت و پرسش بجا آورده از فیض نظر آنحضرت ذخیره ایام مسجوری برداشتند - و بمقتضای وقت اراده مراجعت نموده شاهزاده مجد خرم را همراه خود بیرون آوردند و بر دروازه های قلعه از جانب خود مردم بنگاهبانی نصب نمودند در این اثنا چون قضیه قضا بعد از تقضای یک پهر و هفت گهری شب چهارشنبه دوازدهم جمادی

الثاني سنه هزار و چهارده وقوع یافته فردای آن بادشاه جهانگیر باقامت مراسم عزا داری و سوگواری پرداخته - و خود با تمام امرا و اعیان و اکابر سیه پوش گشته نعش آنحضرت را با سایر گردنکشان گیتی و سران عهد تا اسکندره که بفاصله دو کروه از قلعه آگره واقع است دوش بدوش رسانیده اکثر جای خود نیز بدست آویز دریافت این سعادت سرافرازی دارین اندوختند - و بعد از مدفون ساختن و سایر لوازم این کار بجا آوردن معاودت بدولت خانه نمودند \*

روز پنجشنبه بیستم جمادی الثانیه سال مذکور موافق دهم آبان ماه الهی با ساعتی که سعد اکبر یعنی مشتری کسب انواع نیک اختری از آن میکرد - و نظرات سعود آسمانی در یوزه نظر سعادات جاودانی از آن می نمود - آن سرور افسر سروری را از تارک مبارک تزئین داده اورنگ سلطنت را از جلوس اقدس نو آئین و انجمن عقد بیعت را نور آگین ساختند - و قبه بارگه خلافت روی زمین را روکش مهر و ماه نموده قوایم آنها باوج این والا خرگه بر افراختند - صفحات زر از پهلو کشاده روی سکه نام انورش دیگر روی نا روانی ندید - و درجات منبر از القاب نام والایش چه پایه پایها که بر خود نچید - خرد و بزرگ اوامر و نواهی این دولت سترگ را گردن نهادند - و از دور و نزدیک سرکشان بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمدند - چنانچه از رایان خود رای هند بجز رانا دیگر را نافرمانی بخاطر نماند - درینصورت تصویر این معنی در آئینه رای گیتی آرای بادشاه جهانگیر رو نمود که سهم آن نابکار را بر دیگر کارهای سلطنت مقدم داشته سزای عصیان او را در کنار روزگار او گزارند - بنا برین سلطان پرویز را باتالیقی آصفخان جعفر نامزد این سهم فرموده بالشکر گران سنگ باهنگ استیصال آنمحدول دستوری دادند - چون از روز نخست سر انجام هرکاری نامزد کار گذاری کامگار شده لاجرم گره کشائی این عقده دشوار کشاده نیز بناخن تدبیر این شاه آفاق گیر حوالت گشته بود - چنانچه اکبر بادشاه را در ایام شاهزادگی برای سرکردن این کار تعیین فرموده بودند و بنا بر وجه مذکور این سهم را نسقی شایسته صورت نه بسته بود - ناچار ایشان نیز درین نوبت کاری نساخته معاودت نمودند - در آخر امر بمحض توجه این والا مرتبت سر انجام بسزا یافت - چنانچه در مقام خود انشاء الله تعالی به تفصیل مذکور خواهد شد \*

## روگردان شدن خسرو از سعادت خدمت حضرت

### خلافت منزلت و ذکر بعضی از وقایع

بر صاحب‌دلان صاحب نظر که ابصار بصایر شان از کحل الجواهر تائید و توفیق جلا پذیرفته پیوسته بنظر عبرت نگر تماشای رنگ آمیزیهای قضا و قدر میکنند پوشیده نیست - که چون عنایت حضرت ایزدی هرگاه خواهد که عالمی بکرشمه بیاراید و جهانی بگوشه چشمی گلستان نماید - [۱۰۰] آن چمن پیرایان چار باغ ابداع خار موانع از سر راه پیشرفت کار بردارند آنگاه سایر مواد در آمد آن امر رفته رفته از قوه بفعل آرند - تا شاهد حصول آنمراد بر وفق اراده از خلوتکده غیب به پیشگاه [حضور] عجلوه نماید - محصل این سیاق صدق انتظام بر تمهید مقدمات دولت و تشیید مبانی شوکت و حشمت این والا گوهر در مبادی احوال انطباق تمام دارد - چه بنا بر آنکه در روز ازل منصب جهانبانی بدانحضرت تفویض یافته بود - و لاجرم از آغاز وجود این مظهر موعود تا هنگام جلوس مسعود که الحمد لله کار عالمی شده و مقاصد خاص و عام حسبالمرام برآمده - هر نحو عائقی که حجاب فتح الباب مدعا آمده بد انسان دفع شد که همانا هرگز نبوده - و شاهد صدق این معنی و گواه راستین این دعوی انجام احوال سلطان خسرو شاهزاده بلال است - چون او از رزق خیرت و نصیب بصیرت بهره نداشت و از بینش عواقب اسور بغایت دور بود همواره در خاطر راه خیال محال دادی - معهدا برخی از فرومایگان ناقص فطرت چه بمقتضای بی بصری و بدگوهری و چه بقصد شورش انکیزی و فتنه لیری بر آن سر بودند ده او را خمیر مایه آشوب و فساد نموده بدین بهانه دست آویز تظاول و دراز دستی فرا چنک آورند - و همچنین جمعی پریشان حال پراکنده مغز از ملازماں هوا خواه او رفته رفته آن اقبال دشمن را فریفته بر آن داشتند - نه بدست ادبار سلسله اقبال نا ممان بجنبش آورده بهای بی سعادتت هنجار عصیان خدای مجازی بپیماید - لاجرم پیوسته دربی آن بود که اگر از همراهی وقت فرصتی یابد و از مساعدت روزگار رخصتی - بیدرنگ آهنگ راه گریز نموده بطرفی شتابد - غافل از آنکه نا داده نتوان گرفت و نانهاده نتوان برداشت - و آهنگ فیروزی بر

(۲) ع [ظهور]

(۱) ن [نخست]

روژي نا مقدور با قدر برابر شدن و با خدا مبارزت کردنست - و بالجمله باوجود این مراتب بر وفق مقتضای قضیه الخاین خایف و الغادر حاذر بتیز بخت و لجاج دولت بر خاسته ساز راه گریز نمود - و بی مقصدی معلوم با مجهولی چند در شب یکشنبه هشتم ذی حجه سال مذکور از اکبر آباد بر آمده راهی طریق بی راهی گشت - و چون بهیچ وجه راه دری نداشت ناچار روانه رو به پنجاب گردید - بادشاه جهانگیر از فرار او خبردار شده همان شب مرتضی خان سیر بخشی را بسبیل منقلا تعین فرموده دستوری تعاقب دادند - و این شاهزاده والا گوهر را به [حمایت] خود در آگره گذاشتند - و اسلام خان شیخ زاده و اعتماد الدوله و خواجه جهان و زای سنگه بهوریته را همراه داده خود بنفس نفیس قبل از طلوع طلوعه بامداد با استعداد لشکر مطلقاً مقید نگشته بر سبیل ایلغار بتعاقب او راهی گردیدند - چون خسرو بنواخی متها رسید حسن بیگ شیخ عمري که درینولا از حکومت کابل معزول گشته روانه درگاه بود بان نا برخوردار بر خورد - و از کمال سلامت صدر و سادہ دلی بل از غایت کول منشی و بی ما حصلی بدسدمه افسونش از راه رفته بدو معاً از راه برگشت - سلطان باستظهار او قوی دل شده بسرعت تمام خود را به لاهور رسانید - و ازین جهت که اولیای دولت قاغره قبل از وصول او برین معنی آگاهی یافته با خود قرار تحصن داده بودند - و در استحكام بره و استعداد اسباب قلعداری کوشیده و مداخل و مخارج را مسدود ساخته مستعد مدافعه و مقاتله و آماده پیکار و کارزار شده بودند - بی دست و پا آغاز دست و پا زدن نموده بنا بر مقتضای وقت بمقام استمالت و دلاسی متحصنان درآمد - و چندی از چاپلوسان چرب زبَن و طرز دانان جادو بیان را نزد همگان فرستاده ابلاغ پیغامهای رغبت افزا رقت آمیز نمود - و مواعید دلاویز خاطر فریب را بلباس ترغیب و ترهیب جلو پذیرش داده در ضمن این مایه تلبیسات کودکانه وثیقه عهد و پیمان در میان آورد - آن سعادت منشان پاس حقوق ولی نعمت حقیقی داشته بمقام نا سہاسی در نیامدند - و همچنان بر جاده [هوا داری] ثبات قدم ورزیده شیوہ حق گذاری گزیدند - و بر سر ابا و امتناع با محکم کرده قطعاً بهمراهی او اقدام نمودند - مجملاً هر چند خواست که بلطایف الحیل ایشانرا فریفته شهر را بدست آرد سعی

بی‌حاصل سود نداده اثری بر آن مراتب مترتب نشد - ناچار بتهیه اسباب محاصره و فراهم آوردن مردم بی روزگار واقعه طلب پرداخت - و باندک فرصت همدران نزدیکی قریب ده هزار تن از خود سران بی سر و پا بنا بر امیدهای دور از کار بدو پیوستند - و چون اتفاق این مشتی فتنه جوی آشوب پرست که از دستان او پا خورده بودند دست بهم داده - سلطان دل پر پیوند اجتماع آن جمع هرجائی بسته برین سر هوای مقابله خیل اقبال دردماغ جای داد - و از وصول خبر مرتضی خان که با چهار هزار فدوی دلیرانه می آمد صلاح در آن دید که پیشتر رفته راه بر خدمه لشکر سیلاب اثر بندد - چون باین اندیشه کوتاه رو براه نهاده در کنار رودبار بپناه آن سعادت یار دولتخواه بر خورد - بمجرد رسیدن بی ایستادگی و تدبیر چون مشتی خاشاک که خود را روکش افواج بحر امواج کند بر دریای لشکر طوفان اثر زد - و باندک زد و خوردی شکست درست خورده روگردان شد - چنانچه آن بیراهه رو را تا لاهور هیچ جا دست از کار رفته لگام وار پای در رکاب ثابت گیر نگشته بیدست و پا بپای مرکب بادها راه و بیراه می نوشت - و لهذا در عرض آن مسافت جای عنان باره ادبار نتافته یکسر بشهر بشتافت - و در آنجا نیز ثبات قدم نورزیده راه هزیمت پیش گرفت - و رفته رفته دریای چناب چون خسر در گرداب راه بیرون شدن نیافته دستگیر پاداش کردار خود گردید\*

چون خبر فتح مرتضی خان و گرفتاری خسرو و حسن بیگ از اخبار شمس تولکچی که بر سبیل یام شتافتد در سر پل گویند وال خود را رسانیده بود به جهانگیر بادشاه رسید - آنحضرت از استماع خبر بغایت خوشحال شده او را خوشخبر خان خطاب دادند - و از آن مقام با سرعت تمام متوجه شده کوچ به کوچ به دارالسلطنت لاهور شتافتند - و کنار دریای راوی سر منزل افواج محیط امواج شده خود به نفس نفیس در باغ میرزا کامران ورود اقبال و نزول اجلال فرمودند - و حکم اشرف شرف صدور یافت که محمد شریف ولد خواجه عبد الصمد شیرین قلم که در آنولا از خطاب امیر الایمانی و پایه والای وکالت سرافراز بود سلطان خسرو و حسن بیگ را بحضور پر نور آورد - چون فرموده بنفاد پیوست آن محرک سلسله عدم عقل را زنجیر فرموده زندانی ساختند - و حسن بیگ به بدترین وجهی جزای قبیح اعمال خویشتن یافته باعث خیرت دیده‌وران و عبرت دیگران شد - و سایر گرفتارانی که در حقیقت پاداش آشوب انگیزی و فتنه گری



بود چون خاک شان بخود نمی گرفت و آب بر نمی داشت بجزای  
 کردار نابکار بردار کردند و آن مستی ذلیل ازل و ابد را که خار راه آرامش  
 روزگار شده بودند گل عار سردار ساختند - چون اولیای دولت ابد پیوند  
 از پرداخت این سهم اهم بالکلیه باز پرداختند - و از هیچ ره در خاطر اشرف  
 نگرانی جز الم دوری صوری این والا گهر نماند - هوای گلگشت فضای  
 روح افزای خطه کابل که از دیر باز مکنون ضمیر انور بود بتازگی باعث  
 انبعاث شوق نهفته گردید - بنابر اینکه سیر تنزهات آن گل زمین بهشت  
 آئین بی فیض حضور نو بهار ریاض اقبال و تازه گل گلشن جاه و جلال  
 مرضی خاطر عاطر نبود - لاجرم بی توقف منشور عنایت آمیز درباره  
 طلب این شاه بلند اقبال و سایر مخدرات و خزاین از موقف جاه و جلال  
 صدور یافت - آن عالی فطرت بمجرد وصول فرمان عالیشان با جمیع بیگمها  
 و مجموع کارخانجات بیوتات دوازدهم ربیع الاخر سال هزار و پانزده هجری  
 آمده ادراک سعادت حضور نمودند \*

آغاز ابتسام غنچه بهارستان جاه و جلال شاه بلند  
 اقبال سلطان خرم از مطلع عظمت و اجلال  
 و ظهور انواع عنایات حضرت خلافت مرتبت  
 جهانگیر بادشاه در حق آنحضرت  
 و خواستگاری نواب ممتاز الزمانی بنت  
 یمین الدوله آصف خان

بحکم آنکه برگزیده‌های عنایت الهی از عموم عالمیان بکرامت‌های  
 خاص اختصاص یافته اند - و تربیت دیده‌های فضل نامتناهی خاصه  
 متفلسان عهد امر خلافت و متحملان بار امانت از عامه برابا و کافه رعایا  
 بمزید فضایل و مزایا استیوار دارند - لاجرم آن نظر یافتگان تائید حق تعالی  
 را نظر به سایر مردم دقایق پیش بینی و ژرف نگاهی در درجه اعلی  
 می باشد - و مصداق این حال صدق فراست و دریافت های نهانی  
 حضرت جهانگیر بادشاه است - چون آنحضرت به پرتو اعلام الهام ربانی  
 و اخبار تلقین آسمانی دریافتند - که این سایه پرورد آفتاب عنایت ایزدی

تا بامداد روز نشور شمع انجمن افروز دودمان دولت حضرت صاحبقران اعظم خواهد بود - بنا بر آن بمقام ترقی احوال آن برگزیده عنایت ربانی که حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه نیز آن سرور را از سایر شاهزادها برگزیده بودند در آمده بالفعل آن سایسته ارتقای اعلیٰ مراقب متعالیه و مدارج علیّه را از تفویض منصب هشت هزار<sup>ن</sup> [ ... ] سوار به ضابطه دو اسبه سه اسبه مزید اعتبار بخشیده بعنایت<sup>ن</sup> [ ... ] تومان و طوغ سر افراز و بنوازش نقاره بلند آوازه گردانیدند - و از مرحمت آفتاب گیر فرق عزت بر افراخته بعاطفت بارگه سرخ که خاصه دولت خانه والا یا مخصوص ولی عهد می باشد اختصاص دادند - و نیز تنفیذ احکام مناشیر برسالت آن حضرت تفویض رفته مهر اشرف اوزک که مدار اعتبار فرامین بر آنست - و سررشته انتظام رتق و فتق و بست و کشاد سهام این دولت جاوید بنیاد بان وابسته بشاه بلند اقبال سپردند - اگرچه از روی ظاهر تمشیت امور سلطنت برای رزین این والا گهر حوالت نمودند - و لیکن باطناً در لباس عطای این خاتم سلیمانی خلافت روی زمین بزیر نگین آن زینت بخش تاج و نگین درآمد - و سرکار حصار فیروزه نیز بجاکگیر عالی مقرر شد - و بر زبان الهام بیان گذشت که بسنت سنیه آباء عظام عمل نموده این سرکار را که پیوسته به ولیعهد مقرر می باشد از روی شگون و برکت بر آن گرامی فرزند اقبالند عنایت فرمودیم \*

از آنجا که طبع فیض رسان بادشاه والا جاه بانواع مهربانی و فیض رسانی مجبول بود پیوسته بر آن بودند - که بقدر امکان آثار عدل و برکات احسان این واذا مرتبت تا بقای جهان شامل حال آیندگان نیز بوده باشد - و اهل زمان مستقبل هم بمیانه سعی جمیل آنحضرت مرفه الحال بوده از فیض الطاف عام بی نصیب نمانند - بنا برین معانی همواره هوای این معنی از فضای خاطر فیاض سر بر میزد - که آن برومند نخل ریاض خلافت را با نو نهالی از سرا بوستان نجابت پیوند بخشند - تا برکات نتایج اقبال و مآثر کرامت ذات و صفات آن نور حدقه دولت عظمی از سر نو بیالیدن در آید - و از نوبر احسان و ثمره لطف کام جهان و جهانیان بر آید - لاجرم روز پنجشنبه شانزدهم فروردی ماه دوم سال جلوس جهانگیری مطابق تقویم

ذیحجه سنه هزار و پانزده هجری در ساعتی مختار که نظر سعادت سعود آسمانی متوجه ادراک انواع استسعاد بود و اوضاع افلاک و انظار انجم برفوق مراد شهنشاه والا جاه - نواب قدسی القاب ممتاز الزمانی که از عالم بالا برین مکرمت والا سرافراز گشته بود بحسن تقدیر ایزدی ازین سعادت [ ... ] ممتاز شده بجهت مقارنت آن فرخنده اختر امتیاز یافته مختار رای انور شد - و بنا بر رسم نامزد چنانچه روش معهود و آئین مقرر اهل روزگار است بدست مبارک انگشتر سعادت نگین در انگشت کھین آن مہین بانوی زمان و رابعۃ بنات آسمان جای دادند - درین ایام کہ ہلال حلقۃ خاتم در دست آن بدر فاک عفت و مہر آسمان عصمت روکش نیر اعظم گردید - سن شریف آن مشیری طلعت زہرہ جبین بچہارده سال و چہار ماہ و بیست روز ہلالی رسیدہ بود - بالجملہ آن عقیلۃ قبیلۃ مکارم و مفاخر و کریمۃ دودمان فضایل اوایل و اواخر صبیۃ رضیۃ خان والا مکان میرزا ابو الحسن مخاطب بہ آصف خان است خلف صدق دستور اعظم میرزا غیاث بیگ مخاطب باعتماد الدولہ ولد خواجہ محمد شریف رازی کہ از دودمان اعیان آن ولایت است - و والدۃ ماجدۃ نواب ممتاز الزمانی دختر والا اختر میرزا غیاث الدین علی قزوینی مخاطب باصف خان کہ در زمان جلال الدین محمد اکبر بادشاہ میر بخششی باستقلال بود - و جعفر خان کہ برادر زادۃ او بود پبال او پرواز نموده در ملازمت عرش آشیانی باعلی درجات دولت رسید \*

۴

چون خاطر اقدس را از ہمہ جہت فراغ کلی روی نمود - و ہوای گلگشت نرہت آباد کابل دامن دل آن مالک رقاب صاحب دلان رابجانب خویشتن کشیدہ ازین راہ خاطر عاطر را بدان سو کشش تمام رو نمود - لاجرم قرین دولت و سعادت از دارالسلطنت لاهور این والا گہر را دولت آسا ہمعان و ہمرکاب نموده بدان سہبٹ انوار فیض توجہ فرمودند - و در فرخندہ روز پنجشنبہ ہژدہم صفر سنہ ہزار و شانزده ہجری ظاہر آن خطۃ فیض مظاہر سرمنزل سوکب جاہ و جلال گردید - و فضا و روح باغ شہر آرا کہ سرسبز کردۃ حضرت فردوس مکانی بابر بادشاہ است - و تا ہنگام بہ ہر تو این نسبت باعث آرایش شہر بود - درینولا از فیض نزول آنحضرت سرمایۃ آرائش دہر شد - و عرصۃ دلکشای اورتہ باغ کہ حسب الامر شہنشاہ

والا دستگاہ مضرب سراق عزت و رفعت و مرکز اعلام دولت و سعادت این  
والا جاه شده بود - چون نشیمنی در خور نداشت بنا بر آن حسب الامر  
عالی عمارتی رفیع بغایت دل پسند اساس داغ دل ارم و غیرت قصور  
حدایق رضوان و حور گردید \*

درین ایام سعادت فرجام که عبارت است از ششم ربیع الثانی سال  
حال جشن وزن مبارک قمری سال شانزدهم از عمر ابد پیوند این بلند اقبال  
در دولت سرای آنحضرت آرائش پذیرفته ابواب سعادت و نیک اختر  
بر روی روزگار جهانیان کشوده شد - و کنار و بر آرزومندان زر ریز و جیب  
و دامن مفلسان در خیز گردید - اگرچه درین دولت خانه والا تا غایت  
وزن قمری بجهت شاهزادهای کامگار معهود نبود - لیکن چون درین  
نزدیکی از رهگذر اختلاف هوا فی الجمله انحرافی بمزاج و هاج این باعث  
استقامت و سرمایه اعتدال لیل و نهار راه یافته بود - در آن روز حضرت  
خلافت مرتبت بنا بر رسم عیادت تشریف اشرف بمنزل شریف این بلند  
اقبال ارزانی داشته بودید - و بحسب اتفاق آن روز مبداء سال شانزدهم  
از عمر ابد قرین آن سرمایه بقای دوات دودمان حضرت صاحبقران بود -  
لا جرم بهجت بجهت اندوژی خاطر آن گرامی منزلت را بدین عنایت  
خاص اختصاص بخشیدند \*

روز جمعه هفتم جمادی الثانیه سال مذکور موکب منصور از سیر  
نرخت کده کابل چون طلوع افواج بهار متوجه سرسبز بوستان جاوید ربیع  
هندوستان گردید - و بعد از ورود اقبال چندی در دارالسلطنت لاهور اتفاق  
اقامت افتاده از آن [ مقرر ] عزت رایات سعادت آیات بصوب دار الخلافه  
آگره ارتفاع یافت - و در نواح آن موطن اقبال موکب فیروزی بجا آمده  
آذین جشن نوروزی سرمایه آرائش روزگار و پیرایه تزئین لیل و نهار شد -  
و دوم روز فروردین ماه سال سیوم جلوس موافق چهاردهم ذیحجه سنه مذکوره  
دولتخانه مبارک از نور قدوم اقدس رشک فرماید این هفت طارم مقرر  
و عبرت افزای نهم رواق قلک اطلس شد - و بعد از دو روز دیگر بجهت  
نفرج عبارت این بلند اقبال که در جوار دولتخانه والا واقع است -  
و درین ولا عمارا قدیم آنرا که بنا نهادہ محمد مقیم وزیر خان بود از بنیاد

انداخته نشیمن های بادشاهانه بنا بر امر عالی بجای آن اساس گذاشته بودند - فیض ورود بدان منزل بهشت آئین سبذول داشته پرتو قدوم انور ساحت آنرا نور آگین ساخت \*

## بیان خواستگاری نمودن حضرت خلافت منزلت صبیه صفیه مظفر حسین میرزا صفوی بجهت شاه بلند اقبال خرم

چون اصالت اسماات عمده ترین اسباب کرامت و جلالت اولاد و نجابت والدات شریف ترین باعث شرافت و نباهت ابنای سعادت نهاد است - چنانچه تجربه نیز بر طبق حقیقت این معنی ادای شهادت سینماید - بنا برین بخاطر حضرت خلافت مرتبت رسیده بود - که کریمه دودمان نجابت و اصالت و اختر برج شرف و جلالت اعنی صبیه رضیه مظفر حسین میرزا صفوی را نامزد این والا حضرت نمایند - و چندی بنا بر تاثیر عوایق روزگار آن کار خیر بجز افتاده در عقدۀ تعویق وقت مانده بود - تا در اثنای سال چهارم از جلوس اقدس بمقتضای اراده خاطر مقدس بر وفق مراد بظهور آمده مراسم خواستگاری سمت وقوع یافت - و در ماه رجب المرجب سنه هزار و نوزده هجری مطابق هفدهم آبان ماه سنه پنج جلوس جهانگیری که سن مبارک این بلند اقبال بعقد عشرین عشرت انین رسیده بود - مجلس بهشت آئین طوی زفاف در منزل سعادت محمل علیا حضرت مریم سکانی والده ماجده حضرت جهانگیر که بدولتخانه برکت پیوند پیوسته بود انعقاد پذیرفت - و در اسعد ساعات مقارنه ماه با خورشید و مقاربه برجیس بناهید وقوع یافت - چون ازین فرخنده منزل بشرف محل آن بلند اقبال که متصل دولتخانه اشرف واقع است - و درینولا بنا بر فرموده آن عالی مرتبت درین گل زمین عمارت سپهر مرتبه اساس یافته بود انتقال شریف روی داد - ازین رو بتازگی رشک شرف خانه مهر انور گشته منزلت منازل ماه منیر پذیرفت - حضرت خلافت مرتبت بدین محفل نشاط تشریف قدوم ارزانی داشته یک شبان روز از پر تو حضور مفیض النور باعث آرایش بزم عشرت و موجب ازدیاد مواد سرور و بهجت گشتند - و حضرت شاه بلند اقبال نفایس امتعه روزگار بر سبیل پیشکش کشیده از وفور درم و دینار که برسم نثار پاشیده بودند خورشید

آسا بام و در روز کار را در افشان زر گرفتند - و هنگام توجه آنحضرت از دولت سرای سعادت تا درگاه دربار گردون اعتبار اقمشه هر دیار که رشک فرمای برند زربفت و غیرت افزای قصب سیمکش ماه بود - حسب الامر اقدس بطریق پا انداز گسترده روی زمین فلک اطلس گردانیدند -

اکنون درین مقام بنا بر تقریب ذکر مظفر حسین میرزا به بیان حسب و نسب میرزا و اتیان سبب استسعاد بدین دولت عظمی می پردازد - آن والا نژاد خلف سلطان حسین میرزا ابن بهرام بن شاه اسمعیل است - و چون ولایت قندهار را در سال سیوم جلوس اکبری مجد خان قلاتی حسب الامر بشاه طهماسب داد - شاه بساطان حسین میرزا<sup>ع</sup> [برادر زاده] خود تفویض نمود - و روزگار میرزا در سال بست و یکم اکبری سپری شده ازو چهارپسر ماند - مظفر حسین میرزا و رستم میرزا و ابو سعید میرزا و سنجر میرزا - از آنجا که وفاق میانه اخوان باوجود عدم توافق آرا و تخالف آهوا کمتر اتفاق افتد چه جای آنکه پای ملکی و ولایتی در میان باشد - لاجرم هنگامه نفاق گری پذیرفته رفته رفته بفریب و افساد نا دولتخواهان التهاب شعله فساد اشتداد یافت - و سرانجام کار چون انصرام معامله و فیصل امر جز بقطع و فصل شمشیر بران دست ندی داد - لاجرم تیغ بر روی هم کشیده مکرر بر یکدیگر زدند - و بهم در آویخته از طرفین خونها ریختند - و در عین زد و خورد نخست رستم میرزا بنا بر کار فرمائی سعادت و راهنمائی بخت ره بوادی به اندیشی برده در ماه مهر سال سی و هشتم جلوس اکبری با برادر خود سنجر میرزا و چهار پسر خود مراد میرزا و شاهرخ میرزا و حسن و ابراهیم و چهار صد سپاهی قزلباش بموطن دولت نامتناهی رسید - اکبر بادشاه نهایت تعظیم و تکریم درباره او بظهور آورده بتفویض حکومت صوبه ملتان و برخی از محال بلوچستان به منصب پنجهزاری پنج هزار سوار مقرر ساختند - و متعاقب او ابو سعید میرازی مذکور نیز در اسفندار همین سال بدربار سپهر مدار رسیده نهایت رعایت یافت - چون خبر ابن مرحوم بی پایان به مظفر حسین میرزا رسید - و از قرب و جوار میرزا رستم که در مقام انتقام بود استخلاص قندهار را که باستظهار عساکر ظفر آثار دور از

راه نبود نزدیک بکار یافت - لاجرم بنا بر آموزگاری سعادت و ترغیب و ترهیب امید و بیم که هر یک علت ارتکاب امور عظیمه اند - بمقام خیر اندیشی خویش آمده نخست والدۀ خود و بهرام میرزا پسر کلان خود را بخدمت فرستاده اظهار ارادۀ آمدن نمود - چون فرستادگان رسیده مقصد را بعرض اعلی رسانیدند - آنحضرت میرزا بیگ قدیمی را با منشور عاطفت آمیز رغبت آموز ارسال داشتند - میرزا از در تعظیم و تکریم در آمده باستقبال آن بار نامه مباهات پر آمد و از راه اظهار کمال ارادت و عقیدت روی زر و سر سبز آن خطه را از سکه نام و خطبۀ القاب سامی آنحضرت نور اندود و سعادت نمود - و بشاه بیگخان که از جانب آنحضرت ناسزد حکومت آن حدود شده بود - قلعه را تسلیم نموده خود با سه پسر دیگر حیدر و القاس<sup>۱</sup> و طهماسب و ده هزار خانه زاد قزلباش رو بدر با گیتی مدار آورده پنجم شهر پور سال مذکور بانجمن حضور پرنور رسید - و صد اسپ عراقی و دیگر تحف و نوادر برسرم ره آورد از نظرانور گذرانید - از آنجمله مار مهرة بود که چون آنرا بر موضع گزش مار بستندی بحرکت در آمده همگی زهر را از بدن مار گزیده کشیدی - و ازین راه دفع غایله سم نموده علت شفا گشتی - مجملا با سائر فرزندان و همراهان مورد مراحم بی منتها گشته به منصب پنج هزاری و جاگیر سنبل عاطفت پذیر شد \*

ذکر نهضت جهانگیر بادشاه بانداز نشاط اندوزی  
به صید گاه باری و ظهور سبکدستی از بادشاهزاده  
خرم در انداختن شمشیر بر شیر

چون بتاریخ آذر ماه سنه پنج جلوس جهانگیری آنحضرت متوجه صیدگاه باری گشتند - بحسب اتفاق روزی در اثنای شکار یوز که تا آخر آن روز کشیده بود جمعی از قراولان معروض رای اشرف گردانیدند - که درین نزدیکی تنوسند شیری قوی هیکل خفته که همین ساعت سر پنجه صولت بگوزن افگنی برکشوده نیمی از آن شکار بکار برده - چنانچه از غایت سیری سست آهنگ و گران خیز است - درین صورت صید آن

( ۱ ) این اسم شاید که الیاس باشد - لکن بهر سه نسخه القام نوشته شد \*

بی غائله آسیب قراولان و گزند پیادگان دست می تواند داد - و از آنجا که شغف جهانگیر بادشاه و شاه شیر شکار بشکار شیر بود - بی تهیه ما یحتاج این نوع صید که عبارت از حلقه فیلان و اجتماع اهل جرگه است عنان بشتاب سپرده بشاه بلند اقبال رکاب برکاب متوجه آن سمت شدند - چون در شکار گاهها هیچکس را اندازه آن نیست که بی رخصت حاضر شود - بنا بر قرار داد معهود بجز راجه رامداس و انوپ رای خواص و اعتماد رای و حیات خان و معدودی چند از خدمتگاران و میر شکاران دیگری از همراهی رکاب سعادت کامیاب نبود - چون پله بندوق نزدیک رسید شیر نمودارشد - اسپ بحکم غلبه هراس طبیعی از مهابت شیر فرار پذیر گشت - ناچار خورشید وار از مشرق زین زرین پرتو سعادت بر زمین گسترده شد - و پیاده پا بدفع آن شرارت نهاد نهاد بر سر پله ایستاده شدند - آنگاه با هنگ شیر افگنی در مقام تفنگ اندازی شده بندوق قدر انداز را قضا نفاذ فرمودند - و آن اژدهای دمان شعله فشان در یک نفس سه مرتبه از دمدمه فتیله آتش افروز بافسون طرازی پرداخته دل از ذخیره خاطر انتقام کش کین توز خالی ساخت - چون بمقتضای قضا و قدر اجل جانور در آن وقت مقدر نبود دمی چند در بند عقده تاخیر شد - لاجرم بالفعل صید آن مقدور نگشته در هر سه مرتبه تاثیر انداز تیر که مانند سهام صائبه تقدیر خطا پذیر نبود ظهور نیافت - چنانچه تیر اول نرسید و ثانی کارگر نیامد - و درین مراتب آن اهرمن سرشت مطلقاً وهم و هراس بخود راه نداده از جا در نیامد - مگر در انداز سیومین که این مرتبه از صدمه تفنگ خشمگین گشته حمله آور شد - و با هیبت و سطوت تمام آهنگ میر شکاری شاهین در دست نموده چون اجل بر آن شد و تیز خود را بدو رسانید - و آن اجل رسیده را از صدمه سر پنجه صولت بر خاک هلاک افکنده باز بجای خود رفت - درین حال حضرت خلافت مرتبت باوجود تنگی وقت از غایت اهماسی که درباره شکار شیر داشتند بی نیل مقصود تجویز مراجعت ننموده چند گام پیشتر رفتند - و شاه بلند اقبال در دست چپ آن حضرت با دلی قوی ایستاده شدند - و راجه رامداس نزدیک ایشان و حیات خان و اعتماد رای بجانب دست راست قرار گرفتند - و کمال قراول در عقب ایستاده بندوق پر میکرد - چون در اثناء رسانیدن ماشه آن دیو نژاد بقصد حضرت خلافت مرتبت از جا در آمد و تیر کاری نیفتاده از پیش روی او در گذشت - از آنجا که نگهبان حقیقی برگزیده



نظر عنایت خود را در هر حال از آسیب عین الکمال نگاه می دارد. آن اهرمن نهاد در کمال خشمگینی و قهرناکی متوجه آن حضرت نشده بسوی انوپ رای خواص که پایه بندوق در دست داشت روی آورد. آن قوی دل قطعاً تزلزل بخاطر راه نداده سر راه برو گرفت. چون حسب الامر اقدس مقرر است که سپاهیان در شکار شیر حربۀ بکار نبرند. چنانچه هیچکس یارای آن ندارد که جمدهر و خنجر نیز بر کمر داشته باشد. ناچار چوبی که در دست داشت برو انداخت. و آن در غایت خشمناکی با سرعت صرصر و صوت اژدر از جا درآمده بگرمی آذر و تندئی تندر برو حمله آور شد. انوپ رای از صدمۀ آن انداز به قفا باز افتاد و شیر او را در زیر گرفت. چون او دست های خود را بحمايت سائر اعضا سپر بلا ساخته بود. نخست هردو ساعد و سر پنجه رای مذکور درست در یکدیگر شکسته از کار انداخت. چنانچه نزدیک بود که یکباره کار او را تمام کند. درین حالت شاه پلنگ افکن شیر صولت که شانۀ شیر را بنظر انور در آورده انداز شمشیر انداختن داشتند. چون تیغ شعله آسبغ را جواله نمودند ناگاه در عین فرود آوردن نظر باریک بین دقت نگر بر انوپ رای افتاد که از هول جان یکدست خود را که جراحت تمام بدان رسیده بود از کام شیر بر آورده بر شانۀ او حمایل کرده. در آن قسم وقت نازک دست مبارک را از نظر گاه نخستین نگاه داشته در همان گرمی به نیروی سبکدستی انداز کمر شیر نموده تیغ صاعقه تاثیر را فرود آوردند. و باوجود آنکه در آنحالت خویشتن جاری بظهور رسانیده حفظ خود نموده بودند. و ازین رو ضربه را آن مرتبه نیرو که اول داشت نماند. از کمال تاثیر ضرب دست و زور بازو زخم منکر بدان اهرمن پیکر رسید. و راجه رامداس نیز ضربه زد. و از آسیب جراحت های منکر سراسیمه گشته نیم کشته رو گردان شده و قضا را در باز گشتن بصالح نام چراغچی برگشته بخت که روزش به شب انجامیده در آن حال شمعی افروخته بحضور پرنور می آورد بر خورد. بمجرد رسیدن باد صدمۀ پنجه آن بلای ناگهان بدین اجل رسیده چراغ عمرش چنان فرو مرد که همانا از حیات هرگز بر نخرده بود. درین وقت بادشاهزاده باند اقبال از کمال نگرانی باحوال حضرت خلافت مرتبت متوجه خبر گیری شدند که مبادا از چشم زخم حوادث رزگار آسیبی بدشمنان آنحضرت رسیده باشد. اتفاقاً بندگان حضرت نیز ملاحظۀ سامی از رهگذر آن باند اختر اوج اقبال داشته در مقام تجسس احوال بودند. که درین حال آن سرور به خدمت رسیده خاطر مبارک آن

دو سپهر دولت از جانب همدیگر بجمعیت کای گرائید - مجملاً چون آن دو نظر یافته حفظ و حراست نگهبان حقیقی از سلامت یکدیگر نیایشگر بها بدرگه یگانه ایزد دادار نمودند - حضرت شاهنشاهی پای سریر آرای در رکاب یکران کامرانی آورده برین سرخانه چشم رکاب زرنگار را بتازگی روکش چشم خانه ارباب بصایر و ابصار نمودند - و یکبارگی بارگی سوار کار آن نیم کشته را به ضرب بندوق تمام ساختند - آنگاه قرین دولت و سعادت معاودت نموده متوجه مخیم اقبال شدند - و درین حال حیات خان و راجه رامداس که از کماهی حقیقت آگاهی داشتند کیفیت احوال از قرار واقع بمساع جاه و جلال رسانیدند - حضرت خلافت مرتبت بر جرأت و جلادت و سبکدستی و دقت نظر آن والا فطرت در تاریکی آفرین خوان گشته بعد از ادای سپاس گذاری حضرت باری بدعای روز افزون جاه و جلال شاه بلند اقبال رطب اللسان شدند\*

درین آوان که عبادت است از روز پنجشنبه نوزدهم مرداد ششم سال تاریخ جلوس جهانگیری مطابق دوازدهم جمادی الثانی سنه هزار و بیست و هجری که شبستان انور شاه والا قدر بنا بر فروغ قدوم نور ظهور نیک اخیر صبیة کریمه ستوده سیر مظفر حسین میرزا صفوی مشرقستان انوار عنایت ایزدی شده بود - حضرت خلافت پناهی بر سبیل مبارکباد طلوع ثمره پیش رس این نونمال دولت بی زوال بمنزل اقدس قدوم برکت لزوم ارزانی داشتند - و سایر پردگیان سرادق عفت را نیز طلب نموده به بسط انبساط پرداختند - و آن کریمه نامور [حورا] پیکر را به پرهیز بانو بیگم مسمی ساخته حسب الاستدعای والده ماجده بحضرت آن مولود مسعود را نه فرزندی ایشان دادند\*

درین ایام خجسته انجام جشن نوروزی بآئین هر ساله آذین پذیرفته - سربئی عالم یعنی نیر اعظم در تاریخ روز دو شنبه پنجم ماه محرم الحرام سنه هزار و بیست و یک هجری بشرف خانده حمل انتقال نموده سال ششم از جلوس جهانگیری بمبارکی و فرخندگی آغاز شد - درین تاریخ دو هزار ذات بر منصب آنحضرت افزوده تسلیم ده هزار ذات و پنج هزار سوار فرمودند - و در نوروز آینده سال هفتم جلوس بار دو هزار ذات بر درجه منصب آنحضرت افزوده از اصل و اضافه دوازده هزار پنج هزار سوار مقرر نمودند\*

بیان انعقاد فرخنده محفل عقد همایون فال

و ترتیب انجمن جشن قران السعدین جاه

و جلال یعنی زفاف حضرت شاه بلند

اقبال بستر عصمت و خدر عفاف

نواب قدسی نقاب ممتاز الزمانی

صبیه رضیه نواب آصف خان

از آنجا که همواره کار پردازن کارخانه قضا در عالم بالا مصالح نظم و نسق امور جهان بر وفق اراده مهیا و آماده می سازند - و پیوسته دستیاران والا کارگاه قدر در عالم دیگر اسباب مایحتاج معاش و مواد ضروریات معاد جهانیان ساخته و پر داخته می دارند - بنا بر آن این فرخنده پیوند همایون ارجمند که در روز ازل حسن انتظام یافته بود - در تاریخ روز جمعه نهم ربیع الاول سنه هزار و بیست و یک هجری مطابق بیست و دو اردی بهشت ماه سال هفتم از جلوس اقدس بظهور پیوست - و بدین وسیله راس المال امانی و آمال و سرمایه رفاهیت احوال و فراغ بال عالمیان دست بهم داد - چنانچه امروز دلیل آن از وجود مفیض الجود چهار شاهزاده بلند اختر کامگار والا که هر یک زینت صفحه روزگار و قره العین ابنای همه دیار و موجب انتظام نظام چهار رکن جهان و سبب امن و امان شش جهت زمین و زمان اند - مانند روز پیدا و چون آفتاب عالتاب روشن و هویدا است - به نحوی که برکات آثار آن تا روز قیامت بروزگار و ابنای روزگار خواهد رسید - و میامن نتایج آن تا یوم القیام باعث رونق چار بازار عالم و موجب قوام معاملات دار السلطنه آدم خواهد گردید - و در آن فرخنده ساعت که مجلس این عقد ازدواج مقدس میانه سعد اکبر فلک خلافت کبری و زهره زهرای آسمان عفت در دار الخلافت عظمی شریعت غرا منعقد می شد - سن مبارک شاه جهان بخش جوان بخت که انشاء الله تعالی امتداد بقای آنحضرت تا انتهای مدت روزگار برسد - بر بیست سال و یکماه و هشت روز شمسی و بیست سال و یازده ماه و بیست و یک روز قمری رسیده - و از عمر شریف آن سائکه دهر و مهین بانوی عصر نوزده سال

و بیست و یک روز شمسی و نوزده سال و هفت ماه و بیست و پنج روز قمری منقضی شده - و از زمان خواستگاری تا این زمان پنج سال و یکماه و پنج روز شمسی سپری گشته بود - بالجمله در آن روز سعادت افروز همایون بزم طوی بمبارکی و خجستگی در منزل شریف عضد الخلافت العظمی مختار الملت و موتمن الدوله آصف خان که در آن آوان بخطاب اعتقاد خان مخاطب بود قرار یافت - و بدستوری آن دستور العمل دیوان روزگار کار پردازان نیکوکار تهیه جشن و سرانجام آن پر وفق دایخواه هواخواهان کردند - و بساط شادکامی و خرمی بکام خاطرهای موافقان گسترده - در آن هنگام عیش افزا که باده بیغمی و هوای خورمی نشه بخش دماغ عالمی شده بود - و ساحت آن محفل عشرت از گلگشت پری رویان رشک فرمای صحن گلستان ارم و غیرت افزای عرصه فردوس اعظم گشته - سلیمان روزگار یعنی بادشاه فلک اقتدار بنابر افزایش درجه سرافرازی آن آصف صقات بدین انجمن شادمانی تشریف آرازان فرموده از زیور قدوم انور زینتی دیگر بر آذین آن جشن بهشت آئین بستند - و بکام دل بر مسند عیش و کامرانی نشسته برسم شگون و مبارکبادی ابواب نشاط و شادی بر روی خاص و عام کشودند - چنانچه فراغ خاطرها از فروغ شگفتگی جهانی را در پیرایه نور و سرور گرفت - و صفحه زمین چون روی صاحب دلان کشاده پیشانی گردید - رامشگران نیز بمقتضای عام سازها راست کردند و سرود گویان و پای کویان راه خردمندان زدن گرفتند - از پهلوی لطافت حمایل های یاسمن بر و دوش خوب رویان خرمن گل گشته روکش صحن گلشن و فضای چمن شد - و از بالای طراوت گلدستهای چنپا و سیوتی شوریده بلبل شیدا از عشق گل سوری و سوخته بدورنی گلستان ساخت - درین هنگام که هنگامه داد و دهش گرمی داشت و روزگار ادای حق مقام می نمود - اهل زمانه را بهانه خویشتن کامی و خودرانی بدست افتاده داد کامرانی دادند - و از گردون گردان گرو عمر رفته و آینده گرفتند - چون از مراسم این ایام سعادت فرجام فراغ کنی حاصل شده و روزی چند ازین روز نیک اختری و بهروزی منقضی گشت - حضرت شاهنشاهی با سایر حجاب گزینان حجله عصمت و جمله پرده نشینان مرادق عفت پرتو انوار قدوم بهجت لزوم بر منزل سعادت محمل شاه بلند اقبال گسترده - و حسب الحکم آنحضرت سامان طرازان کارخانه سلطنت بتازگی جشنی همان آرا آرایش پذیر ساختند و قبه بارگاه رفعت باوج طارم مهر و ماه بر افراشتند -

و حضرت خلافت مرتبت در آن محفل عیش و کامرانی یک شبان روز  
همت والا نهمت بر بسط انبساط و گستردن مسند عیش و نشاط  
گماشند \*

بالجمله محاسن ذات و صفات آن کربعه دودمان مکارم اخلاق  
و کرایم اعراق اعنی نواب قدسی نقاب در نظر انور قرة العین سلیمان زمان  
بمثابه جلوه ظهور نمود - و بحدی دقیق آداب شناسی و مزاجدانی و مراتب  
خدمت گذاری و پرستاری آن ملکه ملک شیم باعلی درجات استحسان  
رسید - که آن ممتاز طبقه نسوان جهان و سرفراز حوران جنان را از سایر  
مخدرات شبستان دولت برگزیدند - و بنا بر شیوه ستوده والا خداوندان این  
دولت کده عظمی که سپهر بانوان حرم سرای خلافت کبری را بیخطابی  
والا و لقبی شایسته اختصاص می بخشند - تا نام نامی ایشان زبان زد خاص  
و عام نشود - آن علیا جناب را باین اعتبار ممتاز محل بیگم خطاب دادند -  
و درین کارنامه گرامی هر جا زبان خامه وقایع نگار ناچار بایراد اسم ماسی  
آن انسیه حورا نژاد جرأت نماید بمنوان نواب ممتاز الزمانی ممتاز محل  
بیگم تعبیر خواهد نمود \*

در سال هشتم جلوس جهانگیری مطابق سنه هزار و بیست و دو هجری  
که آغاز ابتسام غنچه گلبن جاه و جلال حضرت شاه بلند اقبال بود -  
از سرابستان دولت آنحضرت و حرم سرای سعادت نواب ممتاز الزمانی  
نو گلی در چار چمن وجود بشگفته جبینی غنچه امید و خنده روی  
سپیده دم عید روی نمود - چون این فرخنده ولادت سراسر سعادت از سر نو  
جهانی را بشگفتگی آورده به تازگی عالمی را طرب و نشاط و بهجت  
و انبساط آساخت - حضرت خلافت مرتبت با سایر مسند گزینان  
حرم سرای خلافت بنا بر رسم تهنیت ظهور این نوباوه مقدس و میوه  
پیش رس که ثمره پیوند تازه نخل سرابستان دولت و اقبال با نونهال  
ریاض جاه و جلال بود - بمنزل همایون آنحضرت تشریف قدوم اشرف  
ارزانی داشتند - و آن حضرت محفل عالی و بزمی دلکش مرتب ساخته  
بمراسم پا انداز و لوازم نثار و پیشکش پرداختند - و کنار و بر نثار چینان را  
چون جیب غنچه و شت صدف سرشار زرو لبریز گوهر گردانیدند -  
و مبلغی گرانمند بصیغه نذر از نظر گذرانیده التماس نام نمودند -  
حضرت خلافت مرتبت آن فرخنده اختر برج اقبال را بحور النساء بیگم

نامور فرموده بعنایت خاص فرزند خواندگی خویشتن که اقصیٰ مراتب دولت جاودانی است اختصاص بخشیدند \*

## بیان موجبات نهضت موکب جاه و جلال جهانگیری بهمعنائی شاه بلند اقبال بصوب دار البرکت اجمیر

چون بعد از سانحه ناگزیر حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر پادشاه که کم فرصتی خسرو آشفته رای حضرت سلیمان مرتبت را برتق و فتق و کشاد و بست معاملات ممالک محروسه چه بند رخنه ولایات دور دست مجال نداده بفروزشاندن شعله آتش فتنها که برانگیخته و فروخته بود اشتغال داشتند - در خلال این حال خلی در مملکت جنوبی پیدا شد - تفصیل اجمال مذکور آنکه در عین این حال دنباداران دکن از فرط کوتاه نظری بل بنا بر کمال بی بصری که لازمه کهن دار دنیا و فساد انگیزی و فتنه گری که خاصیت دیرینه گیتی است - خلع ربه اطاعت از ربه انقیاد نموده سر به تمرد و عصیان بر آوردند - بلکه برین معنی بسند نموده خلیع العذار و مطلق العنان به ترک تاز در آمدند - خاصه عنبر حبشی سیاه بخت تیره رای فرصت غنیمت شمرده از تباہ اندیشی و کم فرصتی که ناشی از طغیان منشی و ناقص فطرتی او بود - دست تصرف به اکثر مجال بالا گهات که با اولیای دولت ابد پیوند تعلق داشت دراز کرد - و عبدا لرحیم خانخانان سپه سالار دکن و خاندیس و برار از آنجا که همواره انداز گری هنگامه سپاهگری داشت - و ازین روجه فتنه پرستی و شورش انگیزی تهمت زده خاص و عام بود - همانا آزان راه عنان بالا دویهای عنبر نگرفت - و در هیچ مرتبه لگام تیز جلوئی و فراخ روی های آن زیاده سرپی نبرد - لاجرم فتنه او آهسته آهسته چنان بالا گرفت و رفته رفته کارش بجای کشید که خانخانان به عجز گرائیده از چاره گری فروماند - و ناچار برسيله عرضداشت های پی در پی درخواست مددگاری نمود \*

چون دقایق حقیقت این معامله بر رای جهانکشای هواخواهان دولت روز افزون بدرجه وضوح پیوست - بی توقف از موقف خلافت کبری فرمان قضا جریان در باب تهیه عسکر ظفر اثر بحلیه نفاذ راستگی یافت - و لشکر گران سنگ که سردارنی آن نامزد سلطان پرویز و اتالیقی و کارگذارنی

یساق بر جعفر بیگ آصف خان مقرر شده بود با هنگ تسخیر دکن و تادیب دکنیان تجهیز یافت - و راجه مان سنگه و امیر الامرا (۱) با بسی از سرداران نامدار به کومک تعین پذیرفتند - و خزانه گرامند با فیلان کوه پیکر زبرد آزموده کار زار دیده سرمایه استظهار سپاه نصرت آثار شد - و در همان روز رایت فیروزی آیت بدان سمت ارتفاع گرفت - چون آن عزیز مصر بی جوهری که کنعائی قحط وقوف و معامله فہمی و زندانی قید اوامر و نواہی نفس اماره و طبع زیان کار شده خود را گرفتار مستلذات نفسانی و ملایمات قوای حیوانی داشت - چنانچه مطلقا مالک نفس خویشتن نبوده در بند تناول مغیرات و تجرع مسکرات خصوص مداومت شراب مدام و ملازمت معاط و ندام بود - و این معنی که در حقیقت علت ضعف دماغ و باعث بی پروائی است به نحوی برو غلبه داشت کہ از فرط عدم مبالات اکثر اوقات مست و خراب گران خواب بی خبری و سبکسری بود - لاجرم درین مرتبه نیز اثری بر مراتب تہیہ جنود و تجهیز غسا کر نامعدود مترتب نہ شد - و بیہودہ همگنان نقد وقت بزبان برده غنیمت فرصت از دست دادند - و نہ تنہا از این معنی کاری پیش نرفت بلکہ سرمایہ چیرہ دستی خصم ازان افزوده مادہ خیرہ چشمی غنیم آمادہ گشت - چون از کماہی احوال بدربار اعلیٰ آگاہی رسید خان اعظم و خان جہان و مہابت خان و عبد اللہ خان از ارکان دولت عظمیٰ کہ ہر یک براسہ کار اقلیمی سر میتوانستند نمودہ - و فی نفسہ قدرت بر کار فرمائی لشکری و کارگذاری کشوری داشتند باستعداد تمام متعاقب یکدیگر بامداد ایشان تہین یافتند - مجملآ بانکہ درین نوبت ازین عالم لشکری دست بہم دادہ بود کہ تسخیر عالم را کفایت میکرد - چون سرگروہ از کار فرودن سپاہ عاجز آمدہ ایشان نیز ازو حسابی بر نمی داشتند - و درین میانہ هنگامہ نفاق امرا بایکدیگر نیز گرمی داشت - ناچار درین نوبت ہم کاری از پیش نہ رفت با آنکہ

(۱) اینجا از امیر الامرا شریف خان مراد است کہ در زمان جہانگیر بادشاہ بمعدہ وزارت سرفراز بود - اقبالنامہ جہانگیری - صفحہ ۳۰۷ طبع ایشیا تک سوسائیتی بنگالہ \*

چند کرات لشکر بیلاگهات بردند - در جمیع کرات بی نیل مقصود با بدترین وضعی مراجعت نمودند - و در هر مرتبه با وجود کثرت عدد و عدت اولیا و قلت اعدا و با عدم سپاهگرمی اعدا علت مزید علت شده باعث افزونی نیروی غنیم گشتند - چنانچه از این حرکات ناقص ماده سودای زیاده سرئی دکنیان به نحوی ازدیاد پذیرفت - که درین یورش بیشتر از پیشتر سرگرم پیش رفت کار بغی و عناد شدند و از سر نو طریق فتنه و فساد فرا پیش گرفتند - و در عرض این آمد و رفت که مکرر وقوع یافت جرات و جسارت دیگر اندوخته رفته رفته بیشتر آمدند - و پای از حد گلیم کوتاه خود دراز کرده همگی بالآگهات را به تحت تصرف در آوردند - چون درین نوبت سامان و سرانجام این سهم کما ینبغی شده بود و پرداخت احوال لشکر بواجبی نموده - معینا چنانچه بتکرار سبق ذکر یافت از بی نفسی سردار و ناسپاسی سپاه و حق ناشناسی امرای کاری ساخته نه شد - و این معنی بر خاطر مبارک حضرت خلافت پناهی بغایت گرانی نمود - و پیش زرفتن این مایه زیادتی از آن گروه فرومایه کم پایه بر همت عالی نهمت آنحضرت زیاده از حد حصر و عدد و بیش از مقدار قیاس و شمار دشوار آمد - لاجرم در خاطر مبارک قرار دادند که خود بنفس نفیس بر سبیل زیارت روضه منوره و حظیره مقدسه حضرت خواجده معین الحق و الامت والدین به سوی دار البرکت اجمیر نهضت نموده چندی در آن خطه پاک توقف فرمایند - شاید که نظر به نزدیکی آن حضرت امرای شرم حضوری منظور دارند - و از کار خود نیز شماری گرفته حسابی از کار فرمائی خود بر دارند - و سلوک طریقه حق شناسی فرا پیش خویش داشته همت بر سر انجام کار واهی نعمت خود گمارند - و سهم رانا که از عهد حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه باز باوجود امتداد مدت جهانگیری و جهانبائی آن بادشاه کشورکشا گیتی ستان که بتائید آسمانی مؤید و بتوفیق و تسدید ربانی موفق و مسدد بودند پرداختی بواجبی نیافته بود همواره سرانجام آن پیش نهاد خاطر ملکوت ناظر بود - و آن نیز محرک این عزیمت صائب آمده بزبان مبارک آوردند که نخست سهم رانا از هر راه که رو دهد صورت داده آنگاه بفراغ بال و درستی تدبیر با لشکر گران سنگ از آنجا یکسر متوجه تسخیر کشور دکن و تنبیه آن گروه آشفته مغز سبک سر شوند - بالجمله چون این دو مطلب عمده پیش نهاد همت خدا داد بود عزم نهضت اجمیر را بعلیه جزم آراستند - و در تاریخ دوم ماه شعبان سنه



هزار و بیست و دو هجری مطابق بیست و چهارم شهریور سال هشتم از جلوس اقدس جهانگیری و کب مسعود با فرخندگی تمام متوجه آن سمت شد. چون بظاہر آن بلده رسید گرد قدم انور توتیای دیده اولی الابصار آن دیار گردید. از موضعی که قبہ روضہ مقدسہ حضرت خواجہ بنظر اقدس در آمد. بنا بر پیروٹی طریقت حضرت عرش آشیانی و نظر بملاحظہ مراسم آداب زیارت مشاهد متبرکہ تجویز سواری نہ فرموده فرود آمدند. و از نقش پای مبارک سرمایہ مباحات آن سر زمین بل روی زمین آماده ساختند. و باین روش فیضیاب فوز زیارت مزار مفیض الانوار آن قبائے احرار گشته اکتساب انواع فیوضات آسمانی و اقسام برکات جاودانی نمودند. و باعطای صلوات و صدقات و وظایف و نذر کہ وظیفہ زیارت این بقاع خیر است ادای حق مقام فرمودند. و چون اسم مبارک آن تاج تارک اولیای کبار اعنی خواجہ بزرگوار بطریق تقریب ذکر یافت. لاجرم مجمل نسب و نسبت و نمودار اخبار و آثار آنحضرت را از مبادی سلوک طریقت تا منتهای وصول به حقیقت بنا بر حصول تبرک و تین و شادابی ریاض سخن بر طبق پیمایش طریق ایجاز بزبان صدق بیان کلک وقایع پرداخت. و خامہ بدایع طراز می دهد. مولد انور آن سرور در دار الملک سجستان است کہ معرب سیستان باشد. و منسوب بدان کرده سجزی و سجستانی نیز گویند. و آن حضرت بنا برین اعتبار بسجزی معروف اند. اسم والد بزرگوار آن مرشد ابنای روزگار خواجہ عیاض الدین حسن است و منشاء آن والا جناب خاک پاک خراسان. در اوائل طلب بوساطت جاذبہ شیخ ابراهیم قندزی کہ در آنوقت پیشوای مجذوبان عهد بود تن به کشش این کمنند در داند. و بنا بر پروانگی آن شمع جمع اصحاب درین انجمن بار یافته باعتبار عقد بیعت بان واسطه العقد اولیای عظام از انتظام در سلک سلسلہ الذهب اهل سلوک. و وصول اختیار پذیرفتند. آنگاه بارشاد شیخ مذکور بعد از ساوک طریق تجرید پیروٹی روش ارباب تفرید نموده مردانه قدم در وادی [سیاحت ساحت] ربع مسکون نهادند. و چندی در بخارا بحفظ قرآن کریم و تعلم تعلیم علوم ظاہری نیز اشتغال داشتند. از آنجا خطہ نیشاپور را وجہ توجه ساختند. و در قصبہ هارونیه از مضافات آن ولایت بخدمت شیخ عثمان هارونی کہ از مشاہیر اولیا است

رسیدند - و مدت دو سال و نیم در آن بقعه اقامت نموده از آن مرشد سالکان حقیقت اکتساب آداب طریقت فرمودند - و در آن مقام بنا بر پامردی ثبات قدم بمقامات عالیہ رسیده از دستیارئی توسل بذیل ارادت جناب عرفان مآب ابواب فتوحات بر روی روزگار خویش کشودند - چون از راهنمونی ارشاد شیخ مذکور دقایق سلوک این طریقه والا را بدرجۀ اعلی رسانیدند - حضرت شیخ خرقه اجازت که از جمله اسرار این طبقه علیه است بدیشان حواله نموده اشارت اختیار سفر عراق عرب فرمودند - و آن عالی جناب های ادب براه طلب نهاده در طی راه بخدمت شیخ الطایفه و دلیل الطریقه شیخ نجم الدین کبری رسیدند - و قریب دو نیم ماه از فیض صحبت آن بدر سماء ولایت و نجم فلک هدایت راه بوادی عرفان برده انوار ایقان از پرتو مهر رای انور سرور اقتباس نمودند - و آنکه بموضع جیل که در اسفل مدینة السلام بغداد واقع است شتافته مدت پنج ماه و هفت روز توقف نموده از فروغ صحبت شریف عالی حضرت سید السادات و منبع السعادات سلطان العارفین و تاج الواصلین هادی طریق هدلی سالک راه خدا شارب رحیق تحقیق پیشوای هر فریق قطب الخافقین غوث الثقلین سید عبد القادر جیلانی بفوز سعادت در جهانی رسیدند - و چون بندگان شیخ از برکت لقای مبارک آنحضرت بطریق طریقت که همانا هم خاصیت آب بقا است فیض حیات جاوید اندوخته به نهایت مراتب کمال پیوستند - و از آنجا به بغداد شتافته سعادت ملاقات شیخ ضیاء الدین ابو نجیب سهروردی دریافتند - و بعد از مراجعت این سفر به همدان رفته به شیخ یوسف همدانی رسیدند - و از آنجا به صفاهان افتاده با شیخ محمود صفاهانی صحبت داشتند - و از آنجا به تبریز رفته بتسرف ملاقات شیخ ابو سعید تبریزی که از اعیان اولیا بود مستسعد شدند - و از تبریز به سمت مهنه و خرقان شتافتند - و از آن راه سفر استرآباد اختیار نموده بفوز صحبت فیض بخش شیخ ناصر الدین استرآبادی که از اعظام اولیا و مشایخ طریقت بود رسیدند - و از آنجا به هرات تا سبزوار که بنا بر طریق تعزیت شهرت با استقرار دارد شتافته چندی اقامت نمودند - و از آنجا به حصار شادمان و از آنجا ببلخ رفته مدتی مدید در آن مقام بر سر خاک پاک شیخ احمد خضرویه مجاورت گزیدند - آنکه از بلخ به غزنین عبور فرموده در آن بقعه به لقای [ شمس العارفین ] شیخ عبدالواحد

فائز شدند - و از آنجا آهنگ وسعت آباد هندوستان نموده در تاریخی فیض قدوم بدارالملک لاهور رسانیدند که ملک معزالدین سام غوری فتح خطه پاک دهلی نموده و قطب الدین ایبک را از غلامان خاص خود آنجا بجانشینی خویشتن نصب نموده باز بسمت تختگاه غزنین لوای مراجعت بر افراخته در طی راه باجل طبیعی سفر آخرت گزیده بود - بالجمله در لاهور به صحبت شیخ حسین زنجانی رسیده و از آنجا توجه جانب دهلی اختیار فرموده چند گاه در آنجا بسر برده - چون عموم اهل آن سرزمین بدیشان پی بردند از فرط آمد و رفت باعث تشویش خاطر و علت تکذیب صفای وقت آنحضرت شدند - لاجرم از کمال دوستی خمول و دشمنی شهرت رخت انتقال بگوشه دار البرکت اجمیر کشیدند - اگرچه چندی پیش از آن سکنه شهر اجمیر سعادت اسلام دریافته بودند لیکن اهل اطراف و نواحی آن ولایت همچنان بر کفر باقی بودند - درین اثنا میر حسین نامی از سادات مشهد مقدس معروف به خنگ سوار از طرف قطب الدین ایبک که بعد از ارتحال ملک معزالدین در هندوستان لوای استقلال بر افراشته بود - با لشکری گران سنگ بحکومت اجمیر و ملازمت حضرت خواجه نامزد شد - و او رفته رفته از پرتو امداد باطن انور حضرت خواجه معالم اسلام و شعایر مسلمانان را در آن خطه پاک کمابغی ظاهر ساخت - و اکثر عرصه آن سرزمین دلنشین را از غبار کفر و لوث شرک و انکار پرداخته اعلام اسلام در سایر مضافات و اعمال آن ولایت بر افراخت و حضرت خواجه را توطن در آن ملک خوش افتاده رحل اقامت افکندند - و در سن نود سالگی سالک طریقت صاحب شریعت شده تاهل اختیار فرمودند - و هفت سال دیگر شعار حیات مستعار داشته همت والا بر اکمال سالکان و تکمیل مستکملان آن ولایت گماشتند - و درین مدت خطه اجمیر از فیض وجود شریف ایشان سعادت پذیر گشته منبع برکات بود - در روز ششم رجب سنه شش صد و سی هجری مجاورت صوامع عالم بالا و اقامت سر منزل قرب ایزد تعالی اختیار فرمودند - و از فیض ارادت و متابعت طریقه آن مرشد کامل سالکان اطوار بسی از اولیای کبار بدرجات عالیہ فایز گشتند - چنانچه مشهور است که شیخ شهاب الدین سهروردی نیز برکات صحبت ایشان دریافته اند - و بروایتی ضیاء الحق حسام الدین چلبی و شیخ اوحد الدین کرمانی در مبادی سلوک ایشان را در بغداد دریافته و چندی پیروئی طریقت حضرت خواجه کرده خرقة خلافت از ایشان

✓  
حکایت سهروردی

دارند - و تاج العرفاء الکبار خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکي که صفای روضه ایشان دهلي کهنه را تا ابد تازه رو دارد از اعظم خلفای حضرت خواجه اند - و شیخ فرید الدین معروف به شکر گنج که خلیفه خواجه قطب الدین اند - بیک واسطه در یوزه فیض ایشان گنجور خزاین حقایق و معارف شده اند - و شیخ نظام الدین مشهور باولیا از خلفای شیخ فرید الدین و حضرت شیخ نصیر الدین که به چراغ دهلي اشتہار دارند - و همچنین شیخ برهان الدین ملقب به غریب که مرقد منور ایشان در دولت آباد دکن است - و سرور کشور حال و قال ملک الکلام حضرت امیر خسرو دهلوی مشهور از مریدان سلطان المشایخ همگی بوساطت ارشاد ایشان فیض ایقان از سرچشمه عرفان یافته اند - و از پرتو انوار هدایت و دولت متابعت طریقت آن رهنمای طریق هدایت تا سر منزل وجدان پی برده به سلطنت ولایت عرفان رسید اند \*

نہضت موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال

سلطان خرم حسب الامر حضرت جہانگیر

بادشاه به تسخیر ولایت رانا امر سنگه

وروزی شدن فتح و فیروزی یافتن

به نیروی توجه کشور کشای

آن ولایت

چون کردائی حکمت کامله حضرت پروردگار جل برهانه آنوقت که صفحه هستی را نقش درستی نه نشسته بود و حقیقت معنی عالم صورت صورتی نه بسته - بحکم صوابدید مصلحت و تنظیم امور دار الخلافه آدم برآمد هر امری دشوار و سرانجام هر کاری دور از کار بدرآمد روزگاری باز گذاشته - و حل هر عقده سر بسته را برای صائب رای در کروگره تاخیر نگاهداشته - لامحاله چون وقت آن کار در آید جمال آن امر بسر خود نقاب کشاید - چنانچه درینولا صورت فتح رانا که در آئینه خیال هیچ یک از سلاطین عظیم الشان هندوستان نقش نه بسته بود بچهره شائنی دولت بی زوال حضرت شاه بلند اقبال بروجه احسن روی نمود - و بالجمله

جمال شاهد اجمال این مقدمه در آئینه بدن نمای تفصیل بدینگونه جلوۀ انکشاف تام می نماید - که چون رانا که از رایان هندوستان در اصالت نژاد و قدم خانواده و فسحت ولایت و کثرت خیل و حشم امتیاز تمام دارد - در ایام جلوس همایون حضرت جهانگیر بادشاه نیز بدستور مقرر در مقام اطاعت نشد - و برطبق سلوک طریق عهد قدیم بر جاده کفران و طغیان مستقیم بوده ثبات قدم ورزید - و بتقدیم لوازم بندگی اقدام نموده هم چنان بر اظهار نافرمانی و اعلان عصیان استقرار داشت - و بنا بر قرار داد دیرینه آن سلسله که بزعم باطل خود از اولاد نوشیروان دانند و دولت طبقه خود هزار ساله می شمارند - باوجود تماشایی مدت تطاول و تغلب ایشان برین سرزمین هرگز دریافت شرف حضور بادشاهان عظیم الشان این کشور اکبر نموده - بلکه پسر صاحب تیکه یعنی ولی عهد خود را نیز بخدمت نه فرستاده اند - چه عمده مزایای ایشان بر راجهای دیگر این اقلیم اعظم این است - که هر کدام پپایه رانائی رسند لازم است که از روی عجز و فروتنی پیش ارباب اقتدار سر فرو نیاورده باشند - چنانچه رانا پرتاپ که در زمان حضرت اکبر بادشاه باوجود امتداد مدت جهانگیری و جهاندارئی آنحضرت به پنجاه سال کشید - پاسلوانم طاعت گذاری و وظایف فرمانبرداری نداشت - تا اینکه مکرراً آنحضرت لشکر ظفر اثر بر سر او تعیین فرمودند - و بعدی درین مهم جد و جهد داشتند که حضرت جهانگیر بادشاه را با راجه مانسنگه و چندی از اعظام امرابه تسخیر آن ولایت فرستادند - و هر بار که از انبوهی لشکر کوه شکوه و سخت کوشی سپاه نصرت آثار عرصه پروتنگ و کار برو دشوار می شد - پناه بشعاب جمال و تنگناهای کوهسار برده در عقبات سخت گذار و گریوهای دشوار کردار روزگار می گذرانید - و بوسیله اظهار اطاعت و انقیاد نقد فرصت بزبان داده بهمین طریق جان از ورطه هلاکت بیرون می برد - و سرداران موکب اقبال نیز از صعوبت مهم بدین معنی قناعت می نمودند - ولهمذا درین مدت آن معامله پرداختی بسزا نیافت و مقصود بروفق مدعا رو نمود - در آخر امر که کار بطول کشید و آنحضرت بر سر این معنی کمال ایستادگی داشتند - بنا بر میانجی صوابگویان پسر خود همین رانا امر سنگه را بملازمت آنحضرت فرستاد - چون حضرت جهانگیر خود بنفس نفیس متوجه پیش رفت این مهم شده بودند - معهما صورت درستی بر نه کرده بود - لاجرم نهایت مرتبه اهتمام در سر انجام این امر داشتند - چنانچه اول مهمی که بعد از جلوس اقدس پیش گرفته بانصرام آن برخاستند همین

یساق بود - و چندین مرتبه عساکر نصرت مآثر به تسخیر آن ولایت تجهیز فرمودند - از جمله نوبت اول سلطان پرویز را با فوج بحر اسواج باستیصال آن مخدول ارسال داشتند بنحوی که سابقاً سمت نگارش پذیرفت - چون سرکرد آن کار دشوار زیاده از حوصله قدرت و اقتدار او بود در فتنه سلطان خسرو بمعادوت مامور شد - و بعد از فراغ آن معامله نوبتی دیگر مهابت خان را با لشکر گران سنگ بآهنگ انتزاع آن ولایت فرستادند - و مدتی عبدالله خان اوزبک فیروز جنگ در آن ملک ترکتازی نمود - و چندی راجه باسو نیز در آن سرزمین بهر سو ترددی میکرد - و بنابر مقتضای مضمون مقدمه مذکوره چون تسخیر آن ولایت در بند تاخیر وقت بود - و در حوالهنگا روز ازل کشایش این عقده دشوار به گره کشائی رای گیتی آرای شاه بلند اقبال تفویض یافته - لاجرم هیچ یک کاری نساخته به غنیمت مراجعت ساختند - و درین وقت که وقت بر آمد این مطلب در آمده بود و حمل آن مرام از رهن تعویق روزگار برآمده - باوجود آنکه پیشتر بقصد تسخیر دکن بدار البرکت اجمیر تشریف آورده بودند نخست سرانجام این مهم را پیش نهاد همت والا نمودند - لاجرم بتاریخ ششم دی ماه آلهی هشتمین سال جلوس جهانگیری مطابق چهاردهم ذی قعدة سنه هزار و بیست و دو هجری در ساعتی سعید که نظر یافته سعود آسمانی و اختیار کرده تائید ربانی بود - شاه بلند اقبال را بتسخیر ولایت رانا رخصت دادند - و هزار سوار بر منصب آنحضرت افزوده دوازده هزار شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه از اصل و اضافه مقرر ساختند - و تشریف چارقب زردوزی که گلهای مرصع نیز بر آن دوخته بودند و بر اطراف گلهای مرواریدهای آبدار نصب نموده با چیره طلا دوزی ریشه و فوطه زربفت و علاقه مروارید و شمشیر مرصع و گهپوه<sup>۱</sup> ب پهلکتاره مرصع مرحمت فرمودند - و دو سر اسپ خاصگی یکی عراقی نامور باکوه پاره و دیگر راهوار با ساخت مرصع و فتح گج نام فیل با ماده فیل دیگر مزید عنایات ساختند - و بموجب تفصیل ذیل امرای نامدار در رکاب آن شاه نصرت شعار نامزد این مهم شدند - راجه سورج سنگه - سیف خان بارهه - تربیت خان - نوازش خان - کشن سنگه - راو رتن هاده - رانا سکھراو - ابوالفتح دکنی - ملابت خان بارهه - سورج مل ولد راجه باسو - میرزا بدیع الزمان ولد شاهرخ - راجه بکر ماجیت بهدوریه - میر حسام الدین انجو -

( ۱ ) یکی از آلات دکن است - خانی خان\*

سلیمان بیگ مخاطب به فدائی خان بخشئی لشکر - خسرو بی -  
 سید حاجی - رزاق بی - دوست بیگ - خواجه محسن - عرب خان  
 خوانی - سید شهاب بارهه - خان اعظم صوبه دار مالوه - فریدون خان  
 برلاس - سردار خان برادر عبدالله خان صوبه دار گجرات با سزاوار خان  
 برادر خورد - دلاور خان کاکر - خان یار بیگ - زاهد بیگ - و جمعی دیگر  
 از اسرا و منصب داران کوسکئی دکن از جمله - راجه نرسنگه دیو بندیلہ -  
 یعقوب خان بدخشی - محمد خان نیازی - حاجی بیگ اوزبک -  
 غزنین خان جالوری - ناهر خان تونور - عالی قلی خان - همت خان -  
 شرزه خان - میرزا مراد ولد میرزا رستم صفوی - مجملہ درین یورش قریب  
 بیست هزار سوار کار آزموده جرار از همه جهت در رکاب ظفر نصیب نصرت  
 نصاب شاه بلند اقبال سعادت تعین پذیرفتند - و در اسعد اوقات که اوضاع  
 افلاک بر وفق مراد رو داده و انظار انجم متوجه انواع استسعاد افتاده بود -  
 ماهیچہ اعلام ظفر فرجام بنام نامی حضرت شاه بلند اقبال که در معنی  
 بسملة سورة فتح و فیروزی است ارتفاع یافت - و لشکر ظفر اثر با قلاوژی  
 تائید ایزدی در رکاب نصرت انتساب آنحضرت بصوب ولایت رانا شتافت -  
 و بعد از قطع مسافت مراحل چون دامن کوه آن سر زمین از پرتو قدوم  
 انور و انوار مقدم سعادت گستر آن قایم مقام نیر اعظم مانند گریبان مشرق  
 خورشید مطلع نور ظهور گردید - درین حال جمعی از قراولان که بخبر گیری  
 فوج غنیم رفتہ بودند تنومند شیری چند اهرمن منظر در آن بیشه دیده  
 حقیقت را معروض داشتند - چون شغف خاطر اقدس بشکار شیر بسیار  
 بود - بی توقف جهت تفال روزی شدن فتح و فیروزی همت والا نہمت  
 بر صید آنها گماشته متوجه آن سمت گشتند - و بمجرد وصول مقصد در  
 اندک فرصت پنج قلادہ شیر شکار شد - و آن روز ظاہر قصبہ مانند مضر  
 خیام بارگاہ سپہر عتبہ سدرہ مرتبہ آمدہ نظارہ تالاب محیط فسحت بسیط  
 آب کہ در آن سر زمین سمت وقوع دارد - باعث انبساط طبع مقدس  
 و نشاط خاطر اقدس گشت - و سیر اطراف آن کوثر آئین تال آئینہ مثال  
 موجب افراط اعجاب و اطراب آن فلک چناب شدہ تمثال فیض مصور  
 و عیش مجسم در مرآت الصفاء آب سیماب سیمایش<sup>۱</sup> [ جہان ]<sup>۲</sup> نما گردید -  
 چون ازین قصبہ سرحد ولایت رانا است و سلطان پرویز و مہابت خان

و افواج قاهره که مکرر به تسخیر ولایت آن مقهور نامزد شده هیچ یک از آنجا نگذشته بود قرین دولت و سعادت گذشتند - و منزل موهبی که در دوازده گروهی اودی پور واقع است مخیم سرادقت اقبال شد - و ازین منزل پنج هزار سوار بسر کردگئی محمد تقی بخشبی که در آخر آن بخطاب شاه قلی خان سر افرازی یافت نامزد شدند - که پیشتر بکوهستان آن ولایت در آمده تاخت و تاراج و اسر و قتل اهل آنجا پیش نهاد نمایند - و خود بنفس نفیس اراده فرمودند که با سایر اردوی جهان پوی از عقب متوجه شده بمیان آنولایت در آیند - چون این معنی موافق صوابدید رای دولت خواهان نیامد - لاجرم بنا بر استصواب راجه سورج سنگه خال والای حضرت شاه بلند اقبال که از ماهیت آن ملک و حقایق احوال اهل آنجا کماهی آگاهی داشت - و او نیز صلاح درین کنگاش نه دیده بود بعرض مقدس رسانیدند - که مصلحت درین است که جمیع عساکر نصرت مآثر یکبار بدرون این کوهسار نیایند چه درین حال بیم آنست که غنیم این معنی را غنیمت انگارد و از همه طرف در آمده سر راهها و گریوها را نگاه دارد - و درین صورت آمد و شد اهل اردو بازار و باز ماندگان لشکر در رسانیدن رسد و آذوقه دشوار شود - الحال مناسب وقت آنست که موکب جاه و جلال به سعادت و اقبال درین سر زمین توقف نماید - و ازین جا افواج قاهره بدفع آن مقهور نامزد شوند - آنحضرت کد بتائیدات آسمانی موئید و بتوفیقات ربانی موفق و مسدد بودند - مطلقاً درین باب بکنگاش صواب اندیشان عمل نه کرده بر عون و عون ایزدی توکل فرمودند - و اصلاً مصلحت دید اولیای دولت ابد پیوند را کار نه بستند مدار بست و کشاد معاملات بر اندیشیده ضمیر الهام پذیر نهادند - و در جمیع مواد بر کارسازی بخت ازل آورد اعتماد نموده سرانجام مهمات این یورش را بنا بر رای جهان کشای صواب آرای گذاشتند و از آنجا که بمحض عنایت الهی و فیض فضل نامتناهی تدبیرات تائید پروردهای توفیق بر وفق تدبیر می باشد همه جا مقاصد بکام هواخواهان بر آمده نقش مراد اولیای دولت ابد بنیاد درست نشین افتاد - و بالجمله اگرچه بحسب ظاهر این معنی مطابق مقتضای احتیاط و حزم نبود - لیکن آن مظهر اقتدار ید قدرت که تائید پرورد عنایت [ازلی] و برآورده عاطفت حضرت



پروردگار اند مطلقاً مقید بصلاح دید دولت خواهان نه شدند - و تکیه بر  
 مد روئین توکل نموده به عروه و ثقی توکل اعتصام جسته با ملتزمان رکاب  
 سعادت قرین دولت و اقبال بدان کوهستان که هرگز لشکر بیگانه بر سیبل  
 راه گذار آشنای آن سر زمین نگشته و سم ستور اجنبی برسم عبور تا پای  
 کوتلش طرح آشنائی نیفکنده بود داخل شدند - چون پس از طی مراحل  
 ظاهر اودی پور پی سپر نعال مرا کب مرکب اقبال شد - میدان چوگان که  
 فضای است در کمال فسحت ساحت مضرب سراق اقبال آمد -  
 قصبه مذکوره که نشیمن جای رانا است احداث کرده رانا اودی سنگه  
 پسر رانا سانگا است - که باستظهار یک لک سوار با حضرت فردوس مکانی  
 بابر بادشاه در نواحی چانده رو برو شده شکست یافت - و جد این رانا  
 اسر سنگه که حضرت شاه بلند اقبال به قصد استیصال او توجه فرموده  
 بودند - چه پدر او که رانا پرتاب نام داشت پسر همین رانا اودی سنگه بود -  
 و منازل که درین موضع اساس نهاده اودی سنگه مذکور است بعضی بر  
 فراز کوهچه بنایافته که بر سمت شرقی آن واقع است - دیگر نشیمنها  
 در میان کولابی بنیاد پذیرفته که بر سمت شمال این کوه سمت وقوع دارد  
 و بتالاب بجوله مشهور است - الحق بدیع آگیری است بسیار دلپذیر  
 و عدیم النظیر در کمال پهناوری و کشادگی و نزهت منظر و خوشی جا -  
 و بر جانب جنوب آن میدان گاهی در غایت فسحت بجهت چوگان  
 بازی ساخته بر گردا گرد آن دیواری سنگین کشیده - و در سه گروهی  
 اودی پور تالابی دیگر اودی ساگر نام که از روی انتساب باسم بانئی آن  
 واقع است - که سه سوی آن را کوها در میان گرفته و بر یک جانب آن رانا  
 اودی سنگه سدی در کمال متانت و رفعت و نهایت طول و عرض بسته  
 و کوه لختی را بریده راه بیرون شد آب از آنجا مقرر نموده - و در محل  
 انصباب و ریزش آب که کمال هستی دارد آبشارهای غریب نظاره فریب  
 اتفاق افتاده که جای دهشت و حیرت اولی الابصار است - و در پیش  
 روی آن جلگه در نهایت و نضارت و نزهت واقع است که در خوش  
 آیندگی و دلکشائی روکش روضه رضوان است - و چون عمارت اودی پور  
 که بر فراز کوه و میانه تال واقع شده همگی بروش هندوان و هندسه  
 معماران آن ملک اساس یافته بود پسند خاطر اقدس نیامد - با این  
 معنی از ترکتاز لشکر عبدالله خان که سابقاً بدین موضع رسیده بود اکثر  
 آن عمارت خراب شده بود - ناچار علی العجالة از سر نو بنای عمارت پر

اماس اندراس یافته آن منازل نهاده با تمام رسانیدند - و در ساحت فراز کوه نیز بفرموده آنحضرت معماران چابک دست نشیمن های خاطر فریب دلکشا مشرف بر تال بنیاد نهادند - و امرای عظام و بندهای معتبر که راه قرب در خدمت داشتند - هر کدام بقدر نسبت تقرب در نواحی دولت خانه والا طرح عمارات عالیه انداخته منزل گزیدند - چون اردوی جهان پوی در اودی پور بدولت و سعادت قرار گرفت - مقتضای رای عالم آرا بر آن جمله مقرر شد - که از آن موضع تا سرحد شش جا تهمانه داران جای گیرند - تا رسد غله بی مزاحمت برسد و آمد و شد بر سائر مردم آینده و رونده باسانی میسر شود - بنابراین جمال خان ترکی را در ماندل و دوست بیگ و خواجه محسن را در گیاسن و سید حاجی را در اتوله و عزت خان را در منهار و میر حسام الدین انجورا در دپوک و سید شهاب را در کومل و هیاری مقرر نموده شد \*

کوتاهی سخن چون محمد تقی که از مقام موهبی با پنج هزار سوار جرار کار طلب باهنگ تادیب راجپوتان و تخریب منازل و معابد ایشان رخصت یافته بود در موضع چین منزل گزید - و آن ولایتی است مشتمل بر پنجاه و شش محل و موازی پنجاه و شش قریه در تحت هر یک ازین محال واقع است - و باین اعتبار که چمپن بهندی زبان پنجاه و شش را گویند بدین نام اشتهار دارد - و بمجرد رسیدن خرابی بنیاد کرده آغاز ترکتاز نمود - و همگنان را دستوری دست انداز داده مقرر کرد - که نهایت مراتب قدرت و دسترس اقتدار و قدرت خویشان را کار فرموده هر که و هر چه بدست آید دست از آن بردارد - و آنچه از دست بر آید در هر باب بعمل آید - بنابر آن بهادران بازو بقتل و اسر برکشودند - و تخریب بتخانهای عظیم الشان دیرین اساس که در آن سر زمین واقع است شروع نمودند - یغمائیان دست بغارت و تاراج بر آورده آتش یغما در خانمان اهالی آن موضع و نواحی و حوالی ایشان زدند - و خلقی بیشمار از راجپوتان و برهمنان در بتکدها داد مردانگی و جلالت داده بنا بر رسم و عادت معهود نمود که جان باختن در اشغال این مواضع را بلا تشبیه در درجه شهادت مشاهده مقدسه و اماکن متبرکه می دانند باقصی درکات جهنم پیوستند - درین اثنا بهم پسر مردانه رانا که در تنومندی و دلاوری از زمره راجپوتان امتیاز تمام داشته بانداز شیخون آوردن بر فوج محمد تقی از رانا دستوری یافته بود

باولیای دولت قدر صولت روبرو شد - و محمد تقی باوجود هجوم مخالفان توکل پر عنایت الهی و حمایت اقبال بی زوال بادشاهی نموده تزلزل را اصلاً بخود راه نداده - و بدستیاری تائید قومی بازوی نیرو و پایمردی استقرار قلب پابر جا کمال مریدی و مردانگی بجا آورده دلیرانه ثبات قدم ورزیده - و به حملهای متواتر گام قهر و طرد حمله غنیمت مقهور گرفته چنانچه حق مقام بود داد ایستادگی داده - و بیاسبانی لطف ایزدی و نگهبانی دولت ابدی محروس و محفوظ مانده آسیب عین الکمال روزگار بدو نرسید \*

درین ایام عبد الله خان فیروز جنگ که حسب الامر عالی بکومک اولیای دولت تعیین یافته همه راه بر سبیل ایلغار شتافته بود - با دلاور خان کاکرو و سایر تعیناتیان صوبه گجرات بخدمت رسیده سجده گاه والا را فروغ بخش ناصیه اخلاص ساخت - و انواع نفایس و نوادر آن دیار برسم پیشکش از نظر کیمیا اثر گذرانیده بمراحم بادشاهانه سرافرازی یافت - و درین اثنا حکیم خوشحال ولد حکیم همام گیلانی که بر سبیل سزاوالتی خان اعظم میرزا عزیز کو که حسب الامر عالی بصوبه مالوه شتافته بود - بعد از گران جانی های بیش از قیاس و حجت های بی شمار که بنابر فرط سبکسری و کوتاه نظری از آن معامله نا فهم پاس مراتب مدار بظهور آمده بود - با هزاران جر ثقیل لطایف و حیل آن بزرگ خرد را جریده تا درگاه والا رسانید - و در وقت ادراک نیز آداب معهوده که از لوازم بندگی و مراسم این مقام باشد کمابینبغی بجا نیاورده - با این معانی بی وجه انواع بدسلوکی ها و ترش روئیها که از طور عقل بیرون بود و اصلاً موافقت با روش و دستور العمل خرد ذوفنون نداشت نیز از آن عزیز سرزد - چون حلم عذر پذیر آنحضرت گناه آمرز بل معذرت آموزست - مطلقاً مقید بدین مراتب نه گشته و در مقام انتقام نه شدند - و آن خان ناقدردان بدین معانی اکتفا نه کرده شروع در نفاق و غدر که همواره بان متهم بود نمود - و بنابر دولت خواهی خسرو تنها بخدمت شتافته باوجود آنمایه منصب کلان که در عهد حضرت عرش آشیانی منصب هیچ یک از امرای عظام بر او زیادتی نداشت - درین مهم که جهاد باعداء دین بود بدستود معهود که همواره بسپاهی بل بی سپاهی بود به یساق آمده - و باین معنی در وقت ملازمت آن اداهای ناخوش نما نیز ازو بوقوع پیوست - لاجرم بنابر مقتضای وجوب مجازات از موقف انتقام بی توقف امر عالی به پروانگی قهرمان قهر قرین امضاء نفاذ گشت - که

بیرم بیگ میر بخشئی خیل اقبال آنحضرت یک چند اورا نظر بند نگاه دارد - آنگاه صورت واقع را از قرار واقع عرضداشت دربار والا نموده ارسال داشتند - و چون حقیقت حال بر پیشگاه خاطر آگاه بار یافتگان درگاه گیتی پناه جلوه گر آمد - فی الحال بمقام تنبیه و تادیب او در آمده تصمیم این عزیمت صایب نمودند - چون حضرت خلافت مرتبت نیز ازو دلپری داشتند لاجرم امر جهان مطاع درین باب صدور یافت - که سہایت خان بی توقف بملازمت شاه بلند اقبال کامیاب ابواب سعادت گشته آن خان نامعامله فہم را در موقف خلافت حاضر سازد - چون فرمودہ بنفاد پیوست و او بحضور رسید - حسب الحکم اشرف بہ یمین الدوبۃ آصف خان کہ در آن ولا خطاب اعتقاد خان داشت حوالہ شد - کہ در قلعہ گوالیار کہ کشاد و بستش بدست آن عقدہ کشای امور دین و دولت بود محبوس گرداند \*

بالجمله در آن حال شاه بلند اقبال بصواب دید رای صواب آرا و بہت کار فرما مردم کار طلب افواج قاہرہ را بر چہار بخش منقسم نموده بانداز ترکتاز آن سرزمین بدست آوردن رانای مقہور برطبق این دستور نامور ساختند - فوجی بسرداری عبداللہ خان بہادر فیروز جنگ - وجمعی ہمراہ <sup>۱</sup> [ آصف خان ] بارہہ و بیرم بیگ سر بخشئی - و طایفہ بسرکردگی دلاور خان کاکر و کشن سنگہ - و برخی بیاشلیقتی محمد تفتی - و ہریک فراخور مرتبہ بعنایت <sup>۲</sup> [ خلعت های ] گرانمایہ و کمر شمشیر مرصع و اسپان توپچاق عربی نژاد و فیلان صف شکن کوه توان سر افرازی یافتند - چون رانای مقہور بر تعیین یافتن افواج قاہرہ آگاہی یافت - ہوش از سر و توان از تن او رہیدہ دست از خویشتن داری برداشت و ثبات قدم را وداع نموده تمکین را خیر باد گفت - و سراسیمہ و مضطرب گشتہ چون باد سبکسر ہرزہ گرد ہر روز در درہ و پیغولہ و کوهساری سرگرم سہر و دور بود - و ہر شب در غاری ہروز آورده در جنگل بسرہمی برد - و در عرض این ایام ہر سایر سرداران آن سرزمین مراسم ترکتازی بجا آورده ہرجا از مردم رانانان نشان می یافتند بر سرایشان تاخت می بردند - و از اسر و قتل و نہب و غارت و تخریب قری و مزارع آن مجال چیزی باقی نمی گذاشتند -

( ۲ ) ع [ بخششہای ] ل

( ۱ ) ع [ سیف خان ] ل

چنانچه در ضمن اندک مدتی هرجا که پی سپر نعال مراکب مواکب اقبال شد از آبادانی نشان و از عمارت آثاری بجا نماند - و در اثنای این احوال چون جاسوسان خبر به عبدالله خان رسانیدند - که تنومند فیلی اهرمن پیکر عالم کمان نام که سرمایه استظهار و باعث پشت گرمی رانا است - با پنج زنجیر فیلی نامی دیگر در دره کهنساری دشوار گذار نگاه می دارند - آن خان نامور بمجرد استماع این خبر از جا درآمده پشتاب باد و سحاب شتافت - و پیش از آنکه مردم رانا خبردار شده آنها را بدر برند بر سبیل ایلخار تا آن موضع طی مسافت نموده مجموع فیلان مذکور را متصرف شد - و دلاور خان کاکر نیز صد زنجیر فیلی کوه پیکر از جای دیگر بدست آورد - مجملآ عبدالله خان با سایر سران سپاه و اولیای دولت که بتعاقب رانا تعیین یافته بودند دوستانگام و مقضی المرام اسیر و اولیای بسیار و غنایم بیشمار گرفته آهنگ مراجعت نمود \*

آغاز سال نهم از سنین جلوس جهانگیری و آذین

یافتن انجمن نو روزی شاه بلند اقبال

سلطان خرم در ولایت رانا

سر خیل سایر سیارگان بل سرگروه جمیع ستارگان دوپهر و یک گهری از شب جمعه نهم ماه صفر سال هزار و بیست و سه هجری سپری گشته نحویل اشرف بایوان دار الامارت حمل نمود - جشن نوروزی سال نهم از جلوس اقدس جهانگیری بفرموده اشرف شاه بلند اقبال آراستگی نگارستان چین یافته روکش بهشت برین گردید - و روزگار هنگامه ساز تماشه گریساط انجمن عیش و نشاط پیراسته - محفل آرایان بارگاه عظمت آن سرور دکانها آراسته خویشتن نمائی و بازار گرمی خو فروش انجم یعنی مهر انور را بر روی یکدیگر کشیدند - شاه عالیقدر بلند اقبال درین محفل والا همت اعلی بر بسط بساط انبساط و کسب سرمایه نشاط گماشته کامرانی در لباس کام بخشی بجا آوردند - و مجموع غنایم را که مشتمل بر فیلی عالم کمان مذکور و هفده زنجیر فیلی دیگر بود با فتح نامه مصحوب جادون رای بدرگاه والا ارسال داشتند - حضرت خلافت مرتبت را از استماع نوید این فتح آسمانی که تازه روی داد و مقدمه دیگر فتوحات پی اندازه بود گلبن امید ارسا بنو بشگفتگی در آمد - و موازی سه کرور دام از مجال نقد صوبه مالوه

از تغیر خان اعظم بصیغه انعام شاه بلند اقبال مقرر فرموده رتق وفتق صوبه مذکور نیز بگماشتهای آنحضرت مرجوع نمودند - و از روی عنایت حکمت طراز دانش پرداز میرزا شکرالله شیرازی را که در انواع فنون عقلی و نقلی از اقران خویشان مستثنی و ممتاز بود - بخدمت دیوانی شاه بلند اقبال از تغیر میر معصوم هروی سرافراز نمودند \*

## میلاد فرخنده بادشاهزاده حورا سرشت قدسی نژاد جهان آرا بیگم مخاطب بیگم صاحب

هزاران شکر که بمحض هبوب صباى عاطفت از مهلب مواهب مبداء فیاض بنابر شگفتن نوگل که در سرابستان وجود بکشاده روئی گل آفتاب چهره نمود گلشن امید تازه شادابی و خرمی بی اندازه پذیرفت - و بمجرد تنسیم نسیم عنایت عالم بالا از دمیدن تازه غنچه که بر گلبن شهود با حیات بخششی انفاس عیسوی لب تبسم کشود بچمن مرام دیگر باره گل شگفت - یعنی فرخنده قدوم مریم قدسی نفس عیسی دم درین بیت المقدس جاه و جلال ظهور نمود - و به برکت قدوم و یمن مقدم دولتخواهان را نوید حصول امید و بشارت خلود جاوید داد - چهره کشائی شاهد بسط مقال از برقع اجمال این مقدمه حقیقت اشتمال ولادت با سعادت نواب قدسی نقاب بادشاه عالم و عالمیان بیگم صاحب است - که در مبادی این سال فرخنده فال یعنی سنه هزار و بیست و سه هجری مطابق سال نهمین از جلوس اشرف جهانگیری روز چهارشنبه بیست و یک ماه صفر موافق روز تیر فروردیماه الهی در حرم سرای دولت شاه بلند اقبال از نواب مهد علیا ممتاز الزمانی این خجسته بقا مولود حور آئین ورود مسعود بعرضه وجود نموده از فروغ جمال جهان آرا در و دیوار روزگار را به پرنیان نور پرتو آذین بست - و از نور ظهور والا سر تا سر روی زمین را رشک فردوس اعلی ساخته با علاء اعلام برکت و سعادت پرداخت - بنا بر این آن زیور روی زمین و پیرایه آرایش جهان از تسمیه حضرت خلافت جهان آرا بیگم موسوم شد \*

## تنگ شدن ساحت کار و عرصهٔ پیکار بر رانای خذلان مال بمساعی جمیله دلاوران خیل اقبال بادشاهزاده خرم

بر ارباب دانش دور بین سر این معنی هویدا است - که هر که با طایفهٔ بلند اقبال سلاطین معدلت آئین که نیرومندان تائید عالم بالا اند پنجه در پنجه کند - هر آئینه بزور خود شکست در بازوی خود افگند - و از مقابل کونی ایشان بیموده پهلو بر خنجر و مشت بر نیشتر زده گردن بزیر شمشیر نهد و موید این مقال حقیقت اشتمال حال رانای خذلان مال است باولیای دولت قوی صولت شاه بلند اقبال - و تبیین این ایهام آنکه چون رانا از زیاده سری سر به اطاعت فرد نیاورده و تن بانقیاد در نداد - بنا بر آن از همه سو خیل اقبال بر سر او تعین پذیرفت - و بدستوریکه آنحضرت تلقین نموده بودند اطراف ملک او را فرو گرفته سر بدنباش نهادند - چنانچه در هیچ مقام دمی آرام نگرفته از هیچ جا سر بر نمی توانست آورد - تا رفته رفته از در افتادن با اقبال بلند آنحضرت کارش بجای کشید - که اگر عاقبت از در اطاعت در نیامدی - خان و بان سلسلهٔ دیرینهٔ سالش استیصال پذیرفته از بنیاد در افتادی - بنحوی که در عنوان دیگر گذارش خواهد یافت - اکنون خصوصیات احوال او در مضیق تنگ گیریمای بهادران در باب تعاقب او بدین عنوان مذکور میگردد - که چون آن مقهور از بیم افواج عساکر قاهره که بتعاقب و استیصال او تعین یافته بودند نیم لمحہ در یک مقام آرام نداشت و یک نفس در جای باخود قرار درنگ و استقرار نمی توانست داد چنانچه مذکور شد - هر ساعت در پیغوائه و هر لحظه در غاری و جنگلی بسر می برد - و اهل و عیال خود را بر اسپان کوه بر هاسون نورد با سورج مل نام پسری که برو اعتماد تمام داشت در شعاب جبال می گردانید - و خود با محدودی چند سرگردان در دیده انتظار درآمد برشکال داشت - که چون راهها و گذرها را آب بگیرد شاید که از شعلهٔ جانشوز شمشیر صاعقه تائیر غازیان عدو بند آفاق گیر ازین راه رهائی بیابد - و ازین رو جان مفتی از میان آب و آتش بیرون برد - چون مقصد آن غنوده خرد بوضوح پیوست و قرار داد خاطر آن بد نهاد معلوم شد - لاجرم حسب الامر شاه بلند اقبال مقرر شد که در تنگنای

کوهستان همه جا تهانه نشانده راه فرار آن مردود را مسدود سازند و هر جا  
 زو خبری بیابند ازین تهنجات فوجی بیدرنگ باهنگ دستگیر نمودن او  
 رو براه نمایند - بنابراین کنگاش صواب آئین بدیع الزمان ولد شاهرخ  
 میرزا را در کونبهلمیر که بر فراز کوه البرز شکوه واقع است بتهانه داری مقرر  
 فرمودند - و سید سیف خان باره در چارول و رانا سکهر او پسر رانا  
 اودی سنگه در کوکنده ودلاور خان کاکر در انبه و فریدون خان برلاس بار او  
 رتن هاده در اوگنه و محمد تقی در چاوند و در بیجا پور بیرام بیگ میر  
 بخشئی شاه بلند اقبال و در چاور که سعدن نقره است ابراهیم خان سهمند  
 از بندهای بادشاهی و در هادری میرزا مراد ولد میرزا رستم صفوی و در  
 پاتوره سزاوار خان برادر عبد الله خان و در کیوره زاهد خان ولد مقیم خان  
 جابجا بضبط این محال و تعاقب این خسران مال قرار یافتند - و محمد  
 شاه از بندگان کامل اخلاص و تربیت کردهای خاص آنحضرت با فوجی  
 نبرد آزموده کار طلب باهنگ تخریب بتخانه بکلنگ و تادیب راجپوتان  
 آنصوب رخصت یافت - و او بایلغار روانه شده بر سر راه آن گروه نابکار که  
 پیوسته مسعد پیکار بودند ترکتاز آورده آتش یغا در آن مرزبوم زده اندوخته  
 آن خاکساران را بیاد تاراج برداد - و خلقی نا محصور را بقتل رسانیده  
 بندی بی شمار گرفت - و هم چنین بر آورده تربیت و پرورده عنایت  
 آنحضرت رای سندر داس میر سامان با فوجی از فدویان بسمت سر گروهی  
 که عیال رانا را از آنجا نشان می دادند سعادت تعیین پذیرفت - چون  
 پیش از رسیدن رای خبر بان تباه رایان سیاه روی رسید اهل و عیال رانا را  
 بجای دیگر برده بودند - ناچار بهادران در آن سرزمین از قتل و غارت  
 و اسیر گرفتن و خراب کردن منازل هنود چیزی باقی نگذاشتند - چون از  
 جمعی دلیران راجپوت بنابر مقدمه مذکوره سابق که رسم معهود هنود است  
 بیشتری زنان خود را کشته و مردانه باهنگ مقابله و مجادله در بتکدها  
 اجتماع نموده مستعد کارزار شده بودند - غازیان جان سپار بر سر آن مقهوران  
 برگشته بخت تیره روزگار تاختند و ایشان نیز دلیرانه پیش آمدند - و پس از  
 مدافعه و مقابله بسیار و کشش و کوشش بیشمار به دارالبوار پیوستند - و رای  
 مذکور دولت خواهی خداوند خود پیش نظر آورده چشم از مقتضای  
 کیش و آئین خویش پوشید - و حقوق و تربیت و عنایت آنحضرت  
 منظور داشته چنانچه حق مقام بود در سر انجام کار ولی نعمت حقیقی



خود کوشید - و بتانرا سوخته بتخانها را ویران ساخت \* \* بیت \*  
 بدلمها چنان مهر او خانه ساخت \* که هندو بتخریب بتخانه تاخت  
 چون درین یساق شاق از رای مذکور و هم چنین از میرزا شکر الله دیوان  
 خدمات شایان و ترددات نمایان بظهور پیوسته مساعی جمیله ایشان مشکور  
 افتاد - لاجرم بتازگی منظور نظر انور آمدند - و بتوجه عالی دقایق رتبه  
 ایشان درجه اعلی پذیرفته حضرت شاه والا جاه میرزا شکرالله را بخطاب  
 افضل خانی چهره کامگاری برافروخت - و رای سندر داس به خطاب رای  
 رایان سر بلندی یافته رفته رفته از حسن خدمت و کمال جانفشانی  
 بخطاب راجه بکرمجیت که والا ترین خطاب راجهای این کشور است  
 تارک مباحات بر فلک عزت برافراخت - بالجمله سایر افواج منصور که در  
 تهنجیات مذکوره به تعاقب آن بدعاقبت تعیین شده بودند هر جا خبر رانا  
 می یافتند - بی توقف تاخت بر سر او آورده آنچه لازمه مردانگی  
 و دلیری بود از تخریب ملک او اسیر گیری بجا می آوردند - و چندی  
 بتکدهای نامی و مشهور را ویران ساخته بجای آن معابد و مساجد بنا  
 نموده بنیاد مسلمانی درین لباس قوی اساس گردانیدند \*

توسل جستن رانا به جبل متین عفو حضرت

شاه بلند اقبال و ادراک نجات بوسیله

دریافت ملازمت آنحضرت و ذکر

بعضی از مناسبات این مطلب

چون رانا از معامله فهمی و کردانی و ملاحظه عواقب امور و دوربینی  
 بی نصیب مطلق نبود - و از به اندیشنی کار و بهبود روزگار فی الجمله بهره  
 داشت - درینولا بنظر امعان در معامله خود غور نموده مشاهده کرد - که  
 کار او از عصیان بکجا کشید و از نافرمانی جز خسران جاوید سودی ندیده  
 خاصه درین وقت که عرصه راحت برو از ساحت حوصله تنگ تر  
 شده بود - و قطع نظر از آنچه گذشت او ملاحظه نمود که مال و منال عرضه  
 تلف گشته و جان و ملک مشرف برفنا و زوال شده - و عرض و ناموس  
 بمعرض اباحت در آمده معینا راحت و آرام برو حرام گردید - لاجرم  
 این معانی خصوص بیاد رفتن انگ و نام را بغایت مکروه می داشت -  
 لاجرم نسبت اصحاب اضطرار و اضطراب امان طلبی را بر خود واجب

دائسته قطع از قرار داد هزار ساله نمود - و دست از پاس مرتبه که ابا عن جد در نگاهداشت آن جد تمام داشت باز داشت - چه سرمایه مباحات و دست هیچ افتخار و امتیاز سلسله ایشان بر سر خانوادهای راجگان هنود همین بود - که درین مدت متمادی هرگز سر اطاعت پیش هیچ یک از سلاطین نافذ فرمان هندوستان فرنیاورده اند - بلکه ولی عهد خود را نیز که در عرف این طایفه پسر صاحب تیکه می گویند نزد هیچ یک از بادشاهان عظیم الشان نه فرستاده - چنانچه سابقاً اشارتی بدین معنی رفت - مجمل بنابر آنکه درین ولا ولایت آبادان او ویران شده بود و خزانه معمور خالی و خرابه مانده و سپاهی کشته و اسیر گشته و خویشان و منتسبان سر خویش گرفته - و سایر متعلقان و دیرینه نوکران پیوند تعلق دیرساله از علاقه ثبات قدم و پایداری گسسته - و عقد پریشانی جمعیت و اتفاق و عدم وفا و وفای با تفرقه ابد و بیوفائی سرمد بسته - و رعیت نیز پراکنده و متفرق شده و آن آبرو و استقلال که سابقاً داشت نمانده - و باین معانی از نیروی اقبال این تائید پرورد حضرت ذوالجلال هجوم خیل که از اعظام جنود آسمانی است عرصه حوصله تنگ او را فرو گرفته بود - درین حال بحسب مصلحت دید خرد که در امثال این وقت های نازک پیوسته از پا افتادگان را دستگیری می نماید - چون صلاح کار و بهبود معامله او در طلب امان بود - ناچار دست استیمان بدامان استشفاع زده ندامت و خجالت را عذر جنابت و لجاج و ستیز نموده - و مکتوبی باسلوب اصحاب طلب زینهار از روی کمال عجز و فروتنی برای رایان نوشته بوساطت او امان طلبید - و سایر اوامر و نواهی بادشاهی و شاهی را بر وفق فرمان پذیرفته از روی طوع گردن بطوق عبودیت نهاده - و قبول کرد که کرن پسر جانشین خود را در رکاب ظفر نصاب شاه بلند اقبال بدرگاه والا فرستد - چون راجه مطلب آن زینهارنی عفو طلب را که از در تضرع و زاری درآمده بود بعرض عالی رسانید - بنابر آنکه این یساق اول سهمی بود که آنحضرت بر سرانجام آن اهتمام مبذول داشته همت گماشته بودند - باوجود کار فرمائی عفو جبلی که بتکلیف تمام آن مهر منزلت سپهر جناب را بر ارتکاب لوازم بخشایش میداشت - و اغماض عینی که شیمه کریمه آن اعیان آفرینش است چشمک به تحریک بخشش می زد - لاجرم خواهش خاطر مبارک بدین معنی کشش نمود که سهم رانا را ناتمام نگذاشته او را مستاصل بر اصل سازند - و بنیاد کفر و کفران را یکبارگی از آن ضلالت آباد که

هرگز صیت معالم اسلام بگوش اہالی حوالی آن نیز نرسیده بر اندازند۔ ناچار فرستادہ اورا بی نیل مطلب باز گردانیدند۔ چون رانا را نامیدی مطلق ازین راه روی داد دست توسل بذیل میانجی ایستادگان پای تخت ہمایون بخت زدہ از در استشفاع در آمد۔ و نامہ ضراعت آمیز رقت آموز بہ سہابت خان نوشتہ توقع پایمردی درین باب نمود۔ و چون خان مذکور حقیقت مدعا را در ضمن التماس و استدعا بعرض اعلیٰ رسانیدہ دقایق اضطرار و بیچارگی او بوضوح رسید۔ حضرت خلافت مرتبت بر حال او ترحم نمودہ باظہار انقیاد و ارسال اکبر اولاد بملازمت والا اکتفا نمودہ بدستخط خاص نوشتند۔ کہ آن گرامی فرزند سعادت یار رضا جو اقبالمند را باید کہ خرسندی و خوشنودئی خاطر ارجمند ما را در ضمن قبول این معنی شمرده دیدہ و دانستہ از استیصال رانا در گذرد۔ و یکبارہ در صدد خرابی او نہ شدہ دقایق ملتسمات او را بدرجہ اجابت رساند۔ چنانچہ بمجرد رسیدن فرمان قضا نفاذ جان بخشی او نمودہ ولایتش را بدستوز معہود برقرار دارد۔ و پسر صاحب تیکہ اورا در رکاب ظفر انتساب گرفتہ متوجہ درگاہ والا شود۔ درین مرتبہ شاہ بلند اقبال بر طبق اسرعالی والد والا قدر ملتسم رانا را مبذول داشتہ دیدہ و دانستہ بہ فرمان جہان گیری از گناہ او در گذشتند۔ رانا بعد از اطلاع این معنی در حال سبہہ (۱) کرن خال خود را با ہرداس جہالہ کہ از راجپوتان نامور و مردم معتبر او بود بدرگاہ والا فرستاد۔ و فرستادگان بدرگاہ گیتی پناہ شاعی رسیدہ ہمراہ رای رایان ادراک آستان بوسی نمودند۔ و بزبان اظہار بہ فزع و جزع و عجز و نیاز افتادگی و بیچارگی رانا وسیلہ درخواست بخشایش ساختند۔ و حضرت شاہ بلند اقبال جان بخشی اورا مشروط بملازمت نمودن او ساختہ باین شرط زینہار دادند کہ خود بہ سعادت ملازمت استسعاد یافته کرن جانشین خود را در رکاب نصرت انتساب بدرگاہ والا فرستد۔ و آنگاہ کہ کرن رخصت انصراف یافتہ بموطن خویش رسد۔ پسر کلان او کہ نبیرہ رانا باشہ ہموارہ بہمراہی ہزار سوار ملازمت موکب والا اختیار نمودہ ہمہ جا یساق کشی کند۔ چون ہمگنان بعد از استماع این معنی راہ سخن و روی جرأت عرض مطالب یافتند باین دست آویز بوسیلہ رای رایان معروض داشتند۔

( ۱ ) در اقبالنامہ جہانگیری سوبہہ کرن نوشتہ شدہ۔ بینید صفحہ ۷۷۔

طبع ایشیا تک سوسائیتی بنگالہ \*

که اگر درین صورت یکی از ارکان دولت بمیان جان بخشی رانا در آمده  
و وثیقه عهد و پیمان در آورد - چنانچه خاطر رسیده او آرمیده گردد - هرآئینه  
بیدرنگ آهنگ ادراک دولت ملازمت نماید - و لهذا بنا بر التماس رانا  
علامی فهمامی افضل خان را بدین مصلحت فرستادند که او را امیدوار  
انواع عواطف و مراحم شاهانه نموده بملازمت آرد - و از راه مزید اطمینان  
خاطر او رای رایان را نیز همراه دادند - و چون رانا از وصول ایشان علامت  
قبول جان بخشی تازه یافت آرمیده دل و مطمئن خاطر گشت -  
و بی توقف روی امید بدریافت سعادت آستان بوس نهاده چون  
به نزدیکی معسکر سعادت رسید - والا حضرت بلند اقبال از روی عنایت  
جمعی از اعیان دولت مثل عبد الله خان و راجه سورج سنگه و راجه  
نرسنگه دیو و سید سیف خان بارهه را باستقبال فرستاده ازین راه در بخت  
و اقبال بر روی روزگار او کشادند - و امر عالی عز صدور یافت که از روز یکشنبه  
بیست و ششم بهمن سال نهم جلوس جهانگیری افضل خان و رای رایان  
بائین معهود و رسم مقرر را از نظر انور بگذرانند - و در آن روز که نوروز دولت  
و بهروزی رانا بود شاه بلند اقبال چون آفتاب جهانتاب بدستور هر روزه از  
مشرق جهروکه والا بر آمده پرتو نظر بر خاص و عام افکندند - و بائین  
صاحبقرانی بر مسند جاه و جلال نشسته حجاب بارگاه فلک اشتباه را  
اشاره بار او دادند - همین که رانا ببارگاه گیتی پناه در آمده امیدش از  
پرتو انوار جمال جهان آرا روکش مطلع خورشید گشت - از همانجا سجود  
آستان سپهر نشان را صندل جبهه اخلاص گردانیده تارک افتخار باعتبار  
سرافرازی بساط بوسی بر اوج طارم آبنوسی سود - و هر چند به والا بساط  
قرب نزدیکتر می شد از ادای تسلیمات بندگی و آداب سرافکنندگی  
سرمایه بلند پایگی جاوید و ماده مزید امید آماده می ساخت -  
و در دقتی که بدستیاری طالع ارجمند و مددگاری اقبال بلند از ادراک  
شرف رخصت به تقبیل پایه سریر آسمان نظیر سعادت پذیر گشت -  
و بدریافت این مکرمت والا فرق رفعت از ذروه فلک اعلی در گذرانید -  
حضرت شاه بلند اقبال بدست مبارک سر او را برداشتند و ازین رو سر بلندی  
جاویدش بخشیدند - چون سنت حضرت خاتم النبیین است که در امثال  
این مقام اعزاز و اکرام عزیز هر قوم بجا آرند - و لهذا آنحضرت ردای مبارک  
به جهت جلوس زاده حاتم بر زمین گسترده - چنانچه در کتب معتبره  
سیر مروی و مذکور است - و نزد سایر احاد الناس نیز بر سبیل

ثواتر منقول و مشهور- لاجرم بحکم آن مقدمه در مہد این معنی شدند کہ اورا بعنایت خاص اختصاص دادہ کماینبغی در تسلیہ خاطر و تالیف قلوب او بکوشند - بنا بر آن نخست عبداللہ خان و راجہ سورج سنگہ را بجانب دست راست حکم جلوس فرمودند - آنگاہ بطرف دست چپ اورا رخصت نشستن دادہ نقش مرادی چنین کہ فیروزی بر آن روزی ہیچ یک از اسلاف او نہ شدہ درست نشین ساختند - آری چہ عجب کہتر نوازی وظیفہ بزرگی و مہتری است و احسان و بندہ پروری لازمہ دادگری و پیروزی - از اینجاست کہ آفتاب جہانتاب بنا بر ذرہ پروری از سایرکواکب بر سر آمدہ - و انسان عین از راہ کمال مردمی در عین انسان کامل جا گرفتہ - بالجملہ رانا بنا بر شکرگذاری این نعمت بزرگ بعد از تقدیم مراسم زمین بوس و تسلیم یک قطعہ لعل گرانمایہ بوزن ہفت و نیم مثقال جوہری بانواع جواہر و مرصع آلات و دہ زنجیر فیل از نظر اقدس در گذرانید - و ہم درین مجلس سہ پسر او سورج مل و بہیم و باکبہ و دو برادرش سنہیہ و کلیان و چندی دیگر از خویشان و مردم معتبر او در ضمن استسعاد ملازمت کامیاب مراد گشتہ بانواع عنایات امتیاز یافتند - و در مجلس اول خلعت فاخرہ با شمشیر و کمر خنجر مرصع و اسپ عراقی با زین و ساخت مرصع و فیل خاصہ با یراق نقرہ بہ رانا مرحمت نمودہ بہ پسران و برادران و پنج تن از راجپوتان معتبر او اسپ و خلعت و کمر خنجر مرصع عنایت فرمودند - و بہ چہل نفر اسپ و خلعت و پنجاہ نفر سروپا تنہا - چون رانا خاطر از ہمہ رہگذر جمع نمودہ بانواع الطاف گوناگون مخصوص شد و سرمایہ مباحات بدست آوردہ از سرنو ماک برو مسلم گشت - لاجرم با دلی ہر امید و خاطر سراسر اخلاص کامیاب مطلب مرخص شدہ قدم در راہ مراجعت نہاد - آخر همان روز کنور کرن پسر جانشین او بوسیلہ افضل خان و رای رایان آمدہ ملازمت نمود - و بنا بر مقتضای عنایات عام آنحضرت باقسام انعام و اکرام کامیاب مقصد و مرام گشتہ از خلعت خاص خنجر و شمشیر مرصع و اسپ عراقی با زین طلا و فیل خاصگی پایہ قدرش افزود - و مبلغ پنجاہ ہزار روپیہ نقد بہ صیغہ انعام عطا یافت کہ سرانجام سفر و ساز راہ مہیا نمودہ در رکاب سعادت روانہ درگاہ والا گردد \*

## بیان معاودت شاه بلند اقبال قرین فتح و نصرت از مهم رانا بصوب دار البرکته اجمیر و دریافت سعادت ملازمت حضرت خلافت مرتبت

چون بدستیاری تائیدات آسمانی فتح الباب بخت و نصرت بر روی اولیای دولت شاه بلند اقبال کشود - و بنقاب کشائی توفیقات ربانی شاهد اقبال بر وفق مقصود از حجاب غیب روی نمود - لاجرم معنی ظفر و فیروزی در آئینه معائنه باحسن وجوه صورت بسته نقش مراد دولتخواهان در صفحه آرزوی همگان بر طبق دلخواه درست نشست - و درین حال حالت منتظره نمانده امر دیگر متوقع الوقوع نبود و دقایق خواهش ملازمت والد والا قدر درجه اعلی داشته آن جاذبه بسوی دار البرکت اجمیر کشش تمام می نمود - بنابراین حضرت شاه بلند اقبال پیکر لوای والا از آیات نصرت ساخته و بسوره فتح طراز رایت ظفر آیت پرداخته عنان انصراف را انعطاف دادند - و در تاریخ دهم اسفندار سال نهم از جلوس جهانگیری چون موکب سعادت قرین متروین دولت و مصحوب عزت مظفر و منصور به نزدیکی بلده اجمیر رسیده ظاهر آن مصر عزت مضرب خیم نصرت شد - و سائر ارکان دولت و اعیان حضرت حسب الامر اعلی استقبال موکب اقبال نموده بدولت بساط بوس فایز گشتند - روز یکشنبه بیستم محرم الحرام سنه هزار و بیست و چهار قرین سعادت داخل آن مدینه دولت شده باهنگ ادراک شرف ملازمت اشرف بخدمت شتافتند - و از پرتو نظر عنایت والای والد والا قدر بتازگی فیوضات بی اندازه اندوخته انواع سعادت دو جهانی دریافتند - حضرت خلافت مرتبت از کمال شوق و نهایت ذوق بنحوی از جا در آمدند که نیم خیز شده آن جان جهان را چون روح و روان تنگ در بر آوردند - و زمانی دراز در آغوش عاطفت داشته رایحه حیات جاوید به مشام امید رسانیدند - شاه بلند اقبال بنا بر ادای حق سپاس عواطف و مراحم بی قیاس خاصه این مایه عنایات نسیان مراسم تسلیمات و سجدهات شکرانه که از لوازم آئین خدمت است بجا آوردند - و بعد از فراغ آداب تعظیم مراعات اقامت رسوم معهوده نموده

هزار مهر و هزار روپيه به صيغه نذر و موازي اين مبلغ به عنوان تصدق و صندوقچه بلورين مالا مال از جواهر گرانمايه گذرانيدند - از آنجمله لعل گرانمايه رانا بود كه حسب التقويم ارباب بصيرت اين فن پهاي آن شخصت هزار روپيه مقرر شد - هم درين مجلس حضرت خلافت مرتبت آنحضرت را به تشريف خلعت و چارقب مرصع معزز ساخته كمر خنجر مرصع و شمشير مرصع و دو اسب عراقي با زين و لگام مرصع و بچي گچ نام فيل خاصگي و ماده فيل ديگر با يراق نقره ضميمه اين مايه مرحمت عميمه نموده سه هزاري ذات و دو هزار سوار دو اسبه سه اسبه بر منصب آن سپهر مرتبه افزودند - و جاگير آنحضرت موافق منصب پانزده هزاري ذات و هشت هزار سوار دو اسبه و سه اسبه از انقد محال تنخواه شد - آنگاه بوساطت بخشيان عظام پسر جانشين رانا از ملازمت اسعد استسعاد يافت - و بانواع مراحم بادشاهانه مخصوص گشته از اعطاي خلعت گرانمايه و شمشير مرصع امتياز پذيرفت - و بمرحمت خنجر و تسبيح مرواريد گران بها و اسب و فيل خاصگي سرافرازي يافته بانعام پنجاه هزار روپيه نقد و منصب پنج هزاري ذات و سوار محسود امثال و اقران گشت - و جاگير نصف طلب منصب او محال كوهستان رانا و نصف ديگر از پرگنات دامن كوه آن سر زمين قرار يافت - آنگاه ساير امرا و بندهاي بادشاهي كه در ركاب ظفر انتساب بودند بعنايات بادشاهانه سرافرازي اندوختند - و هشتم تير سنه ده جهانيگيري بعد از چهار ماه كنور كرن پسر رانا بوطن مالوف خود رخصت مراجعت يافته فرمان عالي برين جمله صادر شد كه جگت سنگه پسر او با هزار سوار همواره در ركاب شاه بلند اقبال كامگار در يساق دكن حاضر باشد -

نور آمود شدن عالم شهود از پرتو وجود مسعود

بادشاهزاده سعادت پڑوه مجد دارا شكوه

چون حضرت واجب العطايا بحكم اهتمام در سرانجام مصالح اين كارخانه و صوابديد مصلحت زمانه شاه بلند اقبال را از ساير متكفلان امور عامه رعايا و كفه برايها بخواص و مزايای خاص اختصاص بخشيده - بنحوي كه از روي عاطفت تام تمام مقصد و مرام آن سرور را موافق دلخواه هواخواهان در كنار و بر آرزوي ايشان نهاده - و همچنين آن حضرت را درين مطلب اعلي و مقصد اقصي نيز كه سر همه آرزوها است نصاب كامل

و نصیب شامل رسانیده - و آن برگزیده اعیان کون و مکان را درین امر عظیم الشان که قوام دین و دولت و قیام ملک و ملت بدان است از سایر سلاطین روی زمین برگزیده - چنانچه ارکان سریر سلطنت و قوایم اورنگ خلافت آن خورشید مکانت آسمان مکانرا از استقامت وجود مفیض الجود چهار شاهزاده کاسگار نامدار اقبالمند مصدوقه هر چار چهار رکن تمکین بل چار حدود کعبه دین بر ایشان صادق می آید تا قیام قیامت استحکام داده - و افسر سرورئی آن نیر اعظم سپهر عدل گستری را از فرخندگئی این چار پادشاهزاده خجسته طالع فیروز بخت که هر یک دره التاج تارک مبارک اقبال اند - فروغ نیک اخترئی مهر و سعادت مشتري بخشید - و خاصه شاهزاده بخت بلند سعادت مند دانش پژوه سلطان دارا شکوه که از جمله برادران والا گوهر بمزیت کبر سن و مزید قدر و شان سرافراز است - ولادت سراسر سعادت آن شاهزاده والا قدر که بیان آن مقصد نتیجه ترتیب این مقدمات است بعد از انقضای دوازده گهری و چهل و دو پل که عبارت است از پنج ساعت و چهارده دقیقه نجومی از شب دوشنبه بیست و نهم صفر سنه هزار و بیست و چهار هجری مطابق شب نهم فروردیماه الهی دهم سال جلوس جهانگیری رو نمود - و ازین رو مهد عفاف ملکه عظمی و سہین بانوی کبری نواب اقدس القاب ممتاز الزمانی مہبط انوار آسمانی شد - و فرقدوم خجسته این فرخنده مقدم سر تا سر ربع مسکون را به پیرایه یمن قدم پیراسته زینت افزای شبستان خلافت گشت - درین روز فروغ آمیز فراغ آموز که وقت خورمی و روز بی غمی و هنگام گرمئی هنگامه نشاط و ایام بسط و انبساط در آمده بود - ارم آئین محفلی در منزل سعادت حامل برکت محمل صورت تزئین یافته بنحوی خوش و دلکش بر آمد که تماشای آن خرم بهشت عالم حیرت افرای نظارگیان عالم گشت - و آن نگارین انجمن که نسخه اصل فردوس اعظم بود بعنوانی پیرایه آراستگی گرفت - که زیب و زینتش رشک فرمای زینت پیشطاق این بلند رواق شد - بالجمله چون خجسته مقدم نوروز گیتی افروز چند روز قبل از عید قدوم سعادت لزوم شاهزاده فرخنده قدم بعالم ظهور نور گسترگردیده مؤده ورود آن خجسته مولود مسعود بعالم شہود آورده بود - بادشاه عالم نابرا دای رسم آن دو عید سعادت منزل سعادت نزول شاه بلند اقبال فیض ورود مسعود مبدول داشته از نور حضور انور فرخنده جشن مذکور را که در کنار تالاب در البرکت اجمیر انعقاد یافته بود مزین و منور ساختند - شاه والا تبار



بمراسم نثار و پا انداز پرداخته باقامت رسم کشیدن پیشکش قیام نمودند -  
و هزار مهر بصیغه نذر گذرانیده درخواست نام نمودند - حضرت سلیمان  
منزلت آن شاهزاده نامدار را که فر فریدون و شکوه دارائی از صفحه روی  
دل آرایش فروغ ظهور داشت به سلطان دارا شکوه موسوم ساختند - و سایر  
ثنا سنجان پای تخت که سر آمد سخنوران روی زمین و زینت صفحه  
روزگار اند - مانند ارباب تهنیت ازین فرخنده ولادت عارض صفحات رسایل  
را بزیور محسنات بدیعه آراستند - از جمله ابوطالب کلیم تاریخ ولادت  
چنین یافته \*  
\* مصراع \*

### گل اولین گلستان شاهی

از سوانح این ایام نشاط فرجام آذین جشن وزن مبارک شمسی سال بیست  
و چهارم است از سن اقدس شاه بلند اقبال که در روز بیست و پنجم دیماه  
انعقاد یافته تزئین آن بانواع زیب و زینت و روش بدیع و طرز غریب هوش  
رہا و [ نظر ] فریب آمد - و آن عقل مجرد و روح مجسم بجهت مزید  
عظمت و شان نیر اعظم سر به برابری او فرود آورده در کفه میزان هم پله  
انور گردید - و آن گرامی جان جهان جهت کاسروائی محتاجان تن بهم  
سنگی ذخایر معدن در آورده خورشین را بانواع نقود و اجناس سنجید -  
و مجموع آنها بدستور مقرر بر اهل استحقاق منقسم شد - درین انجمن  
نشاط و محفل انبساط بادشاه جهانگیر آرزوی جرعه کشتی شاه بلند اقبال  
نموده از روی مبالغه تمام تکلیف بشرب مدام بدان حضرت فرمودند - چون  
این عزیز کرده جناب عزت و برگزیده آنحضرت تا غایت به تناول هیچ یک  
از مغیرات خاصه بنوشیدن باده خرد دشمن هوشربا التفات ننموده بودند -  
بنابر آنکه به فتوای غرای شرع ملت زاهره ممنوع و بحکم عقل والا  
و خرد ارجمند نکوهیده و ناپسندیده است - تا آن دم دامن پاک لب اطهر  
که چون ذیل مطهر ارباب عصمت از وصمت آلائش سمت برات داشت  
بدین آب آتش آمود تر نساخته بودند - لا جرم نخست در قبول ایستادگی  
کلی نمودند - چون تکلیف این معنی از حد امکان امتناع تجاوز نمود  
و بیش ازین اقامت در مقام ممانعت جا نداشت - درین صورت به تجویز

ادب و تحصیل رضامندی خاطر آنحضرت به پذیرش مطلب ارتکاب شرب  
قلیلی از آن مجوز شمردند - و از آن روز تا سی سالگی که بتوفیق الهی  
تائب شدند هرگز از روی رغبت خاطر عاطر و خواش طبع قدسی منش  
توجه به پیمانہ کشی نہ فرمودند - چنانچه بجای خود انشاء الله تعالی  
رقم زده کلک بدایع نگار و نگاشته خامه و قایع گذار خواهد شد \*

چون در آمد نوروز جهان افروز سال یازدهم جلوس جهانگیری به فرخی  
و فیروزی نشاط پیرا آمد - والا حضرت شاه بلند اقبال روز شرف آفتاب  
پیشکش نمایان از نظر اشرف گذرانیدند - و از جمله نوادر جواهر قطعه لعل  
تابناک درخشان نهاد بد خشان نژاد بود که در وزن و سنگ شش تانک و در  
آب و رنگ شش دانگ بود - و قیمت آن هشتاد هزار روپیه قرار پذیر گردید \*  
در همین ایام که دارالملک اجمیر مستقر سریر خلافت مصیر بود -  
بیست و چهارم ربیع الاول سنه هزار و بیست و پنج در عین شادمانی  
و خرمی واقعه بیموقع غم اندوز کوکب عالم افروز برج سرافرازی حورالنسا بیگم  
که سه سال و یکماه شمسی از عمر شریفش منقضی شده بود به تازگی ملال  
آمود گردیده خاطر اقدس را بغایت مکدر و متالم ساخت - چون حضرت  
سلیمان زمان آن فرخنده اختر برج صاحبقرانی را به فرزندئی خویشتن  
ارجمندی داده ازین رو کمال علاقه باطنی و پیوند روحانی بدو داشتند -  
و از رهگذر وقوع این واقعه جانکاه کوه کوه غبار اندوه سرتاپای خاطر مبارک  
آنحضرت فرو گرفت - همان وقت با سایر حجاب گزینان نقاب عفت  
بمنزل آن والا جناب تشریف آورده مراسم تعزیت بتقدیم رسانیدند - و آن  
نوکل گلشن عصمت را در جوار سرقد منور خواجه بزرگوار خواجه معین  
الحق والدین آرامگاه مقرر شد - و آن روز غم اندوز را کم شنبه خواندند -  
چنانچه تا حال در افواه خاص و عام بهمین نام مذکور میگردد \*

بیان طلوع اختر سعادت از مطلع جاه و جلال

شاه بلند اقبال که عبارت است از ولادت

بادشاهزاده والا گهر محمد شاه شجاع

از آنجا که ملال خاطر عاطر این طبقه ارجمند که قیام و توام احوال  
کون و مکان و نظام انتظام سلسله نظم و نسق امور کارخانه زمین و زمان

باستقامت مزاج وهاج ایشان وابسته و جمعیت ظاهر و باطن خلایق بخوشوقتی و شادکامی این برگزیدگان نشاء ایجاد و تکوین باز پیوسته ایزد تعالی بیش از نفس چند روا ندارد - و هماندم به مومیائی الطاف جلیه جبر کسر مذکور که هزار گونه فتح بان ضم است بجا آرد - چنانچه در همان ایام که رضیه مرضیه به گلگشت ریاض رضوان خرامیده با حوران بهشت بر مسند روح و راحت آرمیده بود - شاهد تلافی آن باحسن وجوه در عالم شهود جلوه نموده به اجمل صور جبر آن خدشه و تلافی مافات کرد - یعنی شب یکشنبه یازدهم تیر ماه آلهی سال یازدهم جهانگیری موافق هژدهم (۱) جمادی الثانی سنه هزار و بیست و پنج خجسته اختر سعادت اثر در حرم سرای شاه بلند اقبال از نواب قدسی القاب مریم ثانی ممتاز الزمانی ظهور باسط النور نموده فیض مقدم فرخنده آن مسیحا دم خجسته قدم از بساط خاک تا بسیط افلاک همگی را در پیرایه انبساط گرفت - ولادت با سعادت آن نور دیده اعیان خلافت جاوید بوقوع انجامیده مرهم راحت بر جراحت اولیای دولت گذاشت - کارفرمای زمانه بنا بر رسم ادای مراسم تهنیت بمنزل مقدس آنحضرت تشریف ارزانی فرموده ابواب بهجت و شادمانی بر روی روزگار جهانی کشودند - و آنحضرت برعایت لوازم پا انداز و پیشکش پرداخته هزار مهر بعنوان نذر گذارنیده درخواست نام نمودند - حضرت والا رتبت آن شاهزاده نامدار را به شاه شجاع موسوم ساخته بانواع مهربانی گرانی خاطر آن گرامی نیز اوج جهانبانی فرمودند - شاعر سحر بیان نیرنگ کلام طالبای کلیم از جمله ثنا طرازان درگاه والا است تاریخ ولادت آن والا گهر چنین یافته\*

\* مصراع \*

دومین نیز بادا فلک شاهی را

بی بدل خان گیلانی که در فنون استعداد بی بدل عهد است و عدیم  
النظیر وقت باین مصراع بر خورده\*

\* مصراع \*

شده پیدا وجود شاه شجاع

(۱) در اقبالنامه جهانگیری چهار دهم جمادی الاول نوشته شده - ببینید

صفحه ۸۸ - طبع اشیا تک موسائیتی بنگاله\*

## توجه نیر دولت و اجلال شاه بلند اقبال بجهت

### تسخیر دکن و یافتن خطاب شاهی

حضرت عز شانه برای اعلائی اعلام چاه و جلال و اظهار شان حال این بزرگ کرده عنایت خود در مقام اعلام جهانیان شده نخست بی رشیدی اخوان حسد پیشه این عزیز مصر اقبال را رفته رفته بر عالمیان ظاهر ساخت - چنانچه خسرو چون اختر راجع به سعی خریش از اوج شرف بحضیض وبال افتاد - و هم چنین مکرر حقیقت بی حاصلی و بی جوهری پرویز ضعیف تمیز در هر صورت خواه در یساق رانا و خواه یورش دکن بهمه معنی بر همگنان ظهور یافت - آنگاه عظمت قدر و مقدار این برآورده عنایت و اقتدار و پرورده ید قدرت خود را در اسور جهانداري و جهانبانی بمحض تائید و توفیق و مجرد اندک کوشش جمیل از آنحضرت در چند ماده بصورت شهود جلوه گری داده سمت نمود بخشید - تا بتدریج جوهر ذاتی و اصابت تدبیر و علو همت و بلندئی اقبال این برگزیده حضرت ذوالجلال روز بروز ظهور دیگر یافته آخرکار بر احاد مردم نیز آشکار گشت - چنانچه در وهله اول گیتی ستانی مهم رانا را با شایستگی تمام بنحویکه از سلاطین کار آزموده و ملوک روزگار دیده آید سرکردند - و درینولا به نیروی کار سازی بخت والا و مددگاری دولت قاهره عسکر منصور کار فرموده شاهد فتح دکن و قهر دنیا داران مقهوران کشور پهناور را بعرصه و ظمور جلوه گر نمودند - و نیز بعد ازین فتح عظیم باهتمام آن حضرت مهم جام و پهپاره یکباره سرانجام شایسته یافت - هم در آن نزدیکی طلسم دیوبند یعنی قلعه دیرین بنیاد کانگره که بانسون تدبیر و نیرنگ سعی هیچ یک از سلاطین عظیم الشان فتح نشده بود - از نیروی تاثیر اسم اعظم اقبال این شایسته خلف سلیمان روزگار بکشایش گرائید - به نحوی که تفصیل این دو فتح نمایان انشاء الله تعالی در مقام خود نگاشته کلک وقایع طراز خواهد شد - و اکنون که خامه معر پرداز در معرض بیان کیفیت فتح مبین سرزمین دکن است - از سر شادابی این مطلب که طول و عرض طومار امتداد روزگار وفا بشرح اندکی از بسیار آن نمی کند در گذشت - و ناچار با کوتاهی - لمسه سخن ساخته دیگر باره سر رشته مقصود باین تقریب فرا دست آورد - که چون از بی

جوهریهای سردار (۱) و حیلہ وریہای صاحب صوبہ صورت یافتن نظم و نسق آن ولایت از هیچ راہ روی بر نکرده قطعاً پیشرفت آن مہم صورت نہ بست چنانچہ مکرر مذکور شد - از سوء تدبیر آن سلیم الصدر سادہ دل و افراط تقریب آن حریف دغا پیشہ بر وفق آرزو نقش مراد اولیای دولت بہ هیچ وجہ در دکن درست نہ نشست - تا آن حد کہ از بی تدبیریہا و بی پرواہیہای بیشمار مشار الیہ و بازندگیہا و منصوبہ بینیہای دور از کار صاحب صوبہ مذکور کہ باعث کسرشان ہوا خواہان و فتح ابواب مقصود بدانندیشان شدہ خیرہ چشمی و چیرہ دستی ایشان بجای رسید - کہ تمام ولایت بالا گہات خصوص احمد نگر کہ شاہ نشین آن رقعہ و دارالملک آن بقعہ است - و باضم ہزار جر ثقیل و نصب صد منصوبہ حیل و تدبیر با نصر آسمانی و ضرب شمشیر بدست اولیای عدو بند قلعہ گیر در آمدہ بود - رفتہ رفتہ بنا بر کار برآمد قرار داد خاطر ادبار آثار بہ تحت تصرف در آوردند - و اکثر سپاہیان کہ در آن قلعہ بودند بطریق بی با و بیجا گشتند - کہ پیادہ رخ بیای تخت نہادہ بدین دستور از آن ملک برآمدند - و خانخانان کہ در پیش بینی ہای بازی دغا لجلج شطرنجی روزگار را اسپ و فیل طرح می داد - عاقبت بہ کردہ خود درماندہ در شش در دہشت تخته بند حیرت گشت - و آخر کار ناچار صورت واقعہ را از قرار واقع بدرگاہ والا عرضداشت نمودہ در صدد مدد طلبی شد - چون حضرت خلافت مرتبت بر حقیقت این معنی گماہی آگاہی یافتند - و بحکم دریافت مقدمہ معہودہ کہ سابقاً رقم زدہ کلک وقایع نگار گشتہ میدانستند کہ پیشرفت این کار از دست رفتہ از دست دیگری بر نمی آید - لاجرم بخاطر عاطر آوردند کہ سر کردن این مہم اہم را نیز بدان حضرت تفویض فرمایند - بنا بر اینکہ افواج سپاہ مخالف خاصہ خیل حبشیان کہ سرکردگی ایشان بہ عنبر تعلق داشت - سر تا سر عرصہ دکن را مانند بخت تیرہ آن مدبر فرو گرفتہ بودند و درین مرتبہ ہمگنان بغایت زور طلب بودند - لہذا باستصواب دولتخواہان این تدبیر صایب اندیشیدند کہ موکب نصرت از اجمیر بصوب ممالک جنوبی قرین خیریت و خوبی نہضت فرماید - بادشاہ خود بہ نفس نفیس در مندو توقف نمایند - و شاہ بلند اقبال را بہ تسخیر دکن و تنبیہ و تادیب دکنیان نامزد فرمایند -

( ۱ ) این جا از سردار سلطان پرویز مراد است

بالجمله بر وفق این عزیمت صایب در ساعتی سعادت اثر که چون کوکب بخت خدا داد آن نیک اختر در عین استسعاد بود - و اوضاع انجم و افلاک مانند تدبیرات رای صواب آرای آن صاحب از روی صواب آرائی بر وفق مراد این سرور را به تسخیر آن کشور دستوری دادند - و در وقت رخصت آن شایسته مرتبه ظل الهی و سزاوار افسر اورنگ جهان پناهی را بخطاب مستطاب والای شاهی اختصاص بخشیده بآنکه درین مدت هیچ بادشاهی فرزند اقبالند خود را شاه نخوانده آن شایان بادشاهی عالم و انسان العین اعیان بنی آدم را شاه خرم نامیدند - و منصب آنحضرت را از اصل و اضافه بیست هزاری ذات و ده هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرر نموده خلعت با چارقب مرصع مروارید دوز با کمر خنجر و شمشیر مرصع و پردله مرصع از جمله غنائم احمد نگر که حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه به آنحضرت مرحمت فرموده بودند و یک لک روپیه قیمت داشت بد آن اقبالند عنایت نمودند - و دو سراسپ با ساخت مرصع و دو فیل نر و ماده با ساز طلا ضمیمه مراحم بادشاهانه ساختند - و در تسبیح گرانمایه که عرش آشیانی اکثر اوقات یکی را بر فرق فرقدسای بسته دیگری را حمایل آسا بگردن می انداختند - با عقدی دیگر گرانمایه که اکثر اوقات در ایام جشن مرسله گردن مبارک می شد و یک لک روپیه قیمت داشت - بآن ضم نموده باین گرامی گوهر درج اقبال مرحمت فرمودند - آنگاه هریک از امرای عظام بادشاهی که بهم رکابٹی رکاب نصرت انتساب آن حضرت تعین یافته بودند و چندی از بندهای روشناس شاعری فراخور تفاوت مراتب والا سرافرازی یافته مرحمت اسپ و سروپا ضمیمه عنایات عمیه شده - و امر عالی برین جمله زیور نفاذ یافت که سہابت خان از جمله تعین یافتگان مهم دکن بی مداهنه سزاوولی و محصلی نموده سلطان پرویز را در روز روانه اله آباد سازد\*

مجملاً شاه بلند اقبال روز جمعہ سلخ شوال سال هزار و بیست و پنج هجری مطابق بیستم آبان ماه الهی آفتاب وار بدولتخانه زین زین بر آمده متوجه مقصد شدند - و ہم درین آن محض [ افاضت ] اقبال بی زوال قبل از وصول صیت نهضت و نہیب آوازہ صوت و سطوت آنحضرت بوم و بر آن کشور زلزله خیز گردید - چنانچه از صدمه تلاطم

سیلاب افواج بحر امواج بدان صوب شش جهت سرزمین مذکور را از سرحد برهان پور گرفته تا ساحل دریاری شور چارموجه طوفان حادثه و شورش فرو گرفت - بلکه سر تا سر کشور جانب جنوب لکد کوب هجوم خیل فتنه و آشوب گشت - ملخص سخن موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال از راه چتورو مندسور متوجه صوبه دکن شده چون اردوی جهانپوی بحوالی رانا امر سنگه که سر راه بود وصول یافت - آن اخلاص کیش بی توقف برسم استقبال شتافته در اتوله بسعدت بساط بوس مستسعد گشت - و بعد از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم و ادای لوازم عبودیت پنج زنجیر فیل و هفت اسپ عراقی و خوانی پراز انواع مرصع آلات برسم پیشکش گذرانیده به عطای شمشیر مرصع و دو اسپ عراقی با زین زرین و دو فیل نر و ماده با ساز نقره کاسروائی ابد آماده ساخته مولف القلب و مطمئن خاطر بوطن مالوف رخصت یافت - و جگت سنگه نبیره خود را با هزار سوار در رکاب ظفر انتساب فرستاد \*

چون شاه بلند اقبال از سرحد رانا موکب منصور را نهضت داده رایات ظفر آیات را به صوب برهانپور ارتفاع بخشیدند - و در طی راه وکلای عادل خان را که سابقا بدرگاه گیتی پناه فرستاده بود رخصت مراجعت دادند - بخاطر مبارک آوردند که از راه اتمام حجت علامی افضل خان و رای رایان در بیجاپور و سیر مکی مخاطب به معتمد خان و رای جادو داس را به حیدر آباد بفرستند تا عادل خان و قطب الملک را به تنبیه نصایح هوش افزا از حقیقت کار آگاه سازند - و از شاد خواب غفلت در آورده به شاهراه اطاعت ارشاد نمایند - چون کنار آب نریده مخیم سرادق اقبال گردید امرای عظام و سایر منصب داران تعینات صوبه دکن مثل خان خانان و سہابت خان و شاه نواز خان خلف خانخانان و عبد الله خان بہادر فیروز جنگ و راجہ سورج سنگہ و راجہ بہاوسنگہ و ارادت خان و راجہ نرسنگدیو بندیلہ و غیر آنها بہ سعادت استقبال شتافته از سجود آستان قدسی مکان در بخت و اقبال بر روی احوال خود کشودند - روز دو شنبہ پنجم ربیع الاول سنہ ہزار و بیست و شش ہجری بیست و سوم اسفندار سنہ یازدہ جلوس جہانگیری ہر تو ماہچہ رایات ظفر آیات خورشید وار سایہ انوار حضور برسکنہ برهانپور

انداخته افق آن خطه پاک ازین رو مطلع نور<sup>ع</sup> [ظهور] و نمودار فضای  
طور شد۔ و ہم درین روز سرزمین دلنشین مندو از پرتو ورود موکب مسعود  
جهانگیری طرب آمود شد \*

آغاز سال دوازدهم جهانگیری و ذین جشن  
نوروزی و خواستگاری صبیہ رضیہ شاهنواز خان  
خلف الصدق عبدالرحیم خانخانان و چهره  
کشائی شاهد فتح و رسیدن پیشکش  
دانیاداران دکن

بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سال هزار و بیست و شش هجری مسند  
گزین طارم چارم تشریف تحویل شریف بر نشاط کده معهود خود ارزانی  
داشته مربع نشین اورنگ چهارپایه خویش گردید۔ حسب الامر شاه  
بلند اقبال کار پردازان امور سلطنت فضای دولت خانه برهانپور را بانواع  
تزیین زیب و زینت دادند۔ و باذین جشن نوروزی کیانی عرصه خاص  
و عام را در دیبای خسروانی مفروش نمودند۔ و در رمضان این سال  
مبارک فال صبیہ قدسیہ شاهنواز خان خلف عبدالرحیم خانخانان را بجهت  
مزید اعتبار و حصول سرمایہ مباحات و افتخار سلسله ذی شان ایشان در  
عقد ازدواج در آورند۔ و بنا بر قدر افزائی و سرافزائی خانخانان بمنزل او  
تشریف شریف ارزانی داشتند۔ و طوی عظیم و جشنی عالی ترتیب  
یافته روزگار روز بازار نشاط عالیمان رواج و رونق و هنگامه طرب جهانیان  
انتظام و گرمی داشت \*

از سوانح این ایام دولت آغاز و سعادت انجام اطاعت دنیاداران  
دکن است و تسلیم ولایت متعلقه بادشاهی و ارسال پیشکش و پذیرفتن  
سایر احکام مطاعه۔ و تفصیل این اجمال حقیقت اشتمال آنست  
که چون آوازه صولت شاه بلند اقبال که قاف تا قاف آفاق را فرو گرفته



پیش از وصول رایات اقبال آویزه گوش دکنیان شده بود - درینولا  
 خبر آمدن موکب جاه و جلال آنحضرت نیز هوش ربای ایشان آمد -  
 بنا بر آنکه در خود قاب مقاومت با حکام آسمانی و تأیید ربانی ندیده  
 میدانستند که با اقبال مقابل و با قضا و قدر روبرو نمیتوان شد - ناچار دیده  
 دانسته قرار اینمعنی دادند که گردن اطاعت بطوق اخلاص و ارادت سپرده  
 دوش فروتنی و سرافکنندگی در آورند - و دست تصرف از اعمال متعلقه  
 بادشاهی کوتاه داشته عهده خراج سپاری و مالگذاری بر ذمه انقیاد  
 و فرمان برداری گیرند - و چون در عین این قرار داد افضل خان و رایزبان  
 به بیجاپور رسیدند - عادل خان تا پنج گروهی شهر باستقبال شتافته  
 مانند سایر بندگان درگاه گیتی پناه بنا بر معهود غایبانه آداب تسلیم و زمین  
 بوس به تقدیم رسانید - و نشان قدر مثال و فرمان قضا نشان مبارک را  
 زینت فرق و زیور تارک ساخته باین اعتبار سر مباحات سرمد باوج طارم  
 فرقد بر افراخت - و بحکم امثال امر جهان مطاع و اطاعت مضمون حکم  
 آفتاب شعاع ذره مثال در مقام بندگی آمده تعهد نمود - که سایر ولایات  
 بادشاهی را با کلید قلعهها خاصه حصار احمدنگر تسلیم اولیای دولت ابد  
 پیوند نماید - و پیشکشهای گرانمند از خود و سایر دنیا داران دکن سرانجام  
 نموده بدرگاه والا ارسال دارد - و پس ازین همه وقت بقدم اطاعت پیش  
 آمده بیشتر از پیشتر در مقام جانسپاری و خراج گذاری باشد - چون از  
 عرایض افضل خان و رایزبان به سامع علیّه باریافتگان انجمن حضور شاه  
 بلند اقبال رسید - در حال سید عبدالله بارهه را که از جمله پروردهای  
 عنایت آنحضرت بود با عرضداشت متضمن مضمون مذکور بدرگاه گیتی  
 پناه فرستادند - و چون حضرت خلافت مرتبت از مضامین عریضه آگاهی  
 یافتند - بحسب اتفاق وصول فتح نامه روز پنجشنبه پانزدهم شعبان سال  
 مذکور سمت وقوع پذیرفت - و بیشتر به سبب تعظیم شب برات که بحسب  
 عظمت و سیمنت بل بهمه جهت بر باقی لیال سال فاضل می آید  
 جشن نشاط و طرب تزئین یافته بود - و از پرتو ورود مسعود خبر فتح و ظفر  
 از سر نو آراستگی یافته یمن و برکت دیگر اندوخت - حضرت خلافت  
 مرتبت آن روز عشرت اندوز را مبارک شنبه لقب دادند - تا انجام روزگار  
 سعادت فرجام آنحضرت در افواه خاص و عام و دفاتر و تقاویم بهمین نام  
 مذکور می شد - و سید عبدالله بمثردگانی رسانیدن خبر این فتح آسمانی  
 خطاب سیف خانی یافته بعنایت خلعت فاخره و اسپ و فیل و خنجر

مرصع و شمشیر و پردلۀ مرصع سر مفاخرت افراخت - و بعنوان فرخندگئی فال همایون قطعۀ لعلی خورشید فروغ بدخشان نثراد که همانا بروشنی جگر پاره آفتاب رخشان بود و مدتها از پرتو فرق فرقد سای کسب لمعان نموده - مصحوب سیف خان بجهت آن یکتا گوهر محیط خلافت فرستادند \*

بالجمله عادل خان افضل خان و رای رایان را دوست کام و مقضی المرام باز فرستاده دو لک روپیه بافضل خان و دو لک روپیه برای رایان تکلف نمود - و سوای آنچه در مقام اقامت رسوم پیشتر بر سهیل نزول و اقامت و طریق ضیافت فرستاده بود - دیگر تکلفات از جنس و نقود و سایر اجناس مثل جواهر و فیل و اسب بظهور آورده پانزده لک روپیه از نقد و جنس بصیغۀ پیشکش برین تفصیل بدرگاه والا ارسال داشت - نقد شش لک روپیه و پنجاه زنجیر فیل بقیمت شش لک روپیه و پنجاه اسب عراقی بقیمت شصت هزار روپیه و باقی جواهر مرصع آلات بقیمت دو لک و چهل هزار روپیه - و بعد از گرفتن پیشکش نخست رای رایان خود را باحمدنکر رسانیده داخل قلعه شد - و سایر مجال بالا کلمات را در تحت و تصرف خود آورده حقیقت را عرضداشت نمود - آنحضرت بی توقف خنجر خان را که اکنون بخطاب سپه دار خانی اختصاص دارد بضمیمۀ تهاانۀ جالنا پور و مضافات آن فرستادند - و جهانگیر بیک را که در آخر بخطاب جانسپارخان سر افرازی یافت منظور نظر مرحمت نموده نامزد نگاهبانی قلعه احمد نگر فرمودند - و بیرام بیک میر بخشی افواج خاصه خود را نامور ساختند که با سایر تهاانۀ داران و فوجداران که بحراست مجال متعلقه اولیای دولت سرافرازی یافته اند تا بالا کلمات همراهی لزیند - و همگنان را جابجا گذاشته خود مراجعت نماید - بالجمله رای رایان امثال فرموده آنحضرت نموده قلعه را بجانسپار خان سپرد - و خود بر سهیل ایلغار مراحل بریده بافضل خان پیوست - و با یکدیگر پیشکش عادل خان را بدرگاه والا رسانیده از نظر اشرف گذرانیدند - و دقایق خدمت گذاری ایشان باعلی درجات استحسان رسیده از مرحوم شاهي سرافرازی یافته مفاخر و مباحی شدند - و رای رایان پیشکش شایان از جانب خود ترتیب داده بنظر انور در آورد - و از آنجمله قطعۀ لعلی بود گرانمایه که در آب و تاب و سنک و رنک و صافی و شفافی نظیر آن کمتر بنظر جوهریان در آمده - بوزن هفده مثقال او پنج و نیم سرخ

بدو لک روپيه ايتياع شده - آنرا با لعلی دیگر که شصت هزار روپيه قيمت داشت گذرانيد - و علامي افضل خان نیز پیشکشي گرانمند بر نقایس و نوادر کشيد - همگي پسند خاطر مشکل پسند افتاده مرتبه قبول يافت \*

چون مير مكي و جادو رای که رخصت حيدر آباد گلکنده يافته بودند بنزد يکئي آنولایت رسيدند - قطب الملک بنا بر آنکه از آگاه دلي و هشيار مغزي بهره وافر داشت - و لهذا درين مدت قطعاً بعصيان و طغیان راضي نبود - بحیثيت ظاهر ناچار با عادل خان و عنبر از روی مدارا موافقتی آشکارا مي نمود - لاجرم بی توقف سلوک طريقه آداب گزاري پيش گرفته روز يکشنبه پنجم رجب سنه هزار و بیست و شش هجري که فرستادگان در پنج گروهی شهر منزل گزيده بودند از دريافت پایه شرف ابد در آمده باستقبال بر آمد - و ازین راه ابواب سعادت جاويد بر روی خود کشوده نشان عالیشان را بادب تمام گرفته بر سر بست - و از روی ادای شکرانه عنایات شاهانه خاصه ادراک مرتبه والا یعنی اختصاص یافتن بمرحمت گهپوه مرصع با پهولکتاره که ضمیمه مراحم عمیمه شده بود - رو بجانب درگاه گيتي پناه نهاده زمین بوس سپاس و تسلیم بندگی بتقدیم رسانیده برین مرتارک رفعت از اوج این والا طارم آبنوسی در گذرانيد - و ایشان راهمان روز بنا بر مبالغه بشهر در آورده در مقام سرانجام پیشکش پذیرفته شده - و پس از چند روز پیشکش نمایان از جواهر و مرصع آلات و فيلان نامور تنومند و اسپان عراقي و عربي که قيمت مجموع پانزده لک روپيه بود آماده نمود - مصحرب آن رسول ناسي بقبله ارباب قبول یعنی درگاه عالی مرسول داشت - مجملا مير مكي و رای جادو داس همدران نزد يکي بسرعت تمام طی راه نموده پیشکشها رسانيدند - و بعد ملازمت فايز گشته سعادت بساط بوس النجم حضور پر نور و استحسان تقدیم خدمت مذکور دريافتند \*

و از بهين سوانح این ایام خير الحجام که عبارت است از روز يکشنبه یازدهم شهریور سنه دوازده جهانگیری مطابق دوم شهر رمضان المبارک سال هزار و بیست و شش هجري بعد از گذشت بیست و شش گهزي و چهل پل که ده ساعت و چهل دقیقه نجومی باشد - در خطه برهانپور شهبستان اقبال شاهي بفروغ تولد نیک اختر فرزندی سعادتمند

از نواب قدسی القاب مہد علیا ممتاز الزمانی نو آئین و نور آگین گشت -  
و آن مولود مسعود زہرہ جبین را روشن آرا بیگم نامیدند \*

انعطاف یافتن عنان انصراف موکب جاہ و جلال شاہ  
بلند اقبال بہ فتح و نصرت کرت اول از دکن  
و ادراک ملازمت حضرت خلافت مرقت  
و سرافرازی یافتن بانواع مہربانی خصوص  
خطاب عظیم الشان شاہجہانی و نصب  
کرسئی طلا بجنب سریروالا برای  
جلوس آن بلند اقبال

چون دنیا داران دکن ولایات متعلقہ بادشاہی را باولیای دولت ابد  
پیوند تسلیم نموده بدین دست آویز متین عروہ و ثقیل امن و امان فراچنگ  
آوردند - و عاقبت ازین راہ در دارالامان سلامت و عافیت بر روی روزگار  
خویش کشودہ ہمگنان در مقام بندگی درگاہ آسمان جاہ شدند - لاجرم  
خاطر اقدس شاہ بلند اقبال از ہمہ رہگذر بجمعیت گرائید - و نوعی ازین  
مہم فراغ یافت کہ بی اختیار لوای والای مراجعت را ارتفاع بخشیدند -  
و بر طبق دستور سابق عبد الرحیم خانخانان را بصاحب صوبگی خاندیس  
و برار و دکن سرافرازی دادہ سی ہزار سوار و ہفت ہزار پیادہ برقتداز  
و کماندار بکومک او تعیین فرمودند - از آنجملہ دوازده ہزار سوار بسرکردگی  
خلف صدق او شاہنواز خان مقرر داشتہ بضبط مجال دکن فرستادند -  
و حفظ و حراست ہر یک از سرکار و تہانجات و پرکنت بالا گہات را بمعہدہ  
کارگزاری یکی از اسرای عظیم الشان و ارباب مناصب والا تفویض فرمودند -  
مثل احمد نگر و جالناپور و مونگی پتن و سرکار باسم و پاتھری و مہگر  
و ماہور و [کھیرلہ] و کلم و پرکنہ مالاپور و انبیر و پرکنہ پیرگہ بمنزلہ سرکار

امت - و ده کرور دام که بیست و پنج لک روپیه حاصل آن باشد در آمد دارد - و مثل آن پرگنه در تمام دکن بلکه بهمہ این کشور یافته نمی شود\*

درینولا بیرام بیگ بخشی که با فوجی از بندہای باشادھی بقصد تنبیه و تادیب بہرچی زمیندار بکانه تعین یافته بود او را با پیشکش گرانمند بملازمت آورد - و حسن خدمت و نیکو بندگی آن اخلاص سرشت بتازگی چہرہ ظہور نموده بغایت مستحسن افتاد - و در اثناء توجہ شاہ بلند اقبال بدرگاہ گیتی پناہ افواج قاہرہ کہ حسب الامر اعالی آہنگ استیصال مقہوران گوندوانہ نموده از برہانپور مرخص شدہ بودند در طی راہ بسعادت ملازمت رسیدند - و حقیقت وقایع و کیفیت خدمات شایستہ کہ در آنولایت بتقدیم رسانیدہ بودند - از تخریب ملک و تادیب اہل آن کہ باعث اظہار اطاعت و انقیاد و طلب امان راجہا و پذیرفتن باج و خراج ہر سالہ شدہ بود از قرار واقع بعرض اعلی رسانیدند - و موازی شصت زنجیر فیل کویہ پیکر و مبلغ دو لک روپیہ نقد از چاندہ و <sup>ع</sup> [سہ] زنجیر و یک لک روپیہ از جاتیہ <sup>۲</sup> بر سبیل پیشکش گرفتہ بودند بنظر اقدس در آوردند\*

چون موکب جاہ و جلال شاہ بلند اقبال بدولت و سعادت در ظاہر مندو نزول نمود - یگانہ گوہر محیط خلافت سلطان دارا شکوہ کہ در آن ایام از خدمت والا قدر باز مانده در ملازمت جد امجد کامیاب انواع سعادت درجہانی بودند - حسب الامر حضرت خلافت عبرتت یا جمیع امرای نامور دستوری یافتہ باستقبال آن سرور شتافتند - و چون شاہزادہ والاگہر بلند اختر با امرای عظام از سعادت ملازمت شرف پذیر گشتہ رخصت مراجعت یافتند - شاہ بلند اقبال اختیار ساعت مسعود نمودہ ہشتم آبان ماہ آہی سنہ دوازده جہانگیری موافق یازدہم شوال سنہ ہزار و بیست و شش ہجری برسم و آئین شایان و توزک و تورہ نمایان چہرہ دولت و اقبال افروختہ و رایت جاہ و جلال افراختہ متوجہ دریافت ملازمت شدند - و چون بملازمت استسعاد یافتہ مراسم معہودہ بجا آوردند حضرت خلافت مراتبت از فرط غلبہ

( ۱ ) ع [سی] اقبالنامہ جہانگیری - صفحہ ۱۹۵ طبع ایشیائک

سوسائیتی بنگالہ \*

( ۲ ) در اقبالنامہ جہانگیری این مقام باسم جاننا مذکور شدہ -

ملاحظہ کنید صفحہ ۱۰۵ \*

شوق نخست آن بر افراخته رفعت ایزدی را بیالای جهروکه والا طلب نمودند - آنکه بیخویشتن از جا در آمده قدمی چند فرا پیش نهادند - و آن جان جهان را چون روح روان تنگ در آغوش کشیده مدتی مدید همچنان در برداشتند - و آنحضرت از سعادت منشیها و ادب اندیشیها هر چند بیشتر رعایت ادب می نمودند - حضرت خلافت مرتبت بحکم سلطان محبت که حال سورت نشه باده هوش ربا دارد - پاس مرتبه خویشتن داری نداشته مرتبه مراتب الطاف بی پایان افزودند - و آنحضرت بعد از ادای شکر و سپاس این عنایات خاص هزار مهر و هزار رویه بطریق نذر و موازی این مبلغ بر سبیل تصدق گذرانیدند - و حضرت خلافت مرتبت خلعت خاصه با چار قب زردوز مروارید کشیده و شمشیر با پرده مرصع و کمر بند و خنجر بدان حضرت مرحمت نموده بمنصب سی هزاری ذات و بیست هزار سوار در اسپه سه اسپه از اصل و اضافه سر بلند فرمودند - و بخطاب مستطاب شاهجهانی امتیاز بخشیده مقرر کردند که صندلی جهت جلوس همایون آن ترقی یافته رفعت ازلی قریب به تخت میگذاشته باشند - چنانچه خود در جهانگیر نامه نامی این عبارت بدستخط خاص نوشته اند - که این عنایتی است نمایان و لطفی است بی پایان که نسبت بان فرزند سعادت مند سمت ظهور یافت - چه از زمان حضرت صاحبقرانی تا حال هیچ پادشاهی درین سلسله علیه اینگونه عنایتی سرشار به فرزند شایسته خود ننموده - آنکه از راه عنایت از جهروکه والا فرود آمده خوانی مالا مال الوان جواهر گرانمایه بدست اقدس بر تارک مبارک آن زینت بخش افسر اورنگ خلافت نثار فرمودند - بعد از آن امرای عظام مثل خانجهان و عبدالله خان و مهابت خان و راجه سورج سنگه و راجه بهاو سنگه و غیر اینها همگی بترتیب مناصب و تفاوت مراتب از شرف بساط بوس درگاه والا استسعاد پذیرفتند - و نذر گرانمند و نمایان لایق و شایان حال خویش گذرانیده بعنایات خاص اختصاص یافتند - و بنا بر آنکه آن روز از تنگتی وقت وفا بگذشتن اقسام پیشکش نمی نمود اکتفا بصندوقچه مملو از انواع نوادر جواهر نمودند - و فیل [سرناک] نام که سر حلقه فیلان پیشکش عادل خان بود نیز از نظر اشرف گذشت - و چون آن فیل از افراد نوع خود بکمال حسن صورت و قبول تعلیم و فرمانبری

( ۱ ) ع [ پیرناک ] اقبالنامه جهانگیری - صفحه ۱۰۳ طبع ایشیاتک

سوسائیتی بنگاله \*

و عدم عربده بدستہ بی عدیل و عدیم النظیر بود منظور نظر استحسان شده بی نہایت خاطر پسند افتاد - چنانچہ بنفس نفیس بر آن سوار شدہ تا درون غسل خانہ تشریف بردند - و برسم معہود آنحضرت کہ ہمیشہ هنگام سواری فیل دست بر سبیل تصدق سحاب دست گوہر افشان را باینطریق دفع عین الکمال می نمودند - درینوقت نیز از ہر دو سو کف مبارک را دینار پاش و روی زمین را درم ریز فرمودند - و از آن روز باز سرناک مذکور سمت اختصاص یافتہ بجهت سواری خاصہ مقرر شدہ و بنا برین نسبت بنور تخت موسوم گشتہ از سمت سر حلقگی جمیع فیلان خاصگی امتیاز پذیرفت - و امر فرمودند کہ آنرا پیوستہ در درون صحن غسلخانہ والا بستہ باشند - و بعد از چند روز تمام پیشکش با دو صد زنجیر فیل نامور از نظر اشرف گذشت کہ از آنہا سہ زنجیر محلی بہ براق طلا و نہ زنجیر بساز نقرہ مزین بود - و قیمت سرناک کہ بنور تخت موسوم است یک لک روپیہ مقرر شد - و از آن گذشتہ دو زنجیر دیگر کہ فیلان تنومند کوه شکوہ بودند - یکی موسوم بہ ہنونت و دویمین بہ بخت بلند - بہای ہریک موافق نور تخت قرار یافت - چہ آن دو کوه پیکر اہرمن منظر ہر چند در حسن صورت و سیرت و قبول تعلیم و مزید حدس و ہوش بنور تخت نمی رسیدند - اما در عظم جثہ و کلانگی بنیہ برو فایق می آمدند - درین ضمن پیشکش ہژدہ خوان مملو از جواہر و مرصع آلات و دو قطعہ لعل بابت رای رایان و نیلمی آبدار بوزن شش تانگ و انگشتہ نگین الماسی از جانب خود و صد راس اسپ صر صر تگ بادرقتار عربی نژاد و عراقی نسل از نظر انور گذرانیدند - کہ از آنجملہ سہ راس کمال امتیاز داشتہ مزین بساخت مرصع بود - مجملاً قیمت مجموع پیشکش دکن بیست لک روپیہ قرار پذیرفت - و سوای آن دو لک روپیہ بجهت نور جہان بیگم و شصت ہزار روپیہ مخصوص سایر بیگمان نمودہ بر سبیل سوغات ارسال یافت - و بہمہ جہت کل پیشکش و ارمغان بہ بیست و دو لک و شصت ہزار روپیہ کشید \*

بیان توجہ موکب جہانگیری بصوب گجرات

با شاہ بلند اقبال شاہ جہان بعد از فتح دکن

و سوانحی کہ در آن ایام روی داد

چون بچہرہ کشائی تائید حضرت شاہ بلند اقبال سرانجام معاملہ

دکن که از دیر باز صورت نیافته بود بر وجه احسن رو نموده ازین راه سرمایه رفع تفرقه روزگار یعنی جمعیت خاطر اقدس بحصول انجامید - درینحال هوای سیر گجرات که از دیر باز مکنون خاطر بود - خاصه تماشای شورش و طغیان دریای شور بتازگی سلسله جنبان شوق تفرج آن نزهت آباد آمد - لاجرم بنا برین عزیمت صائب رایات جاه و جلال بدآنجناب ارتفاع پذیرفته در طی راه همه جا شاه بلند اقبال بسعدت همعنانی اختصاص یافته نشاط صید افگنی و تماشای آن سرزمین دلنشین و مکانهای بهشت نشان باعث مزید انبساط طبع آن زبده طبایع و ارکان شد - و روز بروز انواع عواطف و اقسام مراحم بادشاهانه درباره آنحضرت ظهور و بروز تمام مینمود - چنانچه هر تحفه که در سرکار خاصه ندرتی و نفاستی داشت قطع نظر از گران مائگی آن کرده بنا بر شرافتی که باعتبار مبارکی و خجستگی با آن بود بد آن حضرت مرحمت می فرمودند - از آنجمله قطعه لعل گرانمایه بدخشانی بود که در برابر رنگینی و درخشانی آن آب و تاب آفتاب بی تاب بود - و بی تکلف سخن سازی کمیافت جوهری بود بی بها - از غیرت صفای لون و رشک طراوت آبش اشک قره العین عدن و جگر گوشه یمن جگری گردیده - و از حسرت جلا و شادابی آبشی رودبار خون از دل یاقوت رمانی روانی پذیرفته - و سیلاب سرشک لاله گون از ریده گوهر شاهوار عمانی بسیلان در آمده - و آنرا حضرت مریم مکانی والده ماجده حضرت عرش آشیانی هنگام ولادت حضرت جهانگیر گیتی کشا برسم رو نما عنایت نموده بودند - با<sup>ع</sup> [ دو ] دانه مروارید یکتا بسیار قیمت کمیاب بدآنجناب لطف فرمودند \*

روز جمعه هشتم دیماه الهی کنار دریای شور سر منزل ورود عسکر منصور شد - و چون خاطر اشرف از سواری غراب و تماشای عموم غرایب دریا خصوص تلاطم امواج بحر موج که یادی از جوش و خروش افواج لشکر طوفان اثر میداد باز پرداخت - از بندر کهنبايت رایت ظفر رایت را طراز ارتفاع داده موکب مسعود بقصد ورود دار الملک آن خطه طرب اساس یعنی بقعه نشاط بنیاد احمد آباد نهضت نمود - و روز دوشنبه یست و پنجم ماه مذکور ماهجه اعلام نصرت پیکر پرتو انوار سعادت



و برکت سایه دولت بر ساحت آن منبع دولت امن و راحت گسترده - و سر تا سر آن گلزمین دلنشین را مانند فسحت آباد فراغ خاطر شاد مطلع نور بهجت و سرور ساخت - و در همین روز جشن وزن مبارک سال بیست و هفتم شمسی از عمر ابد قرین شاه بلند اقبال مانند نشاط آموز نوروز طرب افروز گشت - و خاطر آرزومندان گیتی بر مراد [ دیرینه ] فیروزی یافته بانواع نیک اختری و بهروزی فایز گردید - و چون اقامت آن نزهت آباد از صفوت خانه ضمیر منیر حضرت خلافت مرتبت رفیع کدورت سفر نموده تماشای آن عشرتکده زنگ کلفت از آئینه خاطر انور زدود - و چندی در آن مصر جامع دولت و سعادت منزل گزیده در عرض امتداد مدت توقف از سیر و تفرج سایر متنزهات آن مقام دلکشا کام دل برگرفتند - اراده مراجعت ملایم مقتضای رای جهان آرای آمده هوای نهضت دار الخلافه عظمی موافق طبع خواهش اقدس افتاد \*

درین ایام بنا بر آنکه در مدت جلوس همایون آنحضرت امور ملکی و مالی آنصوبه سرانجام بسزا نیافته بود - و از بی پروائی و غرض پرستی صوبه داران مهمات آنولایت که نظربه بعضی از وجوه عمده ترین صوبهای هندوستان است - و باعتبار صفا و نزهت و فسحت ساحت و فضا و غرابت وضع بنا و کثرت ارباب بدایع صنایع و وفور هنرمندان و پیشه وران نیرنگ نما نظیر اعظام بلاد ایران از نظم و نسق افتاده بود - و در نظام معاملات چنان صوبه که والیان آن پیوسته پنجاه هزار سوار موجود و همیشه حاضر علوفه خوار داشته اند - و رانا و سایر دنیا داران دکن و مالوه و خاندیس و برار پیوسته مطیع و منقاد ایشان بوده در عظیم امور بدیشان ملتجی می شده اند خلل کلی راه یافته - لاجرم حضرت خلافت مرتبت بمقتضای مصلحت جهانبانی و حکم متابعت سنت عرش اشیانی در تفویض اهتمام امور آن صوبه بدان حضرت صلاح دید وقت بر وفق این معنی دیدند - مجمل بنابر مقتضای این عزیمت صایب سایر پرگنات آنصوبه عظیم بجاگیر آنحضرت قرار یافت - و ضبط و ربط مهمات کلی و جزوی و تنبیه و تادیب متمردان فساد آئین آن سرزمین بتدبیر صواب قرین آن حضرت حواله شد \*

غره اسفندار سال دوازدهم جهانگیری که لوای نصرت پیرای بمسیفر اورنگ خلافت ارتفاع پذیرفت - شاه بلند اقبال بجهت نگاهبانی صوبه گجرات و دفع سرکشان آن سرزمین چندی از بندهای کاردان آزموده کار را تعیین فرموده بهمه جهت خاطر از پرداخت امور ملکی و مالی آنصوبه جمع ساخته بهم رکابی حضرت خلافت مرتبت عنان مراجعت را انعطاف دادند - و چون پرگنه دوحده که باعتبار وقوع آن در سرحد مالوه و گجرات بدین نام موسوم شده در افواه عوام و خواص اینای روزگار بدهود اشتهاار دارد مخیم سرادقات اقبال آمد - روزی چند در آن مقام سر منزل اقامت موکب سعادت شده بقصد شکار فیل رحل توقف انداختند - چون در عرض مدت اقامت این فرخنده مکان شهنشاه سیارگان و پیشوای خیل ستارگان بنا بر پیروئی موکب اقبال اراده ورود مسعود دارالخلافت حمل نموده بتاریخ شب چهارشنبه بیست و سوم ربیع الاول سنه هزار و بیست و هفت هجری در آن شرف خانه نزول نموده سال سیزدهم جلوس جهانگیری آغاز شد - جشن نوروزی بفرحسین و فیروزی در همین سر منزل رینت پذیر آمده جهانی کاحواه از کام بخشی انحضرت بر وفق مراد خاطر کامران گشتند - تا آن هنگام که خاطر اقدس از نشاط اندوزی این صید باز پرداخته اراده توجه دارالخلافت فرمودند مدت اقامت امتداد یافته گرمی هوا باشتداد کشید - و نیز از عرایض واقعه نویسان دارالخلافت پی در پی خبر رسید که در آن حدود علت وبا و بلای طاعون عموم کلی پذیرفته - ناچار حسبالمقتضای مصلحت وقت صلاح دید جملاتی دولت خواهان برین قرار گرفت - که باحمد آباد مراجعت نموده در آن خطه پای موسم تابستان و برشکل را بسر برده در اوایل زمستان متوجه دارالخلافت شوند - و بدین عزیمت صائب از موضع دهود نکته ستوده العود احمد طراز رایت معاودت گشته بدارالملک احمد آباد باز کشت انفاق افتاد - شاه بند اقبال بمجرد رسیدن سه فوج نمایان از جمله اولیای دولت قاهره برین موجب ترتیب داده باهنک تادیب و تنبیه مقهوران آن نواحی تعیین فرمودند - چنانچه فوجی بسرداری رای رایان بر سر مفسدان جام و پهاره (۱) رخصت یافت - و راجه بهیم ولد رانا امر سنکه بکوشمال سر دشان دانتد مسمی

(۱) در اقبالنامه جهانگیری این ولایت را بهاره نوشته - صفحه ۱۱۶ - طبع

ایشیا تنک سوماتی بنکاله \*

نامزد شد - و سید سیف خان بدفع فتنه جویان کنار رودبار سانبهرمتی با شتاب سیلاب روانه گردید - و در اندک فرصتی او و راجه بهیم بکار سازی اقبال بی زوال سزای آن خود سران را در کنار روزگار ایشان گذاشته مراجعت نمودند - و رای رایان بعد از رسیدن بزمین جام و پهاره بیدرنگ در پیش برد کار شده آنچه لازمه این مقام و حق پیشرفت مہم آن یساق شاق بود از جد و جهد در کشش و کوشش ادا نموده فنون حسن تدبیر بکار برده - چنانچه سر تا سر اهل طغیان و تمرد بسر خود جادہ انقیاد بقدم اطاعت سر کرده بطوع و رغبت رقبہ بطوق تعہد در آوردند - و بنا بر امید نجات رو بدرگاہ والا آورده از وسیلہ آستان بوسی استسعاد یافتند - و ہر کدام صد اسپ کچہی بر سبیل پیشکش گذرانیدہ بمراحم بادشاہانہ سرافراز گشتند - و چون خامہ بدایع نگار از دگر سوانح این ایام باز پرداخت لاجرم بطریق تقریب راہ ذکر مجملی از احوال جام و پہاره کشادہ درین مقام ابواب سخن را سیراب تر می سازد - ولایت جام از یک طرف بملک سورتمہ پیوستہ و از سمت دیگر بدہسور - و سرزمین پہاره نیز بر ساحل دریا بجانب تہ واقع است - و این دو زمیندار در فسحت ولایت و سامان جمیعت نزدیک بہم اند - و ہر کدام قریب پنج شش ہزار سوار ہمیشہ موجود دارند - و ہر گاہ کار رو نماید تا دہ دوازده ہزار سوار سر انجام می توانند نمود - و جام و پہاره لقب ایشان است - و اسپان جلد تازی نژاد در آن ملک بہم میرسد - چنانچہ فرد اعالی تا دہ ہزار محمودی خرید می شود \*

کشایش عقدہ پیوند از طلسم دیر بنیاد قلعہ  
کانگرہ بناخن تدبیر و کلید تائید  
شاہ بلند اقبال و صورت نمائنی شاہد فتح

چون درین ولا دوشاد سرافرازان خدمت پایہ سریر والا و خاطر نشان ایستادگان انجمن حضور اعلی گردید - کہ سورجمل ولد راجہ پاسو از بیخردی کار عصیان یکرہ کردہ بسبب زیادہ سری یکبارہ سر از خط فرمان بری کشیدہ یکسر مو طریقہ پیراہہ روی از دست نمی دہد - چنانچہ جمعی از زمینداران کوهستان پنجاب را فریب دادہ دست تغلب و تعدی بسرحد پرگنات پنجاب دراز کردہ - لاجرم حضرت خلافت مرقت تادیب

آن کافر نعمت را که از تجویز این سرور بر بساط زمینداری جانشین پدر شده بود بتدبیر آنحضرت تفویض فرمودند - و چون تسخیر کانگره نیز از دیرباز مکتون خاطر انور بود و در عهد حضرت عرش آشیانی باوجود نهایت جد و جهد در امورکشورستانی و تجهیز عساکر ظفر اثر مکرر باستخلاص آن

شاهد مقصود در آئینه وجود صورت شهود نه بسته - لهذا همواره این معنی در خاطر خلش داشت - تقدیم این امر نیز باهتمام تمام آن سرور مرجوع فرمودند - و شاه بلند اقبال که پیوسته همت بلند نهمت بر تخریب بنیان شرک و طغیان و اطفای نائرة کفر و کفران داشتند - اینمعنی را از خدا خواسته بی توقف در باب قبول این معنی مبادرت نمودند - و رای رایان را که مکرر مصدر افعال نمایان شده بود - چندانکه در پایان امر از آنحضرت راجه بکرماجیت خطاب یافته - و بعد ازین همه جا باین خطاب مذکور خواهد شد بتقدیم این خدمت خاص اختصاص پذیرفت - بیست و یکم شهریور سنه ثالثه از عشر ثانی جلوس شهر برکت بهر رمضان سنه هزار و بیست و هفت هجری با فوجی جرار از بهادران موکب مسعود بادشاهی و دلاوران خیل اقبال شاهی از دارالملک گجرات بدان صوب مرخص شد - و بیست و پنجم شهر مذکور آیات نصرت آیات نیز بجانب قرارگاه سریر خلافت مصیر ارتفاع یافت - و در طی راه همه جا شاه بلند اقبال همراکب و همعنان بوده همه راه شکارکنان و صید افکنان مراحل بگام مرکب و رواجل پیمایش یافته مواد نشاط و انبساط بکام خاطر افزایش می پذیرفت - و چون تمر بیگ برادر بیرم بیگ میر بخشی و اله وردی بیگ که بالفعل بخطاب خانی امتیاز دارد - حسب الاشارة شاه بلند اقبال از برهانپور بشکار فیل جنگل سلطانپور که فیل آن حدود از پرورش آب و هوای ساحل رودبار نریده بر جمیع فیلان بنگاله و هردوار و همه جا مزیت تمام دارد شتافته بودند - درینولا معاودت نموده با هفتاد زنجیر فیل که تن بقید صید در داده بودند بموکب اقبال پیوستند \*

لجمله راجه به همراهی اقبال نامتناهی در کمال سرعت بسمت مقصد راهی شده در طی راه شنید - کد سورج مل بمجرد استماع خبر توجه دلاوران ازجا رفته و بقلعه سود که در میان کوهسار رفعت آثار و جنگل دشوار گذار واقع است شتافته - و ناچار در آن باره استوار که همواره مفرو مقر زمینداران آن حدود بوده قرار تحصن با خود داده - لاجرم بمحض شنیدن این خبر بشتاب تمام مراحل عجلت طی نموده خود

را بیای آنحصار رسانید - و در اندک فرصتی به نیروی شکوه کوکبه موکب سعادت و همراهی کوکب بخت شاه والا جاه عقده آن حصن حصین بکشایش گرائید - و درین واقعه از خیل آن اجل رسیده زیاده بر هفت صد تن بی سر شده جمعی کثیر اسیر و دستگیر شدند - سورج مل با خون گرفته چند جان بیرون برده در قلعه اسرال که در جبال سرحد راجه جیپال واقع است متحصن شد - راجه بنا بر مراعات مقتضای حزم و ملاحظه تنگنی مجال تسخیر نور پور را بوقتی دیگر افکنده چون بظاهر حصار مذکور رسید - اطراف آنرا از احاطه شیران پیشه مصاف مانند باطن آن تیره درونان به هجوم خیل رعب که از جنود آسمانی ست فروگرفت - و دو روز در ضمن کارسانی اسباب محاصره گذرانیده سوم روز یورش نمود - بعد از کشتش و کوشش بسیار دستیاری تائید ربانی یاور افتاده و مددگاری اقبال گیتی ستانی پای بمیان نهاده بر فتح قلعه دست یافت - و درین روز زیاده از هزار نابکار سر نهاد خلقی بیشمار تن بگرفتاری دادند - و چندی از بهادران نیز زخمدار شده آیت جراحات نمایان که طغرای منشور مردانگی است بر لوح دیباچه رخسار نمایان ساختند - و سورج مل بر وفق طریق معهوده راه فرار پیش گرفته بوادی هزیمت شتافت - و از راهنمایی غراب بخت سیاه بقلعه ده بنگاه خیلخانه راجه چنبا بود پناه برده دخیل او گردید - راجه عسکر منصور را دو فوج قرار داده فوجی سرداری ابراهیم خان مہمند تعیین نمود که از راه بلاد به جمروھی درآید - و فوجی همراه خود گرفته با دلیری تمام رو بقلعه گیری نهاد - و ابتدا از نور پور نموده در کمتر مدتی نور پور را با پنج قلعه دیگر مفتوح ساخته عزم تسخیر قلعه کوتله که از سه طرف آب بی پایاب دارد - و مادهوسنگه برادر سورج سنگه باستظهار آن قوی دل گشته هوای طعیان در دماغ عصیان راه داده نمود - و در اندک وقتی یورش همت راهنما و عزیمت گار فرما را کار فرموده بر فتح کوتله دست یافت - و از سر نو تهیه فتح قلعه چنبه نموده همین که متوجه شده مؤده مرگ سورج مل تیره سرانجام رسید - و چون این حجاب از پیش چهره شاهد ظفر برخاست در همان کرسی بازخواست جمیع جهات و اموال آن بد مال بهمه جهت از راجه چنبه نموده او را بوعده و وعید بیمناک و امیدوار ساخت - بجهت عاقبت همگی مال و خواسته را از نقود و اجناس و فیلان و اسبان بجنس با پسر و برادر خود و مادهوسنگه برادر سورج مل و تمام

متعلقان و منسوبان او نزد راجه بکرماجیت فرستاد - و راجه مجموع آنرا گردآوری نموده با فتحنامه بدرگاه والا ارسال داشت - و موسم برشکال را در نور پور گذرانیده از راه حوالی متوجه تسخیر کانگره شد - و در گهاتی بهوتی کال تهانه نشانید - و غره سهر سنه چهارده جلوس جهانگیری به کانگره وارد گشته بی توقف و تامل خود را با جمیع سرداران بیای حصار رسانید - و شعله افروز آتش کین شده محاصره را گرم ساخت - و همگی سپاه از راجپوتان و مغول را بمراحم گوناگون خصوص نوید افزایش مناصب و مرده رفع مراتب گرمی دل و نیروی بازو داده سر گرم کار ساخت - و پس از چند روز که روزگار بتهیه پیشرفت کار گذاشت - و ملچارها قرار یافت و پیچ و خم کوچهای سلامت راست شد - وقت سرکوب وحوالها درآمد و نقبها و سیبها پیشرفت - نخست از نقب ملچار جانب جنوب آتش داده برجی را که سنگو نام دارد پرانیدند - و آنرا با خاک برابر ساخته بعد ازان آتش در نقب طرف دریچه زدند - اتفاقاً آتش بی زینهار که همانا با زینهاریان قلعه زبان یکی کرده بود از راه نفاق در آمده برگشت - و شعله فنا در خرمن حیات بهادران جانفشان افکنده جمعی انبوه را بدرجه شهادت رسانید - و از راه دیگر چشم زخمی عظیم بجمعی از سپاهیان و نقب زنان رسید - و صورت اینمعنی برین نهج بود که جمعی از بهادران که در میان دروازه و ملچار ترسون بهادر سیه پیش برده بودند - و سر نقب بهای حصار رسانیده در آتش زدن انتظار راجه داشتند - اتفاقاً درونیان که پیوسته بر سر خبر گیری و تفتیش و تفحص این معنی بودند پی بدان بردند - و چندی شب هنگام بدست آویز طنابها خود را از برج بخاک ریز بیخبر بر سر اهل این سیه ریختند - و جمعی کثیر را به تیغ بیدریغ گذرانیده نقب را شکستند - و چوکی دار از جانب خود نشانده ابن راه را بستند - و چون راجه از وقوع این حادثه ناگهانی و نزول آسمانی آگاهی یافت خود متوجه شده بکارزار در آمد - و چوکیداران غنیم را به قتل رسانیده یکتن را فرصت سر بیرون بردن و خبر بدرونیان بر رسانیدن نداد - و در سر انجام مهم مردم کار آمدنی قرار داده سپاهیان معتمد کار طلب جابجا مقرر ساخت - و همت بر پر کردن خندق روبروی دروازه که بیست گز عرضداشت گذاشت - و در عرض اندک روزگاری آنرا بخاک و خشت انباشته برمیخان حواله از چوب ساخته بر فراز آن بر افراخت - و برقندازان

و توپچیان بالای آن بر آمده ازین رو بعدو سوزی که عین کارسازی فتح و فیروزی بود درآمدند - و درونیان را بباد توپ و تفنگ گرفته ازین راه دروازه ملک عدم بر روی ایشان کشودند - و هر روز آتش فنا در خرمن حیات آن خاکساران زده راه تردد بر ایشان بستند - چنانچه از رهگذر عسرت و کمی خوراک عرصه قرار و آرام بر آن نابکاری چند بغایت تنگ میدان گشت - ناچار از راه عجز و فروتنی در آمده ابواب تملق و لابه گری کشودند - و از روی بیچارگی حقیقت احوال خود بدرگاه والا ارسال داشته امان طلبیدند - چون مضمون عرضداشت بعرض مقدس رسید عفو بادشاهی رقم نجات بر صفحه عصیان کشیده امر قضا جریان بجان بخشی همگان صدور یافت - و بمجرد ورود فرمان جهان مطاع هریسنگه ولد تلوک چند قلعدار که در آنولا دوازده سال عمر داشت همراه سکندر که خویش و کارگذار او بود با سائر راجپوتان قلعه را خالی کرده برآمدند - و هری سنگه خواهر خود را بحاله ازدواج راجه در آورده کلید حصار را تسلیم راجه نمود - راجه با سایر اولیای دولت ابد پیوند داخل قلعه شده فتحنامه بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت - و جمعی از نگاهبانان را بحراست اسوال بر ایشان گماشته از یغمائیان لشکر نگاهداشت - این والا حصار در صوب شمالی صوبه پنجاب بر فراز کوهسار البرز آثار بنیاد یافته در رفعت پایه ایوان کیوان برابر افتاده - کهنگی بنیاد این دیرین بنا بمرتبه ایست که براهمه هند از نام بانئی آن آگاهی نداشته بر قدم زمانئی آن گواهی میدهند - و در پیش طایفه مذکوره بصحت پیوسته که از مبداء بنیاد تا اکنون سر پنجه تسخیر هیچ زبر دمستی دست تغلب صاحب این یک کف زمین نتافته - و بهیچ وجه دست تصرف بر آن نیافته - آنچه در ظفر نامهای سلاطین دهلی بقام مورخین اسلام صورت اثبات پذیرفته مؤید اینمعنی است - که در سنه هفت صد و بیست و پنج هجری که از مبداء ظهور سلطان تغلق است - تا سنه هزار و بیست و هفت هجری که از آغاز جلوه گری شاهد این فتح است - پنجاه و دو مرتبه ظاهر این دیرین حصار مرکز رایات محاصره ملوک ذی الاقنذار و امرای والامقدار گشته و هیچکدام بر آن ظفر نیافته - چنانچه از جمله فرمانروایان دهلی سلطان فیروز مدتی متمادی درین وادی داد کوشش داده - چون چاره تدبیر با دستبرد مصلحت تا خیر تقدیر بر نیامد - ناچار ملاقات راجه آن مر زمین را بحساب فیروزی قلعه را گرفته انگاشت - و از سر فتح آن درگذشته بدین وقت باز گشت \*

ورود مژده خلود خلافت جاوید مقارن طلوع والا  
 اختر سعید در بامداد عید میلاد شاهزاده  
 بلند اقبال اعنی زیور افسر سرور و زیب  
 اورنگ دادگری سلطان اورنگ زیب  
 بهادر دام جلاله وزید اقباله

چون چمن طراز کائنات بقای آنحضرت را بقای گیتی پیوسته - بلکه سر رشته ثبات و قرار زمین و زمان و قوام کون و مکان را بوجود نفیض الجود آن حضرت وابسته - چنانچه بتکرار سبق ذکر یافت که قواعد اورنگ خلافت و سریر دولت آن خداوند دولتکده سرمدی را به نیروی اعطای چهارشاهزاده بلند اقبال نامدار که تا قیام قیامت وجود مسعود ایشان باعث متانت و تمکن اساس این عالم خواهد بود استقامت و تمکین بخشید - خاصه درینولاکه بتاریخ شب یکشنبه یازدهم آبان ماه الهی موافق پانزدهم ذیقعد سنه هزار و بیست و هفت هجری شبستان دولت و حرم سرای خلافت از پرتو طلوع اختر اقبالمند شاهزاده والا نژاد فروغ انوار ظهور و ضیای تجلی طور یافت این ولادت همایون بعد از انقضای بیست و هفت گهری و سی و هشت پل از شب مذکور در پرگنه دهود اتفاق افتاده قامت روزگار ازین پشت گرمی استقامت تمام گرفت - و بمیان قدم میمنت لزوم که مفتح کشایش کارهاست برکات بسیار و سعادات بیشمار فتوح روزگار اولیای دولت ابد پیوند پایدار آمد - چنانچه مدبران دارالسلطنت قضا فتح قلعه کانگره را بر مصالح تقدیر در پرده غیب نگاهداشته بودند بنحوی که عنقریب روی خواهد نمود - از عالم بالا بر سبیل استعجال نامزد رو نمائی این قره باصره خلافت نمودند - شاه بلند اقبال بنا بر رسم معهود و آئین مقرر هزار اشرفی بصیغه نذر از نظر اشرف گذرانیده التماس نام آن شاهزاده والا گوهر نامور نمودند - آنحضرت خلافت مرتبت آن غره جبین روی زمین را که زینت افسر خلافت و زیب اورنگ سلطنت است بسطان اورنگ زیب موسوم ساختند - و چون در موضع دهود گلزمینی که لیاقت جشن ولادت آن نوگل بوستان سرای سعادت داشته باشد یافته



نشد - ازین رو انعقاد محفل طوی بولایت مالوه که درینولا به تیول آنحضرت مقرر بود قرار یافت - و در باب تاریخ میلاد این قدسی نژاد شاعر جادو کلام طالبای کلیم داد سخن داده و حق سخنوری ادا نموده - چنانچه الفی از آن بر وجه تعمیه بالطف وجوه اسقاط کرده \* \* ابیات \*

داد ایزد ببادشاه جهان	خلفی همچو مهر عالمتاب
تاج صاحبقران ثانی یافت	گوهر بحر ازو گرفته حساب
نامش اورنگ زیب کرد فلک	تخت ازین پایه گشته عرش جناب
چون باین مژده آفتاب انداخت	افسر خویش بر هوا چو حباب
خامه از بهر سال تاریخش	زد رقم آفتاب عالمتاب
و سخن پروری دیگر این تاریخ یافته - * مصرع *	

گوهر تاج ملوک اورنگ زیب

چون ازین مقام کوچ فرموده صوبه مالوه مرکز اعلام دولت و اقبال و مضرب خیام جاه و جلال شد - جشنی بهشت آئین در بلوه اوچین حسب الحکم آنحضرت به تزئین بادشاهانه آذین یافت - و حضرت جنت مکانی بنا بر رسم ادای لوازم شادی و مراسم مبارکبادی بد آن انجمن عشرت و شادمانی تشریف سعادت ارزانی داشتند - و حضرت شاه بلند اقبال به تقدیم وظایف پائنداز و نثار پرداخته پیشکش لایق از نوادر جواهر بحری و کانی با پنجاه زنجیر فیل تنومند از نظر اشرف گذرانیدند \*

وصول موکب سعادت مظفر و منصور بدار السلطنت

فتحپور و انعقاد انجمن وزن مبارک شمسی

از سال بیست و هشتم شاه بلند اقبال

و آذین جشن سال چهاردهم

جلوس جهانگیری

ماهجه رایت فتح آیت موکب مسعود آن بادشاه عاقبت محمود بیست و هشتم دیمه موافق غره صفر سنه هزار و بیست و هشت هجری بر تو ورود همایون بر کوه و هامون دار السرور فتحپور افکنده دشت و در

و بوم و بر آن معدن فتح و ظفر را خیمه و خرگاه خیال اقبال فرو گرفت -  
و در همین روز سعادت اندوز یعنی مبداء سال بیست و هشتم از عمر ابد  
قرین حضرت شاه بلند اقبال جشن وزن مبارک شمسی آرایش پذیرفت -  
و چون از ادای مراسم این ایام خجسته آغاز فرخنده انجام باز پرداختند  
در آن مقام متبرک تا سر آمدن ایام طاعون که در آنولا در دارالخلافة کبری  
شیوع تمام داشت رحل اقامت انداختند - و همدران آوان میمنت نشان  
بهنگام بامداد روز مبارک شنبه چهارم ربیع الاول سال هزار و بیست و هشت  
هجری فروغ بخش عالم یعنی نیر اعظم پرتو تحویل شریف بر عرصه  
شرف خانه انداخته در سراسر ساحت گیتی بساط نور گسترد - حسب الحکم  
اشرف پادشاهی صحن خاص و عام دولت خانه فتح پور بآئین هر ساله  
آذین یافت - و در همین ایام عشرت انجام بعد از اتمام مواد عیش چهارم  
جمادی الاول از شهرور سال مذکور دارالخلافة اکبرآباد را مرکز رایت اقبال  
فرموده از گرد موکب گیتی کشا ماده توتیا و مصالح کحل الجواهر ابصار  
و بصایر صاحب نظران آماده نمودند - و سایر منتظران آن مصر عزت را که  
چون چشم براه کنعان از دیرباز گوش بر آواز وصول بشارت برید سعادت نوید  
بودند سرمایه بصارت اندوختند - و این موهبت آسمانی نسبت بدان زیور  
روی زمین در تاریخ غره اردی بهشت سال چهاردهم جلوس جهانگیری  
مطابق جمادی الاولی از شهرور سال هزار و بیست و هشت هجری  
دست داد \*

بیان ارتحال علیا جناب بلقیس مکانی والدۀ  
ماجدۀ شاه بلند اقبال ازین عالم فانی  
بدارالنعیم ابدی و جوار رحمت ایزدی

بحکم قرار داد مقدمه حقیقت بنیاد که هر شادی را پیوسته غمی  
در پی است - و هر لذتی را عاقبت المی در عقب - لاجرم در عرض این  
ایام که روزگار به کام و مقاصد حسب المرام هواخواهان شده بود - و گردش  
ادوار چرخ دوار بر طبق آرزوی خاطر و وفق مدعای دل موافقان گشته -  
و شاهد فتح و فیروزی چنانچه دلخواه اخلاص پرستان بود روی نموده -  
بحسب اتفاق دشمنان شاه بلند اقبال را بعزت رحلت والدۀ ماجده کوه

کوه الم و اندوه پیش آمد - و غبار محنت و کلفت و گرد وحشت و کدورت از رهگذر انس و الفتی که بدان علیا حضرت داشتند در آئینه خانه خاطر آنحضرت که نورستان قدس و صفوت کده انس بود راه یافت - و کیفیت این معنی غم اندوز این صورت داشت که در ایام مقام فتحپور که آن کریمه والا حسب در ظاهر اکبر آباد در باغ مظفر خان نزول برکت داشتند عارضه مخوف عارض طبیعت قدمیه ایشان گشت - و چون هنگام وقوع واقعه معهود که ناگزیر مقتضای طبیعت بشری است در رسیده بود ناچار چاره گری سود مند نیفتاد - لاجرم آن رضیه مرضیه دعوت داعی ارجعی را بگوش تسلیم و رضا نیوشیدند - و در تاریخ سیوم جمادی الاولی سنه هزار و بیست و هشت هجری ازین دارالابلا هجرت نموده در روضه دارالسلام با مقصورات فی الخیام بخرام در آمده در قصور جنات با حور عین آرام گرفتند - و بنا بر وصیت آن خالص نیت مرقد منور در سرزمین بهشت آئین بنواحی نور منزن که بیاب دهه اشتهار دارد قرار یافت - حضرت جنت مکانی در همان روز بمنزل شریف شاه بلند اقبال تشریف قدوم ارزانی داشته بانواع عنایت و مهربانی پریش و دلجوئی نمودند - و باتسام عواطف و مهربانی دلدهی و نوازش فرموده سایر مسند گزینان حرم سرای خلافت را نیز طلب داشته مراسم این مقام را پاس داشتند - و بعد از فراغ وظایف تعزیه و تسلیه که لازمه این ایام است آنحضرت را همراه گرفته بدولت سرای بردند - و همان لحظه سروپای خصه بدست مبارک بر آنحضرت پوشانیدند - آن کریمه کریم النسب صبیئه رضیه راجه اودی سنگه ولد راو مالدیو که از اعظام راجهای معتبر این دیار است چنانچه عدد سواران او در وقت ضرورت به پنجاه هزار سوار می کشیده بودند \*

روز سه شنبه چهارم تیر ماه الهی مطابق دوازدهم رجب سنه هزار و بیست و هشت هجری گرامی گوهری از درج خلافت و فرخنده اختری از برج دولت شاه بلند اقبال در حرم سرای سعادت صبیئه رضیه شاهنواز خان خلف الصدیق عبدالرحیم خان خانان روی نمود - آنحضرت پانصد مهر برسم نذر بنظر انور در آورده درخواست نام نمودند - حضرت خلافت مرتبت آن ثمره نوری سرابستان دولت را بسلطان جهان افروز نامور فرمودند - چون میلاد این قدسی نژاد در ساعتی مسعود اتفاق نیفتاده بود

لاجرم آن عین اعیان وجود نظر بملاحظه عدم یمن قدم این نورسیده عالم شهود را بشبستان سلطنت نگاه نداشته بجانان بیگم کریمه خان خانان حرم مکرم شاهزاده دانیال مرحوم داده نزد آن خان والا مکان ارسال داشتند - که اتالیقی نموده مراسم تربیت بجا آرد - قضا را بعد از انقضای یکسال و نه ماه و کسری از عمر شریف آن هلال اوج اجلال بمرتبه بدر نرسیده محاق فنا و احتراق اجلش دریافت\*

بیان توجه حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه

بسیر و شکار گلزار جاوید بهار کشمیر

بهمعنائی شاه بلند اقبال و ولادت شاهزاده

امید بخش و وقایع دیگر

چون همواره مکنون خاطر فیض مآثر حضرت خلافت پناهی مشاهده جلوه رعنائی و زیبائی شاهد شور انگیز شیرین شمایل کشمیر بی نظیر در مبادی موسم بهار بود - و شوق تفرج شکوفه و گل و تماشا لاله و سنبل در عنفوان سن شباب روزگار دمبدم بر مراتب خواهش می افزود - درینولا که خاطر عاطر از همه جانب بجمعیت تمام گرائید و بهیچ سوا از هیچ وجه نکرانی نمانده بود - لاجرم پنجم شوال سنه هزار و بیست و هشت هجری رایات جاه و جلال بدان سمت ارتفاع یافته - چون سهرند مخیم سرادقات جاه و جلال شد سهد سعادت نواب ممتاز الزمانی از مقدم خجسته مولود مهبط انوار برکت و میمنت آمد - حضرت خلافت پناهی جهت ادای تهنیت بمنزل شریف آنحضرت تشریف ارزانی فرموده آن شاهزاده نامدار را بسطان امید بخش موسوم ساختند - و پس از کوچ از آن منزل بنا بر رغبتی که بسیر کشمیر داشتند لاهور را دست چپ گذاشته از راه پکلی و دستور نه دور ترین مسالک است چون برف نداشت متوجه مقصد شدند - وقتی که ساحل دریای کشن گنہا سر منزل کواکبه دولت و مضرب سرادق خلافت گردید - پانزدهم ربیع الاول سنه هزار و بیست و نه هجری سلطان سیارگان بنا بر موافقت مولد مسعود اختیار سفرخیر اثر نموده از سرادقات برج حوت در گذشت - و بیست و دو در سر منزل دلکشای بهجت افزای یعنی بیت الشرف حمل مقام گزیده بسبب

آغاز سال مبارک فال پانزدهم جلوس جهانگیری جشن نوروزی درین مقام  
 بزیب و زینت تمام بر فراز پشته مشرف بر رودبار مذکور که از فرط سرسبزی  
 سبزه‌های شاداب نو خیز و جوش سمن زار تازه رسته عبیر بیز همانا روی  
 بهار و روکش گلزار بود آرایش پذیر آمد - آنحضرت که علی الدوام کامرانی  
 در صورت کام بخشی بظهور می آوردند - درین مقام نیز بر وفق دستور  
 صورت معهود کار خود کرده - و یازدهم فروردی ماه مذکور خطه کشمیر را  
 از فیض غبار موکب نصرت آثار بتازگی فزعت پذیر ساخته روکش گلزار  
 افلاک و آبروی عالم خاک کردند - چنانچه در مدت ششماه و یازده روز  
 که پرتو توقف موکب منصور در مساحت کشمیر نور گستر بود - از مبادی ایام  
 طرب فرجام یعنی اوایل فصل بهار که هنگام طلوع الوان گلهای شبم آلود  
 آبدار و وقت ظهور شاهدان انوار و شگوفه از مطالع گلبن و مناظر شاخسار  
 است - تا انجام ایام بهرگان که آغاز رنگ آمیزی برگ ریزان خزان و عین  
 جوش شگفتگیهای بهار فرح بخش زعفران است - همواره اوقات فرخنده  
 ساعات بسیر و شکار آن نزهت آباد صرف شده شغلی جز اشتغال این معنی  
 نبود - حسب الحکم والا در متنزهات دلکش آن سر زمین و چشمه سارهای  
 کوثر آثار آن جا جای عمارات عالی اساس بنیاد پذیرفت - از جمله در  
 اثنای سیر و گلگشت آن نسخه هشت بهشت گلزمینی دلنشین و گلشنی  
 خدا آفرین بنظر در آمد که یکطرف آن به تال دلکشای دل پیوسته - و از جانب  
 دیگر بدامان کوه پاک نام منتهی میشود - و از مزایای آن شاه نهری است  
 کوثر اثر که در آن فضای عشرت افزا مانند روح روان در مجاری عروق  
 قدسی پیکران جاری گشته - و منبع آن رشک فرمای زلال چشمه حیوان  
 و غیرت افزای انهار جنان سر چشمه ایست تسنیم نشان که بعینه مانند  
 چشم پاک در دامان پاک افتاده - و با روی زمین از پرتو آن چشمه سار  
 چشمی بتماشای سراپای بخویشتن آب داده - و چون آن سر زمین ارم آئین  
 که کمال قابلیت و استعداد تربیت فی نفسه با آن مکان فیض بخش بود  
 منظور نظر اختیار آن دو قره العین اختیار اولاد ابی البشر آمد - بنا بر خواهش  
 مفرطی که خاطر عاطر شاه بلند اقبال را باحدات باغات و بنیاد عمارات  
 بالذات هست نقش این معنی در ضمیر منیر بستند - که بمقام تربیت آن  
 [ هیولای ] ریاض رضوان در آیند - قضا را در آن خطور این اراده بخاطر

خطیر آن عالی حضرت حضرت جنت مکانی بلا فاصله مرمت و عمارت آن ارم کده را بدان حضرت تفویض فرمودند - و چون اشارت عالیہ آن سرور باشوق طبعی یاور افتاده محرک آن معنی گشت - درین صورت بنای آن ارادہ جازمه را بر اساس تصمیم عزیمت نہادہ بی توقف نزهت آئین باغی با کمال فسحت در آن ساحت کہ موطن روح و راحت است طرح انداختہ بیدرنگ رنگ ریختند - و نظر بر ملاحظہ حال مسمعی کردہ آن منبع ترویج روح و معدن تفریح خاطر را بہ فرح بخش موسوم ساختند - و بر سبیل استعجال امر فرمودند کہ کار پردازان سرکار خاصہ شاہی در وسط باغ خیابانی بعرض سی ذراع کہ منتہای آن بدل منتہی میشود ترتیب دهند - و آن شاہ نہر را بہ پهنائی دہ ذراع عریض ساختہ از وسط حقیقی خیابان جاری نمایند - بنحوی کہ ریزش گاہ آب آن تال دلکش دل باشد - و معماران تیز دست جا بجا عمارتی در نہایت رفعت و متانت بزینت و زینت و کمیت و کیفیت تمام بنیاد نہادہ زود باتمام رسانند - و در پیشگاہ ہر عمارت حوضی بمساحت سی ذراع در سی ذراع از سنگ تراشیدہ مشتمل بر آبشارہا و فوارہا بسازند - کہ آب آن نہر از آبشار در آن حوض ریزد - مجملہ بکمتر فرصتی شاہ نہر مذکور با خوبی مرغوبی ہرچہ تمام تر حسب المسطور ترتیب یافت - چون درین مقام خامہ غرایب نگار از راہ تبعیت بمعرض بیان کیفیت احداث و سبب بنیاد آن فیض آباد در آمدہ بنا برین در توصیف و تعریف این نسخہ خلد برین جای ادای حق مقام نیافت - ناچار ذکر خصوصیات احوال را بوقت دیگر باز گذاشتہ باز بدین آئین بر سر سررشتہ سخن می رود - چون آنحضرت خلافت مرتبت از سیر متنزہات کشمیر خاصہ گلزار فیض آثار فرح بخش معروف بہ ا[شالیمار] ع کام خاطر عاطر گرفتہ داد نشاط و شادمانی دادند - آرزوی مراجعت ہندوستان از صفوتکدہ ضمیر منیر آنحضرت جلوہ ظہور نمود - بنا برین عزیمت صواب آئین بیست و دوم مہر ماہ الہی منہ پائزہ جلوس جهانگیری اعلام معاودت بسمت مستقر اورنگ سعادت سمت ارتفاع پذیرفت - درین اثناء عرضداشت خانخانان بدین مضمون رسید کہ چون درین ایام عسکر منصور از ہای تخت خلافت دور دست

شتافته درین صورت خوف و هراس اهل سرحدها خصوص عموم سکنه ولایت جنوبی کمی پذیرفته - لا جرم دکنیان ظاهر بین کوتاه اندیش بدستور معهود وقت یافته سر بطغیان بر آورده اند - و بر اطراف احمدنگر و اکثر مضائق آن و بعضی از سائر محال دکن را بدست آورده - چنانچه از زیادتی کم فرصتیها که شیوه ناستوده ایشانست کار بر اولیای دولت بنحوی تنگ گرفته اند که مزیدی بر آن متصور نباشد - حضرت خلافت مرتبت بنا بر استماع این خبر از جا در آمده از خویشتن داری بر آمدند - و طریقه وجوب انتقام این گروه بیراه بد هنجار سپرده در مقام تلافی و تدراک این امر نا مرضی پا فشرده قرار دادند که بعد از ورود مسعود به دارالسلطنت لاهور سرانجام مهام دکن بعهدہ شاه بلند اقبال باز گذارند \*

باعث ارتفاع ماهچه آفتاب شعاع لوای والای  
شاه بلند اقبال بار دوم باهنگ تسخیر

### کشور پهناور دکن

چون پیوسته رسم و آئین بیخردان کوتاه بین آنست - که هرگاه از مساعدت روزگار فرصتی و از همراهی وقت رخصتی یابند - چشمه از همه سو پوشیده و شیوه ناستوده گردن کشی پیش گرفته بر سر کار خویشتن روند - و از ملاحظه لوازم دور بینی و عاقبت اندیشی در گذشته بی اندیشه و خامت عصیان پای از سرحد اندازه بیرون نهند - شاهد حال خصوصات احوال دکنیان خسران مال است که از دیرگاه باز خاصه از عهد حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه همواره این هنجار ناهموار می سپارند - و پیوسته عهد و پیمان شکسته این خصلت نکوهیده را مرعی می دارند - چنانچه هر بار که باز خواست خدیو روزگار بر آن سخت رویان سست رای بدشواری میکشد - از راه روباه بازی و حیلہ وری در پناه زبونی و عجز و زاری درآمده جان مفتی از میانه بیرون می برند - و چون بدست آویز انکسار از صدمه سر پنجه قهر شیران بیشه رزم آزمائی رهائی یافته عرصه را بظاهر خالی می بینند باز شیرک شده بر سر اظهار دلیری می آیند - چنانچه بر نهجی که سابق گذارش پذیرفته بمجرد توجه شاه بلند اقبال بدآنصوب از صدمه سطوت و نهیب نهضت موکب جاه و جلال آنحضرت زلزله در بوم و بر

دکن و تزلزل در ارکان توان و تحمل آن قوم بد عهد پیمان شکن افتاد -  
و قرار قلب و ثبات قدم را وداع نموده صبر و آرام را بخیر باد یاد کردند -  
ناچار بنا بر رسم مقرر بیدرنگ با هنگ اظهار اطاعت و طلب شفاعت  
برخاسته بسلوک جاده بندگی و طریق سرافکنندگی اقدام نمودند - و برسم  
تقدیم خدمت گذاری و جان سپاری در ضمن تسلیم ملک و مال حرف  
عهد و پیمان بمیان آورده در خواهش امان زدند - لا جرم حضرت شاه  
بلند اقبال در آن مرتبه دیده و دانسته از سر تقصیرات بی پایان در گذشتند -  
و بشفاعت حلم عذر خواه مطلقاً ایشان را بیگناه انگاشته ابواب دارا لسلام  
عفو و عافیت و در امن آباد امان بر روی روزگار ایشان کشودند - چنانچه  
سابقاً دقایق آن بتفصیل نگاشته کاک حقایق نگار آمد - و چون درینولا  
شاه بلند اقبال از گلگشت جاوید بهار کشمیر مینو نظیر و سیر آن گلشن  
خدا آفرین نشاط اندوز و صید انداز بوده بر حسب ظاهر از دارالخلافت دور بودند -  
باز آن خیره چشمان تیره رزگار بتازگی قطع نظر از مراحم بادشاهانه نموده  
در نواحی برهانپور بتاخت و تاراج پرداختند - چنانچه مکرر واقعات منمیهان  
ممالک جنوبی مشتمل بر حقایق طغیان آن تباه کیشان بدربار سپهر مدار  
آمد - و خانخانان نیز در طی عرضداشت های متواتر و مترالی بر رای  
عالی عرضداشت - خاصه عریضه که در لاهور رسیده است که هر سه دنیا دار دکن  
نظام الملک و قطب الملک و عادل خان با هم اتفاق نموده لشکری تفرقه اثر  
که عدد جمعیت آن زیاده سران پریشان دماغ آشفته مغز به پنجاه هزار تن  
می رسد فراهم آوردند - نخست ولایات بالا گهات را که در دست اولیای  
دولت بود در بسته تصرف نمودند - و امرا و منصب داران بادشاهی خواهی  
نخواهی بنا بر فرط استیلاء ایشان دست از آنها باز داشته بیکدیگر پیوستند -  
و تهانه مهگر را استحکام داده مدت سه ماه بمجادله و مقاتله و مدافعه و مقابله  
روزگار گذرانیدند - و چون غلبه غنیم بحسب عدد و عدت ازیشان افزون بود - نیز  
از همه سوراها را مسدود ساخته بودند - چنانچه اصلاً رسد آذوقه بهوا خواهان  
نمی رسید - و مدت محاصره بامتداد و شدت عسرت بنهایت مرتبه اشتداد  
کشید - ناچار از گریوه پوری فرود آمده در بالا پور قرار توقف دادند - و آن  
بد اندیشان بیالگهات قناعت ننموده نخست در نواحی بالا پور بتراکتازی  
و دست درازی در آمدند - و راهها را بنحوی ضبط کردند که رسانیدن غله  
متعذر شده کار به تنگی کشید - ناچار دواتخواهان خواه نخواه دست از  
نگاهدشت بالا پور نیز باز داشته به برهانپور پیوستند - و این معنی باعث



دلیرئی غنیم گشته فرصت مساعدت وقت را غنیمت شمردند - و بتغلب تمام ولایت متعلقه بادشاهی از دکن و خاندیس و برار که در تصرف اولیای دولت بود نیز نساخته بمحاصره برهانپور پرداختند - و چون مکرر حقیقت این واقعه از قرار واقع بر رای اقدس پر تو افکن گشت - و درینوالا باز عرضداشت خانخانان مشتمل بر نهایت اظهار عسرت و تنگئی وقت و تشبیه احوال خود بیخان اعظم در وقت محاصره میرزایان گجرات و بذیل بتصریح این معنی که اگر بروش حضرت آشیانی عمل نموده این خانه زاد پیر را از قید احاطه آزاد به فرمایند - ناچار نسبت ناستوده راجپوتان کارگزار بعد از جوهر نمودن نقد جان نثار راه خداوندگار خود سی کند - جوهر بهندی زبان عبارت از آن است که این گروه وقتیکه کار به نهایت تنگئی کشیده امید مددی از هیچ جانب نمی مانند - نخست سر تا سراهل و عیال را سر از تن برداشته آنگاه بخاطر جمع خود دل بر هلاک نهاده کشته می شوند - چون مضمون آن بر رای والا ظهور یافت خاطر مبارک بغایت برهم شده از سر نو عزم تلافی و تدارک آن طایفه تباه اندیش را بزیور مزید جزم آراسته در تاریخ روز جمعه چهارم دی ماه الهی سنه پانزده جلوس جهانگیری مطابق غره صفر سنه هزار و سی هجری شاه بلند اقبال را با کمال اعظام و اجلال از دارالسلطنت لاهور بد آن صوب رخصت دادند - و خلعت با چار قب مروارید دوز و شمشیر و خنجر برصع و فیل با ساز نقره و دو اسپ با زین زرین و ساز مرصع بر سبیل فرخندگی شگون مرحمت فرموده ده کرور دام بصیغه انعام عنایت نمودند - و چون موافق منصب سی هزاری ذات و بیست هزار سوار دو اسپه مع انعام چهل کرور می شد اکنون مجموع پنجاه کرور گشت - و بیست نامور از مردم معتبر آن سرور را منظور نظر مرحمت ساخته برین دستور بخلعت وغیره سرافراز ساختند - راجه بکرماجیت را خلعت و خنجر برصع و اسپ و فیل و افضلخان و هشت نامدار دیگر را بخلعت و اسپ و ده تن دیگر را بخلعت تنها نواختند - و چندی از امرای نامداد مثل عبدالله خان و خواجه ابوالحسن و لشکرخان و سردار خان و سید نظام و معتمد خان که بخشیدگرنی لشکر با او بود - و فوجی بیشمار از احدیان و برتندازان با پنجاه لک روپیه نقد همراه دادند - چون سلطان خسرو از آن باز بحکم وجوب مکافات بی ادبی که از نسبت بوالد والا قدر سرزده مانند مردم نظر بند ناپیمان نظر بند جاوید آمده بهاداش کردار

گرفتار شده بود - و درینوقت پاسدارئی او بخواجه ابوالحسن تفویض داشت - و او از همراهئی موکب گیمهان شکوه سعادت پذیر گشت - حضرت خلافت مرتبت بجهت تحصیل جمیعت خاطر شاه بلند اقبال نگاهداشت او را بوکلای آن عالی قدر مرجوع ساختند \*

وصول سیلاب افواج بحر امواج موکب جاه و جلال  
شاه بلند اقبال بکنار رودبار چندل و آرایش  
پذیرفتن جشن وزن مبارک سال قمري سیمین  
از عمر شریف و یافتن توفیق توبه از شراب  
مسکرات بصمیم قلب و سوانحی که در  
عرض آن ایام روی داد

چون حضرت شاه بلند اقبال در مبادئی سن صبی و عنفوان آوان نشو و نما بتناول سایر مسکرات و مغیرات مایل نگشته بنا بر حراست تائیدات آسمانی نگاهبائی خود نموده بودند - چنانچه از سن تکلیف تا بیست و چهار سالگی بشرب خمر رغبت نفرموده مطلقاً مقید آن نشده بودند - حضرت خلافت منزلت بنحوی که سابقاً در مقام خود سمت گذارش یافت این حضرت را از روی جد تمام بر اقدام شرب مدام مجبور فرمودند - باوجود امر آنحضرت بنا بر نهی شریعت ارتکاب این شبهه نامجوز شرعی و عقلی که بر طبع مبارک بسیار گرانی میکرد بشرط عهد و پیمان بر طبق این معنی نمودند - که چون عمر شریف بسی سال رسد دیگر ایشان را بدین امر منهی مامور فرمایند - و باین معنی گاهی در ایام طوی و جشن که هنگام عیش و عشرت است نه از روی رغبت طبع بل بتکلیف آنحضرت جرعه چند معدود می نوشیدند - و پیوسته کمال ندامت داشته جویای وسیله توبه می بودند - درینولا که بدولت و اقبال متوجه فتح دکن می شدند باز بنا بر تجدید عهد بعرض والا رسانیدند - که چون افواج غنیم را این مرتبه نیروی دیگر است - چنانچه بمراتب متعدده در عدد و عدت از دیگر مراتب افزون تر اند - بدانسان که از روی تسلط و غلبه تمام شهر بند برهانپور را احاطه

نموده - که آرزوی وصول بحدود آن در آئینه زنگ فرسوده خیال ایشان صورت نه بسته بود چه جای صورت بستن وقوع محاصره - لا جرم مکنون خاطر آنست که حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه طاب ثراه هنگام اشتغال بجدال رانا سانگا از ارتکاب شرب شراب تائب شدند - و بثواب انابت و اجر بازگشت اصابت سهم السعادت دعای آنحضرت بر هدف اجابت رویداد - و فتح و فیروزی روزی روزگار آن خدیو کامگار گشت - این نیازمند درگاه الهی نیز درین ایام که چنین مهمی عمده در پیش است پیروئی سنت سنیه آنحضرت نموده حلقه استجابت دعوت در باب طلب نصرت بر وفق امان توبوا الی الله بر در دارالفتح انابت زند - و بدین دست آویز متین بل مفتاح مطالب دنیا و دین ابواب فتح و ظفر بر روی اولیای دولت کشاید - حضرت خلافت مرتبت درین صورت بحکم مصلحت دید وقت استصواب آن رای صواب پیرا نموده این معنی را که من جمیع الوجوه حسن مطلق بود بهمه وجه محسن و مستحسن داشتند - و در حق آن خیر اندیش دعای خیر کرده استدعای توفیق در باب حصول سائر مدعات خصوصاً این مدعا نمودند - مجلا درین ایام که بتاریخ غره ربیع الثانی سنه هزار و سی هجری موافق بیست و ششم بهمن ماه الهی سنه پانزده جهانگیری جشن وزن قمری سال سی ام از عمر ابد پیوند آنحضرت در کنار رودبار چنبل غیرت نگارخانه چین بل روکش فردوس هرین گشت - و از آذین این بزم بهشت آئین بر ساحل آن نهر کوثر آثار نمودار جنات تجری من تحتها الانهار برای العین نمودار شد - صورت این معنی بر مرات الصفاء ضمیر منیر یرتو افکن گشت که درین فرخنده جشن زینت آرا و سر منزل نزهت پیرا که وقت و مقام مقتضی طرب و نشاط و زمین و زمان محرک عشرت و انبساط است ترک سرمایه لذت عیش نمودن بزجر نفس انسب و بمقام توبه اقرب خواهد بود - لا جرم قرار بر آن دادند که همدرین همایون محفل بطیب خاطر و ته دل تائب گردند - باوجود آنکه درین مدت هرگز بخواهدش خاطر قدسی منش متوجه باده کشی نشده همواره در صدور امر مذکور مجبور بودند و همانا درین صورت توبه لازم نباشد - براهنمونئی تائید آسمانی توفیق سلوک طریقه باز گشت یافته حسب الامر آنحضرت شرابها را در آب رودخانه ریختند - و جمیع ظروف طلا و نقره و مرصع که زینت انجمن عشرت و زیور بزم سرور بود در حضور آن حضرت شکسته بر آریاب

استحقاق قسمت نمودند - از آنجا موکب منصور بشتاب باد و مخاب از آب عبور نموده و اردوی گیهان پوی که شمار قطرات باران و ریگ روان داشت بسرعت باد صرصر و تندئی شعله آذر بادیه گرد و مرحله نورد گشته کوچ در کوچ و منزل بمنزل راه می پیمودند - چنانچه در هیچ مقامی قطعاً مقام ننموده آسایش و آرام بر خود حرام گرفتند - چندانکه ظاهر خطه اوجین مرکز ریایات جاه و جلال شاه بلند اقبال گشت - درین حال عرضداشت محمد تقی که در آنولا پاسبانی قلعه مندو در عهده او بود بدین مضمون رسید - که بیست و هفتم اسفندار سنه پانزده جلوس منصور فرنگی مقهور با هشت هزار سوار دکنی بکنار آب نریده رسیده - و بمجرد رسیدن آن خاکساران آتشی نهاد مانند باد از آب گذشته اکبر پور را پی سپر گذاشتند - و بی محابانه رفته رفته تا نواحی قلعه آمده چندی به نهب و تاراج پرداختند - اکنون بیای کتل رسیده اراده دارند که فرصت یافته داخل قلعه شوند - و هرروز بندهای درگاه بسربازی و جانفشانی درآمده باوجود دشواری محافظت قلعه از رهگذر کمال فسحت و بسیار شکست و ریخت حصار بمدافعه مشغول اند - اگرچه این فدوی جانسپار جانبازی در راه ولی نعمت حقیقی که خدای مجازی ست سعادت دارین خود می داند ازین راه اندیشه ندارد - لیکن بنابر کوتاه نظری چند از پست فطرتان که بسرکار تائید یافتگان عنایت پروردگار نمی رسند - و قلت و کثرت لشکر را علت نصرت و عدم آن میدانند - درینصورت نظر بکثرت اعدا و قلت اولیا و سستی تعین همراهان و پستی همت هواخواهان ملاحظه آن هست که اگر کومک دیر تر برسد خدا نخواستہ از ضعف عقول ایشان و قوت غلبه بد اندیشان چشم زخمی رو نماید - و چون مضمون عرضداشت بر رای جهان آرای وضوح یافت در گهري از شب جمعه بیست و نهم ماه مذکور گذشته خواجه ابوالحسن را با چهار هزار سوار از پرگنه دیپالپور رخصت فرمودند - و هر اول لشکر بخواجه بیرام بیگ میر بخشی که با هزار سوار جرار از لشکر خاصه خود همراه داده بودند تفویض یافت - و حکم شد که ایشان بنابر رسم منقلا بسرعت تمام پیشتر روانه مقصد شوند - و چون خواجه با اولیای دولت ابد پیوند بنواحی قلعه مندو رسید - و محمد تقی و یوسف خان از قرب وصول ایشان اطلاع یافتند - فی الحال با سایر بهادران از قلعه فرود آمده به نیروی اقبال ے زوال و استظهار نزدیکی طلیمه موکب جاه و جلال همراه هزار سوار با غنیم روبرو شده جنگ صف کردند -

و مخالفان باوجود آن مایه کثرت با نصرت آسمانی و کومک جنود غیبی بر نیامده مخدول و مقهور رو براه گریز نهادند - محمد تقی و اولیای دولت برسم تعاقب از بی شتافته دنبال ایشان را نگذاشتند - و چون افواج غنیم بکنار نریده رسیده از آب گذشتند و فوجی دیگر از آن طایفه بد عاقبت که از عقب رسیده بر آنسوی آب فرود آمده بودند با ایشان اتفاق نموده دیگر باره اراده عبور نمودند - محمد تقی مردانه درین سوی دریا قدم ثبات افشوده ایشان را بشست تیر و بان و بندوق گرفت - و به نیروی جد و جهد روی آن تباه اندیشان تیره رای را نگاهداشته نگذاشت که از آب بگذرند - چون خبر شکست مخالفان بخواجه رسید با بیرام بیگ و سایر بندهای بادشاهی بشتاب تمام شباشب ایلغار نموده روز شنبه هنگام طلوع آفتاب در کنار دریا بمحمد تقی پیوست - و باتفاق از آب گذشته با ایشان روبرو شدند - و آن جهالت کیشان دمی چند ثبات قدم ورزیده به بان اندازی پرداختند - چون صدمه بهادران لشکر سیلاب اثر بدیشان رسید تاب مقاومت نیاورده بی پا شده از هجوم سپاه رعب بیخویشتن از جا رفته رو براه فرار نهادند - و دلاوران لشکر شکن چون شیران صید افکن دنبال آن روباه سیرتان را از دست نداده تا چهار گروه طریق تعاقب پیمودند - و درین موتبه نیز بسی از مخدولان مقهور را بقتل رسانیده مراجعت نمودند - و آن مخدولان تا نواحی برهانپور هیچ جا عنان باره ادبار نکشیده ثبات قدم نورزیدند \*

ع

چون خبر فتح بمسامع جاه و جلال حضرت شاه بلند اقبال رسید روز شنبه بیست و هفتم ربیع الآخر سنه هزار و سی هجری رایات موکب والا سایه وصول بر قلعه مندو افکنده امر بآذین محفل جشن نوروزی و انجمن شادی فتح و فیروزی نمودند - حسب الحکم اقدس صحن خاص و عام دولتخانه مقدس روکش فلک اطلس گردیده چندی هنگامه عیش و عشرت گرمی داشت - مقارن این حال عرایض خانخانان و سایر امرا از برهانپور باین مضمون رسید که چون جمعیت تفرقه خاصیت لشکر غنیم نزدیک به شصت هزار سوار جرار آماده پیکار است - و درین مرتبه دلیری و خیره چشمی ایشان بحدی رسیده که قدم جرأت از اندازه خود گذاشته شهربند برهانپور را از روی کمال جمعیت خاطر احاطه نموده اند - بنا بر آن باندک مایه مردم که در رکاب سعادت اند روبروی غنیم شدن از ملاحظه حزم و احتیاط دور است - صلاح دولت مقتضی آنست که تا هنگام پیوستن سایر اولیای دولت ابد پیوند

از امراء و منصبداران که نامزد همراهی موکب والا گشته اند خیل اقبال در موضعی که مصلحت رای گیتی آرا اقتضا فرماید توقف کند - چون مضمون عرایض بعرض اعلیٰ رسید جمیع دولتخواهان همراه و نیز که ملایم رکاب سعادت بودند نگاه بظاهر معامله انداخته بر طبق این مضمون باتفاق کلمه صلاح در توقف دیدند - از آنجا که نظر یافتگان تأیید الهی را نظر بر کار سازی عنایت الهی است نه بر کثرت اعوان و انصار - لا جرم رای دولتخواهان پسند طبع مبارک نیفتاده چندان توقف فرمودند که بخشیان عظام توزک افواج منصوره نموده جیبها بخش کردند - آنگاه بکار فرمائی اقبال خدا داد عمل فرموده و اعتماد بر عون و صون الهی نموده شب دوشنبه شانزدهم فروردین ماه سنه شانزده جهانگیری موافق دوازدهم جمادی الاول از شهر سال مذکور با ده هزار سوار خاصه و پنج شش هزار سوار بادشاهی لوی ظفر پیکر موکب سعادت را بصوب برهانپور ارتفاع بخشیده در کنار آب نریده جشن شرف آفتاب عالمتاب آرایش پذیر ساختند - درین حال عبدالله خان فیروز جنگ که حسب الحکم والا باهنک کومک اولیای دولت از جاگیر متوجه شده بود با دو هزار سوار باردوی ظفر قرین پیوسته از ادراک شرف بساط بوس انواع سعادت دو جهانی اندوخت - و آنحضرت همدین منزل به ترتیب افواج پرداخته عبدالله خان را با گروهی انبوه هراول لشکر ظفر اثر و راجه بکرماجیت برانغار و خواجه ابوالحسن جرانغار قرار داده خود بانفس نفیس با دلی قوی در قلب افواج محیط امواج باستقرار مرکز قرار گرفتند - و باین دستور افواج سیاه منصور را دستوری عبور از آب دادند - و پس از گذشتن راه سمت مقصد پیش گرفته بنا بر نوید دریافت مقصود که اشارت سراپا بشارت بود همعنان بخت و اقبال با سرعت تمام راهی شدند - و بیست و سوم فروردین ماه مذکور چارحد خطه برهانپور را در کز رایت اقبال و مورد موکب جاه و جلال ساختند - چون خانخانان از مقدم فرخنده قدم آن عیسی دم خبردار گشته جانی تازه و مسرت بی اندازه یافت - در حال شهر را بچندی از امرای عظام سپرده خود استقبال خیل اقبال نمود - و در همان ساعت مسعود که سعادت ملازمت دریافت حسب الامر آنحضرت بمحافظت شهر سنان معاودت برتافت - و بعد از سه روز دوشنبه بیست و هشتم جمادی الاولی سنه هزار و سی هجری خطه برهانپور را بیمن قدم بهجت لزوم دارالسرور

امن و امان ساختند - سائر دولتخواهان که پیوسته این دولت عظمی را از حضرت و اهب العطا یا استدعا می نمودند بر طبق مدعا و وفق اجابت دعا شاد کام و مقضی المرام گشتند - چون افواج لشکر مخالف درین مدت که عرصه خالی دیده بی مزاحمت و ممانعت احدی با خاطر جمع بترکتازی و دست درازی در آمده از هیچ سو چشم نمائی ندیده بودند بنابراین کوتاه نظری و شوخ چشمی درینوقت هم تزلزل بخود راه نداده همچنان پای ثبات و قرار بر جای استقرار افشوده از جا در نیامدند - بنابراین خانخانان که صوبه دار و ماهیت دان آن ولایت بود باتفاق سائر بندهای بادشاهی بعرض مقدس رسانید - که چون این مرتبه کثرت غنیم را غلبه دیگر است درین موسم که گرمی هوا کمال شدت دارد تردد در نهایت دشواریست - و اکثر سواران کلب موکب اقبال از تنگی خوراک و کمی علف بمعرض تلف در آمده اند - باوجود این معانی نزدیکی فصل برشکال نیز در پیش است - بنابراین پیش ازین کار پیش نمی رود که اولیای دولت باوجود قلت عدد بمیامن اقبال آنحضرت از روی جد و جهد تمام غنیم را برخیزانیده آنقدر پس نشانند که از آب عادل آباد بگذرانند - و خود درین طرف آب افاست نموده بعد از برسات مخالفان را زیر کرده بیلا گهات بر آیند - چون خان عالیشان این معنی را که مشعر بر نهایت دولتخواهی بود از سبدا بمنتهما رسانید - و باقی امرا مثل عبد الله خان و خواجه ابو الحسن و داراب خان نیز این کفکاش صواب انما را که بظاهر صلاح وقت از سیمای آن چهره نما و در نفس الامر خلاف رای دولت کار فرما بود پسندیده درین باب مستفق الکلمه شدند - آنحضرت در جواب فرمودند که مقتضای دولت خواهی و موافق کنگاش و تدبیر همین بود که بعرض رسانیدند تا حکم تقدیر بکدام صورت تعلق پذیر گردد - آنگاه بنفس نفیس در صدد سرانجام این کار و اهتمام این مهم دشوار شده بجهت تجهیز عساکر منصوره و تهیه لوازم یساق تا آن غایت اعتمام بجا آوردند که اوقات فرخنده ساعات را صرف همین معنی نموده غیر از ادای واجبات و ارتکاب قلیلی از مقتضیات طبیعت و ملایمات نشاء بشریت از خورد و خواب باسری دیگر نمی پرداختند - چنانچه هر روز در حضور آنحضرت کار پردازان سلطنت طلب و تنخواه سایر سپاه خاصه کومکیان برهانپور که مدتها محال جاگیر ایشان در تحت تصرف دکنیان بود بر آورد نموده بی درست ساختن اسناد وجوه مطالبات را که از روی سیاهه بعرض رسیده بود متصدیان

خزانه نقد تنخواه داده ثاني الحال سند تمام میگردند - تا تعویقی در در تهیه مایحتاج یساق نشود - و در عرض اندک مدتی مبلغ چهل لک روپیه بکومیان آن صوبه مرحمت نموده سی هزار سوار جرار آماده کارزار ساختند - از آنجمله هفت هزار سوار او بچین مکین اسپه یکه گزین از سرکار خاصه شاهي و باقی از بندهای بادشاهی بودند - آنگاه بتوزک افواج قاهره توجه فرموده افواج کلبی را به پنج قسم منقسم ساختند - و باهر سرداری شش هزار سوار تعیین فرموده ترتیب صفوف را بموجب ذیل مقرر نمودند - فوجی بسرداری داراب خان خلف خانخانان - و دو فوج دیگر باهتمام عبدالله خان و خواجه ابوالحسن - و باشلیقی دو فوج دیگر براجه بکرماجیت و راجه بهیم که بمزید عنایت آنحضرت اختصاص داشتند تفویض رفت - و سرداری کل با دارابخان باز گشت باین عنوان که انجمن کنگاش در منزل او منعقد گردد - لیکن در حقیقت رتق و فتق و حل و عقد امور کلبی و جزوی باستصواب رای صواب آئین راجه بکرماجیت منوط باشد - بالجمله شب یکشنبه بیست و پنجم جمادی الاولی سنه هزار و سی بهر یک از امرای عظام و منصبداران خلعت و فیل و اسب و کمر خنجر و شمشیر مرصع داده عسکر منصور را از برهانپور دستوری دادند - و موئب سعادت حسب الحکم پنج روز بجهت تهیه ضروریات یورش در سواد سهر درنگ نموده روز جمعه چهارم اردی بهشت از آب تپتی نه بر کنار شهر میگذرد عبور نموده در یک گروهی منزل گزیدند - روز شنبه هنگام طلوع طبیعه بامداد همین که راهی سمت مقصود گردیده یک دروه راه قطع نمودند - یاقوت حبشی سردار کل افواج غنیم دلیرانه از قرارگاه خویش یک دروه پیش آمده دلاوران نبرد آزمای را استقبال نمود - بهاداران موئب اقبال بمجرد مقابله بی محابا و ابا مانند شعله که بر قلب زغال زنده خود را بر صف آن سپاه تیره رای زده تیغ آتش سیخ ازیشان دریغ نداشتند - و چون آتش ستیز و اویز بلندی گرای گشته یکی بزبانه کشی در آمد - و اشتعال آن سر لش ده بخشک و تر در گرفته بود در خرمن خمس یعنی صفوف آن مستی ناس افتاده دود از نهاد آن تیره درونان بر آورد - یکبار مانند خیل شرار از هم افتاده هر یک از کناری بدر رفتند - چون به نیروی کارگذاری اقبال در ضمن اندک زد و خوردی هر فوجی از افواج قاهره فوج روبروی خویش را برداشته سر بدنبال آن گروه ابتر نهاده بر اثر ایشان دشت و در را پامال و بی سپر ساخت - چندانکه آن مقهوران از بیم شمشیر شعله تاثیر بهاداران نه برسم



تعاقب هفت گروه از دنبال ایشان تاخته بودند خود را بر آب عادل آباد زده از میان آب و آتش جان مفتی بدر بردند - و در آن دار و گیر زیاده از پانصد تن آن خون گرفتگان طعمه شمشیر شده شش صد کس اسیر و دستگیر گشتند - و غنایم بیشمار از اسپ و شتر و چتری و پالکی و علم و نقاره و امثال اینها بدست غازیان افتاد - و در آن چپقلش بمحض عون و صون الهی که لازمه اقبال نامتناهی است از خیل اقبال دو تن که پیوسته از گل شجاعت ذاتی خار خار برداشت زخم پیش رو که غازه تازه روئی مردان و گلدسته دستار مردانگی است داشتند بمقصود رسیدند - یکی شیر بهادر دوم الله ویردی ولد مقصود کوسه ترکمان که بالفعل از خطاب خانی سمت کامرانی دارد - و لشکر ظفر اثر روز دیگر همعنان فتح و ظفر از موضع عادل آباد کوچ کرده متوجه ملکا پور شد - و چون افواج غنیم مالشی بسزا یافته بودند در عرض راه اصلاً نمودار نشده در منزل بوقتی که دارابخان و راجه بکر ماجیت باند ک مایه مردمی که عدد ایشان بسیصد تن می کشید از راه رسیده بودند - و چنانچه راه سرداروی است گردا گرد معسکر اقبال برآمده افواج را جا بجا قرار نزول می دادند - آتش خان و دلاور خان از جمله مخالفان کم فرصت وقت یافته با [چهارده] هزار سوار از یک جانب بر آمدند - و سه هزار سوار گزیده رزم دیده را از خود جدا کرده پیشتر فرستادند که تا رسیدن ایشان خود را رسانیده بدستبازی در آیند - و چون آن بداندیشان که بان انداز دور از کار اختیار کارزار دلیران نموده بودند نزدیک رسیده گرم بان اندازی شدند - راجه خواست که باهنگ مدافعه ایشان از جادر آید - دارابخان بمقام ممانعت در آمده تا هنگام رسیدن دلاوران صلاح وقت در تیز جلوئی ندید - این توقف سرداران سرمایه دلیری غنیم شده بیکبار بارگیها انگیخته بخیره چشمی و چیره دستی در آمدند - درین حالت راجه چشم از مقتضای حال و مصلحت وقت پوشیده بی ملاحظه دوربینی ها بر ایشان تاخت - و راجه بهیم نیز که درینوقت نازک خود را تیز و تند رسانیده بود جلوریز بجمعه در آمده براجه موافقت نمود - و باتفاق یکدیگر ایشان را از پیش برداشته بر فوج عقب که [مثبت] ع مخالفان بود زدند - و بکمتر فرصتی آن کم فرصتان زیاده سر را بی پا و بیجا

( ۲ ) ع [قلب] الف

( ۱ ) ع [چهار] ل

ساختند - درینوقت که دارابخان نیز بدفع ایشان متوجه مقابله بود  
 بفوجی تازه زور که از عقب بهادران در آمده بودند بر خورده خود را بر  
 ایشان زد - و باندک زد و خوردی چون نیروی آسمانی یاور افتاده تقویت  
 بازوی شیران پنجه دراز تائید عنایت ربانی دست بهم داد - ازین غنیم  
 پای کم آورده شکست درست خورد - و دست از ستیز و آویز باز داشته از  
 زیر تیغ رو بگریز نهاد - و دارابخان تا یک گروه عقب همگنان تاخته قریب  
 دو صد کس رابه تیغ بیدریغ گذرانید - و مظفر و منصور معاودت نموده بعسکر  
 اقبال پیوست - و روز پنجشنبه دهم اردی بهشت ماه الهی مطلقا ازیشان  
 اثری ظاهر نشد - و روز دیگر که موکب مسعود بسه گروهی روھنیگراورود  
 اقبال نمود - درین روز مخالفان دو بخش شده جمعی از راه گھاتی روھنیگر  
 و گروهی از گریوہ کوتھلی گریزان گشته رو بیالا گھات نهادند - و اولیای  
 دولت روز دوشنبه دوازدهم ماه در پائین عقبہ کوتھلی که از گریوہ روھنیگر  
 آسان گزار تر است منزل گزیدند - و روز دیگر بیالا گھات در آمده جهت  
 انتظار وصول تمام عسکر نصرت اثر دو روز توقف نمودند - درینوقت  
 محمد تقی با دو هزار سوار بولایت برار و محمد خان نیازی با فوجی  
 جرار بملک خاندیس رسیده محال متعلقہ بادشاهی را متصرف شدند -  
 در روز سه شنبه پانزدهم سوداران از آن مقام کوچ فرموده هشت گروه  
 مسافت قطع نمودند - و روز دیگر شش گروه دیگر طی نموده بمنزل  
 رسیدید - بموجب نوشته سرزنش آمود عنبر با سائر مقهوران از در تھور  
 و تجلد در آمده بعزیمت ناصواب و عنان کشی ادبار رو بروی موکب اقبال  
 شدند - قضارا ہراول ایشان کہ بوجود بی بود جادو رای وساهو سیاه رو  
 وکھیلر مطرود و دلاور خان و آتش خان کہ مردم کار طلب غنیم بودند  
 استظہار داشت بہراول فوج راجہ بکرماجیت بر خوردند - و چون  
 این کتیبہ فتح و ظفر کہ از یمن حضور منتسبان سلسلہ علیہ علویہ مثل  
 سید صلابت خان [ ... ] و سید جعفر و سید مظفر و دیگر سادات بارہ  
 نیرومندی داشتند - و اوواجیرام دکنی نیز درین فوج بود - بمثابت شرار  
 درآمده بر ایشان حملہ آور شدند - و راجہ با مردم تازه زور خود را رسانیدہ

(۱) در بادشاہنامہ این مقام را روھنکھیرہ نوشتہ - ملاحظہ کنید - صفحہ ۵۱۷ -

حصہ اول - طبع ایشیا - تک سوسائیتی بنگالہ \*

(۲) - ن [ و سید علی ] ل \*

بکارزار در آمد - و مدتی از طرفین جنگ ترازو بود - در آخر امر نیروی اقبال آسمانی و تقویت تائید ربانی باعث ضعف و وهن مخالفان شده زبانه تیغ شعله آمیغ موافقان آتش فنا در خرمن هستی ایشان زد - چنانچه تلنگ راو که دکنیان حبله گر روباه باز از اعتضاد قوت او شیرک شده بودند - و به نیروی دستبازی او با شیران مرد افکن و پلنگان صف شکن سر پنجه جلادت بر کشاده - با چندی تن بی سر شده - و از جمله خیل اقبال سید محمد علی بارهه اظهار صحت نسب نمرده آثار شجاعت و شهامت هاشمی بر روی کار آورده - و چندی از یکه تازان را در عرصه پیکار بی سر ساخته بر خاک هلاک انداخت - آنگاه از نشان زخم های کاری که بر روی او رسیده بود مهرها بر محضر سیادت خود گذاشته بان آبرو رو بدریافت درجه شهادت نهاد - و حمید خان برادر فرهاد خان حبشی در

مندو بتازگی داغ بندگی آن حضرت را غره ناصیه بخت مندی نموده از گلگونه خون شهادت سرخروئی سعادت اندوخت - و سید مظفر بارهه که اکنون پیاداش نیکو بندگی بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و بخطاب خان جهانی سرافراز است در آن روز چهار زخم نمایان خورده در معرکه افتاد - و دو برادر او سید جمال و سید بازید شهید شدند \*

در طی این حال که راجه بکرماجیت بتعاقب هراول خصم اشتغال

داشت یاقوت حبشی که سردار<sup>ع</sup> [فوج] غنیم بود وقت یافته با آن فوج خود را باحمال و اثقال اردو رسانید - و چون آن روز از ناهمواری زمین و کثرت اهل اردو دواب و رواجل اغروق بامتداد کشید - و فوج چنداول را پاسبانی باسانی میسر نیامده مضرت عظیم باهل اردو رسید - و اکثر اسپ و اسباب مردم بتاراج رفت - و چون راجه بهم از دست انداز یاقوت خبر یافته بسبب دور دست نتوانست رسید - بیدرنگ با فوج خود برایشان تاخته عرصه کارزار را کارستان ساخت - و در عین کوششهای مردانه که از طرفین روی نمرد پیش از آنکه شاهد فتح چهره اقبال بر افروزد - چندین مرد مردانه روشناس مثل<sup>ع</sup> [صادق بهادر] و عبدالکریم بیگ و گدا بیگ و خواجه طاهر و باقی بیگ و چندی دیگر از بهادران عمده در مراعات دقایق حلال نمکی

(۱) - ع [قول] ل \* (۲) - [صادق خان بهادر] ع \*

کوشیده بدریافت درجه شهادت رسیدند - و درین دستبازی که آخرکار منصوبه فتح اولیای دولت ابد قرین درست نشین افتاد فیروز خان حبشی با هفت صد تن از دغا پیشگان دکن در عرصه جنگ نقد جان در باختند - بالجمله از آن روز که افواج مواکب والا در بالاگھاٹ رایات رفعت و اقبال را رفعت بخشیدند - تا بیست و یکم اردی بهشت ماه که شش گروهی کهرکی نشین جای نظام الملک و عنبر مضرب سرادق نصرت شد - اکثر روزها مقابله سپاه اقبال با مخالفان دولت ابد پیوند اتفاق افتاده همه جای فتح و ظفر نصیب اولیای دولت قاهره گشت - و چون ماهچه لوای نصرت آیه عسکر منصور بر موضع جنگل تهانه که در چهار گروهی کهرکی واقع است پرتو ورود مسعود افگند - افواج غنیم سیاه کلیم با روز برگشته و حال ابتر شده اهنک مقابله با اولیای دولت جاوید فیروز نموده بیدرنگ با هم در آویخته در یکدیگر آمیختند - و پس از دار و گیر و کر و فر بسیار که از هر دو طرف رو نمود بدستور معهود مانند بخت خویش برگشته راه فرار پیش گرفتند - و افواج خیل اقبال همه جا سر بدنبال ایشان گذاشته تا کهرکی هیچ جا عنان یکران تعاقب را مثنی نساختند - و عنبر تیره روزگار پیشتر از وصول مواکب نصرت شمار بیک روز از هجوم خیل رعب که عسکر آسمانیست شهر را خالی کرده نظام الملک و اهل او را با خزاین بقلعه دولت آباد فرستاده بود - و معظم سپاه را در برابر لشکر ظفر اثر باز داشته خود با ده هزار سوار کار آزموده بدولت آباد شتافته در پناه آن قلعه آسمان شکوه که بر فراز کوهی رفعت طراز واقع است نشسته و پشت بکوه باز داده - و غافل از آنکه اگر بمثل آب و آتش در نهانخانه سنگ رو پنهان کند صدمه سنان آبدار و کاوش خنجر آتشبار اولیای دولت برق صولت او را خار وار از دل سنگ خارا بیرون کشیده چون شراره کم عمر زود بباد فنا بر دهد - و مانند قطره سست بنیاد زمین گیر بر خاک هلاک افگند - همان روز که اولیای دولت بسعادت داخل کهرکی شدند - افواج اهل خلاف از آنجا فرار نموده بدار البوار هزیمت شتافتند - و اردوی گیهان پوی سه روز در مقام کهرکی رحل اقامت افکنده سرتاسر آن معموره احداث کرده عنبر که در مدت پانزده سال صورت آبادی و اتمام پذیرفته بود سوخته ویران ساختند - و روز شنبه بیست و ششم یک گروه از کهرکی گذشته منزل گزیدند - و روز دیگر از آن موضع کوچ کرده همین که سه گروه را طی نمودند افواج غنیم بسرادری یاقوت خان با توزک شایسته بر فوج راجه بکرماجیت که در آن روز چنداول عسکر منصور بعهدہ او بود تاخت آوردند -

راجه تنها بمدافعه ایشان پرداخته - در مبادی ظهور غلبه او در ابخان و راجه  
 نرسنگدیو بندیده از جانب دست چپ و راجه بهیم از طرف راست بکومک  
 رسیده بر لشکر غنیم حمله آوردند - و همگنان را چون اندیشه ایشان پریشان  
 و پاشان ساخته جمعی را قتل و برخی را دستگیر نموده معاودت نمودند -  
 بنا بر آنکه آن مخدولان تباه اندیش مالشی بسزا خورده دیگر در خوب تاب  
 مقابله با موکب اقبال ندیدند - ناچار یکبار کثاره گزیده از مقاومت تقاعد  
 ورزیدند - و عنبر و نظام الملک خود پناه بقعه دولت آباد برده بودند - و آن  
 هنگام و مصلحت وقت اقتضای محاصره قلعه نمی کرد - لاجرم صوابدید  
 آرای جملگی خیر اندیشان دولت برین قرار یافت که در اطراف و اکناف  
 ولایت اعداء دولت بتاخت و تاراج در آیند - و بنا بر آنکه فوجی از  
 مخدولان مدتها بمحاصره قلعه احمد نگر اشتغال داشتند خنجر خان از  
 عمده های دولت که اکنون بسپهدار خان مخاطب است در آن مدت بشرایط  
 قلعه داری باشایستگی تمام قیام نموده بود - و درین ایام از راه عسرت و نایابی  
 آذوقه کار برو به تنگی کشیده - ناچار این اندیشه را بخاطر راه دادند که نخست  
 با احمد نگر شتافته و خنجر خان و سایر بندها را از مضیق محاصره نجات  
 بخشیده بتازگی سامان غله و تهیه سایر مایحتاج قلعه داری نموده آنگاه بتاخت  
 و غارت سر تا سر ولایت اهل خلاف خصوص سرزمین ناسک و [سنگمنیر] ع  
 که معمور ترین پرگنات آن اطراف است پردازند - و ازین راه و طریق دیگر  
 بهر حیلتی که رو دهد رفته رفته اسباب ضعف و وهن ایشان مهیا نموده  
 یکباره غنیم را بیخ برکن و بر اصل مستاصل سازند - و بحکم این عزیمت  
 صائب در روز شنبه بیست و نهم اردی بهشت متوجه سمت آن سرزمین  
 شدند - چون خنجر خان ازین حقیقت آگاهی یافت قوی دل گشته  
 باستظهار تمام از قلعه برآمده با جوهر حبشی داماد عنبر که احاطه قلعه  
 نموده بود آویخته قریب دویمت نفر را به تیغ بیدریغ گذرانید \*

چون افواج منصوره بظاهر مونیگی پتن رسیده در ساحل بان گنگا  
 منزل گزید خبر آمدن افواج غنیم از انهاء جاسوسان ظاهر شد - لاجرم  
 به تریب افواج پرداخته بنا بر ملاحظه مقتضای احتیاط و حزم که عمده ترین  
 ارکان سرداری است از هر فوجی هزار سوار جرار جدا ساخته

برای محافظت اردوی جهانبوری گذاشتند - روز یکشنبه میوم خورداد بقلاوزی اقبال خدا داد روی همت بلند نهمت بدفع اعداء دولت نهاده بعد از طی دو گروه دیدند که دکنیان قرار مقابلۀ موکب اقبال داده افواج مقهوره خود را دو بخش نموده مستعد ایستاده اند - سرداران نیز خیل سعادت را دو گروه ساخته دارابخان و راجه بهیم بمواجهه فوج یاقوت خان و مردم عادلخان که نزدیک پانزده هزار سوار بوده باشند متوجه شدند - و باقی سرداران بدفع فوج دیگر آهنگ نمودند - چون داراب خان با غنیم روبرو شد کار از مقابلۀ کشید و از طرفین مراسم جلادت ظهور نمایان یافت - مخالفان باوجود کثرت سطوت وصولت اولیای دولت خویشتن داری ننموده از راه تهور در آمدند - و با خود قرار تمکن و استقرار داده چندی پای ثبات و قرار افشردند - بنابراین قرار داد حق تجلد و جلادت ادا نموده داد دار و گیر دادند - و آنمایه تمکن و پایداری که زیاده از امکان پایه آن فرومایگان بود بجا آورده عاقبت بی پا شدند - و غنایم بی شمار از اسپ و شتر و امثال اینها بدست ارباب تاراج افتاد - چون عبدالله خان و خواجه ابوالحسن و راجه بکرماجیت باهنگ گوشمال فوج دوم که فوج پی بود - ودلاور خان و جادون رای و آتشخان سرمایۀ قوی دلی آن فرومایگان دون پایه بودند و شمار ایشان به بیست و پنج هزارتن می کشید شتابان گشتند - هنوز دو گروه را طی ننموده بودند که خیل ادبار استقبال موکب اقبال نموده از دور نمودار شد - نخست راجه بکرماجیت بنابر مقتضای جلادت ذاتی به پنج هزار کس کار طلب برسم هراولی برهمکنان پیشی بسته پیش روی ایشان را گرفت - و با مجاهدان عسکر جاه و جلال بعون تائید الهی بر ایشان تاخت و از کار دست بسته که کارنامه رستم دستان در بند اوست گره اشکال کشوده بظهور آورد - و بتعاقب آن گروه بداندیش که از پیش برداشته بود همت گماشته دنبال آن مدبران را تا منزل گاه ایشان از دست نگذاشت - و درین فتح نمایان اکثر چارپایان بار برادر اردوی ایشان از فیل و اسپ و شتر و گاو فتوح غنیمت شد - چون لوای نصرت شعار موکب ظفر آثار بقصد مراجعت افراشته شد باز فوجی تازه زور از مخالفان بنابر رسم معهود دکن از جانب قوشون خواجه ابوالحسن ظاهر شده شوخ چشمی آغاز نهادند - بیرام بیگ بخشی با هزار سوار جرار هراول فوج خواجه که بعهدۀ او بود همراه جانسپار خان ترکمان و چندی دیگر از بهادران جان نثار روبری آن مدبران شدند - و سزای بداندیشان را در کنار روزگار ایشان گذاشته بکمتر

فرستی آن کم فرصتان را از پیش برداشتند - درین حال راجه بکرماجیت جلو ریز رسیده باتفاق خواجه آن گروه مدبر را تا یک گروه تعاقب نمودند - و گروهی انبوه را زخمی ساخته قریب دو هزار کس را بقتل رسانیدند - و جمعی کثیر را اسیر و دستگیر نموده باقی آن سوخته اختران بخت برگشته را سرگشته بادیۀ ادبار ساختند \*

چون بعدگاری جناب پروردگار و دستیاری بخت کارساز ازین دست نصرت های تازه و فتوحات بی اندازه روزی روزگار اولیای دولت پایدار شاه بلند اقبال آمد سرداران حقیقت وقایع را از قرار واقع داخل عرایض کرده بدرگاه والا ارسال داشتند - و محمد خان نیازی و محمد تقی که با جمعی از بهادران بضبط مجال پائین گهات نامزد شده بودند - بعد از تصرف اعمال آن ولایت بیالاهات برآمده سر تا سر مهمات و مدعیات حسب الامر استدعاء صورت بست - عنبر بمحض شنیدن این خبر از جا در آمده بیدست و پا شد - و در مقام چاره گری این امر تقدیری که کار گری تدبیر اینجا عین بی تاثیرست پا افشوده جادون رای را با هشت هزار سوار باهنگ انتزاع مجال با هم فرستاد - درینوقت حسب الحکم راجه بهیم یا هزار و پانصد سوار بکومک محمد تقی رسیده جادون رای و همراهان او را گوشمال بسزا داد - و همه را آواره بادیۀ ادبار و سرگشته دشت هزیمت و فرار ساخته حقیقت را عرضداشت نمود \*

وسيله انگيختن عنبر در طلب شفاعت و اظهار

مراسم بندگي و اطاعت و توسل بذیل عفو

گناه آمرز والا حضرت شاه باند اقبال

و پذیرفتن پیشکش کلی و تسلیم محال

متعلقه اولیای دولت و دیگر سوانح اقبال

خدیوی سزاوار شاهی بود \* که مصداق ظل الهی بود

بیاطن نگرداند از حق ورق \* بظاہر بود مظهر لطف حق

بدانسان نهد بر مدارا مدار \* که تلخی عفو بود خوشگوار

ماحصل این مقدمه مطابق احوال والا حضرت شاه بلند اقبال است که در هیچ صورت از ملاحظه این معنی غافل نیستند - و همواره در حالت ظفر و نصرت و کمال اقتدار و قدرت این مراتب را منظور داشته عموم مجرمان را بنظر اغماض می بینند - آری استحقاق خلافت علی الاطلاق آن سعادت یار کامگار دارد - که چون نصرت و فیروزی روزی روزگار برکت آثارش گرد از در انتقام در نیاید - و سزاوار فرمانروائی و بادشاهی آن دولتمند اقبالمند باشد - که چون بر اعدای دولت ظفر یافته از موهبت عالم بالا به تسلط زبردستان فایز گردد تسلی خاطر و تشفی قلب بکینه توزی ننماید - چنانچه مکرر این معنی در مجاری احوال آنحضرت مشاهده شده که نسبت به عامه عالمیان خاصه دکنیان بعمل می آرند - از جمله درین صورت که چون عنبر تیره رای تباه اندیش دید که بچهره نمائی سعادت روز افزون و کارکشائی بخت همایون ساعت بساعت فتح های نمایان صورت بسته پی در پی نصرت های بی پایان فتوح روزگار دولت پایدار گردید - و از روی کار کج نشینی نقشها و بی پرکاری کارها صورت اقبال دنیا داران دکن را چون ظاهر و باطن تیره جیوش و جنود دکن در آئینه زنگار فرسود بخت سیاه معاینه نمود - لاجرم از پیراهه کجروی و انحراف رو تافته بر سر شاهراه راست اطاعت آمد - و باوجود این درجه بالا دویهای طغیان و اینگونه روسیاهی های عصیان با ضم انواع جرأت و جسارت که بمراتب از دیگر مراتب بیش در بیش بود - و باتواتر نزول عفو که در عین استیلاء و استقلال و قدرت و اقتدار رو داده بود - نظر بر بخشش بی پایان آنحضرت روی طلب امان و شفاعت یافته از در ندامت و خجالت در آمده - و بوسیله شفاعت اولیای دولت ادای لوازم طاعت را عذر خواه تقصیرات گذشته نمود - و بنا بر مقتضای این عزیمت صائب چندی از مردم معامله فهم کاردانا نزد راجه بکرماجیت که هنوز با سایر دولتخواهان در پتن توقف داشت فرستاده پیغامهای عجز آمیز رقت آموز داد - و خلاصه مطلب آنکه چون در آن مرتبه حضرت شاه بلند اقبال بدینصوب توجه فرمودند - و از پرتو چهره کتای تائید آن حضرت شاهد فتح رخساره نمود در عالم شهود بر افروخته مقصود بر وفق مدعای هواخواهان رو نمود - عادلخان متعهد ادای وظایف حسن خدمت و رعایت مراسم نیکو بندگی گشته در پی سرانجام پیشکش شد - و آن حضرت بر عهد او اعتماد فرموده حیلہ پردازیها و دروغ آمیزی های او را راست انکاشتند - و نگاهداشت سر رشته ضمان کرده نفع هله اعتبار او را



بر افراشتند۔ او خود پاس مرتبہ این پایہ والا نداشته از روی زیادہ سربہا و گم  
فرستیہا و قتیکہ وقت یافت بدست عصیان تحریک سلسلہ طغیان نمود۔  
اگر درین نوبت رقم عفو بر جراید تقصیرات این بنده کشیدہ آید از سر نو  
ناصبیہ بندگی این درم خریدہ کہ بصدق نیت دم از خلوص طویت می زند  
بداغ عبودیت زینت پذیرد۔ چنانچہ باعطاء پروانجات کہ عبارت  
از عہدنامہ باشد خط آزادی از طوق عصیان بدست این پیر غلام افتد۔  
هر آئینہ وثیقہ عہد و پیمان را بایمان موکد می سازد کہ دیگر سر اطاعت  
از خط طاعت نکشد۔ و بعد از تسلیم محال متعلقہ اولیای دولت ابد پیوند  
دم نقد پیشکش گرامند از خود با سایر دنیا داران دکن سر انجام نماید۔  
و سال بسال در خور حال و قدر شکرانہ امن و امان بدرگاہ والا ارسال دارد۔  
راجہ بعد از استماع گفت کہ اگر عنبر از تہ دل بر راستی و درستی است  
و از راه مکر و تزویر کہ شیخہ نکوہیدہ دکنیان است در نیامدہ از قرار واقع  
در مقام عذرخواہی ست۔ سایر مستدعیات او حسب الاتماس دولتخواہان  
مبذول و معاذیر او بنا بر شفاعت عفو جنایت بخش عصیان بخشای شاہ  
کشور کشای بمقام قبول موصول خواهد شد۔ و علامت صدق قول او گاہی  
ظہور می یابد کہ بالفعل دست از احاطہ احمدنگر باز دارد۔ و بحال جمعی  
کہ درینولا بر سبیل ایصال خزانہ شایان ضروریات قلعه ارسال می رود مطلقاً  
مزامتہ نرساند۔ و ہرگاہ معانی مذکورہ صورت بندد بندہای دولتخواہ  
حقیقت را بدرگاہ گیتی پناہ معروضداشتہ این معنی را وسیلہ درخواست  
سایر ملتسمات او خواهند ساخت۔ و کلائی عنبر این مطلب را از خدا  
خواستہ بی امتناع بقول مبادرت جستند و حقیقت بند عنبر نوشتہ فرستادند۔  
او بعد از وقوف بمقام تصدیق قول گفتہ و پذیرفتہ خویش در آمدہ بی  
توقف مردم خود را از دور قلعه برخیزانید۔ چون ازین معنی مکنون خاطر  
عنبر ظاہر شد و خاطر اولیای دولت از جانب او اطمینان یافت مبلغ یک  
لک روپیہ باہزار تفنگچی بجهت مدد خرچ قلعه و نگاہبائی آن فرستادند۔  
چون فرستادگان خزانہ را بی معانت رسانیدہ مراجعت نمودند حقیقت  
این معنی و سایر ملتسمات عنبر را در طی عرضداشت بدرگاہ سپہر مثال  
شاہ بلند اقبال عرضداشتند۔ از آنجا کہ ستودہ شیوہ عفو جرایم و جنایات  
و فرو گذاشت زلات و تقصیرات مقتضای ذات کامل صفات و لازمہ طینت  
قدسی سرشت آنحضرت ست۔ و نیز اعطای امان خاصہ بمسلمانان شرعاً و عقلاً  
واجب و حسب الحکم مروت و فتوت فرض و لازم۔ معہذا شدت گریہی ہوا

و رسیدن موسم برسات که در میان بود مرغب و محرک بنا برین درخواست ایشان تشریف قبول یافت- و باین معانی چون خاطر ملکوت ناظر بچگونگی احوال حضرت خلافت مرتبت نیز مقلق بود- چه خبر اشتداد عارضه ضیق النفس که از دیر گاه باز طاری مزاج عالی شده بود دمبدم نفس بنفس متواتر و متوالی میرسید- لاجرم این دل نگرانی که از همه بالاتر بود علاوه موجبات پذیرش ملتسمات او گشته بامان دهی و جان بخشی و قبول مصالحه و معاهده رضا دادند- و معامله صلح باین صیغه قرار یافت که الحال سایر پرگنات دکن که از عهد حضرت عرش آشیانی تا مبادی حضرت جهانگیر در تصرف اولیای دولت جاودانی بود ثانیاً در ضمن مصالحه بار نخست بر سبیل اشتراک بعمال سرکار بادشاهی تعلق پذیر گشته خود نیز در بعضی از قری و مواضع مدخل داشته بتصرف اولیای دولتخواهان دهد- چنانچه از جمیع مجال مشترک که موازی چهارده کرور دام جمع سی و پنج لک روپیه حاصل دارد از وقت مصالحه آن نوبت تا اکنون که در تحت تصرف او مانده بود دست باز داشته تسلیم اولیای دولت نماید دوم نقد مبلغ پنجاه لک روپیه بر سبیل پیشکش و جرمانه جرأت و بی ادبی از خود و نظام المک و عادلخان و قطب الملک سر انجام نموده بدرگاه والا ارسال دارد- بالجمله چون عنبر از حقیقت مضمون امر کماهی آگاهی یافت در قبول این معنی بجان منت دارگشته از اطاعت فرمان جهان مطاع سر نتافت- و فی الحال در پی سرانجام شرایط پذیرفته شده محصلی قطب الملک نیز بعهده خود گرفت- و در باب پیشکش عادل خان التماس صدور فرمان و تعیین یکی از بندهای معتبر درگاه گیتی پناه بجهت تحصیلداری او نمود- و بندهای بادشاهی چون عنبر را بر وفق خواش هوا خواهان مطیع و فرمان بر یافتند خاطر از جمیع مواد جمع ساخته همعنان فتح و ظفر با سائر عساکر بسوی تمرنی شتافتند- و چون محال بالا گهات قلعه که قابل نشستن مرزبان و بنگاه لشکر و نشاندن تهانه باشد نداشت- و قلعه احمدنگر خود در سرحد واقع شده از وسط ولایت دور افتاده بود- لاجرم اولیای دولت در سرزمینی پسندیده که اینطرف تمرنی واقع بود بر فراز رودخانه [کهرک پور] قلعه سنگین اساس در کمال رفعت و حصانت بنا نهاد

و نہہال بخت مسعود آن علم  
حرم سرای آن خلد سعلی را  
میلاد سعادت بنیاد بعد از س  
از شب بیست و یکم ماہ  
مطابق بیستم رجب سنہ هن  
کہ بتازگی شمع افروز شنبہ  
سلطنت عظمیٰ شدہ ثریا بانو  
از جملہ اسمای سامی نامی  
میچملا بہ نیروی دولت  
در تحت تصرف اولیای دول  
و خاطر آسودہ قرار پذیرفت۔

سابق بجاگیر ایشان مقرر بود تصرف نمودند - و بنا بر التماس عنبر مقرر فرمودند که مبلغ پنجاه لک روپیه که دنیا داران دکن ادای آن بر ذمت انقیاد گرفته اند بموجب این تفصیل نقد و جنس برابر سامان نمایند - عادلخان بیست لک روپیه - نظام الملک دوازده لک روپیه - قطب الملک هزده لک روپیه - و بجهت تحصیل مبلغ مذکور حکیم عبدالله گیلانی را نزد عادل خان و کنهیر داس (۱) برادر راجه را پیش نظام الملک و عنبر و قاضی عبدالعزیز را به محصلی قطب الملک نامزد فرمودند - و راجه بهیم با فوجی عظیم از بندگان تعیین شد که از زمیندار گوندوانه پیشکش کلی گرفته روانه درگاه والا گردد - چون عادلخان تسلط و تطاول عنبر بر نمی تافت در ارسال پیشکش و تسلیم محال مذکور تعلق و تهاون ورزیده بدفع الوقت می گذرانید - افضلخان را که سابقاً آشنائی با عادلخان داشت مقرر فرمودند که متوجه بیجاپور شده او را به تنبیه نصایح هوش افزا از گران خواب بیهوشی بیدار سازد چون علامی با سرعت تمام مسافت دور و دراز در مدت کوتاه بریده بعادلخان پیوست - و مقدمات مذکوره را که صلاح درجهانی در قبول آن بود حکیمانه دلنشین او ساخت - از روی فهمیدگی سر تا سر احکام فرموده را از ته دل و جان بقبول تلقی نموده در هیچ باب ایستادگی نمود - و در اندک مدت پیشکش مقرر که عبارت از بیست لک روپیه باشد نقد و جنس از مرصع آلات و جواهر و انواع نفایس و نوادر و شصت زنجیر فیل کوه پیکر سامان نموده مصحوب افضل خان و حکیم عبد الله خان بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت - و درین مرتبه دو لک روپیه بافضل خان تکلف نمود - و قاضی عبدالعزیز نیز موازی صد زنجیر فیل و نه لک روپیه نقد و جنس بحساب هزده لک بر سهیل پیشکش مقرر از قطب الملک گرفته متوجه آستان بوس شد - و بهمین دستور کنهیر داس هم دوازده لک روپیه از نقد و جنس مشتمل بر چهل زنجیر فیل و اسپان عربی اصل و جواهر از نظام الملک و عنبر گرفته رو بدرگاه جهان پناه نهاد - و شاه بلند اقبال فتحنامه کریمه مشتمل بر نوید فتوحات عظیمه که دیباچه نصرت های سلاطین ماضی و حال تواند بود - و عنوان کارنامه ملوک زمان استقبال را شایان باشد -

(۱) در بادشاه نامه بجای کنهیر داس کنهیر داس نوشته شده - صفحه

بود هر شب جمعه عالمی بزیارت مرقد آن سلطان مغفور شتافته - بعد از نقل نعشش از آن مکان به اله‌باد در هر منزل بدستور شهر صورت قبر نمودار ساخته سالهای دراز هر پنجشنبه مردم اطراف و جوانب فراهم آمده اکثری در آن موضع شب میگذرانیدند - خلاصه مطلب از گذرانیدن سلطان خسرو آن بود که چون حضرت خلافت مرتبت در انجام کار و فرجام روزگار چه از علت اعراض امراض مزمنه و چه نسبت به ارتکاب تناول مغیرات بی پروا و بیدماغ شده مطلقاً بسر انجام مهام سلطنت نمی پرداختند - و مدار بست و کشاد سهامات ملکی و مائی این دولتکده‌ابد بنیاد وابسته برای نور جهان بیگم بوده حل و عقد سهامات بنجوی که خاطر خواه او بود مینمود - و او و منسوبانش قطعاً ملاحظه دور بینی و عاقبت اندیشی بنظر در نیامده به نهجی راه رشوت ستانی کشادند که بوسیله زر ناسزاواری چند بکار فرمائی اعمال سلطنت منصوب و متصدی خدمات بی نسبت گشته رفته رفته بکار گزارئی سرکار و صاحب صوبگئی ولایتها لوای استقلال بر افراشتند - و ازین جهت مفاسد عظیمه بمصالح دولت رسیده خلل های کلی در خلال این احوال نظام عالم راه یافت - و این معنی بر شاه بلند اقبال بغایت گرانی نموده - آنوالا گهر این پایه تسلط بیگم که باعث فساد نظام عالم و شورش اوضاع و احوال دارالخلافه بود بر نتافت - و نیز هم چشمی اخوان حسد پیشه که تمیز خویش را بچیزی میگرفتند - و از خود حسابی بر گرفته خود را در حساب بر گزیدگان عنایت جناب پروردگار می شمردند - بتخصیص شهریار که همواره بیگم همت بر پیشرفت کار او مصروف داشته میخواست که بهر کیف که میسر آید نامزد مرتبه خلافت گردد - و عمده ملاحظه کوفت آن حضرت که درینولا از شدت ضیق النفس وقت به تنگی کشیده اعتماد بر پابندگئی زندگئی آن حضرت نمانده بود ملاحظه مند گشته اراده نمودند - که پیش از آنکه آن حضرت بعالم بقا شتافته در منزل قدسیان مقام گزینند - بمحض صلاح وقت ناچار با خود قرار چنین دادند - که بحسب سر انجام معامله دین و دولت باختیار خود گرفته باحوال رعیت و سپاهی که اینان در حقیقت بی سرور حکم تن بی سر و رسته بی شبان و گنج بی پاسبان دارند بواجبی پردازند - و تا اختیار عرصه از قبضه اقتدار بیرون نرفته و گرد فتنه برادران مرتفع نگشته خاطر از موافقت ارباب وفاق جمع ساخته و غایله فسادی که از دورئی خیل دولت محتمل ست رفع گردانیده بعضی از ارباب نفاق

را زندانی و برخی را آنجهانی سازند - و بدین قصد که تا هنوز بنای کار پرویز و شهریار پایدار نگشته و اساس معامله آنها استحکام نیافته آن دو معدوم بالمره را باسانی از میان برداشته به تهیه مواد و سفر و سرانجام معاملات رزم پردازند - لا جرم محفل کنگش آراسته و باجماع لشکر پرداخته نخست سلطان خسرو را آنجهانی ساختند - بعد از آن در دیوار دولتخانه برهانپور را از سر نو به پرتو آرایش جشن نوروزی و پیرایش بزم ظفر و فیروزی بر آئین مهر گیتی افزود و نور اندود و صفا نمود نموده از جلای نقره و طلا ریزش کثیره روی زمین محفل بهشت آئین را رشک فرمای انوار مهر انور و غیرت بزم رنگین چرخ اطلس گردانیدند \*

## در آمد فصل بهار و طلوع طلیعه سپاه نوروزی و مبارکباد فتح و فیروزی اولیای دولت نصرت روزی شاه بلند اقبال و سانحه چند که درین عرض رویداد

سریر نشین بارگه چارم یعنی نیر اعظم که سر خیل سپاه انجم است - بعد از انقضای پنج گهری شب دو شنبه هشتم جمادی الاولی از شهرور هزار و سی و یک هجری از کاشانه حوت بشرف خانه حمل بر سبیل تحویل فیض قدوم سعادت لزوم ارزانی داشت - و از فرط شادمانی نوید فتح و فیروزی که بتازگی روزی روزگار نصرت آثار اولیای دولت پایدار آمده بود - کار پردازان قوای نامیه را باذین روی زمین و تزئین صفحه زمان امر نمود - حسب الامر شاه بلند اقبال کار گذاران کارخانجات خاصه بر در و دیوار های دولتخانه برهانپور از سر نو آرایش جشن نو روزی و پیرایش بزم ظفر و فیروزی بر آئین مهر گیتی افزود بستند - در همین ایام که برهانپور از پرتواقامت موکب مسعود بهمه جهت مجمع بهجت و سرور و منبع نشاط و شور بود - و کنگش توجه عالی بصوب دارالخلافة بجهت انصرام اراده مزبور و سرانجام تهیه اسباب جنگ در میان که درین اثناء زین العابدین خلف آصف خان جعفر از درگاه گیتی پناه آمده فرمان عالیشان باین مضمون رسانید . که شاه عباس دارای ایران درین آوان بالشکر گران سنگ باهنگ تسخیر قلعه قندهار آمده چندی در باره احاطه آن پای افشرد

مدتی متمادی باقامت مراسم تضييق دائره محاصره اشتغال نموده روزگاري نائره جدال و قتال از بیرون و درون اشتغال داشت - تا آنکه کار بر متحصنان بغایت تنگ شده معامله بدشواری گرائید - و بنا بر آنکه مبائی یکجهمتی و یگانگی و بنیاد صداقت و اتحاد از دیرباز میان این خانواده علیه و سلسله صفویه استحکام داشت - عبدالعزیز خان نقشبندی که حراست آن حصار و ضبط مضافات آن بعهده او بود تکیه برین معنی نموده - و از جانب شاه خاطر جمع کرده از تفنگچی و آذوقه و باروت و سایر سامان قلعه داری چنانچه بایست نکرده بود - لاجرم عبدالعزیز خان از کثرت عسرت و قلت غله و نومیدی زود در رسیدن کومک از رهگذر دوری راه قلعه را ناچار سپرد - چون درین ایام بمساعی جمیل آن گرامی فرزند سعادت مند لله الحمد خاطر از دنیا داران دکن در همه ابواب جمعیت گرای گردیده پاس ناسوس این دولت بر ذمت همت بلند نهمت آن قره العین اعیان خلافت نیز لازم است - الحال صلاح وقت منحصر در آن است که از برهانپور بفرخی و فیروزمندی متوجه مندو یا اجمیر شده موسم شدت گرمی هوا و بارندگی را در یکی ازین دو موضع بگذارند - و بعد از طلوع سهیل که وقت سفر این کشور است رایت ظفر آیت را بمبارکی و خجستگی ارتفاع بخشیده با سایر کومیان از همان راه روی توجه بمقصد آرند - چون حقیقت معامله از نوازشنامه حضرت خلافت مراتب بر خاطر انور پرتو افکند دست آویزی قوی بجهت روانه شدن یافته در روز شرف آفتاب که اشرف ساعت بود از برهانپور بصوب قلعه ماندو نهضت فرمودند - و بیست و ششم فروردین ماه در طی راه افضل خان و حکیم عبد الله و قاضی عبدالعزیز و کنهرداس باجموع پیشکش دنیا داران دکن و فرستادگان ایشان و هم چنین راجه بکرماجیت که بقصد تنبیه افواج عادل خان و تعیین تهنات بالاکهات دستوری یافته بود مقضی المرام باز گشت - و راجه بهیم با چهار لک روپیه نقد و صد زنجیر فیل از بابت پیشکش زمیندار گوندوانه و یک لک و چهل هزار روپیه نقد و پنجاه زنجیر فیل از جاتیه آمده بسعادت بساط بوس درگاه والا کامیاب گشتند - حضرت شاه بلند اقبال بعد از رسیدن ماندو زین العابدین را با جواب فرمان عالیشان دستوری مراجعت دادند - خلاصه مضمون عرض داشت آنکه چون همگی همت این رضا جوی متوجه اطاعت فرمان جهان مطاع است - و پیوسته در حصول مراضی خاطر اقدس آن حضرت بقدر امکان کوشیده مطلقا سرانقیاد از فرموده والا نه

پیچیده - چنانچه هر خدمتی که اشاره عالی بانصرام آن وقوع یافته از سرفرمان برداری و روی جانسپاری بسرانجام آن شتافته - الحال نیز حسبالحکم قضا شیم روز شرف که فرمان اشرف پرتو ورود افکنده متوجه مندو گشت - و دوم اردی بهشت ماه الهی سال هفدهم جلوس همایون داخل قلعه مذکور شد - و چون عساکر منصوره درین ایام از سرانجام مهام دکن پرداخته اند و در موسم برسات از زمین مالوه عبور متعسر بل متعذر است - حسب الامر صلاح وقت در اقامت مندو دیده آنجا توقف نمود -

که چون ایام بارش منقضی گردد بتوفیق الهی و همراهی اقبال بی زوال بادشاهی راهی آن سمت شود - چون آن مهم عمده نسبت یساقهای این کشور نمی تواند شد - چه از ملتان تا قندهار قریب سه صد کروه است - و در مراحل آن سر زمین غله بجهت خوراک کاروانیان نمی رسد چه جای آذوقه این قسم لشکر کلانی که بر مثل شاه عباس بادشاهی سپاهی منش مصاف دیده که مکرر با عساکر روم و اوزبک رو برو شده غلبه نموده به نیروی آن غالب توان آمد - ناچار سرانجام آذوقه باهتمام تمام چنانچه باید و شاید نمود - الحال بحکم این مصلحت انساب آنست که صوبه ملتان و پنجاب و کابل که بر سمت قندهار است بجاگیر این رضا جو عنایت شود - تا سامان غلات و سائر ضروریات این یورش باسانی تواند نمود - و نیز خزانه پر زر مستوفی که بسامان این قسم لشکری عظیم وفا کند سرانجام باید فرمود - و بمقتضای آنکه لشکر را از سردار دقیقی بیم و امید در درجه کمال می باید تا سهم بر وفق دلخواه پیش رود - اگر سررشته افزایش و کمی مناصب و مراتب و تنخواه و تغیر جاگیر کومکیان این یساق بقبضه اقتدار و اختیار این دولتخواه مربوط گردد بصلاح دولت اقرب و مقتضای وقت انساب می نماید - چون مضمون عرض داشت بر رای انور پرتو وضوح گسترده - و نور جهان بیگم از حقیقت مطالب آگاهی یافته هر یک ازین ملتسمات را در وقتی نا مناسب بعرض اشرف رسانیده تا حدی جد و مبالغه در بیصورتی این امور و تقبیح این وجوه بجا آورد که این معنی باعث شورش مزاج اقدس آن حضرت شده بسیار از جا در آمدند - و بشهریار تسلیم خدمت تسخیر قندهار فرموده جاگیر حصار درمیان دو آب و این حدود از شاه بلند اقبال تغیر نموده تنخواه او نمودند - و بجهت آوردن لشکر دکن سزاوان تعیین نموده حکم فرمودند که چون صوبه مالوه و احمد آباد



و دکن بجاگیر او تنخواہ شدہ ازینجا ہرجا خواہد محل اقامت خود قرار دادہ ارادہ آمدن حضور نکند - و بندہای شاہی کہ در یساق دکن ہمراہ او تعین بودند بزودی روانہ حضور سازد - و بعد ازین ضبط احوال خود نمودہ از فرمودہ در نگذرد \*

کیفیت روانہ شدن شاه بلند اقبال از برهانپور

بارادہ ملازمت و شورش مزاج اقدس حضرت

خلافت مرتبت ازین وجہ و منجر شدن

آخرکار بمحاربه

چون نور جہان بیگم بہ تصورات دور از راہ بنای کار بر خواہش طبع خویش نہادہ تغیر مقتضای ماضی کہ در عہد الست منشور نافذان بطغرای غرای منشیان دار الانشاء بفعل اللہ ما یشاء رسیدہ - و بدستخط خاص دیر دیوان کدہ تقدیر از خامہ ' جف القلم بما ہو کائن بتوقیع وقیع و بحکم ما یرید موشح گردیدہ این ہنگامہ را غنیمت دانستہ خواست کہ سلطان شہریار چارمین فرزند حضرت خلافت مرتبت را نامزد سلطنت نماید - و باوجود چنین سعادت مندی کہ لباس رسای استحقاق خلافت علی الاطلاق بر بالای دل آرای او چسبان و چست آمدہ چنان ناقابلی را بر اورنگ خلافت جای دہد - و بیان حقیقت این واقعہ آنست کہ چون بیگم میدانست کہ عنقریب جہانگیر جہان کشای بنا بر اشتداد عارضہ دیرینہ اورنگ جہانبانی را خیر باد وداع گفتہ و افسر سروری از تارک والای حضرت شاہ بلند اقبال زینت پذیرفتہ با وجود مسعود آن حضرت این اطلاق عنان و تصرف در اسور نخواہد بود - و اگر معاملہ با شہریار باشد چون دختری کہ از شیر افگن ترکمان داشت در حبالہ ازدواج او بود - ہر آئینہ بسبب این نسبت سلطنت داماد موجب مزید اعتبار و علت دوام تسلط و اقتدار او خواہد شد - لا جرم چشم از ہمہ مراتب پوشیدہ بتشہید مبائی دولت این حضرت راضی نبودہ سعی در تمہید قواعد مکانت و مکنت و ازدیاد نیرو و قوت او می نمود - و حقیقت مخالفت شاہ بلند اقبال خاطر نشان حضرت خلافت مرتبت کردہ سر کردن مہم قندہار نامزد شہریار کنانید - و خود بہ پشت گرمی زر کلبی کہ از

اعتماد الدوله مانده بود متعهد سرانجام سهم قندهار و تجهیز لشکر نصرت آثار و متصدی پیشرفت این کار دشوار آمده میرزا رستم صفوی را که مالها حکومت قندهار و توابع آن بعد از پدر باو و برادرش بود - و ماهیت دان آن ملک است باتالیقی مقرر ساخت - و بیغرضانه بتقریر دلپذیر خاطر نشان نموده امر بتغیر جاگیر سایر مجال هندوستان که در تصرف گماشتهای شاه بلند اقبال بود کننایده تنخواه طلب شهریار شد - و راه گفتگوی دولتخواهان درین باب مسدود ساخته کار بجای رسانید - که میر عبد السلام وکیل دربار آن حضرت که اکنون بخطاب <sup>۱</sup> [اسلام خانی] و منصب پنجمزاری ذات و سوار سرافرازی یافته است از آمد و رفت دربار ممنوع شده رخصت معاودت بخدمت آنحضرت یافت - چون یکبار غبار کلفت و گرد وحشت بنحوی برانگیخته شد که از هیچ رو الفت و موانست و صلاح و صفا را درمیانه راه نماند - و چندی از بندها بسزاوی طلب هر یک از اسرا نامزد شده اکثر صوبه داران را نیز بحضور طلب فرمودند - استماع خبر این مقدمات وحشت آمیز باعث کدورت خاطر انور آن سرور گردیده افضلخان را فرمودند که بر سبیل ایلغار بدربار والا پیوسته دقایق حقیقت معامله را در لباسی ملایم و وقتی مناسب بعرض اقدس رساند - که این فرزند فدوی جانسپار که همواره در صدد تحصیل خرسندی و همه جا در مقام اقامت مراسم رضامندی آنحضرت بوده بهیچ وجه سوء ادبی و فرو گذاشت خدمتی که بر آن سر سزاوار کم توجهی آنحضرت باشد بخود گمان ندارد - و بی روشی و لغزشی که مستلزم اندک مایه کم لطفی چه جای این همه دل گرانی و رنجش خاطر مبارک باشد بخود راه نمی برد - خاصه درینوقت که بتازگی مصدر ظهور این نوع نمایان فتحی شده تقدیم خدمات شایسته دیگر نیز در خاطر خیر اندیش دارد - متعجب است که بی صدور شائبه تقصیر وجه این مایه کم توجهی و علت این مایه سر گرانی در واقع چه باشد - خصوص تغیر جاگیر این رضا جو نموده بان قسم ناخلفی دادن - چون افضل خان از شرف بساط بوس سر افزای یافته خلاصه مطلب را بعرض رسانید - اصلا نفعی پدید نیامده تلافی و تدارک این معنی مطلقا صورت نه بست - ناچار دستوری یافته بی نیل مقصود مراجعت نمود - و حقیقت معامله بتازگی بر رای حقایق پیرای شاه

بلند اقبال ظہور یافت و دانستند کہ کار از کارسازی نامہ و پیغام گذشتہ - لاجرم قرار دادند کہ خود بنفس نفیس از ملازمت والد والا قدر استسعاد یافتہ حقیقت معاملہ را خاطر نشان و دلنشین آنحضرت سازند - بنابراین عزیمت را بحلیہ جزم آراستہ با افواج منصورہ کوچ در کوچ متوجہ دربار جہان مدار گشتند - حضرت خلافت مرتبت از استماع این خبر بی نہایت متغیر و متأثر شدہ تجمیز عساکر بقصد مقابلہ نمودند - و از لاهور بسرعت تمام متوجہ شدہ چون از دارالملک دہلی گذشتند - مدار تدبیر امور و ترتیب افواج بصوابدید مہابت خان مفوض نمودہ ہراولئی سپاہ ظفر دستگاہ بعہدہ عبداللہ خان مقرر فرمودند - و جوانان کار طلب کار دیدہ و سپاہیان مصاف آزمودہ را در فوج خان مذکور تعین نمودہ خدمت رسانیدن اخبار و ضبط شوارع و طرق نیز بار فرمودند - غافل ازینکہ او با شاہ بلند اقبال ہمدست و ہمدستان خبرہای راست و دروغ بقلم آورده از نظر اشرف گذرانید - و اکثری از بندہای درست اخلاص را متہم بنفاق و اخبار نویسی ساختہ خواست از پا در آورد - لیکن حضرت خلافت مرتبت بفتنہ سازی او از جائزفتہ بکسی مضرت نرسانیدند - و با آنکہ بعضی دولتخواہان در خلوت بکنایہ و صریح حقیقت نفاق او بعرض رسانیدند - آن حضرت زیادہ از توقع او عنایت و مہربانی مبذول داشتہ در ہر باب بی نہایت دلجوئی می نمودند - چون شاہ بلند اقبال بنا بر کثرت مردم از راہ کنار دریا طی مسافت می نمودند - آن حضرت نیز براہ دریا متوجہ شدہ ترتیب افواج از ہراول و جرانغار و برانغار و التمش و طرح و چنداول بد ستور لایق فرمودند - و ازینطرف شاہ بلند اقبال بیست و ہفت ہزار را سان دیدہ بنا بر شرم حضور با خانخانان از راہ راست عنان تافتہ جانب دست چپ متوجہ شدند - و راجہ بکرماجیت را با دارابخان خلف خانخانان و بسیاری از امرای بادشاہی از تعیناتیان دکن و احمد آباد تہ تفصیل آن طولی دارد - و از نوکران خود مثل راجہ بہیم و رسم خان و بیرم بیگ پنج فوج قرار دادہ بظاہر سرداری را نامزد دارابخان نمودہ روبروی لشکر بادشاہی تعین فرمودند - روز چہار شنبہ جمادی الثانیہ سنہ ہزار و سی و دو ہجری مابین بلوچپور و قبول پور افواج بادشاہی و شاہی بہم رسیدہ جا بجا بتوزد و ترتیب مقرر سوار ایستادہ منتظر رزم گشتند - و توپخانہا را از ہر دو طرف دفعہ دفعہ آتش دادہ ہنگامہ مصاف و معرکہ رزم را گرم ساختند - و سخت کوشان سرکش از ارباب نفوس قرینہ ہر دو خیل بنواختن کوس

و گورکه در جنگ زده شعله تیغهای سرکش مانند آتش کین علم نمودند - آن حضرت بجهت مزید تفقد خاطر و رعایت جانب عبدالله خان ترکش خاصه فرستاده اظهار تردد و جانفشانی که لازمه این مقام بود بمیان آوردند - خان ناحق شناس قطعاً عواطف و مراحم عمیمه حضرت خلافت مرتبت را بنظر حق شناس در نیاورده و بهمه جهت قطع نظر از حقوق عنایات بادشاهانه نموده در عین قابوی تاختن اسپ و انداختن یکه تازان معرکه پرداز اسپ بر انگیزخته با فوج خود بهواخواهان پیوست - و این معنی باعث چیره دستی و فرط دلیری و جرات این مردم گشته سران لشکرجهانگیری خواستند که هزیمت را نوعی از غنیمت شمارند - که بیک ناگاه از آنجا که مقتضای رنگ آمیزی های اقبال بیزوال و نیرنگ پردازي های تائید آسمانی ست - قضا را تفنگی غیبی براه نکرماجیت رسیده از پای در آورد - و دارابخان باوجود کمال وسعت و کثرت لشکر و سازمحرابه بر طبق اشاره خانخانان دست از قتال و جدال مردم بادشاهی باز داشته دیده و دانسته عنان انصراف را انعطاف داد - و دیگر سرداران نیز باوجود غلبه محافظت خویشتن نموده پیوند امید بسته را گسستند - و از روی نیامد کار سرها بگریبان و دستها در آستین دزدیده و پایها را در دامن کوتاهی تردد پیچیده راست تا اردوی شاه بلند اقبال عنان باز نکشیدند - و آن والا جاه بمقتضای مصلحت وقت محافظت خویشتن واجب دانسته با خانخانان و دیگر سران متوجه برهانپور شدند - و لشکری بادشاهی بسرداری سلطان پرویز و اتالیقی سہابت خان در همان گرمی عنان تعاقب سبک و رکاب تمکن گران کرده از دنبال جلو ریز شتافتند \*

چون پنجم شهر یور سنه هفده مندو مرکز رایات عالیات گشت همین روز در خدر معلی نواب قدسی القاب ممتاز الزمانی شاهزاده والا قدر شرف ورود بعالم شہود نمود - و قبل از آنکه سیامن تسمیه آن والا گهر بنامی و اسمی سامی گردد آنجهانی شد - مجلا از آنجا بعزم برهانپور ششم ماه مذکور کوچ نموده بایست هزار سوار و سیصد فیل جنگی و توپخانه عظیم بعزم رزم سلطان پرویز و سہابت خان که پی ریز کرده می آمدند متوجه شدند - و دارابخان و بهیم و بیرم بیگ و دیگر مردم کار آمدنی خود را به پیش روانه ساخته از عقب خود باتفاق خانخانان و بعرضه کارزار نهادند - چون سہابتخان بتازگی از در چاره گری درآمده بفریب و فسون صید دلہای رسیده می نمود - و بصریق نامہ و پیغام در لباس اظهار تملق و چاپلوسی

تمام باسراء این طرف اعلام میکرد - و آنها هم سر رشته عقد عهد و پیمان بعقد غلاظ ایمان توثیق تمام داده منتظر وقت و قابو بودند - روزی که دلیران و مقهوران در میدان مصاف صف کشیده هنگامه گیر و دار را از طرفین گرم بازار ساختند - و هر کدام بمقتضای مقام در بند ننگ و ناموس افتاده از راه تهور و تجلد در عرصه مرد افکن اسپ تردد می ساختند - نخست برق انداز خان که سابق بهاء الدین نام داشت و نوکر زینخان بود - و بعد آن در سلک برقدازان رومی سرکار بادشاهی انتظام داشت و بتوجه آنحضرت بپایه امارت رسیده - پاس مرتبه عنایت گرامی و حق نمک نداشته با برق اندازان خود را بلشکر سلطان پرویز رسانید - و بعد آن رستم خان از نوکران عمده و تربیت کردهای عالی با محمد مراد بدخشی و غیره حرام خواران بی درنگ گریزان گشته بافواج بادشاهی پیوستند - شاه والا جاه از استماع این خبر از جمیع بندهای شاهی بی اعتماد شده همه را نزد خود طلبیده از آب نریده عبور نمودند - درینوقت نیز اکثری از بیوفایان جدائی گزیده به لشکر بادشاهی پیوستند - شاه بلند اقبال تمام کشتی ها را بان طرف کشیده گذرها را بقدر امکان استحکام داده - و پیرم بیگ بدخشی را با بندهای معتمد و جمعی از دکنیان و عربهای توپخانه در آنجا گذاشتند که مجال عبور بهمیچ متنفسی ندهند - درین وقت محمد تقی قاصد خانخانان را با نوشته که بدستخط او بجانب سهابتخان بود گرفته پیش شاه بلند اقبال آورد - در عنوان مکتوب این بیت مرقوم بود \*

صد کس بنظر نگاه میدارندم \* ورنی پیر یدسی ز آرامی

آنحضرت خان مذکور را با فرزندان از خانه طلبیده این نوشته را نمودند - اگرچه عذر و انکار بسیار درمیان آورده خود را باین مقدمه آشنا نمی ساخت - اما جوابی که از آن تسلی شود سامان نتوانست نمود - لا جرم او را با دارابخان و دیگر فرزندان متصل دولتخانه نظر بند نگاهداشتند - و حالی که برای خود فال زده بود براء العین صورت آنحال مشاهده نمود - و بهمین دستور یکی از بندها نوشته سهابت خان که در جواب مکتوب زاهد خان نوشته و بمبالغه تحریص آمدن او نموده بود آورده گذرانید - از روی اعتراض خان و مانش بتاراج داده او را نیز با سه پسر محبوس ساختند - و چون نزدیک قلعه آسیر که در استحکام و متانت و ارتفاع های و سامان توپ و تفنگ و چشمه های جاری نظیر خود بر زمین ندارد - و راه بر آمدش در نهایت تنگی و

تاریکی چنانچه زالی سر راه بر رستم می تواند گرفت رسیدند - مصحوب شریف نام ملازم سرکار عالی منشور والا مشتمل بر ترهیمب و تخویف و امید بنام میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو قلعه دار آنجا فرستاده تاکید نمودند که بمجرد آمدن میر مذکور برای استقبال منشور دیگر بیالا رفتن نگذارد - اتفاقاً میر از سعادت منشی و اخلاص درست بی مبالغه و مضایقه قلعه را بشریف سپرده خود با زن و فرزند فرود آمده حضرت شاه را دید - و بمنصب چهارهزاری ذات و سوار و عالم و نقاره و خطاب مرتضی خان سرافرازی یافت - روز دیگر با خانخان و دارابخان و سایر اولاد او بیالای آن حصار متانت آثار بر آمده عورات و اسباب زیادتی را در آنجا گذاشته تا سه روز بخاطر جمع در سرانجام آذوقه و مصالح قلعه داری پرداخته گویال کور را بنگاهبائی قلعه مذکور سر برافراختند - رفتن بیالای قلعه محض برای آن بود که خانخانان را با دارابخان و فرزندان دیگر محبوس سازند - چون رای برگشت با خود به برهانپور آوردند - و او رتن هاده را که سپاهی قرار داده صاحب الوس است در میان آورده برسل و رسایل حرف صلح مذکور ساختند - سهابت خان در جواب نوشت که حرف صلح بی خانخانان متعذر است - تا او نیاید این معامله بگفتگوی دیگران راست نمی آید - شاه بلند اقبال خان مذکور را اندرون محل طلبیده دلجوئی زیاده از حد نموده بمبالغه ظاهر ساختند - که چون در بیوقت جز

عنایت الهی و کارگری تائید فیض نامتناهی معین و مددگار دیگری نیست - از شما توقع همراهی و معاونت زیاده از آنچه توان گفت داریم - اگر بمقتضای جوانمردی و اصالت حفظ ناموس و عزت ابن دولت بر ذمه همت خود گرفته کاری بنمائید که معامله بحالت اصلی گراید - هر آئینه سالهای دراز ممنون دولتخواهی و اخلاص درست شما خواهیم بود - بعد این گفتگو روابط عهد و پیمان را بسوگند مصحف مجید مستحکم ساخته بعزیمت صلح روانه آب نریده ساختند - و مقرر فرمودند که اینطرف آب توقف ننموده بنامه و پیغام تمهید مبائی صلح و دوستی نماید - اتفاقاً پیش از رسیدن خانخانان شبی جمعی از دلاوران لشکر بادشاهی بندهای شاه را غافل یافته از گذر غیر متعارف گذشتند - و دیگر لشکریان نیز از تعاقب آنها سر کرده از آب عبور نمودند - بیرم بیگ از مشاهده این حال دست از خویشتن داری برداشته و قطع نظر از محافظت گذرها نموده روی توجه

بسوی برهانپور آورد - درین وقت خانخانان از نیرنگی اقبال گرفتار ششدر حیرت گشته در مانده کار خود شد - و از رسیدن پی در پی نوشتهای سلطان پرویز مشتمل بر وعده و وعید و دلاسا و استمالت و دلجوئی بسیار و پیغام گذاران چرب زبان بی اختیار از جا در آمده روی راست پس خم طریقت زد - و بوسیله مهابت خان رفته سلطان پرویز را دید - آنحضرت از استماع عبور موکب جهانگیری از آب نریده و برخاسته آمدن بیرم بیگ با مردم شاهي و رفته دیدن خانخانان به سلطان پرویز از روی حقیقت ناشناسی و معامله نافهمی دل از وفای همگنان برداشته و از قتال و جدال باز آمده قرار دادند - که در اطراف ممالک محروسه بولایت غنیم در آمده چندی در آنجا بگذرانند - و بناگیز وقت عمل نموده بچاره گری این امر دشوار از سمت راه یکسوشوند - لاجرم بر امضای اقتضای این رای صواب آرای عازم دکن شده دوم مهر سنه هژده جهانگیری مطابق بیست و پنجم ذی قعدة سنه هزار و سی و دو هجری از آب تپتی گذشته بجانب دکن روانه شدند - درین هرج و مرج جمعی کثیر از بندهای بادشاهی و شاهي کام و ناکام جدائی اختیار نموده از همراهی باز ماندند - و چون وطن جادون رای و اودا جیرام بآن طرف بود - ضرور چند منزل همراهی نموده بفاصله یک منزل از عقب سی رفتند - و اسباب و دواب که درین اضطراب در راه از مردم میماند خاوندی مینمودند - و چون بیقین میدانستند که دکنیان همراهی نخواهند کرد - و در وقت کار دیگران را هم از راه برده حرکت ناپسندید در میان خواهند آورد - آنها را رخصت نموده فیلان گرانبار را با احمال و اثقال در قلعه ماهور به اودا جیرام سپرده روانه پیش گشتند - و سلطان پرویز و مهابت خان تا چهل گروه تعاقب نموده مراجعت به برهانپور فرمودند - و آنحضرت از راه قلعه ماهور بسرحد تلنگانده که داخل ملک نظام الملک است در آمده متوجه سمت اودیسه شدند - نور جهان بیگم این خبر شنیده با ابراهیم خان خالوی خود که صاحب صوبه باستقلال صوبه بنگاله بود نوشت - که از هر راه که رو دهد حسب الامکان کوشش نماید تا معامله یکسوشود - لاجرم این نا معامله فهم نیز از کار خود شماری نگرفته گردش روزگار و تقلب لیل و نهار را بحسابی برداشت - و گوش بسخنان بیگم انداخته بمقام اقامت مراسم بی ادبی در آمد - و اکتفا بدین معنی نکرده مبالغه تا جای رسانید که باحمد بیگ خان حاکم کتک برادرزاده خود نوشت - که زیاده بر مقدور مانع گذار عسا کر عالی گشته بهر طریق که دست

دهد راه بر سپاه گراسی ببندد - و اگر کار بجنگ کشد خود را روکش آن  
آتش سرکش ننموده چون پروانه بی پروا بر آن شعله جهان سوززند -  
بالجمله چون بندر سچھلی پتن مرکز رایات اقبال شد - در اثناء راه وقت  
کوچ میرزا محمد ولد افضل خان با والده و عیال راه فرار سر کرد - و شاه  
والا جاه بعد از شنیدن این خبر سید جعفر و خان قلی نوکران معتمد خود  
را بدنبال او فرستاده امر فرمودند - که اگر زنده بدست آید بهتر و الا سرش  
بیارند - همین که فرستادهای بان مصدر ابواب بی طریقی رسیده هرچند به  
ترتیب مقدمات بیم و امید سخن پردازي نمودند از جا در نیامد - و عورات  
را به پناه جنگل در آورده خود سردانه بجنگ ایستاده قصد آویزش  
نمود - و داد جدال و قتال داده جمعی کثیر را با خان قلی راهگرای  
وادی نیستی ساخت - و سید جعفر با چندی دیگر زخمهای نمایان  
برداشته آخر کار بدم تیغ شعله افروز و نوک ناوک دلدوز خون او و همراهانش  
بر خاک هلاک ریخته سرش بریده بحضور عالی شتافتند - چون از  
نزدیکی برهانپور مصحوب افضل خان بازوبند لعل برای عادل خان و فیل  
و شمشیر مرصع بجهت عنبر فرستاده درخواست همراهی نموده بودند -  
افضل خان در بیجاپور از شنیدن این خبر بحال تباه و روزسیاه فسخ عزیمت  
معاودت نموده همانجا بودن خود قرار داد - و مسابقت خان بر این معنی  
مطلع گشته دو کلمه در معذرت این قضیه نارضیه مشتملبر تفقد و دلجوئی  
بسیاربخان مذکور نوشته از راه مزید استمالت طلب حضور نمود - او بدستاویز  
این مکتوب از بیجاپور روانه شده بدرگاه عالم پناه آمد - القصه در اثناء  
توقف شاه بلند اقبال در مچھالی پتن سلطان محمد قطب الملک از راه  
سعادت منشی خود را بوادی نیکو بندگی و حسن خدمت نزدیک ساخته  
نخست از راه تقدیم وظایف ضیافت و مهمانداری و ارسال نزل و اقامت  
که از مراسم امثال این مقام است در آمد - و معتمدی را با ساوری گرانمند  
و پیشکش لایق از نقد و جنس بملازمت فرستاده مریدانه اظهار وفا و وفای  
نمود - و بگماشتههای خود نوشت که همه جادر مقام خدمتگاری و جانسپاری  
در آمده آنچه در حیز امکان گنجای داشته باشد بجا آرند - چون موکب  
سعادت از آنجا متوجه اودیسه شد اکثر جاها از راه ساحل دریای شور  
و جنگلهای دشوار گذار عبور نموده بعد از طی مراحل بسرحد آن ولایت  
در آمدند - و آخر ماه آذر ظاهر کتک که نشیمن حکام آن صوبه است مخیم  
سراذقات خیل دولت گردید - وقتی کد از آنجا بارآده توجه صرب بنگاله



نهضت فرمودند - احمد بیگ خان حاکم کتک هنگام کوچ سر راه بر عبور  
 خیل اقبال گرفت - و بعد از ستیز و آویز شکست عظیم خورده بطریقی بی جا  
 و بی پا گشت که تا هنگام رسیدن بنگاله هیچ جا بند نشده بحال تباه و روز  
 سیاه بحال خود ابراهیم خان پیوست - و ولایت بی حاکم مانده بنا بر  
 آنکه زمینداران و غنیم اجنبی در آن سر زمین بسیار اند که عمرها انتظار  
 این قسم روزی دارند - ناچار ولایت را باولیاى دولت سپرده قرین فتح  
 و ظفر بسوی مقصد راهی شدند - ابراهیم خان ازین معنی خبر یافته  
 بی توقف بالات پیکار و اسباب کار زار از نواره و لشکر بی شمار و فیلان مست  
 و دیگر سازمچاربه از جهانگیر نگر معروف به دها که روانه شده به اکبرنگر که  
 سابقا به راج محل اشتهار داشت رسید - و شهر را بر یکدست گذاشته از سر  
 دخول آن در گذشت - و حصار مقبره پسرش را که در یک گروهی از اکبرنگر  
 واقع است - بنا بر آنکه بر ساحل دریا اساس یافته و اعانت مردم نواره  
 و آذوقه بر وفق خواهش با و می رسید - بنگاه لشکر و مفر و مقر خویشان  
 و همراهان قرار داده نخست پپای خود به گورستان در آمد - آنگاه احوال  
 و احوال سپاه را در چار دیوار حصار استوار گذاشته چندی را بنگاهبائی آن  
 باز داشت - و خود با سایر مردم از آب گنگ گذشته در آن سوی آب چون  
 حباب خانه خراب بباد هوا خیمه بر سر پا کرده اساس تزلزل بر آب نهاد -  
 چون شهر اکبرنگر از قدم سپاه نصرت دستگاه برکت اندوز گردید - و قلعه آن  
 خطه از فیض نزول خیل سعادت آبروی عالم آب و خاک آمد - ظاهر شد  
 که ابراهیم خان بر سر پرخاش است - از روی عنایت نشانی بنام او صادر  
 فرمودند - مضمونش آنکه درین ایام بحسب تقدیر ربانی و سر نوشت  
 آسمانی آنچه لایق بحال این دولت خدا داد نبود از کتم عدم بعالم ظهور  
 جلوه گر شد - و از گردش روزگار و سیر لیل و نهار گذار بهادران لشکر اسلام بدین  
 سمت اتفاق افتاده - اگرچه در نظر همت ما وسعت این ملک از جولانگاه  
 نگاهی بیش نیست و مطلب ازین عالی تراست - لیکن چون این سر زمین  
 در پیش پا افتاده سرمری نمیتوان گذشت و گذاشت - اگر او اراده رفتن  
 درگاه داشته باشد دست تعرض و تصرف از جان و مال و ناموس او کوتاه  
 داشته میفرمائیم که بفراغ خاطر روانه درگاه شود - و اگر توقف صلاح وقت  
 داند ازین ملک هر جا پسند افتد اختیار نموده آسوده و مرفه الحال  
 زندگانی نماید - ابراهیم خان در جواب معروضداشت که بندگان حضرت  
 این ملک را به پیر غلام خود سپرده اند - سر منست و این ملک - تا جان

دارم میکوشم - خوبیمهای عمر گذشته معلوم که از حیات مستعار مجهول  
الکمیت چه مانده - بجز این آرزو و ارمانی در دل نیست که حقوق تربیت  
ادا نمایم - چون رای اشرف بعد از پاس صلاح پذیرئی آن خان نامعامله  
فهم بچنگ قرار گرفت - لاجرم گروهی از سوار و پیاده کار آزموده جرار  
بسررداری دارابخان خلف خانخانان و همراهی سید مظفر و سید جعفر  
و خواجه قاسم مخاطب به صفدر خان نامزد محاصره متبره فرمودند -  
و سردار جلادت آثار و سایر سرداران و سپاهیان کار فرموده بعد از وصول  
مقصد اطراف آن دیوار بست را پی سپر پای پویه ساخته بدست تصرف  
احاطه تامه دادند - و چون استحکام آن چار دیوار استوار مرتبه نداشت که  
بمحض یورش بی نقب و ملچار و پرانیدن برج و باره و دیوار بر آن دست  
توان یافت - لاجرم ملچارهای استوار قرار داده آنها را رفته رفته پیش بردند -  
و نقب ها جا جا سر کرده همگی را مرتبه بمرتبه پهای دیوار آن حصار  
رسانیدند - و ته بروج و باره را تهی نموده بیاروت انباشتند - و آنرا آتش داده  
برخی از دیوار و برجی عظیم را بهوا پرانیدند - چون ازین راه جاده فتح  
حصار حسب المدعا بر روی هواخواهان کشاده یورش نمودند - و درونیان  
بمقام مدافعه و ممانعه در آمده بر سر رخنه بل بر سر جان و مال و عرض پا  
افشردند - و مدتی از طرفین کارزاری عظیم دست داده بسی سر در سر این  
کار شد - تا آن دیوار بند بدست در آمد - درین میانه جمعی کثیر داد  
دار و گیر داده نام نیک در عوض جان گرفتند - چنانچه از هواخواهان  
عابدخان و رحیمخان و آقا شریف و حسن بیک بدخشی و سید عبدالسلام  
باره و چندین نامدار دیگر جان نثار گشتند - و از متحصنان جمعی کثیر  
جریح و قتل شدند - و از ناسوران ایشان میرک جلایر بود که بقتل رسید -  
و گروهی انبوه از بیم سیلاب تیغ آبدار بهادران خود را بآب افکنده رخت  
بقا بآب فنا دادند - رای صواب پیرای آن نیز عالم آرای فروغ تصویب بر  
ساحت ارسال افواج بر سر ابراهیم خان انداخته تصمیم این عزیمت راسخه  
نوود - چنانچه فوجی آراسته و پیراسته بسرداری عبد الله خان بهادر  
فیروز جنگ و همراهی راجه بهیم و خواجه صابر مخاطب به خان دوران بهادر  
و دریا خان و بهادر خان روهیله و عالی خان ترین و دلاور خان بریج  
و کریم داد خان و شیر بهادر و دیگر امر و ارباب مناصب والا بتنبیه او تعیین  
شدند - بنابر اینکه ابراهیم خان جمیع کشتی ها را بانسوی رود برده عبور  
ازان بدون کشتی امکان نداشت - خان مذکور ناچار بالا رویه رودبار را گرفته

مرحل نورد ساحل دریا شد - که شاید در قرای دریا کنار جای کشتی بدست افتد - قضا را اندیشه آن سردار درست نشین گشته چهار منزل کشتی بتصرف در آوردند - و آن خان کار طلب بعد از فوز مطلب تحویز توقف ننموده بیدرنگ دریا خان و بهادر خان و کریم داد خان و محمد خان مهمند را با سه صد جوان کار دیده بر چیده و تابین خود از لشکر سیلاب اثر برگزیده با پنجاه سراسپ از آب گذرانید - از اتفاقات سئیه درینوقت ابراهیم خان ازین معنی آگاهی یافته با سرعت باد و سحاب بکنار آن آب شتافت - و با جمیع نواره سر راه را مسدود ساخته فی الحال سفینه های چارگانه را غرق کردن فرمود - چون رود عظیم تاجپور پرنیه که بدریای کلان گنگ می پیوندد میان او و دریا خان حایل بود احمد بیگ خان خویش خود را بر سر خان مذکور تعیین نمود - درین حال که او با دلیران موکب اقبال مقابل شد باوجود پیادگی بهادران به تلاش رستمانه او را گوش تاب بلیغی دادند - ناچار طاقت مقاومت نیاورده رو براه فرار نهاد - ابراهیم خان از خبر فرار او دل شکسته شده فی الحال از دریای تاجپور عبور نمود - و دریا خان را محاصره نموده اطراف او را بچندین حصار دیگر مثل نواره که دریای آتش بود و همچنین بهادران پولاد جوش آهن پوش احاطه نمود - چون دریا خان و همراهان او گرفتار این گونه محاصره شده بودند از در آمدن شب بسر دست جا و بیجا در پناه ظلام لختی دل نهاد شدند - و دل بر کارگری تائید بسته نظر بر راه عقده کشائی اقبال کشادند - درین حال عبد الله خان بهادر که در مقام کومک اولیا قهر اعدا بود - بیچاره گری برخاسته در خانه زین تگاوران زمین نورد نشست - و همان طریقه پیشینه را پیش گرفته بجانب بالا رویه آب روان شد - و روی بسمت بهاگلپور که آنجا نشان کشتی چند گرفته بود نهاد - بامدادان بمقصد پیوسته و چندین کشتی کلان فرا دست آورده از صبح تا سه پهر سراسر لشکر بی پایان را با سواران و چارپایان از آب گذرانید - و بیدرنگ آهنگ کومک دریا خان نموده رو بدان جانب آورد - و دریا خان از توجه خان فیروز جنگ آگاهی یافته بی توقف بهمراهی همراهان خان را استقبال نموده بعد از الحاق با اهل وفاق باتفاق متوجه تنبیه غنیم شدند - ابراهیم خان با پنج هزار سوار آراستد و فیلان جنگی بدست را پیش رو داده از عقب آنها رخ بسوی هواخواهان دولت شاهجهانی نهاد - و از همه پیشتر دریا خان که هراول موکب اقبال بود خود را باحمد بیگ خان سردار هراول ابراهیم خان رسانیده بزد و خورد در آمد -

و در حمله و هله اول او را شکست داده بر فوج جرانغار زد - قضا را درین اثنا از آنجا که مفتضای قدر است - کتیبه از کتائب اهل صوبه بر لشمش شاهي که بکارگزاری خواجه صابر و علي خان ترين سمت تفویض داشت روبرو شد - نخست محمد خان مهمند که لختی از هراول دور دست افتاده بود با ایشان بدستبازی درآمده بعد از نمایش دستبرد نمایان با هفتاد تن از منتسبان و خویشان خویش سر در راه وای النعمه جاوید داده نیکنامی ابد که نهایت نیکو سرانجامی سپاهی است در برابر گرفت - و احداث خان خلف او نیز زخمهای کاری برداشته بیموش بر خاک کارزار افتاد - و درین حال قول خان فیروز جنگ از جا در آمده بر قلب ابراهیم خان تاخت - و دلیران طرفین با یکدیگر بر آمیخته بهم در آویختند - و بی مبالا خون یکدیگر چون آب بیقدر بر خاک هلاک ریختند - و از جمله یک تازان عسکر شاهي که داد بهادری داده کارستانی بر روی کار آورده در عین گرمی هنگامه مصاف دلیری از تابینان عبدالله خان که بحسب اتفاق با ابراهیم خان برخورد کرده او را بی سر ساخته بود انگشتر آن سردار را بجهت نشان نزد خان فیروز جنگ آورد - و مقارن آن سپاهی دیگر سرش را پیش پای اسپ عبدالله خان انداخت - برین سر افواج لشکر بادشاهی شکست یافته روگردان شدند - و عسکر شاهي بعد از افاست مراسم تعاقب و اسر و قتل بیشمار ز بقية السیف اقتناع از راه ابقا نموده طریق معاودت پیمودند - و سر آن سردار بر دار نیزه کرده مظفر و منصور بملازمت سرور هفت کشور شتافتند - و مبارکباد فتح بمسامع علیه حضرت اعلی رسائیده موقع تحسین و مورد استعجابان گشتند \*

مجملاً چون ابراهیم خان بکار آمده جهان بکام هواخواهان گشت - از بیم مبادا در عرصه پهنای آن کشور که چهار سوی آن راجها و مردم مواس فرور گرفته اند آسیبی از تغلب بیگانگان بر ممالک محروسه بادشاهی بر خورد - یا خیلک شان بر ولایات متعلقه بادشاهی دست اندازی کنند - صلاح وقت در آن دیدند که بالفعل ملک را محفوظ داشته بمحافظت آن پردازند - بنا بر آن دقیقه باین عزیمت صائب ماهجه رایات آفتاب شعاع را درجه کمال ارتفاع داده از راه خشکی بدولت و سعادت مقرون فتح و نصرت متوجه دها که شدند - و بعد از رسیدن آنجا و ملازمت نمودن احمد بیگ خان قریب چهل لک روپیه نقد سوی دیگر اجناس و پانصد فیل بقید ضبط در آورده دارابخان را قسم داده بصاحب صوبگی بنگاله سرافراز فرمودند - و زن و دختر او را با یک

پسر شاهنواز خان همراه گرفته متوجه اله آباد شدند - و در آخر اردی بهشت ماه داخل پهنه که در آنولا بجایگیر سلطان پرویز متعلق بود شده از آنجا بیدرنگ باهنگ جونپور و اله آباد نهضت فرمودند - اکثر جایگیر داران و منصبداران آنصوبه آمده ملازمت نمودند - و در اثناء راه بخاطر مبارک رسید که رهتاس اگر بجهت بنگاه و سبب نگاهداشت اسباب و اثاث سلطنت و گذاشتن بعضی از خادمان محل بدست آید بصلاح دولت اقرب است - از آنجا که آمد اقبال است سید مبارک قلعه دار آنجا بر اراده خاطر اشرف مطلع گشته بطیب خاطر بسعادت ملازمت شتافته قلعه را تسلیم اولیای دولت نمود - و خود نیز در سلک بندهای درگاه انتظام یافت - بالجمله آنحضرت جمیع اهل معلی را در آن حصن منیع باز داشته خود بدولت و سعادت رایات ظفر آیات را بسمت جونپور ارتفاع دادند - اکنون برای شادابی ابواب سخن مجلا مذکور از حصانت و رفعت و فسحت آن نموده میشود - قلعه دیرین بنا رهتاس که از نهایت متانت اساس اساس متانت بر کوه نهاده - و از کمال حصانت حصار حصار حصانت بر گردا گرد کوهسار کشیده - در استواری بروج و سر افروزی عروج از درجات همت علیا و اندیشه رسا یکقلم چیزی باقی ندارد - و در فسحت مساحت از مساحت سایر قلاع روی زمین بهمه حساب فاضل می آید - آن حصار رفعت آثار که در مغرب رویه پهنه و بهار واقعست بر بالای کوهی اساس یافته گردا گردش از طرف دامان کوه شانزده گروه بادشاهی است - و محیط [ قلعه ] ش قریب به دوازده گروه - و ارتفاعش اکثر جاها نیم گروه - و کوهچه مذکور بکوهستان کلان ممتد که به بنگاله متعلق می شود پیوسته است - و چار دیواری در نهایت استحکام و متانت از سنگ و صابروج بر اطراف آن کشیده مشتمل بر چارده دروازه و نزدیک هر دروازه دهی معمور درون حصار واقع است - درینولا از آنجمله چهار دروازه مفتوح است و باقی مسدود - و در آن قلعه سه چشمه همیشه جاری اتفاق افتاده که آب یکی از آنها قریب سه آسیا باشد - و سه تال چشمه خیز پهناور نیز بر فراز آن قلعه واقع است که پیوسته از آب سرشار است - و از آنجمله تالابی است که فسحت آن به یم گروه می کشد - و در آن حصار کشت و کار بسیار

می شود - و از زراعت آن مزارع چندان غله حاصل می شود که در وقت محاصره و تنگنی کار متحصنان را کفایت کند - هم در اندرون حصار مرغزار و علف زار بسیاری هست - که دواب ساکنان آنجا را بچراگاه بیرون احتیاج نیست - و از هیچ جانب سرکوبی ندارد مگر از سمتی که بکوه کلان متصل است - و موضع اتصال آنرا شیر خان افغان بریده و از عدم مساعدت روزگار فرصت بسر بردن آن دیوار نیافته - راجه مان سنگه در وقت حکومت خود بمرمت آن حصار استوار پرداخت - چنانچه نشیمنهای دلکش ساخته باغی در کمال نزهت نیز طرح انداخت - و دیواری سنگین اساس در نهایت رفعت و استحکام بر آن سمت کشید - اکنون اینطرف نسبت باطرف باقی در محکمی کمی ندارد - و از مبدا بنای این دیر دیرین بنیاد تا الحال هیچ زبردستی دست تصرف بر آن نیافته \*

## بیان ولادت با سعادت شاهزاده

### محمد مراد بخش در قلعه رهناس

درین ایام بمقتضای ارادت کامله ایزدی چهار گهری از شب چهار شنبه بیست و پنجم ذی حجه سنه هزار و سی و سه سال نوزدهم جلوس جهانگیری باقی مانده دولت سرای سعادت آنحضرت و مهد عصمت نواب اقدس نقاب ممتاز الزمانی از نور ظهور تجلی ورود شاهزاده والا گهر که در قلعه سنگین اساس رهناس بعالم شهود روی نموده نمودار ساخت طور آمد - و آن شاهزاده بمراد بخش موسوم گشته این گزیده مصرع موافق تاریخ مذکور زبانها شد \*

\* مصرع \*

مراد شاهجهان بادشاه دین و دول

چون موکب اقبال دز شهر سنه هزار و سی و سه در جونپور نزول اجلال نمود - از عرایض منہیان بمسامع علیه رسید - که دیگر باره فوجی جرار یسرکردگی سلطان پرویز و اتالیقی مہابت خان با سایر امرای عظام تجهیز نموده نامزد آن جانب ساخته اند - و فرمان بنام سلطان مذکور رسید که چون خاطر از جانب خانخانان جمع نیست - و دارابخان همراه شاه بلند اقبال است - باید که خانخانان را بعنوان نظربند متصل دولت خانه خود در خیمه مختصر فرود می آورده باشند - و جانان بیگم زوجه شاهزاده دانیال

را که شاگرد رشید پدر خود است نیز با او یکجا داشته مردم معتمد بیاسبانی آنها تعیین نمایند - شاهزاده با اتفاق مهابت خان فهیم نام غلام خانخانان را نیز خواست که دستگیر نماید - آن مرد مردانه که در کار آگهی و سپاه گری یگانۀ عصر خود بود - رایگان خود را به بند نداده با یک پسر و چهارده نفر بزد و خورد در آمده کارنامه سام سوار و آثار رستم و اسفندیار بر روی کار آورده داد بهادری داد - و جان را فدای را غیرت و طریق مردی ساخت - چون آن حضرت بسبب رعایت آداب مراعات والد والا جناب مقابله با فوجی که از دربار تعیین شده باشد سکروه می شمردند - تا باعث انکار جمعی که از حقیقت کار خبردار باشند نگردد - ناچار بانعطاف عنان انصراف مردم آردو و سپاه زبون اسپه را دستوری داده از آنجا که مقتضای نزول احکام قضا و قدر است - و آثار اقتدار آن در امثال این احوال حجاب هوش و پرده چشم و گوش ارباب دانش و بینش میگردد - خطای در کنگاش رو داده از راه نیامد کار با جمعی قلیل در عقب مانده اکثر مردم را بیشتر فرستادند - درین اثناء افواج بادشاهی از آب گنگ گذشته چون اینقسم قابو را عین مطلب می دانستند از اطراف و جوانب رسیده بمحاصره پرداختند - تا آنکه درینوقت سائر زمینداران بنگاله تمام نواره را با لوازم آن از توپ و تفنگ و غیره همراه گرفته راه فرار سر کرده بودند - یکه تازان موکب دولت پایدار خصوص راجه بهیم رضا بخالی گذاشتن معرکه مصاف نداده بمحض خاصیت عزم راسخ و قدم ثابت و بی باکی قلب اراده رزم پیش نهاد همت ساختند - نخست از هر دو طرف پیغام تیر و تفنگ بمیان آمده تا دیری داد مجادله و مقاتله دادند - بعد آن هزبران پولاد پنجه که هریک یک سوار معرکه کارزار بودند - و از فرط تهور ذاتی خانه مات عرصه مصاف را دارالبقاء حیات جاودانی و نجات کده امبد میدانستند - قطعاً از منصوبهای خصم افکن که حریفان پرفن نصب نموده فیل بند تدبیر ساخته بودند - باکی نداشته بی مبالات روی بشکستن آن آوردند - و سر پنجه مردی و مردانگی و حریف اندازی برکشوده عاقبت کار دست و گریبان شده بهم در آویختند - درین دار و گیر راجه بهیم با چندی از دلیران راجهوت احاطه بهادران فولاد جوشن آهن پوش درهم شکسته فوج پیش روی سردار را تار و مار ساخت - و بصدمة باد حمله شیراند و ضرب پرچمه مردانه فیل جتاجوت را که در سیاه مستی و فوج شکنی نظیر خود نداشت از پا در آورده خود را به سلطان پرویز رسانید - درینوقت کارزاری

بغایت صعب اتفاق افتاده و مصافی عظیم روی داده - چون سران دیگر توفیق مدد او نیافتند آخر کار سر در سر ولی نعمت خود کرده با بیست و هفت زخم نیزه و شمشیر از پای در آمد - و از جانب دیگر پیرام خان میر بخشی مخاطب به خان دوران ارقضا حذر و از بلا پرهیز نموده خود را بر فوج توپخانه که دریای جوشان آتش بود زده احیای مراسم جانسپاری و حق گذاری نموده بکار آمد. و هم چنین هر سوی بغنیم روبروی خود بکارزار در آمده صفحه میدان ستیز را از شور گیر و دار نمودار عرصه رستخیز نمودند - پس که گرد عرصه مصاف از نگاپوی نوندهای سر که نورد و سمندهای میدان گرد گرد آن هوا گرفت - اطباق چرخ اخضر مانند صحن کره خاک غبرا اغبر گردید - و پس که آتش کینه شعله افروز جدال و قتال برق کردار در یک نفس خرمن حیات چندی تن از بهادران طرفین سوخته بباد فنا در داد - مقارن اینحال بحسب قضا و قدر توزک موکب اقبال درهم پاشیده جمعی از ناقص فطرتان سر بدر بردن غنیمت دانسته همه به یکبارگی جلو گردانیدند - بمرتبه که غیر از فیلان علم و طوغ و قورچیان کسی گرد و پیش شاه والا جاه نماند - افواج بادشاهی مرکزوار آن محیط دولت و اقبال را در میان گرفته اسپ سواری خاصه را بزخم تیر از پای در آوردند - آن افتخار پردلان عرصه کار و شیر بیشه پیکار بهمراهی لشکر التفات نموده خواست که پیاده رخ به پیکار آورده چون پلنگ صف شکن یک تنه رو بعرصه کارزار آرد - و تنها مانند نهنگ مرد افکن بر دریای لشکر اعدا زده صفحه کارزار را کارستان سازد - درین اثناء عبد الله خان رسیده اسپ خود را پیش کشیده بمبالغه و الحاح سوار نمود و بصد زاری و التماس عطف عنان نمود - چون آن حضرت دیدند که نقش چنین نشست و قضیه چنین صورت بست - از کمال حقیقت آگاهی و نهایت طلاع بر گردشهای روزگار و تقلبات لیل و نهار بمنز معامله وا رسیده دانستند - کد هنوز چهره شاهد مقصود در نقاب تاخیر و حجاب تعویق وقت است - لاجرم بدستیاری عنان داری تیر جلوئی نکرده دستبازی کنان خود را از چشم زخم نگاه داشتند - و رفته رفته کناری گرفته نخست ساحت قلعه رعتاس را بفروغ تشریف اشرف نورانی ساختند - و مید مظفر خان بارهه را با رضا بهادر در خدمت شاهزاده مراد بخش به فکاهبائی قلعه گذاشته و دیگر شاهزادها را همراه گرفته از همان راه اودیسه بقصد دکن معاودت فرمودند - و بهدارابخان نوشتند که در گدهی



آمده سعادت ملازمت حاصل نماید - آن خان نا معامله فهم بحکم ظهیر عواقب امور که بر ارباب تجارب و مردم آزموده کار پوشیده نمی ماند از روی کار و بمقتضای وقت و حال مصلحت دیگر اندیشیده معروض داشت - که زمینداران آنصوبه فراهم آمده سر راه مرا گرفته اند ازینجهت نمی توانم خود را به حضور رسانید - چون این بیروشی و ناهنجاری آن اجل رسیده بر طبع مبارک نهایت گرانی آورده مزاج مقدس را بشورش آورد - ناگزیر پسر جوان او را حواله عبدالله خان فرمودند - او همان لحظه بقتل رسانیده خاطر از آشوب و پرداخت - از آنجا کوچ بکوچ متوجه شده از همان راه بظاهر برهان پور تشریف آورده در لعل باغ نزول اجلال ارزانی فرمودند - و بمحاصره قلعه پرداخته تمامی پرگنات آن صوبه جاگیر بندهای تعب کشیده تتخواه نموده در محال باقی مانده کروریهها تعین فرمودند - فرستادهها از روی استقلال تمام اعمال را متصرف شده بضبط در آوردند - او رتن مخاطب بسر بلند رای بسر انجام قلعه داری پرداخته چندی بمدافعه و مقاتله در آمده داد مقابله و مجادله داد - و پنج شش ماه رد و بدل توپ و تفنگ از درون و بیرون درکار بوده - درین میان روزی محمد تقی از کمال دلاوری ذاتی رو پهای حصار نهاده مانند باد حرصر که بی محابا خود را بر آب و آتش می زند - رو بروی توپ و تفنگ شد - و به ضرب دست و زور بازوی قدرت دیوار یک جانب انداخته یکسر راست تا قلعه دولتخانه شتافته آنرا نیز بتصرف خود در آورد - و عبدالله خان وغیره که بمحاصره پرداخته از هر طرف جنگ انداخته بودند - بعد از شنیدن این خبر عنان گردانیده از روی نفاق نه بمدد او پرداختند و نه این مقدمه را بعرض عالی رسانیدند - تا آنکه میان دلاوران بیرون و درون جنگ عظیم در پیوسته کرداری عظیم بمیان آمد - و دلاوران مغول و متمهوران راجپوت از اول روز تا یک پهر شب بیاد حمله سرد افکن گرد از بنیاد وجود و دمار از نهاد یکدگر بر آورده خون هم بخاک هلاک ریختند - درین حالت محمد تقی از قلت عدد همراهان و بیخبری و بی مددی اهل لشکر خود بستوه آمده با سیصد نفر پیاده گشته در قلعه دولتخانه در آمد - و باوجود خالی شدن ترکشها از تیر و از کار افتادن شمشیر و جمدهر مردانه کوشیده در مقام مدافعه و مواجهه کشاده جبین دست و بازو به سر بازی و جانفشانی بر کشود - و آخر کار در تاریکی شب از روی لا علاجی راه بجای نبرده با همراهان تن بقید گرفتاری داد - درین واقعه قضیه هایلند تیغ بیدریغ که از نزول

قضای مبرم های کم ندارد - سرگذشت دو هزار آدم گشته خانمان بسی مردم سپاه بخاک برابر ساخت - در خلال اینحال عارضه ناملایم عارض و جود مقدس گشته مزاج و هاج را از مرکز اعتدال منحرف ساخت - لهذا از آنجا کوچ فرموده مقام سنگمنیر سر منزل اقامت خیل اقبال ساختند - درینحال عرضداشت هواخواهان از درگاه والا بدین مضمون رسید - که از معاودت عالی از بنگاله آن مملکت در جاگیر و حکومت مهابتخان ننخواه گشته فرمان شد - که زمینداران آنجا بدارابخان<sup>۱</sup> [متفق شده] روانه ملازمت سازند - و بمهابتخان حکم شد که مقید ساختن دارابخان از مصلحت دور است - باید که بمجرد ورود فرمان سرش از تن جدا ساخته بحضور اشرف بفرستد - لا جام یکی از خدمتگاران مقرب خان مذکور باشاره مهابت خان در روز داخل شدن لشکر بزخم جمدهر او را از هم گذرانید - و مهابت خان سرش بریده بحضور فرستاد - و عرب دست غیب که بجهت آوردن هوشنگ ولد شاهزاده دانیال و عبدالرحیم خانخانان نزد سلطان پرویز رفته بود آمده ملازمت نمود - و خانخانان پیشانی نیاز بر زمین نداشت داشته زمانی دراز سر خجالت بر نداشت - حضرت خلافت مرتبت از روی کمال عنایت بتعظیم و تکریم پیش طلبیده در مقام مناسب ایستاده نمودند - و فرمودند که درین مدت آنچه بر روی کار آمده از آثار قضا و قدرست نه مختار ما و شما - باوجود این ما خود را شرمنده تر از شما می بینیم - از طرز کار چنین ظاهر مینماید که حضرت خلافت مرتبت نسبت بانجناب بر سر توجه آمده اند - اگر محافظان قلعه آسیر و رهتاس دست از نگاهداشت آن باز داشته بتصرف متصدیان مهمات بادشاهی دهند - و شاهزاده های والا قدر را بدرگاه بفرستند مناسب مقتضای وقت صلاح و دولت است - چون مضمون عرایض ارباب وفاق بعرض اقدس رسید - بنا بر التماس دولتخواهان و کار فرمائی سعادت ناچار دل برین قرار داد نهادند - و باوجود کمال علاقه محبت مفرط که بشاهزاده های عالی مقدار داشتند بجدائی ایشان رضا دادند - بنا بر مقتضای این رای صواب آرای دوازدهم اسفندار سال بیستم جلوس جهانگیری روز دوشنبه سوم جمادی الثانیه سنه هزار و سی و پنج سلطان دارا شکوه و سلطان اورنگ زیب بائین شایسته دستوری درگاه آسمان جاه یافتند - و موازی<sup>۲</sup> [دولک] روپیه از نفایس و نوادر مرصع آلات و جواهر

(۲) ع [ده لک] ل

(۱) ع [مزاحم نشده] ل

و فیلان تنومند کوه پیکر همراه دادند - که برسم پیشکش از نظر انور بگذرانند - و امر عالی برین جمله نفاذ قرین گشت - که نگاهبانان بمجرد رسیدن فرمان قلعه رهاست و آسیر را تسلیم مردم بادشاهی نموده متوجه حضور شوند - آنگاه بنا بر تحریک سائق بخت و تائید دولت و اقبال با موکب سعادت رایت دولت باهنگ توجه صوب ناسک بر افراختند - و چون روزی چند در موقف ناسک رحل توقف انداخته از تحمل کلفت میثاق سفرهای شاق که مستلزم حرکات عنیف و تشویش خاطر اشرف بنگرانی کوچ و مقام و رحل و تر حال است باز پرداختند - اتفاقاً اختلاف هوای آن سر زمین که همانا دران آوان خوی مخالفان نفاق آئین متلون مزاج بوقلمون نهاد گرفته بود موافق مزاج اقدس نیفتاد - و نیز از عدم حسن سلوک دکنیان خصوص گروه حبشی که سرشت زشت شان بر بد نهادی و دون منشی مجبول است - با آنکه پیشتر در مقام اظهار نیکو بندگی و جانسپاری بوده کمال مراتب پرستاری و خدمت گذاری بجا می آوردند - درینولا بنا بر نوشتههای پی در پی نفاق کیشان تباه اندیش دربار آغاز بیروشی نموده تغیر سلوک داده بودند - لاجرم ازین راه خاطر مبارک بگرانی گرائیده رای انور تقاضای آن نمود - که چندی بجهت تغیر آب و هوای ناسازگار بهر جهت که خواهش خاطر اقدس و کشش طبع مقدس اقتضا نماید سفری اختیار نمایند و چون از دیرگاه باز هوای سر زمین تته مکنون ضمیر منیر بود - بر وفق مقتضای وقت نهضت بلاد دور دست که مشتمل بر نزهت تمام و موجب اکتساب تفریح منش مبارک باشد پیش نهاد خاطر عاطر نموده بودند - بنا برآن عزیمت این معنی فرمودند که از تفرج متنزهات آن کشور زنک کافت و وحشت از آئینه خانه نور اندود طبع اقدس رفع نموده و گرد کدورت از صفا کده صفوت آمود خاطر انور زدوده نقل و تحویل را درینصورت بعمل آورند - و چندی در طی مسافت آن ملک روزگار بسر برند - لاجرم بر طبق این عزیمت صائب روز مبارک شنبه بیست و سیوم شهر رمضان المبارک سنه هزار و سی و پنج از ناسک بدان صوب نهضت اتفاق افتاد - و چون دارالبرکت اجمیر بیست و هفتم تیر از سال بیست و یکم تاریخ جلوس جهانگیری مورد خیل اقبال شد - و از میان زیارت روضه منوره خواجه معین الحق والدین فیض اندوز گشته اعطای وظایف و عطایای تجاوران آن بقعه متبرکه چنانچه حق مقام بود بجا آوردند - از آنجا لوای والا از راه نالور



ارتفاع یافت - و از ناگور بچوده پور و از آنجا براه جیسل میر بکشور سنده متوجه شدند - غره شمیریور در اسرکوت و بیست و چهارم مهر ماه خارج تته مضرب سراق اردوی گیهان پوی گشت - شریف الملک ملازم شهریار که بحکومت آنجا می پرداخت با پنجم هزار سوار و پیاده بسیار از زمینداران و غیره آنجا جمع نموده بقدم جرأت استقبال موکب اقبال نمود - و با آنکه زیاده بر سه صد و چهار صد سوار در رکاب سعادت نبود - تاب صدمه آنها نیاورده خود را به پناه قلعه که پیش ازین باستحکام برج و باره و توپ و تفنگ و غیره مصالح قلعداری پرداخته در انداخته بمدافعه و مقابله کمر همت بست - باوجود منع شاه بلند اقبال بهادران جلادت کیش ضبط خود نکرده روزی یورش بر قلعه نمودند - چون بر دور قلعه همه جا میدان مسطح یکدست بی درخت و پناه بود - و در آن ضلع خندق عمیق عریض پر آب پیش رفتن محال و برگشتن مشکل - لا علاج در پس وقایه توکل در میدان ایستاده به تیر اندازی قیام نمودند - هر چند آنجناب کس بمبالغه بطلب فرستادند فایده نداد - لاجرم چندی از سرداران مثل <sup>ع</sup> [ راجه گوپال کور ] و علیخان ترین و غیره با جماعه منصبداران هدف تیر اجل شدند - مقارن اینحال کوفتی صعب عارض وجود مسعود گرامی گشته طبیعت را بی مزه ساخت - و نیز خبر فوت سلطان پرویز در چهارم آبان مطابق ششم صفر سنه هزار و سی و پنج و رحلت عنبر <sup>ع</sup> [ سیزدهم ] اردی بهشت سنه هزار و سی و چهار رسیده باعث برگشتن شد - مجمل مسافت این راه که چهار صد و یازده کروه بادشاهی است بهفتاد کوچ و پنجاه مقام که عبارت است از چار ماه تمام طی شد - و بهنگام اقامت تته چهاردهم صفر سنه هزار و سی و شش پرتو طلوع اختر وجود انور شاهزاده خجسته مقدم فروغ بخش خدر عصمت ملکه دهر ممتاز الزمانی آمده بسطبان لطف الله موسوم گشت - و مدت بیست و دو روز آن سرزمین از اقامت موکب سعادت رشک فرمای فردوس برین بوده - چون زیاده برین توقف در آن ولایت موافق صوابدید رای کیتی هیرا نیامد - بنابراین باز هوای نهضت دکن

(۱) غ [مان دهاتا کور] اقبالنامه جهانگیری - صفحه ۲۸۱ - طبع ایشیاتک

سوسائیتی ہنگالہ\*

(۲) ع [سی و یکم] ل

از نزهت کده خاطر انور سر بر زده اندیشه کوچ بر خیال اقامت غالب آمد -  
و بحکم این عزیمت صائب روز یکشنبه هژدهم صفر سنه مذکور براه ولایت  
پهاره که از مضافات کشور گجرات است - موکب منصور آهنگ معاودت  
نموده بسوی مقصد رهگرای گشت - و از تته تا ناسک درصد و شصت گروه  
بچهل کوچ و مقام قطع شده غره آذر ماه آلهی سنه بیست و یک جهانگیری  
در ناسک نزول اجلال موکب اقبال اتفاق وقوع پذیرفت - درینولا سید  
منظرخان و رضا بهادر مخاطب بخدمت پرست خان سعادت آسا فتراک  
اقبال شاهزاده هلال رکاب فلک رخس مراد بخش گرفته بشرف بساط بوس  
استسعاد یافتند - و چون درین ایام هوای ناسک در نهایت شدت گرمی  
بود موافق مزاج مبارک نیامده حسب التماس نظام الملک دارالخیر جنیر  
که در نهایت دلکشائی و نزهت فضا و غایت عذوبت آب و لطافت  
هواست - بجهت اقامت موکب جاه و جلال آنحضرت مقرر شده  
باختصاص این سعادت خاص نامزد گشت - بیست و نهم فروردین ماه  
سال بیست و دوم جلوس جهانگیری عمارت های خوش و نشیمن های  
دلکش که در آن سرزمین دلنشین اساس نهاده عنبر بود از نزول اقدس  
روکش فلک اطلس شد \*

## پناه آوردن رکن السلطنت مهابتخان بدرگاه گیتی پناه

چون نورجهان بیگم در همه وقت و همه حال بناء امور بر دولتخواهی  
خود نهاده از ته دل ساعی درین باب شده ساعی نا جملیه بجا می آورد  
و هر تشیید مبائی کار شهریار متصدی امور نا دردی گشته بجان میکوشید -  
و قطعاً مال این احوال را بخاطر نیاورده دیده کوتاه نظر از سوء عاقبت و  
وخامت خاتمت آنها می پوشید - چنانچه در پیشرفت این کار هر مفسد  
عظیمی که پیش می آمد مرتکب آن شده مطلقاً در اندیشه صلاح این  
دولت کده ابد بنیاد که از پرتو انوار عنایت آلهی بدین مایه رفعت و این  
درجه دولت رسیده بود نبود - و مصلحتی چند که محض مفسده و عین  
نا دولتخواهی می بود - در لباس دولتخواهی بنظر انور جلوه گر ساخته  
صلاحهای فاسد و کنکاشهای ناصواب میداد - و آن حضرت خود بغور امور  
نه رسیده خواه نخواه بر وفق رضای او عمل مینمودند - درینولا که باعتقاد

خود گردش گیتی بکام او گشته رفیع جمیع موانع نموده همین مهابتخان را که از داعیان باطنی پرویز بود سنگ راه مدعای خود می دانست - خواست که بلطایف الحیل در استیصال او کوشد - و بدرگاه طلب داشته باسانی از پیش بر دارد - چون مهابتخان که از اصل کار آگاهی داشت دید که پرده از روی راز نهانی برخاسته خصوصتی که در حجاب مدارا بود آشکارا و بی پرده گشت - ناچار در پی نگاهداشت خود شده بر سر چاره گری معامله رفت - و در صدد تحصیل رضامندی و خرسندی بیگم شده بمقام اظهار اطاعت و انقیاد غائبانه درآمد - و هر چند چاپلوسی و لایه گری نمود مفید نیفتاد - بی اختیار در آن وقت که دستش از همه سو کوتاه شده و در چاره کار خود در مانده نقش این اندیشه که بدر با آمده برآت ساخت خود از طغیان و عصیانی که بدو نسبت داده بودند باز نماید - و باین عزیمت راسخ با فوجی عظیم از راجپوتان یکدل و یکجهت بی در خواه اجازت آنحضرت از برهانپور متوجه درگاه گشته - چون در کنار آب بهت باردوی جهانپوی پیوست - بحسب اتفاق آنوقت تمامی عسکر منصور پیشتر از آب عبور نموده همین حضرت خلافت مرتبت با بیگم و معدودی چند از حواشی و خدم درین سوی آب مانده بودند - ناگاه بیخبر بخوابگاه آنحضرت در آمده زمین بوس نمود - و در ظاهر چنان نمود که غرض من ازین آمدن دولتخواهی و نگاهبانی آنحضرت از آسیب دشمنان دوست نما و نفاق کیشان موافق سیمما است - درینحال نورجهان بیگم انتهاز فرصت نموده خود را به کشتی رسانید - و اکثر امرا و سران سپاه را بر سر خویشتن گرد آورده بهمان پا خواست که از آب بگذرد - مهابتخان پل را آتش زده دو هزار سوار اعتمادی خود را بجهت مدافعه و مقابله بر کنار آب باز داشت - بیست و نهم جمادی الثانی سنه هزار و سی و شش آصف خان باتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر عمدتها باوجود منع آنحضرت همراه نورجهان بیگم از گذری که غازی بیگ مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذشتن داده - بسبب آنکه سه چار جا از آب عمیق عریض بایستی گذشت - در وقت عبور انتظام افواج بجا نمانده هر سواری بطرفی افتاد - و آصف خان و خواجه ابوالحسن و ارادتخان با عمارتی بیگم روبرو فوج مهابتخان با جمعی قلیل اسپان شنا کرده و یراقها تر گشته - جمعی بکنار و بعضی بمیان - که ناگاه مردم مهابتخان فیلهها را پیش رو داده همه را در شیبۀ تیر و تفنگ گرفتند - و بی اختیار جلو مردم برگشته سوار و پیاده

و اسپ و شتر خود را بر یکدگر زده قصد گذشتن کردند - و فرج غنیم آن مردم را در پیش انداخته بفیل بیگم رسیدند - و جواهر خان خواجه سرای ناظر محل و ندیم خواجه سرای نورجهان بیگم را با جمعی بقتل رسانیدند - و دو زخم شمشیر بخرطوم فیل بیگم زده - بعد از برگشتن از عقب زخم برچپه بسیار بفیل مذکور رسید - و بدشواری تمام فیل شنا نموده بیگم بدولتخانه پادشاهی رفته فرود آمد - و خواجه ابوالحسن که از هول جان مضطربانه اسپ در آب زده بود - هنگام شنا از اسپ جدا شده بمدد ملاح کشمیری جان سلامت برد - و آصف خان با دو سه کس خود را به قلعه آتک رسانیده متحصن شد - و مهابتخان بعد از رسیدن آتک آصف خان را با شایسته خان پسرش بقید در آورده عبدالرحیم منجم و ملا محمد تهوی را که هر دو مجموعه استعدادا و قابلیت صوری و معنی بودند به قتل رسانید - و این مظلوم با خود باختر برد \*

از آنجا که حکمت کامله ربانی در خلق نسا بعد از مصلحت بقا نوع انسانی در ضمن توالد و تناسل و تربیت اولاد منحصر است - نه حراست مداین و سیاست بلاد و عباد و تجهیز جیوش و جنود و تسویه صفوف مصاف - لا جرم به هیچ وجه برکت در سرداری این طائفه متصور نباشد - و فتح و ظفر در امثال این حالات همانا نوعی از محالات است - چنانچه مکرر به تجربه خردمندان رسیده که دولت در سلسله که فرمانروای آن این صنف ناقص رای باشند چندان نپاید - و لشکری که کار فرمای آن باین طبقه باشد لا محاله فی الحال شکست می یابد - اینهم از کارگذاری زن برهمزن معامله بود که سپاهی بان کثرت عدد و عدت از خیل راجپوت کوتاه صلاح که بجای دست زدن پای ایستادن ندارند باوجود کمال قلت باین علت شکست عظیم خورده اکثر احاد لشکر پراکنده شده سر خود گرفتند - و هر یک بطرفی زده از میان آن مخمضه بیرون رفتند - چون عرصه خالی شد مهابتخان را منازعی و مزاحمی نماند - لا جرم در مهمات ملکی و مالی با جمیعت خاطر و فراغبال مدخل نموده هرچه میخواست میکرد - و در عزل و نصب و قتل و حبس همگنان و سایر معاملات کلی و جزوی مملکت برای خود کار کرده هیچ یک از ارکان دولت و اعیان حضرت را بهیچ برنمیداشت - و شماری از کار خود و روزگار پاداش گذار که محتسب حسای و مکاف کافی ست برنگرفته همگنان را در حساب نمی آورد - و مع ذلک صاحب معامله یعنی خداوند ممالک را نیز بیدخل

مطلق و خود را مطلق العنان علی اللطلاق ساخته خلیع العذار بکار خود پرداخت - و باین معنی اکتفا نه کرده خود را دولتخواه و نگاهبان حضرت مینمود - و درین لباس جمعی از راجپوت دد سرشت بی ادب را بکشک داری آنحضرت بر گماشته چند ماه در خدمت عالی بهیچ وجه کسی را روی تردد بل قدرت سخن کردن از دور هم نبود - و اینمعنی بر طبع گرامی منش آن سرور بسیار دشوار می آمد - لا جرم باشاره عالی جمعی از احدیان کابلی بر سر شورش آمده بر سر چراگاه گفتگوی نمودند - و یک نفر احدی نگاهبان شکارگاه از دست راجپوتان بقتل رسیده - احدیان دیگر که نزدیک بان فرود آمده بودند همه مستعد رزم و پیکار گشته بر سر دایره راجپوتان رفتند و جنگ عظیم در پیوسته - احدیان تیر انداز و برقنداز جمعی بیشمار از آن اشرار بدار البوار فرستادند - و قریب هزار کس در کابل بقتل رسیده - راجپوتان دیگر که بجهت چرانیدن در پرگنات و مواضع دور دست رفته بودند ازین خبر هر جا که احشام و مردم مواضع راجپوتان را یافتند مثل سگ کشته - و هر کرا زنده یافتند بدست افغانان فروختند - و سہابتخان بحمایت و کمک نوکران خود سوار شده - چون معاملہ برنگ دیگر دید از غایت بیم و هراس خود را به پناه دولتخانه رسانیده التماس اطفاء این نائره غضب الہی نمود - حسب الحکم اشرف کوتوال چارزده (۱) این فتنہ را فرو نشانید - و بخان مذکور را آنمایہ وقع در نظرها و آن پایه وقر در دلہا نماند - و از همه جہت خصوص بعلت قتل راجپوتان مواد استقلال و استبداد او رو بقلب نہادہ آن آبرو کہ داشت بسیار کمی پذیرفت - و دانست کہ بالآخر گستاخ روئی و تباہ رائی با ولی نعمت حقیقی شقاوت دوجہائی بار بی آورد - و بد اندیشی نیکی رسان خود ہمدین دار نہ بس دیر سزای کردار نابکار در کنار روزگار خود می بیند - ناچار باحتیاط تمام بدربار می آمد - و جمعی کثیر گرد و پیش دولتخانہ می داشت - بعد از کوچ از کابل در نزدیکی رھتاس بعرض مقدس رسانیدند - کہ ہوشیار خان خواجہ سرای نور جہان بیگم دو ہزار سوار از لاهور ہمراہ آورده - و در رکاب سعادت نیز جمعیت خوب فراہم آمدہ - یک منزل پیش از رھتاس دیدن محلہ سواران را تقریب

(۱) چارزده غالباً همان مقامی است کہ اکنون باسم چار سده مشہور است\*



ساخته حکم نمودند که تمام لشکر از قدیم و جدید جیبه پوشیده مسلح و مکمل از در دولتخانه تا آن سرا دو رویه مستعد کار بایستند - آنگاه مصحوب بلند خان خواص گفته فرستادند که امروز بیگم محله سواران خودامی بیند - باید که مجرای اول روز موقوف داشته فردا سعادت کورنش در یابد - مبادا بسبب گفت گوی پوچ معامله یجنگ و نزاع کشد - بلکه بهتر اینست که کوچ نموده یکمنزل پیش برود - چون واهمه برو غالب شده بود و خانخانان عبدالرحیم که ازو زخمهای کاری در دل داشت - بمبالغه والاحاح انصرام مهم او بعهدۀ خود گرفته بقصد پیکار از لاهور بر آمده بود - بی اختیار گشته راه فرار پیش گرفت - و دو منزل را یکی کرده از آب بهت گذشت - و باصف خان عهد و سوگند در میان آورده معذرت بسیار خواست - و التماس نفرستادن لشکر بتعاقب معروض کرده روانۀ دربار نمود - و بانداز عزیمت تته در میان آورده روی اسید بدین آستان سپهر نشان آورد - و بتاریخ بیست و یکم ماه صفر سنه هزار و سی و هفت هجری در دارالخیر جنیر استلام رکن و مقام این آستان سدره نشان که کعبۀ آمال و آمانی انام است بجا آورده بنابر التجای این درگاه از بازخواست زمان امان یافت - در مقام عذر خواهی معاصی نامتناهی شده از روی عجز و زاری زینهارتی عفو و حلم بیکران آنحضرت گردید - و بنابر مقتضای آنکه پاس خاطر ملتجی داشتن و رعایت پناه آورده نمودن ناگزیر مروت و لازمه فتوت است - دیده و دانسته از گناهان او درگذشته مطلقاً بیروشیهای او بر روی او نیاورده نقش جرایم و جنایات بی اندازه خاصه ناهنجاریهای تازه او را بزال مکارم و عنایت محو فرمودند - و از نوید مواعید دلپسند امیدوار انواع عواطف و اکرام و اقسام مراحم بادشاهانه ساخته بر مرات اعتبارش افزودند - چنانچه بدین اسید سر گرم جانفشانی و جان سپاری گشته در صدد تلافی و تدارک تقصیرات سابقه شد - و در عموم احوال خصوص هنگام توجه بمستقر سریر خلافت چنانچه نگارش پذیر خواهد گشت - و همه جا در راه آن حضرت جانفشانیها نموده باین طریق راه خود پاک ساخت - و بیاداش حسن اخلاص و صفای عقیدت بمراتب والا و مناصب عالی ترقی نموده بخطاب خان خانانی و مرتبۀ سپه سلاری که بالا ترین مراتب و مناصب است سر برافراخته سرمایه اعتبار و افتخار اعقاب و اسباط خویشان آماده ساخت - و نیز چون قدم او بر شاه بلند اقبال فرخنده شگون و مبارک فال آمده - بمجرد رسیدنش شب تعب بر هواخواهان

این دولت پایدار بپایان رسید - و ایام سخن و آلام بسر آمده روزگار ناهوافق  
 راه موافقت با سالکان طریقه دولتخراهی پیموده از در موافقت در آمد  
 مجملای بسی و هن و فتور در پنجساله فترت که روزگار اختبار و زمان افتتان  
 و امتحان بود باحوال هواخواهان آن عزیز کرده حضرت عزت و برگزیده نظر  
 عنایت آن حضرت راه یافت - و درین ضمن نقد سره اخلاص خالص این  
 صافی سریرت بدان والا حضرت سنجیده میزان امتحان شده صاف و بی غش  
 بر آمد - و از بد هنجاریهای روزگار ناهموار بسی فراز و نشیب و باند و پست  
 پیش آمده - و امور نا ملایم نا مناسب و قضایای ناشایسته صورت بست -  
 و مصافهای قوی و رزمهای مهیب اتفاق افتاده از طرفین سرداران معتبر  
 ناهورکشته گشتند - و جا بجا در معارک ارباب مناصب گوهر گرانمایه جان  
 عزیز نثار خاک راه ولی نعمت جاوید نموده نیکنامی ابد که نهایت نیکو  
 سر انجام سپاهی است اندوختند - الحمد لله که آن حضرت در ضمن آنمایه  
 تغییرات احوال از یساقهای شاق و تردد های دشوار و حرکات عنیفه همه جا  
 بکشاده روئی و ثابت رایی بی گره پیشانی و چین جبین چون سالکان  
 طریقه طریقت طی ادوار و اطوار نمودند \*

## بیان ارتحال جنت مکانی جهانگیر بادشاه

### بدار النعم جاودانی و باعث واقعی

### این واقعه ناگهانی

خرد پردازان کار آگاه که از رنگ آمیزیهای نیرنگ ابداع اطلاع دارند  
 نیکومی دانند - که مادامی که سرابستان خلافت کبری از جوئبار عدل  
 و احسان آبخورد - هرآئینه اشجار برومندش مانند نهال سدره سرسبز  
 و بارور بماند - و طوبی مثال سایه اقبال بر نزدیک و دور افکنده بی برگان  
 گیتی را ثمره مقصود بکام رساند - اگر خدا نخواسته ازو خلاف اراده الهی  
 بعمل آمده نقشی دیگر که موافق رضامندی آنحضرت نبوده باشد بروی کار  
 جلوه نماید - بنا بر آنکه به پشتیبانی عدل زمین پا بر جا و آسمان بر پاست -  
 یکدم اساس دولت بل بنای بقای خداوندان آن نیز ثابت قدم نماند -  
 درین صورت تا غرض صاحب کارخانه به یکبارگی فوت نشود کار پردازان  
 عالم بالا که پیوسته در پی سر انجام مصالح این جهان اند - اورا بجهانبانی

عالم دیگر خوانند - و لباس حیات مستعار ازو انتزاع نموده خلعت خلافت والا بصاحب دولتی دیگر بپوشانند - و افسر سروری بر سر فرخنده فر و تارک مبارک تاجوری دیگر نهاده اورنگ بادشاهی روی زمین را از برکت قدم خجسته مقدم او زیور بخشند - و مؤید این اجمال صدق اشتغال ارتحال جنت مکانی و فروغ یافتن گوهر افسر جهانگیری و جهانبانی ست از پرتو تارک مبارک والا حضرت شاه بلند اقبال - و او نمود ایهام سیاق این مقام آنست - که چون حضرت جنت مکانی بسبب ارتکاب تناول مغیرات و بنا بر افراط محبتی که به نور جهان بیگم داشتند - سر رشته جمیع معاملات باو تفویض نموده بودند - و بحکم علاقه قوی پیوند که از رهگذر کمال پاسبانی و خدمت گذاری او قلاده خواهش خاطر اقدس شده بود - مطلقاً از گفته او تجویز تجاوز نمودند - و این مساعله تا جای کشید که رفته رفته از رهگذر ارخاء عنان او بسی مفسد عظیمه بمصالح دولت رسیده فتور عظیم بمعاملات ملکی و مالی راه یافت - و هر یک از خویشان که نسبت یا سببی باو داشتند - منزلت های والا یافته بصاحب صوبگی صوبهای کلان لوای استقلال بر افراشته چون خاطر از عدم مواخذه جمع داشتند - هرچه خواستند بی محابا بعمل آوردند - و این معنی باعث فساد نظام عالم و شورش اوضاع و احوال دار الخلافه آدم گشته - لاجرم بحکم مقدمه مذکور آن حضرت را با جابت دعوت داعی حق خوانده این عنایت پرورده حضرت ذوالجلال و دست نشان قدرت را بجای آن حضرت نشانند - درین صورت معنی مثل مشهور که حق بمرکز حقیقی قرار گرفت درست نشین آمده گیتی از جلوس همایون آن حضرت بتازگی آرام پذیرفت - و ایزد تعالی قبل از آنکه حضرت جنت مکانی جهان فانی را وداع نمایند - و روزگار بدهنجار را خیر باد گویند - لطیفه چند غیبی انگیخت - که بعضی ناخلفان که بزعم ناقص تبه اندیشان سد راه پیشرفت این مطالب بودند - درد سر از میان برده پهای خود راه ادبار سپردند - و بی تحریک کسی تخفیف تصدیع بسعی خویش از پیش برخاستند - و حقیقت معامله آن بود که چون شهریار ناشدنی در کشمیر بعارضه داءالشعلب گرفتار شده موی روی و محاسنش فرو ریخت - و همه تن پیکرش از تنف آتش آتشک آبد زده دود از نهاد او بر آورد - و بقبیح این معنی رسیده اینقدر فهمید - که بان رو از حجاب اختفا بدون وساطت نقاب بیرون آمدن نهایت بیرونی است - و خانه نشینی هم خالی از قباحتی نیست - لاجرم بسلسله جنبانی ادبار

در آن نزدیکی که رایات اقبال بصوب دار السلطنت لاهور ارتفاع یافت با آنکه بیگم بجدائی او راضی نبود - با کمال کراهیت خواهی نخواهی با او درین باب همراهی نموده - و از حضرت جنت مکانی رخصت گرفته او را راهی لاهور ساخت - و از جمله لطایف آسمانی که امارت ظهور اقبال اولیای دولت و علامت ادبار شهریار بود درینوقت از پرده غیب بعالم شهود جلوه گر آمد - آنکه نور جهان بیگم ازین راه که شاید کار او روی بر کند مدتی پیش ازین محافظت داور بخش پسر سلطان خسرو را که بیولاقی اشتهار داشت - نامزد مردم شهریار نموده او را نظر بند می داشتند - و از آنجا که حکمت الهی اراده دیگر داشت - چنانچه مر حقیقت آن عنقریب بر اصحاب بصیرت از سیاق کلام کمال ظهور خواهد نمود - او را درینوقت از شهریار گرفته حواله ارادتخان میربخشی نمودند - و چون مصلحت دولت روز افزون شاه بلند اقبال در باز داشت او بود - و منع قضا و دفع قدر در مثال این احوال قفل دهان بان آوران و بند ایردستان میشود - نور جهان بیگم باوجود آنمایه اعتبار و اقتدار و تصرف در مزاج مبارک و تملک عنان اختیار آن حضرت مطلقاً درین باب راه گفت و گو بل مجال نفس کشیدن نیافت - در وقتی که شهریار براهمنوئی ادبار و عنان کشی شوربختی روانه لاهور شد - در آن نزدیکی حضرت جنت مکانی نیز در عین شدت عارضه ضیق النفس که مدت آن بامتداد کشیده بود - و گاه گاه عوارض آن اشتداد می نمود - متوجه دارالسلطنت لاهور شدند - و بتاریخ روز یکشنبه بیست و هشتم صفر سنه هزار و سی و هفت مطابق پانزدهم آبان ماه الهی سال بیست و دوم جلوس در عین راه از سر منزل چنگترهتی (۱) بعالم بقا شتافته در سر منزل قدسیان مقام گزیدند - بیگم بنا بر مقتضای اراده فاسد که همواره مکنون خاطر داشت - و اکنون بی اختیار باظهار آن لاچار شد - یا خود قرار داد که نخست بولاقی را فرا دست آرد - و چندی از دولتخواهان را که ازیشان پیوسته بر حذر بود به بهانه کنگاش طلبیده بعضی را زندانی و برخی را آنجهانی سازد - و ازین رو سرمایه جمعیت خاطر اندوخته یکباره فارغ البال بکار خود پردازد - و اتفاقاً یمین الدوله آصف خان

(۱) در اقبالنامه جهانگیری چنگس هستی و چنگس هستی نوشته شده -  
 ببینید صفحه ۲۳۱ - طبع ایشیاتک سوسائیتی بنگاله \*

که همواره در صدد دولتخواهی و مقام مدد دوا خواهان بود - و پیوسته سعی در استحکام قواعد ابد پیوند مینمود - چون دین ایام بقرار داد خاطر او پی برده بر این معنی بی صورت آگاهی یافت - لاجرم از راه خیراندیشی عالمیان و مقتضای مصلحت ملک و ملت نخواست - که باوجود چنان صاحب سعادت سزاوار خلافت و بادشاهی چنین باخانی نامزد مرتبه

ظل آلهی گشته برین سر عالمی بفساد رود - در حال اولیای دولت نامدار را ازین معنی خبردار ساخته بولاقی را از ارادتخان طلبیده در قید خود نگاهداشت - و بخاطر آورد که درین هنگام که نزول اجلال و کعب جاه و جلال شاه بلند اقبال دور دست افتاده از فرط ضبط و ربط نوزجهان بیگم دست بدامان دولت شاهزادهای نامدار نمی رسد - و بنابر مقتضای رسم دیرینه روزگار دست نشانی نامزد این امر عظیم القدر نامی در میان باشد - تا باعث گرمی هنگامه اجتماعی ضروری گشته باحوال سپاهی و رعیت که اینان در حقیقت بی سرور حکم رمه بی شبان دارند پراگندگی راه نیابد - و نیز دست آویزی برای استیصال شهریار در دست داشته باشد - لاجرم باین مصلحت او را بدین معنی نامزد ساخته در حال بنارسی مشرف فیلخانه را تعیین نمود - که بسرعت باد و سحاب بيملاحظه مانعی بر آب و آتش زده خود را بخدمت شاه بلند اقبال رساند - و چون تنگي وقت اقتضای عرض داشت نویسی نمی نمود - حقیقت معامله را زبانی عرض دارد - و بجهت مزید اعتبار مهر خود را بدو داد که از نظر انور آن حضرت بگذراند - و بالجمله تا خبردار شدن بیگم بولاقی را همراه گرفته بافواج خاصه خود و جمعی از دولت خواهان که اعتماد کابی بر ایشان داشت بدین قصد متوجه لاهور شد - که پیش از استواری بنای معامله

شهریار در قلع و قمع سپاه او مساعی جمیله مبذول داشته بخواست آلهی دمار از روزگار و کرد از بنیاد همگنان بر آرد - چون بیگم ازین معنی آگاهی یافت - دید که از رنگ آمیزیهای نیرنگ قضا معامله رنگی دیگر بر کرد - و از بازیچههای روزگار منصوبه بین نقش طور دیگر نشست - درینحالت بفکرهای در و دراز افتاده باوجود تباه اندیشی قطعاً حرکت ناهنجاری نموده نفسی بر نیاورد - و بیاس مرتبه خویشن قناعت نموده نده داشت سر رشته کار خود را غنیمت شمرد - و بحکم این اندیشه صواب نما چون در حقیقت از هیچ رو مهم صورت نمی بست بناکامی ساخت - و هر سه

شهرزاده نامدار را با خویشتن در حوضه فیل جا داده جمعی از سپاهیان که پاس نمک منظور می داشتند - وهنور از بیم او ایمن نبوده از چشم داشت قطع نظر ننموده بودند - بدور دایره فیل خود در آورده باین طریق نعش اقدس را همراه گرفته آهسته آهسته از دنبال راهی گردید - چون موضع بهنبر محل نزول همگنان شد - یمین الدوله نخست جمعی از امرای عظام را که پیشتر روانه بهنبر شده بودند - خصوص خواجه ابوالحسن را که همواره در باطن از داعیان دولت آن حضرت بود - با خود متفق ساخته در جمیع ابواب دولتخواهی خصوص استیصال شهریار و دیگر منتسبان با همگنان عهد و پیمان به غلاظ ایمان بسته خاطر ازین سمر جمع ساخت - آنگاه متکفل تجهیز و تکفین آن حضرت جنت مکافی شده سامانی که در خور آن بادشاه والا جاه باشد مهیا و آماده گردانید - و باین شاهانه نعش مبارک آن سرور را روانه لاهور نمود - و سرافرازان مناصب والا را همراه نعش والا که همدوش مغفرت الهی بود داد - که دوش بدوش به لاهور رسانیده آنروی آب در باغی جنت آئین برحمت جاوید سپارند \*

چون خبر بان دستور اعظم رسانیدند - که نورجهان بیگم درین حال نیز خیال محال از خاطر بیرون نه کرده ترک اندیشهای دور از راه نمی دهد - و در خفیه ناسها بشهریار نوشته راهنمونی سر انجام سهامت می نماید - لاجرم آن خیر خواه عبادالله بنا بر آنکه این معنی سبب خیال عظیم می شد - ناچار حسب المصلحت روزگار و رعایت صلاح دارین او بیگم را از محل بادشاهی بر آورده در منزل خویش جا داد - و بمقتضای حزم و احتیاط نهایت مبالغه در ضبط و محافظت خواجه سرایان را ممنوع ساخته بجز خادمه چند که محل اعتماد بودند - کسی را نزد او راه نمی داد - درینصورت سلطان داراشکوه و شاه شجاع و سلطان محمد اورنگ زیب را ازو جدا نموده - خدمتگاری و پرستاری ایشان را بصادق خان تفویض نمود - و این معنی بنا بران بود که خان مذکور سابقاً بعزت اتفاق بارباب خلاف و عناد و مخالفت با یمین الدوله بنفاق بندگان حضرت شهنشاهی متهم بود - بدین سبب کمال توعم داشت - لهذا درینوقت که یمین الدوله توسل نموده بود - آن گسسته امید را که پیوند خویشی و عمزادگی داشت پذیرای این سعادت ساخت - تا این معنی رنج زلات و محو تقصیرات او شود - و بدین دست آویز متین نوشتههای

واقعی یا غیر واقع باغماض عین پایمال گردد \*

مجملاً شهریار در لاهور نخست بخزاین امراء و اصحاب وفاق که در دولتخواهی این حضرت با یمین الدوله اتفاق داشتند - دست درازی آغاز نهاده اسپ و فیل و جنس هرکس که بدست می افتاد بر نوکران مجهول خود قسمت میکرد - و بنا بر عدم ضبط و ربط بی تمیزی او فتنه جویان روزگار که چنین روزی را از خدا می خواستند - درین قسم وقت که این نوع هنگامه یافته بودند - اسپ و فیل مردم خصوص از طوایل بادشاهی بخود سر می کشیدند - آن کوتاه نظر خود عیال و ناموس را در منزل خود جای داده نظر بند نگاه می داشت - و براهمنوئی ناهنجار چندی از غرض پرستان ابواب خزاین بادشاهی را نیز کشوده سپر سپر زر را چون خاک رهگذر خوار و بی اعتبار شمرده پیشمار و بیدریغ بمردم خود و بجمعی روشناس که در آنولا بر سر او اجتماع نموده بودند میداد - و مردم نامناسب را بمناصب عالی نامزد نموده بخطابهای بی نسبت مرتسم می ساخت - بتصور آنکه از دستیاری کوشش همدستان پنجه در پنجه قضا و قدر میتوان کود - غافل از آنکه نا داده نتوان گرفت - و نا نهاده نتوان برداشت - خاصه شهباز نشیمن دولت که بفریب دانه بدام در نیاید - و باشیانه عنقای قاف عزت و رفعت دست اقتدار و مکتب نرسد - مجملاً بی رعایت ضوابط محاسبان و ملاحظه قوانین دیوانیان درین چند روز قریب هفتاد لک روپیه نقد از خزانه عامره بادشاهی و مخازن معموره امرا بمردم بی اعتبار مجهول که همدرین ایام سراز کوچه خمول به آوده در پی او افتاده بودند داد - چنانچه تا حال باوجود کمال تفحص و تجسس ضابطان اسوال قریب چهل و پنج لک روپیه ازین مردم باز یافت شده باقی از میان رفت - و هنوز ارباب کفایت بانداز اینکه خام طمعان در امثال این احوال اقدام باین مواد نموده دلیر نشوند - و یا از اندازه بیرون نه نهند - پیوسته در پی پیدا کردن این طایفه گمنام هستند - چنانچه هر جا نشانی از ایشان یافته گمان می برند - دست از پی برده تحصیل می نمایند \*

کیفیت مقابلهٔ عسک ادبار آثار سلطان شهر یار با

بادشاهزادهٔ داور بخش مشهور ببولاچی و خان

عالیشان آصف خان و غلبهٔ داور بخش

و خان مشار الیه بر لشکر شهر یار

چون شهر یار نا کرده کار زیاده از پایهٔ خویش معامله پیش گرفته بعزت عهـم بصارت و بصیرت منصوبهٔ صائبی ندید و تدبیر درستی نیندیشید - خود به نا و نوش مشغول گشته معاملات را بنا آزموده کاری چند باز گذاشت - و گروهی را که از فرسودگی روزگار و دیدن عرصهٔ کارزار حرمان نصیب بوده گوشمال و تادیب ادیب خرد ندیده بودند - و گرم و سرد و تلخ و شیرین گیتی نه چشیده بکار گذاری باز داشت - از جمله بایسنغر پسر شاهزادهٔ دانیال را که از حبس خواجه ابوالحسن گریخته نزد او آمده بود بسرداری فوج خود نامزد ساخت - و همراه لشکر تفرقه اثر قدیمی و جدیدی خود که بهمه جهت در آنولا زیاده از پانزده هزار سوار بی سر و پا بر سر او جمعیت نموده بودند بمقابلهٔ موکب اقبال فرستاد - و سایر اسباب محاربه از توپخانه و قورخانه و فیلخانهٔ سرکار بادشاهی که هنگام توجهٔ کشمیر در لاهور گذاشته بودند همراه داد - و یمین الدوله آصف خان باوجود قلت اولیا و کثرت اعدا و عدم وجود اسباب کارزار بفرو نشانیدن آتش این فتنه برخاست - و امرای عظام که همگنان بجهت قید اهل و عیال خود از شهر یار رسیده دل و رنجیده خاطر شده در باب مخالفت او بیشتر از پیشتر ساعی و داعی گردیده در بارهٔ هلاک او بجان و دل کوشیدند - و افواج منصوره را که از همه جهت بده هزار تن نمی کشید - توزک شایان و ترتیب نمایان داده روز شنبه یازدهم ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری مطابق بیست و هشتم آبان ماه در سه گروهی لاهور نزدیک پل دیک (۱) راوی در برابر مخالفان باین دستور صف مصاف و یساق قتال آراست - هراول خواجه ابوالحسن - مخلص خان - الله ویردی خان - راجه جگت سنگه ولد راجه باسو - شرف الدین حسین ولد نیکنام مخاطب به همت خان - تربیت خان

(۱) دیک اسم دیگر آب راوی است - ملاحظه کنید بادشاهنامهٔ محمد الحمید لاهوری - صفحه ۶۰۸ - جلد دوم - طبع بلیوتهیکا اندیکا \*



با دیگر بهادران کار طلب - التمش شایسته خان - شیر خواجه - مواصخان  
 با مردم جلو سید هزیر خان - سید جعفر - سید عالم و دیگر راجپوتان - برانغار  
 ارادتخان ترکمان - ملا مرشد مهابتخان - حکیم جمالا - بهادر بیگ با سایر  
 احدیان - جرانغار صادق خان - مخان زمان - میر جمله - شاهنواز خان - معتمد خان -  
 راجه روز افزون و چندی دیگر - و شاهزاده‌های بلند اختر فیل سوار در فوج  
 جرانغار و خود با داور بخش در فوج قول و موسویخان صدر و اصالت خان  
 و خلیل خان و ذوالفقار خان را نزدیک خود جا داده بود - و هوشنگ  
 و طهمورث را نیز در همین فوج مقرر ساخت - چون آئین ستوده سرداران  
 عظیم‌الشان هندوستان آنست - که در امثال این احوال فیل سوار بعرصه بیکار  
 می آیند - تا سوار و پیاده و دوست و دشمن را نظر بر ایشان افتاده باعث  
 نیروی اولیای دولت و سستی عزم و شکست قلب اعدا گردند - و بر  
 همگان شجاعت و جلادت و ثبات و تمکین ایشان آشکار گشته بدین  
 منصوبه صائب عرصه کارزار را قایم نگاهدارند - بنابراین درین روز ظفر اندوز  
 بر فیل سوار شده اطراف معرکه را بنظر دوربین در آورده بهادران کار طلب  
 را سرگرم پیش برد مطلب نمود - و همگان را بکار گزارنی اقبال ازلی  
 و دولت لم یزلی قوی دلی داده نیروی قلب و زور بازو افزود - تا آنکه  
 در ضمن اندک فرصتی بکار گزارنی اقبال بی زوال بادشاهی که کار امضای  
 حکم قضا و نفاذ امر قدر میکنند - مخالفان را شکست فاحش داده پراکنده  
 ساخت - و شهریار قبل از اجتماع خبر شکست لشکر خویش از فرط تحریص  
 صبیحه نور جهان بیگم که در منزل او بود سوار شده باتفاق مخدره مذکوره  
 از قلعه برآمد که خود را بمایسنغر برساند - افضلخان که در آن وقت در لاهور  
 استقامت داشت - همه جا بمقتضای دولتخواهانی شاه بلند اقبال اسباب  
 استیصال شهریار مهیا می نمود - و دغدغه آن داشت که بهادا سپاه مقهور  
 او از حضور استظهار و اعتضاد اندوخته مصدر کاری گردند - لاجرم او را  
 یلطایف الحیل فریفته چندان در راه نگاهداشت که خبر تفرق آن فرقه  
 تفرقه آئین بدو رسید - و ناچار از دستیارنی آن مشتی نابکار در سربله  
 بکار او نیامدند - دست شسته قرار بر فرار داد - و با هزار گونه خوف و رعب  
 معاودت نموده خود را به حصار بند لاهور افکند - و یمین الدوله مظفر و منصور  
 متوجه دارالسلطنت لاهور گردیده روز دیگر بطرف باغ مهدی قاسم خان  
 که در ظاهر شهر واقع است منزل نمود - درین منزل افضل خان که  
 در آن آوان خدمت میر سامانی داشت - و پیش از وقوع سانحه ناگزیر

جنت مڪاني کارخانجات بادشاهي را به لاهور رسانيده بود - بملاقات  
 يمین الدوله شتافت - و مساعی جمیله او که در مدت اقامت لاهور و قوت  
 شهریار که همه جا در دولتخواهي شاه بلند اقبال بلباس نصیحت آن  
 بیخرد بجا آورده برهمزن هنگامه افسرده او شده بود مشکور افتاد - و همدین  
 روز باستصواب آصف جاهي شایسته خان و ارادتخان سیر بخشي بدرون  
 قلعه رفته ضبط خزاین و کارخانجات بادشاهي نمودند - آنگاه فیروز خان  
 و خدمت خان خواجه سرا را بجهت کفایت کردن مهم شهریار که اهم  
 مهمات بود فرستادند - و آن دو معتمد دولتخواه آن دراز اصل مجال پژوه را  
 که از فرط کوته اندیشی درون محل بگوشه خزیده بود بر آورده بجای استوار  
 محبوس ساختند - روز دیگر یمین الدوله کوچ کرده بشهر در آمد - و نخست  
 بناگزیر وقت پرداخته در بایست حال بعمل آورد - چه آن دستور العمل  
 دیوان کائنات که صلاح دید ضمیر منیرش همانا اشاره مبشر تقدیر بود -  
 چون درینوقت صلاح حال عالم کون و فساد در افساد ماده بصارت  
 آن ناقص بصیرت دید - لاجرم بدستوری دستور قضا و قدر دیدهای  
 آن کوتاه نظر را میل کشیده ازین راه ابواب فتنه بر روی مردم مسدود  
 ساخت - و ارباب خبرت ازین تماشای هوش افزای اعتبار امور بسرمه  
 بینائی رسیده کجکل عبرت کشیدند - یمین الدوله بعد از وقوع این سوانح  
 حقیقت واقع را بیایه سریر اعلیٰ عرضداشت نموده التماس توجه خیل  
 اقبال نمود \*

## رهیدن بنارسی در مقام جنیر باستان بوس والا و رسانیدن خبر رحلت حضرت جنت مڪاني و نوید قوت عهد خلافت بشاه بلند اقبال

چون وقت آن رسید که زمام بست و کشاد معاملات دارالخلافة آدم  
 بدست اختیار این والا اقتدار سپارند - و کارهای آن تربیت پرورد عواطف  
 ازلی را که ساخته و پرداخته پیشکاران کارخانه ابداع است در نظر حقیقت  
 نگرش بجلوه در آرند - در حال سامان طرازان دارالصنع ایجاد دولت  
 و اقبال را دو اسبه باستقبال موکب جاه و جلال آن شهسوار عرصه وجود  
 فرستادند - و بنوید استعجال قدوم خیل اقبال و طلوع اختر دولت بی زوال

آن مظهر موعود زمین و زمان را سرمایه آرام داده از مناسب خوانی  
مضمون این بیت

کای شهسوار معرکه آخرالزمان آمد بدست معرکه پا در رکاب کن

وام حق مقام ادا نمودند - مجملا روز یکشنبه نوزدهم ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری مطابق ششم آذر ماه سال بیست و دوم جلوس جهانگیری که در عرض بیست روز از موضع بهنبر مانند شاهین تیز پر بمقصد پیوسته بود - خبر شنقار شدن حضرت جنت مکانی بمقام دارالخیر جتیر که در آنولا نشیمن جاه و جلال شاهباز چرخ پرواز اوج رفعت یعنی والا حضرت شاه بلند اقبال بود رسانید - و چون از راه رسید نخست بمهابتخان که در آن نزدیکی از فوز سعادت ملازمت آن حضرت استسعاد یافته بود بشارت رسانیده اورا بر این معنی آگاهی بخشید - و بوسیله آن خان رفیع مکان در حال شرف ملازمت یافته حقیقت واقع را بعرض اقدس رسانید - و خاتم دستور آصف صفات را از نظر سلیمان روزگار گذرانیده مصداق قول خود نمود - آن حضرت از استماع خبر این سانحه غم اندوز اندوهناک و غمگین گشته دیده مبارک را اشکبار ساختند - و از کمال بیتابی و بیقراری بتهیه لوازم این مقام و اقامت مراسم عزاداری و سوگورای پرداختند - درین حال مهابتخان و سایر دولتخواهان از روی نیاز سرها بر زمین گذاشته بعرض عالی رسانیدند - که این قسم وقتی خاصه در ولایت غنیم باوجود قلت اربابا و کثرت اعدا اظهار این امر موافق صلاح دولت نیست - چون الحال مصلحت کلّی سلطنت که نظام کل عالم و انتظام سهام جمله عالمیان بدان منوط است - اقتضای پرداختن بامثال این جزئیات نمیکند - مناسب وقت آنست که موکب جاه و جلال بدولت و سعادت برسبیل استعجال متوجه قرارگاه اورنگ خلافت شود - تا بزودی راه فتنه و فساد بر ارباب بغی و عناد سدود گردد - و رعایا و زیردستان از آسیب شورش پرستان در امان باشند - از آنجا که همواره منظور نظر آن حضرت امری بود - که رضامندی و خرسندی خالق و خوشنودی خلائق در ضمن آن مندرج باشد - درخواست آن دولتخواهان را بعز قبول مقرون گردانیده بیست و سیوم ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری روز پنجشنبه در ساعتی مسعود ماهچند آفتاب شعاع لوای والا ارتفاع یافته از راه صوبه کجرات توجه اردوی جهانپوی بصوب دارالخلافت عظمی اتفاق افتاد - و همان وقت امان الله و بایرید را

که از معتمدان دیرین بمزید پرستاری و خدمت گذاری از اقران امتیاز تمام داشتند - برسانیدن فرمان عاطفت نشان متضمن خبر رسیدن بنارسی و ابلاغ نوید نهضت و مژده توجه موکب اقبال از راه گجرات نزد یمین الدوله فرستادند - وجائثار خان از بندهای تربیت یافته جانسیار که بکمال مزاجدانی و معامله فهمی و طرز شناسی رو شناس بود - فرمان جهانمطاع بر انواع عنایات سرشار و بر قرار داشتن صاحب صوبگی کل دکن و خاندیس و برار بدستور سابق نزد خانجهان لودی دستوری یافت - و موکب مسعود منزل بمنزل متوجه مستقر اورنگ اقبال شد - و چون جائثار خان به برهانپور رسید - آن نفاق آئین از غلظت و خشونت که داشت - قطعاً بملایمتی که مناسب اینوقت و ملایم این مقام باشد بجا نیاورد - و مطلقاً پاس مرتبه خود نداشته موافق دستور المعمل خرد دوربین ادب آئین کار نکرد - چون خان مذکور از سخنان او که رایحه بی اخلاصی و ناسپاسی تمام ازان استشمام می شد - بر مکتون ضمیر و قرار داد خاطر او اطلاع و اشراف حاصل نمود - حسب الامر اشرف مراجعت نموده حقیقت احوال بعرض اقدس رسانید - و خانجهان با این بی ادبیها اکتفا نمود - و بعد از بر آمدن جان نثار خان با نظام الملک هم عهد شده پیمان را بایمان تاکید داد - و بجمیع تهانه داران و کارگذاران اعمال متعلقه بالاگهات نامها نوشت - که ولایت را وا گذاشته به برهانپور آیند - و آن کوته اندیشان او را دولتخواه انگاشته بنوشته او ملک خالی کردند - الا سپه دار خان که از سعادت منشی و مقتضای ارادت درست نیت صالح را کار بسته مشرب صافی حق شناسی را بالای ناسپاسی مکرر نساخت - و جای خود را قائم نگهداشته در احد نگر باستقلال تمام نشست - چون این حرکت ناملایم ازان حقیقت نا شناس معامله نافهم بوقوع پیوست - و برین سر تمام ولایت بالا گهات بتصرف نظام الملک درآمد - عیال خود را با افغانان معتمد خویش سپرده با مردم خود و دریای (۱) شور بخت که قبل از قضیه ارتحال حضرت جنت مکانی از خیل سعادت جدائی اختیار نموده در چاندور که داخل محال نظام الملک است اقامت گزیده درینولا بخانجهان پیوسته تحریک سلسله شورش و آشوب می نمود - و همچنین چندی دیگر که با او گوشه اتفاق بظاهر داشتند - مثل راج گج سنگه و جی سنگه

از دریا این جا دریا خان مراد است \*

و غیر اینها بنابر آهنگ تصرف تمام ولایت مالوه بمندهو شتافت - و در آخرکار پاداش این حرکات ناهنجار که بتحریک شوربختی و تیره رائی ازو سرزد او را فرو گرفت و سزای کردار خود یافت - چنانچه بر سبیل تقصیل انشاءالله تعالی در ضمن احوال جلوس همایون این نگارین نامه نامی بزبان کلک وقایع نگار خواهد آمد \*

بالجمله چون سرحد گجرات سر منزل موکب اقبال و مرکز رایات جاه و جلال شد - عرضداشت ناهر خان از تعیناتیان آن صوبه که در آخر خطاب شیرخانی یافت معروض رای اقدس گردید - و رای جهان آرای بر حقیقت مضمون آن که مشتمل بر نسبت بی اخلاصی سیفخان صوبه دار بود پرتو اطلاع افگند - و توهمی که آن خان ناعاقبت اندیش از انتقام آن حضرت نسبت وقوع امری نا ملایم داشت آن خود مؤید این معنی بود - و نرسیدن عرضداشت او از رهگذر بیماری صعب و ضعف مفرط نیز مقوی و موکد شد - بنابرین شیر خان بانواع مراحم و عواطف بادشاهانه که سر همه سرافرازی بصاحب صوبگی گجرات بود مشمول گردید - و مامور شد که ولایت را بتصرف خود آورده بمردم معتمد کاردان سپارد - و بی توقف سیفخان را نظربند بموقف خلافت آرد - چون فرمان قضا جریان باین مضمون صدور یافت نواب مهدعلیا ممتاز الزمانی بنابر آنکه بد همشیره مکرمه خویش که در حباله ازدواج سیفخان بود - محبتی از سرحد افراط متجاوز داشتند درخواست بخشایش زلات او نمودند - و حسب الشفاعت نواب قدسی القاب رضا بهادر که از غلامان خاصه بود متعاقب آن فرمان پذیر شد - که بر سبیل استعجال باحمد آباد شتابد - و سیف خان را از گزند تعرض شیرخان حمایت نموده مستظهر و مستمال بملازمت اشرف سرافراز سازد \*

چون اردوی جهانپوی که کوچ در کوچ می شتافت بساحل دریای نریده رسیده از گذر بابا پیاره عبور نمود - در مقام قصبه سینور که برکنار آن دریا واقع است بسعدت منزل گزیدند - و بتاریخ یازدهم شهر ربیع الثانی مطابق بیست و هشتم آذر ماه جشن وزن مبارک قمری سال همایون فال سی و هفتم از سن اقدس به خجستگی و فرخنده فالی آرایش پذیرفت - و از تقسیم یک عالم نقود که بجهت برآمد کار محتاجان هم وزن آن کوه تمکین و شکوه آمده مقصود آرزومندان گیتی موافق دلخواه صورت بست - درین روز طرب آموز سید دلیر خان بارهه بسعدت زمین بوس رسیده از دریافت

شرف کورنش و تسلیم سر رفعت باسماں رسانید - و از سرافرازی تفویض منصب چهار هزارى ذات و سه هزار سوار پایة اعتبارش بوالائی گرائید \*

از سوانح ایام عرضداشت شیر خان است از گجرات باین مضمون که از نوشته مهاجنان چنان ظاهر شد - که یمین الدوله آصف خان سپه سالار به نیروی همراهی اقبال باشاهی باشاهزادهای آسماں جاه در سواد شهر لاهور با شهریار تیره رای جنگ صف کرده منصوبه فتح اولیای دولت که منجر بکسر اعدای خلافت شده درست نشین گردید - و آن ناشدنی مقهور مخدول و مکحول در مطموره قلعه لاهور بزندان پاداش اعمال گرفتار آمد - و چون مضمون این عریضه بعرض همایون رسید بمژدگانگی آوازه فتح اولیای دولت نوای گورکه سلطنت آویزه گوش منتظران که از دیر باز ترصد ورود برید ظفر و وصول نوید نصرت داشتند گردید - و درین نزدیکی یک یک از تعیناتیان گجرات از به اندیشی بر یکدیگر پیشی جسته منزل بمنزل دریافت شرف ملازمت می نمودند - و همدربن ولا خدمت پرستخان که بحمايت سيفخان دستوری یافته بود - در چهار گروهی دارالملک گجرات شیر خان را از ایصال فرمان جهان مطاع و سروپای خاصه سربلندی بخشیده سیف خان را بدرگه آورد - نواب ممتاز الزمانی ضعف و ناتوانی سیف خان را که عمده بواعث تقصیرات شده بود - بهانه شفاعت ساخته از سطوت قهرمان قهر نجات بخشیدند - شیر خان دوازده گروهی شهر بموضع محمود آباد سعادت ملازمت دریافته هزار اشرفی بصیغه نذر از نظر اشرف گذرانید - و سایر بندها مثل میرزا عیسی ترخان و میرزا والی نیز از زمین بوس انجمن حضور سعادت جاودانی یافتند \*

هفدهم ربیع الثانی پنجم دی ماه سنه هزار و سی و هفت سر زمین کنار تالاب کانگریه که در ظاهر شهر واقع است از پرتو قدوم موکب جاه و جلال تارک رفعت باسماں رسانید - و هفت روز آن موضع مستقر سریر خلافت بوده معاملات آن صوبه نظم و نسق شایان و احوال کومکیان پرداخت نمایان یافت - شیر خان بمنصب پنج هزارى ذات و سوار و صوبه دارى گجرات سعادت اندوز گردید - و میرزا عیسی بخدمت صاحب صوبگی تته و منصب چهار هزارى ذات دو هزار و پانصد سوار امتیاز یافته بدان صوب دستوری یافت - و سید دلیر خان بارهه با جمعی از بندها بهمراهی رکاب سعادت سربلند پایة عزت شد - و شیر خان از نواحی شهر بمرحمت خلعت

و شمشیر مرصع و اسپ و فیل کامیاب مراد گشته رخصت مراجعت یافت -  
و سیزدهم دیماه موکب سعادت کوچ در کوچ متوجه دارالخلافت شد \*

روز یکشنبه بیست و دویم جمادی الاولی سنه هزار و سی و هفت  
موافق دهم بهمن ماه بعد از رسیدن امان الله و بایزید و برسانیدن بشارت  
قرب وصول موکب اقبال و قبول که مسبوق ورود فرامین عاطفت آئین  
برسبیل تواتر و توالی به یمین الدوله و سائر دولتخواهان بود مشتمل بر  
عنایت تمام خدیو انفس و آفاق نسبت باهل وفا و وفاق آن عضد الدوله  
باتفاق سایر موافقان در جامع دارالسلطنت لاهور خطبه را باالقاب مستطاب  
کامل نصاب نمود - و منبر را برین سرمایه والا کار بالا شد - آنگاه بولاقی  
نظر بند را که فی الحقیقت بر تخت نیز محبوس مظموره سیاه حال  
تیرگی بخت بود جای دیگر محبوس ساخت - چنانچه در معنی از  
زاویه زندان بزایه دیگر منتقل شده - بیست چهارم جمادی الاولی مذکور  
خدمت پرستخان مشهور برضا بهادر رسید - و فرمان مشتمل بر اشاره قتل  
بولاقی و غیره که دست پیچ فساد کوتاه نظران بودند به یمین الدوله رسانید -  
آن خان والاشان بعد از اطلاع بر مضمون فرمان سلطان داور بخش معروف  
به بولاقی و شهریار مکحول و طهمورث و هوشنگ پسران سلطان دانیال  
و گرشاسپ برادر بولاقی هر پنج نفر را که بصوابدید وقت نظربند بل  
محبوس بودند بدست رضا بهادر داد - و در شب چهارشنبه سیزدهم بهمن  
ماه بیست و پنجم جمادی الاولی سنه هزار و سی و هفت از تنگنای  
ساحت گیتی خلاص داده به فسحت آباد عدم راهی ساخت \*

ورود موکب جاه و جلال شاهجهان بسر حد ملک

رانا و سرافرازی یافتن او از آستانبوس درگاه

والا واحوالی که در طی این ایام رو نمود

چون سایه اقبال همای چتر فرخنده آن همایون فال بسر وقت حدود  
رانا افتاد - بمجرد اینکه نواحی آن ولایت مرکز اعلام نصرت اعتصام شد -  
رانا کرن که بر جای پدر متمکن شده بود - از ارادت منشی و اخلاص  
اندیشی باستقبال موکب اقبال شتافته در مقام کوکنده که پدرش نیز درین  
مقام شرف ملازمت دریافته بود بتاریخ چهارم جمادی الاول سنه هزار

وسی و هفت پیشانی بخت را از پرتو سجود آستان قدسی مکان فروغ دولت بخشیده پیشکش نمایان کشید - و از عنایت خلعت گرانمایه و کمر خنجر مرصع و شمشیر مرصع و دهگدگئی لعل قطبی بدخشانی نژاد که سی هزار روپیه قیمت داشت - و فیل خاصگی بساز نقره و اسب عراقی مزین بزین طلا استمالت و استظهار یافته و محال جاگیرش بحال و برقرار مانده مرخص گردید \*

نهم ماه مذکور مطابق بیست و هفتم دیماه الهی سنه الیه بر کنار تالاب مانندل آذین جشن وزن مبارک شمسی سال سی و ششم از عمر جاوید پیوند زینت پذیر گشته آرایش بزم بهجت و سرور و پیراستگئی انجمن حضور نظاره فریب و دلپسند آمد - و آنحضرت را بطریق معمول بانواع نقود سنجیده جمیع آنها بر فقرا و ارباب نیار قسمت پذیر گردید - و از آنجا بمبارکی کوچ نموده هفدهم جمادی الاولی پنجم بهمن ماه سرزمین خطه پاک اجمیر از یمن قدوم مبارک نورانی گشته عمارات دلکشا و منازل نزهت آئین کنار تال رانا ساگر از نزول همایون روکش قصور جنت گردید - و همانروز بنا بر پیروئی روش جد بزرگوار پیاده بروضه شریفه حضرت خواجه معین الملة و الحق والدین نور الله مرقدہ توجه فرموده آداب زیارت و وظایف این مقام که عبارت است از اعطاء صلاة و صدقات و نذور بجا آوردند - چون نذر نموده بودند که بعد از فتح رانا مسجدی رفیع اساس درخور این روضه متبرکه بنا نهند - و درین مدت از عدم مساعدت روزگار فرصت نیافتند - بنا برین درینولا که کریاس سپهر اساس دولت جاوید قرین از پرتو اقبال آن حضرت استحکام بنیاد چرخ برین یافت - حکم به بنای مسجد عالی بنیاد از سنگ مرمر بدرجه نفاذ رسید - و صوبه اجمیر در جاگیر مهابتخان قرار پذیر گردید - در اثنا راه جمیع پندها مثل خان عالم و مظفر خان معموری و بهادر خان اوزبک و راجه جی سنگه و انی رای و راجه بهارت و سید بهوه و غیر آنها در هر منزل خود را بسعادت ملازمت رسانیده کامیاب دولت صورت و معنی می گشتند \*



## ورود موکب مسعود شاه بلند اقبال قرین دولت وسعدت بظاہر دارالخلافتہ اکبر آباد و انداختن پرتو نزول بر باغ دهره

آنانکه به نیروی سعادت ازل آورد در روزی خانہ روز نخست از دولتی بزرگ بهره مند شده اند - و از یاورئی بخت خداداد در دارالقسمت ازلی بنصایبهای کامل و نصیبهای شامل کامیاب گشته - اگر چند روزی بنا بر مقتضای ارادہ قضا و حکم مصلحت تقدیر حجاب تعویق سنگ راه مراد آمده مانع تاخیر و باعث سد باب ایشان گردد - لیکن باندک روزگاری و کمتر فرصتی روزی در آید که آن حجاب بسر خویش از پیش برخیزد - و آن دولت روزی شده پپای خود استقبال بخت آن خداوندان اقبال مادرزاد نماید - بد آنسان که فتح و کسر بر عسکر آن سرور بحسب اختلاف اوقات طاری گشته بسی امر ناملایم سد باب مقصد عالی گردید - و از بدھنچاریهای روزگار قضا پای ناشایسته صورت بسته یساق های شاق و تردهای دشوار پیش وقت آمد - اما الحمد لله که آخر کار بی پایمردی سعی و دستیارئی طلب بر وفق مدعا و حسب استدعا شاهد مطلب در کنار و بر آرزو آمده نقد تمنای دیرینه در جیب و دامن نیاز دست قدرت ریخت - و کار و بار دین و دولت بوجود گرامی رونق و رواج تازه یافته کارخانہ جهان را زیب و زینت بی اندازه پدید آمد - و ساکنان ربع مسکون با کام دل سایه نشین ظلال عدل و احسان این بلند اقبال گردیده از فرط داد و دهش گیتی بمراد خاطر رسیدند - امید که تا بقای جهان و جهانیان

\* بیت \*

درگمش کعبه صفت قبله که عالم باد

کشت امید جهان از آف او خرم باد

مجملاً بتاریخ شب پنجشنبه چهاردهم بهمن ماه مطابق بیست و نهم جمادی الاولی سنه هزار و سی و هفت ورود موکب مسعود بساحت بهشت فسحت باغ دهره که از پرتو انساب بحضورت جنت مکانی نورالدین محمد جهانگیر بادشاه طاب ثراه بنور منزل موسوم است اتفاق افتاده بژده وصول این عید قدوم مسرت لزوم ساعده افروز عموم مردم آن

مرزو بوم گردید - خورد و بزرگ و اسافل و اعالي از اهائي دارالخلافة عليا و نواحي و حوائي آن بر سبيل مژدگاني ورود اقدس باندازه دسترس سرگرم جانفشاني شده استقبال موکب اقبال نمودند - و قاسم خان حارس قلعه و خزاین علي الفور بر سبيل پذيره آمده از دريافت ملازمت و شرف زمين بوس درگاه سعادت دو جهاني اندوخت - و بامداد روز پنجشنبه مذکور موکب منصور که همواره بامداد آسماني قربن سعادت يزداني است متوجه قرارگاه سرير خلافت ابدی گشت - و بادشاه دين و دنيا پناه همعنان بيخت و همراکب اقبال باثيني که در خورد والا خداوندان اين دودمان جاويد توامان باشد فيل سوار داخل عرصه دارالخلافة گيتي مدار شده همه راه سرافرازان در رکاب برکت نصاب پياده و سران در اطراف بدین آئين رو براه نهاده - سلاء اعلى بهمدستي کف الخضيب دست بدعاي دوام عمر و دولت ابد منتها کشاده - و نظارگيان عالم بالا از مناظر هفت طبقه گردون محو تماشا افتاده حيران آن کوکبه و ديدبه عزت بودند - از باغ نور منزل تا هنگام نزول در دربار دولتيخانه سپهر نشانه ايام بادشاهزادگي از هر دو سو بحرين کف در بار چون سحاب گهر ريز بر اهل کوی و بازار کشوده بسر پنجه زرفشان چون شاخ شگوفه روی زمين را در افشان سيم و زر گرفتند - و باين روش نمايان و آئين شايان ظل ظليل نزول فرخنده بر ساحت سعادت منزل مذکور گسترده بنا بر آنکه تا ساعت مختار مسعود بجهت جلوس همايون بر سرير خلافت ابد مقرون دوازده روز درسيان بود در همان دارالبرکت اقامت نمودند \*

انعقاد انجمن جلوس همايون خديو زمين و زمان  
ثاني صاحبقران حضرت شاه جهان بادشاه غازي  
در دارالخلافة اکبر آباد سعادت بنياد

بمقتضای حکمت کامله سنت الهي بر آن رفته و مجارفي عادت الله برين جاري گشته که در خلال هر صد سال که اساس مباني دين و دول اندراس پذيرفته خال در نظام امور عظام و انتظام سلسله نظام دارالسلطنت آدم در مشيمه مشيت بر وجه اتم صورت بندد - هر آئينه در آنحال زمينيانرا در کنف حمايت و کشف رعايت آسمان تمیکني جای دهد - که بشايستگي

تمام لیاقت مرتبه جانشینی نایبان مناب جناب رسالت مرتبت صلی الله علیه وسلم و صحبه داشته باشد - و بفضل الطاف عام حضرت باری که درباره اهل روزگار خاص گشته سلطان دیندار عدالت شعار بر روی کار آرد - که روی زمین را بزیور عدل و احسان آراسته طرح انصاف پروری نهد و داد داد گستری دهد - آری نسخه پیرائی کتاب عالم که بهین صحیفه صبح الهی است و منشاء دقایق نامتناهی - از یمن همت فرمانروای سر انجام پذیرد - که خط بینش کارنامه اقبال باشد و جوهر تیغش سر مشق فیروزی - و نقش نگینش دیباچه اجلال و خطوط دستش نسخه بهروزی - پنجه خورشید نزد شکوه بالا دستش پشت دست بر زمین گذارد - و سپهر برین پیش کوکبه قدرش از هلال انگشت زینهار بر آرد \* \* بیت \*

ازو گردد درین فیروزه گلشن \* چراغ طالع فرخنده روشن

چون ذات فرخنده صفات این بادشاه سکندر آئین که سعادت آئینه دار بخت اوست مرآت این اوصاف بود - در مبادی حال دقایق جهانبانی از خط ناصیه او نمایش می پذیرفت - و در آغاز کار آثار کردانی از لوح پیشانی او ظهور می یافت - و از روی او می بارید که این ابر نیسان کرم چمنستان شهریاری را طراوت خواهد بخشید - و از جبهه او روشن می شد که این اختر اوج اقبال آفتاب سپهر جهانداری خواهد بود - اختر شناسان کامل نظر از زائجه طالع همایونش که عنوان نامه سعادت است احکام گیتی ستانی فرا می گرفتند - و روشن ضمیران نیکو خیال از آئینه بخت والایش که آئینه روزهای شاهد دولت است صورت اصل و اسانی مشاهده میکردند - لاجرم فرخنده روزی که روزگار در آرزوی آن شبها بروز می آورد جلوه گر شد - و خجسته صبحی که چشم آفتاب از شوق آن هوس می پخت بردمید - امید که اختر فرخنده فالی آرزوی آنرا شکون می دانست بر آمد - و مرادی که بخت اقبال فال تمنای آن می زد بجمول پیوست - یعنی طرازنده اورنگ اقبال فرازنده اکلیل اجلال عزیز کرده حضرت عزت برگزیده عنایت آن حضرت سرمایه آرایش جهان و جهانیان باعث امن و امان زمین و زمانیان مظهر فضل عمیم ربانی ظل ظلیل جناب سبحانی بادشاه دیندار دین پرور شهنشاه داد ده داد گستر اوج ده نوبت نیک اختران شاه جهان ثانی صاحبقران و بیست و پنجم بهین ه ه آری مطابق هفتم جمادی الثانی سنه هزار و سی و هفت هجری در روز سعادت

افروز دوشنبه که از فیض ورود معنی بیت رسالت در غزل هفت بیٹی هفته شایسته انتخاب گردیده - او از یمن ظهور خاتم انبیا بهزاران دست سعادت انگشت نما گشته - بعد از گذشتن سه و نیم گهری که بحساب دقیقه سنجان ساعت شناس یکساعت و بیست و چهار دقیقه باشد - بطالع فرخنده فال و ساعت سعادت سگال از منزلی که در ایام شاهزادگی از اقامت آن والا اختر اوج شاهنشاهی رشک فرمای منزل قمر بود - بتائید آسمانی و کوکبه صاحبقرانی بر کره فلک رفتار سوار گشته و خانه زین را مانند خانه طالع سعادت آمود ساخته - بخت کمر پرستاری بر میان بسته در پیش - و دولت غاشیه فرمانبرداری بر دوش گرفته در پس - تیغ گذاران صاحب جوهر تیغ مانند در یمین - و نامداران والا گوهر خاتم کردار در یسار - در دولتخانه ارک دار الخلافه اکبر آباد که چون قلعه بی در سپهر اوج گرای گردیده و بروج ناقبش باوج فلک ثوابت رسیده - مانند معنی در شاه بیت و خورشید در بیت الشرف نزول فروده - و در فرخنده ساعتی که سرمایه سعادت روز افزون و پیرایه بخت همایون بود \*

\* بیت \*

ساعتی آنچنان همایون فال \* که سعادت ازوشگون بر گیرد کلاه سروری را که جوهر انجم در ترصیع او بکار رفته بود همسری بخشیده - و قباى خسروی را که اطلس سپهر والا استر او گشته بود - تن بهم آغوشی داده کمر لعل طراز را که از منطقه آفتاب گرد می برد بر میان بسته - تیغ گوهر نگار را که نقد فیروزی در قبضه داشت دستگیری کرده پای سعادت پیرای بر سریر سپهر نظیر گذاشت - و با طالع تیموری و بخت بابری بر فراز تخت دولت اکبری بر آمده دامن امید خلائق را از گوهر مقصود لبریز ساخت - تخت بر مسند کامگاری چرا مربع نه نشیند که نقش مدعایش درست نشسته - و تاج سر مفاخرت چرا باوج نرساند که از فرط سعادت سر آمد گردیده \*

\* مصراع \*

تاج گو بر خود بناز و تخت گو بر خود بیال

سپاس جهان خدای را که سر انجام حرف تخت بر کرسی نشست و سخن افسر بالا شد - پایه سریر بر آسمان رسید و درجه اکلیل بالا گشت - تاج را از تفاخر سر آسمان فرود نمی آمد - و تخت را از شادمانی پا بر زمین نمی رسید - پایه اورنگ از کرسی گذشت و کوکبه دیهم باکلیل رسید -

چون آن والا پایه بر تخت خسروی آرمید چتر همایون سایه بر گرد سرش  
 گردید - چتر زرین خورشید وار از شادی بچرخ آمد و از بلندی کوه کبه سر  
 باوج سپهر سود - تعالی الله فرخنده چتری که از یمن سعادت گرد سر آفتاب  
 گردیده و هاله ماه را در دائره خجالت کشیده - ریشهای زر تار از وی  
 چون خطوط شعاعی از جرم خورشید نمودار - و عقدهای گوهرنگار ازو چون  
 رشتههای باران از گل ابر آشکار - محابیست که لولومی بارد و سپهریست  
 که انجم می نگارد - نی نی غلط گفتم فلک تدویر قمر است که حایل  
 سعادت جاودانی گردیده - یا مردمک چشم اهل نظر است که فروغ انوار  
 الهی گزیده - چرا از والا گوهران بر سر نیاید که پیوند بیاقوت و گوهر کرده -  
 و چگونه سر باسماں نساید که سایه داری آفتاب سر کرده - پنداری گرد نامه  
 فیض است که سعادت گم گشته را پیدا ساخته - گوئی گرداب نور است که  
 بر سر دریای فیض طرح اقامت انداخته \*

### \* مشوی \*

سایه حق کرده جا در سایه اش \* زان بود نور سعادت پایه اش  
 بر سر شاعنش از حسن قبل \* چون گل ابراست بر فرق رسول  
 بالجمله چون آن خسرو والا منش بر اورنگ کامرانی نشست و بعدا  
 فهمی آمل را آتانی پوست - خاتم را فر سلیمانی دست داد و قلم را بار  
 نامه در سر افتاد - خطبه بلند آوازگی یافت و سکه ام بردار شهرت گردید -  
 تیغ گوهر مقصود در مشت گرفت - کوس از شادی در پوست ننگنجد -  
 علم نشان بلند بختی یافت - کمان سرمایه فتح در قبضه آورد - تیر پی بسهم  
 السعادت برد - سلطنت را دولت قوی گشت - اقبال را بخت جوان  
 گردید - آسمان زمین بوس شکر بجا آورد - رزگار فال نیک روزی زد -  
 فتنه از شرم سر تا پا غرق عرق گردید - بیدار داد شرمساری داد - ارباب تیغ  
 و فلم زبان بد تهنیت جوهر نگار و گوهر نثار ساختند - و اصحاب دولت  
 و حشم در ادای مبارکباد طرح سعادت سکالی و فرخنده فالی انداختند -  
 بقارن جلوس همایون اول خطیب فصیح زبان از مراتب حمد الهی  
 و نعت حضرت رسالت پناهی صلوات الله و سلامه علیه مدارج منبر را بلند  
 پایه گردانید - و بعد آن بادای محامد سلاطین این دودمان والا ده شخص  
 دولت را بمنزله حواس عشره اند برداخته از بهر آرایش نظام اقبال اسم  
 سامی صاحبقران اول را مطلع و نام نامی صاحب قران ثانی را حسن

مطلع گردانید - و بنا بر رسم معمول به هنگام ذکر اسم هر یکی از بزرگان ابن  
 بادشاه بزرگ منش بعیای خلعتی گرانمایه بشرف جاودانی مخصوص  
 گشته - چون از فیض القاب همایون و ذکر نام نامی حضرت سلیمان مقامی  
 بعنوان شاهجهان بادشاه غازی سلمه الله و ابقاه که مجموع این عبارت  
 وافی بشارت را در عهد فطرت محاسبان دیوان قضا و قدر با عدد کریمه  
 انبی جاعل فی الارض خلیفه برابر گرفته اند - دقایق فصاحت را به نهایت  
 درجه بلاغت رسانیده زبانرا موج چشمه آبحیات ساخت - بتشریف خلعت  
 فاخره زرنگار که از همه گرانمایه تر و پیرایه روزگار بود رالا پایه گردیده - بر سر  
 ذکر نام مبارک آنقدر خوانمهای زرین و مالمال از انواع زر و گوهر نثار شد -  
 که صفحه روی زمین زر اندود و گوهر آسود گشته روکش چرخ برین افتاد -  
 همدرین ساعت مسعود چهره زر از سکه مبارک که متن یک روی آن  
 بکلمتین طیبین و حواشی باسما سامیه چهار یار باصفا نور و ضیا اندوخته  
 و روی دیگر از نام نامی والقباب گریانی آنحضرت زیور یافته رشک افزای مهر  
 انور شد - زرگرد نامش گردید و نقش سکه بر خود بالید - درهم که از گمنامی  
 درهم بود از نام همایونش خود را گرد آورد - و دینار که از سرگردانی دلتنگ  
 شده بود از سکه والایش سر خط دولت یافت - سیم را سفید بختی حاصل  
 آمد - و زر را سرخ روئی دست داد - درست مغربی خورشید از شوق  
 سکه اش بیتاب گردید - و دینار ناقص عیار ماه از فر نامش شکسته خود را  
 درست ساخت - اگر اهل نظر سیم و زر را از شرف نام همایونش نرگس وار  
 بدیده جا دهند محل نظر نیست - و اگر اهل سخن رقم سکه را از  
 فراین اسم خجسته سوسن کردار بر زبان نقش کنند جای سخن نیست -  
 کنیت آن سرور ابوالظفر و لقب فرخنده شهاب الدین محمد صاحب  
 قران ثانی از آن مقرر شده که تیغ جهاد آن بادشاه سلیمان دستگه دیو  
 فتنه و فساد از روی زمین رانده - و باجود مشابیهت و مناسبت اوضاع  
 و اطوار پسندیده آن برگزیده بحضرت صاحبقران اعظم بینات لفظ صاحبقران  
 که سه صد و شصت و پنج است با حروف شاه جهان مساوی آمده -  
 جمهور انام از خواص و عوام مراسم مبارکباد و تهنیت و دعای ازدیاد  
 عمر و دولت بجا آوردند - شعرای بلاغت دثار قصاید رنگین و تواریخ  
 بدایع آئین بجهت تعین وقت آن در رشته نظم انتظام داده بعرض  
 رسانیدند - از جمله حکیم رکنای کاشی مسیح تخلص این تاریخ بسمع

عالی رسانیده از انواع عنایات صوری خدیو صورت و معنی برخورداري  
یافت \* \* ابیات \*

بادشاه زمانه شاهجهان خرم و شاد و کامران باشد  
حکم او بر خلایق عالم همچو حکم [خدا]ء روان باشد  
بهر سال جلوس شه گفتم در جهان باد تا جهان باشد

و همچنین سعیدای گیلانی مخاطب به بی بدل خان که در انواع صنایع  
و اصناف هنر بی بدل روزگار است این تاریخ بدیع یافته \* \* مصرع \*

جلوس شاهجهان داده زیب ملت و دین

و زینت شرع و خدا حق بحقدار داد نیز باین تاریخ موافق آمده -  
نوئینان دولت از نواختن گورکه و تیره و امثال آن خم روئین و طاس  
سیمین سپهر را بر طنین ساختند - و راسشگران و سرود سرایان نیز باهنگ  
ساز عیش نوای عشرت بر وفق مقتضای وقت و حق مقام راست  
کردند - در آن نوروز بهروزی و عید فیروزی عالمیان بجهت بهجت  
جلوس اقدس جشنی نو آئین و بزمی نگارین صورت آراستگی یافت -  
که تا سرور انجم بر سر چهار پایه انجمن چارم نشسته - و ستارگان  
و ثوابت سپهر هشتم از عقب آن مشمن پنجره تماشائی و سیارگان ازین  
دفت منظره نظارگی آند - نظیر این بزم بهشت آئین در جلوس هیچ  
بادشاه عالیخاه خاصه سلاطین این سلسله فلک بارگه که از همگی طبقات  
اعیان ملوک ماضیه مانند مردم دیده از سایر حواس بر سر آمده آند بنظر  
در نیامده - از بسط بساط طرب و نشاط عقده قبض خواطر خورد و بزرگ  
و چین چین خواص و عوام کشاده گشت - و از ریزه چینی خوان احسان  
دیده و دست گرسنه چشمان لبریز گوهر و در گردیده - هیچ گسسته امید  
را مقصدی نماند که بحصول ند پیوست \* \* مثنوی \*

در آن جشن فرح بخش طرب خیز [ همه روی زمین ]ء از عیش لبریز  
نه تنها ساز عشرت شد نوا ساز که برگ عیش عالم شد خدا ساز  
جهان آنروز داد خرمی داد ز مادر گوئی آندم خرمی زاد  
چون انجمن خاص و عام بانجام رسید پرتو حضور پر نور بر حریم حرم سرای

( ۱ ) ع [ قضا ] بادشاه نامه - صفحه ۹۵ - جلد اول \*

( ۲ ) ع [ همانان شد زمین ] صفحه ۳۹۶ - حصه اول - منتخب اللباب \*

خلافت گسترده شبستان سلطنت را نورستان ساختند - نخست مسند آرای خلافت انجمن پیرای مشکوی دولت صفیة و فیه صفات سعیده حمیده سمات یگانہ روزگار برکت لیل و نہار آیہ مصحف عز و جلال موجہ بحر فر و اقبال مہد علیا ارجمند بانو بیگم مخاطب بہ ممتاز محل بیگم خوانہای سیم و زر لبالب از لعل و گوہر بدست نیاز بر فرق ہمایون آن سر کردہ بادشاہان افشاہند - آب گوہر از سر آن بحر افضال گذشت و خط پیشانی آن کان لعل اقبال خط یاقوت گشت - چندان سرورید انبار شد کہ در دریای اخضر فلک گوش ماہی صدف لالی گشت - چندان لعل بالای ہم ریخته شد کہ کمر جوزا لعل طراز گردید - بعد آن پیشکش نمایان از نقایس و نوادر عدنی و معدنی و جواہر زواہر عمانی و شرایف ہندی و ایرانی کہ دیدہ روزگار آنچنان ندیدہ و گوش آسمان نشنیدہ از نظر انوار گذرانیدند - آنگاہ بادشاہزادہ عالم و عالمیان ولیہ نعم جہانیان ملکہ معظمہ صاحبہ مکرمہ یکتا گوہر محیط خلافت کبری قرۃ العین سلطنت عظمیٰ نظر یافتہ عنایت بادشاہی عزیز کردہ حضرت خلیفہ الہی جہان آرا بیگم مخاطب بہ بیگم صاحب کہ بافزونئی رای و ہوش نظر بدیگر شاہزادہای والا نظر کہ عیون انور دولت اند بیشتر منظور نظر بادشاہ دیدہ و راند ہم بآئین مادر والا فرمہین نثار گوہر زیب و بہین پیشکش نظر فریب بنظر گیتی خداوند در آوردند - و دیگر پردگیان حریم عصمت و عصمتیان پردہ عفت باندازہ دسترس زر و سیم نثار نمودہ بجهت ادای مراسم و لوازم مبارکباد پیرامون آن روشن جبیں چون ہالہ گرد ماہ حلقہ بستند - و بادای دعای مزید دولت جاوید بنیاد پرداختہ از آن مرکز دایرہ دولت نوازشہا یافتند - و ہمدران محفل والا آن گنج بخش بدل آفرین کہ خطوط کفش موجہای دریا و عروق دستش رگہای کانست - دو لک مہر و ہمین قدر روپیہ بہ بانوی حرم گاہ سلیمانی و یک لک مہر و یک لک روپیہ بہ بیگم صاحب و یک لک روپیہ بسلطان مراد بخش و موازی این مبلغ بروشن آرا بیگم و مساوی آن بہ ثریا بانو بیگم عنایت فرمودہ - سالیانہ سہین بانوی عظمیٰ ممتاز محل دہ لک روپیہ و سالیانہ بادشاہزادہ جہان و جہانیان بیگم صاحب شش لک روپیہ مقرر نمودہ - و چہار لک روپیہ کہ برسم انعام شاہزادہای کامگار نامدار سلطان دارا شکوہ و شاہ شجاع و سلطان اورنگ زیب معین شدہ بود بنواب مہد علیا سپردند - کہ چون از دارسلطنت لاہور رسیدہ سعادت ملازمت دریا بند میان ایشان



قسمت نمایند - و هزار روپيه بشاهزاده کلان و هفصد و پنجاه روپيه بشاهزاده محمد شجاع و پانصد روپيه بشاهزاده محمد اورنگ زیب و دوپست و پنجاه روپيه بسلاطان مراد بخش بعنوان یوسيه میداده باشند - امید که جلوس همایون این بادشاه سکندر نشان که باعث آرام زمین و زمان است بر آن مربع نشین سریر سلطنت ربع مسکون مبارک و سیمون و خجسته فال و فرخنده شگون و دوران این بادشاه کام بخش کاسران مانند ادوار چرخ برین به ثبات و قرار مقرون و بدوام مدار قرین گردد\*

حلیه مبارک آنحضرت که ید قدرت بخامه<sup>۱</sup> صنع  
باکمال دقت آن خلق قویم و پیکر مستقیم  
را بر اجمل صور و احسن تقاویم نقش بسته  
و از آنرو نقش مراد ابداع بوجه احسن  
بر لوحه اختراع درست نشسته

چهره پرداز صور موجودات و نقش طراز صفای کائنات که خامه<sup>۱</sup> نیرنگ ساز صنعت تقدیرش بمقتضای قدرت کامله و حکمت بالغه گوناگون اشکال بدیعه در کارگاه ابداع بر لوحه هستی به بهترین وجهی جلوه داده و بر صفحه وجود هر موجود جداگانه نقش مستغنی از ادراک بالغ نظران والافطرت به نیکوترین صورتی نگاشته - منشور خلقت انسان را بطغرای غرای لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم مزین و منطرز ساخت - و از آنجا که تمامی نقاط و دوائر و خطوط وجود از نوک برکار کن بر سطوح شهود بحکم فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمت مبنی بر مصلحت است - و هیچ لفظ از دایره صلاح خارج و هیچ خطگرد مرکز بدون کار بعثت دایر نیست - صورت خط و خال جسمانی و پیکر هیولانی را بر خصایصی که در ذات هر فردی از افراد بنی نوع انسان مضموم و مزمین است مشعر گردانند - بدانسان که اکابر علما و حکما از چگونگی حالات آثار بر کیفیت احوال اعیان کماینبغی استدلال توانند نمود - و از نیروی شمایل و بخایل ظاهری بی به خصایل باطنی توانند برد - بتخصیص در نظر دقایق نکر روز خوانان علم قیافه و راز دانان فن تشریح بدایع اسرار طبایع که از خصوصیات

سیمای انسان چهره نما است - مانند عکس شخص در آب و آئینه ظاهر تراست - بالجمله درین مقام بیان حلیه مبارک آنحضرت بجهت رفع حرمان نصیبی و حرمان هفت کشور است از سعادت ادراک لقای انور آن سرور به بیان کیفیت شمایل مخبر آن فرشته محضر خورشید منظر بمقتضای صدق مصدوقه السماع احدی الرویتین - همانا استماع از صاف نوعی از معاینه است و وجه اثبات دعوی اتصاف آنحضرت بسایر فضایل نفسانی و کمالات سلکی و انسانی \*

\* شعر \*  
 چون از حلیه شه سخن سر کنم سخن را حلی بند زیور کنم  
 دهم زیب و آرایش این نکته را طرازم سخن راز سرتا بها  
 نخست کاک معنی نگار از وصف قامت با سعادت آن حضرت که الف  
 آفتاب دولت و برجسته مصرعه دیوان مکرمت است - و بخت از بالای او والا  
 گشته و دولت از پهلوی او فیض اندوخته - سخن را از معانی والا پایه دو بالا  
 بی بخشند - معتدل بودن آن بر دانش دو بالا اوصاف خجسته دلیل  
 است - سر هوش پرور که در والا شکوهی بر سر آمده و جهانی از سایه  
 آن سر همایون فر در سایه مرحمت الهی جا کرده در خردی و بررگی میانه  
 است - و آن بر بیدار مغزی و پر خردی و اعتدال اخلاق ستوده دلیل  
 است - لوحه پیشانی نورانی که سر لوح کتاب نامداری و پیشانی روزنامه  
 فرمان گذاری است - و از روی سهو و خطا نیز روی چین ندیده - شایانی  
 کار جهانبانی و سزایش شغل گیتی ستانی دارد - و آن بر اندازه سگالی  
 انبساط و قاعده دانی اختلاط مشعر است - و بر یسار آن دیباچه مجموعه  
 اقبال نزد رستنگاه مو خالیست مشکین که آنرا نقطه خط پیشانی توان  
 گفت - مانند سویدای دل جانب چپ جا ساخته - و چون بلال بحفظ  
 آیات مصحف رویش پرداخته \*

\* بیت \*  
 شهنشه که خیل ملک فوج اوست سپهر است و این نقطه اوج اوست  
 ابروی عنبر بو که در نیکوئی طاق است و بخوبی شهره - آفاق - شاه  
 بیتی است که بقلم قدرت بر ورق آفتاب نوشته - و زیبا هلالیست از عنبر  
 سرشته - بسم الله سوره فتح است و سر لوح کتاب صنع - فی فی محراب  
 طاعت ارباب قبول است و پیش طاق منظر سعادت و نور - توسط آن در  
 فراخی و کشادگی علامت دولت های فراخ و اقبال فراوان است - چشم

مردمی گزین که نظر یافته ناظر حقیقی است - و نظر هیچ آفریده نظیر آن ندیده - در تنگی و فراخی برابر افتاده - و در سیاهی و سفیدی معتدل - دلالت میکند بر علم خدا داد و پاکتی نژاد - و مردم چشم که از مفاخرت نظر جز بر نور سیاه نمیکند - قره العین نور بصر است و نور دیده اهل نظر - شعار عباسیان گزیده و آئین خلافت اختیار نموده - پیرایه بخش آزر است و سرمایه دار شرم - و آن دلیل است بر افزونی هنگ و بیشی فرهنگ - و فروغ اندوختی دانش و نگاه افروزی بینش - و بر پشت چشم راست خالیست مشک سگال در نهایت حسن و جمال - همانا سیاهی است برای دفع عین الکمال بر پشت چشم چون مهر نبوت بر پشت نبی صلعم جا کرده - بینی از روی راستی بر چهره فیض بار چون الف در دل ماه جا ساخته - یا موجی بر چشمه آفتاب برخاسته - زهی انفی که آب روی داده است استواری آن راستی را - نشان جاویدی کردار و پایدگی کار است - و دلیل پیش بینی و خیر اندیشی - پیوسته بدان در زیر چشم چپ خالی گشتین اتفاق افتاده - بینی ازان خال مشک افشان بطلان هیچ نداشتن الف را روشن تر از آفتاب ساخته بر روی روز افکنده - و آن آثار دولت ابدی و امارت اقبال جاودانی است - گوش معنی نیوش که صدف لجه معانی و محرم سرگوشی فیض جاودانی است - مانند نظر انور روبری منظره عالم عقول عشره دریچه حق جوئی و حقیقت پژوهی کشوده در خوردی و کلانی بعد اعتدال است - که بقوت حافظه و تیزی فهم بر آن استدلال نموده اند - روی دل آرای و عارض و خد آن صورت هیولانی فهم و خرد که انوار فرایزدی ازان فروزانست - در سایر صفات بسیار متوسط و باعتدال گراینده است - و آن بحکم وجوه و دلایل این فن علامت خصایل حمیده و شمایل پسندیده است - لون بشره نور افروز که سر چشمه آبروی نوع بشر است اسمر واقع شده - دانشوری و هوش پروری ازان رنگ میدهد - و همرنگی قایل انا املح نیر ازین رنگ گل میکند - همانا رنگ مبارکش مایه مردمی است که معنی آدمیت ازان پدید گشته - و از شرم ملاحظت رنگ بر روی صباحت مهر انور شکسته - دهان گوهر افشان که سر چشمه فیض جاودانی و درج جواهر اسرار معانی است - در جنب طیب تبسم و صدق تکلمش شهرت نفحات غنچه شیرین تبسم و راستی دم صبح دوم حرفی است - افواهی معتدلیست در تنگی و فراخی و آن دلیل نشان مردانگی و فرزانی است - لبهای مبارک که

از شرم ملاحات تکلم دهان غنچه را از تبسم بسته - و آبجیات از خجالت لفظ روانش تر گشته - در سطبری و باریکی میانه است و ازان دقت فهم و لطافت طبع پدیدار میشود - دندان مبارک که گوهر حریف آب دندان اوست و اختر از جمهور مهر پسندان - مانند مرسله جوزا نور افشان است - و چون رشته لآلی شاهوار و در آبدار درخشان - رشته اش محل سودای جانها است - و دل عالمی ازین دندان فریفته آن رشک عقد ثریا - در خوردی و بزرگی در نهایت اعتدال و چون گوهران هم سن در نهایت اتفاق و اتصال - این نشان پاک کرداری و راست گفتاریست - آواز معجز ساز در هنگام لطف بجان پروری بلند آوازه است - و در وقت عتاب بجزگر شکافی داستان - گاهی به تکلف مهر سامعه را فیضیاب نسیم حیات میسازد - و گاهی باقتضای قهر پرده گوش را برنیان شعله پیچ سینماید - گاه از سیخ برعد ابر نسبت درست میکنند - و گاه از نرمی بزمزمه آب حیوان سبب می رساند - کلام سلاست نظام آنحضرت مانند سلک مروارید غلطان مسلسل و منتسق الانتظام - و همچنین عبارت تحریر که همانا بمقتضای مؤادی الخط لسان الید گفتار دست و بیان بنانست - تقریر آنحضرت با نهایت بلاغت و سلاست و ایراد صنایع بدایع بری از تکلف و تصنع است - چنانچه اگر بمثل در کلام پارسی نیز اعجاز روا بودی توانستی گفت که از دست خارق عادت است - آن خطه کشای قلمرو فصاحت بیشتر بفارسی تکلم مینماید - و چراغ دل افروز سخن را که فروغ بخش شبستان روح است بآتش فارسی می افروزد - و بعض اوقات بهندی نژادان که فهم شان فارس جولانگه فارسی نتواند شد در اثنای حرف بمجاوره هندی تیغ زبان را گوهر آموذ میسازد - چون نواب جنت مآب خدیجه الزمانی رقیه سلطان بیگم که در هنگام نوحیزی به پرورش آن زیبا نهال چمنستان بادشاهی از گلشن سعادت گل میچیدند ترکیبی زبان بودند - و با سایر پرستاران مشکوی والا بزبان ترکیبی سحر پرداز بیان میگشتند - بنابراین آنحضرت از فرط نیوشائی بسیاری از الفاظ این زبان می فهمند - و بدیده دل حسن معانی را در جلباب عبارت این کلام مشاهده می نمایند - و بر نمایش صور بعض مطالب در مرآت الفاظ این زبان توانائی گفتار نیز دارند - اما از ممر قلت استعمال بلکه از رهگذر عدم ذوق بمجاوره این زبان کمتر چاشنی پذیر گفتار می گردند - چه در صغر سن طبع فیض آفرین را که زبان دان سخن است بیاد گرفتن این زبان گرایش نبود - و نواب خدیجه

الزمانی از افزونی مهر باین مهر سپهر اقبال در آموختن این زبان مبالغه نمی نمودند - وقتی حضرت جنت مکانی از روی طبیعت مشکین نفس گردیده فرمودند - که اگر خطا اندیشی از من بپرسد - که این نافه کشای استعداد چه آهو دارد - خواهم گفت همین که ترکی نمی داند - و با آنکه از قرار واقع درک جواهر الفاظ آن لغت مینمایند کمتر بان تکلم می فرمایند - که مبدا از روی قلت ممارست انتظام سلک تسلسل سخن خلل پذیر گردد \*

شارب و محاسن آن والا مشرب که پیرایه محاسن صوری و معنوی است - تو گوئی موبموتفاسیر آیات سوره حسن صورت و لطف سیرت است - که قلم قدرت بخط ریحان بر حواشی صفحه مصحف جمال با کمال آنحضرت نگاشته - دقیقه منجان موشگاف که در باریک بینی سر موی فرو گذاشت نمی کنند - بر سمیل امارت این معنی را مشعر بر اعتدال اخلاق و کمال شعور میدانند - شارب همایون همانا دو مصرعه برجسته است که معانی آن از مو باریک تر است - و محاسن اشعار است که اگر باریک طبعان خواهند یک شعر نمودار آن بیارند زنج زده باشند - و آن در تنگی و انبوهی و نرمی و درشتی میانه است - حضرت بادشاه اسلام پناه چون یکسر مو در پیروئی سنت نبوی کوتاهی نمی ورزد - پیوسته شارب را بر سنت صاحب ناموس الهی قصر میکند - و محاسن را یک قبضه نگاه میدارد - گردن مبارک که ناموس بادشاهی و شغل شاهنشاهی را بگردن گرفته در نهایت فرو کمال و متصف بحسن اعتدال است - مالک رقاب گردن کشان است و سرور سروان زبان - اگر بادشاهان جهان بگردن باجش آرند بجاست - و اگر خسروان گیمهان بد نزدیکش تاج از سر گذارند سزاست - و این دلیل رسائی رای و روشنی ضمیر است - سیند معنی خزینه که صدر ارباب قبول است و کنجینه حقیق و معارف عقول - همانا آئینه صفا است و گنجینه مدعا - صندوق اسرار الهی است و بهانهخانه فیض نامتناهی - در سایر صفات متوسط که دلیل توسط اخلاق است مخلوق شده \*

دست بذل پرست که دست نشان ید الله است - و همه چهرش از عالم بالا دست روداده - آثار دولت در مشیت اوست - و امارات سعادت در هر انگشت او - بر جمیع ایادی دسترس تمام دارد - و ازینجه آفتاب دست می برد - در بذل پیرائی بد بیضا می نماید - و در قبض گستری ید طولی دارد - جود را از دستی پش گرفته که ابر نیسان پیش دست او گردید -

و تیغ را بدستوری در قبضه آورده که زبردستان را پشت دست بر زمین گذاشته - هم صاحب تیغ است و هم صاحب قلم - و هم خداوند جود است و هم صاحب کرم - در کوتاهی و درازی میانه است و این علامت حد وسط است در میجامد صفات - و دلالت بر دستگیری لطف و دستگیری مهر و داد و ستدی که نه از دست دستان باشد - بحرین کف اشرف که حاصل بحر و کان به بخشش او کفایت نمی کند - و نقد روزگار را بکف همت نمی سنجد - بحر را از رشکش جنون دست داده - و محیط را از انفعال او کف بر لب آمده - در کشادگی و نرمی معتدل افتاده - و آن برهان افزونی مهر و بلندی خرد است - اصابع و انامل آن خداوند جود کامل و فیض شامل که با پنجه آفتاب همدستی می کند - و شخص جود را بمنزله حواس خمسہ اند - و دیده امل را شابه پنج گنج - ریاض آمال و امالی را رگهای ابر و شاخهای آب است از بحر سخاوت بیرون آمده - و جویهای زر ناب است از چشمه خورشید روان گردیده - سخاوت را پنج آبست و صبح دولت را خطوط شعاعی آفتاب - مخمسی است از دیوان سخاوت که هر مصرع برجسته آن کار کشای فروبستگان است - و پنج آیه مصحف جود است که تفسیر هر یک آن هادی گم گشتگان حساب - بخشش های بیحساب با او عقد بسته - و بحر از رشکش سر انگشت موج در دهان گرفته - در درازی و کوتاهی و نرمی و درشتی و تنگی و سطرپی در کمال اعتدال است - و از آن شمار تاجوری و جهانگیری میگیرند - و از غرائب اتفاق بر هر یکی از چهار انگشت سوی ابهام که از آنها دور تر افتاده خال فرخنده فال نمود پذیرفته - و این چهار نمونه دلیل تسخیر چهار رکن عالم می تواند بود - همانا بر هر مصرع رباعی قدرت صاحب دیوان ازل بقلم صنع خویش نقطه انتخاب گذاشته - یا ازین رباعی هر مصرع حکم چهارم مصرع رباعی داشته - هر خالی بخجسته فالی انگشت نما گشته - پنداری حساب جهان کشائی بدستور عقد انامل بانگشتان گرفته - مانا بر چهار جوی بهشت سخاوت بلال بصور متنوعه متمثل شده - یا بر هر انگشتی سویدای دامهای اهل نظر جا گرفته - نی نی غلطم از صورت هر انگشت و خال الف و صفر جلو ظهور گرفته - و این سببی بر آن است که دستگاه این بادشاه بمقتضای دولت روز افزون از یکی ده خواهد شد - یا مشعر است بر آنکه این دست در آئین سخاوت از مهر کمال بذل چار دانک دنیا را معموره نموده چار و ناچار دامان آمال را گوهر آما

خواهد ساخت - و بر کف دست فیض مرشت از قلم صنع خطی افتاده که اگر دستخط ایزد پاکش خوانند بجا است - همانا طغرای منشور سعادت است و بسمله سوره کرامت - یا عنوان نامه اقبال است و سطر کارنامه جلال - تعویذ گردن آرزو است و حرز بازوی مراد - برات عمر جاوید است و نقش بقای ابد \*

پای جهان پیمان در نهایت توسط است - و خطوط آن که خط پیشانی اقبال است - و سطر کار نامه اجلال نشان بلندی پایه است - زهی پای فرخنده که از سر سروران پای کم نمی آرد - و پایگاه او پایه ایست که زیاده از آن در خیال نیاید - اگر بلند پایه اش خوانند رواست - و اگر سران سر در پای او نهند سزاست - دولت در قدم از بمراد میرسد - و سعادت بپای بوس او می شتابد - قلم به طریق و صفش عجز می پیماید - و معنی در اوصافش بپای قلم می افتد - بالجمله سراپای آن خلف الصدق آبی علوی و امهات سفلی که مظهر اتم قدرت آفریدگار است در کمال توافق و تناسب اتفاق افتاده - قیاس گرفتن و قرار قدر و مقدار دادن آن یارای ادب آداب دان و حد خرد مرتبه شناس نیست - لاجرم خامه خویشتن کاسه زبان گزیده به بیان این نکته و ایراد همین دقیقه یعنی خواص خال مشکین و مسه عنبرین که فی الحقیقت نقطه پای تم الکتاب صنع بر کف پای مبارک آنحضرت افتاده واقع است - بر طبق ختامه مشک ختم سخن نموده سررشته بیان حلیه مقدس بپایان می آرد - بی وبالغه مشک بوی نسیم خلق او شمیده از معرینک اعتقادی به پای مقدس افتاده و بخال مشکین اشتمار یافته - چون بر پای چپ واقع شده دلالت بر یسار میکند - و روی سریر سروری البته از پای بر قد سای صاحب این خال روکش رفعت چرخ چنبری گردد - آنچه ازین نمودارهای شگرف حیرت افزای والا نظران دقیقه شناس است - و دانشوران سواد اعظم هند که در فن قیافه بصورتی بی بمعنی برده اند - که هیچ گروهی را از اصناف ایشان نیست نداده - فرا گرفته اند پذیرای نگارش گردد حوصله نامه کوتاهی کند - چند سال پیش از اورنگ طرازی این خسرو گیر شیر لیر در نخچیر گاه که مقام عیش و نشاط و محل عشرت و انبساط شیر افکنان بی: آهوست - یکی از تجرد منشان روشن ضمیر که فروغ ایزد شناسی از ناصیه اش میتافت - و نور تجلی از جبین بینش می درخشید - بی دست آویز آشنائی بملازمت این بادشاه بلند اختر رسیده جبهه افروز سعادت

گردید - از آنجا که سواد خوان صحیفه غیب بود و اسرار ازلی را از بر کرده - از مطالعه خطوط دست و پای بخت پیرای این والا دستگاه بلند پانه رشک فرمای درس خوانان دبستان ملاه اعلی گردید - و به نکتههای ژرف سواد خوانی دست و پای مقدس که چهار کتاب اسوار دولت تواند بود نموده بزبان وحی بیان راند - که در اندک روزگاری و کم مایه فرصتی ازین خطوط دیباچه اقبال و ازین سطور مقدمه اجلال جلوه پیرای ظهور گردد - و در دیده تماشاگران جلوه گاه صنع بنمود گراید - و فرمانروائی سواد اعظم هندوستان که قلمروست وسعت آسود بر چندین اقلیم اشتمال دارد یک قلم بی انبازئی دیگری بناصیه سایان این آستان والا باز گردد - و از فر اورنگ نشینی آن سرایش گزین تخت روزگار از شادمانی بر خود بیالد \*

بیان مصارف اوقات سعید و ساعات عمر شریف

انتظام بخش سلسله نظام رهزگار و باعث

قیام قوایم استقامت لیل و نهار

اعنی شاه جهان بادشاه غازی

از اوقات فرخنده آیات این گیتی خدیو لختی به پرستش ایزدی و نیایش الهی که دیباچه کار نامه سعادی جاودانی و بسمله مصحف فیض آسمانیست میگردد - و برخی باستراحت بدن و نظام امور عالم صغیر که ناگزیر نشاء عنصریست - و غرض کلی از آن نگهداری آلت کسب کمالات معنویست بسر میرود - و بهری به نخچیر سازی و صید پردازي که در نظر ظاهر بینان موجب انتعاش طبیعت و انبساط خاطر است - و نزد اصحاب باطن وسیله صید دلها و ذریعه عبرت نمودارهای شگرف تواند بود بانجام میرسد - و در خواب و خور که شهر نشینان خطه امکان را از آن گزیر نیست - آن سیر چشم خوان دانشوری و بیدار مغز ملک خرد وری حد اعتدال را رعایت میفرماید - روشن است که والا نظری که مشاهده شاهان جلوه گاه صنع ایزدی تواند نمود چگونه خواب را در چشم خود جا دهد - و اگر بقدر یکسر مژگان با خواب گرایش کند چشم دلش همیشه بیدار است - پس نظر باین معنی خواب بیدار بخت حکم بیداری دارد - و هیداست که دانش گستری که زله بند نعیم جاودانی تواند گشت چسان اندیشه خورش



را با مذاق همت آشنا سازد - و اگر باندازه یکسر دندان بخورش مایل  
 گردد - لب و دهان فطرتش همان ناهار است - پس باعتبار این مقدمه  
 خورش آن چاشنی گیر مانیده فیض بی خورشی است - بالجمله اوقات  
 سعادت سمات آن قدسی صفات از آرایش غفلت منزه است - و ساعات  
 فرخی آیات از لوث عطلت مبرا - و اوقات شبانروزی بدین نمط پذیرای  
 قسمت گردیده - که آن سرور نیک اختر چون اختر شب زنده دار قریب  
 بدو ساعت پیش از طلوع فجر از خواب بر میخیزد - و در سحر خیزی بر  
 آفتاب روشن ضمیر سبقت می جوید - همدران وقت که خلاصه ازمنه  
 شبانروزی و منتخب مجموعه ایام و لیالیست و هنگام فیض لایزال -  
 وضورا آبی بر روی کار آورده آماده پرستش معبود حقیقی میگردد -  
 و روی توجه بمسجدی که در خلوت گاه خطه اکبر آباد تعمیر پذیرفته آورده  
 تا رسیدن وقت نماز رو بقبله بر سجاده طاعت می نشیند - و با هزاران  
 گونه نیاز زانوی ادب نزد ایزد فیاض بر زده هنگام نماز نخست بر سنت  
 قدسی نژادان ادای سنت نموده بگذارش فرض که بر ذمه همت طاعتیان  
 واجب است می پردازد - بعد از فراغ قیام جمیع ارکان از اوراد گل  
 می چیند - و پهای مردی نیاز بگلگشت مصلا پر داخته بدسته بندی گلهای  
 ادعیه می نشیند - و از سبجه سر رشته مدعا بدست آورده از سجاده پای  
 در جاده مقصود می نهد - آنکه آن تقدس نژاد بحرم سرای متوجه شده  
 آن جلوه گاه قدس را رشک بیت المقدس می سازد - و چون خسرو انجم  
 سر از غرفه خاور بر می آرد - و پیشگاه آفاق از پرتو فردغ صبح فردغ اندوز  
 می گردد - از دریچه مجازی دریچه مشرق مشرف بر آب چون سر  
 بر آورده بر آفاقیان معنی دو آفتاب و دو مشرق روشن تر از روز میگرداند -  
 و جهانیان در آن عرصه که چون پیشگاه اقبال پیش آن دریچه منظر دولت  
 واقع است - از استحصال کورنش شرف جاوید دریافته جبهه سجود بر زمین  
 ادب میگذارند - و ستمدیدگان پریشان احوال بخاطر جمع بی مزاحمت  
 احدی داد خواهی نموده درد دل بعرض می رسانند - و همدرین فضای  
 عریض بوساطت عارضان لشکر ظفر اثر سپاه ستاره شمار انجم سان معروض  
 نظر انوز گشته بشمار در می آید - و اکثر فیلان مست عربده آیین ده از  
 بدستنی آنها حذر نموده بصحن خاص و عام حاضر نمی سازند - درین  
 فسحت گاه از نظر اقدس میگذرند - و بیشتر اوقات چند فیل ده از  
 تفرجهای بدیع و غریب و تماشای دلپسند خاطر فریب است درین

میدانگاه اتفاق می افتد - و درین روز بنا بر چندین وجه علامت قیام قیامت آشکار گشته آشوب عرصه محشر و شور رستخیز بوقوع می پیوندد - و بکثرت هجرم مردم و انبوه خلقت چنانچه کسی بحال کسی نمی پردازد - و از فرط غریب و غلغله و نفیر و ولوله همانا نفخ صور بعرضه ظهور می آید - و همدرین محشر عام اکثر اعیان فیلان نامور تنومند را از دنبال اسپان تیز رفتار میدوانند تا در جای که نطع نبرد گسترده اند دستبرد نمایند و خصم را بیازنی فیل مات سازند - و در جهرو که درشن آنحضرت اکثر دو گهری و گامی باقتضای قلت و کثرت سهمات و کمی و افزونی انبساط طبیعت کمتر یا بیشتر می نشینند - و این طرز بار از مخترعات حضرت عرش آشیانی است - چون این انجمن عام بانجام می رسد از مطلع جهرو که والای خاص و عام طلوع فرموده پرتو حضور پرنور بان فرخنده انجمن می اندازند - و آن بارگاهی ست در کمال نمود و شکوه و عظمت - از رفعت اساس سر بایوان سپهر کشیده - و بر حسب فرمان آن اوج گیر فرمانروائی پذیرای تعمیر گردیده تبارک الله از آن انجمن آسمان نشان دلنشین که بهشتی محفلی است در غایت توره و یوزک و ادب و اندام و اجلال و اعصاب - چنانچه از فرط شکوه و هیبت و وفور شان و شوکت که از در دیوار آن پرتو ظهور سیدهد بهرام و کیوان دلیر بر زبر آن بلند ایوان گذر نمی توانند کرد - مجملا آن نشیمن رفعت و انجمن عزت که در اصل احداث کرده این حضرت است مشغول است بر چهل ستون در کمال رفعت و زینت سقف و چدار منقش و مصور بصور گوناگون و نقوش بوقلمون - و در سه جانب آن محجری که بهندی کتبه بهره خوانند از سیم ناب بارتفاع قامت آدم متوسط کشیده - و سه جا راه آمد و شد گذاشته - و بر در هر کدام حاجبان سراپا مهابت ایستاده هیچ احدی را آن حد نیست که بی رخصت تصور گذر در خاطرش گذار یابد - درین بارگاه خاص از امرای عظام گرفته تا دو صدی منصب و اهل خدمت دیگر را راه نمی دهند - و در خارج این ایوان ساحتی در کمال فسحت و بردور از کتبه بهره از سنک سرح بطول پنجاه گز و عرض پانزده گز برنگ پذیرائی رنگ کشته ده مشجر رنگین سخنان در برابر آن رنگ ندارد - و بر آن سائبانهای مخمل و زربفت و مظلمهای دیبای زر تار کشیده - و بر سه راه در آمد این نیز دربانان ایستاده سوای جمعی از ارباب منصب که مراتب ایشان کمتر از دو صدی باشد و احدیان ترکش بند و برقندازان و بعضی مردم

روشناس از تائینان امرا موافق پایگاه خویش قیام می نمایند - و سایر سپاه و پیاده‌ها جمیع نوکران امرا در خارج این می ایستند - و درون کتبه مهره نقره امرای عظام در خور تفاوت درجات و مقدار قرب و منزلت پهلوی ستونهای بارگاه که قرارگاه مقرر ایشانست می ایستند - و ارباب تصدئی مهمات ملکی و مالی یک یک مطالب کلی و جزوی بعرض مقدس می رسانند - و آنحضرت شقوق و اطراف سوال را در حال بخاطر مقدس جا داده جوابهای کافی و شافی که خرد وران دانشور و عملداران دقیق النظر را با کمال تدبر و تفکر و تردد و اندیشه ثانوی بخاطر خطور نکند علی البدیهه در آن قسم انجمن بر طبق سوال می فرمایند بنحوی که ارباب مهمات در هیچ باب بعرض ثانوی محتاج نمی شوند - و بسیار این معنی رو میدهد - در اثنای عرض مطالب مختلفه بحسب اتفاق در معامله ضروری مطلبی بخاطر یکی از بندها می رسد - که از مهم عرض دیگری اهم باشد ناچار بعرض میرساند - و آن حضرت بر طبق مراد و وفق صواب جواب می فرمایند که هردو را تشفی خاطر حاصل می شود - و مجمل ابواب مطالب که بعرض مقدس می رسد اینست - که از یک طرف بخشیان عظام مراتب ارباب مناصب و مقاصد و مطالب مختلفه ایشان را بعرض می رسانند - و فرخنده پاسخی که پیرایه حکمت می باشد می نیوشند - و در همین موقع جمعی از بندگان سعادت یاب باضافه علم میگردند - و مشتی از والا دستگهان به پذیرائی خدمت از هر دست که باشد بشرف اهدی انگشت نما می شوند - و از جانب دیگر میر سامان هرچه می خواهد بعرض رسانیده سامان می بخشد - و دیوان بیوتات هر مدعای که دارد معروض داشته دیباچه دیوان سعادت حاصل می نماید - و هم چنین بخشیان احدیان و میر آتش و اصحاب اشراف منسوبان خود را از نظر اشرف گذرانیده باضافه مرسوم و مشاخره بمنتهای مطلب فایز میگردانند - و برین دستور تصدئی خدمت عرض مکرر یادداشت مناصب و جاگیرها و برات نقد و سایر مهمات ابواب المال و ارباب التجاویل و جمیع احکام مطاعه و امثال اینها را بتکرار عرض اقدس می نماید - و برین قیاس مشرف ارباب وظایف و رواتب حقیقت استحقاق این طبقه را معروض می دارد - و احداث وظایف و روزیانه و افزایش مرتبه و مناصب قرار می یابد - و همدرین اثناء داروغها و مشرفان اصطلب و فیل خانه طوایل اسپان و حلقهای فیلان را برسم معتاد هر روزه طویلد طویدد و حلقه

حلقه بترتیب دفعات در برون کتبه سرخ بنظر انور در می آورند - و آن حضرت بدقت نظر از دور کیفیت فریبی و لاغرئی آنها را ملاحظه فرموده مطابق ضابطه بلز خواستی در میان می آرند - و باز خواست زری که بجهت خوراک دواب از سرکار فیض آثار می شود بر تقدیر زبونی و لاغرئی این جانداران از مصنوعات حضرت عرش آشیانی ست - و ازین باب متصدیان داغ و تصحیح اسب و سوار تائینان امرأ که تازه بداغ و تصحیح رسانیده باشند منظور نظر اشرف می نمایند - و در عرض این احوال عرایض صوبه داران و دیوان و بخشی و سایر اصحاب تصدی مهمات هر صوبه و سرکار با پیشکشهای ایشان بمعرض عرض در می آید - و بیشتر عرایض اعیان سلطنت را که اتمام تمام بشان ایشان با ضرورت کلی بجواب مضامین عرایض مذکور باشد - خود با دولت باوجود انبوهی مردم و کثرت مشاغل بنظر مطاعه در آورده بی توقف بدستخط خاص جواب می نویسند - تا از آن منشور سعادت و نشره اقبال که بدان نیک بختان ارسال می یابد اولاد و احفاد ایشان را تا روز نشور سجل اعتبار و افتخار و بارنامه تفاخر و مباحث در دست باشد - چون مقصد خواص و عام درین محفل همایون بانجیح مقرون میگردد - و جلوس اندس درین محفل به پنج گهری میکشد - تشریف اشرف به نشیمن خاص که معروف به غسل خانه است میفرمایند - و سبب اشتهار این محفل والا باین نام آنست که حضرت عرش آشیانی اکبر پادشاه در خلوت دهی نزدیک بحرم حریم خلافت غسلی بر می آوردند و درین نشیمن جز برخی از مقربان حضرت دیگر را بار نبود - و گاه گاهی دیوان و بخشی نیز برای عرض مطالب راه می یافتند - و رفته رفته اکثر اعیان دولت درین محفل حاضر شدند - و بجز این نسبت این خلوتخانه از آن وقت بار باین نام نامزد شد اوقات عالی درین سبب انوار و سعادت برین جمله میگردد - نه دیوانیان عظام خلاصه معاملات اعمال محال خالصه و تنخواه طلب جاگیرداران را بعرض اشرف می رسانند - و همگی بحواب می رسند - و برخی از معتمدان که خدمت مطالعه عرایض متصدیان خدمات صوبجات و سرکارها بایشان مفوض است - زده مضامین آنها را معروض داشته جوابهای مطالب برسانت سرافرازان پایه ولای وزارت و وکالت حسب الصدور از موقوف خلافت بمنشیان بلاغت نشان ابلاغ می رود - ایشان بر طبق فرموده فرامین قضا آئین را که متضمن مضامین معهوده است انشا نموده از آثار انور می گذرانند - و آن حضرت از روی

حزم بنظر ملاحظه در آورده اگر از منشی بطریق سهو القلم که لازمه بشریت است خطای سرزده باشد - از سر عنایت بی عتاب و خطاب بشرف حک و صلاح می رسانند - آنگاه شاهزاده ولی عهد ضمن آن فرامین را بزیور توقیع و قیوع خود موشح و مزین می سازد - صاحب دیوان کل نیز نشان معرفت خویش در تحت توقیع و قیوع ایشان ثبت می نماید - آنگاه از پرتو نور مهر (۱) اوزک اشرف غیرت انوار مهر انور می گردد - و همدرین نشیمن همایون صدر الصدور سایر نیازمندان و اصحاب حوایج را که در خاص و عام از نظر ارفع نگذشته باشند دفعه دفعه می گذارند - و فراخور حال و قدر احتیاج و استحقاق هر یک مدد مباشر از وظایف و رواتب نقدی و غلات و ده های در بسته عطا می شود - و برخی را دم نقد از خزاین وزن جیب و کنار آرز و نیاز بنقود آمال مالامال میگرداند - و بعد از فراغ اکثر مطالب مهمات دین و دولت گاهی ترطیب خاطر و تصفیة دماغ باستماع نعمات طیبه و تجلیه مرآت الضیاء نظر انور بتماشای نوادر جواهر نفیسه بحری و کانی می فرمایند - و چون طبع اقدس آن معمار معموره قلوب اصحاب دل و بانی تعمیر عالم آب و گل بعمارت بسمار مایل است - اکثر احویان امر بوضع اسرار بنیانهای غریب و اختراع ابنیه خیر و ابداع بقاع فیض می نمایند - و در اندک مدتی با زینت تمام با تمام می رسانند - چنانچه مشاهده شاهد است و معاینه بتعمین و تبیین نیازمند نیست - که تا غایت در هیچ قرنی از قرون پیشیند این عمارات دلفریب دیده هیچ بیننده در زیر چرخ برین ندیده - بنابر آنکه این باید توجه و این مایه دست و دل در صرف زار بیدریغ از دیگران کمتر دست می دهد - و خصوص این مرتبه دقت نظر و این درجه تصرف طبیعت در فنون و صنایع عمارات خمد از آن حضرت دیگر بنظر روزگار در نیاید - و ازین گذشته ساعتی رایشان چابک سوار حسب الامر جهاننمایی در ساحت این بارگه سلیمانی بر بادپایان در صر تگ صبا رفتار بر می آیند - و آن پرویزاد چهره آن دیوان نژاد را که بر براق برق تگ نسیم خویشی دارند - و بر ابرش برق رفتار ابر و باد پای نیز تگ صرصر هزار باید بوقت و پیشی می جویند - پری وار بد برداز در آورده - بنظر انور سلیمان زمان تمام

(۱) در بادشاه نامه نوشته که مهر اوزک حواله نواب ممتاز الزمانی بود و در محل سرا فرامین مهر می رسید - صفحه ۱۳۸ - جلد اول \*

جلوه گری می نمایند - بعد از فراغ این مجلس که بچهار پنج گهری میکشد بخلوتکده اقدس شاه برج مقدس که مخصوص شاهجهان آباد و لاهور و اکبر آباد است تحویل مبارک می فرمایند - و از آنجا که برج جز جای مهر انور با کواکب سعادت اثر نباشد - درین خلوت کده که بغایت تنگبار است جز شاهزادهای والا اختر دیگری جا ندارد - مگر یک دو از مقربان حضرت که بجهت عرض مهمات کلبی بطریق ندرت داخل شده لمحۀ بقدر ضرورت درنگ می نمایند - درین اوقات با وزیر اعظم اظهار مضمهر و مکنون ضمیر انور که اعلان آن در محافل منافعی مصلحت دولت است - با آن وزیر عطار تدبیر و مشیر خرد پیر می فرمایند - و آن کامل خرد را بر خفایای خاطر اشرف اطلاع و اشرف می دهند - آنگاه در نزدیکی های دوپهر محل معلی از سعادت حضور اعلی بجلیه نور ظهور محالی میگردد - و بعد از تناول شیلان خاصه و قیلوله بادای سنن و فرایض ظهر پرداخته بوسیله جملیه نواب مهمل علیا زنان بی شوی و عجایز بیکس و کوی بانعام نقد و جنس و عطای اراضی مرزوعه و قرار وظیفه و روزیانه کامروا میگردند - چنانچه هیچ روزی نیست که دوشیزگان و ارامل که از پریشان روزگاری کسی بخواستگاری ایشان رغبت نمی کند - خواه از کرایم دودمان کرام - خواه از عقایف احاد عوام - بان وسیله ارزاق محتاجان بمعرفت سستی النساء خانم متوسل نشوند - و آن آیه رحمت پروردگار بتجهیز جهیز ایشان پردازد - و ایشان را از انواع حالی و حلال حتی زیور و زر و گوهر و پیرایه گرانمایه باعلی پایه تمنا برساند - چنانچه مبلغ های گرانمند هر روزه باین رهگذر که بمن طریق خیرات و مجاری مبرات است صرف می شود - و اکثر اوقات متصدیان این خدمت ایشانرا بامثال و اقراں ایشان حسب الامر اشرف در سلک ازدواج منتظم میگردانند - بالجمله آنحضرت بعد از نماز عصر باز بغسلخانه تشریف آورده اهل چوکي را تسلیم قور می فرمایند - و در آن خجسته انجمن که بعد از نماز شام مرتبه فوقانی از پرتو انوار شمعهای مرصع لکن کافوری فروغ بخش طارم چهارم است - و مرتبه تحتانی از اشتعال مشاعل زرین و سیمین روی زمین را چون چهره شب زنده داران نورانی دارد - تا چهار گهری بعد از انقضای وقت مغرب اوقات اشرف بکار دین و دنیا صرف می نمایند - و عرض این جلوس فرخنده گاهی از راه تحصیل انبساط طبع اقدس و ترطیب دماغ مقدس باستماع نغمات طیبۀ مطربان هندی و رامشگران عراقی طرب اندوز و سامعه افروز گشته

حق التذاذ این حاسه شریفه ادا می نمایند - و بنا بر خواهش طبع مبارک منش باستماع الحان نغمه پردازان و سرود سرایان این کشور که در واقع نشاط افزا تر و برسامعه لطیف مزاجان گوارا تر است بیشتر متوجه می شوند - و راستی سخن و حق مقام آنست که موسیقای هوش ربای این طائفه از راه لطافت طرز و نزاکت روش و وسعت دستگاه نغمه و بر شعبگی طرق داستان و راستی آهنگ و درستی الحان نسبت بموسیقای یونانیان و ایرانیان که در عهد پاستان صفاهان درین باب مورد ضرب مثل بود - و درین زمان خراسان بلند آوازه است - از زمین تا آسمان تفاوت دارد - همچنین رامشگران این کشور چه این طبقه در واقع بحسب ریخت ایقاع و اصول و تری نغمه و ترانه با پیچاک و مرغول و ابداع تراکیب خاطر فریب و اندازهای رسای غریب و قصدهای دلپسند و خوشنما و تصرفات زیبا و بجا از ایشان کمال امتیاز دارند - خصوص در فرود آمدن از اوج رفعت صوت و شدت شد که عرب آنرا رفع عقیره خوانند - بحضیض بلاغت و نرمی مد و بدین دستور توافق و تناسط اصوات چندین قوال هم آواز که همان صوت یک نغمه پرداز است - این امر غریب از خصایص جادو فنان هندی نژاد است - و نیز باعتبار معانی خاطر خواه و دلربا و اداهای نازک و رسا که از زبان معشوق عاشق نما در لباس این گونه نغمه که هزار یک حق توصیفش درین مقام ادا نشده جلوه می دهد - و بادعای ایشان که از اهل آن لغت اند جز ایشان که ارباب دقایق خصایص هر لغت اند لطف آنرا دیگری در نمی یابد - هوش ربا تر می شود - و چون ازین انجمن هم فراغ خاطر رو میدهد نماز عشا بجماعت ادا نموده بمحل تشریف می یزند - و بهنگام آمایش خواه شب خواه روز مجلسیان فصیح بیان خوش تقریر شیرین زبان در پس پرده خوابگاه داستانهای پیشینیان و احوال گذشتگان از روی کتب سیر و تواریخ معتبر مثل قصص انبیا و مقامات اولیا و اطوار ملوک و وزرا و اخلاق حکما و علما و امثال این طایفه که دستور العمل کلی و قانون شافی کردار و گفتار ارباب خرد است - و باعث عبرت و خبرت اصحاب بصیرت و بصارت میشود - بسمع شریف آن قبله مقبلان می رسانند - پاکیزگی طبیعت اشرف بمرتبه ایست که از غایت لطافت غریزی و لطافت طبیعی مساس شی محسوسه غیر را مکروه می دارند - و تا ممکن دست همایون بدان نمی رسانند - و اگر احیاناً مساس واقع شود اگر همه جواهر که لطیف ترین اشیاء است فی الحال دست می شویند -

و میل خاطر همایون بعطریات روح بخش بمشابه ایست که شمه از آن در حمیز بیان نگنجد - و در مجلس خلد طراز پیوسته اقسام عطریات و انواع بخور، مهیا و موجود می باشد - و رخت همایون آن خدیو زمان آنچنان عطر آگین است - که اگر احمیانا براهی اتفاق عبور والا افتد - آن شارع رشک افزای عرصه ختن میگردد - و بحددگاری نسیم مشام جهانی معطر میشود \*

توجه خاطر اشرف در باره استحکام بنیان معذات بغایتی است - که باوجود فسحت مملکت هندوستان که سه طرف آن بدریای شور پیوسته در کل ممالک محرومه احدی اراده ظلم بخود مصمم نمیتواند ساخت - و مهمات روایان صوبجات بمقتضای مزاجدائی همایون سر مو بخلاف عدل نتوانند پرداخت - و اگر احمیانا بی سعادت بیکی از امور ردیه ارتکب نماید - و صاحب تائیدی مرتکب ستمی گردد - بمجرد خبر رسیدن حقیقت سزای عمل بکنار خویش می بیند - و اگر در صوبجات بمقتضای عمل ناصواب کسی مستوجب سیاست گردد - تا بعرض مقدس نرسد احدی از متصدیان انجا به سیاست آنکس بهادرت نتواند نمود - این معنی از بس خدا شناسی و خدا آگاهی است - تا بجرم اندک عقوبت بسیار بحال هیچکس عاید نگردد - و کسی که مستحق سیاست نباشد از رهگذر عدم غور بیجرم معذب نشود - اگر احمیانا از سفاکی و ناپاکی سلاطین تراکمه و اتراک در محفل عدالت سرشت مذکور میشود - از آنجا که عدلت و انصاف در طینت مقدس مضمحل است - طبیعت اشرف از اصغای آن منغص میگردد - و مکرر بر زبان فیض ترجمان گذشته که بادشاه علی الاطلاق گروه قدسی شکوه سلاطین را بر سایر طبقات انسانی از آن برگزیده و عنان اقتدار جهان در کف اختیار ایشان سپرده - که جمیع خلایق که ودیعت کبریا خالق اند در عهد امن و امان مرفه الحال باشند - بدون نصفت و عدلت ازینها بوجود آمدن سزاوار آن مرتبه والا نیست - و پسندیده درگاه ایزد تعالی نه - اگر جمیع صفات پسندیده و خصایل برگزیده آن خداوند عالی الاطلاق و خلاصه انفس و آفاق بقید تحریر در آید - سلاطین روزگار و فرماندهان ربع مسکون را در قوانین ملک داری و آئین فرمان گذاری مهین دستور العملی باشد - و هدایت طرازان بچار سوی فیض بزدانی و عنایت سبحانی راه یابند - لیکن خادمه را چه یارا که متکفل تسطیر صفات همایون و محامد مناتب معلی تواند شد - لاجرم جمعی از آن به بیان آمد - امید که قوایم اورنگ خلافت استقامت بنیادش مانند قواعد عدل و قوانین داد محیط ثبات



و مرکز درنگ شود - و روزگار دولت با استقرارش بصبح روز نشور پیوند یابد \*

طرح اساس و وضع بناء تاریخ سعادت بنیاد شاهجهانی

که مبتدا از مبداء بی منتهای جلوس همایون

صاحبقران ثانی است امید که بقای بنای

آن با قرون روزگار مقرون باد

خردوران بالغ نظر بکار فرمائی فطرت ازل آورد و رهنمائی خاطر الهام پرورد در تسمیل کارها و تحصیل آسانی اعمال که بهمه حساب ناگزیر جهان مجاز و ضرورت عالم صورت است بد آنگونه استنباط غرایب و ابداع بدایع نموده اند - که بهیچ طریق پی بروشی و راه بهنجاری نتوان برد که پی سپر نظر آن پیش قدمان و طی کرده اندیشه آن پیش آهنگان نشده باشد - ار آنجمله وضع بنای تاریخ است که مشخص زمان و مقیاس تقدیر و تعیین مقدار است - چنانچه ضبط مقادیر اعمار و تشخیص وقایع مهمه در خصوص اوقات و همچنین سر انجام جزئیات نظام کل خاصه معاملات و مصالحات و امثال آن بدون این معنی دست نمی دهد - چون وجه حاجت بد آن از آن ظاهر تر است که بروشنکری تبیین حجت محتاج باشد لاجرم بان نمی پردازد - و مجملاً معنی تاریخ بحسب لغت قرار دادن وقت است - وحد اسم زمانی است معدود از مبداء معهود تا بوقت مفروض بجهت تعیین ازمنه و آوان سابق و لاحق آن - چنانچه مبداء آن موقع سنوح امری عظیم الشان منتشر الذکر مثل ظهور ملتی یا حدوث دولتی یا حربی عظیم و طوفانی عمیم شده باشد - و طریق و وضع آن در میان اکثر ارباب دول و ملل مختلف اتفاق افتاده - چنانچه بعضی آغاز آن از قیام صاحبدولتی نموده انجام آنرا فرجام روزگار او ساخته اند - و علمی هذالقیاس از جلوس دیگری تا وفات او - مثل فارسیان که تا خاتمه یزدجرد بن شهریار بدن شیوه عمل می نمودند - و از آنوقت باز تاریخ یزدجری از هلاک او مسطور است - و نزد اهل کتاب تاریخ یزدجریان معتبر است - که بسکندر منسوب است - با آنکه از جلوس اسکندر و فوت او نیز ابتدا نشده - چه بعد از وفات سکندر چارتن از غلامان او مملکت مفتوحه او را قسمت نموده - و در مبادی سال سیزدهم از رحلت سکندر از

جمله ۱ انطیاخوس و سولوقس و بطلیموس و اریداوس چهارم غلام سولوقس بعنوان تفرد و تغلب بلاد مشترکه را بدست آورد - و فسحت دستگاه سلطنت او عرض عریضی یافته بر اکثر ملوک عهد غالب آمد - چنانچه به نیخاطور یعنی قاهر به یونانی زبان ملقب شده بنا بر آنکه استیلای او از امور عظیمه بود ابتدای تفرد او را تاریخ گرفتند - و بتاریخ اسکندری اشتہار یافت - و تواریخ دیگر نیز در میان جمعی معمولست - مثل تاریخ آدم و طوفان نوح علیہ السلام و غرق فرعون و بنای حضرت سلیمان علیہ السلام ہیکل اورشلیم یعنی بیت المقدس و تخریب بخت نصر آنرا - و عرب در ایام جاہلیت قدیم از وقایع مشہورہ و حروب عظیمہ کہ در میان ایشان واقع شدی ابتدا می نمودند - چون حبشیان بر یمن استیلا یافته در سالی کہ بعام الفیل معروف است قصد کعبہ معظمہ نمودند مبداء آن امر عظیم تاریخ شدہ - و تا ہنگام ابداع ہجرت آن تاریخ معمول بود - و ہنود بنا بر قول ابوریحان در کتاب تفہیم تواریخ مختلفہ دارند - و مشہور ترین تاریخ شک کال است یعنی زمان شک کہ ظالمی بودہ برین کشور مستولی و از مبداء زمان قتل او این تاریخ معتبر را اعتبار نمودند - و اہل بنگالہ بتاریخ لچھمن سین عمل سینمایند - و گجراتیان و دکنیان بتاریخ سالباہن و در اوجین و دہلی تاریخ بکرماجیت معتبر است - مطلب از تطویل این مقدمہ آنست کہ چون در عهد اکبر بادشاہ بنا بر آنکہ درین کشور تواریخ مختلفہ معمول بود - و تاریخ ہجرت از مدت امتداد طویل الذیل شدہ و ضبط آن بر ہنود اشکال داشت - لاجرم آنحضرت بجمت آسانی ضبط ایشان خواہش وضع تاریخی نمودند - چون این معنی منافاتی با تاریخ ہجری نداشت - چون آن تاریخ مانند دین قویم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تا زمان قیامت پایدار و مستدام خواہد بود - لہذا دانشوران عهد مثال علامہ دہر امیر فتح اللہ شیرازی و علامہ شیخ ابو الفضل و دیگر خردوران مبداء جلوس آن حضرت تاریخ گرفتہ بتاریخ الہبی موسوم ساختند - و بنای ادوار آنرا بروش ترک و ایغور بر میتارہای دوازده گذاشتہ ہر سالی را بنام یکی از شہور دوازده گانہ شمسی کہ فارسیان بزبان دری نامیدہ اند موسم نمودند - چنانچہ بہ بسط تمام در اکبر نامہ مشروح است - درینولا کہ جلوس اقدس این پیکر قدسی

اریداوس (Seleucus), سولوقس (Antigonus, or Antiochus I) انطیاخوس ۱  
(Ptolemy) بطلیموس, Arrhidæus).

بر سریر عرش و کرسی رو نموده و آب و رنگی تازه بر روی کار عام باز آمده سر تا سر فرسوده رسمهای پاستانی از میان بر افتاده - آن مجدد عالم دین و دول که بمقتضای لطافت طبع عالی و نزاکت منش ارجمند همه چیز را دلاویز خاطر پسند میخواستند بآن کهن وضع ترکانه که پایمال ابتذال و دست فرسوده انتحال است پسند نموده - چون از راه دینداری تسمیه سنین باسامی مغانه مشهور پارسیان مرضی خاطر عاظر اسلام پرور نبود - لاجرم بتازگی رقم نسخ بر آن آئین کشیده بناء ادوار این تاریخ را بر وفق عدد کامل عشره که عقد اول است از عقود اعداد نهادند - چه شرافت این عدد بسیار است و اکثر عظیم امور عالم اسکان را حضرت واجب الوجود موافق این عدد کامل نصاب و عقد شرافت انتساب آفریده - مثل عقول عشره و مقولات عشره و حواس ده گانه انسانی و امثال اینها - و از همه شریف تر عدد

عزیز کردهای الهی و برگزیدههای عواطف نامتناهی یعنی این سلسله دولت و دین که سر حلقه آن صاحبقران نخستین و همین حضرت صاحبقران دومین است - چنانچه بوجود کامل آنحضرت مصداق تلک عشره کامله و همعدد عشره مبشره اصحاب حضرت خیرالبشر شده - اول جمادی الثانی سنه هزار و سی و هفت هجری را مبتدای این تاریخ بی منتها اعتبار نمودند - و قرار دادند که هر ده ساله احوال سعادت مآل در اقبالنامه که حسب الحکم اشرف نگاشنه قلم سخن سنجان بلند قدر مثل وزیر اعظم سعد الله خان و وحید الدوران شیخ حمید گشته - و خاتمه تقدیر از نام نامی آن حضرت بیادشاهنامه تعبیر نموده - در دفتری جداگانه ایراد نمایند - چنانچه بدستور مذکور وقایع هر سال که از سوانح سال دیگر جدا شده یکجا سمت ذکر پذیرفته از آغاز جمادی الثانیه آن سال ابتدا یافته باین عنوان مثلاً معنون و معین گردید - که آغاز سال اول از دور اول - آغاز سال دوم از دور اول - و همچنین تا آخر آن دور که سال دهم است - و برین قیاس دور دوم و ادوار دیگر که نهایت آن آخر زمان و منتهای عدد باد - چون این ضعیف را نظر بر نگارش حقایق احوال آن ملک الملوک ملک خصال بود - و مقصد اصلی جز به تحریر خصوصیات مآثر و مکارم خصوص کارنامههای آن خدیو کامگار که شیخ حمید و عزیزان دیگر متعهد بیان و متکفل اتیان نموداری از آن شده اند - لاجرم خاتمه وقایع نگار درین خرد نامه ادب آئین راضی بنگارش ده ده ساله احوال جدا جدا نشده از آغاز جلوس مبارک تا انجام روزگار فیض آثار و خاتمه عهد سعادت مهتد

آنحضرت یکجا باندازه دسترس پذیرای تحریر ساخت - و بدستور آثار  
نامهای باستان و تواریخ پیشینیان در معرض بیان خصایص آنحضرت بظهور  
رسانید\*

## بیان نخستین امری که از آن قدوة سلاطین اولی الامر صدور یافت و ذکر ارسال فرامین و احکام فضا نفاذ به سایر اعیان دولت و ولات و حکام هر ولایت

سزاوار مرتبه الهی سر افزای بود که چون بپایه سلطنت رسیده  
پای بر مدارج رفعت و دولت نامتناهی نهاد - هر آئینه پاس حدود و احکام  
نوامیس الهی کماهی حکمها بدارد - و حفظ مراتب اوامر و نواهی  
شریعت حضرت رسالت پناهی صلوات الله و سلامه علیه و علی آله  
و اصحابه بدانسان که شاید و باید بجا آرد - چنانچه درین طریقه  
بنحوی از راه ادب و اندام و طریقی تعظیم و احترام درآید - که بهیچ وجه  
امری از امور که مشعر بل موسم دلیری و گستاخ رویی باشد از سرزنند -  
و ارتکاب شیوه که شبیه بل مشتبه به پیروشی و بیطربقی باشد بهیچ باب  
تجویز ننماید - خصوص قوانین ناپسندیده نما که در ظاهر نظر و بادی  
رای اشتباه آن باوضاع و اطوار مبتدعه نکوهیده آئین باشد - تا عموم مردم  
که در سلوک طریقی شریعت و طریقت حقیقت مذهب ملوک میدارند -  
بدستوری که سابقاً مذکور شد - بپیمانه پیروئی ایشان رفته رفته بیراهه انحراف  
پیش نگیرند - چنانچه اکثر انواع بدع در باستان روزگار باین نوع ابداع  
شده - المنه لله تعالی و تقدس کند اعلی حضرت ظل سبحانی صاحب  
قران ثانی از سبب احوال فرخنده قال تا الحال پیوسته بر وفق احکام  
کتاب و سنت اطاعت و طاعت پیشه کرده اند - و طریقه متابعت پیروئی  
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم پیش گرفته درین  
باب بمثابه اعتماد دارند - که همدرین روز سعادت افروز که روی سریر  
شاهنشاهی از برتو جلوس فرخنده آنسرور زیور فر الهی گرفت - نخستین  
امری که از توقف خلافت پیرایه صدور پذیرفته حلیه نفاذ یافت - نهی  
سجده تعظیم است که از عهد حضرت عرش آشیانی مقرر و معهود

شده بود - چنانچه هرگاه بندهای درگاه از ادراک سعادت ملازمت امتیاز می یافتند - با باحراز نوعی از عنایات سرافراز می گشتند - از روی تعظیم براه تکریم در آمده سجده بجا می آوردند - و این دستور تواضع در ملل سابقه بمنزله سلام بود و همدست دستبوس - و سجده قدوسیان آدم علیه السلام را و سجده حضرت یعقوب و اولاد امجاد بطریق تعظیم و تکریم حضرت یوسف صدیق را ازین دست بوده - چون فروغ ناصیه رسالت جبهه افروز ظهور گردید - آیههای سابق صورت نسخ پذیرفت - دوینوقت که حضرت شاهنشاهی سایه اقبال بر سر تخت و تاج انداختند - بنا بر آنکه از راه کمال تقوی و پرعیزگاری در اکثر امور مباحه نیز نهایت خویشتن داری می فرمایند - چه جای امور منمیه راضی باین معنی نشده عموم مردم را از آن ممنوع فرمودند - و شبستان هند را از سرنو به پرنو چراغ شریعت محمدی نور آگین ساخته بجای سجده و زمین بوس چهار تسلیم حکم فرمودند - و پناک گوهران دوده سیادت و منتخبان اهل بیت ناظم دیوان رسالت را و مسند آرایان محفل علم و مرحله پیمایان جاده فضل و پیوندگسلان علایق و درویشان کامل که بپایه حقیقت شتافته اند - از سمر آنکه سزایش تعظیم و شایستگی تکریم دارند ازین دست تواضع که باعث شکسته رنگی شان این طبقه است معاف فرموده مقرر نمودند - که در وقت دریافت ملازمت بسلام نماز ادب را تمام نموده هنگام وداع مصحف اخلاص بر فاتحه ختم نمایند - زعی عنایت ایزدی که ما مستی دست خوش حوادث دهر ناپایدار و مفتون آخر الزمان را در عهد چنین جهانبنانی اسلام پرور دیندار دادگر پادشاهی دمل سخا تمام جود رعیت پرور در عرمة وجود جموه گر نموده - که وزع و پرعیزگاری آن حضرت درین مرتبه - وسایر مکرم اخلاق در مرتبه ... البر بمش تا روز شمار بل تا نقطه؛ آخر ابد مراتب دین - کم آن بشمار در آید - عمود انکشتن از عقد آن بفرساید - و درجات اعداد نامتناهی از لطف تعداد بیاید برسد - هنوز هیچ از مراتب آن بحساب در نیامده باشد - فحمد الله ثم حمدا له - و امر جلیل القدر از موقف خلافت در باب ارسال احدم جهان مطاع باغیان دولت که درینولا در صربچاب ولایات دور دست بوده هنوز سعادت حضور در نیافته بودند عز ورود یافت - و عنوان آنها بطغرای غرای ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی پادشاه غازی موشح و مزین شده بمهر اوزک اشرف مخرم و مشرف گردیده - و آن خاتمی است معظم که

سجده گذاران دولت و اقبال را مهر نماز است - و سپهر فرخی و فرخندگی را آفتاب فروغ پرداز - گرداب دریای حشمت و اجلالست و عینک دیده دولت و اقبال - خاتم سلیمان زبردست اوست و نگین آفتاب مهر پرست او - هم صاحب دستگه است و هم صاحب یسار - بر ایادی دسترس تمام دارد - امروز دستیکه او دارد بیلا دستی انگشت ناست و چون خورشید نامور و نور پیر - چرا دست از پنجه آفتاب نبرد که نام همایون بادشاهی خط جبین او گشته - و اسم فرخنده شاهنشاهی سر نوشت او گردیده - چشم بد دور که شخص اقبال را بمشابه چشم است و شاهد منشور را دیده - سرمه ناک - همانا نقش آن آبجیات است که در سیاهی جا می کند - یا کعبه که تن سیاهی در میدهد - یا نور دیده که سیاهی در می آید - نقش او با فرخ فالی درست نشسته - و عکس او بر فرمان مرحمت عنوان هیکل آیات رحمت گسته - تا بنام جنت مکانی و اسامی هشتگانه اجداد پاک نژاد زینت داشت بنه سپهر در آفاق اوج گرای شهرت بود - و درین ایام که از نام نامی حضرت سلیمان مقامی که بعنایت الهی از روی آثار عظیمه وسط حقیقی آن نگین سعادت قرین شبیه خاتم جم گشته - بانظام این اسم سامی در سلک اسامی آبادی والا گهر مظهر عقول عشره و معنی زر ده دهی صورت پذیرفت و خطاب عشره مبشره یافت - و در معنی آفتابی در نه سپهر جلوه گر گردیده که نام افلاک که ابای علوی اند روشن کرده است - و در سلسله مقولات عشره جوهر که مطلب بالذات اوست پدید آمد - و حکم گردید که بر یک روی روپیه و مهر کلمه طیبه که آرایش حاشیه خاطر کامل عیارانست نگارش نمایند - و در حاشیه نام نامی خلفای راشدین که اربعه متناسبه حساب خلافت اند طرازش دهند - و در روی دیگر اسم سامی و القاب نامی بادشاه نامدار آرایش بخشید - زهی فرخنده نامی که آسمان بزرش میگیرد و از شادی چون نقش سکه بر خود می بالد - درست مغربی آفتاب و مهر تمام عیار بدر که سال و ماه در رشته بروج صرافان قضا و قدر روانست - از رشک یکی قلب و دیگری غیر سال برآمد، سخن در وصف او درست گفته می آید - و معنی در ستایش او تمام عیار گفته میشود - اگر سخنور را چون نام همایون خویش بزر برکشد می سزد - الحمد لله که زر نیز در عهد مبارکش چاریاری گردیده بکردار قلب سره ارباب قبول بذکر کلمه طیبه و اسامی خلفا می پردازد - و کیمیا ساز سپهر صنعت اندیش که پیوسته عمل شمسی و قمری در پیش

دارد - از تمام عیارهای آن زر و سیم مسکوک در حیرت افتاده هر شام و صبح زر و سیم ماه و مهر را در کیسه خود پنهان می سازد - اشرفی از نام اشرف چندین مایه شرف گرد آورد - و روپیه از القاب اقدس بهزاران سعادت رو شناس گردید - درست مغربی آفتاب چون از شرف سکه محروم است - هر شب مانند زر لثیمان خاک بر سر میکند - و زر تمام عیار ماه چون از نام او مایوس است باوجود تمامی هر ماه گداختن میگیرد \*

بالجمله اول فرمان که صدور یافت منشور افتخار ابدی و اعتبار سرمدی یمین الدوله عضد الخلافت آصف خان بود - که از روی عاطفت و عنایت بدستخط خاص که خط آفتاب از رشک آن تافته گردد نگاشته آثار مهربانی را بر روی روز افکندند - و هر سطر از آن فرخنده منشور که نسخه سورۀ نور بود - سرمه سای چشم اقبال گشته از بهر پرواز مفاخرت آن همای اوج سعادت شاه بالی گردید \*

### نقل فرمان مذکور

دانای رموز سلطنت عظمی - واقف اسرار خلافت کبری - سر خیل یکرنگان وفادار - سلاله یکجهتان حق گذار - کار فرمای سیف و قلم - مدبر امر عالم - زبده خوانین عالیشان - قدوة امرای بلند مکان - عضد الخلافت یمین الدوله - عموی بجان برابر آصف خان - در امان حضرت ملک منان بوده بدانند - که در چهارم گهری روز مبارک دوشنبه بیست و پنجم بهمن ماه موافق هشتم جمادی الثانی سنه هزار و سی و هفت هجری بمبارکی و فیروزی در دار الخلافت اکبرآباد جلوس میمنت مانوس بر تخت سلطنت و سریر خلافت واقع شده - و بدستوری که معروض داشته بودند لقب را شهاب الدین قرار دادیم - چنانچه نام مبارک ما را بمنوان شهاب الدین صاحب قرآن ثانی شاهجهان بادشاه غازی در خطبه که درین روز بلند آوازه گردانیدند درج نمودند - و سکه هم بهمین نام مبارک زده شد \*

\* بیت \*

لله الحمد که آن نقش که خاطر میخواست

آمد آخر ز پس پرده تقدیر برون

امیدواریم که الله تعالی بادشاهی کل هندوستان را که بمحض کرم خود بما عنایت نموده بر بادشاه شما و شما که شریک غالب این دولت اید مبارک گرداند - و روز بروز فتوحات تازه و نصرت های بی اندازه نصیب ما شود - و شما هم بعمر طبعی رسیده از دولت ما دولت های عظیم یابید \*

آنگاه از راه دقیقه سنجیای قهر شناسی و مرتبه ذاتی القاب هر یک از عمدهای دولت و اعیان حضرت را خود بعبارت خاص مقرر فرمودند که منشیان بلاغت نشان در فراسین مطاعه و امثال آن بجنس بنویسند - تا حق مرتبه هر یک از بندهای خاص بموقع خود ادا شده باشد - و ارباب انشا انقلاب زیاده از قدر و کمتر از پایه همگنان ننویسند - از جمله انقلاب یمین الدوله بهمین عبارت مقرر شد - اعتضاد خلافت و فرمانروائی - اعتماد سلطنت و کشور کشائی - فص خاتم ابهت و بختیاری - آب گوهر حقیقت و جان سپاری - طراز آستین ابهت و جلال - گوهر سریر دولت و اقبال - مقدمه الجیش معارک جهانستانی - تقدمه العیش کام بخشی و کامرانی - مونس وحدت سرای حضور - محرم خاص الخاص سرایر سرور - ذوی الخصایل الرضیه و الشامیل المرضیه - صاحب الکمالات الصوریه و المعنویه - مستشار دولت خاقانی - موتمن بارگه سلطانی - انجمن آرای محفل انس - صدر نشین بساط قدس - همدم دلکشای مجلس خاص - محرم خلوت سرای وفا و اخلاص - دقیقه یاب سرایر بادشاهی - رمز شناس عالم مزاجدانی و آگاهی - مورد الطاف شاعنشاهی - مرجع عوطف ظل الهی - جوهر سرات حقیقت و وفا - فروغ شمع یکرنگی و صفا مشعل افروز فطرت اشراقیان - دانش آموز طبیعت مشائیان - قدوه خوانین بلند مکان - مبارز الملت یمین الدوله آصفخون \*

و چون آن عضد الدوله در عهد حضرت جنت مکانی هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه منصب داشت - غایبانه یه هزاری ذرت و هزار سوار دو اسپه سه اسپه اختصاص بخشیدند \*

فهرست اسامی جمعی از سعادت مندان ارادت کیش که بنابر سلسله جنبائی دولت جاودانی در رکاب ظفر انتساب این بر گزیده عنایات حضرت ذوالجلال از مبادئی ایام فترت تا هنگام جلوس سریر خلافت مصیر همه جا حاضر بودبد

چون این نیک اختران سعادت یار بحکم بهبود جوئی همت والا نهمت و کار طلبی عقل به اندیش در رکاب سعادت همه جا همراهی گزیده



دقائق جانفشانی و سربازی باقصی درجات امکان رسانیده - خاصه آنکه بکار فرمائی طالع ارجمند و رهنمائی بخت بلند از نقطه اول شاهزادگی تا انجام کار که محیط چرخ دوار بکام اولیای دولت گردید - و از جلوس ابد پیوند پایدار حق بمرکز خود قرار گرفت - پرکار و ار پای از سر ساخته در هر مقام گام ثبات و استقرار بر جا داشتند - چنانچه از گردشهای نا ملایم روزگار و تقلبات بی پرکار لیل و نهار ملول نگشته کسل و تهاون را سنگ راه نساختند - و از بلندی و پستی مسالک طلب فتور و سستی بخود راه نداده رخنه در سد روئین رسوخ عزم متین نینداختند - لا جرم امروز بر مطلب خویش فیروز گشته و کار بکام و گردش روزگار بر وفق سرام ایشان شده بمناسب و مراتب والا رسیدند - و صاحب صوبه ولایات گردیده دقایق رتبه قدر و منزلت و درجات رفعت شان و شوکت بمالم بالا رسانیدند - بالجمله اسمای جمعی از اعیان این وفا کیشان بنا بر آنکه سرمایه سباهات و افتخار جاودان اولاد ایشان باشد درین فهرست خرد نامه آداب ثبت می نماید برین موجب \*

سید مظفر خان - اسلام خان - وزیر خان - قلیچ خان - بهادر خان  
 روهیلہ - معتقد خان - صفدر خان - دلاور خان بریج - سردار خان - راجہ  
 بیتھلداس کور - یوسف خان تاشکندي - راجہ منروپ کچھوواہہ - میراڑ  
 مظفر کرمانی - میر شمس - رضا بہادر - خان نثار خان - یکہ تاز خان -  
 اخلاص خان - خواجہ جہان خوافی - اعتماد خان خواجہ سرا احداد خان  
 مہمند - زبردست خان - ترکتاز خان - نوبت خان - رشید خان  
 خواجہ سرا - شرزہ خان - یکدل خان خواجہ سرا \*

الحق این حکایت شناسان سپاس گزار و پرستاران وفا آئین جانسپار استحقاق اینگونه عنایات گوناگون که در حق ایشان بظہور رسیدہ دارند - و این مایہ مرحمت نمایان و و این ہلیہ عاطفت بی پایان کہ دربارہ این گروہ پا بر جا ثابت قدم کہ در عرصہ جانفشانی و سربازی هیچ جا سرموی پای کم نیاوردہ اند - بسیار بجا و بغایت بموقع واقع شدہ - و چگونه چنین نباشد کہ شاہنشاه حق آگاہ وفا طلب حقیقت خواه بمقتضای مرتبہ ظل المہی مراتب داد و دہش را بجای رسانیدہ اند - کہ بخشش آنحضرت را سبب و موجبی درکار نیست - چہ جای آنکہ درین مقام این گونه بہانہ و دست پچی کہ عبارت است از ادای حقوق ثابت قدمان عرصہ وفا

و حقیقت و حق شناسان نمک و حق عنایت در دست بود - هرگاه نقد اخلاص درست مرشد پرستی از خلاص آزمون بیغش و خالص برآید - آگراز پرتو عنایت نمایان چون زر تاب چهره امید بسرخروئی و روشناسی جاوید برافروزد بجا - و قدر و مقدار اعتماد و اعتبار وفاداری بمیزان امتحان و اختیار سنجیده آید - اگر از فیض عاطفت سرشار مانند در شاهوار ارجمندی ابد و اعتبار سرمد اندوزد سزا\*

فهرست برخی از عنایات بادشاہ عالم صورت

و معنی که در عنفوان جلوس اقدس نسبت

بامرای حضور بظهور آمده سوای

صوبه داران و امثال ایشانکه در دربار

جهان مدار حاضر نبودند

خدایو مالک رقاب اعظم سایه پاینده آفریدگار عالم عظم شانه و سلطانه که بنا بر اقتضای عنایت ازلی و لطف جبلی بسایر صفات آراسته خاصه بفیض وجود مفیض الوجود - امید که از لطف کامل آن حضرت متصف بدوام و خلود نیز گردند - پیوسته بمقتضای ذات کامل صفات در افاضه فیوضات نسبت بفقیر و غنی و سایل و مستغنی با وسایل و بی وسایل بر یک نسبت و یک حال آمده - درین احیان که جلوس اقدس رو داده وسایل بخشش و بخشایش مهیا و آماده شد - و دست آویز داد و دهش بدست آمد - کف جود مانند درهای خزاین عامره بل ابواب مخازن و معادن کشاده مخزونات کان و مکنونات دریا را نیز بعموم عوام و خواص عطا فرمودند - از جمله امرای عظام را باحداث مناصب و افزایش درجات آن و خطابهای مناسب و خلعت فاخره و سلاح گرانمایه مثل شمشیر و خنجر مرصع و امثال آن و علم نقاره و تومان و طوغ و اسپ با ساخت زرین و فیل با یراق سیمین و انعام نقد و نظایر اینها بتفاوت مراتب کمیت و کیفیت فراخور حال هر یک نواختند - بنا بر آنکه تفصیل این مراتب چون آسانی دست نمی دهد - و ظرف تقریر و تحریر از قرار واقع متحمل آن نمی تواند شد - و مراحم بی پایان که نسبت باحاد سپاه

و اکثر خدم و حشم و ارباب استعداد و استحقاق از انعام نقد و اضعاف مراتب بظهور رسیده - آن خود امریست بیرون از احتمال احاطه دایره امکان - لاجرم درین مقام عنایاتی که نسبت بامرای عظام تا هزاری منصب واقع شده بقید تحریر در آورده باقی را ناچار از قلم می اندازد\*

مهابت خان از مرحمت خطاب والای خان خانانی و سپه سالاری و خلعت خاص با چار قب طلا دوزی و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و علم و نقاره و تومان و طوغ و اسپ خاصه مزین بزین طلا و فیل خاصگی با یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل و چهار لک روپیه نقه و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز صورت و معنی گشت - خان عالم بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب شش هزاری ذات پنج هزار سوار رایت افتخار بر افراشت - قاسم خان بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و فیل و منصب پنجمزاری ذات و سوار از آنجمله دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه و تسلیم صوبه داری بنگاله بتازگی اعتبار یافت - لشکر خان بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب پنج هزار ذات<sup>۱</sup> [...] نوازش پذیرفت - وزیر خان بعنایت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب پنج هزاری سه هزار سوار و انعام یک اک روپیه مرحمت پذیر شد - سید مظفر خان بخلعت و خنجر و شمشیر مرصع و نقاره و اسپ و فیل و منصب چار هزاری ذات و سه هزار سرار و هشتاد هزار روپیه نقد مدعا در کنار و بر مدعا یافت - و هر کدام از راجه جی سنگه و میرزا خان بن شاه نواز خان خانان عبدالرحیم بمنصب چار هزاری ذات و سه هزار سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل بلند پایگی اندوختند - و بابو خان بریج بعنایت خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و منصب چار هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار و پنجاه هزار روپیه نقد کامروائی یافت - راوسور بهوریته زمیندار بیکانیر خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب چار هزاری در هزار و پانصد سوار - دلیر خان بارهه خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و فیل و منصب چهار هزاری ذات و در هزار و چهار صد سوار - بهادر خان روپیه خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب

(۱) ن [ و سوار و انعام یک لک روپیه ] ل

چهار هزاری ذات و دو هزار سوار و پنجاه هزار روپیه نقد - میرزا مظفر  
 کرمانی خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و منصب چهار  
 هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و سی هزار روپیه نقد - راجه بهارت  
 بندیلہ خلعت و خنجر مرصع و نقاره و منصب سه هزاری ذات و دو هزار  
 و پانصد سوار - مصطفیٰ خان ترکمان مخاطب بہ ترکمان خان خلعت  
 و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و منصب سه هزاری دو هزار  
 سوار - سردار خان خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل  
 و منصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و سی هزار روپیه نقد - بہار سنگہ  
 بندیلہ خلعت و خنجر مرصع و منصب سه هزاری دو هزار سوار - راجہ  
 بیتھلداس ولد راجہ گوپال داس کور از جملہ بندہای معتبر جانشینار  
 خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و منصب سه هزاری هزار  
 و پانصد سوار و سی هزار روپیه نقد - صفدر خان خلعت و خنجر مرصع  
 و علم و اسپ و فیل و منصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و بیست  
 و پنج هزار روپیه نقد - قلیچ خان خلعت و خنجر مرصع و اسپ و علم  
 و فیل و منصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و بیست و پنج هزار  
 روپیه نقد - سید بہوہ مخاطب بدیندار خان خلعت و خنجر مرصع و علم  
 و اسپ و منصب دو هزاری هزار و پانصد سوار - احمد بیگ خان خلعت  
 و اسپ و منصب دو هزاری ذات و هزار پانصد سوار - بابو خان کرانی  
 خلعت و خنجر مرصع و منصب دو هزاری هزار و پانصد سوار -  
 مختار خان خلعت و منصب دو هزاری ذات و هزار و دو بیست سوار -  
 رضا بہادر مخاطب بخدمت پرست خان از جملہ غلامان خامہ بعنایت  
 خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و بیست هزار روپیه نقد و منصب  
 دو هزاری ذات و هزار و دو بیست سوار و خدمت والای میر توزکی  
 و مرحمت عصای مرصع انگشت نما گشت - علی قلی درون بخلعت  
 و علم و منصب دو هزاری هزار و دو بیست سوار - یوسف محمد خان  
 خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و پانژدہ هزار روپیه نقد  
 و منصب دو هزاری هزار سوار - خان نثار خان خلعت و خنجر مرصع و علم  
 و اسپ و فیل و دوازده هزار روپیه نقد و منصب دو هزاری هزار سوار  
 احداد خان مہمند خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و دہ هزار  
 روپیه نقد و منصب دو هزاری [ششصد] سوار - نور الدین قلی خلعت

و منصب دو هزارى<sup>۱</sup> [پانصد]<sup>ع</sup> سوار - ملا خواجہ خوافي بخطاب  
خواجہ جهان خلعت و اسپ و منصب دو هزارى ششصد سوار -  
اعتماد خان خواجہ سرا خلعت و منصب دو هزارى پانصد سوار -  
سید یعقوب بخاري خلعت و منصب هزار و پانصدى ذات و هزار سوار -  
ستر سال کچواہہ خلعت و عام و منصب هزار و پانصدى ذات و هزار  
سوار - جگمال راتهور خلعت و منصب هزار و پانصدى ذات و هفتصد  
سوار - سید عالم بارہہ خلعت و منصب هزار و پانصدى ششصد سوار -  
زبردست خان خلعت و منصب هزار و پانصدى ششصد سوار و ہشت  
ہزار روپيہ نقد - حیات خان ولد علي خان ترين از بندهاى روشناس  
خلعت و منصب هزار و پانصدى ذات و پانصد سوار و شش هزار روپيہ  
نقد - جهان خان کاکر خلعت و منصب هزار و پانصدى ذات و پانصد سوار  
و پنج هزار روپيہ نقد - نوبت خان خلعت و منصب هزار و پانصدى  
چهار صد سوار و پنج هزار روپيہ - يکہ تاز خان خلعت و منصب هزار  
و پانصدى چار صد سوار و پنج هزار روپيہ نقد - معز الملک خلعت  
و منصب هزار و پانصدى ذات و ششصد سوار - ہردى رام کچہواہہ  
خلعت و منصب هزار<sup>۲</sup> [و پانصدى پانصد سوار]<sup>ع</sup> ابراہيم حسين مخاطب  
بمرحمت خان خلعت و منصب هزار و دو صدى پانصد سوار - ميرزاخان  
ولد زين خان کوکہ خلعت و منصب هزار و دو صدى ذات و پانصد سوار -  
عثمان خان خلعت و منصب هزار و دو صدى ششصد سوار - راجہ  
دوارکا داس کچہواہہ خلعت و منصب هزارى ہشت صد سوار -  
بہگوان داس خلعت و منصب هزارى ششصد سوار - راجہ رامداس  
خلعت و منصب هزارى ذات و پانصد سوار - کرم اللہ ولد علي مردان  
خان بہادر خلعت و منصب هزارى پانصد سوار - مغل خان ولد  
زين خان خلعت و منصب هزارى پانصد سوار - اکرام خان ولد  
اسلام خان شيخ زادہ خلعت و منصب هزارى ذات و پانصد سوار -  
جيت سنگہ خلعت و منصب هزارى ذات و پانصد سوار - سزاوار خان  
ولد لشکر خان خلعت و منصب هزارى پانصد سوار - شادى خان  
اوزبک خلعت و منصب هزارى چہار صد سوار - خنجر خان چور آفاسي

(۱) ع [ ہفتصد ] ل

(۲) ع [ و دو صدى شش صد و پنجاہ سوار ] ل

خلعت و منصب هزاری چهار صد سوار - اهتمام خان خلعت و منصب  
هزاری دو صد و پنجاه سوار و چهار هزار روپیه نقد - شیخ فرید خلعت  
و منصب هزاری ذات و صد پنجاه سوار - شیر زاد خویش خان عالم خلعت  
و منصب هزاری ذات و چهار صد سوار - ترکتاز خان خلعت و منصب  
هزاری دو صد و پنجاه سوار و چهار هزار روپیه نقد - رشید خان خواجه سرا  
خلعت و منصب هزاری دو صد سوار و چهار هزار روپیه نقد - بالجمله  
عنايات آن حضرت که در روز جلوس مبارک نسبت بامرای صدر وقوع  
یافت بدستور تفصیل مذکور است - و انواع عوطف که بامرای نامور  
وسایر بندهای رو شناس بعد ازین تاریخ سمت بروز و ظهور خواهد یافت  
در مقام خود مذکور خواهد شد \*

## بیان عزل و نصب بعضی از امرای عظام که هنگام جلوس مبارک به نگاهبائی صوبجات و فوجداری سرکار اشتغال داشتند و برقرار داشتن باقی ایشان

جهاندار عدل پرور که از تمیز رای عالم آرای و بصیرت ضمیر گیتی  
پیرای میزان پله سنج و معیار عیار شناس در دست گرفته پایه مقدار هر  
گرانقدر و سبک سنگ می سنجند - و مرتبه هر سره و ناسره از یکدیگر  
باز میدانند - هم در مبادئی جلوس که در حقیقت خورشید وار پرتو ظل  
الهی بر روی زمین گسترده - بحکم مقتضای وقت و حال بنا بر آنکه پایه  
قدر بعضی ولات از ولایاتی که آن ولا در عهده پاسبانی داشتند والا تر بود -  
یا آنکه سر کردن آن خدمت کما ینبغی از دست ایشان بر نمی آمد - یا  
نظر بدیگر جزئیات امور که متصور ارباب قائمید که اصحاب عقل کل اند  
می باشد - و عقول ضعیفه سایر احاد الناس بکنه نکته آن نمی رسد - رقم  
عزل بر صحیفه احوال برخی از صوبه داران کشیده باقی را گذاشتند -  
همچنین بعضی از حکام و فوجداران را بتازگی بر نگاهبائی سرکارها مامور  
فرموده سابق را با جمیع متصدیان خدمت صوبجات مثل دیوان  
و بخشی و سایر اعمال اعمال دیوانی یک قلم بدستور سابق مقرر داشتند -  
تا آنگاه که فرصت اقتضا کند - از حساب همه ب همه حساب شمار بر دارند -

و بروز نامه‌چه اطوار و اوضاع فرد فرد گذشته استیفای اعمال کلی و جزوی هر یک نمایند. صوبه بهار از تغیر میرزا رستم بخان عالم و صوبه بنگاله از تغیر فدائی خان بقاسم خان که درین آوان بحراست اکبر آباد قیام داشت مرحمت شد. و صوبه کابل و بنگش از تغیر ظفر خان که به نیابت خواجه ابوالحسن پدر خود پیاسبائی آن حدود مقرر بود به لشکر خان رجوع یافت. و دازالمک دهلی از تغیر مختار خان به قلیچ خان باز گشت. اما باقی صوبها باین تفصیل بر امرای عظام بطریق معهود قرار گرفت. صوبه پنجاب و ملتان بدستور سابق بر گماشتگان دستور الاعظم یمین الدوله امین الملة آصف خان مقرر گشت. و بندر لاهری برسم انعام بآن خان عالی‌مقام مرحمت شد. صوبه دکن بخان جهان لودهی و صوبه مالوه بمظفر خان معموری و صوبه کشمیر باعتقاد خان و صوبه اودیسه بیافر خان و صوبه اله آباد بجهانگیر قای خان ولد خان اعظم بر قرار ماند. و چون صوبه تته بشهر یار تعلق داشت و بعد از سانحه او چنانچه در آخر دفتر اول ایام بادشاه زادگی حضرت مذکور گشت میرزا عیسی ترخان را از گجرات بآن صوب رخصت فرموده بودند بهمان قرار برو مقرر شد. و همچنین صوبه گجرات که در وقت توجه از جنیر بدار الخلافه از تغیر سیف خان به شیر خان تفویض یافته بود همچنان بحال ماند. اما فوجداری سرکارها مرزا خان نیره خان خانان عبد الرحیم بتقدیم فوجداری سرکار قنوج اختصاص یافت. دلاور خان بفوجداری سرکار میوات و صفدر خان بفوجداری سرکار سرونج و سید بهوه سرکار میان دو آب و ممتاز خان به مونگیر و جانثار خان بمندسور نامزد شدند. اما تفویض خدمت مائی صوبجات همین که خواجه جهان را خدمت دیوانی صوبه احمد آباد فرمودند. باقی صوبجات و سرکارها چنانچه مذکور شد بهمان مشابه بر متصدیان سابق مقرر گشت. و آنچه بعد ازین درین باب سانح گردد بجای خود بر وفق توفیق مدیر و منتشر امور مذکور خواهد شد \*

سوانح این احوان بیست و هشتم بهمن ماه الهی که چارمین روز جلوس ابد قرین شهنشاه دین پناه بود. خان زاد خان مهین خلف مهابت خان خانان از دار السطنت لاهور خود را باستلام رکن و مقام بادشاه اسلام که قبله حاجات انام است رسانیده از همه پیشتر احراز این سعادت عظمی نمود. در همین تاریخ بصوبه دارثی مالوه و منصب پنج هزاری پنج هزار سوار و خطاب خان زمانی اعتبار گرفت. و بخلعت خاصه و خنجر مرصع

و شمشیر مرصع و انعام یک لک روپیه و مرحمت علم و نقاره سر بلندی و بلند آوازگی یافته روانه آن صوب شد - و پنجم امفندار راجه گج سنگه ولد راجه سورج سنگه که به نسبت خالوزادگی این آبروی آبی علوی و اسہات سفلی او و اولادش در میان راجہا و رایان این سر زمین بل روی زمین تا دور دامن قیامت سر بلند خواهد بود - از جودھپور وطن خود رسیده جہن بخت بزمن سائی عتبہ سدرہ مرتبہ رسانید - و بمنصب پنج ہزاری ذات و سوار و عنایت خلعت خاصہ و کمر خنجر مرصع با پھولکتارہ و شمشیر موصع و علم و نقاره و اسپ و فیل سرمایہ مزید کاہگاری اندوخت - و ہمدین روز ارادت خان از لہور رسیدہ بملازمت سعادت اندوز گشت - و بعنایت خلعت گرانمایہ و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و تفویض منصب پنج ہزاری ذات و خدمت میر بخشیدگی بر کام خاطر فیروز گشت - و همچنین مقرب خان و مسیح الزمان بملازمت استسعاد یافتند - چون مقرب خان مشرف بر انجام عمر بود از عنایات صوری خدیو عالم بمرحمت خلعت مشرف و مخلم و از خدمت معاف گشت - و منصب مسیح الزمان سہ ہزاری ذات و پانصد سوار قرار یافت - چون ابراہیم عادل خان فرمانروای بیجا پور صورت حسن مال این جلوہ پیرای شاہد سلطنت را در آئینہ پیش بینی معاینہ کردہ از خط سیمای این پیر تعلیم خرد آیات بہ روزی خواندہ بود - برہنمرئی ہدایت این سدہ والا را کہ کعبہ سلاطین روزگار است مقام ابراہیم دانستہ احرام توجہ بی بست - و ہموارہ بہ تفسیر سورہ اخلاص پرداختہ آیات عقیدت مندی را بظہور می آورد - درینولا کہ بعالم بقا شتافت و خبر آن جہانی شدن او بمسامع علیہ در جنیر رسید - لاجرم بنا بر ادای حقوق ارادت و اخلاص او و اظہار کمال عنایت نسبت بہ محمد عادل خان پسرش مفخر سادات عظام میر عبد السلام مخاطب باختصاص خان را بہ تفقد و دلجوئی او ارسال داشتہ بودند - عادل خان در برابر این مایہ عنایت کبریٰ نہایت تعظیم و تکریم آن رسول عظیم القدر بجا آوردہ پیشکش گرانمند از انواع نفایس جواہر وغیرہ سامان نمودہ بیایہ سریر آسمان نظیر ارسال داشت - و آن سید جلیل النسب بر سبیل تعجیل معاودت نمودہ درین روز از ملازمت سعادت اندوز گشت - و پیشکش مذکور را از نظر اشرف گذرانیدہ بمنصب چہار ہزاری دو ہزار سوار و خدمت بخشی گیری دوم و عرض مکرر و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و قلم



و دوات مرصع و خطاب اسلام بخان از سر نو مفتخر و مامور شد - چون بعرض مقدس رسید که رانا کرن آنجهانی شد - و جگت سنگه پسرش از مدتها در دکن و کشمیر ملازم رکاب ظفر انتساب برد - و فروغ اطاعت و ارادت از ناصیه اخلاص و اعتقادش پرتو ظهور می داد - بنابر آن بعنایت آن حضرت از سرنو جبهه بختش بداغ عبودیت یعنی تیکه که بهندی زبان عبارت از قشقه راجگی است زینت پذیرفت - و به تجویز اشرف بر بساط جانشینی پدر تمکن یافته بمنصب پنج هزاری پیچ هزار سوار و سایر ولایاتی که در تصرف پدرش بود برد مسام گشت - و بمرحمت سروپا و گهپوه مرصع و شمشیر مرصع و اسپ و فیل که ضمیمه مراحم عمیمه شده بود مصحوب راجه بیر نراین ارسال یافته سر افزای جاوید پذیرفت \*

چهاردهم اسفندار افضل خان که از فضل پروران فضیلت کده شیراز است - و در هوش گزینی و فنون علوم رسمی از سایر اهل روزگار امتیاز تمام دارد - به دارالسلطنت رسیده بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار و خلعت گرانمایه و خنجر مرصع و اسپ و فیل سر افتخار برافراخت - و از پرتو تفریض میر سامانی بر قرار معهود چهره اعتبار بر افروخت - و در همین روز را و دودا که از وطن بملازمت شتافته بود بدربار سپهر مدار رسیده چراغ دوده خویش از پرتو نظر عنایت اشرف بتازگی بر افروخت و بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و منصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار سر بلند گردید - و حسب الالتماس نواب ممتاز الزمانی از سرنو رقم عفو بر صحیفه جنایت و جریده جرم سیف خان کشیده منصب او که چهار هزاری ذات و سوار بر قرار ماند - و بیست و چهار هزار روپیه سالیانه حکیم رکنای کاشی متخلص به مسیح مقرر گشت \*

استسعاد یافتن شاهزادهای جوان بخت سعادت  
ملازمت اشرف و کامگاری پذیرفتن  
عضد الخلافت آصف خان باین  
موهبت عظمی در رکاب سعادت  
آنشہسواران عرصه نامداری

ای خوش آنروز که مترصد سالها از محنت انتظار بر آمده دیده

امید بر روی شاهد مقصود باز کند - و حینا طالع بلند چشم بر راهی که بعد از روزگار بر تمنای خاطر فیروز گشته بدولت دلخواه رسد - مصداق این سیاق انجام مراد شاهزادهای بلند اختر والا نژاد و کامروائی خان آصف صفات آصف است - که عمرها نقد گرامی عمر صرف برآمد این مطلب اعلی و تحصیل این کام نامی نموده بود - و قرنهای بدعای شام و سحر این مراد خدا خواه از خدا درخواست - اتفاقاً در آخر کار مدعای خاطرش بر وفق استدعا بر آمده سهم السعادت دعوتش بر هدف اجابت کارگر آمد - چنانچه همین ولا در دارالسلطنت لاهور آوازه توجیه قبله سعادت و وجه ارادتش یعنی موکب اقبال حضرت ظل الہی بقرارگاه سریر بادشاهی که آویزه گوش ماه تا بماه شده بود - گوش زد و هوش ربای او گشت - و از سرنو تارک دولت افراخته و چهره اقبال بر افروخته در ملازمت بادشاهزادهای کامگار باهنگ دریافت سعادت بساط بوس با سایر سپاه نصرت پناه و جمیع خیل و حشم بتاریخ نوزدهم اسفندار مطابق غره شهر رجب سنه هزار و سی و هفت هجری از لاهور روان شده - چون کوکبه جاه و جلال آن فرخنده کوکب بروج اجلال را در نزدیکیهای دار الخلافه اتفاق نزول افتاد - و خبر قرب وصال و وصول آن یوسفان کنعان اقبال و قبول که در مدت دوری صوری از ملازمت قبله حقیقی و خدای مجازی خویشتن حرمان نصیب و بی شکیم بودند بنواحی آن مصر عزت رسید - حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی بحکم استیلاى شدت اشتیاق که لازمه بعد عهد فراق و مقتضای قرب مدت وصال است - به نواب قدسیه القاب بیگم صاحب و نور دیده خلافت سلطان مراد بخش و دیگر بیگمان عالی مکانت والا مکان حسب الاجازة سلیمان زمان بقصد استقبال والدین مکرمین و دریافت لقای فرخنده شاهزادهای همایون قدم عیسی دم متوجه شدند - و از آن سو خان جمشید مکان آصف خان در خدمت شاهزادهای اقبال مند از مرزمین فردوس آئین بهشت آباد که چون قطعه بهشت سر مشق ارباب عشرت است - پا در رکاب سعادت آورده در اثنای راه در سراپرده که بجهت این مطلب بر یک سمت جاده ایستاده نموده بودند - اقتران نجوم سعادت لزوم فلک دولت و اقبال و اجتماع سعود آسمان جاه و جلال اتفاق افتاد - چون اسباب موصلت دور افتادگان در آن وقت مسعود و ساعت سعادت نمود دست بهم داد - شاهزاده عالیقدر کامگار از لقای فرخنده آن ولیه عصر که در حقیقت برکت روزگار بودند سعادت

اندوز شده از پرتو ملاقات نیره برج عصمت و دره فاخره درج عظمت یعنی همشیره ستیره و سایر بیگمان و شاهزاده مراد بخش خاطر افروز گشتند - و آن حمیده ستیری چند فرشته محضر خصوص ملکه عهد بر مراد خاطر فیروز شده از ذوق ملاقات اولاد قدسی نژاد و والد والا قدر و والده ماجده تا بوقت شام خوش وقت و شاد کام بوده - چون صدر نشین طارم چارم آهنگ شبستان مغرب نمود - و شاهد زمانه برقع مشکفام ظلام بر رو فروهشت - نواب مهمل علیا با سایر حجاب گزینان نقاب عصمت مسند نشین عماري هاي زرکار و محفهای گوهر نگار گشتند - و بدولت سرای خلافت معاودت فرموده برقرار معهود بانوی مشکوی دولت و شمع شب افروز شبستان سلطنت شدند \*

روز دیگر که عبارت از پنجشنبه بیستم اسفندار موافق دوم رجب است سایر ارکان دولت و اعیان حضرت از وزرای رفیع مکان و امرای عظیم الشان حسب الحکم باستقلال آن شمسواران عرصه دولت شتافته بعد از دریافت سعادت ملازمت در رکاب دولت روانه درگاه گیتی پناه شدند - و شاهزادهای کامگار و سپه سالار نامدار بآئین شایان و توزک نمایان داخل دولتخانه دارالخلافة گشته خواستند که سعادت استلام عتبه کرسی مرتبه اندوزند - خدایگان عالم و خدیو روزگار مانند آفتاب جهانتاب بدستور هر روز از مشرق جهروکه عام و خاص والا طلوع فرخنده فرموده بتازگی عالم آرا و جهان افروز گشتند - و نخست نخستین گوهر سحاب خلافت کبری گزین نو باوه حدیقه سلطنت عظمی بادشاهزاده نیکو محضر بلند اختر شاهزاده دارا شکوه آداب معهود بجا آورده یکم هزار سهر و یکم هزار روپیه بعنوان نذر و موازی این مبلغ بطریق تصدق از نظر انور گذرانیدند - بعد از آن شاهزاده عالی قدر والا مقدار شاه شجاع مراسم کورنش و تسلیم و لوازم تعظیم و تکریم سده خلافت بتقدیم رسانیده هشت صد و پنجاه سهر و هشت صد و پنجاه روپیه برسم نذر و مساری مبلغ مذکور بصیغه تصدق پیش کردند - آنگاه شاهزاده والا جاه سراها خرد بالغ فرهنگ کامل نصاب تام النصیب سلطان اورنگ زیب از روی کمال ادب اندیشی و سعادت منشی وظایف احترام و اکرام این عالی مقام کما ینبغی بجا آورده هفت صد سهر و هفت صد روپیه بعنوان نذر و موافق این مبلغ باسم تصدق بنظر اقدس در آوردند - چون نظر انور آن منظور انظار عنایت آفریدگار از دیدار شاهزادهای والا مقدار نور افروز گشت - بحکم غلبه افراط محبت و اقتضای استیلا

شدت شوق خویشتن داری را درمیانه راه نداده پیخودانه از جا در آمده یک یک را تنگ در آغوش کشیده مدتی مدید از معانقه آن تازه گلپای گلبن امید رایحه مزید حیات جاوید بمشام آرزو میرسانیدند - بعد از آن دستور اعظم ارسطوی عهد آصف وقت آصف خان مراسم بندگی و لوازم پرستاری زیاده از وظایف معموله بجا آورده هزار سهر و هزار روپیه بعنوان نذر و موازی این بصیغه تصدق و خوانی ساله مال از اقسام نوادر جواهر برسم نثار از نظر انور گذرانید - شاهنشاه سهربان قدردان از راه جوهر شناسی گوهر کمیاب وفا و جواهر گران قدر حقیقت آن درست ارادت صافی عقیدت را بیالای جهرو که والا که معراج ترقی بخت بلندان و اوج رفعت سعادت مندان است - طلب فرموده بعنایت رخصت قدس اقدس اختصاص دادند - و از روی کمال عنایت و نهایت اعظام و اجلال سر آن سپاه سالار را که سرشار نشئه هوا خواهی بود بهر دو دست اقدس برداشته سر بلندی صوری و معنوی بخشیدند - و بمقتضای افراط شفقت و مرحمت قطع نظر از رعایت جانب ظاهر و حفظ مرتبه صورت نموده آن شایسته مرحام بی پایانرا باغوش نوازش و عاطفت در آوردند - و انواع دل چوئی و تفقدی گوناگون بجا آورده در باب آن خان والا شان مراعات جانب بجای رسید که باعث حیرت نظارگیان شد - پس از آن بسروهای خاص اختصاص بخشیده آنگاه چارقب مرصع بقیمت یک لک روپیه و خنجر مرصع با پهلکتاره قیمتی و دو سر اسپ عراقی و عربی مزین بزین و لگام مرصع و فیل خاصه شاه آسن نام که سر حلقه فیلان ایام شاهزادگی بوده با ماده فیل محلی بساز نقره و شمشیر با پرده مرصع بقیمت یک لک روپیه که حضرت جنت مکانی برسم جلدوی فتح دکن بحضرت خلافت منزلت مرحمت فرموده بودند ضمیمه مرحام بادشاهانه شد - و تسلیم منصب هشت هزاری ذات و هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه فرموده صاحب صوبگی پنجاب و ملتان بقرار معهود بر آن نامدار مسلم داشتند - و بعنایت علم و نقاره و تومان و طوغ سر افتخارش باوج عیوق برافراشته پپایه و کالت مطلق که بالا ترین مناصب است و رفیع ترین مراتب سر افراز و ممتاز ساختند - و سهر اوزک که همانا باعتبار نام اکرم و اسم اعظم حضرت سلیمان مکانی هم عصر خاتم معظم سلیمانی است - و مدار تنفیذ مناشیر و تمشیت امور کلی و جزوی ملکی و مالی این کشور اکبر بدان آصف عهد سپرده بتازگی مرتبه آصفی صوری و معنوی بخشیدند •

مجملاً مراتب عنایت بجای رسانیدند که از مبداء آفرینش تا الحال از هیچ بادشاهی بنسبت به هیچ دولت خواهی خاصه درین دولت کده همایون بمنصبه شهود جلوه نمود نموده - و سر جمله آن عواطف بیکران اختصاص بخشیدن آن والا جناب است بخطاب عمر که تاج جمیع اسامی و سر همه القاب است - و الحق ازین عنایت خاص نصاب اعظام و اجلال آن عضد الخلافت به نهایت مرتبه کمال رسید و بدین مایه سرشار سرمایه مباحات ابدی و ماده افتخار مردمی این سلسله تا روز نشور آماده گردید .. بعد آن شایسته خان خلف آن خان منبع مکان سعادت بساط بوس پذیرفته بمنصب پنجهزاری ذات و چهار هزار سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و علم و اسپ و فیل بلند آوازگی یافت - آنگاه صادق خان بمنصب چهار هزار ذات و سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم اعلام امتیاز بر افراشته بعنایت نقاره نوازش پذیرفت - و خواجه باقی خان مخاطب به شیر خواجه بمنصب چهار هزار ذات و سه هزار و پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و مرحمت صوبه تته سعادت پذیرگشت - و میر حسام الدین انجو بمنصب سه هزار ذات و دو هزار سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم تارک افتخار بچرخ دوار رسانید - و شاه نواز خان ولد میرزا رستم صفوی بمنصب سه هزار و پانصد سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و علم گران قدری والا بمقدار یافت - میر جمله بمنصب سه هزار و دوست سوار و عاطفت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و علم ارجمندی ابد و سر بلندی سرمد اندوخت - معتمد خان بمنصب سه هزار و هشت صد سوار و مرحمت خلعت و اسپ سر افزاز شد - موسویخان بمنصب سه هزار و هفتصد و پنجاه سوار و تفویض منصب جلیل القدر صدارت برقرار معهود فرق عزت بفرقدان افراشت - خواصخان بمنصب دو هزار و پانصد سوار و خلعت و اسپ و فیل اختصاص یافت - مخلص خان بمنصب دو هزار ذات و سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم امتیاز پذیرفت - الله ویردی خان ترکمان مخاطب به معتقد خان بمنصب دو هزار ذات و سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل سعادت پذیر شد - چون میر مکی از قدم خدمت و صفای عقیدت درینولا بخطاب معتقد خان سرافراز گشته بود لهذا مشار الیه خطاب الله ویردی خان یافت - آتش خان حبشی بمنصب

دو هزاری ذات و هزار سوار و مرحمت خلعت سربلندی یافت - حکیم ابوالقاسم گیلانی بمنصب دو هزاری ذات و پنجاه سوار و خلعت و خطاب حکیم الملک و پنجم هزار روپیہ نقد برسم انعام اکرام پذیرفت - بہار یداس کچھواہہ بمنصب هزار و پانصدی ذات و سوار و مرحمت خلعت و راجہ روڑ افزون ہزار و پانصدی ذات و شش صد سوار و خلعت و حکیم خوشحال ولد حکیم ہمام بمنصب ہزاری سہ صد سوار و راجہ گردھر بمنصب ہزاری پانصد سوار و خلعت و میر ظہیر الدین برادر میر میران ہزاری ذات و چہار صد سوار و خلعت و سہ ہزار روپیہ نقد و میرزا شجاع ولد میرزا شاہرخ ہزاری چہار صد سوار و خلعت و شریف خان ہزاری ذات و دو صد سوار و خلعت و فخر الدین احمد ہشت صدی سہ صد سوار و خلعت و خطاب تربیت خان و مروت خان ترکمان ہفتصدی ذات و دو صد سوار و خلعت و ملتفت خان ولد ارادت خان شش صدی صد سوار و خلعت سرافرازی یافتند \*

ذکر باقی سوانح این ایام جانسپار خان ترکمان از دکن آمدہ بدریافت ملازمت اشرف سعادت دو جہانی اندوخت - و بمنصب چہار ہزاری سہ ہزار سوار و مرحمت خلعت و کمر خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم و نقارہ و صوبہ دارئی الہ باد لوای اقبال افراخت - راؤرتن ہادہ باپسران و خویشان از وطن خویش رسیدہ جبہٴ اخلاص را بغبار سجدہ آستان آسمان نشان صندل دولت کشیدہ بمنصب عالی پنجہزاری ذات و سوار و عاطقت خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم و نقارہ آوازہٴ عزت و زایت رفعتش بہ بلندی گرائید - و در ہمین روز ارادتخان میر بخشی بسلسلہ جنبانی اقبال آسمانی بدیوانی کل کہ عبارت از وزارت کل نمالک محروسہ است و عنایت خلعت و قلم و دوات مرصع امتیاز تمام پذیرفت - و صادق خان از تغیر مشار الیہ بخدمت میر بخشی و مرحمت خلعت مقرر گشت \*

سرآغاز نوروز و سر سال اول جلوس مبارک کہ  
تا قیام قیامت بہ تمکین و استقامت  
قرین و مقرون و از زوال و تزلزل  
محروس و مصون باد

سرمایہ دہ انوار ذرات کائنات و پیرایہ بخش حیات اموات عالم نبات

نه گهزی و سی و شش دقیقه از روز دوشنبه سیزدهم رجب سنه هزار و سی و هفت هجری سپری گشته تشریف تحویل اشرف از کاشانه حوت بطرب خانه حمل مبذول داشته بجهت ادای مراسم شادی و مبارکباد سال اول جلوس اقدس خود بنفس نفیس همت بر اهتمام آذین جشن نوروزی گماشت - و بام و در هفت کشور را در پند زربافت نور گرفته آرایش فضای باغ و بستان و تزئین صفحه زمین و زمان را به سبزهکاری قوای نامیه تفویض نمود - حسب الامر قره العین نیراعظم چشم و چراغ دودمان صاحبقران معظم صحن خاص و عام دار الخلافه اکبر آباد از آذین جشن نوروزی سرمایه آرایش روزگار و پیرایه تزئین لیل و نهار آمد - و بارگاه دلبادل که همانا نسخه فلک اطلس است - و بسعی و تلاش سه هزار فراش چابکدست ترفع آن با ضم هزار گونه جر ثقیل و نصب صد منصوبه و حیل دست بهم میدهد بر پای شد - و در سایه آن خرگاه های عالی که مشبکهای سیم ناب در شبکهای آن بجای چوب بکار رفته بود ایستاده کرده آنرا به پوششهای مخمل زربفت و زردوزی آراستند - و جابجا چترهای مرصع بجواهر گرانمایه و مزین بسلسله های لآلی آبدار و علاقه های در شاهوار بر افراخته روکش قبه فلک ثوابت و مسله مجره خوشهای عقد ثریا و نثره ساختند - و چندین جا تخت های مرصع و سریرهای زرین گذاشته زمین بارگاه فلک اشتباه را به بساطهای مصور و رنگارنگ روپوش نموده غیرت نگارخانه چین گردانیدند - و در دیوار انجمن عمایون را بانواع اقمشه هر دیار پیراسته نمودار بارگاه بوقلمون بروی کار آوردند - خدیو عالم درین روز سعادت اندوز که عید امید روزگار بود مانند خورشید جهان آرا از مشرق جهروکه والا طلوع نموده زبان بحمد و سپاس یگانه دادار و دست بخشش و بخشایش برکشودند - اول بخان عظیم الشان آصف خان خلعت گرانمایه و فیل خاصه با یراق و ماده فیل با پوشش مخمل زربفت مرحمت نموده لشکر خان را بصاحب صوبگنی کابل و مرحمت خلعت خاصه سرافراز فرمودند - و فوجی آراسته از مادات باره و مغول و افغان از بندهای بادشاهی که عددشان با تعیناتیان کابل پانزده هزار سوار میکشید بهمراهی او تعیین گشتند - و چون از جمله ده لک روپیه که در ایام بادشا هزادگی از حویلی خان مذکور بتصرف در آمده صرف مصارف شده دو لک روپیه روز جلوس مرحمت گشته بود هشت لک روپیه باقی درین روز عنایت نمودند - و همدرین روز بهادر خان روهیله بجاکیرداری کالهی مخلص خان بقلعه داری

و فوجدارئي نور و راجه بهارت بنديله بفوجدارئي اتاوه و مغول خان به نگاهبائي كاويل (۱) و احمد بيگ خان بجاگيردارئي سيوهان امتياز پذيرفتند - مير فاضل بمنصب هزاري ششصد سوار و ملا مرشد شيرازي بخطاب مكرمتخان و خدمت ديوانئي بيوتات و منصب هزاري دوصد سوار اختصاص پذيرفتند - ديوانئي سركار نواب مهدي عليا بحكيم جمالا و منصبش از اصل و اضافه هشتصدي ذات دوصد سوار قرار يافت - و از جمله عطاي بيكران كه درين روز نشاط نمود در محل مقدس بساير مسندگزينان حرم سراي خلافت از جواهر و مرصع آلات و زيور بظهور آمد سواي آنچه در روز مبارك جلوس مرحمت شده بود بتفصيل مذكور ميگردد - موازي پنجاه لك روپيه جواهر به نواب مهدي عليا و بيست لك روپيه جواهر و زيور به بيگم صاحب و پنج لك روپيه جواهر بجمع شاهزاده هاي والا گهر لطف فرمودند - مجموع آنچه از روز جلوس فرخنده تا روز شرف اشرف عنايت شد از جواهر و مرصع آلات و خلعت و خنجر و شمشير مرصع و فيل و اسب و نقد از اشرفي و روپيه بيك كرور و شصت لك روپيه كشيد - چنانچه ازين جمله سي لك روپيه باسرا و ساير بندها و باقي به نواب مهدي عليا و ساير شاهزاده ها انعام شد \*

نوزدهم فروردي ماه كه روز شرف آفتاب بود - ارکان دولت و اعيان حضرت و ساير اسرا و ارباب مناصب عالي بدرجات متعالي رسیده از انواع احسان و انعام سرافراز گردیدند - از جمله هزاري هزار سوار دو اسپه سه اسپه بر منصب آصف خان كه سابق هشت هزاري هشت هزار سوار در اسپه سه اسپه بود افزايش پذيرفت - و خواجه والا قدر عبدالرحيم كه برسم رسالت از جانب امام قلي خان والي توران بخدمت حضرت جنت مكاني آمده بود و از عظمت مكانت در خدمت آنحضرت بهجاي رسیده كه بسعادت رخصت جلوس در مجلس اقدس امتياز داشت - از دارالسلطنت لاهور آمده بشرف ملازمت اشرف سعادت اندوز گردیده بخلعت و چارقب زردوزي و انعام پنجاه هزار روپيه نقد اختصاص يافت - و انواع انعام و تكريم و اعزاز و تعظيم كه درين سلسله عليه نسبت بهيچ يك از اكابر دين بظهور نيامده بود درباره خواجه مذكور كه از سلسله خواجگان بزرگوار جويبار است - و بسي و دو واسطه به علي بن امام جعفر صادق معروف

(۱) در بادشه نامه اين مقام بسه و كابل نوشته شده - [صفحه ۱۹۱ - حصه اول - جلد اول]



به غلبی عریض می رسد - و این جمع ذی شان که نسبت عالی و حسب والا دارند - دقایق اعتبار ایشان در ولایت ماوراءالنهر بدرجۀ ایست که سایر خواجهگان سلسله های دیگر به پیشوائی ایشان اقرار دارند - مجملآ درین روز بمقتضای عفو ذاتی که لازمه شیمه کریمه آنحضرت است حسب التماس خواجه مذکور بخشایش جریمه عبدالله خان فیروز جنگ که از دیر باز در زندان پاداش کردار پای بند قید مکافات اعمال ذمیمه بود مورد مرحام بادشاهانه گشت - و یاقوت خان حبشی از اعیان نظام الملک که در پایه اعتبار با عنبر که نظام الملک دست نشان او بود یکدرجه داشته با او دم از برابری و همسری میزد - و چندی پیش ازین داخل بندگنی درگاه شده بود - بعنایت خلعت و اسپ و مرحمت علم و نقاره بدرجۀ والا پایگی رسید - و رایسنگه ولد راجه بهیم مخاطب به مهاراج که بالاترین خطابهای عمده راجپوتانست از وطن آمده ملازمت نمود - بنابر سوابق خدمات پدرش از صغر سن او قطع نظر فرموده بخطاب راجگی و منصب دو هزاری هزار سوار و عنایت خلعت و سر پیچ مرصع و اسپ و فیل و پانزده هزار روپیه پایه قدرش افزودند \*

سی و یکم فروردی ماه به چهاردهم شهر عظمت بهر شعبان که شبش بلیةالبرات معروف است و از شبهای متبرک سال بکمال عظمت و برکت امتیاز دارد مطابق افتاد - و بنابر آنکه مظنه اجابت دعاست - و بتقدیر مهندسان قدر و محاسبان قضا قسمت مقدار عمر و مبلغ رزق سایر خلائق در آنشب تفصیل می یابد - نزد صلحا و اتقیا قدر و منزلت لینه القدر دارد - و سحر خیزان پرهیزگار و خورشید سواران شب زنده دار این شب میمنت افروز را بعبادت و احیا بروز می آورند - مبلغی گرانمند بمستحقان مرحمت فرمودند - و حسب الامر اقدس آن شمع شبستان روزگار و چراغ دودمان لیل و نهار صحن خاص و عام و تمام در و بام قلعه دارالخلافة چراغان شد - چنانچه در برابر فروغ آن چراغان گیتی افروز نور ماه انور مانند شمع روز افسرده بود - و در جنب ضیای آن پرتوانوار روشنان چرخ اخضر چون چراغ مفلس دل مرده مینمود - چندانکه از فرط روشنی آنشب کچه نور عاریتی ماه تابان گل کرده - بلکه از پرتو اشعه آن مشعل های نورافشان بخیه تیره دانی خیطالشعاع مهرجهان افروز بر روی روز افتاد \*

چهارم اردی بهشت ماه قاسم خان و راجه جی سنگه با فوجی

نمایان از بندهای بادشاهی بتادیب زیادہ سران مہامن و مضافات آن حدود نامزد گشتند۔ و در ہمین روز راجہ ججہار سنگہ بندیلہ از وطن آمدہ بشرف زمین بوس آستان آسمان نشان فرق رفعت بر افراخت۔ و ہزار مہر و ہزار روپیہ بصیغہ نذر و یک زنجیر فیل کویہ شکوہ بر سبیل پیشکش از نظر انور گذرانیدہ بمنصب پنجمہزاری ذات و چہار ہزار سوار و عطای جمدہر با پھولکتارہ مرصع و علم و نقارہ اختصاص یافت \*

ہفتم ماہ مذکور مطابق بیست و سیوم شعبان سنہ ہزار و سی و ہفت آفت خزان سوء المزاج بطبیعت قدسیہ شگفتہ بہار گلشن جاہ و جلال و گزین ثمرہ نہال اقبال ثریا بانو بیگم رسیدہ از تاب تب عوارض وقف سموم اعراض آن آبلہ برآورد۔ و از شدت آن عارضہ در سن ہفت سالگی بہ گلگشت ریاض ہشت بہشت خرامید۔ و از غبار انگیزی اندوہ و ملامت کہ لازمیہ اینحالت است گرد کلفت و کدورت بر حواشی صفوتکدہ خاطر اقدس نشستہ آخر برشح فشائی سحاب فیض تائید ربانی و تمکین آسمانی بر خاست۔ و بجلا کاری صیقل مواعظ و نصایح حکیمانہ خدیو زمانہ زنگ وحشت و الم این مصیبت از مرآت ضمیر انور مہین بانوی ہفت کشور زدودہ گشت۔ رشید خان انصاری از جاگیر بسعادت ملازمت رسیدہ بہ عنایت خلعت و منصب سہ ہزاری [ہزار] سوار و علم رایت افتخار، بر افراشت \*

یازدہم سید ہزبرخان از بارہ آمدہ بمنصب سہ ہزاری ہزار و پانصد سوار کامیاب مراد آمد۔ واسد خان معموری از برہانپور رسیدہ چہارہ زنجیر فیل پیشکش گذرانید۔ و بمنصب دو ہزار و پانصد ذات و ہزار و پانصد سوار معزز گردید \*

سیزدہم مہا بہتخان خانخانان از تغیرخانجہان لودھی بہ صاحب صوبگی دکن و خاندیس و برار و سرداری افواج منصورہ کومکیان آن بلاد سرافراز گشت۔ و مقرر شد کہ خان زمان از مالوہ بدانجا رفته تا رسیدن پدر پرداخت مہام نسق و نظام امور آن صوبہ پردازد۔ و میرزا عیسیٰ ترخان کہ بصوبہ داری تہہ تعین گشتہ چون حسب الاقتضای وقت ضبط و ربط آن ولایت بہ شیر خواجہ تفویض یافت۔ از راہ معاودت نمودہ بمنصب چہار ہزاری سہ ہزار سوار سرافرازی یافت۔ و مخلص خان ولد احمد

(۱) ع [ہزار و پانصد] ل \*

بیگ خان کابلی بخطاب افتخار خان مفتخر گشت - و زین العابدین ولد آصف خان جعفر بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار بلند مرتبه شد \*

از سوانح این ایام خواجه عبدالرحیم جوئیاری که بسبب طغیان مرضی که از قدیم داشت از جهان گذران در گذشت - حضرت جهانبانی از روی قدردانی و نوازش و مهربانی علامی افضل خان را به پرسش و دلجوئی خلف الصدق خواجه مرحوم صدیق خواجه دستوری دادند - و آن دستور اعظم بعد از ادای مراسم تعزیت مشارالیه را همراه خود بانجمن اشرف آورد - آنحضرت بزبان مبارک نیز مراسم پرسش و لوازم تفقد بجا آوردند -

در آمد شهر برکت بهر رمضان المبارک سال

اول جلوس و وضع خیرات بتارگی درین

ماه و بیان برخی سوانح دیگر

بادشاه دین و دنیا پناه که پیوسته با خلق خدا بعدل و احسان معاش کند - و ابواب داد و دهش بر روی روزگار ایشان کشاده عالمی را از میان بخشش کمال آسایش بخشد - المنت لله که بشیوه ستوده سخا و جود که ذات کامل الصفات آنوسیله ارزاق کائنات پیوسته در خصوص این ماه مانند جود حضرت واجب الوجود بالذات اقتضای عموم و شمول عطا میکند - و در باب احسان از فیض سبحانه دست نیسان مثال عمان نشان همواره در ایصال انواع مواهب بالطبع بهانه جو میباشد چنانچه باید آراسته و پیراسته - بی تکلف قطع نظر از ادای حق اخلاص و ارادت که لازمه خداوند شناسی و مرشد پرستی است میگویم که سوای آنچه بعنوان یومیه ضعفا و عجزه و ایتم و عجایز و سپاهیان سالخورده روزگار فرسوده مقرر گشته - و وزای آنچه نقد از خزانه عامره عمرها الله تعالی به نیاز مندان هفت کشور که احرام طواف این قبله اجابت دعوات و محراب استدعای مرادات از ته دل بسته بمنتهای مطالب فایز میگردند بر مسبیل انعام عطا می شود - اگر از روی تخمین و قیاس گویم عشر ولایت هندوستان که بخراج ایران و توران برابری میکند بعنوان اقطاعات و سیورغالات علما و صلحا و ارباب عمایم و اصحاب سعادت وائمه مقرر گشته نزدیک است که هنوز دور از راه سخن درده باشم - مجلا درین ماه مبارک به موسویخان صدر الصدور از سرنو حکم با مبالغه و تاکید تمام زیور صدور یافت - که همواره فقرا و مساکین و ارباب وجوب رعایت

و استحقاق را از نظر انور بگذارند - که اگر بالفرض پریشان روزگاری بنا بر بی طالعی و حرمان نصیبی خود از عموم و شمول فیض این دولت جاوید نوسید مانده باشد - در خور حال آنکس نقد و روزیانه و سالیانه و قری و مزارع بعنوان مدد معاش تجویز یابد - درین ماه خصوصاً و شهر رمضان هر سال عموماً شبهای جمعه حاجتمندان پریشان حال را دفعه دفعه بدرگه والا حاضر ساخته سی هزار روپیه برایشان بخش کنند - و هم چنین در ایام مولود مسعود دوازده هزار روپیه بهمین وتیره و در شب برات شامل البرکات و نیز لیلۃ المعراج همین قدر مبلغ بر ارباب استحقاق انفاق نمایند - و سال بسال این دستور را سرعی دارند \*

روز چهارشنبه پنجم این ماه مبارک مطابق بیستم اردی بهشت جشن عید قدوم سعادت لزوم شاهزاده فرخنده مقدم سلطان دولت افزا بعرضه عالم وجود زینت افزای انجمن شهود گشت - حسب الامر حضرت خلافت مرتبت بجهت افزایش سرمایة عیش و عشرت جشنی عظیم و طوی بزرگ بزیب و زینت خاطر فریب ترتیب یافت \*

## انتقال شاهزاده لطف الله ازین دار فانی

### به سرای جاودانی

دیرینه آئین این کهن دیربی بقاست - و رسم معهود این پیغوله رنج و بلا که لذت هر عافیتی را عاقبت الم و مصیبتی در پی می باشد - و انجام هر سور این غمکده البته بسوگواری می پیوندد - و ازین راه در عین اینحال که گزند چشم بد روزگار از روی بخت بیدار نیکخواهان این دولت پایدار دور بود - و آسیب دست برد حوادث گیتی بر بد اندیشان ایشان مقصور - ناگاه قضیه نا مرضیه شاهزاده جهانیان سلطان لطف الله بتاریخ بیست و پنجم اردی بهشت مطابق دهم شهر رمضان المبارک از قضا روی نمود - اگرچه بحسب ظاهر صفوتکده باطن انور خدیو هفت کشور از الم مکدر گردیده جمعیت حواس شرافت اساس به تشویش گرائید - ولیکن بنا بر آنکه در تشیید مبانی ثبات و قرار آن سرور به نیروی تائید آسمانی با خویشتن داری و تمکین صاحبقرانی یاور افتاده - لاجرم در عین این سانحه ملالت افزا تحفظ و تمکن ورزیده با کمال ملال خاطر به صبر گذرانیدند \*

هفتم خرداد میر حسام الدین انجو بخطاب مرتضی خان و عنایت

خنجر مرصع و فیل و انعام پنجاه هزار روپیه نقد سربلندی یافته بمنصب چهار هزار ذات و سه هزار سوار از اصل و اضافه و صوبه دارئی ولایت تنه که سابقاً به شیر خواجه مفوض شده بود - و او در اثنای طی راه مرحله پیمای وادی رحلت گشته سرافراز گردید \*

شب یکشنبه یازدهم خورداد هلال خجسته فال شوال بمبارکی جمال لموده بشارت قدوم طرب لزوم عید سعید رمضان به منتظران رسانید - و از روی تحریک طرب و نشاط بگوشه ابروی دلجوی روزه داران و پرهیزگاران را بافطار و شاد خواران همگی انتظار را بعیش و عشرت پایدار اشارت نمود - نامدادان که جهانی بکشاده روئی جبین مبین صبحدم و شگفتگی پیشانی نورانی نیر اعظم روی امید بدرگاه گیتی پناه نهاد - و روزگار چون بار یافتگان دربار گردون اعتبار و کامروایان دیدار مفیض الانوار صاحب روزگار داد نشاط و طرب داد - بادشاه دنیا و دین پناه بعد از ادای مراسم این روز بهجت افروز احیای سنت سنیه حضرت سید المرسلین و متابعت طریقه انیقه خلفای راشدین وایمه دین متبن نموده بقصد ادای نماز عید آهنگ عیدگاه فرمودند - و خوانهای مالامال زر در تمام راه بر اهل زمان افشانند - چون عیدگاه را حضور پر نور آن امیدگه عالم و عالمیان آذین تشریف بست - دوگانه نماز عید ادا نموده معاودت فرمودند - و در باز گشتن نیز از کثرت درهم و دینار که از طرفین بر خلائق نثار میگشت - عالمی سیر چشم فوز تمنا شده نقد مراد در جیب و کنار آرزو کردند - شرف الدین حسین بخطاب همت خانی و شاه بیگ اوزبک نیز بخطاب خانی سرافرازی یافتند - چون خواجه قاسم بخطاب صفدر خانی اختصاص یافته بود - بنابر آن صفدر خان رضوی را که لشکری نام داشت و پسر میرزا یوسف خان ست - بخطاب صف شکن خان نامزد فرمودند - دریا خان رو هیله که از تربیت یافتهای ایام شاهزداگی بود - در جنیر از سعادت ابدی رو تافته جدائی گزید - و باین بیوفائی کفایت نکرده در برهانپور به تشیید مبانی خلاف و نفاق با خان جهان لودهی اتفاق نموده - باوجود این سایه تبه رائی و سیاه روئی اعتماد بر عفو جرایم شاهنشاه دین پرور کرده رو بدین درگاه آورد - چون درین روز در مقام معذرت خواهی و عفو طلبی در آمده در میان زمره اهل عصیان شرمنده و سر افکنده ایستاده بود - لهذا آنحضرت جرمهای جنایات بی اندازه او را پباد بی نیازی از انتقام بر داده کردهای

او را ناکرده انگاشتند - و بعنایت خلعت و منصب چهار هزاری سه هزار سوار  
سر افراز فرمودند - و خواجه ابوالحسن از لاهور آمده ملازمت نمود -  
و بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم  
و نقاره و اسپ و فیل عزافتخار یافت \*

و سی و دوم خورداد ججهار سنگه بندیلہ توهم بیجا بخود راه داده  
به سلسله جنبائی واژون طالعی و تیره روزی از سعادت جاودائی یعنی  
بندگی درگاه روگردان شده بی سبب ظاهری سر به وادی فرار نهاده رو بمفر  
و مقر خود نهاد - و بتحریک کج اندیشی و سفاهت منشی ابواب شقاوت  
و ادبار بر روی روزگار خود کشاده یکباره رو از درگاه عالم پناه بر تافت - و ازین  
حرکت ناهنجار سزای کردار نابکار خود یافته رسید بد آنچه رسید - چنانچه  
در مقام خود عنقریب زبان زد خامه وقایع پرداز خواهد گشت \*

بیان ترکناز نذر محمد خان والئی بلخ بحوالئی کابل  
و معاودت نمودن به کمال نویدی و خجالت  
و ذک سر جمله احوال او برادرش امام

### قلی خان والئی توران

چون حضرت جنت مکانی ازین جهان گذران در گذشته اورنگ  
جهانبانی را بدین صاحبقران سعادت قرین و سر و سرگروه سرداران روی زمین  
باز گذاشتند - و درینوقت آنصاحب وقت و خدایگان زمان در جنیر دکن  
تشریف داشتند - و هنوز عالم از جلوس اقدس آنحضرت قرار نگرفته بود -  
بنابر آن بسبب وقوع هرج و مرج که خاصیت ایام قرت و لازم ماهیت  
امثال این اوقات است - خلل کلی بحل و عقد جزئیات امور خلافت  
راه یافت - و رفته رفته از زیاده سری و پیش طلبی غرض پرستان نظم و نسق  
معاملات سرحدها مختل گشته کار بدان کشید که رتق و فتق سهامات ملکی  
و مالی سهمل و معطل شود - در خلال این حال نذر محمد خان والئی  
بلخ چون گمان آن نداشت که باین زودی جلوس پایدار سرمایه قیام قواعد  
سریر خلافت و قوم امور کارخانه سلطنت خواهد گشت - لاجرم ناعاقبت  
اندیشی که لازمه افراط شرب مسکرات و تناول مغیرات است اضافه علت شده  
از سستی خرد بخاطر آورد - که چندانکه عرصه خالیست فرصت وقت

غنیمت شمرده بر سر دار الملک کابل و مضافات آن ترکتاز آورد - و باوجود آنکه امام قلی خان والی توران مهین برادر او بمنع کوشیده درین باب مبالغه و تاکید بجا آورد ممنوع نشده راه ابا و امتناع سپرد - در همان زودی با لشکر خذلان اثر مشتملبرالمانجی و نوکر که عدد ایشان به پانزده هزار سوار میکشید را کابل پیش گرفت - چون در اواخر عهد سیمنت حضرت جنت مکانی خدمت صاحب صوبگی کابل بخواجه ابوالحسن نامزد شده بود - ظفر خان پسر او به نیابت پدر در کار نظم و نسق امور آن صوبه قیام و اقدام می نمود - درینولا باندک مایه مدتی قبل از آنکه قضیه ناگهانی رو دهد بحسب اتفاق بر سر پسر احدات بدنهاد سرگروه افغانان لشکر ظفر اثر کشیده در دره خرمانه از اعمال تیراه کار بروتنگ ساخته او را در مضیق قبل داشت - و نزدیک بود که یکبارگی مستاصل سازد که ناگاه خبر شنقار شدن آنحضرت رسید - لاجرم ظفر خان بحکم مقتضای وقت دست ازو باز داشته همت بر ناگزیر حال گماشت - و باوجود آنکه از بندهای معتمد بادشاهی که در کابل بودند خاطر جمع داشت - از روی عاقبت اندیشی چندی از امرای کار آزموده مثل یعقوب خان و شمشیر خان و سعادت خان و عبدالرحمن ترنابی و معین خان بخشی و غیر اینها را بنگاهبانی قلعه فرستاده خود به پشاور آمد - و برسم معهود هر ساله که حکام آن ولایت در ایام بهار و زمستان بطریق بیلاق و قشلاق در کابل و پشاور بسر می برند درینولا اراده کابل نمود - چون افغانان مکرر ازو مالشی بسزا یافته بودند درین صورت بحکم غرور که خاصیت این نوع امور و لازمه امثال این احوال است - و جز بمیان تائید حضرت ذوالمنن از غایله آن ایمن نتوان بود گمان آن نداشت که من بعد هوای عصیان و سودای طغیان در دماغ پریشان آن تباه اندیشان جا کند - چه جای آنکه حرکتی ناهنجار از ایشان سر تواند زد - ازین راه خاطر جمع ساخته و بواجبی رعایت طریقه احتیاط نموده باندک مایه مردمی از راه گریوه تنگ خیبر که لشکر گران سنگ را بهیئت اجتماعی و توزک شایسته عبور از آنجا میسر نیست باهنگ کابل راهی شد - چون افغانان واقعه طلب مخصوص آفریدیان اهرمن سرشت که همواره در تنگی کار اظهار اطاعت می نمایند - و بهنگام فرصت بر سر کار خود رفته جوهر بدگوهری خویش ظاهر می سازند - ازین معنی اطلاع یافته فرصت وقت غنیمت دانسته بمقام انتقام در آمده بخاطر آوردند - که در تنگنای آن گذرگاه راه بر مردم بگیرند - اتفاقاً در وقتی که ظفر خان با مردم کار آمدنی از راه

کوتل گذشته بود بدنباله لشکر بر خوردند- و خود را بر باز ماندگان و گرانباران از پیادگان سهاه و عمله و فعله اردو زده برخی از احوال و اقبال را بتاراج بردند - خان مذکور با حال تباه و دشواری تام به پشاور مراجعت نموده تلافی و تدارک این معنی بر وقت دیگر حواله نمود - خبر این چشم زخم وقتی بمسامع علیه رسید که از استقرار حضرت خدیو روزگار بر سریر سلیمانی عالم قرار یافته بود - و از جلوس اقدس آن قیام قیام جانشینان حضرت خیرالانام غبار آشوب و شورش برخاسته فرو نشسته - بنابر آن خواجه ابوالحسن [مهمندی] مخاطب به لشکر خان را که بقدم خدمتگاری و وفاداری امتیاز تمام داشت بتقدیم این خدمت اختصاص بخشیدند چنانچه پیشتر مذکور شد - هنوز او بکابل نرسیده بود که درین اثنا خیر آمدن نذر محمد خان بولایت کابل و محاصره نمودن قلعه از عرایض منہیان آنصوبه گوش زد اشرف گردید - از آنجا که مراعات حزم و احتیاط و ملاحظه عاقبت بینی رکن اعظم امور جهانبانی است - سپه سالار مہابت خان بہادر خانخانان را بتادیم اوزبکان سست خرد نامزد فرمودند - و چندی از امرای دیگر مثل راؤرتن و راجہ جی سنگہ و راؤسور و سردار خان و شیروی روہیلہ و سید ہزبر خان و سید عالم و نظر بہادر خویشگی و راجہ روزافزون و امثال اینہا مشمول عواطف بادشاہی گشتہ با جمعی کثیر از منصبداران و احدیان کہ عدد آنہا زیادہ بر بیست ہزار سوار جرار بود بہمراہی آن سپہ سالار اعظم تعین پذیرفتند - و معتقد خان بہ بخشیدگری و واقعہ نویسی این لشکر ظفر اثر سعادت اندوز گشتہ بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و نقارہ برکام خاطر فیروز شد - و چون مہابتخان خانخانان با ہمراہیان بنواحی سہرند رسید و خبر فرار اوزبکان تیرہ روز شنید - از همانجا حقیقت بدرگاہ آسمان جاہ عرضداشت نمودہ از موقف خلافت بمعادوت ماسور شد - و معتقد خان بنابر فرمان جہان مطاع بلاہور شتافت کہ بیگمان و سایر پردگیان حرم سرای خلافت حضرت جنت مکانی را ہدار الخلافہ رساند - حقیقت فرار نذر محمد خان بی نیل مقصود برین نہج بود کہ چون آن نامعاملہ فہم بنابر عدم تدبیر وتامل در عواقب امور بسرحد ولایت کابل رسید - نخست بنواحی ضحاک و بامیان در آمدہ تسخیر قلعہ ضحاک کہ حصاری بدان سختی و دشواری در آن سرزمین کمتر



نشان میدهند پیشنهاد خیال مجال پژوه ساخت - و عبدالعزیز خان پسر خود را با عبد الرحمن بی دیوان بیگی و اتالیق او و حاجم توقیای با چندی از بهادران کار آزموده روزگار فرسوده برای محاصره حصار پیشتر راهی ساخت - و خود نیز از عقب روانه شد - خنجر خان ترکمان قلعه دار ضحاک وقتی خبر یافت که قشونها و لشکر منتلاً خود را بدروزه اول رسانیده بودند -

باوجود عدم تهیه اسباب قلعه داری بر عون و صون الهی و بتائید اقبال بادشاهی توکل نموده شجاعت ذاتی را کار فرموده و با معدودی چند از خوبشان و برادران خویش بمدافعه و مقابله پرداخته داد مقاتله و مجادله داد - و بضراب<sup>۱</sup> بادلیج و زنبورک و زن مرد افکن روی آن تباه رایان نگاهداشت - چنانچه در یک نفس بیدرنگ محض دهمه و افسون دم گیرای تفنگ خیل ارواح صید تن از بهادران نامی اوزبک طاغی باغی را از دار الملک بدن باغی نموده باقی را زخمدار و شکسته برگردانید \*

روز دیگر نذر محمد خان بقرارداد طمع خام ترتیب و توزک افواج مقهوره داده نیت تسخیر بست - و آهنگ یورش نموده سر پنجه سعی بدار و گیرکشاد - درین مرتبه نیز اثری بدان مراتب مرتب نگشته از مقابله عسکر منصور مغلوب و مقهور مراجعت نمود - و چون خود به تهیه اسباب پیشرفت کارزار و تجهیز عساکر خزلان آثار برخاسته بود خائب و خاسر برگشته بنا بر رفع کمال خجالت و انفعال امرا و بهادران لشکر سنکوب را بسرزنش و ملاست مطعون داشته بگری عتاب و تندئی خطاب سرگرم ساخت - و مقرر نمود که سلطان زاده و عبدالرحمن و حاجم توقیای و تنکر قلی حاکم قندوز با جمعی کثیر از بهادران بجانب دروازه متوجه شوند - و اوراز بی و<sup>۲</sup> [ محمد قلی ]<sup>۳</sup> قلماق از طرف دره آب یورش کنند - و یلنگتوش بی و نذر بی پروانچی را از طرف بالای حصار فرستاد \*

بامداد روز سیم اردی بهشت موافق پانزدهم رمضان امرای مذکور یا سایر سران الوسات از میران هزاره گرفته تا صده همگی در پیشرفت کار یکدل و بکجهت گشته بیکبار از هر چهار جانب آهنگ یورش نمودند -

( ۱ ) بادلیج معرب بادلش است - که قسمی از توب است •  
( ۲ ) ع [ محمد باقی ] ل \*

و سلطان زاده وغيره کرنا کشيده دليرانه خود را بدروازه<sup>۱</sup> [اول] رسانيدند -  
 خنجر خان به نيروی ذاتي و کارگري اخلاص خالص از همگنان حسابي  
 برنداشته باندک فرصتي چندي از مقهوران را بر خاک هلاک انداخته  
 باقي را زخمي و مغلوب ساخته از پيش برداشت - و افواج ديگر نيز که از  
 ساير اطراف شتافته بودند از هر سو مالشي بسزا يافته چندي از امرای نامور  
 مثل تنگر قلبي خویش نذر محمد خان برادر عبدالرحمن کشته گشته  
 و نذر بهادر مير آخور را زخمي از معرکه بيرون بردند - ديگران چون دانستند  
 که کاری از پيش نمي رود هزيمت را غنيمت شمرده با خاطر افسرده و دل  
 مرده باز گشتند - چون نذر محمد خان دانست که اين قلعه باساني بدست  
 نمي آيد بخاطر آورد که تا افواج قاهره نرسیده و عرصه بظاهر خاليست  
 دمی چند را که مغتنم است غنيمت شمرده فرصت از دست ندهد و خود  
 بهر کيف بکابل رسیده بمحاصره قلعه پردازد - چون راه غور بند و چاريکاران  
 را طرفداران آنجانب مضبوط نموده بودند ناچار از راه سياه سنگ آهنگ  
 کابل نموده بشتاب تمام روانه شد - و بنواحي پمغان رسيد - و سنگر پمغان  
 و لنذر را که عبارت است از سدی که در تنگنای کوهسار بسنگ استوار  
 نموده پناهگاه ميسازند بهر طريقي که ممکن بود شکسته بد آنولایت در آمد -  
 و متعرض مال و ناموس ملتجيان مذکور و ساير اهالي آن سرزمين که همگي  
 مسلمانان پاکيزه دين و صاف اعتقاد اند شده آتش چور و طغيان در خاک  
 پاک اعمال دارالايمن بر افروخت - و هرچه از صامت و ناطق يافت به  
 تحت تصرف در آورده خاک آن عرصه را نيز بباد غارت و نهب بر  
 داده اسير بيشمار گرفت - و خود را بدین مهلکه انداخته در دنيا و عقبی  
 نکال و و وبال ابدی و بدنامي سرمدي اندوخت - بعد از فراغ لوازم  
 اسر و تاراج متوجه کابل شده در پنجکروهئي شهر فرود آمد - و از راه  
 توهمات دور از راه نخست از در مکر و تزوير در آمده مکاتيب مشتمل  
 بر انواع وعد و وعيد و سخنان بيم آور سهمگين بد بندهای بادشاهي  
 و اهالي و موالي نوشته همراه نظرخواجه و گل بابا و چندي از چاپلوسان  
 چرب زبان راهي ساخت - چون فرستادگان رسیده نامه و پيغام رسانيدند  
 يعقوب خان بدخشي و شمشير خان و معين خان و عبد الرحمن ترنابي  
 از اولیای دولت و قاضي زاهد و چندي از اعيان مملکت در صفه بيرون

( ۱ ) ع [عالي] ل \*

دروازه دهلی انجمن ساخته رسولان مخدول را بدان محفل طلب داشتند .  
و بمقتضای عقیده راسخ و ارادت درست که لازمه حقیقت کیشی و حق  
اندیشی است متفق الکلمه جواب با صواب آن تزویر نامها بر وفق اراده  
و نه داده فرستادها را بی نیل مدعا باز فرستادند - و بجمیعت خاطر تمام

تکیه بر تائید نامتناهی الهی و همراهی اقبال کار ساز بادشاهی نموده  
از قلت جمیعت اولیا و کثرت لشکر تفرقه اثر اعدا نیندیشیدند - و به تهیه  
اسباب قلعه داری پرداخته یکباره برج و باره را مستحکم ساختند - و چون  
نذر محمد خان را از همراهی و اتفاق ارباب وفا و وفای پاس کلی دست  
داد - نخست نیت محاصره قلعه را با خود درست ساخته از پنجگروهی  
شهر کوچ کرد - روز پنجشنبه نوزدهم خرداد مطابق پنجم شوال سنه هزار  
و سی و هفت هجری بنواحي شهر و قلعه آمده از جانب پشته نهر فتح  
و پشته بی بی ماه رو در آمد - و قراولان موکب اقبال بر پشته ده افغانان  
و مقبره سید مهدی خواجه بر آمده رو بمقابله ایشان آوردند - و دلیرانه  
بمجادله و مقاتله در آمده تا شب بانواع مواجبه و مدافعه روی آن تباه  
اندیشان تیره رای را نگاهداشتند - و نماز شام که عسکر منصور نور پشت  
ثبات و قرار بدار غروب نموده از عالمیان روتافت - و افواج سپاه سیاه درون ظلام  
عرصه را خالی دیده داد کم فرصتی و تباه سگالی دادند - درینحال موافقان  
بمعسکر اقبال و سعادت معاودت نمودند - و مخالفان نفاق آئین در اطراف  
و اکناف حصار فرود آمده روز دیگر رو به سوی قلعه نهادند - و چهار جانب  
آنها محاصره نموده جا بجا مقام گزیدند - چنانچه نذر محمد خان در خانه

عبد الرحمن ترنابی و عبد العزیز پسرش در خانهای معین خان  
و عبد الرحمن بی در مدرسه خواجه عبدالحق و یلنگتوش بی در مقبره  
خان دوران و سلطان زاده کاشغری در کلکنه و اوزار بی در خانه قاضی زاهد  
جای گیر گشته و چند روز به تهیه اسباب احاطه حصار گزرانیده بفرام آوردن  
آلات کارزار پرداختند - و گاه بیگاه بدستبازی در آمده از دستبرد صدمه  
بهادران جان نثار سر می باختند - چون تمام ساز یورش باعتقاد ایشان  
مهیا شد و ملچارها پیشترفت و جواله دمدمها بسرکوبی در آمد - دایره محاصره  
را به پرکار احاطه تنگ ساخته مرکز دولت یعنی قلمه کابل را نقطه وار  
در میان گرفتند - و هر روز یورش نموده از کشتش و کوشش بهادران موکب اقبال  
سرها به تیغ تنها بزخم نمایان داده بی نیل مدعا و فوز مراد مراجعت

می نمودند - درین اثنا روزی میر موسی قورچی مشهور به میرگل از تاینان  
خواجه ابوالحسن که سابقاً از طرف او فوجدار پشاور بود - با تفاق چندی  
از احدیان آزرم جوی ناموس دوست و سپاهیان رزم جوی کار طلب طلبگار  
پیش برد کار گشته از قلعه بر آمد - و روی به سلچار باقی قلماق و (۱) نذرچی  
و منصور حاجی از بهادران نامدار مخالفان نهاد - و همگنان باستظهار یاورئی  
یگانه ایزد دادگر و اعتقاد همدستی یک دیگر یکدل و یکجهت شده چون  
شیران یله ازان گله روباهی چند پروا و محابا نکردند - و باوجود کثرت آن  
درویان ده دله بخاصیت صدق نیت و حسن عقیدت دلنهاد نصرت گشتند -  
و بدار و گیر آمده از آنجا که اغلب اوقات قلت عدد علت غلبه میگردد -

در آخر امر به مدد و تائید الهی مظفر و منصور شدند - و قریب پنجاه تن  
از آن مقهوران را بیسر ساخته سرکوبها را بخاک رهگذر برابر ساختند - و سایر  
اسلحه ایشان را با سرها که بریده بودند بقلعه بردند - و از موافقان جز  
میر موسی که با دوازده احدی زخمی گشت هیچکس کشته نشد - بالجماعه  
درین مدت سه ماه که قلعه را محاصره نموده بودند باوجود وفور آن گروه  
مقهور و قلت افواج قاهره همه روز بعنایت الهی و اقبال نامتناهی غلبه  
از جانب اولیای دولت عالیه بود و اعدا همیشه مغلوب گشته معذول  
و منکوب باز گشتند \*

چون در اثناء طی راه خبر آمدن نذر محمد خان و لشکر اوزبک  
به لشکر خان رسید با عزیمتی جازم و دلی قوی و همتی راسخ تکیه  
بر میامن اقبال روز افزون نموده بی اندیشه از کثرت اعدا اراده پیش  
رفتن پیشنهاد همت ساخت - و بنابر مقتضای مصلحت وقت بمقام  
عجلت و سرعت حرکت در آمده کوچ در کوچ متوجه شد - چون به پشاور  
رسید سزاوار خان پسر خود را با فوجی از بندهای بادشاهی که در آن سرحد  
بودند پیشتر از خود راهی ساخت - و ظفر خان که حسب الصدور فرمان  
قضا نشان از موقف خلافت تا هنگام انصرام این مهم بتوقف مامور بود اونیز  
از پشاور بافواج خود و پدرش بنابر استصواب لشکر خان بطریق منقلا از عقب  
سزاوارخان روانه شد - و خود متعاقب کوچ کرده ازان مقام راهی گشت - چون  
بچار باغ جلال آباد که در یک منزل موضع نیمله واقعست اتفاق نزول افتاد

( ۱ ) از نذرچی نذر پروانچی مراد است \*

باوجود آنکه صواب گویان تا رسیدن مهابت خان صلاح در پیش رفتن  
 نمی دیدند - از آنجا که پیشرفت کار موقوف بر اظهار تجلبد و جلادت است  
 با اکثر عساکر کابل که بانتظار لشکر کوسکئی دربار از همراهی ظفر خان  
 تخلف ورزیده در چار باغ توقف گزیده بودند از آنجا روانه شد - و از کتلهای  
 صعب المرور عبور نموده در کندمک که یک منزل بالای نیمه است منزل  
 گزید - چون خبر مسارعت لشکر خان به لشکر اوزبک رسید ازین رو کمال  
 و هم و هراس که درین مقام جای آن و بالاتر از آن بود در دلهای ایشان  
 راه یافته از جا رفتند - و لشکر خان بعد از دو روز که برای سرانجام غله و سایر  
 مایحتاج راه در مقام کندمک اقامت نموده بود موکب نصرت را کوچ  
 فرموده از راه انچرک که عبور از آن در نهایت دشواریست راهی شد -  
 و هشت گروه از کندمک گذشته فرود آمد - و درین منزل باوجود مبالغه  
 امرا در باب توقف و انتظار کوسک صلاح وقت ندیده متوجه منزل پیش شد -  
 و از روی عجلت بیای سرعت یکسر بارگی تاخته موضع تاریک آب را  
 که دوازده گروهی خطه پاک کابل است معسکر گروه سعادت ساخت -  
 چون نذر محمد خان ازین معنی آگاهی یافت - و پیشتر خبر تعیین عساکر  
 ظفر آثار از دربار سپهر مدار بسردارئی سپه سالار اعظم مهابتخان خانخانان  
 بدو رسیده بود - لاجرم بخاطر آورد که چون خلیج امواج بحر افواج از دریای  
 لشکر بی پایان خدیو بحر و بر منشعب شده پی در پی میرسند - و در آن  
 صورت که او را در برابر روی ستیز و پای گریز نماند - و کار از کار گری چاره  
 و تدبیر در گذرد - و در عین غرامت ندامت سودی نخواهد داد - بنابراین  
 هنوز که عنان اختیار در قبضه اقتدار است - انسب آنست که موافق  
 صوابدید خرد عمل نماید - و ازین مهلکه مخوفه سلامت برآید - بالجمله  
 چون ازین اندیشه خردمندانه دلباخته دست از خویشتن داری برداشت -  
 و از غایت اضطراب و اضطراب بیخودانه انجمن کنگاش آراسته بعد از رد  
 و قبول مصلحت ها آخر کار رای همکنان برین معنی قرار گرفت - که چون  
 درینصورت بدین طریق باز گشتن را به هیچ وجه راه و روی نمانده صلاح  
 وقت آنست که ناچار از راه تهور در آیند - و رو بمقابلت لشکر آورده آغاز  
 دستیازی نمایند - و بنابراین عزیمت ناصواب که در معنی علت سرانجام  
 اسباب هزیمت بود - به کار فرمائی ادبار از دور قلعه برخاسته در موضع  
 نگرانی فرود آمدند - و لشکر خان از استماع این خبر دلیرانه با بهادران موکب  
 اقبال از آن مقام باستقلال تمام کوچ نموده رو به نگرانی نهاده روانه گشت -

و به سردار خان و مبارز خان روهيله و ظفر خان و سعيد خان و ديگر بهادران که هراول لشکر بودند بتا کيد تمام نوشت که در ساعت متوجه غنيم شوند۔ چون خبر رسيدن افواج قاهره به نذر محمد خان رسيد۔ بنا بر دلير پيش آمدن دلاوران که در معنی طليعه سپاه فتح و نصرت بود۔ و هن و سستی تمام بحال او راه يافت۔ و مع هذا چون اکثر لشکرش المانجي و يغمائي بودند در مدت سه ماه محاصره کابل بتدريج پراکنده زياده از هفت هشت هزار سوار باو نمانده بود اين معنی نیز باعث فتور عزم و تزلزل ثبات قدم او گشت۔ لاجرم در تاريخ هفدهم شهريور مطابق نهم محرم سنه هزار و سي و هشت هزيمت را بحساب غنيمت شمرده رو بوادئي فرار نهاد۔ و از راه غوري در عرض سه روز طول مسافت پانزده روزه طی نموده خود را بنواحي بلخ رسانيد۔ و چون اين فتح نمايان که باعث کسر سطوت و رفع شوکت عسکر مخالف گرديد۔ بتائيد رباني و ضم هجوم فوج رعب که از اعظم جنود آسماني است روی نمود۔ لاجرم لفظ لشکر فتح که طالبای کليم به تعليم الهام در هنگام تعين موکب اقبال همایون فال از روی شگون يافته بود۔ با تاريخ آن فتح آسماني موافق آمد۔ لشکر خان مظفر و منصور روز جمعه بيست و چهارم شهريور مطابق شانزدهم محرم الحرام سنه هزار و سي و هشت هجري داخل شهر کابل شد۔ و حقيقت اين فتح نمايان و کيفيت احوال عجزه و مساكين اهل شهر و حوائي کابل را در طی عرضداشت بپايه سرير والا عرضداشت۔ شاهنشاه دادگر و خاتمان سعادت گستر رعيت پرور بفايت مؤثر گشته امر فرمودند۔ که مبلغ یک لک روپيه از خزانه عامره آنصوبه حسب الاستصواب قاضي زاهد بر غارت زدگان و ستمديدگان آن ولايت بتفاوت درجات استحقاق قسمت نمايند۔ و باينطريق جبر کسر آن خاطر شکستگان نموده مراهم راحت بر ناسور جراحت آن دل خستگان گذارند \*

چون خامه بدایع نگار و وقایع پرداز از گذارش جزئیات اين سانحه فراغ بال کلي يافت۔ اکنون بر آن سراسر است که در ذیل اين عنوان حقيقت بيان چنانچه سنت سنیه ائمه سخن و آئين گزیده ارباب اين فن است۔ که بعنوان تقريب گذارش گفتگو را آرايش تازه ميدهند۔ از طول سخن نيندیشيده سر جمله از احوال و انساب اين دو برادر که بالفعل ايالت سر تا سر ماوراءالنهر بايشان باز گشته می پردازد۔ و همچنين طرفی از خراج آن ولايت را نیز زبان زد کلک و قايع نگار میسازد۔ بالجمله ايشان خلف

دین محمد خان مشهور به یتیم سلطان بن بجانی سلطان بن یار محمد خان اند - که عمزاده حاجم خان والئی اور کنج دارالمک خوارزم است - مشارالیه از حاجم خان مذکور بسبب سلوک ناهنجار که ملایم طبع و موافق مزاج او نبود رنجیده از خوارزم بر آمد - و چون بولایت ماوراالنهر در آمد - سکندر سلطان پدر عبدالله خان نظر بنجابت و قابلیت او کرده کریمه خود را که همشیره حقیقی عبدالله خان بود باو در سلک ازدواج کشیده - و ثمره این پیوند ارجمند زود بعالم شهود پیوسته بجانی سلطان بعرضه وجود آمد - و از بجانی سلطان چهار پسر و یک دختر بهم رسید - پسر مهین یتیم سلطان پدر امام قلی خان و نذر محمد خان است - و سه دیگر باقی محمد خان و ولی محمد و پاینده محمد سلطان اند - و این چهار برادر مدتها بتفویض عبدالله خان در حکومت تون و قاین و سایر ولایات قهستان گذرانیدند - و یار محمد جد ایشان چندی در بلخ با عبدالمومن خان پسر عبدالله خان بسر می بود - بعد از آن عبدالمومن خان از غایت بی آرزویی و لجاجتی که لازمه سرشت آن ناحفاظ بود - با خان مذکور نیز دستی و بد سلوکی آغاز نهاده آخر الامر او را از بلخ اخراج کرد - و مشارالیه نخست بدرگاه عرش آشیانی چندی در ظل رعایت و حمایت آنحضرت آرمیده آنگاه به نیت زیارت مکه معظمه مرخص گشته از راه خشکی متوجه مقصد شد - و چون بقندهار رسید درین اثنا خبر یافت که عبدالمومن خان ناگهان هدف تیر قدر اندازان تقدیر گردید - و از واقعه آن شریر شرانگیز سر تا سر توران زمین فتنه بار و آشوب خیز گشته از هر سو گرد شورش عظیم برخاست - درین میانه یتیم سلطان عرصه خالی دیده هوای سروری در دماغ خودسری جاداد - و تمنای ریاست که از دیرگاه باز در کانون سینه مکنون داشت - سر بر زده نقد فرصت را غنیمتی بزرگ شمرد - و در همان گرمی از تون و قاین برآمده هرات را که تختگاه خراسان است بتصرف در آورده دم از استقتلال زد - دارای دارالمک ایران شاه عباس که روزگاران درانتظار این معنی بوده فرصت مساعدت وقت و یاورئی روزگار از دست نداده لشکر برسر او کشید - و در ظاهر هرات تلافی فریقین روی نمود و کارزاری عظیم از طرفین دست داد - یتیم سلطان درین جنگ کشته گشته کالبدش نیز ناپدید شد - چنانچه هیچکس بر آن بی نبوده و نشانی دلنشین ازو ندادند - پاره مردم را درباره او این عقیده است که بعد از شکست زخمی خود را بیکی از الوسات رسانیده درگذشت -

و دیگران گمان می‌برند که پیش از کسر عسکر زخم‌دار و از کار رفته به پناه سیاه خیمه یکی از هزارجات رسید - و صحرا نشینان چون نه شناختند کما ینبغی بحالش نه پرداختند - و آخر کار از بیم انتقام فرصتش نداده کارش را تمام ساختند - مجمالاً برادرانش که در عرصهٔ پیکار ازو جدا افتاده بودند هر یک سر خویش گرفته پی کار خود رفتند - چنانچه باقی خان با ولی محمد خان به بخارا آمده بر مسند حکومت نشست - و در اندک مدتی بر تمام آنولایت استیلا یافت - و کمین برادر ایشان پاینده خان در آن دار و گیر از لشکر شکسته جدا گشته راه قندهار پیش گرفت - و چون در آنجا رسید خود را آشکارا ساخت - شاه بیگ خان صوبدار او را بدست آورده محبوس بخدمت حضرت عرش آشیانی فرستاد - آن حضرت او را مصحوب حسن بیگ شیخ عمری نزد قلیچ خان بلاهور فرستادند - و بعد از یکسال در پنجاب خرمن عمرش بیاد فناى طبیعی رفت - یار محمد خان در قندهار خبر سلطنت باقی خان را شنیده عزم مکه را پس سرانداخته راه توران پیش گرفت - باقی خان خیر مقدم گویان حد خود را باعزاز و اکرام تلقی نموده در حال باستقبال شتافت - و باقدام ادب گذاری پیش آمده بعد از تقدیم لوازم تعظیم و تکریم او را به شهر در آورد - و مسند خانی را بدو گذاشته خطبه و سکه بنامش کرد - چون دو سال بدین وتیره گذشت یار محمد خان با باقی خان نبیرهٔ خود بی لطفی آغاز نهاده در مقام تربیت پسران خود عباس سلطان و ترسون سلطان و پیر محمد سلطان که اعمام باقی خان بودند در آمد - و در خفیه بمقام استمالت امرا و ارکان در آمده خواست که ایشان را از خود کند - درین اثنا باقی خان از معامله خبر یافته پیش از آنکه زمام اختیار از قبضهٔ اقتدار او بیرون رود دست جد از کار کوتاه ساخته جانی محمد خان پدر خود را بسطنت موسوم نمود - و پس از چندی که یار محمد خان و جانی محمد خان و باقی خان جملگی آنجهانی شدند معامله بولی خان باز گشته جای جد و پدر و برادر بدو رسید - آی خانم حربم باقی خان که دختر عبدالله خان بود - و سابقاً در سلک ازدواج عبدالمومن انتظام داشت - و بکمال حسن و جمال در میان اوزبکیه مشهور و در افواه خاص و عام بیمن قدوم مذکور بود - بحبالهٔ نکاح خود در آورد - و حکومت سمرقند را بامام قلی خان و نذر محمد خان برادر زادهای خود داد - و هنوز ایشان تمکن تام نیافته بجست و جوی دولت روزی شده برخاستند - چون اکثر امرای اوزبک و اعیان بخارا از



بد سلوکی های ولی محمد خان بجان آمده بودند - در ظاهر با و اظهار وفا و وفاق نموده در باطن بایشان نفاق بهمرسانیدند - و رفته رفته از در اعلان عصیان و طغیان در آمده بزرگ و کوچک شهر و نواحی بیکبار موسیقار آسام از ترانه مخالفت زدند - ولی محمد خان از طور نشست نقش و طرح و وضع منصوبه چینی روزگار و انحراف سپاهی و رعیت مجال توقف مجال دانسته بی اختیار از قرشی باهنگ استمداد و استعانت شاه عباس رو بعراق نهاد - و از کم فرصتی های وقت و روزگار ناچار آی خانم را به پسر خورد سال در قلعه چارجوی گذاشته خود با دل پر خون چون باد ز آب جیحون گذشت - امام قلی خان بی توقف روی توجه به بخارا نهاد - و سایر اهالی آن ملک و امرای اوزبک که از ولی محمد خان روگردان شده بودند باستقبال بر آمدند - و او بی مزاحمت مانعی بر مسند ریاست توران زمین مستولی شده بجهت دست آوردن متعلقان ولی محمد خان بقلمه چارجوی رفت - و چون معامله با نامه و پیغام راست نیامد و بوعده و وعید و بیم و امید از پیش نرفت بمحاصره پرداخت - قلعه دار بعد از سعی بسیار و نویدی کومک حصار را با متعلقان ولی محمد خان با و سپرد - امام قلی خان به آی خانم میلان خاطر متجاوز از حد افراط بهم رسانیده بعنایت قاضی حلیله عم خود را در حیات او بی وقوع طلاق شرعی بحال ازدواج در آورده ازین رو بدناسی دنیا و ناکامی آخرت اندوخت - چون ولی محمد خان بسرحد ایران رسیده شاه عباس ازین معنی خبر یافت - از آنجا که بزرگداشت بزرگان لازمه بزرگی ست در مقام تعظیم و احترام خان شده استقبال نمایان بجا آورد - و مراعات لوازم مهمانداری و استمال بجای رسانید که مزیدی بر آن متصور نباشد - بعد از چند روزی که ولی محمد خان معزز و مکرم در ایران بسر برد اوزبکانی که ازو برگشته بودند مکرر عرایض مشتمل پر اظهار ندامت فرستاده التماس استعجال در توجه توران بدو نمودند - و او چون بزعم خود شاه را در مقام امداد خود نیافت - لاجرم باندهک مایه مردمی از اوزبک و قزلباش بیخویشتن رو به توران نهاد - بعد از ششماه که از ولایت خود مفارقت گزیده بود باز بماوراء النهر آمد - امام قلی خان دانست که باوجود مخالفت ایشان مقابله با ولی محمد خان مجال است - بلکه ممکن دیگر معانی نیز صورت پذیرد - ناچار شهر را خالی کرده با برادر متوجه سمرقند شد - و ولی محمد خان بی مزاحمت غیری در بخارا متمکن گشت - و از غایت غرور و کمال استعجال طبع عجول در مقام کینه

توزی و انتقام کشی برادر زاده‌ها شده اصلاً تمکینی نوزید - و بکار فرمائی عجلت بزود از جا در آمده از راه نا عاقبت اندیشی بی توژک شایان و تجهیز لشکر نمایان رو بتعاقب ایشان آورد - و چون مواجهه فریقین روی نمود از آنجا که سنت سئیه روزگار است آن مرحوم محروم را در آن کارزار ناکامی باسیری داده باشاره امام قلی خان بقتل رسید - درین وقت که کار بکام و روزگار بر وفق سرام امام قلی خان گشته او را مخالفی و همچشمی که مدعی شرکت ملک باشد نماند - بیخاطر جمع و مقضی المرام بر مسند ایالت آن ولایت تکیه کرده شروع در تصرف سر تا سر توران زمین و قبض و بسط و عزل و نصب و قسمت ملک نموده از جمله حکومت ملک بلخ و بدخشان و مضافات آن به نیابت خود به نذر محمد خان داد - و تا حالت تحریر که سنه هزار و پنجاه و هفت است همچنان در تصرف ایشان است \*

اکنون چون مجملی از احوال حکام آن ولایت نگاشته کلک حقایق نگار آمد - خامه خود رای هوای ذکر خراج توران زمین در سر جای داد - لا جرم حقیقت آنرا از قرار واقع زبان زد ساخته بر سر مطلب اصلی میرود - الحاصل محصول جمیع ولایات بلخ و بدخشان و اعمال آن و سر تا سر ماوراء النهر و ترکستان که در تصرف این دو برادرست - از روی نقل دفاتر ایشان بهمه جهت خصوص مال و جوہات و سایر جهات نقدی و غله و جمیع خراج ارتفاعات و زکوٰۃ قریب یک کرور و بیست لک خانجی رایج آن ولایت است - که سی لک روپیه هندوستان باشد - ازین جمله شانزده لک روپیه مداخل امام قلی خان و چهارده لک روپیه حاصل نذر محمد خان است - و این مبلغ که درآمد هر دو برادر است برابر حاصل جاگیر خان دوران بهادر نصرت جنگ صاحب صوبه مالوه است که یکی از بندهای درگاه گیتی پناه است - و جمعی کثیر از امرای عظام درین دولت کده ابد انجام برابر هر کدام ازین دو برادر بلکه بیشتر در آمد جاگیر دارند - چنانچه از جاگیر یمین الدوله آصف خان هر ساله پنجاه لک روپیه حاصل می شود که از مداخل هر یک ازین دو برادر بعنوان سه و نیم برابر است بلکه زیاده - چون این مبلغ نسبت به جمع اقلیم اکبر هندوستان که هشت ارب است - که عبارت از هشت صد کرور دام باشد - و بیست کرور روپیه حاصل آنست قدر محسوس ندارد - لهذا نسبت دادن

بیوجه و بیحساب است - امید که مواد تزیید جاه و جلال این دولت کده بی زوال لمحہ بہ لمحہ در ازدیاد و سررشته بقای این خلافت ابد مقرون بہ اطناب و اوتاد خیام اقبال روز افزون تا انتہای مد مدت عمر روزگار پیوستہ بامتداد وابستہ باد \*

مجملاً خامه زبان آور از نگارش این جمله معترضہ باز پرداخت - و ذمہ ہمت از ورود اعتراض خلاف وعده بری ساختہ باز بر سر گفتگوی پیشینہ میروود - و بتقریب سوانح ایام فرخندہ فرجام خدیو روزگار دیگر بارہ سررشتہ سخن بدست بتان جادو فن میدہد - غرہ تیر سالانہ سادات فرخندہ فال سید جلال \*<sup>۱</sup> نبیره قدوة الواصلین حضرت شاہ عالم از احمد آباد و میرزا رستم صفوی با دو پسر خود میرزا مراد و میرزا حسن از صوبہ بہار رسیدہ شرف ملازمت اندوختند - میرزا چون بعلت عارضہ نقرس مزمن بل بسبب کبر سن کہ در حقیقت ام المرض و راس الاعراض است زمن شدہ بود - و بطریقی از رفتار رفتہ کہ کرسی نشین بہای پرستاران نقل و تحویل ضروری می نمود - حضرت جہانبانی از روی قدردانی او را از ملازمت معاف داشتہ یک لک و بیست ہزار روپیہ برسم مدد خرچ سالیانہ مقرر فرمودند - کہ در ہر جایگہ کہ دلخواہ او باشد اقامت گزیدہ روزگار بفراغ خاطر بگذراند - و بہ سید بزرگوار والا مرتبت میر سید جلال خلعت و دہ ہزار روپیہ نقد مرحمت شد - ابراہیم حسین کاشغری بمنصب دو ہزار و پانصدی ذات و ہزار و شش صد سوار مقرر شدہ دہ ہزار روپیہ نقد انعام یافت - چون حسب الالتماس عبدالرحیم خواجہ زلال عنایات سرشار خدیو روزگار نتش زلات و جنایات عبداللہ خان را از صفحہ کردار ناشایست محو ساختہ بود - درین روز بمنصب پنجمزاری ذات و عنایت شمشیر مرصع و نقارہ و علم و تومان و طوغ و فیال امتیاز یافتہ انعام مبلغ پنجہ ہزار روپیہ نقد و قیولدارئی سرکار قنوج ضمیمہ عواطف و تمیمہ عنایات تامہ آمد - اعتماد خان خواجہ سرا بیست ہزار روپیہ انعام یافتہ رخصت مکہ معظمہ گشت - بہ میر محمد اسفراین کہ از نزد قطب الملک آمدہ بود ہزار مہر مرحمت گشت \*

\*<sup>۱</sup> احوال سید بزرگوار در خاتمہ کتاب بہ شرح و بسط رقم شدہ \*

جای دادن خواص و عوام خصوص ایستادگان  
 پایه سریر سلیمانی در سایه عنایت وظل  
 مرحمت یعنی اساس نهادن ایوان چهل  
 ستون در صحن خاص و عام

بحمد الله که عنایات خاص بادشاه جهان بعوام و خاص از جمیع وجود  
 اقتضای عموم و شمول نموده به صنفی از اصناف و شخصی از اشخاص  
 انسان اختصاص ندارد - چنانچه ظلال عاطفش که شامل حال عالمی است  
 مانند جود حضرت واجب الوجود همه را فرو گرفته - و آثار نیکسان احسانش  
 که بر خشک و تر و بحر و بر بارانست چون فیض باران رحمت همه جا رسیده -  
 لهذا پیوسته همت والا در ظاهر و باطن بر تحصیل اطمینان قلب و فراغ  
 خاطر اهل گیتی بسته اند - چنانچه هیچ لحظه از روزگار سعادت آثار  
 نمی گذرد که آسایش و آرامش عالیمان منظور نظر نباشد - و عزیمت ملوکانه  
 بر بسیج سرمایه امن و امان اهل زمین و زمان مقصود نبود - از جمله شواهد  
 صدق این دعوی احداث بارگاه چهل ستون همایونست که درین ایام  
 در فضای کریاس خاص و عام اساس یافته - و سبب بنیاد این نسخه سبع  
 شداد و دیوانگده عدل و داد که روکش بارگاه سلیمان و ایوان نوشیروان بود  
 اینست که چون همه را از همه سو روی امید بدین جناب است - و عالمی  
 را بقصد عرض مقاصد و رفع مطالب و برآمد حوایج و مآرب بدین مرجع  
 عالمیان بازگشت است - ازین جهت که هنگام عرض و مجری از زحمت  
 بارش برسات و آسیب قف تموز حجابی و پناه گاهی نبود - لاجرم بمقتضای  
 مرحمت نامتناهی فرمان قضا جریان بدین مضمون تویع نفاذ یافت - که در  
 دارالخلافت کبری و همچنین در اکثر اعظام بلاد ممالک محروسه هر جا  
 که دولت سرای بنیاد یافته باشد - خاصه در دارالسلطنت لاهور در پیشگاه  
 جهر و کوه خاص و عام که محل انجام حاجت جهانیان است - ایوانی مشتمل  
 بر چهل ستون بطول هفتاد ذراع و عرض بیست و در ذراع طرح افکنده زود  
 با تمام رسانند - تا سایر بندهای درگاه بیزحمت تابش آفتاب و تشویش  
 بارش سحاب فارغ البال بعرض مطالب اشتغال توانند نمود - مجملای امر  
 ارفع بدینسان بارگاه رفعت پناه مشتمل بر چهل ستون به عظمتی اساس

یافت - که رفعت آستانش باعث کسر شان ایوان کسری گشته - و ازین دست والا بنیاد مقصوره که از رشک متانت اساسش قصور در بنای قصر قیصر راه یافته - در عرض چهل روز با این طول و عرض و وضع غریب و هندسه ندیم خاطر فریب با تمام رسیده باعث حیرت نظارگیان گشت \* ایات \*

در روزگار ثانی صاحب قران که دهر  
یکره ندیده است قرینش بصد قرون  
عالی اساس بارگهی شد بنا که راست  
از کوه بی ستون بود افزون بچل ستون  
از رشک تابش در و دیوارش از شفق  
در خون نشسته تا بکمر چرخ نیلگون

چون این فرخنده بنا بهمه معنی سمت اتمام و صورت انجام پذیرفت - اختر شماران سطرلاب نظر ساعتی بری از نحوس و قرین سعود در تاریخ بیست و پنجم ذی حجه سنه هزار و سی و هفت هجری برگزیدند - شاهنشاه فلک بارگه بعد از انقضای بیست گهری روز در ساعت مختار اندیشه رضای دقایق رسان درین میحفل بهشت آئین که بانواع زیب و زینت تزئین داشت - اورنگ نشین سریر اقبال و اکلیل گزین افسر جاه و جلال گشتند - و جمهور انام را در آن بارگه خاص بار عام داده زبان سپاس گذار بستایش آفریدگار انس و جان و دست حق پرست به بخشایش و بخشش گنه گاران و محتاجان بر کشادند - و سایر ثنا گستران و همچنین سرود سرایان و نغمه پردازان را ساز عیش جاویدی آماده نموده طالبای کلیم را که این رباعی بوصف آن بارگه سلیمانی در سلک نظم کشیده بعرض مقدس رسانید صلوات شایسته مرحمت فرمودند \*  
\* رباعی \*

این تازه بنا که عرش همسایه اوست  
رفعت حرفی ز رتبه پایه اوست  
باغیست که هر ستون سبزش سرویست  
کسایش خاص و عام در سایه اوست

ه درین روز قاسم خان بعنایت خلعت و اسب خاصه بلند پایگی یافته بصوبه داری بتگاله مرخص گشت و دریا خان روهیله بمرحمت خلعت و جمدهر مرصع و فیل و اسب و انعام بیست هزار روپیه نقد کامیاب آمده داخل تعباتیان دکن شد - و سید جعفر بارهد بخطاب شجاعت خان و تفویض

خدمت فوجدارئی ترهت و نواحی صوبهٔ بهار و منصب سه هزارى ذات و دو هزار سوار و انعام خلعت و اسپ و فیل و پانزده هزار روپيه نقد امتیاز پذیرفت - محمد قلی ایلچی شاه عباس که از طرف شاه عباس برسم رسالت نزد قطب الملک رفته بود - بعد از مراجعت بسجدهٔ آستان آسمان نشان رسیده سر رفعت بگردون رسانید - و بمرحمت خلعت و پانزده هزار روپيه سرافرازی یافته بایران مرخص شد - و میر جمله بانعام بیست هزار روپيه سرافراز شد - و قلیچ خان از عنایت نقاره بلند آواز گشت - کهیلوجی بهونسله از عمده‌های دولت نظام الملک بکار فرمائی طالع والا آمده خان زمان را دید - و احسب الالتماس خان مذکور بعنایت ورود فرمان عالیشان و خلعت و جمدهر سرصع و اسپ و فیل و نقاره و منصب پنجهزاری ذات و سوار سر بلند گردید - عرایض محمد عادل خان که در هژده سالگی و قطب الملک عبد الله در دوازده سالگی جانشین آباى خود شده بودند - مشتمل بهر تهنیت جلوس مبارک با پیشکش نمایان از آنجمله قطعۀ نیلمی بود بابت عادل خان که نظیر آن در آب و تاب بسیار کمیاب بود - سی هزار روپيه قیمت داشت - از نظر انور گذشت \*

درین ایام روز جمعه بیستم اسرداد فرخنده عید سعید اضحی اتفاق افتاده بشارت میمنت و فرخندگی باولیای دولت جاوید پیوند رسانید - خدیو هفت کشور بادشاه دین پرور باهنگ احیای سنت حضرت خیر البشر مانند خورشید خاور دولتخانهٔ زین زرین را شرف خانه ساخته فضای عیدگاه را از نور حضور اقدس رشک پیشگاه طارم چهارم و غیرت بارگاه سپهر اطلس نمودند - و ادای عبادت معهودهٔ این روز نموده هنگام مراجعت بدستور تشریف روی زمین را در افشان و زریز ساختند \*

سبب افتتاح ابواب مراسلات بدین آستانهٔ سپهر  
نشانه از طرف سایر ملوک خصوص امام قلی خان

خاصیت دولت خداداد و سعادت بخت مادرزاد آنست که در ساحت هر دیار صاحب سعادتى که بار کشوده رحل اقامت افگند - عالمی باهنگ آن عالی مقام بار رحلت بر بندد - و لازمهٔ بخت و مقتضای اقبال آنست که بهرسو که رو آورد جهانی آن را قبلهٔ آمال و امانی دانسته روی توجه بدان سو کند - چنانچه خصوصیات احوال والا حضرت شاهنشاه خلافت

پناه است - خاصه درین ایام خیر انجام که سریر سروری از جلوس همایون رشک کرسی هشتمین گردون گردید - امام قلی خان والی توران همواره خواهش داشت - که از سر نو سر رشته توثیق وثایق محبت بدست آورده تجدید عقد مواخات و تمهید روابط موالات نماید - و بتازگی حلقه اظهار دوستی بر در دار الامان ولا و و داد و اسن آباد یگانگی و اتحاد زده ابواب مکاتبه و مراسله را کشایش دهد - لیکن از رهگذر بیراهی و بی روشی که از نذر محمد خان برادرش سرزده بود چنانچه سبق ذکر یافت - محجوب مانده این معنی موجب سد این راه و حجاب این باب شد - و انتظار معاودت خواجه عبدالرحیم نیز سبب تعویق و تاخیر آن عزیمت گشت - و مضمون مراسله که مصحوب او بخدمت حضرت جنت مکانی ارسال داشته بود آنکه چون شاه عباس فرصت وقت غنیمت شمرده قلعه قندهار و مضافات آنرا بتصرف در آورد - اگر درین ولا فوجی از افواج عساکر بحر امواج در رکاب سعادت شاهزاده والا اختر که اهل هفت کشور از ضرب شمشیر شعله تاثیر آن سرور در تپ و تاب اضطراب اند - و از اصابت تدبیر آفاق گیر آن والا جناب در حساب به تسخیر قلعه قندهار تعیین فرمایند ما دو برادر نیز بمقتضای دولت خواهی و خیر اندیشی که لازمه خیر خواهی و به اندیشی است به لشکر ظفر اثر پیوسته بعد از کشایش حصار قندهار و قطع و فصل آن دیار متوجه خراسان شویم - و عهد و پیمان موکدبایمان بر طبق این مضمون می بندیم - که از بلاد مشهوره آن ولایت بعد از فتح هر شهری که اولیای دولت دست تصرف از آن باز دارند تعلق بما داشته باشد - چون حضرت جنت مکانی بعد از مطالعه مضمون نامه در مقام تجهیز عساکر و صدد مدد ایشان گشته هنوز ترتیب مقدمات شهود شاهد مقصود از خفا خانه غیب بجلوه گاه نمود نیامده بود - قضا را آن سرور بمقتضای احکام قدر محتوم و قضای مقدر متوجه تسخیر عالم دیگر گشتند - و بعد از جلوس مبارک خواجه عبدالرحیم رسیده در نوروز سال حال بملازمت استسعاد پذیرفت - وهمدرن نزدیکی از اشتداد مرض دیرینه بعالم بقا شتافت - آنکه حضرت خلافت پناهی بمقتضای مکافات این خیر اندیشی و نیکوخواهی که از امام قلی خان بظهور رسیده بود خواستند که حجاب مذکور مرتفع سازند - لا جرم در مبادی ایام جلوس خیر انجام بمقام ارسال جواب مراسله در آمده بیست و دوم آبان ماه از نخستین سال جلوس مهنت مانوس حکیم حادق را نامزد

این خدمت نمودند - و موازی یک لک و پنجاه هزار روپیه از انواع نوادر و جواهر و مرصع آلات و نفایس و استعنه هندوستان برسم ارمغان و بیست هزار روپیه بجهت مجاوران و ارباب استحقاق و خدمه روضه منوره حضرت صاحب قران مصحوب او ارسال داشتند - و خواجه محمد صادق خلف خواجه عبدالرحیم را بمرحمت خلعت و کمرخنجر مرصع و انعام سی هزار روپیه نواخته بهمراهی حکیم مذکور مرخص ساختند - و ده هزار روپیه برسم انعام بحسن خواجه برادر کلان خواجه مرحمت نمودند \*

## نقل نامه نامی و مراسله سامنی حضرت صاحب

### قران ثانی بامام قلی خان والئی توران

تا رشحات کاک بدایع نگار و نفحات خامه مشکبار در اظهار روابط دوستی و ولا و بیان مراتب صدق و صفا طراوت بخش چمن خلت و وداد و عطر افزای محفل صداقت و اتحاد باشد - دیباچه آمال و امانی و حدیقه حشمت و کامرانی سلطنت مآب معدلت قباب نصفت ایاب شوکت انتساب عنوان دحیفه ابهت و کامگاری طغرای منشور دولت و بختیاری فارس مضماری قوت جوهر مرآت صفا و صفوت زیننده افسر خانی شایسته سریر کشور ستانی سلاله دودمان اعالی شعبه شجره مفاخر و معالی گوهر بحر عدل و احسان مجدد قوانین آبادی عالی مکان الموید بالتائیدات الازلیه من الله المعین المستعان دامت ایام اخوته و سلطنته و زادت اعوام خلته و محبتت بتوقع سعادت جاودانی موشح و برشحات سحاب کرامت دو جهانی مرشح باد - حقیقت کیفیت اتحاد معنوی و مرابطات صوری که بواسطه موانع ظاهری چند مدت در حجاب خفا محجوب و مخفی بود - از ارسال مراسله سامی و مفاوضه نامی مشحون بجواهر زواهر مصادقت و محتوی بدرر غرر موافقت که بواسطت نقاوه اصفیای کرام عمده نجبای انام ناهج سناهج دین قویم خواجه عبدالرحیم در باب مهم خیریت انتظام این برادر نیازمند درگاه الهی و دیگر مقدمات پسندیده باعلی حضرت قدسی مرتبت رضوان پناه خلد آرامگاه انارالله برهانه به نسبت قرابت سابق بی تجدید جهات لاحق رقم زده خامه عنبرین شمامه شده بود سمت اظهار و اعلان یافته محرک سلسله موالات و مصافات قدیم گردید - و از مطاوی آن رقیمه کریمه روایح و شمایم محبت بمشام صداقت انجام رسید - از روی وفور مرابطات



صمیمی مرکوز خاطر اقدس آن بود - که در اول جلوس میمنت مائوس بر اورنگ سلطنت و فرمانروائی خواجه مشارالیه را با یکی از معتمدان درگاه رخصت فرمائیم تا آمده مجدد رابطه صوری ؛ معنوی و مذکر مناسبات قدیمی و جدیدی گردد - سنوح دو مقدمه سبب توقف و تراخی گردید - یکی فوت خواجه عبدالرحیم مرحوم که بعد از دریافت عزمجالست میمون بساط حیات عارضی در نوردید - دوم آمدن نقاوه اصلاب کرام نذر محمد خان از روی بی فکریها و بی تجربگیها که لازمه شباب است بکابل - اگر بدلالت عقل رهنما ازین اندیشه بیحاصل و پندار دور از کار که باغواهی جمعی از کوتاه اندیشان بیخرد بادئی آن شده بود تقاعد نمی ورزید - فرستادن جیوش منصوره از درگاه ضرور بود - بعد از آنکه افواج قاهره بی دری می رسید ملاحظه آن بود که غبار وحشتی در میان بر انگیخته شود - و علاقه دوستی و روابط چندین ساله بفساد و افساد آن کوتاه بنیان فرومایه خلل پذیر گردد - چون شیوه ستوده ارتباط و التیام از قدیم الایام الی الآن فیما بین این دودمان رفیع الشان و سلسله علیه خوانین ولایت توران متحقق بود - و آئین صدق و سداد بین الجانبین صورت انتظام و انعقاد داشت - درین ایام سعادت فرجام که بمیامن تائیدات الهی و یمن مواهب نامتناهی دولت روز افزون آناً فاناً بانواع فتوحات غیبیه و اصناف فیوضات لاریبیه مقترن و مقرونست - و شاهد هر مدعا و مقصود که بر صفحه خاطر خیر اندیشان این سلطنت ابد مقرون مرتسم میگردد - باتم وجوه بر منصفه حصول جلوه ظهور می نماید - منظور نظر حق بین حقیقت گزین آنست - که شیوه فرخنده اتحاد و یگانگی بیشتر از پیشتر ملحوظ ضمائر قدسی سرایر در انتظام قواعد مودت و اتساع عرصه صداقت که مستلزم انبساط خاطر دوستان و انتظام اوضاع جهان و جهانیان ست زیاده تاکید رود - تا وثاقت اخوت که ابد الابد در تزیاید باد - مشهود همگنان گشته نتایجی که بر آن مترتب است عنقریب بر وفق اراده اولیای دولت طرفین بعرضه ظهور آید - بالفعل بجهت تشمید مبانی وداد و وفاق که انتظام بخش انفس و آفاق است - بسیادت مآب مرتضوی انتساب خواجه محمد صدیق خلف الصدیق خواجه مغفور از روی عاطفت رخصت انصراف ارزانی داشته حکمت مآب نتیجه الاماجد والاعالی لایق العنایات السلطانیه حکیم حاذق را که از خانه زادان معتمد و محرم راست گفتار درست کردار درگاه والا ست - بخدمت آن گوهر اکیل جلالت و فارس

میدان شہامت فرستادیم - کہ بعد از ادارک سعادت ملازمت با بلاغ مقدماتی کہ در ہر باب بتقریر او تفویض یافتہ مبادرت نماید - شیمہ قویمہ مواخات آنکہ ہمیشہ بہمین طریق بمراعات نسبت سابقہ و قرابت قریبہ با ارسال مفاوضات منیفہ و مراسلات شریفہ کہ احسن مکارم اخلاقی ارباب وفاق است بیشتر محرک سلسلہ خصوصیت و جہت مندی گشتہ ہموارہ ہواردات ذات لازم الکرامت و باظہار مرغوبات طبع موالات سرشت کہ مستلزم رابطہ یگانگی و رافع غایبہ بیگانگی است - مسرت پیرای ضمیر عطوفت اشراق گشتہ خوشوقت میساختہ باشند - مسند ابہت و خانی مخلص و سریر سلطنت و کامرانی مشید باد \*

توجہ موکب نصرت شعار شہنشاہ کشورکشا  
بصیدگاہ باری و تعین پذیرفتن امرای  
نامدار بر جہہار بندیلہ

چون نرسنگہ دیو پدر جہہار سنگہ بسلسلہ جنبائی طالع موافق در مبادئی ایام بادشاہزادگی حضرت جنت مکانی جہانگیر بادشاہ بملازمت پیویستہ خود را در سلک بندہای درگاہ کشید - و ہمدران ولا مصدر خدمات پسندیدہ گردیدہ و خویشتن را سزاوار مراحم بیکران و عواطف بی پایان ساخت - آنحضرت ہنگام جلوس ہمایون بحکم التزام حق گزارئی حقیقت کیشان وفا اندیش بحال او پرداختند - و او را از اکثر اقران و امثال برگزیدہ فرق اعتبارش بفرقدین بر افراختند - چندانکہ رفتہ زفتہ بمراتب عالی و مناصب والارسید - و سرمایہ اقتدار و قدرت از جمیعت و ثروت و خیل وحشم و اجتماع لشکر بجای رسانید - کہ دقایق درجات و مقدار از پلہ امثال و اقران بل از مرتبہ راجہای کلان در گذرانید - و در آخر کار و پایان روزگار دولت جہانگیر بادشاہ کہ از فرط استیلای امراض مزمنہ قطعاً بنظم و نسق معاملات ملکی و مالی نمی پرداختند - لاجرم او درمیانہ فرصت غنیمت دانستہ از حد خود تجاوز نمودہ دست تطاول بملک و مال زمینداران اطراف و نواحی سرزمین خود بل طرفداران محل دور دست دراز کردہ اموال بسیار بتعدئی بیحساب فراہم آوردہ بدان مشاہہ کہ از حیز قیاس قدر و مقدار بیرون رفتہ از مراتب حساب و شمار در گذشت - و در عرض آن ایام بنابر عدم اہتمام اولیای دولت در امثال این امور کسی بحال او نپرداخت -

و به هیچ باب بازخواستی نشد - تا آنکه روزگار او پایان رسید - و اندوخته گران سنگ دیرینه اش که گنج در گنج و خزینه در خزینه بود بتحت تصرف این سبکسر در آمد - چون ظرف تنگ آن ناآزمون کار گنجای نصراف این گنج خانه مالامال نداشت - یکباره از جارفته سرمایه خودسری آماده ساخت - و چون روی سریر خلافت مصیر از جلوس مقدس حضرت صاحبقرانی زینت گرفته کار ملک و ملت و امور دین و دولت بر نهج استقامت جاری گردید - آن نا معامله فهم بفکر روزگار خویش افتاده باستواری حصار و انبوهی جنگلهای دشوار گزار که پدرش آنرا سرمایه استظهار خود پنداشته همت بر حفظ و تربیت اشجار آن گماشته بود - پشت گرم گردیده درسی و دوم خورداد سال جلوس مبارک روگردان شد - ونیم شب از دارالخلافة برآمده رو براه فرار نهاد - چون دولتخواهان از این معنی آگاهی یافته حقیقت را بعرض بار یافتگان انجمن رسانیدند - که آن اهرن نژاد وحشی نهاد بمجرد فرار در پی سرانجام سهام بغی و فساد و بر سر اظهار عصیان و عناد است - و همت پست نهمت بر جمع لشکر تفرقه اثرگماشته - و بوادی استمالت و دلاسی سرکشان آن بوم و برکه با او در مقام نفاق بودند افتاده بر سراسر استحکام بارها و بستن گریوها و گذارها پا افشوده بلکه در صدد مداخل و مخارج دور دست نیز شده - لاجرم فرمان قضا نشان به پروانگی قهرمان قهر خدیو روزگار که مظهر بطش قهار علی الاطلاق است بطغرای امضا و توقیع قضا نفاذ رسید - که از حاضران دربار ده هزار سوار جرار بسرداری مهابتخان خانخانان سپه سالار با دو هزار بندو قچی و پانصد بیلدار از راه گوالیار روانه ولایت او شده سزای کردار ناشایست در کنار و بران زیاده سر گذارند - و سید مظفر خان بارهه و اسلام خان و دلاور خان بریج و سردارخان و راجه رامداس و نظر بهادر خویشکی و راجه روز افزون و حبیب خان سور و بهگوانداس بندیل و دیگر بندهای روشناس درگاه عالم پناه به عنایت بادشاهی مفتخر و سباهی گشته بهمراهی آن عمده الملک تعین یافتند - و در وقت رخصت به سپه سالار خلعت با نادری و کلکی مرصع و یک لک روپیه نقد ضمیمه این مراسم ساخته - و خدمت بخشی گری به کفایت خان و فیل و نقاره به دلاور خان مرحمت فرمودند - و خان جهان صوبه دار مالوه با سایر کومکیان آن مجال و صفدر خان جاگیردار سرونج و انی رای سنکدن و راجه بیتهداس کور و ستر سال کچھواہ و بلبهدر سنگھاوت و پیر خان میانہ و شادیخان اوزبک و راجه

گردد و خنجر خان جوهر آقاسی و دیگر منصبداران از راه چندیری که بجانب جنوب اولدجهه واقع است با پانصد بیلدار بمحال متعلقه آن مخدول در آید و بخشی گری این فوج و دو هزار بندوقچی به نورالدین قلی تفویض یافت - و بهارت سنگه بندیله که زمینداری آن ملک از دیرباز بآبای او بود - و حضرت جنت مکانی از جدش انتزاع نموده به نرسنگدیو داده بودند - و ازین راه میانه اشیان نزاع بود نیز بهمراهی فوج خود از جانب کالپی روانه آن سمت گردد - بهادر خان روئیله و راو سورج سنگه بهورتیه و بهار سنگه بندیله و رشید خان و شهباز خان افغان و کشن سنگه و شاه بیگ خان امثال ایشان با هفت هزار سوار کار آزموده و دو هزار بندوقچی و پانصد بیلدار از جانب مشرق رویه آن سرزمین روی توجه باستیصال آن خذلان سال آرند - و سوی این بهادران دو هزار سوار از جمله ملازمان یمین الدوله امین الملت آصف جاهی سرداری محمد باقر از نوکران عمده آن خان والا مکان بکومک این فوج مقرر شدند - سلطان نظر به بخشی گری و واقعه نویسی این فوج سرافرازی اندوخت - آنگاه وزیر خان را به نگاهبانی دارالخلافت اکبر آباد باز داشته بعد از انقضای یازده گهری از روز دوشنبه آبان ماه سال اول از جلوس متوجه صیدگاه باری شدند - و بدو کوچ از باغ نور منزل معروف بدهره که روز اول منزل آنجا شده بود بفتح پور رسیده محفل وزن قمری سال سی و نهم از عمر ابد پیوند ترتیب دادند - و کیفیت وزن بدین منوال است که چون خوی مقدس پیوسته در پیدا کردن سایل بجست و جوی وسایل است - و طبع فیاض همواره در افضای حوایج اصحاب مطلب بهانه طلب است - لهذا سالی دو نوبت در انجمن وزن شمسی و قمری مانند خورشید خاوری در کفه میزان نیک اختری متمکن میگردند - و هر سال دو مرتبه بحساب شمسی و قمری جشنی عظیم و طوی بزرگ حسب الامر آنحضرت مرتب میشود - و هموزن مبارک طلا و نقره بر بی نوایان و نیازمندان روزگار بقدر نصاب و استحقاق و احتیاج قسمت می یابد - اگرچه این نوع تصدق در شریعت وارد نه شده لیکن چون دانشوران این کشور همگی بر این معنی اتفاق دارند - که اینگونه صدقه برای دفع بلیات و عاهات جسمانی کامل ترین اقسام صدقات است - لهذا این طریقه پسندیده را حضرت عرش آشیانی که بنای منش آنحضرت چون آفتاب جهانتاب بر فیض رساننی محض نهاده بودند اختیار فرموده این قاعده ستوده قرار دادند - که در

وزن شمسی دوازده مرتبه اول با طلای خالص و مراتب دیگر با سایر اجناس و در وزن قمری هشت نوبت نخست به سیم ناب و باقی مراتب با سایر اجناس معهود هموزن می آیند - و بدین وسیله فقرا و مساکین کامیاب مقصود می گردند - و فی الحقیقت سنت عقیقه که در طریقت صاحب شریعت صلی الله علیه وسلم و اصحابه امریست مقرر و معهود باین طریق که در روز هفتم از ولادت بوزن موی سترده مولود نقره تصدق نموده و قربانی را چند پاره معدود ساخته بر فقرا قسمت نمایند راه تجویز این معنی کشاده - چنانچه مضمون دعای ماثور که وظیفه امر مسنون مذکور است - که لحمها بلحمه و عظمها بعظمه و دمه بدمه و شعرها بشعره و جلدها بجلده برین معنی دلالت دارد - بالجمله از آنوقت باز این حمیده آئین درین دولت کده عظمی معهود و مستمر گردیده - و بجهت شاهزادها همین یک وزن شمسی مقرر شده - لاجرم روز دو شنبه ششم آذر ماه سال اول جلوس موافق ربیع الثانی سنه هزار و سی و هشت هجری قریب به نصف النهار جشن وزن قمری سال سی و نهم عمر ابد قرین حضرت صاحبقران ثانی آراستگی بهشت جاودانی پذیرفت - و سایر لوازم این روز از اقسام آرایش و پیرایش و داد و دهش و بخشش و بخشایش بنحویکه تفصیل آن شرح و بیان بر نتابد - و زبان خامه از عهده تحریر آن بر نیاید بظهور آمد - و بعد از فراغ این کار بیست و ششم آذر ظاهر قصبه باری مضر بخیام دولت شد - پنجروز در آن مکان به نشاط صید و صید نشاط پرداختند - روز جمعه دوم دی ماه از آن سرزمین باهنگ سیر و شکار حوالی گوالیار و تفرج آن قلعه سپهر مدار کوچ فرموده متوجه گوالیار شدند \*

درین ایام خیر انجام اعجوبه چند از غرایب حوادث گیتی و بدایع و عجائب عالم ابداع که از بوالعجبی های تقدیر در صوبه کشمیر اتفاق افتاده بود از مضامین وقایع آن صوبه به عرض والا رسید - نخست آنکه جمعی کثیر از مکنه پرگنه اولربا حسن محمد نامی از اهل همین موضع در حضور اعتقاد خان حاکم آن صوبه باتفاق این کامه مذکور نمودند - که صبیبه حسن محمد مذکور چون هفت روز از میلاد او منقضی شده بود بزبان درآمده بعد ادای کلمه طیبه گفت که اهل این ولایت باید که اسبالت خیرات بسیار بظهور آرند - تا از آسیب بلیات محفوظ مانند - دیگر در خانه باقر کشمیری پسری متولد شد که مخرج معتاد نداشت - و در

منزل میر حسین مه پسر بیک شکم آمد - و از زن شمس کشمیری دو پسر و یک دختر متعاقب به یکدیگر بعرضه وجود آمدند - و اهلیه اسمعیل نام فراش کشمیری دو دختر و یک پسر آورد - و از منکوحه ابراهیم کشمیری فرزندی تولد یافت که لب زیرین نداشت \*

ذکر نزول اجلال در اثنای سیر و شکار به قصبه  
گوالیار و تفرج قلعه نمودن و آزاد ساختن  
زندانیان و فیصل یافتن مهم ججهار سنگه  
بندیله و درآمدن او در شفاعت  
بوسیله اظهار اطاعت

اگرچه این حرکت والا که بتحریک کار فرمایان عالم بالا روی نموده بحسب ظاهر در لباس لهو و لعب و صورت نشاط و طرب از صید و امثال آن بجلوه گاه شهود در آمده - لیکن باعتبار معنی مشتمل بر دوست نوازی و دشمن گدازی بلکه مصلحت عالم در ضمن آن مندرج بود - علت آگاهی و موجب تنبیه ججهار سنگه بندیله گشته آن غنوده هوش را از گران خواب نخوت و پندار و از مستی سبکسری و بیخبری هوشیار ساخت - و همچنین اصناف زمینداران آن سر زمین که از دست تطاول و دست اندازی آن زیاده سر بجان آمده بودند - بمحض توجه اشرف از سر نو جانی تازه یافته از جور و تعدی او ایمن گشتند - و نیز جمعی کثیر از محبوسان قلعه گوالیار از قید گرفتاری زندان که در حقیقت دفنی است در حیات نجات یافتند - شرح این مقال آنکه چون بیست و چهارم دیماه سواد گوالیار از گرد موکب همایون خط غبار پیدا کرد - و همین که ظاهر آن قلعه جلوه گاه تجلی ورود آن مظهر انوار لطف جلئی حضرت پروردگار گردید - مشاهده خصوصیات آن والا حصار که از دیر باز مکنون ضمیر انور آن سرور بود محرک آمده همان روز تماشای آن باره دیرین بنیاد که بر فراز کوهسار رفعت آثار اساس یافته در سر تا سر این کشور اکبر حصارى بمتانت رفعت و فسحت ساحت آن حصن منبع الشان نشان نمی دهند اراده فرمودند - و خورشید وار از افق آن کوهسار طلوع نموده پرتو

نظر دقت نگر بر پای تا سر آن سرزمین آسمان نشان گسترده از روی تحقیق و تدقیق در واریعی خصوصیات قلعه و ملاحظه جزئیات، آن ذره فرو گذاشت نه نمودند - برارباب صفا روشن است که جنبش پادشاهان پاک روان که چهار باغ دنیا را بمثابه آب اند - و حرکت شاهنشاهان روشن دل که سپهر جهانداري را بمنزله آفتاب خالي از حکمت نیست - و مصداق این معنی سیر خورشید اوج گیتی ستانی است بگوالیار و عروج آن بلند کوکب باوج کوه فلک شکوه - چه بسیاری از مردم که شمار شان چون شمار مژگان دشوار است - از روزگار دراز در آن حصار نظر بند بوده مانند تمثال از حبس آئینه رهائی نداشتند - و از هیچ رو خیال خلاصی در آئنه خاطر شان نقش نمی بست - چون این ابر رحمت بر فراز قلعه آن کوه سایه افگند - خواست تا حقیقت حال اینان که مانند نسیم در حباب از شدت حبس نفس شان گرفته بود بر روی آب آید - لاجرم خود به نفس نفیس به تفحص احوال زندانیان پرداخته اندیشهای ژرف را کار فرمودند - از آنجا که دریای بخشش و بخشایش این محیط مکارم پیوسته در جوش است - چندی از اهل فتنه و فساد که صلاح کار بلاد و عباد بلی خیریت نفوس ایشان نیز در محبوس بودن بود - پای بند سلسله قید گذاشته دیگر تماسی گرفتاران را که روزگاران در تنگنای سیه خانه روزگار به تیره روزی و تنگ عیشی و بد حالی گذارنیده روی زمین و آسمان ندیده بودند یک قلم آزاد فرمودند - و رقم عفو بر جراید عصیان شان کشیده برات عمر دوباره بنام هریکی نوشتند - تا همگان سر بر خط فرمانبری گذاشته مانند نال از حصار نای قلم از حبس ابد رها گردیدند \*

بالجمله افواجی که برای سرزنش چهارسنگه مانند جوهرهای نیغ پیهم تعیین شده بودند - بالشکریان آهنین دل تیغ شده دست امید همگان را از زندگانی منقطع گردانیدند - تماسی قوم بندیل را از آوازه نهضت همایون بمقام گوالیار ساز و نوای توانائی گسسته بآئین خرطنبور از غم خشک برجا ماندند - امرای عظام ناگهانی از هر طرف چون قضای آسمانی بدان سرزمین در آمده سر تا سر حدود آن ناحیت را پامال نعل مراکب موکب اقبال گردانیدند - و از همه سوره بر چهار گمراه بسته عرصه کارزار و ساحت کار را برو از مضیق حوصله تنگتر ساختند - و مسهبتخان از گوالیار و خان جهان لودی از برار و عبدالله خان از کالپی جلوریز شتافته با دیگر تیغ زنان نبرد آزما و مرد افکنان رزم پیرا

داد مردانگی دادند - و پای جرات بردم شمشیر نهاده بازار تیغ زنی را تیز و هنگامه نبرد سازی را گرم گردانیدند - خود بر سر رزم آشنایان از باد حمله حکم حباب پیدا میکرد - و تیغ بر کف رزم آزمایان از پیچ و تاب جوهر خاصیت موج بهم رسانید - خنجر در جوشن به آبی فرو میرفت که ماهی در آب فرو می رود - و تیر در دل بر نمطی جامیگرفت که خار در ماهی جای گیرد - گوهر خنجر حلقه در گوش بهادران می انداخت - و آب تیغ از سر رزم آشنایان در میگذشت - خدنگ دلدوز سپر را چنان می شکافت که بدر را انگشت نبی - و ناوک جگر شکاف دو تن را چنان بهم می دوخت که دو پیکر را تیر چرخ - بعضی را بکمان اسیر میساختند و زه کمان شان کار زه گریبان میکرد - و مستی را بر تیغ خون می ریختند و دم تیغ شان جای دم حیات میگرفت - چاشنی کمان دلاوران شربت مرگ آماده میساخت - و سنان در دست یلان شمع وار از گرمی جنگ میگذاخت - تیر از نایره غضب خدنگ افگنان فتیله کردار در قندیل می افروخت - و زهر آب پیکان جان شیرین را تلخ میگردانید - پرچم علم دولت ریش خند زندگانی اعدا میگردد - و سوار تیر نصرت پردازان را از خنده دهن باز نمی آمد - تیر از ترکش در پوست پوستی بود و زه از کمان در خانه بدوشی - آب رزم آزمایان از آب تیغ روشن می شد و نبرد آزمایان را از خون خویش سرخروئی حاصل می آمد - شاخ کمان را از پیکان تیر برگ می دمید و گل سپر را از ناوک خار دست می داد - بالجمله چون جبهه سنگه برگشته روزگار را از تیزی لشکر تیغ زنان پای گریز بریده شد - و از نیروی سوکب صف شکن دل از دست داده پای ثبات و استقرارش از جای رفت - ناچار برهنه خرد پیش بین که آئنه اسرار نما است روی ارادت باولیای دولت آورد - و خیال نافرمانی را از دل دور ساخته زنگ کدورت از مرآت اعتقاد بر زدود - و بدرگاه گیتی پناه توجه نمود - تا از هیچ رو سنگ حوادث شیشه ناموس او را نشکند - و صورت مدعایش باحسن وجوه جلوه گری نماید - عرضداشت که اگر باب دجله عفو دامان گناه من شست و شو یابد - و بشگفتن گل بخشایش شاهنشاهی خار خار هراس از دام بیرون رود - بدرگاه والا که گزار جاوید بهار دولت سرمدیست - مانند آب روان با دل صاف قطره زن گردم - و دیگر آبی بر زندگانی کنم که از چمن اعتقاد گل نافرمانی نروید - و بهر منصب و جاگیری که هواداران چمنستان این دولت والا من خار گشته را نهال سازند - سپاسداری نموده



از شاخسار امید گل چینم - در اثنای این حال از نوشته واقعه نگار لشکر عبدالله خان بعرض همایون رسید - که آن کوکبه آرای ظفر با بهادر خان روهیله و جمعی دیگر از مهرگزینان این آستان فلک نشان بیست و یکم دیماه حصار ایرج را که حصار بیست استوار و هر برجش از کمال ارتفاع سر باوج فلک می ساید از تصرف ججهار زحل سیما بر آورد - و آنچنان حصار بلندی گرای را که توسن اندیشه در ادراک رفعتش سم افکنده در سر سواری گرفته غنایم از هر دست سپاه فیرونی دستگاه را دست افتاد - تفصیل این مقدمه آنکه عبدالله خان با محمد باقر بخشئی آصف خان از سوی مشرق و بهادر خان از جانب شمال آهنگ یورش نموده رو به تسخیر قلعه نهادند - درونیان از روی تهور تمام به برج و باره آنوالا حصار کد ججهار مقهور آنرا استحکام تمام داده بود بر آمده بمدافعه و مقابله در آمدند - خان فیروزمند بعد از تگ و تاز بسیار در عرصه کارزار بقصد جوهر نمائی با جمیع هم گوهران جویش از پشت توسنان که چون گوهر در رشته در راهای باریک قطره توانند زد فرود آمده پیاده شد - تا آن حصار را که مانند صدف قلعه بیدر بود بزور تیغ بشکافت - با آنکه آب تا کمر بود بهادران از خندق گذشتند - و از آن میان جمعی از رزم آشنایان از ژرفئی خندق چون گوهر در آب غرق گشته آب خود را ازین ممر روشن ساختند - و جمعی دیگر در اندک فرصتی باقبال بادشاهی کار یورش پیش برده رفته رفته از خندق گذشتند - و ازین جهت لوای نیکنامی در عرصه نام آوری بر افراختند - بالجمله در آن جهاد که نمونه جهاد خندق بود - همین که غزا پیشگان بعزم تادیب هندوان کفر پرست از خندق متوجه پیش گشتند - در تن هندوان چون بید لرزه افتاد - و آن سنگ پرستان باوجود آنکه در حصار سنگین جا داشتند بی سنگ شدند - و مانند زنار پیچ و تاب خورده بکردار ناقوس ناله کشیدند از طرف دیگر بنا بر آنکه استحکام تمام داشت بر بهادر خان از غنیم هجوم بسیار اتفاق افتاده دار و گیر بهادرانه از هر دو سو رو داد - آخر کار خان مذکور بافواج خود از عقب فیلی صف شکن مصاف آزموده پیکار فرسوده رو بسوی دروازه نهاد بیاوزی آن اهرمن نهاد در آن قلعه را چون فیل بند منصوبه ناشناسان درهم شکست - و با برادران و تاپینان خویش که همه یکرنگ بودند - مانند کلهای پیاده پیاده گردید - و در آن حصار که مانند غنچه لاله از سیاه دلان بر بود - و از کثرت هجوم باد صبا را در آن راه نه - مانند آب بسرعت تمام قطره زنان

آمد - و هندوان سیاه قام را به تیغ سوسنی برنگ داغ لاله در خون نشانیده گلگونه فتح بر روی اقبال کشید - و نزدیک بسه هزار کس از لشکر خصم درین جنگ از زندگانی بی برگ گشتند - بادشاه والا مقدم در جایزه این فتح و شکست مخالفان بہادر خان و بہار سنگہ بندیلہ را بنوازش نقارہ بلند آوازہ ساختہ صفدر خان و <sup>۱</sup> [ نثار خان ] ع را بعنایت علم سر بر افراختند - و بموجب درخواست ہواخواہان بتازگی از سر تقصیر ججہار سنگہ در گذشتہ معاذیر نا دلپذیر اورا پذیرفتند \*

دہم بہمن ماہ الہی روز دوشنبہ سوم جمادی الاولی سنہ ہزار و سی و ہشت ہجری جشن وزن مبارک شمسی سال سی و ہشتم از عمر ابد قرین حضرت صاحب قران ثانی بہ آرامتگی تمام ترتیب یافت - و محفلی ارم آئین کہ یاد از بہشت برین میداد بوضع غریب و روشن تازہ دلفریب زینت و زیب پذیرفت - و در ساعت مسعود برسم معہود بار دیگر آن روح مجسم و جوہر مجرد کہ برداشت والا مقدار در حوصلہ سپہر نہم نگنجد - و مقدار نیم جو وزن تمکینش را کفین سپہر و ماہ نہ سنجد - برای برآمد کام نیازمندان و حصول آرزوی کام جویان تن بہم سنگی گوہر شاہوار و لولوی شاداب دادہ مانند آفتاب جہانتاب ترازو نشین گشت - و بجمہت توسیع ارزاق اہل استحقاق و فسحت ساحت معیشت تنگ عیشان سر بہم سری سپہر انور فرود آورده تحویل اشرف بہ برج میزان فرمود - و مجموع اجناس و نقود کہ ہموزن آمدہ بود بر فقرا و مساکین قسمت یافت - سعید خان ولد احمد بیگ خان از تعیناتیان کابل از اصل و اضافہ بمنصب دو ہزاری ہزار و چہار صد سوار سر بلند گردید - خدمت پرست خان و خواصخان بسر افرازی عنایت علم سر اختصاص بر افراشتند \*

بیست و نہم بہمن ماہ رایات ظفر آیات قرین سعادت و اقبال از گوالیار بسمت دار الخلافہ سمت ارتفاع یافت - دہم اسفندار از باغ نور منزل کہ درینولا مطرح اشعہ انوار ماہچہ لوای والا شدہ بود - در ساعت مسعود بدولت و سعادت سوار شدہ ہمعنان بخت و اقبال مانند نیر اعظم از افق مشرق جاہ و جلال یعنی چار دیوار دار الخلافہ عظمی طلوع فرمودند - مہابت خان خانخانان مظفر و منصور از مہم بندیلہ معاودت نمودہ ججہار سنگہ مقہور را ہمراہ بہ قرارگاہ سریر خلافت

منصیر آورد - و نخست خود باسران لشکر ظفر اثر ملازمت نمرده آنگاه از روی تضرع و زاری بمقام شفاعت در آمده در خواه بخشایش گناه آن گسسته امید نمود - حضرت شاهنشاهی عفو جبلی را کار فرموده بجهت مزااعات خاطر خانخافان آن بنده فراری عفو جوی زینهار را که گرانبار خجالت و شرمساری بود در دربار سپهر مدار راه دادند - و در حق آن باطل کیش که مستحق سیاست و انواع عقوبت بود عفو جبلی را کار فرمودند - و بالکلیه از تقصیرات او در گذشته و فرو گذاشت جنایات او نموده بحضور طلب فرمودند - و بخشیان عظام بعنوان گناهگاران بخشایش طلب ایستاده نموده آنگاه اذن کورنش داده زمین بوس فرمودند - آن زیان دیده پاس جاوید بدین شکرانه هزار مهر بصیغه نذر و پانزده لک رویه نقد بطریق جرمانه و چهل فیل برسم پیشکش از نظر اشرف گذرانید - حکم معلی صادر شد که از جمله مجال که سابقا به تغلب در تصرف او و پدرش بود - موافق تنخواه منصب چهار هزار و چهار سوار بحال شود - و مابقی در طلب خانجهان لودی و عبدالله خان و رشید خان و سید مظفر خان و راجه پهار سنگه به بندیله نمایند - و مامور شد که معترض زمینداران نگشته با [دو هزار سوار و دو هزار پیاده] همواره در بساق دکن حاضر باشد \*

سر آغاز دویمین سال همایون فال جلوس فرخنده  
 آئین سعادت قرین حضرت ظل سبحانی  
 صاحب قران ثانی

درین روز شادی افروز که عبارت است از غره فروردی ماه موافق سه شنبه بیست و چهارم رجب المرجب سنه هزار و سی و هشت هجری و عثفوان عهد شباب روزگار و آغاز موسم استقامت لیل و نهار است - حسب الامر سلطان السلاطین روی زمین ثانی صاحب قران سعادت قرین بائین هر ساله در صحن خاص و عام دارالخلافة کبری جشنی رنگین بزینت و زیب تمام ترتیب داده رشک بهشت برین ساختند - و تا روز شرف آفتاب که موسم ربیع عمر شیخ و شاب بود عالمیان روز و شب بعیش و طرب گذرانیدند - و خورد و بزرگ و پیر و جوان گرو از عمری گرامی گرفته سره ایله بهجت

(۱) ع [ده هزار سوار] ل

و شادمانی جاودان اندوختند - از جمله عزل و نصب که درین روز مبارک وقوع یافت این بود - که ارادتخان از تغیر مہابتخان خانخانان کہ بہ نیابت او پسرش خان زمان در دکن بود - بصوبہ داری دکن و انعام خلعت با چار قب طلا دوزی و شمشیر مرصع و دو اسپ و فیل و مادہ فیل سرافراز گشتہ منصبش از اصل و اضافہ پنجہزاری پنجہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ قرار یافت - و خدمت دیوانی کل کہ بخان مذکور مفوض بود بدانشور خرد پرور دستور اعظم علامی افضل خان کہ از اوسط ایام شاہزادگی تا آغاز روزگار فتوت سرانجام مہمات دیوانی سرکار والای آنحضرت بدو تفویض یافتہ بود مرجوع گشت - و خدمت خانسامانی از تغیر افضل خان بہ میر جمنہ مرحمت شد - مہابتخان خانخانان بخلعت فاخرہ و دو اسپ از طویلہ خاصہ سرمہاہات بر افراختہ بصاحب صوبگی دہلی سر افراز شدہ دستوری یافت - معتقد خان از اصل و اضافہ بمنصب چہار ہزاری سہ ہزار سوار و بصوبہ داری اجمیر سر افراز گشتہ رخصت یافت - چنگیز ولد عنبر حبشی بنا بر رهنمونی بخت بہ اندیش روی نیاز و امید بہ قبلہ امیدواران آوردہ بعنایت خلعت و خنجر مرصع و تفویض منصب دو ہزار و پانصدی ہزار سوار امتیاز پذیرفت \*

بیستم رمضان المبارک منہ ہزار و سی و ہشت ہجری روزگار دل آزار سپہر بد روش ناہنجار از روی بیراہہ روی معہود خویش بتازگی طریقہ جفا پیشگی گرفتہ نہال وجود شاہزادہ عالمیان سلطان دولت افزا را از پا در آورد - و ازین راہ خزان افسردگی و پژمردگی بہ بہارستان امید عالمیان نہاد - آنحضرت بتائید آسمانی و تمکین صاحبقرانی تمکن ورزیدہ شعار صبر و شکیبائی گزیدند - و بہ نصائح ہوش انزا و پنڈہای دل پسند در تسلی خاطر اندوہ مند نواب سہد علیا کوشیدند \*

غرہ شوال مبارک فال بادشاہ دیندار اسلام پرور کہ روزہ ماہ صیام را بنا بر متابعت صاحب شریعت بدستور ہر سالہ از روی کمال طوع و رغبت گرفتہ بودند - سنت افطار بعمل آوردہ از مطلع جہر و کتہ والا طلوع فرخندہ فرمودند - و منتظران رویت جمال خورشید کمال در عین روز ہلال ابروی خجستہ با بدر رخسار مبارک بہم پیوستہ مشاہدہ نمودند - و چون متعطشان زلال دیدار فیض آثار کہ از کمال تشوق و خواہش ملازمت کہ از روزی شدن حرمان یکروزہ ناشی شدہ بود همانا روزہ وصال بل صوم دہر داشتند - از زلال لقای ہمایون فال کہ ہم خاصیت آب بقاست روزہ کشودند - حضرت بادشاہ

دین و دنیا پناه از راه پیروی سنت منیة حضرت رسالت مرتبت تشریف قدوم اشرف به عیدگاہ ارزانی داشته بعد از ادای نماز عید بدولت و سعادت ارادہ معاودت نمودند - و بنا بر عادت معهود کہ عبارت است از درم ریزی و زر پاشی بر زن و مرد و فقیر و غنی از اهالی کوی و برزن و حوالی و حواشی راه گذر امر عالی صادر فرمودند - چنانچہ درین حالت نیز از بالای فیل فیل بالا زر بر سر زر و درهم بر روی درهم ریختند \*

از سوانح دوات خدیو زمانہ کہ غائبانہ در سرحد کابل چہرہ نما گشته بود - و نوید آن ہمین ولا در ضمن و قایع آن صوبہ بعرض اعلیٰ رسید اینکہ خنجر خان ترکمان و شمشیر خان و عوض بیگ قاقشال بحکم دولتخواہی و کار طلبی انداز بدست آوردن قلعہ بامیان کہ میانہ بلخ و کابل واقع است نموده بآن سرحد ترکتاز نمودند - و اوزبکان از روی عدم ثبات قدم طاقت مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند - و ایشان آن قلعه را کہ از دیر باز در تحت تصرف اولیای دولت بود و درین نزدیکی اوزبکان بر آن استیلا یافته بودند بخاک رہگذر برابر کردہ قرین ظفر باز گشتند \*

رسیدن بحری بیگ برسم رسالت از جانب شاه

عباس و رسانیدن اتحاد نامہ مشتمل

بر ادای مراسم تہنیت جلوس ہمایون

و بیان مجملی از احوال شاه

بحکم آنکہ سرآت الصفاء خاطر آگہ صاحبان و ضمیر منیر مقبلان خاصہ رای حقیقت آرای سلاطین مانند آئینہ انطباع پذیر صور اسرار نہفتہ قضا و قدر است - چنانچہ این معنی بمقتضای مودای ارباب الدول ملہمون از آن روشن تر است کہ بجلاکاری صیقل تفصیل محتاج باشد - لا جرم ہرچہ بخاطر خطیر این طبقہ والا پرتو خطور افگند - خصوص صورتی کہ از دل بزبان قلم دهند البتہ بظہور پیوندد - شاہد این معنی است حال شاه عباس والی ایران کہ از اکثر سلاطین عصر بد تدبیر عواقب امور و وفور عقل پیش اندیش امتیاز تمام داشت - چہ مکرر این معنی را کہ ہمانا از عالم بالا بزبان صدق بیانش دادہ بودند مذکور می ساخت - کہ اساس دولت کلدہ حضرت صاحبقرانی از تائید بخت و دولت و ہوشمندی و کردانی این بادشاہ

زاده والا مقدار تشیید جاودانی خواهد یافت ، و ازین رو همواره در اقل آثار حمیده و اطوار پسندیده این برگزیده ستوده صفات مذکور می ساخت - و اکثر اوقات غائبانه محبت تمام نسبت بدین حضرت اظہار می نمود - و بنا بر آن مکرر راه مکاتبه و مراسله کشاده داشته ازین طرف نیز ارسال مفاوضه و رسول دست داده - درینولا که جلوس همایون بفرخندگی وقوع یافت - نوید آن در فرح آباد مازندران بسمع شاه رسید - بنا بر اصابت آن حکم صایب بتحریک فرط اهتزاز و انبساط از جا در آمده فی الحال بحری بیگ نامی از اهل اعتماد خود را برسم رسالت و ادای مراسم مبارکباد و ایصال تهنیت نامه بدرگه والا بر سبیل استعجال ارسال داشت - و او را باین طریق مامور ساخت که مسافت این راه دور و دراز دو عرض سه ماه طی نموده بعد از رسانیدن مراسله بزودی درخواست رخصت کند - و در همان موازی مدت خود را رسانیده شاه را از دقایق حقایق احوال خیر سال آگه سازد - و قضا را در همان نزدیکی شاه والا جاه رخت ارتحال از دار فنا بعالم بقا کشید - چنانچه این خبر مقارن ورود بحری بیگ بحدود ممالک محروسه بدو رسید - و او بر طبق فرموده عمل نموده و بن و سستی در میان سرعت بسر راه نداده و بزودی ایلغار نموده خود را بنواحی دارالخلافت رسانید - و بمجرد ایصال خبر وصول او به پایت سربر اعلیٰ فی الحال بندگان حضرت خلافت پر تبت معتمد خان را برسم پذیره او ارسال داشتند - و چون پذیرای این سعادت گشته بدین سرمایه قدر و مقدارش از مرتبه اقتدار امثال و اقران خود در گذشت - روز بیست و پنجم تیر ماه همراه معتمد خان بدرگه گیتی پناه رسیده از بساط بوس درگه والا سر رفعت بعالم بالا رسانید - و بعد از ادای مراسم اداب معهوده در ضمن تقدیم کورنش و تسلیم نخست از روی ادب مفاوضه شاه را گذرانید - آنگاه معروض بار یافتگان بارگه شاه سلیمان جاه داشت - که همان وقت که شاه استماع بشارت جلوس همایون نمودند بغایت خرمناک و خوشوقت گشته در دم منشیان بدیع بیان سریع رقم را بانشاء تهنیت نامه نامی نامور ساختند - و بنا بر عدم تجریز اهمال و تاخیر در ارسال بادای رسوم معهوده نه پرداخته به هیچ امری از امور متوجه نشدند - و ابن درم خرید را بر سبیل تعجیل جریده راهی ساختند - و عنقریب یکی از عمده های را با تحف و هدایای لایق ارسال خواهند داشت - مجملًا بحری بیگ در همین محفل همایون مورد الطاف گوناگون گشته بخلعت فاخره و جوئے

مرصع سرمایه افتخار ابدی اندوخت - و بانعام بیست هزار روپیه نقد نیز نوازش یافته اکرام پذیرفت - اکنون مجملی از خصایص شاه عباس و برخی از خصوصیات احوال شاه صفی والی حال ایران خصوص کیفیت سلوک با عموم خلق خدا نگارش می یابد - بعد آن کمیت خوش خرام یعنی خامه خود کام را به مهمیز سرعت انگیز اشاره بعضی دوستان در عرصه کمیت خراج آن اطراف که نسبت بکمیت عرصه این کشور نسبت نقطه ایست بدایره بی سرو پا گرم پویه میسازد - مجملاً ولادت شاه عباس در شب دو شنبه غره رمضان المبارک سنه نه صد و هفتاد و هشت هجری اتفاق افتاده - و در نه صد و هشتاد و نه یازده ساله بر مسند حکومت خراسان متمکن گشته - چون هفت سال در سلطنت آن حدود که بیمن محض نامی بود گذرانیده بسن هژده سالگی رسید - در سنه صد و نود و شش بر سریر دارائی عراق نیز استیلا یافت - و در سر تا سر بلاد ایران قریب بچهل و دو سال در عین اشتداد و استقلال فرمانروا بود - و کمال نفاذ امر و روانی فرمان و نهایت امن و امان زمان و ضبط و ربط مهمات دولت و نظم و نسق کارخانه سلطنت و درستی تدبیر و ملاحظه عواقب امور داشت - خصوص در باب سیاسات و اجرای عقوبات که همانا مظهر بطش شدید الهی بود - و بنا بر آن باوجود این مراتب مذکوره بعضی اوضاع شاه با سیر مرضیه سلاطین ماضیه موافقت نداشت - چنانچه از فرط غلبه قوت غضبی در وقت خشم مطلقاً بهیچ چیز مقید نه شده سیاست های عظیم بکار فرمائی قهر بظهور می آورد - و با اینکه از کمال بی تکلفی حفظ صورت سلطنت و مرتبه خویشتن داری نمی نمود - از آن رو سطوت و مهابت شاه به مثابه در دلهای خواص و عوام راه یافته بنحوی تمکن پذیرفته بود - که اکثر مقربان درگاه از بیم ترک سرگفته و قرار قتل بخود داده قدم به مجلس می گذاشتند - و چون بر می آمدند این معنی را فوزی عظیم دانسته غنیمتی بزرگ می شمردند - و از همه عظیم تر آنکه به مقتضای افراط سیاست معظم سلسله های قدیم و خاندانهای دیرین را بمحض اندک جریمه مستاصل ساخت - چنانچه اکثر از بیم جان و عرض دل از خانمان خود برکنده پراکنده شدند - و در وطن مالوفه خود نموده جمعی کثیر به هندوستان که از برکت این دولت کده جاوید مان خصوص از یمن عهد خدیوزمین و زمان امن آباد امان است پناه آوردند - و دیگران بنا بر آنکه التجای ایشان بدین کشور اکیر میسر نشد

باطراف اقالیم دیگر رفتند - فی الواقع این آئین ناستوده از خردمندان بغایت بعید است - خصوص این صورت یعنی افراط در عقوبت و تعدی از حد سیاست و اجرای حدود که بضرورت عقلی منافی مقتضای معنی پادشاهی است و لازمه مرتبه ظل الهی - چه مالک الرقاب حقیقی فرمانروائی عالم مجاز به سلاطین عظام تفویض نموده که در هر وقت و هر حال فیض عوطف ایشان به سایر عباد و بلاد رسد - و با جمیع خلق خدا خصوص عموم رعایا بعنوان رعایت خاطر دستور العمل حسن سلوک معمول گردانیده بر سایر زبردستان خود نظر مرحمت خاص مبذول دارند - و درباره هر یک دادگری و نیکو کاری بکار برده رقم عفو و صفح بر صحایف جنایات و جریده جرایم کشند - نه اینکه با همگان اصلاً رفق و مدارا آشکارا نموده بی تأمل بحکم عنف و شدت کار کنند - و بی مشورت دبیر تدبیر و مشیر خود پیر دست و بازو بخون ریزی کشوده نخل بن وجود نوجوانان رسیده که تازه نهال دست کشت دهقان آفرینش اند از پای در آرند - الحمد لله والمنة که درین کشور پهناور که با فسحت آباد عالم رحمت دم از برابری می زند - بیمن توجه این پادشاه درویش نهاد بر هیچ خاطر باری نیست و در هیچ دلی از هیچ رهگذر غباری نه - رعیت و سپاهی در کنف حمایت و رعایت والایش آرمیده در کشف امن و امان اند - و از برکت حسن سلوک و معاش پسندیده آنحضرت هندوستان معدن روح و راحت و موطن عدل و احسان است \*

بالجملة شاه والا جاه در اواخر سن شصت و یک سالگی صبح روز شنبه بیست و چهارم جمادی الاولی سال هزار و سی و هشت در بلده اشرف سازندگان باامراض مختلفه مثل خفقان و استسقا و اسهال و اعراض آن داعی اجل را لبیک اجابت گفت - اعیان آن دولت کده بنابر بیروشی مشهور که گماشتهای عبد المومن خان اوزبک در مشهد مقدس در باب نعش و قبر شاه طهماسب بظهور آورده بودند ترتیب سه نعش نمودند - و شاه را بعد از تجهیز و تکفین خفیه در یکی از آنها گذاشته هر یکی را یکی از مشاهده متبرکه مثل نجف اشرف و کربلای معلی و مشهد مقدس ارسال داشته مدفون ساختند - و درین سه روضه منوره سه قبری آشکارا نمودند تا آنکه هیچکس را اطلاع نباشد که مدفن حقیقی کدام است - و آن شاه والا جاه راسه پسر رسیده بود یکی صفی میرزا دوم سلطان محمد میرزا و سیوم امام قلی میرزا -



صفی میرزا که از روی خلق بهترین شهزاده‌های سلسله صفویه بود - در سن بیست و هشت سالگی در بلده گیلان وقتی که از حمام برآمده بمنزل خود می رفت - بنا بر فرموده شاه بی سبب ظاهری از دست بهبود نام غلام چرکس از پای در آمد - و دو روز هیچکس را از بیم شاه یارای التماس تجهیز و تکفین او نبود - چه جای آنکه بی اجازت تجویز قصور او نماید - تا در سوم روز بدستور شاه مدفون گشت - و سلطان محمد و امام قلی دو پسر دیگر را در عنفوان شباب حسب الامر شاه میل در دیده کشیده نابینا ساختند - و از صفی میرزا دو پسر ماند یکی سلیمان میرزا از دختر شاه اسمعیل دوم سام میرزا از بطن سربه - بنا بر دستور معمول شاه میرزا سلیمان را نیز در سن طفولیت با اجازت او نابینا ساختند - و چون تقدیر ازای بامری دیگر تعلق پذیر گشته بود سام میرزا درمیانه سالم ماند - و بعد از ارتحال شاه والا جاه چون فرزندی شایسته این امر نماند - و فرزند زاده صحیح و سالم همین سام میرزا بود - لاجرم ارباب حل و عقد از اعیان دولت مثل زین خان که بعنوان حجابت باینجا آمده آخر بمرتبه سپه سالاری رسیده بود - و عیسی خان قورچی باشی و خلیفه سلطان وزیر و یوسف آقا خواجه سرا و محمد علی بیگ بصوابدید زینت بیگم عمه شاه قرار دارائی آن مملکت بر سام میرزا دادند - و درین باب عهد نامه نوشته همگنان خط و مهر خود بر آن گذاشتند - و در حال بدست اله وردی بیگ نامی داده به صفاهان ارسال داشتند - متصدیان مهمات آن بلده بمجرد رسیدن عهدنامه میرزا را از منزلی که با سایر میرزایان بطریق نظر بند در آنجا نگاه داشته بودند بر آورده در ماه جمادی الثانی سنه هزار و سی و هشت بر مسند فرمانروائی ایران جلوس دادند - و تغیر نام ایام شاهزادگی نموده بشاه صفی موسوم ساختند - چون از روی استقلال بدارائی آن کشور رسید - و هم در مبادئی امر بنا بر آنکه در طفولیت حسب الامر شاه بتناول افیون معتاد شده بود بشرط اتمام اقدام نمود - و بعد از ترک افیون بنا بر مضرت آن ترک شرب نیز داده روزی چند تائب بود - بعد از چندی بر سر همان کار رفته پیمان توبه شکست - و با دست سبوح عهد بیعت درست کرده عقد همدئی جام بنت العنب بست - و باز آغاز پیمانه کشی و قدح نوشی نموده بحکم کار فرمائی باده هوش ریا و راهنمائی حریفان هم بزم جرعه پیمان به خونریزی راغب شد - و از در هدم بنیان الرب یعنی هیکل انسانی را که در معنی طلسمی است

که آن حضرت با اسم اعظم خود بسته که دیگر را شگستن آن به هیچ باب رخصت نیست در آمد - و کمال عدم مبالات درین باب بجای رسانید - که در نخستین سال سلطنت خود بوقتی که خسرو پاشا سردار روم با لشکری گران سنگ از راه کردستان متوجه تسخیر ایران شده بود - در عین مقارنه فریقین زین خان سپه سالار مذکور را به قتل رسانید - باین گناه که بالیاس پاشا در صحرای مهربانی مابین همدان و شهر رود بمواجهه رو آورده شکست خورد - و شبلی سلطان حاکم شوستر و پنج شش هزار قزلباش در آن جنگ کشته شده بودند - مجملاً هم در مبادی سلطنت بنا بر کار فرمائی قهر و غضب بصدور اندک جریمه و فی الجمله توهمی مخصوص با ضمیمه آتش افروزی عمر و تمیمه ساعیان تیغ سیاست را کار فرموده بسیار کس از اعیان دولت و امثال ایشان را به قتل آورد - مثل عیسی خان قورچی باشی را که نسبت دامادی پادشاه عباس داشت با سه پسر او بی سر ساخت - و پسر میررضی صفاهانی صدر را که دختر زاده شاه بود با دو پسر میر محسن و میر رضوی که ایشان نیز نبیره شاه بودند نابینا نمود - و ابوطالب میرزا برادر شاه عباس را که شاه او را نابینا ساخته بود با چندی از شاهزادهای سلسله صفویه از فراز باره قلعه الموت که آنجا محبوس بودند بفرموده اش بزیر انداختند - طاب خان پسر حاتم خان وزیر شاه که بجای خلیفه سلطان مقرر شده بود - با حسن بیگ یساول داماد او بی سبب ظاهری به قتل رسانید - و در همین مجلس قاضی محسن پسر قاضی معز را که نسبت مصاحبت با طالب خان داشت - و در آنوقت آنجا حاضر بود کشت - و بجای طالب خان ساروتقی نامی را که از نوکران محمد خان زیاداوغلی که باوجود کمال مهابت خلقت بکمال تنگ خلقی معروف است - و شاه عباس بسبب صدور امری ناشایست او را خصمی ساخته بود بر مسند وزارت تمکن داد - و توخته خان پسر شیخ احمد آقا را که در زمان شاه عباس اعتبار تمام داشت بقتل آورد - و چراغخان قورچی باشی را بی سابقه تقصیر سر از تن جدا ساخت - یوسف آقا اخته چرکس که در زمان شاه بسیار معزز بود بمحض حرفی بی ادبانه که ازو نقل کردند امر بقتلش نمود - و بعد از چندی امام قلیخان حاکم فارس ولار و هرمز و بحرین و کوه کیلویه و آن طرف را که در دولت صفویه ازو عمده ترین نبود - با صفی قلیخان پسر شید و دو پسر دیگر در قزوین کشت - و چند پسر و پسر زاده او را که در آن ولا در ولایت شیراز بودند میل در چشم کشید \*

مجملاً چون مجملی از احوال فرمانروایان ایران مذکور شد حاصل آن ولایت نیز نگارش می یابد - خراج کل ایران بنا بر قول جمعی از محاسبان که بر کماهی مداخل و مخارج آن ملک آگاهی داشتند مجموع هفت لک و پنجاه هزار تومان تبریزی که رایج آن ملک است - که قریب به دو کرور و بیست و پنج لک روپیه میشود - و جمع جمیع ممالک محروسه هندوستان که بتصرف اولیای دولت ابد قرین در آمده چنانچه سبق ذکر یافت هشت ارب دام است - که هر اربی صد کرور باشد - و هر کروری صد لک - و حاصل هر کرور دام دو و نیم لک روپیه می شود - باین اعتبار کل ممالک ایران نهم حصه این اقلیم اعظم میشود - هر چند بحساب جمع و فاضل تفاوت درین مرتبه است - ولیکن بحسب فسحت دستگاه سلطنت و اثاث دولت و شان و شوکت و کثرت خدم و حشم تفاوت بسیار است - سپاس ایزد را که بمحض عنایت بخشنده بی منت و وهاب بی ضنت این مایه نعمت بیکران نصیبه این دودمان شده - چنانچه امروز در روی زمین دولتی باین عظمت با هیچ سلسله نیست - چه حاصل ملک ایران نسبت باین کشور بدرجه ایست که مذکور شد تا به توران چه رسد - اما دولت خوندار روم چون حقیقت مداخل ولایت او از قرار واقع معلوم نیست ازین رو نسبت دادن وجهی ندارد - آنچه از روی کار و اخبار مترددین بظهور پیوسته یتین که باین دولت خداداد برابری نمی تواند نمود - امید که تا روز نشور دم نفع صور روز بروز عظمت مکانت و رفعت مکان این دولت عظیم الشان که اساس بقای آن چون بنیان عدل و احسان پایدار و استوار خواهد بود در تزیید باد بلطفه و فضله\*

از عنایات نمایان امروز که عید قربانست بخشش لغزش و حرکت ناهنجار خواجه صابر است - و او نمود این ابهام آنکه خواجه مذکور سابق در سلک بندهای معتبر درگاه گیتی پناه انتظام داشت - و بخطاب نصیری خان مفتخر بود - بنا بر رعایت نسبت خویشی و دامادی عبدالله خان که از راه عدم استقامت طبع در دکن امور ناپسندیده ازو بظهور رسید - مشار الیه نیز قطع نظر از مراحم سرشار آنحضرت نموده شرم این خطاب هم نگاه نداشت - و محرومی از سعادت ملازمت بر خویشتن پسندیده به نظام الملک در پیوست - و چندی در دکن بوده مدتی بیهوده روزگار بی پایان آورد - چون روی سریر سروری بل صفحه جبین زمین و زمان

از پرتو جلوس همایون فروغ سپهر چارمین یافت . با اعتماد عفو جرم بخش  
خطا پوش آنحضرت در ضمن عرضداشت های پی در پی ندامت و عذر  
خواهی جنایت خویش عرضداشته استعفا از زلات بی پایان نمود -  
آنحضرت بمقتضای کرم ذاتی و سروت جبلی معاذیر او را دل پذیر انگاشته  
بخلعت و منصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب سابق سرافراز ساختند \*

از بدایع وقایع که درین احیان سعادت بی پایان رو نمود بدست آمدن  
فیل سفید است بی دستیاری سعی و پیدا شدن این جانور فرخنده منظر که  
بغایت میمون و مبارک است و داشتن آن بی نهایت شگون دارد - دلالت تام  
بر کمال بلندی اقبال میکند - چه فیل سفید بغایت کمیاب و عزیز الوجود  
بل نایاب است - و سرمایه مباحات و افتخار راجه پیگو بر سایر راجهای این  
دیار همین است که آن حیوان مبارک لقا در فیالخانه او موجود است -  
و از زمان پاستان تا الحال هیچ بادشاهی نداشته مگر آنکه در تواریخ ملوک  
عجم داشتن فیل سفید را از خصایص کسری و پرویز شمرده اند - حضرت  
عرش آشیانی در مدت پنجاه و دو ساله بادشاهی باوجود آن مرتبه سعی  
در فراهم آوردن فیلان نامی چنانچه بعد از رحلت آنحضرت شش هزار  
زنجیر فیل در فیالخانه موجود بود - همواره در پی پیدا کردن فیل سفید  
بودند دست بهم نداد - و کیفیت این حسن اتفاق آنکه چندی ازین  
پیش وکلای خواجه نظام سوداگری نامی بجهت سودای سودمند آن  
بلاد به بنادر پیگو و چین و اسال آن تردد میکردند - چاوه فیلی بغایت  
کم سال و لاغر و زبون که هنوز مشخص نبود که چه رنگ پیدا کند - و در  
بندر پیگو بمعرض بیع درآمده بود - بگمان آنکه شاید در کلان سالی سفید  
لون ظاهر شود آنرا خریداری نموده برای او آوردند - و او بنا بر امیدواری  
در مقام آن بود که چندی آن چاوه را نگاهدارد - اتفاقاً درین اثنا حضرت  
جنت مکانی او را بجهت خرید یاقوت به پیگو فرستادند - بمقتضای سوابق  
معرفتی که با سید دلیر خان داشت آن چاوه را در جاگیر خان مذکور گذاشت -  
و بحسب اتفاق خواجه مشار الیه بنا بر منع حاکم آنجا از بر آمدن ممنوع  
شده مدتی نظربند بود - چاوه مذکور دوازده سال در آن هرگنه مانده تربیت  
یافت - و رنگی بغایت سفید در کمال صفا بر آورد - آنگاه خان مذکور از راه  
ندرت وجود بدربار معالی فرستاد - و دوازدهم شهریور از نظر اشرف گذشت -  
چون مطلوب بود بغایت مستحسن افتاد و به گنج پتی موسوم شد - و طالبای  
کلیم که از جمله شعرای سرآمد پای تخت است - درین باب این رباعی

در سلک نظم کشیده به صلۀ گرانمند گرمی گشت - \* رباعی \*  
 بر فیل سفیدت که مبیناد گزند شد بخت بلند هر که او دیده فکند  
 چون شاه جهان پرو بر آمد گوئی خورشید شد از سپیده صبح بلند  
 از سوانح غریبه این ایام غره مهر یمین الدوله آصف خان دو برهن ترهتی  
 که آوازه هنر پروریهای بندگان حضرت شنیده از روی چشمداشت نظر  
 عنایت راه دور و دراز آمده بودند از نظر انور گذرانید - و معروضداشت که  
 هنر هر یک ازین دو هنرور آنست که ده بیت شعرای هندی زبان در  
 حضور بدیبه گفته بر ایشان خوانند - چنانچه گمان آن نباشد که بیشتر  
 شنیده باشند - بمجرد یک نوبت خواندن بر وتیره و ترتیبی که استماع  
 نموده اند بازمی خوانند - و بر بدیبه ده بیت بر همان وزن و قافیه در همان  
 باب جواب میگویند - چون حضرت شاهنشاهی مکرر ایشانرا بمعرض  
 آزمایش در آوردند - و تجربه موافق حقیقت معروضه افتاد - هر دو منظور  
 نوازش شده بخلعت و انعام گرامند سرافرازی یافتند - و بمقدمی موضع  
 ترهت که موطن ایشان بود امتیاز یافته کامیاب و مقضی المرام بوطن  
 خود مراجعت نمودند \*

روز دوشنبه نهم ماه مذکور بمنزل یمین الدوله آصف خان با سایر  
 بادشاهزادها و نواب مهمل علیا تشریف فرموده دو روز در آنجا نشاط اندوز  
 و طرب افروز بودند - پانزدهم ماه چنکیز پسر عنبر حبشی بخطاب منصور  
 خانی و انعام ده هزار روپیه امتیاز جاودانی یافت \*

گزارش داستان غیرت بخش عبرت آموز که  
 عبارت است از شرح احوال خانجهان لودی  
 از مبدأ تا مال و روتاقتن او از قبله اقبال  
 ابدی و شتافتن بوادی ادبارسرمندی از  
 روی نادانی و بیخردی

بر ارباب دانش دوربین و صاحب خردان حقیقت آئین حقیقت  
 این معنی چون روز روشن است - که هر بیراهه رو که نام بروش نه نهد -  
 و پای بدرستی و راستی نگذارد - آن نقش قدم در حقیقت چاه راه او

گردد - خاصه آنکسی که بترک شکر منعم و فرو گذاشت سپاس متحسن اکتفا ننموده احسان را باساعت تلقی نماید - علی الفور مجازات آن تفریط که در شریعت کفر معنوی و شرک باطنی است - در کنار روزگار خویش بیند - از شواهد صدق این دعوی مشاهده آغاز و انجام روزگار پیر خان افغان مخاطب به خانجهان لودی است - که از دولت این دولت خانه جاودانه کارش بکجا کشیده بود - در آخر الامر بدلات نادانی و جهالت افغانی از شاه راه هدایت کج گرای گشته بیلیه پاداش اعمال سئیه گرفتار گردید - شرح این مقال علی الاجماد آنکه در مبادی امر او منظور نظر و مقبول عاطفت حضرت جنت مکانی گردیده بمیامن تربیت آنحضرت از زاویه پس کوچه گمنامی و نوکری عبدالرحیم خانخانان باوج عزت و شهرت رسید - و رفته رفته دقایق کارش بدان درجه بالا گرفت که به منصب والای هفت هزاری ذات و هفت هزار سوار و خطاب خانجهانی سر افراز شد - آنگاه بعد از ارتحال آن حضرت قبل از جلوس مبارک حضرت صاحب قرآن ثانی چون مواد زیاده سرب یعنی هوای جاه و سودای ریاست پیوسته در سر بیهوش او جوش می زد از روی کافر نعمتی و ناسپاسی بتحریک چندی از افغانان مثل بهلول و سکندر قطع نظر ازین همه مراتب نموده و چشم از سایر این عنایات پوشیده حق نمک احسان فراموش کرد - و یکبارگی هنگامه آرای خروج و طغیان گشته بوساطت رسل و رسایل با نظام الملک کارفرمای دکن و ثابق عهد و پیمان بمیان آورده این قرار داد را در متن عقد بیعت بعلائق ایمان غلاظ و شداد موکد گردانید - که آن بد عهد سر تا سر ولایت بالا گهات را که تا این غایت در تحت و تصرف اولیای دولت قاهره بود به بی نظام باز گذارد - و او بمقام اعانت و امداد آن بد نهاد در آمده در همه جا و تا همه جا همراه باشد - درین حال بعد از استماع سانحه ناگزیر حضرت جنت مکانی حضرت صاحب قرآن ثانی قبل از نهضت والا بسوی مستقر سریر جهانبانی از دارالخیر جنیرجان نثار خان را با فرمان جهانمطاع که از فاتحه تا خاتمه بخط خاص بود - بجهت استماله او ارسال فرمودند - آن برگشته اختر مطلقا باقدام اداب و اندام پیش نیامده و به لوازم این مقام اقدام نه کرده تقدیم مراسم معهوده نمود - و از راه ستیزه سعادت اصلا استقبال فرمان قضا نشان و تعظیم و تکریم رسول کریم بجا نیاورده در برابر آن مایه مهربانی و پیغامهای عنایت آمیز از روی خشونت طبع سخنان نا ملایم و کلمات غیر مناسب بر زبان راند - و بعد از

معاودت جان نثار خان در مقام وفای عهد معهود با نظام الملک در آمده به سایر جاگیر داران وعمال اعمال متعلقه بادشاهی نوشت- که چون درینولا خدیو جهانیان ازین مرحله پر ملال رخت ارتحال باهنگ ارتقاء عالم بالا بر بسته - و ازین راه شیرازه جمعیت دفتر روزگار که بی سرور حکم تن بی سر دارد از یک دگر گسسته - و هنوز خداوند وقت و خدیو زمانه که جلوس اقدسش سرمایه رفیع تفرقه گیتی است سایه بسر وقت بخت تاج و تخت نیفکنده - و ازین جهت چهار حد این کشور اکبر را که دو ثلث ربع مسکون ست - از همه سو غبار شورش و آشوب فرو گرفتند - خصوص ملک دکن که سر تا سر بلا انگیز و فتنه خیز است - و اهل آنولایت وقت یافته در مقام انتقام درسی آیند - لاجرم درین وقت با ایشان در آویختن از مصلحت دور است - می باید که دست از تصرف ولایات بالا گهات باز داشته بحضور آیند - که باتفاق یکدیگر لوازم پرداخت و نگاهبانی شهر بعمل آید - چون نوشته آن ناقص اندیش باسرای سرحد رسید - بنا بر آنکه از آن موضع بیگمان بودند - سخنان ساده فریب او را که نقش دولتخواهی داشت موافق صلاح دولت پنداشته دست از سایر تهنات باز داشته بدو پیوستند - و دیگر باره جمیع آنولایت که در آن ولا پنجاه و پنجکرور دام جمع داشت از تسلیم آن سلامت دشمن بدست غنیم در آمد - سوی قلعه احمد نگر و مصافات آن که سپه دار خان حاکم آن سرحد بحکم رسوخ اساس عقیدت تمکن ورزید - و تمکین حکم او نه کرده چون کوه ثابت قدم جای خود را محکم نگاه داشتند گامی به بهای حرف او نداد - و سخن او را مقدار جوی وزن نهاد - آنگاه آن ناحق شناس از روی کافر نعمتی ولی حقیقی به سلسله جنبانی شقاوت با ولی نعمت جاوید از راه خلاف و نفاق در آمده در انصرام مقتضی فکرهای دور از کار که از روی جهل و غرور با خود قرار داده بود پیشنهاد خاطر ساخت - و سکندر دوتانی را در برهانپور باز داشته خود بانداز تصرف در ولایت مالوه که در آنولا بمظفر خان معموری مقرر بود آهنگ قلعه ماند و نمود - و چون در عرض این خجسته اوقات سوکب جاه و جلال از جنیر بر آمده باحمد آباد و اجمیر نهضت فرموده ورود اقبال و نزول اجلال بمستقر سریر خلافت نمود - از جلوس فرخنده فر آن سرور آب و رنگی تازه بر روی کار سلطنت باز آمده نظم و نسق دیگر در کار خانه دولت پدیدار شد - و بتأثیر سطوت وصولت اولیای دولت آشوب و شورش برخاسته بهر سو فرونشست - آن خود رای زیاد

سر نیز دل باخته از بیم جان بدست و پا زدن در آمد - خصوص در وقتی  
 که اکثر مردم کار آمدنی که تا ماندو با او همراهی گزیده بودند - بمجرد  
 استماع خبر جلوس مبارک از اجمیر سر خویش گرفته ہی کار خود رفتند -  
 از جمله امرای عمده راجپوت مثل راجه گج سنگه و جی سنگه از وجدائی  
 گزیده رو به وطنهای خود نهادند - آن تیره روزگار درین حال آثار ادبار در  
 آئینه احوال خویش معاینه دیده ازین راه بغایت بیتاب شده از جا رفت -  
 و بمقام تلافی تفریط و تقصیر در آمده از روی عجز و زاری عرضداشتی  
 مشتمل بر اظهار اطاعت و فرمان برداری بمعاذیر نا دلپذیر نوشته بدرگاه  
 عالم پناه ارسال داشت - خلاصه مدعا اینکه این بنده دیرین و فدوی کمترین  
 که از عمرها گردن اطاعت وقف طوق طاعت و رقبه سرافکنندگی رهن رقبه  
 بندگی داشته پیوسته از کمال فرمان پذیری و دولت خواهی مقتضای  
 صلاح دولت ابد پیوند را کار بسته اکنون نیز کمال انقیاد مضمون فرمان  
 همایون را مکنون ضمیر دارد و خواهد داشت - الحال منتظر امر جهان  
 مطاع است بدانچه مامور گردد بر وفق مسطور نفاذ را قرین صدور سازد -  
 چون این مضمون بعرض بار یافتگان دربار سپهر مدار رسید - اگرچه بفتوای  
 خرد مصلحت اندیش تنبیه و تادیب او واجب و لازم بود - معینا گفتار  
 او بکردار آشنائی نداشت و عهد او از وفا بیگانه بود - چنانچه به هیچ وجه  
 اعتماد و اعتبار را نمی شایست - ولیکن از آنجا که مقتضای ذات اقدس  
 آن حضرت بخشایش تقصیرات و فرو گذاشت زلات است - و در برابر عفو خطا  
 بخش آنحضرت کوهای گناه قدر گاهی ندارد - لاجرم کرده و گفته او را  
 ناکرده و نا گفته انگاشته جرایم بیحساب او را بحسابی بر نداشتند - و عواطف  
 بسیار و مراحم بیشمار در باره او بظهور آورده صاحب صوبگی خاندیس  
 و برار بحال داشتند - و فرمان عالیشان مشتمل بر دلایا و تسلی خاطر او  
 صادر فرمودند - و او حسب الامر اعلی از ماندو به برهانپور شتافته چندی  
 با هتمام مهمات آنصوبه قیام داشت - و چون نگاهبائی آن حدود بعهد  
 مهابت خان خانانان قرار یافت - و صاحب صوبگی الوه بدو تفویض شد -  
 چندی در آن سر زمین نیز روزگار پایان برد - تا آنگاه به لشکر کومکئی آن  
 صوبه بتادیب و گوشمال چهار سنگه مامور گشت - و بعد از تقدیم آن  
 خدمت بملازمت اقدس شتافته از زمین بوس آستان سپهر نشان سر  
 افتخار باسما رسانید - چنانچه بتفصیل گذارش پذیرفت - بنابر آنکه مدار  
 نظریافت های عنایت حضرت پروردگار بر مدارا و اغماض عین است -



اصلاً خیره چشمی های او را منظور نظر اعتبار نداشتند - و قطعاً بپراهما رویهای او را بر روی او نیاوردند - بلکه چنین عنایت و نوازش فرمودند که باعث تعجب حاضران انجمن حضور گردید - و همگنان را گمان آن شد که همانا جنایتهای مذکور ازو بظهور نیامده باشد - و باوجود این مرتبه مرحوم بی پایان که درین مدت نسبت بدو ظاهر شد - از آنجا که پرهیز و حذر لازمه بغی و غدر است - و خوف و هراس مقتضای خیانت طبع و خساست عقیدت - اصلاً خاطر تفرقه ناک و دل رسیده و هوش از سر پریده او باز بجا نیامد - معیناً از سخنان وحشت افزای پراگنده گویان که از هر گوشه بگوش او می رسید و همش زیاده می شد - بحسب اتفاق درین اثنا لشکری پسر مخلص خان از روی خورد سالی و بیخردی خواست که پسران او را در واهمه اندازد - بایشان گفت که قبل از آنکه شما را در همین دوسه روز در تنگنای زندان بروز بد نشانند اندیشه کار خویش فرا پیش گیرید - آن کوتاه نظران از جا در آمده پدر را آگاه ساختند - او که از بد اندیشی خود پیوسته متوهم و محترز می زیست - بمجرد استماع این سخن بی اصل واهی که از اراجیف افواهی هزار پایه بیمایه تر بود - توهم بیجا بخود راه داده بسیار از جا رفت - و در عرض دوسه روز هزار تن افغان زیاده سرچه از خویشان و چه از نوکران بر سر خویش جمع آورد - و با خاطر پراگنده و حواس متفرقه در خانه خود نشسته حقیقه در سعادت جاوید بر روی خود به بست - حضرت شاهنشاهی از عزلت گزینی او کمال تعجب نموده از حاضران انجمن خصوص آصف جاه استکشاف فرمودند - و حقیقی که بعد از تحقیق بعرض رسید - پسند نفرموده اسلام خان را نزد او فرستادند - و باعث مجروبی از ادراک سعادت ملازمت استفسار فرمودند - او از راه مکر و حيله در آمده بزبان عجز و زاری پیغام داد - که چون انحراف مزاج اقدس بر من از روی کوتاهی های نامتناهی خویش خاطر نشان و دل نشین گشته - و ازین رو عرض و ناموس دیرین را که پاس آن در مشرب حمیت افغانی اهم واجبات است در معرض تلف می بینم - و بنا بر کمال استیلاء و هم و هراس از کار رفته و از پای در افتاده ام - و الا کدام شقاوت نهاد بی سعادت باختیار از ادراک شرف کورنش صاحب دارین خود مجروبی اختیار میکند - اکنون از عنایت بی غایت حضرت خلافت پناهی استدعا دارم که مرا از بیم بی ناموسی و بی عرضی بمن

و مطمئن خاطر سازند - و تویع امان نامه که سر خط آزادی این پیر غلام از رق عصیان است متوقعم که بدستخط اقدس مزین فرمایند - و آنگاه که بتازگی جان بخشی نموده از سرنو این بنده زیان کار را بعرض و ناموس زینهار داده باشند در اختیار خدمت و عزلت مختار سازند - چون التماس او از عرض یمین الدوله بل در لباس شفاعت آن عمده الملک معروض افتاد - سالک نفس و آفاق بنا بر مقتضای مکارم اخلاق و کرامت عنایت و رعایت جانب خان عالی شان ملتمس او را بعز اجابت مقرون ساختند - و او آن زینهار نامه نامی را که منشور سعادت ابدی و برات نجات سرمدی بود طغرای حیات جاودانی و تویع رستگاری دو جهانی دانست - و نشره جان و حرز روح و روان ساخته با یمین الدوله بدرگاه گیتی پناه آمد - و بسعادت بساط بوس سر بلندی و ارجمندی یافته چندی بدستور معهود آمد و شد می نمود - باوجود آنکه حضرت ظل سبحانی همواره در صدد دلجوئی او بوده بانواع عواطف و مراحم او را دل می دادند - لیکن بحکم آنکه شقاوت ابدی کار فرما و ضلالت سرمدی راهنما بود - معینا بمقتضای آنکه جزاء عمل و مکافات کردار همدین دار دنیا حق است - روزگار نخواست که پرده از روی کار بر ندارد - و پاداش کار نابکار او همدین نشاء بکنار او ننهد - فایده برین مراتب مترتب نشد - و پرده پوشی های آنحضرت سودی بر نداد - لاجرم آن بد اندیش بدست خویش تیشه بر پای خود زد - و بدامن زنی کوشش خود آتش در خرمن خود انداخت - توضیح این ایهام آنکه این تیره سرانجام از آن روز باز پیوسته در پی آن بود - که از روی لجاج بخت با سعادت بستیزد - و رو بوادی فرار آورده بپای ادبار ابدی از دولت و اقبال سرمدی بگریزد - و بحکم این قرار داد همواره در پی مایحتاج راه و بر سر سرانجام مقدمات پیشنهاد خاطر می بود - و چون در بایست این کار مهیا و آماده شد - در شب یکشنبه بیست و [دوم] سهر میعاد فرار قرار داد - چندی از ملازمان آصف جاهی ازین معنی آگاهی یافته خان والا شان را خبر دار ساختند - و بحسب اتفاق چون آن شب نوبت کشیک آن دستور اعظم بود - با مردم خود در پیش خانه بدستور معهود حاضر بود - الله وردیخان را که هم کشیک خان بود در حال بملازمت والا فرستاد - که حقیقت بسمع اعلی رسانیده دستوری حاصل نماید - که با اهل چوکی رفته اطراف خانه

او را محاصره نموده اورا با سایر متابعانش دستگیر سازد۔ چون مشار الیه بحضور رسیده پیغام بذروه اعلیٰ رسانید۔ فرمودند کہ چون پاس عهد و وفای موعود شیمه کریمه برگزیدگان آنحضرت است۔ و ملوک مالک رقاب عهد را تعهد این ملکه ملکی بجهت انتظام عالم صورت بیشتر از همه ضرورت باشد۔ بالتزام این خصیلت حمیده و ستوده بر ذمت همت فرض نموده ایم۔ بنابر این مادام کہ مصدر امری نگردد۔ کہ فتوای خرد تنبیه و تادیب اورا تصویب نماید۔ ما نیز تجویز این معنی نمی نمائیم۔ مجلاً چون کسی متعرض احوال او نشد۔ فرصت غنیمت دانسته با سایر متعلقان و منسوبان خود هزیمت اختیار نمود۔ بعد از یک پھر شب یمین الدوله رفته حقیقت از قرار واقع بعرض اشرف رسانید۔ حضرت خلافت پناهی بی توقف در همان شب موکب نصرت شعار را بسرداری امرای نامدار مثل خواجه ابوالحسن و سید مظفر خان و نصیریخان و راجه جی سنگه و خان زمان و صفدر خان و الله ویردی خان و [ معتمد خان ] و سردار خان و راجه بہارت بندیہ و خواص خان و ظفر خان و راو سور بہوریتہ و راجه بیتہلداس و خدمت پرست خان میر آتش و مادھو سنگہ و انیرای و مرحمتیخان بخششی احدیان و پرتھی راج راتھور و احداد خان مہمند و بہیم راتھور و شادیخان اوزبک و جمعی دیگر از امرا و ارباب منصب والا بتعاقب او نامزد فرمودند۔ کہ بسرعت ہرچہ تمام تر از دنبال او شتافتہ خود را بدو رسانند۔ و مانند قضای آسمانی با سایر ہمراہانش احاطہ نموده بدست در آرند۔ چون امرای عظام یازده گہری شب گذشتہ بہ سعادت رخصت تشریف یافتند۔ چندی از مردان کار و شیران پیشد پیکار کہ بی اندیشہ مانند پلنگان صف شکن یک تند رو بعرضہ کار زار می آورند۔ و بی محابا چون نہنگان مرد افکن تنہا بر دریای لشکر اعدا می زنند۔ مثل سید مظفر خان و راجہ بیتہلداس و خدمت پرست خان و پرتھی راج راتھور و خواص خان وغیرہ پنجن مطلقاً بہیچ چیز مقید نشدہ بہمراہی لشکر التفات نمودند۔ و از روی پاس ناموس شجاعت ذاتی اصلاح ہم و ہراس بخود راہ ندادہ چون باد وزان و برق فروزان شتابان گشتہ شش گہری از روز گذشتہ در نواحی دھولپور خود را بسیاہی آن تیرہ روزان رسانیدند۔ چرن او خود را درسیان آب رودبار چنبل و سیلاب تیغ آتش میغ دلاوران

(۱) ع [ فدائی خان ] ل

کینه جوی دید - دانست که از میان این همه آب و آتش مفت جان بیرون نتوان برد - ناچار مانند بخت برگشته باهنگ جنگ پیش آمد - و پای ثبات و قرار چون روی خود سخت و استوار کرده شکنهای تنگ گذار را پناه خود ساخت - سپاه سلیمان زمان باستظهار اسم اعظم حضرت پشت گرم شده رو بان دیو خویان اهرمن نهاد نهاده دست و بازوی تیغ زن بکمان کشی و تیر اندازی و سر پنجه کمند افکن بکمین کشائی و عدو بندی برکشودند - خصوص جمعی از شیران بیشه کارزار که در آن گرمی هنگامه گیر و دار خود را مانند آتش کین بسر افزای علم نموده در عرصه پیکار کار نامه رستم و اسفندیار بر روی کار آوردند - از جمله خدمت پرست خان میر آتش که همواره چون شعله سرکش بی حذر خود را بر خشک و تر می زد - و مانند تیغ شعله آسبغ باب و آتش می رفت - درین میانه چون شمشیر مرد افکن از سر گذشتند خویشتن را یک تنه بر مخالفان زده بدار و گیر درآمد - و مانند کمان کین توز چین بر ابرو افکنده و سینه سپر تیر بلا ساخته سر گرم زد و خورد گشت - و در این اثنا که کارهای دست بسته نمایان ازو سر زده صفحه میدان کارزار را کارستان نموده بود - بزخم تیری که بر شقیقه او رسیده کاری افتاد - از پا در آمده نقد جان را نثار راه خدیو روزگار نمود - وهم چنین راجه بیتهداس و پرتھی راج راتهور با سایر برادران رعایت رسم و راه راجپوتان نموده از مرکب ها فرود آمده آهنگ جنگ پیاده و سوار نمودند - و خواصخان بهتی و مرحمت خان بخشئی احدیان نیز چند تن را از اسپ انداخته خود نیز زخمدار در معرکه افتادند - و سید مظفر خان با جمیع برادران و خویشان شجاعت ذاتی و شهامت هاشمی را کار فرموده صفحه میدان ستیز را از شور گیر و دار و کش عرصه رستخیز نمود - و در پیش رفت کار چندان کشش و کوشش بجا آورد - که مجد شفیع نبیره اش با نوزده تن جان فدای نام و ناموس نمود - و پنجاه تن دیگر در جانبازی دقیقه اهمال روا نداشته محضر جلالت و طومار شهامت را بمهر و نشان زخم نمایان رسانیدند - و دو برادر راجه بیتهداس و قریب بصد تن از مغلان نامجوی و راجپوتان ناموس دوست در آن دستبازی جان باخته گوی ناسوری از عرصه نیک نامی بیرون بردند - در اثنای زد و خورد خانجهان زخم تیر خورده به پرتھی راج راتهور برخورد - و بانکه پرتھی راج از اسپ پیاده شده بود پای ازو کم نیاورده پیاده رخ به پیکار آن یکه سوار معرکه ادبار آورد - و بعد از تلاش نمایان هر دو از دست

یکدیگر زخم نیزه برداشته بقایمی از هم جدا شدند - و دو پسر رشید او یکی حسین و دیگری عظمت با شصت تن از مردم عمده او درین واقعه سر بیاد داد - و شمس خان دامادش نبیره عالمخان لودی که از کهنه سپاهیان افغانه بود - و با راجی علیخان در سنبل کشته شد - نیز با دو برادر محمد خان و محمود خان جان در باخت - چون خانجهان دو پسر آمدنی با داماد بقتل داد جز فرار چاره ندید - ناچار خود با دو پسر و پنج تن از آب گذشته سوای دوزن و چند سربه که پیشتر ایشان را بکشتی گذرانیده بود دیگر سایر اهل و عیال از نساء و جواری و اطفال بسبب طغیان آب چنبل درین سو گذاشته روی ادبار بوادی فرار نهاد - و باقی لشکر زخمदार و شکسته از زیر تیغ بسته بعضی جانب بالای آب و برخی بسمت پائین آب و اطراف دیگر بدر رفتند - و جمیع اهل و عیال و اسباب و اموال ایشان از صامت و ناطق بدست ارباب نهب و غارت افتاده مگر چندی از زنان که بدست افغانان جاهل کشته شدند - و سید مظفر خان بعد از تحقیق فرار او و عدم تشخیص سمت مفر چندی را بتفحص اثر و تجسس خبر باز داشته خود لمحہ در میدان بقصد دفن مقتولان و مراعات حال زخمداران درنگ نمود - درین اثناء فدائی خان و معتمد خان و انیرای و راجه جی سنگد و خان زمان پی در پی رسیده بدو پیوستند - و باتفاق قرار بر استفسار اثر خانجهان داده از پی او راهی شدند - چون بکنار آب رسیدند سه پسر از روز گذشته خواجه ابوالحسن نیز بایشان ملحق شد - چون تعذر عبور از آن آب بدون کشتی ظهور یافت - صلاح وقت در آن دیدند که تا فراهم آوردن کشتی ها و آرام گرفتن اسب ها شب گذرانیده روز دیگر هنگام دوپهر از آب گذشته بتعاقب او متوجه شوند - چون اهتمام تمام درباره تجسس اخبار او داشتند - و به هیچ وجه وجه فرار او بتحقیق نه پیوست - ناچار خواجه ابوالحسن و سایر اسرایان از شاهراه گوالیار و انتری بد (۱) [دتیہ] ع شتافته و از آنجا به چندیری و بهوراسه روانه شدند - آنکه متوجه سلوانی که پرگنه ابست ملک گوندوانه گشته از آنجا حقیقت بدرگاه معروض داشتند - و موجب این حرکات آن بود - که چون او توقف اولیای دولت را که درین هفت پسر رو داده

(۱) در بادشاه نامه این موضع باسم روتیه ذکر کرده شده - صفحه ۲۹۰ - حصه اول - جلد اول \*

بود - از جمله مساعدت‌های روزگار شمرده بشتاب بخت برگشته رو براه آورد - و خود را بجنگل ملک ججهار سنگه بندیده رسانیده پناه بدو برد - و از آنجا که بمقتضای حمیت راجپوتانست - چنانچه در امداد پناه جسته جان و مال و ناموس دریغ نمی دارند - او را حمایت نموده از بیم سطوت اولیای دولت از راهی غیر مسلوک و جنگل‌های دشوارگذار از حد خود گذرانیده بملک گوندوانه رسانیدند - و آن پیراهه رو قریب بدو سه ماه در پیغولهای جنگل‌ها و کھسارهای آن ولایت در غایت سراسیمگی سرگشته میگردید - در انجام کار از ولایت برار بر آورده بملک نظام الملک در آمد - و جگراج مقهور چون او را پناه داده راه نموده بود - بنا بر آن با راهبران مواضع گفته بود که عسکر منصور را بطریق پی غلط براه دیگر دلالت نمایند - ازین رو دولت خواهان که از ساختگی این حیلہ ساز آگاه نبودند - در آن جنگل‌ها بہر سمت تردد بی وجه داشتند \*

مجملاً سایر بہادران موکب نصرت بجلدوی فتح مورد عنایت بیغایات شدہ باحسان و تحسین سرافراز گشتند - خصوصاً سید مظفر خان و راجہ بیتہلداس و خواصخان و پرتھی راج وغیر آنها چون زخم‌های کاری داشتند - حسب الحکم بدربار سپہر مدار آیدہ از سعادت زمین بوس سرافراز گشتند - و بدین موجب بعنایت شاعنشاهی امتیاز پذیرفتند - و سید مظفر خان بعنایت خلعت و خنجر مرصع و دھ اسپ خاصہ و اضافہ ہزار سوار سرمایہ امتیاز اندوختہ منصبش<sup>۱</sup> [ پنجہزاری ] ذات و سوار قرار یافت - و راجہ بیتہلداس بعنایت خلعت و جملہ مرصع و فیل و اسپ و تقارہ و اضافہ پانصد سوار اختصاص یافتہ از اصل و اضافہ سه ہزاری دو ہزار سوار شد - و خواصخان بعنایت خلعت و اسپ و فیل و گھپوہ مرصع سرافرازی یافتہ باضافہ پانصد سوار منصبش دو ہزار و پانصدی ذات و دو ہزار سوار مقرر گردید - پرتھی راج بعنایت خلعت و اسپ و فیل و اضافہ پانصدی دو صد سوار دو ہزاری ہشت صد سوار شد \*

از سوانح این ایام رو گردان شدن بہلول میانہ و سکندر دوتانی است از سعادت جاودانی و پیوستن بخانجہان - بسط این مقال آنکہ چون بہلول مذکور بمقتضای سفاہتی کہ در نہادش مضمحل بود ہموارہ پیش نہاد

داشت - که بتحریک او سلسله آشوب و شورش بجنبش در آید - و یکی از سرگشتگان تیه ادبار را بدست آورده خمیر مایه تخمیر فتنه و فساد سازد - درینولا از پیوستن خانجهان به نظام الملک آگهی یافت - از بالاپور که در جاگیر او بود و قدر عنایت منصب چهار هزار سوار بداشت فرصت هزیمت را غنیمت شمرده رو بوادی فرار نهاد - و در دولت آباد باو ملحق شد - و همچنین سکندر دوتانی که نسبت خویشی نزدیک بخانجهان داشت - بتصورات دور از کار از جالناپور فرار اختیار نموده ثالث آن دو منحوس شد \*

چون به شاه عباس خبر ساحه ناگهانی جنت مکانی با بشارت جلوس حضرت صاحبقرانی رسید - و بنا بر محبت که غائبانه داشت - بحری بیگ رسولی را باهنگ ادای مراسم تهنیت جلوس اقدس و آداب پرسش ارسال داشته همدران نزدیکی از جهان گذران در گذشت - و فرمانداری ایران بشاه صفی گذاشت - و بحری بیگ از پرتو آستان بوس درگاه ناصیه بخت را فروغ سعادت داده بحکم رعایت مراسم بازگشتی که از دیر باز میان این دودمان دیرمان و سلسله صفویه از راه کمال و داد و اتحاد مرعی بود - همدین ایام سید کریم النسب میر برکه را که از بندهای فهمیده و آزموده و معتمدان دیرینه روزگار دیده درگاه جهان پناه است برسم ادای مراسم مبارکباد جلوس شاه صفی و لوازم تعزیت شاه عباس و تحصیل اشراف و اطلاع بر حقایق احوال و استیفای دقایق امور آن ولایت برسالت نامزد فرموده نامور ساختند - و هفتم آبان ماه بعنایت خلعت و خنجر و فیل و انعام پنجاه هزار روپیه سرافراز نموده حکم کردند که بعد از تقدیم وظایف امور مقرر و رسوم معهوده بزودی رخصت معاودت حاصل نموده متوجه دریافت سعادت ملازمت شود - و همدین روز بحری بیگ را رخصت معاودت داده عنایت خلعت گرانمایه و خنجر مرصع و ماده فیل ضمیمه سوابق عوطف عمیمه ساختند - و چون میر برکه جریده می رفت یک قبضه شمشیر مرصع بر سبیل استعجال با نامه ناسی بانشاء علامی افضل خان که هم اکنون بیجنس نقل آن رقم زده ترجمان عقل بل زبان خرد یعنی کلک آداب دان میشود مصحوب مشارالیه ارسال یافت \*

## نقل نامہ گرامی حضرت سلیمان مقامی به شاه صفی دارای ایران

حمدی که کبریائی معبود حقیقی را سزد جز زبان حال اوصاف کمال  
 او بیان نمی تواند نمود - و زبان قال بغیر از عجز و قصور راهی دیگر درین  
 وادی نمی تواند پیمود - پس درود نا محدود بر قایل للاحصی ثناء علیک  
 انت کما اثنت علی نفسک باد که حق حمد آن ذات مقدس تعالی  
 شانہ عما یقولون که در حقیقت اعتراف بعجز و قصور است بجا آورده سر  
 گردانان این وادی را بشاهراه مستقیم آن مقصد اقصی راهنمائی فرموده -  
 و بر آل آن سرور که وجود فایض الجود ایشان حمد یزدانست - و بر اصحاب  
 آن فیض گستر که بساط فیض دین مبین بیاری آن یاران بر بسیط زمین  
 گسترده گشته - و شکری که بازای این عطیة کبری نامتناهی و سپاسی که  
 در برابر این نعمت عظمی الهی زبید به هیچ زبانی و عنوانی ادا  
 نمی تواند نمود - که بعد از غروب آفتاب عمر و دولت و انقضای ایام حیات  
 و سلطنت عم جمجاه خلد آرامگاه بعل الجنة مشواه مثل آن کوکب عالم  
 افروزی از افق دولت طالع و لامع گشته و مانند آن سزاوار تاج و تختی  
 کر سریر دولت صفوی نشسته - امید از کرم و اهب بی منت آنست  
 به این جلوس میمنت لزوم را بر آن صفوه دودمان صفوی و ثمره شجره  
 مصطفوی و بر دوستان آن دودمان رفیع الشان مبارک گرداناد - چون از  
 قدیم الایام الی الآن بمقتضای تعارف زای که مستتبع روابط لم یزلی است  
 میانه خواقین این دودمان خلافت نشان و سلاطین آن خانواده عظیم الشان  
 پیوسته رابطه مؤدت مستحکم و همواره علاقه محبت محکم بوده - و بمواد  
 الحب يتوارث از سلف بخلف این عطیة کبری و از سابق بلا حق این موهبت  
 عظمی وارث رسیده - لهذا میانه اعلی حضرت سلیمان حشمت جنت  
 مکانی انار الله برهانه و آن شاه جمجاه رابطه دوستی بحد برادری منتهی  
 شده بود - و میان این نیازمند درگاه الهی و آن شاه والا جاه خلد آرام گاه  
 در ایام خجسته فرجام بادشاهزادگی نسبت محبت بمرتبه انجامیده بود  
 که آن جنت بارگاه را بمنزله عم بزرگوار خود می دانست - و آثار مجتبی  
 و علامات مودتی که رشک علاقه ابوت و بنوت تواند شد از طرفین مشاهده  
 عالمیان می گشت - ویوماً فیوماً این معنی در تزیید و آنآ فانا این نسبت



در تضاعف بود - بعدی که از نسبت های سابقین بسیار و از روابط سالفین بی شمار زیاده گردید - و پیوسته در خاطر دوستی گزین مهر آگین این معنی مذکور بود - که هرگاه واهب العطایا نوبت این خلافت کبری و سلطنت عظمی را باین نیازمند درگاه الهی رساند - بآن رضوان دستگاه دقیقه از دقایق دوستی نامرعی نگذاشته آنچه آن مجتبی ورزد که خواقین زمان از تصور آن در بحر تاسف مستغرق و سلاطین معاصر از رشک آن در دریای تعیر مستهلک گردند - و چون اعلی حضرت سلیمان حشمت جنت مکانی که بحکم قضای الهی به تسخیر دارالملک بقا نهضت فرمودند - و نوبت این خلافت کبری باین نیازمند درگاه اله رسیده خار و خاشاکی که از تموج امواج حوادث بر روی این بحر [ سلطنت عظمی ] ع گرد گردیده بوده بشعله تیغ آتشبار سوخت - و عرصه مرزو بوم هندوستان را از لوٹ وجود مخالفان بآب شمشیرخونفشان پاک ساخت - و تمام ملک موروثی که قبل ازین چندین بادشاهان عظیم الشان داشته اند - و مساحان روی زمین قریب سه ربع مسکون انگاشته اند - بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد - فحمداً لله ثم حمداً لله و شکراً لله ثم شکراً لله - میخواست که مراتب دوستی را که مرکوز خاطر مهر آگین بود از قوه بفعل آورده یکی از معتمدان آگاه و منتسبان درگاه آسمان جاه را برسم سفارت و طریق رسالت بخدمت آن عم قدسی منزلت روانه سازد - که درین اثنا خبر واقعه هایل و حادثه نازل رحلت آن شاه جمجاه از دار فنا بعالم بقا رسید - و جراحت کلفت قصه پر غصه جنت مکانی را تازه ساخت - تا آنکه مژده جلوس میمنت مانوس آن عالی تبار گردون اقتدار بر سریر خلافت آن عم بزرگوار و استقرار آن شاه والا جاه بر مقر دولت آن خلد آرامگاه غبار غم و الم را از گرد خاطر مهر آگین دور گردانیده کلفت به بهجت و شدت بفرح و غم بشادی و الم براحتم بدل گشت - رجای واثق و امید صادق از کرم کریم علی الاطلاق چنانست که همچنانکه این جلوس میمنت مانوس را برین نیازمند درگاه الهی مبارک گردانیده آن جلوس همایون نیز بر آن کامگار نامدار مبارک گرداند - و در وادی عدالت و انصاف و دوری از جور و اعتساف توفیق رفیق سازد - و در باب احقاق حقوق و ایفاء عهود و عفوزلات و ترک تعصبات و تکثیر

خیرات و توفیر مبرات و تفقد حال ضعفا و رفع احتیاج فقرا و اعزاز علما و اکرام صلحا که لشکر دعا و حافظان شریعت غرا اند باحتراز قضیات سابق از سالفین تأیید نماید - که درین صورت بهره کامل از سلطنت و حظ و افراز دولت یافته بطول عمر مبشر خواهد بود - و بوسیله دولت جهان فانی دولت باقی آنجهانی را حاصل خواهد نمود - چون شاه جمجاه را اعلی حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بمنزله فرزند و حضرت سکندر شوکت جنت سکانی بجای برادر می دانستند - و این نیازمند درگاه الهی آن رضوان دستگاه را عم بزرگوار میخواند - بمقتضای این نسبتها آن نور حدقه دودمان صفوی را بمنزله فرزند ارجمند دانسته آن مراتب دوستی را که در خاطر دوستی گزین مرکوز داشت - که در ایام سلطنت و خلافت نسبت بان عم سلیمان جاه از قوه یفعل آورد - انشاء الله تعالی نسبت بان فرزند کامگار نامدار به فعل خواهد آورد - چون اخلاص شعار بحری بیگ را از روی استعجال عم غفران مال بجهت استخبار اوضاع و استعلام احوال فرستاده بودند او را بزودی رخصت نموده ما نیز سید صحیح النسب معتمد پسندیده حسب میر برکه را بر سبیل استعجال از برای استفسار احوال خیر مال آن صفوه دودمان صفوی بانفاق او روانه آنصوب فرمودیم - که بعد از ادای مراسم تهنیت و تعزیت و اظهار مراتب محبت و مودت بتقدیم رساند - و هر گونه امری که باعث مزید اقتدار و هر نوع کاری که موجب زیادتئی استقرار آن شاه والا جاه در امر سلطنت آن دیار باشد - و این نیازمند درگاه الهی را باید نمود - اشاره نمایند که از قوه یفعل آورد - و بر عالمیان نسبت دوستی خود را بان فرزند ظاهر سازد که درچه درجه است - و چون خاطر بدریافت احوال فرخنده مال بسیار متعلق است - هر چند آن معتمد را زود تر رخصت نمایند بهتر خواهد بود - و ازینجهت که همیشه گلشن خلت تازه باشد خواهش اینست که بعد از مراجعت آن سیادت مآب از اعیان دولت معلی شخصی را که بمزید قرب و افزونئی اعتماد اختصاص داشته باشد برسم رسالت و طریق سفارت بخدمت آن فرزند والا رتبت روانه نماید - مناسب آنکه شیوه ستوده آباء عظام و سنت سنیه اجداد کرام را در ادای درستئی این دودمان خلافت نشان همواره مرعی داشته بارسال مراسلات و ارجاع مهمات و اعلام مرغوبات که درین بلاد بهم می رسد گلشن محبت و چمن مودت را نصرت

و حضرت بخشند - ایام سلطنت قرین کاسرانی و موجب سعادت در  
جهانی باد \*

از سوانح این احوان سعادت بی پایان ملا فرید منجم که در تحصیل  
فن ریاضی باوجود مناسب طبیعی و موافقت طالعی بتوفیق الهی  
ریاضت تمام کشیده بود - چنانچه همانا بنا بر فرط تتبع و وفور تطبع این  
فن را سلیقی و طبعی خود ساخته کتاب زیج شاهجهانی که از توجه  
حضرت صاحبقران ثانی در اهتمام دستور اعظم آصف جاهی بهمراهی  
برادر خود ملا طیب و سایر ریاضی دانان روش هند و یونان باتمام رسانیده  
بود - از نظر انور شاهنشاه عالم و دوم نیر اعظم گذرانید - و حسن سعی  
او بمحل تحسین و احسان و بتوقیع قبول و استحسان وصول یافت -  
و چون اصول و ابواب این کتاب حسابی متضمن فوائد بیشمار و منافع  
بی حساب بود - و ضوابط و قواعد کالی که باعث سهولت استخراج  
و آسانی عمل باشد در طی آن اندراج پذیرفته - چنانچه بالفعل  
اهل این فن از زیج الخ بیگی مستغنی شده استخراج تقاویم ازین  
[گرامت] نامہ نامی می نمایند - حسب الامر اقدس بقصد تعمیم  
نفع آن و سهولت تفہم و تقہیم و تعلم و تعلیم منجمان ہندی زبان رصد بندان  
اقلیدس کشای و درجہ پیمایان دقیقہ رس عبارت آنرا بلغت ہندی  
ترجمہ نمودند - امید کہ تا زمین ثابت و آسمان سیار باشد - و امتداد جداول  
تقویم لیل و نہار چون مدت عمر خدیو روزگار ممتد و برقرار بود - ضوابط  
استوار و قواعد پایدار این نمودار دانش<sup>۲</sup> [موجب استخراج و استنباط  
احکام نجومی باد] \*

درین ایام مرتضیٰ خان خلف میر جمال الدین حسین انجو صاحب  
صوبہ تہہ بجوار عالم رحمت پیوست - و امیر خان صوبہ دار ملتان بہ  
پاسبانی صوبہ مذکور و منصب سہ ہزاری دو ہزار سوار از اصل و اضافہ  
امتیاز یافت - روز جمعہ بیست ششم آبان ماہ مطابق سلخ ربیع الاول

(۱) ع [گرامی] ل

(۲) [مبین مناط استخراج و استنباط احکام نجومی بودہ بنیاد قوانین آن  
دستور العمل جهان تا بقای بناء عہد مستقیم و اساس احکام اصابت آئین صواب  
قرین حضرت صاحبقران ثانی ممتد و مشید باد] ل

سنه هزار و سي و نه هجري بائين هر ساله جشن وزن قمری آذین پذیرفت - و سایر مراسم معهوده این روز سعادت اندوز بر طبق دستور مقرر بظهور آمده \*

## بیان محو آثار و رسوم بدعت که در میان طوایف افغانان کوه نشین سرحد کابل شیوع و وقوع یافته بود از توجه اشرف

چون پیوسته توجه اشرف بادشاه شریعت پناه دیندار و خاقان ورع آئین پرهیزگار بر آن مصروف است - که از آثار احتساب روزگار سلامت نصاب در چار سوی گیتی ارکان اسلام رواج تمام پذیرد - و بمحض خاصیت نیت بل بمقتضای حسن عهد مبارک قبیح اعمال و سوء افعال خود بخود کناری گیرد - لاجرم به نیروی بازوی جهد و اجتهاد اعلام معالم ملت زهرا بر افراخته بجای آن شعار شریعت غرا آشکار ساختند - چنانچه آثار بدعت و ضلال یکبار بر افتاده ارباب بغی و عناد و اصحاب زندقه و الحاد که از زیر تیغ سیاست جسته اند همگی به پیغولهای خمول در خزیده - و اهل صلاح و سداد و اسلام و ایمان سالم و ایمن در وسعت آباد فراغ خاطر شاد وطن گزیده اند - چون از مضمون عرضداشت لشکرخان صاحب صوبه کابل ظاهر شد - که عموم قبایل افغانان تیره بطن تیراه و نواحی آن خصوص قبیله غوریه خیل که مریدان بایزید مخدول تاریخ نهاد مجهول اند - که نزد ایشان به <sup>۱</sup> [ یزدان شناسی ] معروف است - و بنا بر پیروی آن گمراه شیطان منش سامری وش از راه رفته اند - و بدلات آن غول وادی ضلالت بچاه جهالت افتاده اعمال عمل باحکام شریعت غرا نمی کنند - و از روی جهل مدار دینی و دنیوی بر عقاید باطله او که عین الحاد و اباحت و شبیه باحکام جاهلیت است نهاده اند - از جمله بدون عقد نکاح مباشرت زنانرا مباح می دانند - چنانچه بمجرد اینکه انجمنی آراسته و گاوی را ذبح کرده جمعی را اطعام کنند - بی آنکه صیغه ایجاب و قبول بمیان آید - ازواج را در کنار تصرف در آرند - و در طلاق بهمین اکتفا کنند که سر سنگریزه گرفته بدست زن دهند - و زن را از جمله ارث متوفی محروم

(۱) ع [ پیر روشنائی ] ل

می شمارند - تا بدان غایت که ورثه در انواع تصرف در ایشان مختار اند - خواه خود بزنی نگاهدارند - خواه زری گرفته بدیگری باز گذارند - و درین باب ایشان و اولیای ایشان را قطعاً امتناع نمی رسد - چون فرزندی در خانه یکی از بیدینان تولد یابد - گوش خر را بریده قطره چند خون از آن جراحت بر زبان مولود چکانیده کامش بدان پر دارند - تا در باب خونخواری و دراز گوش منشی هیچ جا پای کم نیارد - و بر هر بیگانه که به جبر دست یابند او را ملک یمین دست و خویشتن را مالک رقبه او دانسته خرید و فروخت او را روا دارند - و جمیع متروکات مخصوص اولاد ذکور را کور ساخته دختران را بی بهره مطلق گذارند - و در وقت خونخواری بر هر قبیله از قبایل که دست یابند بی ایستادگی از پا در آرند - و هم چنین اگر کسی از روی سرکشی و زبردستی از ادای حقوق آن بد اندیشان ابا کند - و چون مال دیگری از اهل قبیله بدست ایشان در آید دست از آن برندارند - و آنرا مطلقاً حق و ملک بل عین مال خود شمرده بیوجه حسابی بتصرف خود در آرند - و از جمله خرافات شنیعه ایشان است که بر هر که دست یابند اموال او را متصرف شده او را بقتل در آرند - و آنرا بر خود با این صیغه مباح گیرند که چون مقتول بوسیله ایشان از دریافت مرتبه شهادت بدرجات والا فایز گشته - در روز جزا با ایشان بهمین دقیقه در حساب دقت نکند و طلب مال ننماید - و باین شبهه سخیفه جز تهی دست کسی از زیر تیغ ایشان نجسته - و بهمین که تن به بندگی نهاده جان مفتی نه برده - و امثال این شناعات که شرح نتوان داد - چنانچه از غایت کثرت بشمار در نیاید در میان ایشان استمرار دارد - لاجرم بعد از اشراف و اطلاع برین مضمون بی توقف فرمان گیتی مطاع از موقف خلافت شرف نفاذ پذیرفت - که لشکر خان و سایر متصدیان مهمات صوبه کابل این ضلالت پیشگان را از ارتکاب این امور ناصواب که از طور خرد و طریقه شریعت دور است باز دارند - و بانواع تخویف و تهدید از وخامت عاقبت این اعتقادات واهیه که شرعاً و عقلاً مذموم است بترسانند - و اگر ازین پس کسی باین عملهای شنیع جرأت نماید او را تنبیه بایغ نمایند - و حسب الحکم شریعت غرا تازیانه و تیغ را برو حکم سازند - مجمل در عرض اندک مدت بر طبق امر جهانمطاع حضرت خلافت پناهی که اوامر و نواهی آنحضرت مانند قضاء الهی مبرم است - و رد و دفع آن از امکان بامتناع می گراید - مجموع آن بدعتهای واهیه و امور منهد مرفوع گذشته مبتدعان

از آن ممنوع شدند - و در اعمال و معاملات به منهج قویم و طریق مستقیم  
دین محمدی صلی الله علیه و سلم عمل نموده اجرای سایر احکام و حدود  
بر مجاری معهود ملت احمدی جاری و ساری گردید \*

ارتفاع رایات جاه و جلال و نهضت آنحضرت به

نفس نفیس بای گوشمال نظام الملک

و خانجهان بصوب دکن

چون بعنایت الهی از مبادئی ایام خیر انجام شاهزادگی تا هنگام  
جلوس همایون و از آن روزگار سعادت آثار تا اکنون باوجود تمادئی مدت  
قطعاً برق تیغ شعله آمیغ سطوت و صولت اولیای دولت بی سبق اتمام  
حجت برق خرمن سوز بخت سیاه هیچ تیره روزی نگشته - و در هیچ وقت  
کام کین خواهی را به لذت انتقام و مذاق تشفی را بچاشنی تلافی شیرین نه  
ساختند - مادام که کار بنامه و پیغام از پیش رود و معاملات به تیغ زبان فیصل  
یابد - قدم قلم خجسته مقدم را بر دم شمشیر مقدم داشته قطع و فصل  
مهمات را به زبان تیغ حوالت نمی نمایند - لاجرم فرمان عالی شان مشتمل  
بر نصایح خبرت بخش عبرت آموز بنام نظام الملک صادر فرمودند - و ازین  
جهت که مصلحت تقدیر بامری دیگر تعلق پذیر گشته بود - اصلاً آن پندهای  
سودمند فایده نداد - و از ته دل همچنان بر سر سرانجام قرار داد خاطر  
می بود - تا آنکه روزگار حریف آزار برین آمد که از آن تزویر اندیشه دغا  
پیشه انتقام کشیده کام خود از آن خود کام بستاند - و سینه از کینه دیرینه او  
پرداخته آن تیره روزگار را بروزگار خود نشاند - لاجرم غائبانه فنون حیل  
گونگون بکار برده بساط مکر و فسون فرو چید - و هزار گونه بازیچه نیرنگ  
آمیز بر روی کار آورده رنگها بر آب زد - تا نقش شکست و منصوبه باخت  
آن سست رای بهمه وجه درست نشین ساخت - تبیین این ایهام آنکه  
چون خانجهان از پیش سپاه نصرت دستگاه رو گردان شده به نظام الملک  
پیوست - و او آن بد فرجام را در ولایت خود راه و بحمایت خود پناه  
داده در صدد مدد آن نفاق اندیش شد - ازین رو شعله غضب بادشاهی  
زبانۀ اشتعال و التهاب کشید - و فرمان قضا توامان به پروانگی قهرمان  
قهر جهان سوز در باب تمهیه سپاه نصرت پناه اصدار یافت - و اوایل

ربیع الثانی سنہ ہزار و سی و نہ ہجری موافق بیست و پنجم دی ماه  
 الہی بساعت مسعود و درخور نہضت ہمایون کہ سعادت برو مفتون  
 و اقبال بدو مقرون باد ماہچہ مہر شعاع لوای والا بجمہت تسخیر دکن  
 بصوب مملکت جنوبی ارتفاع گرفت - و تفویض خدمت حراست  
 آن مصر عزت بہ مؤتمن الدولہ اسلامخان سمت تخصیص پذیرفتہ  
 منصبش باضافہ ہزار سوار چہار ہزاری سہ ہزار قرار یافت - و معتمد خان  
 از تغیر خان مذکور بخدمت بخشی گری دوم و میرزا شجاع ولد شاہرخ  
 بخطاب نجابتخان و فوجداری کول سرافراز گردید - و بعد از وزن  
 مقدس شمسی سال سی و نہم از عمر جاوید قرین و بوقوع پیوستن  
 مجمع آن روز سعادت اندوز کوچ در کوچ روانہ شدہ روزی کہ ساحت  
 خطہ خاندیس از جوش جیش منصور کہ یاد از غوغای نفخ صور میداد  
 روکش عرصہ محشر شد - از ہول سطوت و صولت اولیای دولت سر تا سر  
 مملکت جنوبی خاصہ سر زمین شورش خیز دکن رستخیز انگیز شدہ  
 در آن عرصہ شور روز نشور بظہور پیوست - ارادتخان صوبہ دار آنجا با تمام  
 کومکیان سعادت ملازمت اشرف دریافتہ یاقوت خان حبشی بانعام ہیکل  
 مصحف مرصع و دہوب خاصہ و یارہ مرصع و پنجاہ ہزار روپیہ  
 نقد و کھیلوجی بانعام پنجاہ ہزار روپیہ و اوداجی رام بانعام چہل  
 ہزار روپیہ و مالوجی بعطای موازی این مبلغ و میناجی  
 بمرحمت سی ہزار روپیہ و آتش خان بانعام بیست و پنجم ہزار روپیہ  
 سر بلندی یافتند - و بتحریک ہمت والا و رسوخ نیت و عزم جزم و حکم  
 قہرمان قہر و سزاوٹی نفاذ امر کہ پیشکاران امور جہانگیری و جہانبانی  
 اند سہ فوج عمان موج از دلیران عرصہ کارزار و فرسودگان روزگار بسرداری  
 سہ اسپہبد برگزیدہ بصفای دیدہ تعین یافتند بسر کردن این امر نامزد گشتند -  
 سردار اول ارادت خان - امرای عظام و ارباب مناصب بدین موجب بہمراہی  
 این فوج مقرر گشتند - جہارسنگہ بندیلہ - سید شجاعت خان بارہد -  
 رضویخان مشہدی - راو دودا - چندراوت - میر عبدانہ - اکرام خان -  
 شیخ زادہ نورالدین قلی صفاہانی - احمد خان نیازی - ستر سال  
 کچھواہہ - راجہ دوارکا داس - کرم سین راتھور - ملتفت خان داد  
 ارادت خان - بلہدر سنگھاوت - مغولخان ولد زین خان - نیام سنگھہ

( ۱ ) از دہوب شمشیر مراد است

سیسودیه - اہتمام خان قدیمی - راچند ہادہ - ۱ [اودیسنگہ] راتھور - تلوک چند ولد رای منوہر - جگناتھہ راتھور - مکند داس - جادون - و از دکنیان یاقوت خان حبشی - کھیلوجی بھونسلا - سیناجی برادر مالوجی بھونسلا - یسویخان جیریہ - فخر الملک - پرسوجی - بسونت راو - شمار سپاہیان این فوج با سایر برقندازان و احدیان بہ بیست ہزار سوار کشید - سردار دوم راجہ گج سنگہ - درین فوج جمعی کثیر از اعظام امراء و منصبداران بدین تفصیل تعین پذیرفتند - نصیری خان - بہادرخان روہیلہ - سردار خان - راجہ بھارت بندیلہ - راجہ بیتھلداس کور - راجہ منروپ کچھواہہ - انیرای - صفدر خان - یوسف خان - جان نثار خان - پرتھی راج راتھور - احداد خان مہمند - راول پونجا - شریف خان قدیمی - جہان خان کاکر - راجہ بیرنارین - پیرخان میانہ - شادیخان اوزبک - خنجر خان - حبیب خان - میر فیض اللہ - رای ہر چند - گوکل داس - سیسودیه - کریم داد قاقشال - جیرام - ہرداس جہالہ - محمد شریف قدیمی - محمد شاہ قدیمی - حسینی قدیمی - و از دکنیان اوداجیرام و بیلاجی و شرزہ خان - از منصبداران و احدیان و برق اندزان عدد این فوج از قرار ضابطہ معہود پانزدہ ہزار سوار مکمل مسلح خوش اسپہ - و سردار سوم شایستہ خان ولد آصف جاہی - تفصیل امرای این فوج بدین موجب - سپہدار خان راجہ جی سنگہ و راو سور بھورتیہ و فدائی خان و پھار سنگہ بندیلہ و اللہ ویردی خان و بھیم راتھور و مادھو سنگہ ولد راو رتن و راجہ روز افزون و مرحمت خان و کشن سنگہ بھدوریہ و امام قلی و محمد حسین و شیر زاد و جعفر برادر باقر خان نجم ثانی و حیات خان ترین و جمعی از منصبداران - و از دکنیان آتش خان حبشی و راوت راو و سہ ہزار سوار تاپینان یمین الدولہ و پانصد سوار مردم رانا جگت سنگہ - و شمار سپاہان این فوج با احدیان و برقندازان پانزدہ ہزار سوار بقلم در آمد - مجملہ این سہ دریای لشکر کہ فوج موج آنها از جوش تلاطم و تراکم از موج شور و شر بحر اکبر پای کم نمی آورد - و کثرت سوادش کہ ساحت کرہ خاک اغبر را فرو گرفته بود پہلو بر عظمت چرخ اطلس میزد - بتاریخ شانزدہم اسفندار مطابق بیستم شہر رجب سنہ ہزار و سی و نہ ہجری از کنار آب تپتی بہ تسخیر دکن رخصت یافتہ با عون و صون الہی و ہمراہی



اقبال بادشاهی بسمت بالا گهات راهی شدند - و ارادت خان بخطاب اعظم خانی و سردارثی کل سپاه سرافزای یافت - و مقرر شد که راجه گج سنگه و شایسته خان بصلاح دید او کار کرده از اندیشه صواب او در نگذرند - و روز دوشنبه بیست و دوم اسفندار در ساعتی سعادت آثار که انجم شناسان اختر شمار بجهت دخول برهانپور اختیار نموده بودند - شاهنشاه جهان پناه بدولت و اقبال بر فیلی خجسته منظر فرخ فر سوار گشته - اقبال در رکاب روان و نصرت در جلو دوان - و سران سرافراز از اطراف پیاده رو براه نهاده - بآئین بادشاهانه روانه شدند - و برسم معهود از دو سو دست زرباش گهر بار چون سیحاب نیسان بدر پاشی در آمد - و مانند شاخ شگوفه در موسم بهار سیم افشانی و درم ریزی سر کرد - چنانچه سر تا سردشت و در آب گوهر غلطان رو بسیلان آورد - و تمام آن سر زمین را سکه نقره خام فرو گرفته روی زمین ملمع شد - و آن خطه پاک از ورود مسعود آبروی عالم آب و خاک آمده از یمن قدوم و فیض حضور آنحضرت دارالسرور خطاب یافت - دولتخانه آن دارالسلطنت که در ایام بادشاه زادگی نشیمن های دلفریب دلکش در فضایش اساس یافته بود - از نزول اشرف روکش خلد برین گشت - درینولا خواجه ابوالحسن که بتعاقب خانجهان تعیین یافته بود با سایر کومکیان و دریا خان از بکلانه آمده ملازمت نمودند \*

## سر آغاز سال سوم از جلوس سلطان السلاطین

### روی زمین و بیدان سوانح دیگر

منت ایزد را که درین نوروز جهان افروز یعنی آغاز سال سوم از جلوس فرخنده فر همایون فال حضرت گیتی ستانی که در حقیقت فصل ربیع روزگار و سن شهاب لیل و نهار است - بهار عهد شاهنشاهی از وزش نسیم فضل الهی گل کرده - و ترشح نیسان احسان آنسرور سر تا سر هفت کشور را سرشار افضال و تفضل نموده - روز پنجشنبه که ششم شهر عظمت بهر شعبان سنه هزار و سی و نه هجری است در آن ساعت که اورنگ افروز طاهر چارم اعنی نیز اعظم از تابخانه حوت بفرقه شرفخانه حمل تحویل نمود - دارای دارالسلطنت آدم خدیو عرصه عالم نیز از خلوت سرای معالی اعظم بحرکز حقیقی خلافت یعنی بارگاه خلائق پناه که محیط ماهی تا ماه است

بدولت و اقبال انتقال فرمودند - و سحاب دست زر افشان را که همواره در صدد پاشیدن گرد آورده صدف های عدن و عمان است بموج زدن در آورده دیگر بار زمین را گوهر نثار ساختند - و سالیانه نواب سهد علیا از اصل و اضافه دوازده لک روپیه قرار یافت - و هفت هزار سوار منصب دار و احدی و برقنداز بسرداری راو رتن و وزیر خان بجهت تسخیر ملک تلنگ و انداز ترکتاز اطواف و نواحی آن تعیین پذیرفتند - و امر فرمودند که چندی در باسم که بسرحد ملک تلنگ پیوسته است اقامت نموده آن قدر قرار گیرند که به هیئت اجتماعی سر تا سر آن مملکت بدست آید - هراولئی فوج اعظم خان بعهده اتمام سید مظفر خان مقرر گشته روانه بالای گهات گردید - بعضی از نقایس نوادر و ظرایف تحف از نواب سهد علیا و شاهزادهای کامگار و امرای نامدار به قیمت بیست لک روپیه بعنوان پیشکش از نظر اشرف گذشته پر تو نظر قبول بر آن تافت - و همدربن روز قاضی محمد سعید کرهرودی و کیل عادلخان که بزیور فضایل نفسانی آراستگی داشت - داخل بندگان درگاه گشته بانعام ده هزار روپیه و سی هزار روپیه سالیانه برافرازی یافت - دریا خان روهیله از شور بختی و تیره اختری از سوابق عنایات بادشاهی قطع نظر نموده و از رعایت حقوق مراحم نامتناهی چشم پوشیده جنسیت و آشنائی خانجهان منظور داشته بدو پیوست - رحیم خان داماد عنبر حبشی و سرور خان از نظام الملک جدا شده بکار فرمائی سعادت روی امید باین دولت خانه آوردند - اولین به منصب پنجمزاری ذات و دو هزار سوار و انعام خلعت و اسپ و فیل و دویمین بمنصب دو هزار سوار و ترکمان خان بعنایت نقاره سر بلند و بلند آوازه گشتند\*

چارم اردی بهشت موافق رمضان المبارک فرخنده اختری زهره پیکر در شبستان خلافت از مطلع سهد والا نواب ممتاز الزمانی طلوع نموده به حسن آرا بیگم موسوم گشت - شانزدهم ماه خواجه ابوالحسن باسبغخلاص ولایت ناسک ترنبک اختصاص یافته با شاهنواز خان و ظفر خان و سید دلیر خان و خواجه فاضل مخدوم زاده و کرم الله ولد علی مردانخان و خواجه عبدالله و جمعی دیگر از منصب داران و [ راجپوتان ] و برقندازان مرخص شد - و حکم والا صادر گشت - که چون شیر خان صوبه دار گجرات با کومکیان آنولایت بدو ملحق شود - بعد از

برسات بهم راهی بهر جی زمیندار بکلانه متوجه تسخیر ولایت مذکور گردد\*  
 بیست و سوم عبدالله خان بهادر فیروز جنگ از کالپی رسیده سعادت  
 ملازمت اندوخت - چون در میان اعظم خان و شایسته خان نقش اتفاق  
 درست نه نشسته بود عبدالله بسرداری آن فوج مقرر گشته حکم طلب  
 شایسته خان بحضور صادر شد - بصد منصبدار جلو صد قبضه شمشیر  
 و جمدهر و سپر و یراق طلا و مطلا و بهمین کیفیت و کمیت اسلحه مذکوره بصد  
 منصبدار گرز دار از مغولان بهادر کار آزموده که بحسب مقرر همراه دو صد  
 احدی بگرزهای سیمین و زرین در دربار حاضر بوده بوقت سواری از  
 ملازمت رکاب سعادت بهره یاب می باشند عاطفت فرمودند - و بدر صد  
 تن از احدیان گرز دار مذکور دو صد قبضه شمشیر و جمدهر و سپر و یراق نقره  
 مرحمت فرمودند - بنام احمد بیگ اتگه شاهزاده مجد شجاع خدمت  
 ایصال فرمان قدر نشان و خامت گرانمایه به مجد علی رسول دارای  
 ایران که درینولا به لامور رسیده بود رقم زدند - از آنجا که اصابت عین  
 الکمال فرع نهایت مرتبه کمال است - از شور چشمی های افلاک و تنگ  
 نظریهای انجم در پنجم ماه نیر چشم زخم بموکب اقبال رسیده وقوع اسری  
 که متوقع نبود بچنداول فوج اعظم خان رسید - خقیقت این واقعه آنکه  
 چون درین مدت افواج غنیم مقهور بنابر مکر مالشی بسزا یافته از بیم  
 رو بروی اولیای دولت فاره نه شده در اطراف سپاه ظفر پناه گاهی از  
 دور مانند بخت تیره خویش سیاهی مینمودند - و اگر گاهی بانداز  
 اظهار تجلد و تمهور در مقام دستبازی شدند - چون کار بسر بازی می کشید  
 از قرار معهود باز بر سر کار خود رفتند راه فرار می سپردند - لاجرم افواج  
 موکب اقبال بنابر فرط تمهور ایشان را داخل هیچ باب نه شمرده از آن  
 بداندیشان حسابی نمی گرفتند - اتفاقاً در روز مذکور که چنداول فوج  
 اعظم خان به سلامت خان پسر او و چندی از راجپوتان مثل راو دودا  
 و ستر سال و راجه گردهر و کرم سین و بلبهدر و جمعی دیگر مقرر بود -  
 و قول لختی پیشتر رفته دو گروه فاصله راه میان این دو گروه دست داد -  
 خانجهان و دریا خان و مقرب خان و بهلول که در فوج آن مقهوری چند  
 مخدول بودند - جمعی پریشان را پیش فرستادند - که مکر قابو یافته اندیشان  
 فرصتی نمایند - و چون آن کوته اندیشان نزدیک آمده بر حقیقت  
 حال اطلاع یافتند همگنانرا آگاه ساختند - و ناگاه از اطراف متافتند و غافل  
 کمین کشوده بیکبار راه بر چنداول بستند - اولیای دولت موجود نام

از پیشی اعداء که دوازده هزار تن بودند نیندیشیده با صولت شیر در آمده بر ایشان حمله آور شدند - و از طرفین مردان ناموس جو داد مردی و مردانگی داده چندی تن از موافقان و مخالفان بے سرگشته و جمعی کثیر زخمهای کاری برداشتند - از جمله دلیران مغول امام قلی پسر جان سپار خان و رحمت الله پسر شجاعت خان عرب که از خانه زادان کار آمدنی بودند احیای مراسم حق گذاری نموده بکار آمدند - و از تاینان ایشان نیز و جمعی از راجپوتان مثل راو ستر سال برادر زاده راجه مان سنگه با دو پسر خود در معرکه جان سپاری افتاده رایت نیکنامی بر افراختند - و ازین دست کرم سین راتهور و بلدھر سنگھاوت و راجه گردھر نبیره راجه جیمل جوھر مردی آشکارا نموده و چهره بزخم های کاری رنگین ساخته در میدان جانسپاری افتادند - چون حقیقت بعرض اشرف رسید - بادشاه حقایق آگه رعایت حق سپاهیان جانسپار نموده باز ماندگان ایشان را مشمول عنایت ساختند - و پسران ایشان را بمناصب والا نواخته وطن های راجپوتان را بجاگیر فرزندان ایشان دادند - و راجه دوارکا داس را که تردهای نمایان بجا آورده زخمهای کاری برداشته در میدان افتاده بود احترام و برداشت تمام فرموده بآبروی زخم که آیت دلیری و نشان مردانگی است رایت امتیازش باضافه پانصدی دو صد سوار بر افراخته بعنایت علم سر افراز ساختند - درین روز ملتفت خان سرگروه فوج چنداول با راو دودا از رعایت مراسم ثبات قدم پهلو تهی کرده توفیق نیافتند که مصدر امری شوند\*

از سوانح این ایام ترتیب یافتن عید گلابی است برسم معهود این دولتیخانه جاوید - چنانچه هر ساله در روز تیر از ماه تیر که نخستین روز است در موسم برسات هند این جشن فرخنده بآئین بادشاهانه تزئین می یابد - و آنرا بهارسی عید ترکان می گویند - و ملوک عجم نیز از عهد قدیم باز پیوسته این روز را عید گرفتندی - بجملا بآئین معهود شاهزادهای والا قدر و امرای رفیع مقدار صراحیهای مرصع بنوادر جواهر و سایر بندها صراحیهای مینا کار و زرین و سیمین از گلاب ناب سرشار ساخته گذارنیدند - خان زمان و لهراسپ برادرش با سی لک روپیه از اکبر آباد رسیده در فوج خواجه ابوالحسن شرف تعین اندوختند - و چهل دست خلعت بارانی مصحوب مکرمت خان که بجهت استعلام خصوصیات احوال موکب اقبال مخصوص کمیت و کیفیت لشکر ظفر اثر بیلا گهات تعین شده بود برای امرای عظام مرحمت شده\*

از اتفاقات حسنه که درین اوقات روی نموده مقتول شدن جادون رای است بفرموده نظام الملک - از آنجا که تخم بدکاری جز ادبار جاوید ثمره دیگر نیاورد - و نهال قبح اعمال غیر از نکال دارین حاصلی ندارد - چنانچه جادونرای مقهور مذکور که با پسران و پسرزادگان و خویشان و منتسبان خویش بمنصب بیست و چهار هزار ذات و پانزده هزار سوار درین دولت جاوید طراز سرافرازی داشته مجال انقد بجاگیر ایشان تنخواه بود - از روی کافر نعمتی پشت بدولت جاوید کرده روی امید بسوی نظام الملک آورد - لاجرم منتقم حقیقی انتظام او را به نظام الملک حواله نمود - تا بشعله تبیغ بیدریغ دمار از روزگار آن بد کردار و فرزندان او بر آورد - تفصیل این واقعه آنکه چون این تیره انجام با اهل و اولاد از موکب اقبال بریده به نظام الملک پیوست - بنابر آنکه بے حقیقتی و کافر نعمتی ازو مکرر بوقوع پیوست - لاجرم نظام الملک باوجود کوته اندیشی از راه دور بیثنی خواست که او را بدست آورده چندی در زندان مکافات و بندیخانه مجازات که پند خانه ناخردمندان است محبوس دارد - بنابرین این راز مضمع و سر سر بسته مخمر را با چندی از مجرمان خود در میان نهاده مقرر کرد - که چون او بحضور بیاید همگنان از همه سو دست یکی کرده او را دستگیر نمایند - بعد ازین قرار داد کس فرستاده او را طلبیدند - و بنابر آنکه او اصلا از حقیقت معامله آگاهی نداشت غافل با پسران خود بدان انجمن در آمد - آنکه آن گروه از کمین گاهها برآمده دست به بستن ایشان کشادند - و اینها دست به بند نداده تیغها از نیام کشیدند - و بمقام زد و خورد در آمده دست بمدافعه و معانعه کشادند - و باوجود کشش و کوشش تمام بجای نرسیده کشاکش چاره نزول قضا سودی نداد - چنانچه در آخر کار از هجرم مردم نظام الملک با دو پسر کار آمدنی اجلا و راگهو و بسونت راو نبیره اش که بجانشینی او نامزد گشته بود گشته گشتند - و چون این واقعه شدنی وقوع یافت آن فرومایه دنی که بهمه مذهب کشتنی بود بجزای کردار ناسزای خود رسید - زن او که [کرجائی] نام داشت و مدار کار باو بود - با چکدیو برادر و تمامی احفاد و خویشان و منتسبان از دولت آباد فرار نموده بقلعه<sup>۲</sup> [سندھکر] وطن دیرینه

(۱) ع [کرجای] منتخب اللباب - حصه اول - صفحه ۴۲۷  
 (۲) ع [سند کهر] منتخب اللباب - حصه اول - صفحه ۴۲۸

خود که در نواحی جالنا پور واقع است تحصن جستند - و چون نظام الملک بر ایشان دست نداشت در صدد تفقد و دلجوئی آن بد اندیشان شده خواست - که عهد و پیمان بمیان آورده ایشان را استمالت دهد - چون عهود آن بد عهد محل اعتماد نبود - یرقول او دل نهاده نشده متوجه درگاه گشتند - از آنجا که مقتضای عفو و صفح آنحضرت است رقم بخشایش بر جراید جرایم و صحایف اعمال نا ملایم همگنان کشیده فرمان مرحمت عنوان بنام اعظم خان صادر فرمودند - خان مذکور تا سراردو یاقوت خان و اودا جیرام و کهیلوجی و سایر سرداران دکنیان را به پذیره ایشان فرستاد - جگدیوراو را حسب الحکم معلمی تسلیم چهار هزار سه هزار سوار و عنایت خاعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و تلنگ را و نبیره اش را تسایم سه هزار پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل عنایت فرموده یک لک و سی هزار روپیه نقد بر سبیل مدد خرج بهمه داد - و مجال متعلقه زمیندارئی جادونرای بر آنها ارزانی داشت\*

از سوانح این ایام شکار شیر شاهنشاه شیر شکار است بروش بادر که عبارت از دامی است مخصوص بصید دو و دام در نهایت استحکام که طول آن ده هزار ذراع بادشاهی ست بارتفاع شش گز - آن سراپرده بستون های استوار بر پا کرده انواع بهایم و سباع را بدان احاطه می کنند - و رفته رفته از چار سو بیشتر آورده دایره آنرا تنگ می سازند تا بدان حد که مطلوب باشد نگاهداشته آنگاه بصید پردازند - چون الله ویردی خان بعرض رسانید - که در شکار گاه تنومند شیری چند آشکارا شده اند - و چند روز است که قراولان از دور آنها را نگاهبانی می نمایند و باحاطه نگاه نظر بند دارند - چنانچه همانا آن ددی چند اهرمن منظر در پرده زجاجی چشم مانند دیو در شیشه بند اند - بنا بر آنکه طبع مقدس بصید شیر بس مایل بود فی الحال حکم فرمودند - که شیران را بعنوان احاطه دام مذکور بدام احاطه در آرند - و بر وفق و مدار آنها را رانده بظاهر باغ زین آباد رسانند - چون فرموده بجا آمد آنحضرت فیل سوار به صیدگاه تشریف برده ده قلاده راه به بندوق خاصه صید فرموده و چهار بچه شیر را گذاران شیر افکن که هر یک بیاد صدمه گرز البرز شکن صد رخنه در اساس سد سکندر و هزار شکاف در دل کوه قاف می افکندند - بضراب دست صید کرده زنده بقید در آوردند\*

اشتعال یافتن ذیره آشوب و شورش افاغنه  
 سرحد تیراه و بنگش بشراره شرارت  
 کمال الدین روهيله و انطفاء آن  
 برشحه فشانتي تیغ آبدار  
 دولت خواهان آن صوبه

خاصیت ادبار و لازم ماهیت تیرگی روزگار است که بهر برگشته بخت سرگشته اقبال رو آورده غبار هلاک و بوار بر روی روزگار و تارک اعتبار او افشاند - اگر بمثل فنون چاره در باره اوکار ابر طوفان بار کند - هر آینه گرد تیره بختی که برو نشسته از و فرو نه شسته زنگ سیاه گلیمی ازو نزداید - و اگر بالفرض اهل روی زمین همدست شده بدست گیری او برخیزند - و فنون سعی و تدابیر گوناگون با یکدیگر برآمیزند - لامحاله این معنی در ماده بهبود او سودی نداده اصلاً اثری برین مراتب مترتب نگردد - چنانچه خانجهان که بخت و اقبال ازو رو گرادنیده بحال تباه بخاک سیاهش نشانده بود - چندانکه دست و پا زد که آبی بر روی کار خود آورده گرد ادبار دور کند - بیشتر بمغاک خاک تیره فرو رفت - درینولا که دریای لشکر خاقان بحر و بر را از شش جهت محیط خود یافت - چو خس در گرداب و خر در خلاب پای بند و سرگردان مانده از هیچ رو راه بدر شدن نداشت - لا جرم بخاطر آورد که بتحریریک نامه و پیغام افغانان زیاده سر آن سرحد را شورانیده از جا در آورد - و اینمعنی باعث و شغل قلب دلاوران بلکه علت نگرانی خاطر اولیای دولت جاودانی گردد - غافل از آن که از غبار انگیزی شورش مستی پشه منش ذره نهاد که در جنب خیل سلیمان زمان وجود موری ندارد - چه مایه گرد بر دامن کبریا و جلال اولیای دولت ابدی اتصال نشیند  
 زهی ابلهی \*

\* بیت \*

از جا نرود کوه بتحریریک نسیم  
 دریای ز موج بیش و کم نشود

مجملاً بنا برین اندیشه به کمان الدین ولد شیخ رکن الدن روهیاه که در عهد جنت مکانی بمنصب چهار هزاری و خطاب شیر خانی سرافرازی

داشت - مکتوبی ابله فریب مشتمل بو هزار گونه تطمیع و ترغیب نوشت - آن خود سر بغور معامله نرسیده بمجرد نوشته او از جا در آمد - و سایر افغانان را نامداد خود خوانده در آن سرزمین سر به فتنه و فساد برآورد - چون سعید خان که در آنولا در کوهات اقامت داشت - از نوشته شمشیر خان داؤد گماشته لشکر خان براین مضمون آگاهی یافت - که کمال الدین ناقص نهاد که از آشفته مغزی پیوسته سودای خود کامی در سر بیمهوش او در جوش بود - و همواره ریاست افغانان میخواست - از آب اتک گرفته تا نواحی کابل قبایل افغانان را بشورش در آورده با خود مخمر و مقرر ساخته که از پیشاور فتنه سر کند - بنابراین ذوالقدر خان و علیخان بیگ بخشی آن تهانه را با شادمان بگهایی وال و خضر ککهر و چندی از احدیان و تا ینان خود به نگهبانی کوهات تعیین نموده خود در عرض یک نیم بهر به پیشاور رسید - بصلاح دید دولتخواهان نامه مشتمل بر نصایح هوش افزا فرستاده ابواب مواظ برو کشود - اگرچه بحسب ظاهر نخست از در طاعت و قبول اطاعت درآمده انقیاد گونه آشکارا نمود - لیکن در باطن لباس اظهار در موافقت کار خود ساخته به تشدید اساس مخالفت و تمهید قواعد تجارت پرداخت - زبان آوران چاپلوس را بدعوت سران سایر الوس افغانان خصوص عبد القادر ولد احداد بد نهاد و کریم داد کور پسر جلالد و محمد زمان پسر پور داد فرستاد - و آنها جمیع لشکر تفرقه اثر دور بنو نغر<sup>۱</sup> و کوهسار تیراه و بنگش علیا و سفلی و سایر الوسات ختک و چاوچی و توری را فراهم آورده در یولم گذر هفت گروهی پیشاور به کمال الدین پیوستند - و او نیز تا رسیدن اینها افغانان نواحی پیشاور از اشغر و محمد زئی و ککیائی و خلیل و مهمند و داؤد زئی و یوسف زئی و ترکلانی و امثال ایشان از آن طایفه پریشان روزگار را جمع ساخته بود - باتفاق یکدیگر شعله افروز آتش عصیان شده بدمدنه افسون ادبار هنگامه انسرده بغی و طغیان را گرم ساختند - و روز سه شنبه غره امرداد به پیشاور رسیده ظاهر آنرا بسیاهی سپاه چون باطن تازیکیان تیره درون تیراه بظلمت کفر و کفران فرو گرفتند - سعید خان و چندی از بندهای درگاه مثل شمشیر خان و شکرالله ولد لشکر خان

( ۱ ) ممکن است کد بنو نخر نام دیرین بنون باشد - در بادشا هنامه این مقام به اسم ونتر ونغر ذکر کرده شده [ صفحه ۳۱۴ - حصه اول - جلد اول ]



و جمال و جلال پسران دلاور خان کاکر و سید ساکهن و دیگر دلاوران راضی به تعصن نشده بر سر آن شدند که در بیرون بایشان روبرو شوند - ولیکن چون ملاحظه مصلحت وقت ضرور بود - و یکباره قطع نظر از مراعات لوازم حزم و دور اندیشی نمودن از طور خود دور بود - ناچار از راه حزم و دور اندیشی قرار بدان دادند - که چندی از دورن با مخالفان بمقام مدافعه درآمده چون خاطر از شکست و ریخت قلعه جمع کنند - یکباره به هیئت مجموعی برآمده در یکدم دمار از روزگار آن جماعت پریشان حال برآرند - سعید خان جا بجا مردم را بمحافظت تعیین نموده سپاهیان کار آزموده کارزار دیده را بنگاهداشت مداخل و مخارج باز داشت - و خود با پسران و تابینان آرام حرام گرفته دمی از مراعات شرایط تحفظ و تیقظ و مراسم سعی و تردد نیارمید - و در ایام محاصره هرگاه که مخالفان تباه اندیش از راه تهور در آمده انداز یورش مینمودند - بهادران جلادت شعار بضراب توپ و تفنگ خاک وجود نابود آن خاکسارانرا بصرصر فنا بر می دادند - و اکثری از مردان کار محافظت مورچلهها را به بندوقچیان گذاشته از حصار برآمده بشعله تیغ آبدار که هم خاصیت دعاء سیفی است - آتش در خرمن حیات آن منافقان می زدند - و بنگاهبانی اقبال حضرت جهانبانی از آنجا که توجه تأیید یافتهای جناب یزدانی کار حزب البحر و حرز یمانی میکند - بر اعدای دولت فایق آمده بی آسیب و گزند مخالفان سالم و غانم معاودت مینمودند - و در عرض این ایام روزی آن فرقه تفرقه آثار پریشان روزگار به هیئت مجموعی به پناه تختها در آمده بر حصار یورش نمودند - سعید خان با اعتماد عون و صون الهی و اعتضاد و همراهی تأیید بادشاهی مورچلهها را باهل توپخانه حوالت نموده با دلاوران کار آزموده از حصار بیرون تاخت - و آتش کین دشمنان دین بر افروخته مانند برق جهان سوز بر غنیم سیه گلیم تیره روز جلو انداخت - و بمحض امداد الهی باندک کشتش و کوشش بر ایشان غلبه نموده قتل و کشتن بسیار بظهور آورد - و بقیه السیف آن خیره سران چون بخت خویش مغلوب و منکوب بوادئی فرار شتافتند - و بنا بر آنکه جمعی انبوه از آن گروه برگشته روز در محلات محال بیرون شهر مانده تا غایت از شکست سران خود خبر نداشتند - و بیم آن بود که بهنگام تعاقب هزیمتیان غنیم آن بد عاقبتان خبردار شده به تسخیر حصار روآرند - لاجرم دولت خواهان صلاح در تعاقب ندیده نخست بدفع ایشان پرداختند - و جلو ریز

بر ایشان تاخته خلقی نامعدود را نیست و نابود و باقی را پریشان و متفرق ساختند - و جمعی کثیر که از بیم شمشیر بچار دیواریهای محکم و خانهای استوار پناه برده بودند - آتش در آن خانهها زده بشعله انتقام دود از وجود و دمار از روزگار ایشان برآوردند - و چون خاطر را از آن جماعت پریشان روزگار جمع ساختند - بر سبیل تعاقب سر در دنبال گریختگان نهاده قریب شش گروه از عقب ایشان رفتند - و سر از تن خلقی بیشمار برداشته مظفر و منصور بشهر مراجعت نموده حقیقت واقعه را از اقرار واقع در عرض فتحنامه عرضداشتند - بادشاه حق شناس سعید خان را غایبانه مشمول انواع عنایت ساخته بمرحمت خلعت فاخره و کمر شمشیر خاصه و اضافه هزاری ذات و پانصد سوار برنواختند - و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار پانصد سوار پایه اعتبارش افزودند \*

چون بعرض رسید که دیانت خان دست بیاضی قلعه دار احمد نگر مراحل بادیه رحلت را پیموده آنجهانی شد - بنابراین جان نثار خان را بعنایت خلعت و نقاره و منصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار از اصل و اضافه و انعام چهل هزار روپیه نقد اکرام بخشیده بتقدیم خدمت مذکور مخص و مرخص ساختند - سید نظام ولد سید جهان بخطاب مرتضی خانی سعادت نصیب گشته از عنایات اشرف سر رشته نظم احوالش سمت انتظام پذیرفت - بعرض مقدس رسید که <sup>ع</sup> [ نانا راو جی ] از عمده های نظام الملک با شیخ صوفی و سادات خان و شرزه خان از دکن خان دوران را آمده دیدند - منصب اولین سه هزاری دو هزار سوار و منصب هر کدام از آن سه نفر هزار و پانصدی سوار به تجویز خان مذکور قرار یافته از مجال مفتوح تلنگانه جاگیر تنخواه گردید - حکیم صادق که از رسالت توران زمین مراجعت نموده بود به پرتو سجده این آستان عرش نشان ناصیه بخت را فروغ سعادت بخشید - چون درین ایام سید مظفر خان سردار فوج هراول اعظم خان را ورمی در حوالی نافش بهم رسیده از کار باز داشت - حسب الامر عالی متوجه درگاه والا گشته راجه جی سنگهه بجای او مقرر شد \*

( ۱ ) ع [ تاو جی ] ل - در بادشاهنامه نادجی آمده [ صفحه ۳۱۵ ]  
حصه اول - جلد اول [

از سوانح این اوقات غلبه موکب اقبال است بر غنیم در سرحد ناسک - و صورت اینمعنی مبهم آنکه چون خواجه ابوالحسن بعد از انقضای موسم برسات باتفاق خان زمان و غیره بندها روانه مقصد شد - افواج منصوره را سه بخش نموده خان زمان و شیر خان و ظفر خان را بسرداری این قشونها نامزد ساخت - و مقرر نمود که ازین افواج ثلثه هر روز در وقت کوچ بنوبت فوجی بهراولی و فوجی به چنداولی تا بان منزل قیام نماید - چون گماشتههای نظام الملک رعایای آن ولایت را کوچانیده بکوهسار و جنگل های دشوار گذار فرستاده بودند - چنانچه در آن نواحی بلکه تا اطراف مجال دور دست نیز از آبادانی نام و نشان نمانده بود - و از رهگذر قلت غله و کثرت سپاه و عمله و فعله اردو غلاه آذوقه بل قحط خوراک بجای رسید - که نزدیک بود مجال توقف در آن مجال دور نما بل مجال باشد - لاجرم باشاره خواجه لشکر ظفر اثر بهر طرف تاخت آورده دست بتاراج و نهب و غارت کشاده در هر تاخت آذوقه بيشمار بدست آوردند - و گرانی و نایابی آذوقه اختی کمی پذیرفت - در اثنای این حال خبر رسید که نظام الملک گروهی انبوه را از سوار و پیاده بسرداری مجلدار خان و عمر افغان و غیره تعیین نموده - که اطراف معسکر اقبال را از دور احاطه نموده شبها به بان اندازی و روزها بدستبازی در آیند - خان زمان و ظفر خان با موکب نصرت شعار در شب ایلغار نموده متصل صبح چون قضای ناگهان بر سر ایشان نازل شده جمعی کثیر را مقتول ساختند - و چندیرا اسیر و دستگیر نموده اسباب و اموال و احوال ایشان را بالکل متصرف شده قرین ظفر معاودت نمودند \*

بیان سبب تفویض سرداری کل بدستور اعظم

عضد الخلافة الکبری آصف خان

و روانه شدن خان عظیم الشان

به بالا گهات در مرتبه اول

چون میان اعظم خان سردار کل و سرداران دیگر که در مراتب و مناصب پایه اعتبار ازو کم نداشتند - نقش موافقت درست نه نشست - چه سایر ایشان که در پیکر عسکر بمثابه اعضای رئیسه بودند -

کما ینبغی متابعت او نمی نمودند - و در آخر او نیز بایشان معاش پسندیده کد سر لوازم سرداری است بظهور نمی آورد - و ازین رو میان او و شایسته خان معنی حسن وفاق به شایستگی تمام صورت نه بست چنانچه مذکور شد - و مکرر در عرض این مدت حقیقت واقعه معروض پایه سریر والا گردید - رای صواب آرای حضرت شاهنشاهی بمقتضای وقت اقتضای آن نمود - که سرداری تعیین فرمایند که کل عسکر را از دقایق بیم و امید در درجه اعلی باشد - و سرداران دیگر را با او خیال برابری در خاطر نقش نتواند بست - و همگانرا از متابعت صلاح دید و عمل بمقتضای تدابیر او گریزی نبود - لاجرم درینولا سرداری کل سپاه به یمین الدوله امین الملت نامزد فرموده در وقت رخصت خلعت فاخره با چارقب زردوزی و خنجر و شمشیر مرصع و دو اسپ عربی و عراقی مزین بزین مرصع و فیل خاصه با ساز نقره مرحمت فرمودند - و شایسته خان خلف آنوالا شان جیغه مرصع با خلعت و اسپ و الله و پروی خان بخدمت بخشیاگری فوج مذکوره خلعت و اسپ یافته رخصت گردیدند \*

چون عبدالله خان بهمان عارضه سید مظفر خان مبتلا شده بود حسب الامر انور متوجه حضور گشته بمعالجه حکیم جگجیون صحت یافت - بولاجی کوی از اعیان نظام المک داخل عسکر منصور گشته بموجب التماس نصیریخان بمنصب سه هزاری دو هزار سوار افزای یافت \*

چهار دهم آبان ماه موافق سه سنه سلخ ربیع الاول سنه هزار و چهل هجری جشن وزن قمری سال چهل و یکم از عمر ابد مقرون کد از حساب افزون و از شمار بیرون باد ترتیب یافت - و انجمنی فردوس آئین آذین و تزئین پذیرفت - که نظیر آن در نظایر این روز بنظر روزگار در آمده باشد - لوازم عیش و نشاط و مراسم طرب و انبساط و آئین داد و دهش بظهور آمده درهای ضیق معاش و طرق تنگ عیشی بر محتاجان مسدود نمود \*

از سوانح دولت ابدی انما که درین ایام چهره نما گشت ترکتاز فوج ظفر اثر اعظم خان است برخانجهان و فیروزی یافتن اولیای دولت نصرت روزی بر آن برگشته روزگار - چون بعد از انقضای موسم برسات عسکر قیامت اثر از جا در آمده مستعد کار شد - و مقارن آنحال نوشته آصف خان سردار کل بد اعظم خان رسید - لاجرم سیلاب افواج بحر امواج که شعبه از

دریای لشکر قازم تلاطم است بطغیان در آمده باهنگ استیصال و گوشمال مردم بی نظام و خانجهان تیره انجام متوجه شد - از جوش آن جیش شورش انگیز سر تا سرساحت دکن بل روی زمین آشوب خیز گشته آثار روز میحشر و شور رستخیز بعرضه ظهور آمد - بهاول و مقربخان و سایر مردم نظام الملک که در جالناپور برسات گذرانیده بودند - از آوازه نهضت موکب منصور بی با و بی جا شده بسوی پاتھری<sup>۱</sup> فرار شدند - اعظم خان در همان گرمی بر خانجهان که در نواحی<sup>۲</sup> بیر<sup>۲</sup> موسم برسات گذرانیده انتظار اجتماع سرداران داشت جلو ریز کرده تاخت آورد - و بصف شکن خان نوشت که با مردم خود از قلعه برآمده تا رسیدن لشکر او را مشغول سازد - و در هنگامی که خانجهان در موضع راجوری اسباب سوداگرانرا که بدست آورده بود بر افغانان قسمت می نمود - اردوی جهانپوی را در موضع مچھلیگانو که از راجوری بیست چهار گروه است باهتمام یاقوت خان و مالوجی و اکراہخان و میر عبداللہ و رعایتخان گذاشت که از دنبال باہستگی روانه شوند - و خود باتفاق سپہ دار خان و راجہ جچہار سنگہ و بہادر خان و راو سور و سرافراز خان و خواصخان و جان نثار خان و راجہ بیتھلامس و راجہ پھار سنگہ و انوپ سنگہ و ارجن برادر رانا کرن و مرحمت خاز و چندر بن بندیلہ و اہتمام خان و کھیلوجی و اوداجیرام و جگدیو راو و سایر امرای دکنی و منصبداران و احدیان خوش اسپہ یک پھر شب گذشتہ راہی گشتہ ہنگام صبح اطراف خانجهان را فرو گرفت - چون صف شکن خان بموجب نوشتہ اعظم خان فوج خود را توزک کردہ بر فراز پشتہ بفاصلہ یک کرورہ برابر مقاہیر کہ چہار کرورہ از بیر گذشتہ در دامن کوهی اقامت داشتند ایستادہ - عزیز پسر آن ذلیل بمقابلہ صف شکن خان شتافت - درین اثناء اعظم خان با لشکر ظفر اثر جلو ریز رسید - عزیز از وصول افواج قاہرہ پای ثبات از دست دادہ باضطراب نزد پدر برگشت - و برگزارد کہ لشکر نصرت اثر بسرعت ہرچہ تمام تر رسید - و جمعی کہ پیشتر نمودار شدہ بودند فوج صف شکن خان بود - آن خیرہ سر تیرہ اختر را از درست نشستن این منصوبہ کہ باعث شکست اصلی و استیصال کئی او بود - غریو از جان برخاست - ناچار بہ بیقراری سپند بر روی آتش بخانہ

- (۱) موضع بیست کہ در میان دو آبہ ہورنا و گوداوری واقع راست \*
- (۲) قریب بہ چھل کرورہ در سمت شمال و شرقی احمد نگر واقع است \*

زین سمند باد پا برنشسته از راه اضطرار روبروی چندین هزار شعله سرکش گشت - و بیاد حمله ناقص نیران قتال را چون شعله زود میرخص اشتعال داده هنگامه افسرده خود را نیمگرم ساخت - افواج منصوره متعاقب یکدیگر روبرو نهادند - نخست راجه جی سنگه سردار فوج هراول با راجه بیتهداس و انیرای و سایر راجپوتان حمله آور شد - بعد از آن سپهدار خان سرآمد فوج برانغار با بهادر خان ولد دریا که برعکس پدر خلاف منش هرگز در آئینه عقیدت و مرات ارادتش جز صورت صفای اخلاص و نقش وفا و وفاق مصور نشده جلو انداخت - آنگاه خواصخان و سردار خان و مرحمت خان بخششی احدیان و اهتمام خان داروغه توپخانه و سایر برقندازان از دنبال ایشان سهیل بنگاه و برق خرمن آن سیاه بخت شده سلسله جمعیت ایشانرا چون روزگار ابر بداندیشان پریشان ساختند - چنانچه آن مقاهیر جمیع پرتال و اسباب و اموال خصوص قماشهای تجار را که تاراج کرده به تقسیم آن اشتغال داشتند بجا گذاشته رو بهزیمت و پا بکوه نهادند - چون اکثر تابینان امرا و احدیان تاراج غنائیم غنیم را فوزی عظیم دانسته دست به یغما بر کشوده بودند - توژک موکب اقبال از هم پاشیده برقرار اول نماند - چنانچه با اکثر سرداران مسلمانان و راجپوت اندک مایه مردمی که اغتنام ناموس و نام را غنیمت می شمردند اقدام ثبات افشردند - چون بیم آن بود که تا فراهم آمدن جمیع عسکر غنیم پریشان روزگار در عین مساعدت فرصت وقت غنیمت اندیش گشته از پیش بدر رود - ناچار امرای نامدار با اعتماد همراهی اقبال و اعتضاد کارگری دولت ابدی اتصال از دنبال ایشان بیالای کوه روانه شدند - نخست بهادرخان و اهتمام خان و نرهر داس جهاله بسرداری عنایت الهی و حمایت اقبال بادشاهی به تیغه کوه برآمده رو بسوی آن تیره رای نهادند - و چون خان جهان دید که چندی از بندهای درگاه خدیو زمین و زمان که مانند نزول قضای آسمانی بلندی و پستی و نشیب و فراز پیش ایشان یکسان است بیالای کوهسار برآمدند - و دیگر دلاوران نیز فوج فوج بشتاب سیلاب سر در نشیب رو بفراز کوه آورده اند - ازین رو اضطراب تمام بخود راه داده سررشته خویشتن داری از کف گذاشت - خصوص از نزدیک رسیدن بهادران مذکور که اگر فی المثل هنگام گرمی هنگامه گیر و دار آفتاب وار پا تیغ و سپر روی بکوه ثابت قدم آرند - بی توقف از جای بلکه از پای در آمد - چنانچه

مضمون این منظوم همانا حسب حال ایشان است - \* بیت \*

نشود تیغ پیش حمله او \* گر نهی تیغ بر سر کوهسار

دریخال تزلزل در بنای قرار و تحمل او راه یافته بی دست و پا شد - ناچار از روی اضطرار عمارتی فیلی را که عیال باقی مانده او بر آن سوار بود براه شیوگانو راهی ساخته خود ثبات قدم ورزید - و برادر زاده خود را که بهادر نامی بود - و سابق بمنصب چهار هزار سوار سرافراز بود - و وثوق کلي بر تهور و بهادری او داشت - باندا از مقابله بهادر خان و دیگر دلاوران باز داشت - و بهادر خان و همراهان او که اندک مایه مردمی بیش نبودند - ناچار پیاده شده روبروی ایشان آماده کارزار گشتند - و با وجود قلت اولیاء جمعی کثیر از اعدای دولت را بدرک اسفل جهنم راهی ساختند - مجملآ در آن روز دلیران عسکر جاوید فرکارستانی در عرصه کارزار بروی کار آورده روکش کار نامه رستم و اسفندیار ساختند - که روزگاران مضمون آن در ضمن صحایف بادشاه نامه نامی مانند شاهنامه بر صفحه روزگار خواهد ماند - خصوص بهادر خان روهیله که به نیروی دلیری ذاتی و بهادری جبلی چون کوه پا برجا قدم ثبات و قرار استوار ساخته نزد و خورد در آمد - چندانکه چندین تن رابی سر ساخته جمعی کثیر را زخمدار از پای در انداخت - و خود نیز دو زخم تیر یکی بر رو و دیگری بر پهلو برداشته از پرتو زخم رو همانا روی تازه یافت - و نرهر داس جهاله نیز چون تیغ آبدار بکارزار در آمده چندی را از پا در آورد - و با جمعی از راجپوتان آخر بکار آمد - و سپهدار خان و خواصخان و سرحمت خان عرصه کارزار را تنگ دیده دیوار سنگ بستی را که بر یکدست آن کمر واقع بود - سرمایه استظهار ساخته در پناه آن به تیر اندازی درآمدند - و راجه پهار سنگه بندیه که داخل فوج برانغار بود خود را به بهادر خان رسانیده ترددات شایسته بجا آورد - و راجه جی سنگه و راجه بیتهلداس و راجه انوپ سنگه و غیره که از سمت دیگر بکوه در آمده بودند - درینوقت بوقت رسیده خود را بمدد یاران رسانیدند - اعظم خان با شتاب باد و سحاب خود را بدامان کوه رسانیده ملتفت خان و راو سور بهورتیه و چندرمن بندیه و غیره دلاورانرا بمبالغه و تاکید تمام بکوه برآورده همکنانرا از همه رو دل داده قوت و نیرو افزود - مقارن اینحال که داعیان دولت ابد اتصال در عرصه داروگیر داد مردانگی و مرد افگنی داده مانند کمند بازو بعدو بندی و کمین کشائی برکشاده بودند - دلاوران طرف مخالف نیز در معرکه زد

و خورد چون تیغ تیز و خنجر خونریز دم از ستیزه زده زخم‌های کاری میخوردند - و از آنجا که مددگاری توفیق در همه وقت و همه حال قرین و رفیق طریق هواخواهان اینحضرت است - از صولت کواکبه موکب اقبال پادشاهی که مانند فوج لشکر امواج پی در پی رسیده ماه تا ماهی را فرو گرفتند - خیل رعب و هراس هجوم آورده پای ثبات و قرار بهادر مذکور از جا رفته بوادئی فرار شتافت - چون آن میخندول که خانجهان از روی استظهار او پشت گرم و به نیروی اعتضاد او قوی بازو بود روگردان شد - افغانان زیاده مر از راه بی سرداری فراری گردیده سر خود گرفتند - و بیاد حمله صرصر اثر بهادران نامدار بی پای شده راه پویه سر کرده بیپایان کوه راهی شدند - عساکر منصوره قاهره چون قضای نازل از فراز کوه شعله افروز آتش جان سوز کین گشته بدین آئین سردر پی آن مقهوران نهادند - و کمانداران قدرانداز آغاز گیر و دار نموده آن اجل رسیدگان خداگیر را در آن سر آشیب بیاد شیبۀ تیر گرفته مرغ روح چندین خون گرفته را از آشیان تن پرواز دادند - برسبیل اتفاق ناگهانی بل از قبل لطایف آسمانی که اکثر اوقات بنا بر قدر اندازیهای قضا سهام غیبی به نشانهای دل نشین بجا بر میخورد - در آن گرمئی هنگامه رزم که برقندازان از شراره فتیله بندوق آتش فنا در خرمن بد اندیشان می زدند - تیر تقنگی به بهادر مذکور رسیده از پا انداخت - و پرسرام نام راجهوتی از مردم بهار سنگه مانند قضای مبرم بر سر او رسیده خواست که آن نیم بسمل تیغ قضای نازل را تمام کش کند - قضا را بهادر از باب حرکت المذبوح بدست و پا زدن در آمده جمدهری بر ران او انداخت - چون انداز آن از کار افتاده زخم کاری کارگر نیفتاد - پرسرام از سر قدرت و قوت تمام جمدهری بر گلوگاه او زده کارش را باتمام رسانید - و سر آن زیاده سر بد اختر را جدا کرده با سلاح و اسب وانگشتر مهر آن گم گشته اثر بجهت علامت تصدیق قتل نزد اعظم خان آورد - خان مذکور آنها را بالتمام به پرسرام داده همان خاتم بد خاتمت را بجهت نشانی قتل او بدرگاه فرستاده سر سراپا شرش را بدروازه قلعه بیر آویخت - و بهادران موکب اقبال تا سه گروه از دنبال آن گروه ادبار مآل تاخته جمعی انبوه را در طی راه مسافر دارالبوار ساختند - چون اعظم خان از لوازم تعاقب باز پرداخت - بنا بر آنکه از یک پهر شب تا آخر آن روز زیاده از سی گروه مسافت طی کرده اکثر اوقات بتلاش و تردد و چپقلش گذرانید بود -



ناچار مصلحت وقت در آن دید - که سعادت‌مندان میدان و یکه تازان مضمار جد و اجتهاد را چندان زمان توقف دهد - که ستوران نعل انداخته و اسپان سم فرسوده کوکبه اقبال که جرم هلال جوهر نعل میزید - و گوهر سیاره بل گل میخهای سایر ستاره بجای میخ می ارزد - بزودی آسوده شوند - و شاید که در عرض اینجالت دنباله لشکر ظفر اثر نیز برسد - چون خانجهان باقیة السیف همین قدر توقف لشکر ظفر اثر از مساعدت وقت یافت - لاجرم آن را بخود بحساب سعادت بزرگ گرفته اینمایه فرصت را غنیمت عظیمه انگاشت - و بقدر قدرت و قوت به تگاپو درآمده با سرعت صرصر و تندئی تندر راه فرار سر کرده تا توان در خود و نیرو در چارپایان ناتوان یافت یکسر شتافته به تگ پا رفته جان بدر برد - درینحال اعظم خان درویش محمد دکنی را با چندی از مردم جگدیو راو و جمعی دیگر از پندهای یادشاهی بتعاقب او فرستاد - و خود نیز باوجود فروماندگی مراکب باحاضران موکب اقبال از عقب شتافت - درین تعاقب سیصد تن از افغانان دیوسار اسیر و دستگیر گشته اکثر اهل و عیال ایشان بدست افتاد - بیشتر مردم کارآمدئی آن ناپکار سوای آنانکه بنا بر آزار زخم کاری از کار رفته بودند - بالباسی که در بر و اسپه که در زیر ران داشتند سر بدر برده باقی اسپان کوتل و اسباب جا بجا گذاشتند - و خانجهان جریده و سبکبار باندک مایه مردمی پهریشان حال نیم جانی از میان پکران برد - چنانچه عیال خود را بر اسپان سوار کرده عماری را با فیل از روی ناچاری گذاشت - و با کمال خواری و بی اعتباری سپس از آن پایه عزت و آن سایه رفعت و کامگاری که همه را بناماسی و حق ناشناسی در باخته بود خود را بدرون کوهستان آن حدود کشید - و آن فیل را با عماری درویش محمد نزد اعظم خان فرستاده با سپاه نصرت دستگاه تا شامگاه چون پاداش اعمال سر در پی آن نامه سهاهان نهاد - و در آنوقت که ظامت بمیان جان آن تیره روزان رسیده بزینهار شب تار در آمدند - افواج لشکر عمان امواج را در ساحل رودی که در آن نزدیکی بود دستوری فرود آمدن داد - چون شب بروز رسید بنا بر آنکه آن بدکیش از پیش بدر رفته چندان اثری بر پیروئی او مترتب نمی شد - معیناً از جهت یاقوت خان و اردو که بمجهلیکانو تنزل داشتند خاطر اعظم خان متردد بود - لاجرم بحکم مشورت مشیر تدبیر دستوری دستور خرد پیر از اراده تعاقب خانجهان تقاعد ورزیده بازگشت بسوی پیر قرار داد اندیشه صواب پیشه نمود - و در

همانروز که اعظم خان داخل پیر شد - یاقوت خان نیز باردوی ظفر قرین رسید - و چون حقیقت واقعه از قرار واقع معروض خلافت گشت - بادشاه حق شناس از روی قدردانی بجلدوی این خدمت شایسته بهر یک از سردارن و ارباب مناصب رعایتی مناسب پایه و حال نموده بعثت خلعت و اسپ و فیل و اضافه منصب سرافراز فرمودند - چون خانجهان و دریا از شیوگانوبه بیضا پور<sup>۱</sup> و بهونسله از پرگنات ولایت بی نظام که بورود افواج در آن اثر آبادی نمانده بود بقصد رفتن دولت آباد رو نهادند - اعظم خان آگاهی یافته از پیر با بیست هزار سوار بصوب شیو گانو کوچ نمود \*

از سوانح این ایام چون ساهو جی بهونسله بعد از کشته شدن جادون رای پدر زنش از نظام الملک رسیده خاطرگشته در جاگیر خود پونه و چاکنه که دست نظام الملک در آنمقام باو نمی رسید جا گرفته بخاطر جمع آرمیده بود - همدران ایام با اعظم خان نوشت که چون این کمینه غلام را سعادت رهنما و بخت کار فرما گشته اراده بندگی درگاه دارد - اگر از راه خیر خواهی بدرگاه عرضداشت نموده فرمان عاطفت عنوان که در معنی امان نامه مشتمل بر استمات باشد درخواست نمایند - هرآینه در آن حالت باکمال جمعیت بدرگاه می شتابد - بنابر آن اعظم خان حقیقت بدرگاه معلی معروضداشت - و فرمان قضا نشان بر طبق انجاح التماس او طغرای صدور یافت - لاجرم باتفاق خویشان و منتسبان با دو هزار سوار آمده باعظم خان پیوست - و حسب الامر اشرف ساهوجی بمنصب شش هزاری ذات و سوار و انعام خلعت و خنجر مرصع و شمشیر و علم و نقاره و اسپ و فیل و دو لک روپیه نقد سرافرازی و بلند آوازگی یافت - و میناجی برادر زاده او بمنصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسپ و [رتی راوساتیه]<sup>۲</sup> بمنصب دو هزاری ذات و دو هزار سوار و خلعت و خنجر و اسپ و ساماجی یسر ساهوجی بهمین منصب و خلعت و خنجر و اسپ و مالوجی و هیلوجی و هاباجی هر یک بمنصب هزار و پانصدی ذات و هفت صد و پنجاه سوار و انعام مبلغ هشتاد هزار روپیه نقد سرافرازی یافتند \*

(۱) قریب به بست و پنج گروه در عرب اورنگ آباد واقع است \*

(۲) ع [رتی راوساتیه] بادشاهنامه - صفحه ۳۲۸ - حصه اول - جلد اول \*

چون درین ایام خبر رسید که خانجهان و دریاخان با یکجهان ادبار بیگ جا پیوسته نخست ساحت شیو گانو را باین نسبت مجمع قران نحسین ساخته بعد از آن متوجه بیضا پور شده میخواستند دولت آباد را نیز نکبت آباد سازند - لهذا اعظم خان با هفده هزار سوار از بیر بدان سوراہی شد - بمجرد استماع آوازہ نہضت عساکر قاهرہ بدانصوب نظام الملک نظام آباد را کہ در نزدیکی قلعہ دولت آباد احداث نموده او بود خالی کرده پناه بقلعہ برد - و ازین جهت کہ از نحوست قدم افغانان در آن سال در آن نواحی قطعاً بارش نشده خشکی بمرتبہ رسیدہ بود - کہ در سائر آن زمین گیاه از بالش افتاد - بلکه اصلاً نبات نرسد چه جای حبوب و نضج یافتن آن - و باین علت قلت غله و کثرت غلا بدرجہ رسید - عبور عسکر چه جای اقامت در آن مکان متعسر و متعذر بود - ناچار اعظم خان استیصال آن بد اندیشان را بوقت خود حوالہ نموده بالفعل تنبیه و تادیب مقرب خان و بہلول را کہ در آن آوان در دہارور نزول نا مبارک داشتند - پیش نهاد ہمت نموده متوجہ سمت مذکور گردید - چون موکب اقبال پپای آن گہات رسیدہ ارادہ بر آمدن نمودند - جمعی از مردم مقہور کہ از بیم عسکر منصور محافظت سرکریوہ بعمدہ ایشان بودہ راہ بر سپاہ ظفر پناہ بستند - اہتمام خان میر آتش با جمعی از برق اندازان کہ پیشتر از سایر لشکر ارادہ بر آمدن کوتل نموده بود با ایشان بر خوردہ آن خاک ساران را بیاد بندوق گرفته شعلہ فنا در خرمن بقای شان زد - و در اندک فرصتی جمعی کثیر را از کوچہ راہ تنگ تفنگ بہ فسخت آباد ساحت بس المصیر راہی ساختہ راہ عبور بر عسکر بادشاہی کشود - و ہمدران روز تمامی لشکر از تنگنای کریوہ باسانی گذار نموده چندی از سرداران غنیم را در عین ستیز و آویز بچنگ آورده در موضع دارہنگانو بیست کرویہی از احمد نگر قرار نزول دادند - روز دیگر اعظم خان در قصبہ جامکہیر ۱ از محال ولایت نظام الملک نزول نموده آن پر گنہ را در وجہ طلب دلاور خان تنخواہ داد - گماشتہای او از روی استقلال اعمال آن را متصرف شدہ بہ ضبط در آوردند - روز دیگر کہ نواحی قلعہ تلنگی معشکر اقبال شد - نگاہبانان آن قلعہ باستظہار حصانت حصار باقدام تجلد پیش آمدہ از راہ اظہار جلالت بتقدیم پیش دستی اقدام نمودند - و بہ برج و بارہ بر آمدہ

(۱) سی کرویہی از اورنگ آباد واقع است \*

دست به بندوق افگنی و بان اندازی کشودند - اعظم خان بسبب این حرکت ناهنجار که بيموجب از آن زیاده سران سرزد - بمجرد رسیدن از راه همت به تادیب متحصنان و تسخیر آن حصن حصین گماشت - و بی نصب ملچار و ضم اسباب قلعه گیری برقندازان و کمانداران را بمحض یورش مجبور نمود - همگنان از راه کمال دلاوری طبیعی و تهور ذاتی بی مبالات راهی شده روی پهای حصار نهادند - با آنکه از درون و بیرون جنگ در پیوسته متحصنان مردانه در مدافعه و مواجهه کوشیده دست و بازو بسربازی و جانفشانی بر کشودند - لیکن بدستیاری عون و صون الهی بهادران بمثابه باد صرصر که بی محابا خود را بر آب و آتش زند - روبروی توپ و تفنگ شده در عرض یک پهر بی آنکه معامله یورش بطول کشد - حصاری بان استواری در حوزه تصرف در آوردند - و جمعی کثیر بقتل رسیده بقیة السیف که زیاده از پانصد کس بودند - تن به قید دادند \*

سوانح این ایام سعادت انجام بیست و پنجم آذر ماه الهی ککش خاطر اقدس بنظاره نزهت گاه کراه و شکار آن اطراف رو نموده نزول همایون بدان فرخته منزل اتفاق افتاد - و سه روز در آن منبع عیش و شادی به نشاط صید و صید نشاط بیغمی طرب اندوز بوده چهارم روز معاودت فرمودند - بحکم آنکه ساعده از شنیدن اوصاف مرغوب آنمایه لذت می یابد که دیده از دیدن - و ازینجاست که اهل حکمت انبساط گوش را که لذیذترین ملایمات طبع و مشتملیات نفس است بی بهره ندانسته اند - لا جرم درین مقام به تقریب ذکر کیفیت آن نزهت کده غریب نظاره فریب این حس شریف را حرمان نصیب نه پسندیده بتعریف مجملی از خصوصیات آن ساعده افروز مستمعان میگردد - این گل زمین بدایع آئین که همانا سوادش خال صفحه چین پل سر تا سر متنزهات روی زمین است باسوم کراه (نام دهکده ایست واقع در سه گروهی برهانپور که این جلوه گاه شاهد نظر بر ظاهر آن واقعه است) اشتهار دارد - قبل از آنکه بالقوة این نزهت آباد عشرت بنیاد از توجه این بانئ مبانئ جهانبانی بفعل آید - پیشینیان بندی بطول صد ذراع و ارتفاع دو ذراع بر پیش رودی که در نزدیکی آن جاریست بسته بودند و از آن احداث آبشاری نموده - چون در ایام شاهزادگی نهضت والا به تسخیر دکن روی نموده بود - در اثنای سیرو شکار که از موکب اقبال بر آن سر زمین گذر اشرف افتاد - و جوهر قابلیت آن آشکار گردید - حسب الامر قضا نفاذ

آن عمارت گر معموره هفت کشور به تیز دستی معماران جادوکار در عرض اندک روزگار بندی دیگر بفاصله هشتاد ذراع پیشتر از بند سابق بر آن رود مترتب شد - چنانچه بین السدین دریاچه بطول صد ذراع و عرض هشتاد ذراع بهم رسیده از دو طرف ریزشگاه آب آن دو بند خاطر پسند و آبشار دلاویز صورت وجود بست - و بنا بر امر ارفع بر اطراف آن سرابستانی نیز با عمارات عالی و نشیمن های دل نشین بوضع بدیع و هندسه غریب ترتیب پذیرفت - بلطفی و زینتی که مشاهده اطراف آن دریاچه که از روی فسحت منظر و صفای نظر از دل کشمیر و تال صفا پور طرب افزاتر است - و باعتبار نزهت باغ و صفای آب باغ زاغان و نهر انجیر هری از باد برد بلکه از روضه رضوان و جوی شیر بهشت یاد می دهد - خاصه در موسم زمستان که آب رود بافراط و تفریط فصل برشگال و تابستان نیست و در کمال اعتدال می باشد \*

\* بیت \*

چنین نزهت کده اندر جهان نیست  
مگر باغ چنان گرچه چنان نیست  
ز لطف آبشارش فیض در جوش  
رود از دیدن آن هوش از هوش

از سوانح اقبال این دولت ابدی انتما که در صوبه اودیسه چهره نما گشت کسر لشکر تفرقه اثر تلنگانه است و فتح قلعه منصور گده - توضیح این ابهام آنکه بر طبق فرمان قضا امضا باقر خان متوجه تسخیر منصور گده که بنام بانئی آن منصور نام غلام قطب الملک اشتهار دارد - متوجه شده چون نزدیک رسید - شیر محمد خان گماشته قطب الملک بنا بر آنکه بسامان قلعه و سر انجام قلعه داری خصوص استحکام برج و باره و سد مداخل و مخارج آن پرداخته درین باب کما ینبغی سعی بلیغ بجا آورده بود - بخطر جمع با جمیعت تفرقه اثر خود که در آنولایت به سه هزار سوار و [دوازده هزار] پیاده جلد و جرار بود - بکار فرمائی ادبار مستعد مواجه و مقابله و آماده مدافعه و مقاتله مرکب اقبال گشت - و اکتفاء بتحصین حصار ننموده چهاردهم دی ماه باهنگ جنگ صف در میدانگاه میانه سمت شمال و شرقی قلعه تسویه صفوف نموده از روی تهور و تجلد بسلاحشوری در آمد - باقر خان با سایر تائبیان و بندهای

ع [ده هزار] پادشاه نامه - صفحه ۳۳۳ - حصه اول - جلد اول \*

بادشاهی و جمعی از مینداران آنحدود بتوزک تمام صف نبرد و یسال  
 قتال آراستد رو بدفع ایشان آورد - و قبل از آنکه دلیران از هر دو سو باهم  
 برآمیخته در یکدیگر آویزند - پیادگان سپاه دکن برسم معهود نخست یازو  
 به بان اندازی برکشوده از برج و باره قلعه نیز از رگ ابر شعله بار توپ  
 و تفنگ ژاله آتشین بر اولیای دولت ابد قرین باران ساختند - درینحال  
 باقر خان فوج هراول را که بسالاری محمد شریف خویش خود مقرر  
 داشته بود - بمدافعه هراول مخالفان نامزد ساخته خود رخ بقول آن گروه  
 ادبار پژوه نهاد - و هر دو به یکبارگی بر انگیخته بر قلب ایشان که  
 مشتمل بر چهار صف پی در پی از سوار و پیاده جرار بود تاختند - و آن  
 تیره بختانرا که تاب صدمه اولیای دولت برق صرلت نداشتند در حمله  
 اول از یکدیگر متفرق ساختند - چنانچه جمعی کثیر از ایشان کشته گشته  
 خلقی بیشمار گرفتار شدند - و باقی ایشان هراکنده و پریشان گردیده پناه  
 بیجنگل و کهنسار بردند - و غنیمت بسیار بدست ارباب نهب و تاراج  
 افتاد - باقر خان از آنجا که راه سرداری است نگذاشت که خاطر  
 متحصنان قرار گرفته آرام پذیرد - بنابراین بهمان پا تا پائین دیوار قلعه یک  
 جلو تاخت - و دلاوران عکسرفیروز نردبانها که بجهت آن روز ترتیب  
 داده بودند بر گردن گرفته پهای حصار رسانیدند - و بمجرد رسیدن قدم  
 بر آنها گذاشته رو به برآمدن برج و باره آوردند - نگاهبانان قلعه که مردم  
 دکن ایشانرا نایکواری گویند - بمحض ملاحظه اینحال از کار رفته یکبارگی  
 دست و پا گم کردند - و چاره کار خود در زینهار طلبی دیده ناچار برسم  
 معهود دکن که در وقت تنگی عرصه کار زار از روی بیچارگی کاه برگی  
 بدندان گرفته درینصورت طلب امان می نمایند - عمل نموده به تسلیم کلید  
 قلعه دارالنجاة سلامت و امن آباد عاقبت بر روی روزگار خود کشودند -  
 باقر خان بعد از فتح قلعه را به میر علی اکبر نام ملازم خود سپرده فوجدارئی  
 آن ولایت را به صبی قلی منصبدار باز گذاشت \*

نومید شدن خانجهان و دریا خان و رفتن

بسوی مالوه با هزار شورش انگیزی

از آنجا خیانت و خوف و غدر و حذر بر طبق حقیقت قضیه  
 الخائن خائف و الغادر حاذر متلازم یکدیگر اند بمثابه که در یک ماده مطلقا  
 از هم تخلف ندارند - درینولا بنابراینکه از شامت آن در شور بخت

بد فرجام که بسر وقت بی نظام افتاده بودند و ماسله نظم احوالش از انتظام رفته بود چنانچه سر تا سر زمین دکن شورش خیز و آشوب انگیز گشته کار بد آن کشید که ملک و مال دیرینه سال آن سلسله یکبارگی بمعرض تلف در آمد - لاجرم آن دو بدنهاد چون بر نظام الملک اعتماد نداشتند از راه دور بینی بخاطر آوردند - که مبادا خلاص خویش در گرفتاری ایشان دیده سلامت خود در تسلیم آن بدانندیشان اندیشد - ناچار صلاح کار فاسد خود را در آن دیدند که از راه مالوه بولایت پنجاب شتافته از افغانان آن سرحد استمداد نمایند - مجملآً باین اندیشه ناقص با صدر و ایمل و سایر افغانان از نواحی دولت آباد تا تنور شتافته از آنجا براه دهرن گانو و جویره<sup>۱</sup> و انبه و پاتر روانه سمت مالوه گردیدند - چون در علم قدیم تقدیم این امر که عبارت است از استیصال آن گروه خذلان مال بحسن سعی این دو سردار نامدار یعنی عبد الله خان و سید مظفر خان حوالت رفته بود - لاجرم در باطن اینمعنی علت شده بظاهر آن عارضه که سبق ذکر یافت سبب گشته حسب الحکم اشرف سید مظفر خان از بالا گهات بدرگه معلی آمده بود - بعد از اطلاع بر کماهی حقیقت حال خانجهان سید مظفر خان از حضور اقدس و عبدالله خان از پائین گهات بتعقب او معمور گشته حکم معلی شرف نفاذ یافت - که از هر جا که این دو سردار بیکدیگر پیوندند - استیصال آن بدنهاد را پیش نهاد سازند - و به نیروی اتفاق که بالخاصیت موجب موافقت تائید آسمانی ست اصل وجود آن بد گهر را از بیخ و بنیاد بر آرند - و آنحضرت از غایت اهتمام درین مهم متوجه تجهیز عسکر ظفر اثر و سر انجام سپاه نصرت پناه شده بی استفسار از اختر شناسان ساعتی مسعود بجهت شروع این مهم خود اختیار نموده روز نهم دیماه چندی از امرای عظام و سایر منصبداران مثل سرافراز خان و دوارکا داس و مادهو سنگه ولد راورتن ویکه تاز خان و شیرزاد و اوگرین و شیام سنگه و جگناتهد راتهور و امیر بیگ باصدتن از گرزداران شیر افکن که همانا تن اسفندیار و دل تهمتن داشتند - درین فوج متعین ساختند و مقرر فرمودند که براه بیجاگیده متوجه ماند و گردند - و همه جا از مخالفان خبردار بوده بر اثر آن گروه ادبار پزوه روانه شوند - چون

(۱) در منتخب اللباب این مقام را جوهره و چونپره نوشته - [صفحه ۳۳۷ - حصه اول]\*

سردار مذکور در کمال استعجال مرحله پیمان گشته در قصبه تالکانو بعبد الله خان پیوست - فی الحال از آن مقام طبل رحیل بر سبیل استعجال کوفته بشتاب باد و سحاب از دنبال شتافته بیست و هفتم دیمه چون بسرونج رسیدند خبر یافتند - که آن سیاه روزان دو روز قبل از نزول عسکر اقبال در آنجا رسیده اراده تاخت شهر داشته اند - و بحسب اتفاق خواجه عبد الهادی ولد صفدر خان کد از جانب پدر حاکم آن مجال بود با خواجه بابا و گروهی دیگر چهار گهری قبل از وصول آن گسسته امید داخل سرونج شده توفیق حراست شهر یافته بود - آن مخدول جاوید از دریافت پیشنهاد خاطر نومیده شده ناچار با یک جهان حرمان از آنجا رو تافته دو حلقه فیل سرکار خاصه شریفه که مشتمل بر پنجاه و شش زنجیر بود بدست آورده رو بوادی فرار و ادبار نهاد \*

روز چهارشنبه بست و پنجم دی ماه موافق پانزدهم جمادی الثانیه سنه هزار و چهل هجری بساعت همایون که سعود آسمانی انواع انظار سعادت نثار مجلس مقدس نموده بودند - و کف الخضیب دستها بد عای دولت جاوید مقرون بر کشوده بزم قدسی وزن شمسی از سال چهلیم عمرابد طراز آنحضرت که تابقای بقا امتداد و مدت آن بر صفحه روزگار و افراد دفاتر لیل و نهار باقی باد زینت و ترتیب یافته - خدیو روزگار خورشید وار به برج کفه میزان تحویل نموده و پله برابر را بزر و گوهر آمده خویشان را بنا بر انجام حوایج نیازمندان نوع بشر عرسم معهود با سایر اجناس و نقود دیگر سنجیده بر اهل استحقاق هفت کشور قسمت فرمودند \*

### کشته شدن دریا خان بدست اولیای دولت

کشد آدمی را دو جذبه بزور یکی آب روزی دگر خاک گور  
کشایش این دو کشش که همانا از یکدست است اجل رسیده  
و قسمت دریافته را جا در آورده تا آنجا که میخواست می کشد و در  
هیچ مقام قرار و آرام نداده کشان کشان تا بمقصد می دواند - چنانچه  
خانجهان کافر نعمت و دریا ناسپاس را که جاذبه خاک ولایت کالنجر  
و بندیل بل کشش زبانه شعله سعیر و جحیم و آبشخور سر چشمه صدید  
و حمیم از راه این دو سر زمین بجانب خود می کشید - همانا بدین وجه  
بی خویشان داری از دولت آباد راهی شده بدون آنکه مقصد مشخص

(۱) در پادشاهنامه پنجاه مذکور شده - صفحه ۳۳۸ - حصه اول - جلد اول \*



و سرمنزل معینی داشته باشند هایم و سرگردان می گشتند - تا آنکه دریا شوزیده سرکه پیمانۀ عمرش چند روزی پیشتر از خان جهان پر شده بود درینولا در سرزمین بندیده سر نهاد - و خانجهان یکدوگام آنسو تر در نواحی کالنجر گردن از بار سر آزاد ساخت - تفصیل بیان و کیفیت قتل دریا بد سرانجام آنکه چون سابقاً گذار خانجهان بر ملک بندیده افتاده بود بکرماجیت پسر ججهار سنگه اغماض عین نموده سر راه برو نگرفت و ازینوجه او و پدرش در معرض عتاب و خطاب بادشاهی در آمده همواره خایب و خجل میزیستند و پیوسته در صدد آن بودند که از هر وجه که رو دهد باقدام عذر خواهی پیش آمده بتقدیم خدمت راه خود پاک سازند - درین ولا که خانجهان و دریا قدم بملک ایشان نهاده خواستند که از کالپی سر بر آرند بکرماجیت اینمعنی را که پیوسته از خدا میخواست از لطایف

غیبی شمرده بافواج آراسته خویش غره بهمین ماه به تگاپو در آمده سر راه بر ایشان گرفت - و نخست بدریا که چنداول بود بر خورده بزد و خورد در آمد - آن سرمست باده غرور نیز که رسائی این نشاء هوش ربای در کاسه سر تهی مغزش سرشار افتاده بود بی محابا بر فوج بکرماجیت حمله آور گردید - و درینحال که او سرگرم جانبازی شده در پی حریف اندازی بود قضا را تفنگی که از بس درینمقام بجا افتاده آنرا لطیفه غیبی توان خواند بر سر او خورده از پا در آمد - چون دریا باد پیما را سفینه عمر در گراب فنا افتاد و از زیاده سرباها حباب آسا کاسه سر بیاد هوا برداد افواج بندیده به گمان آنکه سردار این فوج خانجهان بود از اطراف بر سر او ریختند - و خانجهان درین میانه فرجه فرار یابته بر یک کنار عرصه زده جان مفت از میان برد - در آن چپقلش و تعاقب که بعد از ظهور فرار خانجهان رو نمود قریب بچهار صد افغانان با یک پسر دریا بی سر شده - و دوپست بندیده در عرصه کارزار بمقام جانسپاری در آمده مراسم سپاس گذاری حقوق نعمت بیقیاس و لی نعمت جاوید بجا آوردند - چون این قضیه که از اتفاقات حسنه روزگار بود بکرماجیت بدرگاه معروض داشته سردریا با پسرش ارسال داشت هفدهم بهمین ماه بدرگاه رسیده چندی بر سر راهها افتاده از لکدکوب حوادث پاداش بی طریقی و بی راهی می یافت - بکرماجیت بخطاب جگراج نامور گردیده بمرحمت خلعت و شمشیر مرصع و نقاره بلند آوازگی اندوخت - چون شرارت وجود نابود دریا مردود از شراره آتش باروت فرو نشست خانجهان وداع صبر و قرار کرده مدهوش وار زمام اختیار خوبشتن

داری از دست داده هر روز مسافتی پی سپر میکرد - و موکب اقبال از دنبال آن ادبار مال بر سپیل استعجال مراحل پیموده سیزدهم بهمن بموضع نیمی از اعمال بهاندور<sup>۱</sup> پانزده گروهی سیهنده<sup>۲</sup> رسیدند - و بندهای بادشاهی خبر یافتند که مسافت میانہ ایشان و آن سرگروه کوتاه اندیشان زیادہ از ده گروه نہ مانده بنا بر آن بیدرنگ باہنگ پکرو کردن معاملہ او از روی عجلت تمام رو براه سرعت نہادند - چون خانجہان از وقوع پاداش کردار لکدکوب هجوم حوادث روزگار و پایمال دست برد آفات لیل و نہار شدہ از ایلغارہای پی در پی نیز کوفتہ گشتہ - چنانچہ سواران از کار مانده در چہار پایان قوت رفتار نہاند معہذا از زخمی بسیار ہمراہ داشت بنا بر آن در آن روز دیر تر راہی شدہ - ازین راہ جمعی از افواج قاہرہ خود را زود بدو رسانیدند - و از ہمہ پیشتر مقدمہ جنود فتح و ظفر سید مظفر خان کہ ہمہ جا مانند طبیعہ بخت بلند پیش موکب می شتافت دنبال آن برگشتہ بخت را دریافت - و چون خبر رسیدن مقدمہ لشکر ظفر اثر باو رسید سراسیمہ شدہ یکبار از جا رفت - و بوجود عدم ثبات قدم با پانصد سوار کار آزمودہ جانشینار بر سر راہ سپاہ ظفر پناہ ناچار پای قرار بر جا و استوار داشت - و زخمیانرا باندک مایہ خزانہ کہ از دست برد تاراج حوادث زمانہ باز مانده بود با چندی از افغانان زبون اسپہ پیش فرستاد - خان فیروز جنگ در آنروز شہامت ہاشمی را بکار بردہ با صدمہ سیل و صولت برق بر خیل لشکر آن خرمن سوختہ حملہ آور گشت - و از آن طرف خانجہان با افغانان حمیت سرشت ناموس دوست بر سر جان پا محکم نہادہ سپر صدمہ آن قضای مبرم شد و دست از جان شستہ پی محابا بزد و خورد در آمد - کوتاہی سخن در آنمقام کہ زبانہ آتش حرب بلندی گرای گشتہ معاملہ بداد و ستد جانہا افتاد - و صفدران تہور منش مانند نهنگان خشمگین با تندی شیر و تیزی شمشیر بر اعدای ہم قاختمہ آتش کین ہنگامہ رزم را گرمی دیگر دادند - از ہر دو صف رزم جویان تند خور و بروی ہم شدہ از فرط ہر دلی چندین خانہ زین تہی ساختند - و چون پروانہ

(۱) در شمال و شرق جہانسی واقع است \*

(۲) در شمال کالنجرو واقع است \*

بی پروا خود را بر آتش زده در دست برد شجاعت دست از رستم  
دستان بردند \* \* مثنوی \*

بنای جدل سخت بنیاد شد  
چوسیل آن دو خیل خرابی پرست  
دویدند برهم یلان بیدریغ  
چو برق از رگ ابر بهر مصاف  
چنان گشت دست و بغل کارزار  
که شد تیغها جفت مقرض وار

در آخر کار بیمن چهره کشائی توجه آن نظر یافته تأیید خدائی شاهد  
فتح در آئینه تیغ مجاهدان نصرت انما صورت نما گردید - چنانچه  
در اندک مایه مدتی به نیروی کارگری اقبال خدیو روزگار کار اکثر آن زیاده  
سران رزم ساز از دست بازی بسر بازی کشید - و از جمله نامداران عسکر ظفر  
اثر شیرزاد خویش خانعالم مردانه تلاش نمایان بظهور آورده خود نیز  
در عرصه جلادت نقد جان باخت - و همچنین راجه دوارکا داس نبیره رای  
سترسال در باره کشش و کوشش پای کم نیاورده تنی چند از آن زیاده سران  
را مسافر ملک عدم ساخت و خود سر بسر حق گذاری نهاده بکار آمد -  
چون خانجهان اکثر مردم خود را قتل و مجروح دید - خصوص محمود نام  
پسر او و صدر روهیله که نیروی بازو و گرمی پشت او بدیشان بود بکار آمدند  
و خانجهان نام پسر دیگرش را از تفنگ زخمی منکر بر روی ران رسید - و بدو  
نیز چند زخم نمایان رسید ناچار ثبات قدم را خیر باد گفته راه فرار سر کرد -  
و مطلقاً بهیچ چیز مقید نه گشته قطع طریق فرار اگرچه فی المثل گام واری  
باشد غنیمت می شمرد - چنانچه فیلان کوه پیکر که همراه داشت  
بحساب کا می بر نداشته جا بجا گذاشت - بلکه منصوبه خود در آن دانست  
که شاید دمی چند بهادران غنیمت گیر را بدان مشغول ساخته خود در آن  
فرجه فرصت هزیمت بیابد - از جمله فیلان بیست زنجیر بدست  
دلاوران شیرافکن فیل گیر افتاد - باقی راجه امر سنگه زمیندار بهاندور گرفته  
بموکب اقبال فرستاد - چون خانجهان گریزان گشته افتان و خیزان خود را  
بنواحی کالنجر رسانید سید احمد قلعه دار کالنجر سر راه بر آن گمراه گرفته  
جمعی کثیر از همراهان او را به تیغ گذرانید - و چندی دیگر را با [حسین] ۲  
نام پسر و تومان و طوغ و علم و بیست و دو زنجیر فیل بدست آورده بدرگه  
غالم پناه ارسال داشت و بجلدوی این تلاش مردانه بخطاب جانباز خان

سر افراز شد - و خانجهان بکار فرمائی اضطراب عنان بشتاب سپرده تا کنار تالاب سپهنده که بیست گروه مسافت درمیانه بود هیچ جا عنان یکران خذلان مثنی نه ساخته یک جلو تاخت - و عنان اختیار از دست فروهشته درین مقام که خاک دامنگیرش گریبان گیر گردیده بود قرار اقامت داده از سر کوچ در گذشت - و از ته دل همراهان خود را میان مرافقت و مفارقت مختار ساخته اکثر را بجدائی گزیدن تکلیف داد - در آن میانه جمعی را که ملاحظه حمیت افغانی بل رعایت حق نمکدانی ملحوظ بود ازین رو تا همه جا همراه بودند درینجا نیز همراهی گزیدند و باقی سرخویش گرفته براه خود شتافتند - و ازینجانب دولتخواهان در روز دو شنبه چهاردهم بهمن ماه موافق غره رجب پیشنهاد همت ساختند که بهر صورت که رو دهد امروز معامله او را یکرو سازند - و بحکم این قرار داد از عقب او فوج فوج از دریای لشکر طوفان اثر بشتاب موج گرداب پی در پی شتافتند - نخست سید مظفر خان با مادهو سنگه و دو صد سوار گرز دار و چندی دیگر از بهادران عسکر مظفر اثر بان فلک زده بر خوردند - و آن بر گشته بخت با عزیز نام پسری که اعز اولاد او بود و ایمل و جمعی دیگر از افغانان از عمدهای سرداران او که باو پایداری نموده بودند بنابر آنکه دل بر هلاک نهاده دست از جان شسته بودند فیل را پیش رو نهاده بروش راجپوتان همگی از اسب پیاده شدند و رخ بعرضه پیکار نهاده با فوج شاهی روبرو گشتند - پیش از همه مادهو سنگه با چندی از گرز داران پیشدستی نموده با ایشان بدار و گیر در آمد و از غایت جرأت و جلادت در عرصه کار زار چون کمان سینه به تیر داده مردم هر دو صف چون مژه در هم آویختند \*

نهنگان ز دریا بدشت آمدند خرامنده شیران بگشت آمده  
 در آن عرصه شوری بر انگیختند که در چشم محشر نمک ریختند  
 ز برنگیهای شمشیر کین لب زخم بر تیغ گشت آفرین  
 ز هنگامه دست برد یلان نجستی کسی جز خدنگ کمان  
 ز مغز دلیران در آن دشت کین سری بود پر مغز گوئی زمین  
 اگرچه درین رزمگاه افغانان بحکم آنکه های گریز نداشتند ناگزیر  
 شمشیر تیز گرفته بمبادرت در آمده بودند اما داد کشش و کوشش  
 داده با وجود کمی عدد مردانه وار با دمی پر کین و جبینی سراسر چین

روبروی بهادران پر دل چنانچه باید گشتند - و آن سرگشته خون گرفته نیز چون کارش بر سر افتاده بود و روز گارش پ پایان رسیده در عرصه پیکار به هیچ وجه من الوجوه پای کم نیاورده دست و پای بسیار زده تلاش و تردد بیشمار بر روی کار آورد - و باوجود آنکه چاره گری سعي سودی نداشت و اصلاً امید بهبودی نبود بقضای خدا بمبارزت در آمده مشت بر نشتر و پهلو بر نوک خنجر می زد تا آنکه از اطراف عرصه مصاف زخم های نمایان خورده - خصوص از زخم برجهه مادهوسنگه که بیشتر از همه پرو زده بیشتر از همه کاری افتاده بود - باوجود اینحال تا تاب و توان خویشتن داری داشت از خود نرفت و از پای در نیامد - آنگاه اکثر دلاوران که چون دشنه بخونش تشنه بودند تا رسیدن سید مظفر خان امانش نداده بزخم های پیاپی سیوف خاک وجودش را بصرصر فنا دادند - در آن میانه قریب بسی سوار از همراهان او خود را بیک کناره زده بتگ و تا سر بدر برده پی کار خود رفتند - و دیگران قریب بصد کس که عار فرار بخود قرار ندادند پا محکم نموده قطعاً نه لغزیدند و بر سر جان نه لرزیده در پای تیغ تیز نیز ثبات قدم ورزیدند - مثل عزیز و ایمل و چندی دیگر که از کشتن و مردن ابا و پروا نکرده پروانه وار خود را بیدریغ برشعله تیغ آتش آمیخ زدند - و از موکب اقبال درین جدال سید ما کهن ولد سید عبدالله نبیره سید مظفر خان با بیست و هفت تن دیگر سر در راه جانبازي داده سر افرازي جاوید خون بها گرفتند - و چندی دیگر محضر دلیری را بخط زخم نمایان رسانیده رایت مردی بر افراشتند - در آن وقت که گرز برداران سرهای آن زیاده سران از تن جدا ساخته بر سر نیزه کرده بودند عبدالله خان بهادر فیروز جنگ با سایر سرداران عسکر ظفر اثر از دنبال رسیده بشکرانه این فیروزي که بتازگی روزی اولیای دولت ابد طراز شده بود از روی نیاز شکر کارساز حقیقی بها آورد - و سرخانجهان و عزیز و ایمل را همراه خواجه کامگار برادرزاده خود بدرگاه عالم پناه فرستاد - و فرید نام پسر خانجهان که زنده گرفتار شده بود با جان جهان که زخمدار پناه بزن دریا برده بود با جلال برادر خورد بهادر خان مقید نموده بیکه تاز خان سپرده روانه حضور بر نور ساخت \*

\* ابیات \*

کجا این سر و اعتبار [سنان] ع مگر از پی عبرت دیگران

(۱) ع [چنان] ل \*

سری را که بودی ز صندل بدرد [سنانش بیازی پراز گاه کرد] ع  
 مرش آمد آخر اگر رفت تن بود عذر آن رفتن این آمدن  
 بامداد روز دوشنبه بیست و دویم ماه مذکور موافق اواسط رجب  
 که عید الفتح اولیای دولت جاوید نصرت بود خواجه کامگار سر آن تیره  
 روزگار را بدربار سپهر مدار رسانید - و معتحمد خان ازینمعنی خبردار گشته  
 باهنگ مژده رسانید پیشتر شتافت - و بهنگامی که خدیو روزگار در آب  
 نپتی کشتی سوار از شکار مرغابی صید خوشوقتی و کامیابی می فرمودند  
 ادای نوید فتح و بشارت نصرت نمود - آنحضرت شکر و سپاس بقیاس  
 و منتهای بی منتها و اهدب متمال بجا آورده از روی شگون برسم معهود  
 امر بنوازش نقاره شادیانه فرمودند - و ارکان دولت و اعیان حضرت مراسم  
 تهنیت بجا آوردند - و فتح نامها متضمن به بشارت استیصال آن خسران  
 مال بجهت یمین الدوله آصف خان و مهابت خان خانخانان و سایر  
 صوبه داران و امرای سرحد ارسال داشتند - و عبدالله خان بهادر و سید  
 مظفر خان را از روی عنایت بی غایت به فرمانهای عاطفت عنوان  
 اختصاص داده مصحوب عبدالله بیگ با خلعت های فاخره فرستادند -  
 و معتمد خان برسم سزدگانی از عنایت خلعت خاص تشریف یافته -  
 و خواجه کامگار باضافه منصب و مرحمت خلعت خاص و اسپ سرمایه  
 اعتبار اندوخته بخطاب عزت خانی نامور گشت - و بکار فرمائی مصالح  
 ملکی برای اعتبار خیره چشمان سرهای پر شور و شر آن خیره سران آویزه  
 گوش دروازه قلعه برهانپور شد - و چندی راس المال عبرت ارباب خبرت  
 و سرمایه بصارت ارباب شرارت بود - درینوقت که سر پیر خان مخاطبت  
 به خانجهان بعد از سردریا بدرگاه والا رسید شاعر جادو بیان طالب کایم  
 این در یتیم در رشته نظم انتظام داده بعرض اعلیٰ رسانید و صلۀ سرشار  
 یافت \*

(۱) ع [زمانش بیازی پراز گاه و کرد] صفحه ۳۳۳ - حصه اول منتخب  
 الباب در نسخه کتبخانه آصفیه حیدرآباد بجای سنانش زمانش رقم شده \*

این مؤده فتح از پی هم زیبا بود      این کیف دو بالا چه نشاط افزا بود  
از رفتن دریا سر پیرا هم رفت      گویا سراو حباب این دریا بود  
چهره نمائی شاهد مراد عسکر منصور که

عبارت است از فتح قلعه دهارور

بنقاب کشائی اقبال این تائید

پرورد عنایت ذوالجلال

چون سایر مهمات این دولت خدا داد خدا ساز است و از مزید  
سعی کار گذاران و میانجی کوشش مددگاران بی نیاز لاجرم همه وقت  
و همه حال بموافقت توفیق نقش مراد خداوندان بخت و اقبال بر وفق  
دلخواه درست می نشیند و اسباب پیشرفت کار اصحاب سهم السعادت  
خود بخود آماده و مهیا گردد - شاهد صدق این مقدمه فتح قلعه محال  
کشاد دهارورا است که به کمال حصانت و استحکام بر روی پشته مرتفع  
اساس یافته بر اکثر اطراف آبکندهای ژرف و شکستهای سهمگین هولناک  
و جره های عمیق دارد - و تا حال تصور فتح آن در آئینه خیال هیچ کشور  
گیری صورت نه بسته بود از سلسله جنبانیهای اقبال کار ساز فتح آن در لباس  
ترکتاز روی نموده و حقیقت این واقعه آنکه چون اعظم خان از راست رویهای  
اندیشه درست بخاطر آورد که نخست به قصبه دهارور و پینته که بلغت  
دکن عبارت از بازار گاهی است که اهل نواحی آنجا هر هفته یکروز معین  
بجهت خرید و فروخت آنجا فراهم می آیند بتازد - و آنگاه بر سر قرار داد  
معهود آمده تعاقب بهلول و مقرب خان پیشنهاد همت سازد - لهذا  
بانصرام ما فی الضمیر بی محابا از قصبه گذشته در چار دیوار توپ رس  
حصاری پای ثبات و قرار مستحکم نموده خبر یافت که مخالفان چندین  
زنجیر نیل و اسباب و اموال مردم قصبه بخندق در آورده و پشت به پناه  
قلعه داده رو بمدافعه سپاه نصرت دستگاه نهاده اند - از آنجا که راه سرداریها  
است و شرط کار گزار خود با سایر بندهای درگاه سوار شده بکنار خندق  
آمد و اهل قصبه را که از روی خیره چشمی بچیره دستی در آمده گرم  
بان اندازی بودند بباد تفنگ گرفته از آنجا بضر زور بیجا ساخت -

(۱) این قلعه در جنوب و شرق بیر بفاصله بیست و هشت میل انگلیسی  
واقع است \*

و ارباب تهور اسباب نهب و غارت هزیمت آنها را مفت خود دانسته بی محابا بدرون خندق ریخته غنایم بسیار و اسباب و اموال بی شمار به یغمل بردند - بعد آن بموجب فرموده خان مذکور پیادهای راجه ججهار سنگه در صدد سر بازی شده بخندق در آمدند - و آن پیادهای جلد و جرار که هنگام گیر و دار پای کم از سوار نمی آوردند و در مقام سرعت سیر بر تکاوران باد پیما پیشی می جستند از سر جان گذشته با اجل دست و گریبان شدند - و به تنگنای عرصه خندق در آمده چندی از تیر و تفنگ کمین کشایان بروج قلعه جان باختند - و چندی باوجود زخم های کاری چهار زنجیر فیل و بیست و هفت اسپ و شتر و گاو بسیار و دیگر اموال و اسباب از خندق بر آوردند - از تهور ایشان اکثر دلیران و یغمائیان لشکر دل یافته بخندق در آمدند و آنچه از صامت و ناطق یافته متصرف شدند - و درین مرتبه نیز پیادهای بندیده سه زنجیر فیل و پنجاه اسپ بدست آوردند - اعظم خان بجلدوی تجلد سایر غنایم را بارباب تاراج باز گذاشته بجهت سرکار خاصه بر فیلان رقم اختصاص کشید - و چون شب در آمد بمقتضای شرط سرداری در خندق پیاده پا براه نهاده اطراف چار دیوار حصار بنظر در آورده درباره جست و جوی مداخل و مخارج قلعه دقیقه از دقیق فکر و تدبیر نا مرعی نگذاشته - و در عین تعمق نظر دریچه بگچ و سنگ مسدود نموده دید که ممکن بود که از آن را فرجه یافته نهفته بقلعه در آیند - بنا بر آن در حال بیلداران و سایر عمه و فعله این کار را طلب فرموده بانعام گرانمند دل داده نیرو افزود - و بدین طریق سر گرم این کار نموده بجد کلی و اهتمام تمام بشگافتند آن باز داشت - و در آن سمت ملچارها قرار داده جا بجا نگهبانان بر گماشت - و چون متحصنان مثل سیدی سالم حبشی و پدر اعتبار راو و برادران او از قسمت یافتن ملچارها خبردار شده در محافظت حصار مبالغه بیشتر نموده سر گرم بان اندازی و بندوق افگنی و توپ کشائی شدند - درین اثنا بنا بر آنکه کار اصحاب سهم السعادت بخود بخود مهیا و آماده میگردد فضا را از نقاب حجاب غیب شاهد لطیفه شریفه روی نمود که درحقیقت همان موجب فتح اولیای دولت و غلبت کسر قلب اعدا شد - چه توپ کلانی که سرمایه پشت گرمی اهل حصار بوده و آنرا بصدد جر ثقیل بالا برده بر دروازه قلعه نصب نموده روی لشکر را بان نگاه می داشتند ارا به آن توپ در انداختن نخستین از صدمه آن شکست و توپ غلطان بر روی برج افتاده از کار باز ماند - و اعظم خان در آن



بمطابق کار بر ایشان دشوار ساخته عرصه بر همگنان تنگ گرفت که فرصت پرداختن و مجال اشتغال بساختن ارابه و رفع توپ که باسانی دست بهم نمی داد نیافتند - چنانچه خان مذکور بعد از وقوع آن واقعه روبروی دروازه منصوبهای فتح فرو چیده در همان گرمی مرحمت خان و میر غیاث را با جمعی از بندوچیان فرستاد که بر کنار خندق قرار گیرند و در پناه چبوتره کوتوالی ملچار ساخته کار بر اهل حصار تنگ و دشوار سازند - بالجمله با آنکه اکثر بندهای دولت خواه بادشاهی مخصوص امرای دکن بنا بر دشواری کار و حصانت حصار صلاح در محاصره ندیده با اتفاق می گفتند که صرف وقت درین راه نقد فرصت بخاک ریختن است و درین معامله با فشردن سر رشته کار خود از دست دادن است - لیکن از آنجا که اعظم خان را بخت کار فرما و اقبال راه نما بود مطلقاً این سخنان را بسمع رضا اصفا ننموده در خاطر راه نداد بلکه همچنان بر سر کار خود بوده مرتبه بر مرتبه مراتب جد و جهد می افزود - در آن چند روز جمعی از پیران گویان را که خلل در رسوخ عزیمت می انداختند بهر گوشه متفرق ساخته خود با مردم یکدله سرانجام کار ولی نعمت جاوید را وجه همت بلند همت ساخت - و از صفحات صحایف اعمال و جراید مساعی اهل قلعه که عنوان تهاون و تکاسل داشت آیات و هن و ضعف مطالعه نموده یکبارگی درهی کارسازی پورش شد - و بامداد روز دو شنبه هشتم ماه بهمن به عون و صون ایزدی مستظهر و معتضد گشته رو بسوی قلعه آورد - و سایر دلیران لشکر به هیئت مجموعی از جانب دروازه دیگر که آبکند و جر نداشت انداز پورش نموده متوجه شدند - و از اطراف دلاوران فراز دشمن بیکدیگر پیوسته و زین ها بر دوش نهاده تکبیر گویان پای براه حصار برداشتند - و بمجرد رسیدن نردبانها باطراف برج : باره بر افراشته و پا بر مدارج آن گذاشته بیلا بر آمدند - و برخی بدست آویز کمند بر کنکرهای بروج عروج نموده کار نامه این نوع قلعه کشائی که از آن روز باز در بند ایشان است بر طاق بلند نهادند - و مرحمت خان نیز از جانب دیگر در آمده در پیچه دروازه را از طرف درون کشاده و اعظم خان با سایر امرا از آن راه داخل قلعه شد - تا آنوقت قریب [دو] هزار کس از راه برج و باره بقلعه در آمده دست بغارت و تاراج بر کشادند - و اسباب بسیار و اموال بیشمار از نفایس اقمشه و امتعه و نوادر جواهر و مرصع آلات و زیور گران مایه و ظروف طلا و نقره

و ستور و مواشی و امثال اینها بحوزه تصرف سپاهیان درآمد. و سر تا سر قلعه از باب صامت و ناطق بنا بر دست انداز ارباب یغما بیاد نهب و تاراج رفته آنچه نام مال بر آن توان نهاد گرد از بنیاد آن بر آمده بوم و بر و دیوار و در حصار بجا روب غارت پاکروب گردید. چنانچه مبلغهای کثیری از میان رفته برنده آن معلوم نشد. و مستحفظان حصار از سرداران گرفته تا سایر عمله و فعله قلعه با اهل و عیال دستگیر شدند. سیدی سالم قلعه دار و پدر و برادران و اهل و عیال اعتبار راو و اهل بیت شمن عم ملک بدن و جدّه مادری نظام الملک بدست در آمدند. اعظم خان چندی از ایشان را که نگاهداشت آن ضرور بود نگاهداشته دیگرانرا بنا بر در خواه امراء دکنی بصیغه صدقه فرق فرقدسای آزاد ساخت. بعد آزان بسر انجام مایحتاج قلعه پرداخته سامان آذوقه و اسباب توپخانه نمود. و هفت صد تفنگچی و باندار و توپچیان ماهر حکم انداز با صد سوار و چندی از منصبداران را در قلعه بازداشته نگاهبانی حصار بسرداری میر عبدالله رضوی مقرر ساخت. و بعد از فراغ خاطر فتح نامه بدرگاه والا ارسال داشت. چون بعرض اشرف رسید آنخدمت شایان موقع استعسان نمایان یافت و خدمت گذاران محل تحسین و احسان بی پایان گشتند. اعظم خان بعنایت خلعت خاصه و اضافه هزاری ذات و هزار سوار بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و دو اسپ از طویله خاصه با زبن مطلا و راجه چچهار سنگه بندیده بخلعت و اسپ و مرحمت خان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار و خلعت نوانش یافتند. افواج نظام الملک که بیست گروهی قلعه دهارور اقامت داشتند بمجرد استماع این خبر آنجا کوچ نموده بنواحی قلعه قندهار که در آن آوان بمضیق محاصره افواج پادشاهی در آمده مشرف بر گیراگیر تسخیر شده بود شتافتند که شاید باتفاق دستبردی نمایند و باین حرکات ناقص باعث شغل قلب و پراگندگی خاطر دولت خواهان شوند. خان مذکور بیدرنگ آهنگ تادیب آن گروه نموده از آنجا کوچ کرد. در اثنای این حال خبر رسیدن رندوله خان سر لشکر عادلخان که در آن نزدیکی از اعظم خان درخواست رخصت ملاقات نموده دستوری یافته بود بدان خان عظمت نشان رسید. خان مذکور همان جا توقف نموده بجهت مزید تفقد و دلجوئی او یاقوت خان و اودا جیرام و کهیلوجی و جمیع امرای دکنی و حبشی را بهمراهی ملتفت خان خلف خود و چندی از اولیای دولت بر سمیل استقبال فرستاده او را

بدین مایهٔ احترام بلند پایه ساخت - و باعث آمدن رندوله خان آن بود که عادل خان ده هزار سوار سردارئی او و پدرش فرهاد خان بحراست مجال متعلقهٔ خود که در سمت سرحد نظام الملک واقع است فرستاده بود که آن سرزمین را از آسیب تعرض ایشان محفوظ داشته در بارهٔ تسخیر و تصرف قلاع و پرگنات متعلقهٔ نظام الملک که شاهنشاه مالک رقاب بجهت تالیف قلب عادلخان بدو مرحمت فرموده بودند کوشش کند - بعد از آمدن باعظم خان نوشت که چون عادلخان درینولا بتازگی در سلک دولتخواهان درگاه والا انتظام یافته این قلیل جمیعت سپاه را در جنب کثرت موکب اقبال حضرت سلیمان مکانی قدر و مکانت خیل موری ندارد بخدمت ارسالداشته که بتقدیم خدمتی از خدمات این دولت ابد طراز سرافراز گردد - الحال این بندهٔ درگاه در خواه آندارد که باذن دریافت حضور امتیاز یافته در آنچه مقتضای وقت و صلاح حال باشد باستصواب ای صواب آنخان کامیاب بعمل آرد - چون اعظم خان برین مضمون وقوف یافت با آنکه میدانست که او بظاهر اظهار وفا و وفاق می نماید و باطناً از راه نفاق با نظام الملک اتفاق تمام دارد و باستیصال کئی او راضی نیست بنا بر اغماض عین و مدارا که از ستوده آئینهای دل پسند ارباب خرد ارجمند است و سر همه خصایل محموده و سایر شیوههای ستودهٔ سرداران از مکتون ضمیر او قطع نظر کرده با او بمقتضای نجن حکم علی الظاهر عمل ننوده به تقریر دلپذیر حکیمانه جواب برطبق مصلحت داد - که چون درینحال عزیمت تنبیه غنیم سمت تصمیم یافته مزید توقف که صورت تقاعد از انصرام قرار داد خاطر دارد موافق مصلحت دولت نیست لاجرم این اراده که ازو بغایت خرد پسند افتاده هر چند زود تر بجزئیة وقوع و زیور تعجیل زینت پذیر گردد نظر بمقتضای وقت اولی و انسب مینماید - بالجمله چون رندوله خان از راه استقبال اعیان موکب اقبال و پذیرهٔ وجوه خیل دولت پذیرای امتیاز و اختصاص شده باردوی جهانپوی رسید بحکم وحشی منشی و ضعف نفس و بیدلی از غلبهٔ وهم و هراس بیقیاس که ناشی از کمال شکوه و شان و صولت اولیای دولت شده با هانصد سلاحدار به مجلس اعظم خان که در آنروز بزوی خوش مرتب ساخته و جشنی دلکش مزین نموده بود در آمد - و اعظم خان بنا بر آنکه منع همراهان او باعث مزید توحش و تنفر همگنان می شد ازین معنی که منافعی روش آداب بوده اغماض عین نمود - معیناً از روی مهربانی بمقام

دلاسا و استعانت او و پدش آمده سخنان عظوفت آمیز که مناسب وقت و مقتضای مقام بود بر زبان آورد چندانکه وحشت ایشان بانس مبدل شد - آنکه از سر نو بر سر دلدهی ایشان رفته بیست دست خلعت فراخور قدر و حالت بایشان داد - و چون از شکفته جبینی اعظم خان رو و نیرو یافته راه سخن و زبان التماس پیدا کردند از روی تضرع بزبان نیاز درخواست کردند که چون خاقان ملک بخش کشورستان عادلخان را بشمول انواع عواطف از سایر دنیا داران دکن امتیاز داده بمراحم نامتناهی مفتخر و مباحی ساخته اند - چنانچه مجال متعلقه بدو باز گذاشته از روی مزید مرحمت پنج فمد از فلاح نظام الملک که از آنجمله قلعه دهارور است بدو عنایت فرموده اند - اکنون که فتح قلعه مذکوره نصیب دولتخواهان شده اگر عادلخان را بوفی وعده سر افراز نه سازند اینمعنی باعث نومیدی و حرمان نصیبی او از عنایت پادشاهی خواهد شد - اعظم خان گفت که فرمان عالی شان برینجمله صادر شد که هرگاه عادلخان در باب استیصال کئی نظام الملک با دولتخواهان دم از وفا و وفای زده با ایشان دو قلع بنیان بگی و طغیان آن نفاق نهاد اتفاق نماید بجلدوی تقدیم این شایسته خدمت اولیای دولت بمقام امداد او در آیند - و در باب تسخیر قلاع معهوده بکومک مردم او اقدام نموده بعد از فتح باو باز گذارند - و در عرض این مدت که عساکر نصرت مآثر در وادی تعاقب غنیمت نگه و نموده بر اثر ایشان کاخند و مکرر طول و عرض این کشور را بی سپر ساخته آن گروه بد فرجام را در یک مقام فرصت قرار و آرام ندادند مطلقاً عادلخان درین ابواب مقید همراهی نشده به هیچ باب از در موافقت در نیامد - معیناً از روی مزید بر و امتنان که گزیده شیوه بندگان این آستان است مکرر اعلام رفت که درین اثنا که مخالفان بخود در مانده اند انساب آنست که بمحاصره قلاع پردازد مطلقاً اثری برین مراتب مترتب نه شد - اکنون که فتح قلعه دهارور بنصب صد گونه منصوبه اولیای دولت شده و از شما خدمتی پسندیده بتقدیم نرسیده اینمعنی بیوجه که عبارت است از التماس قلعه مفتوحه درین وقت صورت ندارد - مناسب آنست که درینولا چون عساکر منصوره باراده تئیه بقیة السیف غنیمت به پائین گهات متوجه اند شما درین حوالی اقامت نموده و مردم خود را فراغم آورده مترصد باشید که هرگاه آن گروه ادبار آثار از مقابله رو تافته آهنگ بر آمدن بالا گهات نمایند سر راه بر آن بد اندیشان بگیریید - تا افواج

قاهره خود را از عقب ایشان برسانند و باتفاق همگنان را در میان گرفته از میانه بر داریم - آنگاه که شما مصدر اینگونه هوا خواهی شده باشید درین باب دولتخواهان بدرگاه والا عرضداشت نموده درخواست قلعه دهارور نمایند - و بنا بر آنکه در نظر انور آن جهانبان جهان بخش محیط هفت کشور بل محیط چار دیوار ربع مسکون وقعت نقطه موهوم ندارد تا باین یک کف دست زمین محقر چه رسد یقین که این التماس بموقع قبول خواهد رسید - مجملًا اعظم خان فوج عادلخان را به قصد ماندوه<sup>۱</sup> مرخص نموده عسکر قیامت اثر را از مقام دهارور کوچ فرموده بر اثر مردم نظام الملک به سمت قندهار<sup>۲</sup> شتافت - و نظام الملک از جا در آمده ناچار صلاح در آن دید که بافواج عادلخان از در مصالحه در آمده قلعه شولا پور را باز بتصرف ایشان داده عهد و پیمان بایمان در میان در آورد که باتفاق یکدیگر بمقتضای مصلحت وقت کار کنند \*

### بیان مجملی از خصوصیات شدت

#### قحط و غلا و طاعون و وبا

چون نظام الملک از تیره سر انجامی و بد فرجامی قطعاً رعایت به جانب بندگان بادشاهی بجا نیاورده برخلاف سیر مرضیه ملوک عهد ماضی سلوک می نمود - و مجاری اوضاع و اطوار بر منہج مستقیم عدل و داد قرار نداده هنجار مرضی حضرت پروردگار نمی پیمود - و باین نیز کفایت نکرده افغانه را که خمیر مایه فتنه و فساد بلاد و عباد بودند در ولایت خود پناه داده در تقویت آن فئه باغیه که اخلاط فاسده بل مواد مفسده کالبد روزگار و علت تامه سوء المزاج لیل و نهار بودند بقدر امکان کوشیده ازین چند ماده خود را مستعد بلا و آساده ابتلا ساخت - لاجرم حضرت جبار منتقم انواع بلایا بر روی او و رعایای بلاد او کشاد - چنانچه نخست دایه سیاه پستان ابر بهاری و سحاب آذاری شیر باران از اطفال نبات باز گرفت - و تا انقطاع موسم برسات کشت خوان زمین که پیوسته از افضال ابر مطیر زکوة گیر بود بر شحه وارثی نم بل به نیم قطره شبیم نرسید - بدانسان که گوئی در آن سال بخارها طبع دخان آتشی گرفته بود یا سقای سحاب

- (۱) این مقام در جنوب و غرب دهارور بفاصله بیست و پنج میل انگلیسی واقع است \*  
 (۲) این قلعه در جنوب و غرب ناندیر بفاصله بیست و پنج میل انگلیسی واقع است و از دهارور هفتاد و پنج میل مسافت دارد \*

سراب از چشمه سیراب آب برداشته - و ازین رو رفته رفته گونه زنگارئی سبزه کاهی گشته و در صحرا و مرغزار و هامون و کمسار از فرط بی آبی سیمای گیاه سیمایی گردید - چنانچه میزبان تمهی چشمان مایده کلام ابو طالب کلیم زرین باب میگوید \*

نشان از ابر و باران آنچه آن رفت که گفتمی برج آبی ز آسمان رفت  
 هوا گر قطعه ابری جلوه میداد بدی بی آب همچون کاغذ باد  
 اگر یک قطره آب آتشین بود چو آب آبله پرده نشین بود  
 مجملاً باین علت قلات غلده و کثرت غلا بجای کشید که عاقبت الامر به قحط منجر شد - و آن بلا بمقامی انجامید که کار از شمار و تعداد اموات در گذشته اسم مویده و نوحه و کفن و دفن از میانه برخواست - بل بنا بر آنکه موت عزیزان نیز علت قلات موت میشد لوازم تمهیت بجای تعزیت بجای می آوردند - و باوجود آنکه فرط وبا فراخنای ساحت عدم را بر مردم تنگ فضا ساخته بود از کوچه راه باریک تیغ تیز که در آنولا ابن قضای سریع الامضا نیز بر اهل دکن نازل گشته بود هر روز قافله در قافله پمراحل وادی نیستی می شتافتند - چنانچه گروهی که از زیر شمشیر می جستند آنها که قوت رفتار و پی فرار از وبا و غلا بود بعضی از اوطان بغربت و برخی از دنیا باخترت جلا وطن می بودند - و ازین ورطه کسی کشتی جان بدر برد که از کمال ناتوانی یارای قطع مسافت آنجهانی نیز نداشت \*

فلک ماند از پی هتکمه غم بهر گوشه کفی از تخم آدم  
 ز بس در کوچه فرش مرده افتاد نشان از کوچه تبوت میداد  
 بسان شیشه ساعت دو دنیا پر و خالی شد از موتی و احیا

بنابر آنکه نزول عذاب جباری غالب اوقات از نوع شمولی خالی نمی باشد سال دیگر از شامت قرب جوار آفت خشکی و غلا و بلا قحط و وبا در سایر اطراف دکن مثل خاندیس و گجرات و ہراز سرایت نموده همانا اهل سرتا این ولایت بہمان گونه بلا مبتلا شدند - چنانچه مردم این شهر و سایر پرگنات بعد از فقدان آذوقه و انواع خوراک چندی مانند انعام و دواب از خس و خاشاک کامیاب بودند - و چون این خوردنی که در آنولا بود نیز از بیخ و بنیاد بر افتاد مدتی مدید عموم عوام از عدم قوت

و قوت چون هوام خاک خوار از غذای خاک آب بر التهاب زبانه آتش  
 جوع می زدند - بنحوی که هر آنچه درین مدت زیاده از هفت هزار ساله  
 گردش چرخ دوار خاک مردم خوار بآدمی کرده بود بکمتر از هفته آدمی  
 در هفته خوردن خاک تلافی بجا آورد \*  
 ابیات \*  
 ز تنگی گر فقیر و گر غنی بود      بخوان رزق او غم خوردنی بود  
 نظرها قرص مه را کرده تاراج      بنان شب فلک هم گشته محتاج  
 پش از آن هم بی مبالغه شاعرانه و اغراقات منشیانه کار مردم چون  
 سباع مردم خوار بآدم خوردن افتاد - چنانچه اگر زبردستی نهانی بر ناتوانی  
 دست می یافت از سر او در نمیگذشت - و پدر و مادر نیز فرزندان عزیز  
 و جگرگوشگان ناز پرورد خود را زنده از یکدیگر [دز دیده] خام می خوردند  
 و درین باب از ستوده اطواری که درستی کردار بر راستی گفتارش شهادت صادق  
 میداد استماع رفت که در عین گرمی هنگامه قحط زنی در جوار محله  
 سر پوشیده از مردم رو نشناس روی و مو نشاده بر سر کوی و بر زن داد داد  
 خواهی داده بنیاد مویه و شیون نمود - چون حقیقت حال استکشاف رفت  
 ظاهر شد که از جور جارات خود و عدم انصاف و مروت ایشان تظلم می نماید  
 که تطاول ایشان در حق من باین غایت تعدی تجاوز نموده که جگر  
 پاره مرا درست بکار برده مرا بنحوی بی بهره مطلق ساختند که استخوان  
 ریزه نیز در کار من نکردند - الحاصل کار بسرحدی کشید که چون این صیدها  
 بدست نمی افتاد اکثر مردم مانند کرگسان جیفه خوار از شکار مردار  
 روزگاری بسر بردند - و چون روی زمین را از پشتهای جیفه و اموات که تا  
 بسمک و سماک بر روی هم افتاده این روی خاک را رزکش آن روی خاک  
 کرده بود پرداختند کار به نیش قبور و کاوش گور رسید تا آنکه مردم مطلقاً  
 بدفن موتلی مقید نمی شدند - و اگر احیاناً کسی احیای مراسم دین و آئین  
 شرع متین نموده نهانی مرده را بخاک سپردی سوختگان آتش جوع  
 بی بدان برده بر سر قسمت آن یکدیگر را هلاک ساختندی - و اگر از روی  
 خطا راه بدو نیافتندی مردهای خشک شده دیریند را از گور برآورده  
 از باب کباب آهو و گور بکار بردندی - و اهل بازار نیز استخوانهای آسودان

مزار را که از طول انقضای روزگار فرسوده گردیده بود سوده با آرد که نامی از آن بر زبان و نشانی در میان بود بر آمیخته می پختند - و اسم سامی نان بر آن نهاده بجان گرامی می فروختند - و گوشت حیوانات غیر ماکول اگر بفرض محال بدست می افتاد آنرا بسان بره شیر مست سان سان نموده بسان تحفه گرانمایه نهانی در معرض بیع می آوردند - و مردم شکم پرست که از گرسنه چشمی شره پیوسته بیک سیر آهنک نظر تنگ شان از پی گمان گوشت چون تیر پرتابی از کمان میدوید آنرا باندازه دسترس خرید می نمودند - چون معامله بیاعان آن متاع گرانمایه و فروشندگان این کالای ارجمند والا برسوائی کشید بعد از تحقیق این حقیقت ایشان را بازخواست شحنه سیاست بیاسا رسانید - ملحض سخن از حیص بیص این مضمضه مخوفه و تهلکه مهلکه جمعی که قوت حرکت داشتند به فسحت آباد هندوستان که ارض الله واسعه عبادت از آنست پناه بردند - و اکثر مردم شهر و جمعی کثیر از اهل اعمال خاندیس و هم چنین اهل گجرات و مضافات آن بمحض عنایت و عاطفت شهنشاه که مظهر لطف سردی و عنایت ازلی و ابدی حضرت ایزدی است ازین بلیه جلیه عظمی و طایفه عامه کبری نجات یافتند - چه حسب الامر آنحضرت در سایر شهرها عموماً و در شهر برهانپور خصوصاً لنگرها و آش خانه ها برای اطعام فقرا و مساکین مرتب و مقرر شد - و هر روز از سرکار خاصه شریفه انواع خوردنی مهیا ساخته عموم مردم را بارعام می دادند - و سوای این روز دوشنبه که باعتبار جلوس مقدس نوروز روزگار بل عید ابدی هفتهای دهر و ایام عام و شهر است پنجمزار روپیه سوای صدقات و وظایف مقرر بر سایر سکنه شهر برهانپور قسمت می نمودند - و فرمان همایون شد که بجهت رعایت رعیت در خراج تخفیف کلی از باج مقرری داده پنجاه لک روپیه معاف شناسند - و آنچه حسب الحکم اقدس سایر امرا و ارباب مناصب بصیغه تخفیف باز گذاشتند از حیز شمار بیرون است \*

درین ایام آقا حیدر غلام ترک نژاد که بخطاب خواصخانی و کمال محرمیت و اعتبار نزد نظام الملک امتیاز داشت از رهنمون بخت بدرگاه فلک جاه رسیده بمنصب دو هزاری ذات و سوار و عنایت خلعت و اسپ سراقازی یافت \*

درینوقت که مقرب خان و بهلول را از بیم سطوت و صولت اولیای دولت یکبارگی پای استقرار ازجا رفته قرار مصالحت به عادل خانیه



دادند - اعظم خان برندوله خان نوشت که درینولا مخالفان سر بر آمدن بیلا گهات دارند سبیل دولتخواهی آنست که حسب المقرر دهانه کریوه را نگاهداشته سر راه فرار بر سر آن مطرودان تا رسیدن موکب مسعود از دنبال مسعود سازید و بتقدیم این خدمت شایسته باعث آبروی خود شوند - آن نفاق آئین در جواب نوشت که چون درینولا اکثر مردم ما پراکنده شده اند درین باب از عادلخان استمزاج نموده باستصواب ایشان عمل می نمایم - مقرب خان فرط اهتمام اعظم خان در باب استیصال نظام الملک ملاحظه نموده بتازگی از در چاره گری در آمده راه صلح و صلاح بارندوله کشوده بطریق نامه و پیغام در لباس اظهار تملق و چاپلوسی تمام بار اعلام نمود - که تا دولت این خانواده از بنیاد نیفتاده صلاح آنست که فرصت تدارک از دست نداده تلافی اوقات ماضی در مستقبل احوال به عمل آید - و پیش از آن که نوبت آسیای حوادث روزگار بشما رسد و بمقتضای ادوار چرخ دوار شما نیز نقطه وار مرکز دوایر حرب عریض الذیل گردید اگر دولت خواهانه ترک نفاق نموده پیونداتفاق بروابط وفا و وفای استحکام یابد و سررشته عهد و پیمان بعقد غلاظ ایمان توثیق تمام پذیرد در نگاهداشت این دودمان مساعی جمیله مبذول افتد - خصوص درینوقت که نظام الملک بنا بر درخواه هواخواهان بدین معنی راضی شده که بنای مصالحه و معاهده بر اساس تسلیم قلعه شولا پور بعادل خان گزارد - و الحال چون حقوق نمک تربیت نظام الملک نیز بر ذمه همت شما ثابت است چه در حقیقت بادی اعتبار شما در مبادی حال ایشانید - بالجمله این تقریر دلیلی در رندوله تاثیر نموده بتازگی دل بر اتفاق مقرب خان گذاشت - اعظم خان حقیقت این واقعه بموقف عرض اشرف معروضداشت و بی توقف فرسان شد که سید دلیر خان و سایر احدیان از فوج ابوالحسن جدائی گزیده بکومک اعظم خان متوجه شوند - و سردار خان و خواصخان و رشید خان و چندی دیگر از بندهای درگاه با سه هزار سوار از حضور بامداد عسکر ظفر آئین تعیین فرمودند - خان مذکور بمجرد رسیدن خبر آمدن کومک روانه شده بانداز تاخت و تاراج قصبه و بازارگاه پرینده ا متوجه گشت - و بتاخت و تاراج قصبه و بازارگاه پرداخته سر تا سر آنرا بی پای ستور عازیان بی سپر ساخت - آنگاه بر سر قلعه خام که بقاعه پیوسته استحکام تمام داشت و خندقی بعرض سه ذراع اطراف آنرا فرو گرفته بود

(۱) در ضلع عثمان آباد (قلمرو نظام) واقع است \*

تاخته بصدمة قبل دیوار آنرا که سه ذراع پهنا و پنج ذراع ارتفاع داشت انداخته داخل قلعه شده - درین حال متحصنان دو توپ کلان را که وزن گلوله هر یک یک و نیم من بادشاهی باشد آتش دادند - حسب الاقتضای قدر یکی آزان دو قضای نازل بر زمین رسیده از آن زمین سنگ لایخ پاره سنگها بصدمة آن جدا شده و بچندین تن زخم های کاری رسانیدند - از آنجمله سه سوار با اسب و چهار پیاده بیک زخم جان دادند و بفرموده اعظم خان دلاوران متهور در همان گرمی دست از جان شسته بخندق در آمدند - و هفت زنجیر فیل سر مست با غنایم بیشمار از آن گونه فرزین بندی که تصور آن عقد دشوار کشا خرد را ملت تحیرداد بر آوردند - اعظم خان باوجود عین انتظار کوچک و خزانه بشرایط محاصره نیز پرداخته از سه طرف ملچارها ترتیب داده سیبها پیش برد - و از سمتی که باهتمام راجه جی سنگه و اهتمام خان مقرر بود کوچه سلامت نزدیک تر برده آنجا حوالت گاه پرداختند - و دمسده بر فراز آن برافراخته متحصنان را بیاد تیر و تفنگ گرفتند - و بضراب توپ دیوارهای مقابل خود را بخاک برابر ساخته اگرچه کار بر مترددین درون حصار تنگ ساختند - خصوصاً اهل باره شیر حاجی از دست سرکوب اهل جوانه یارای سر بر آوردن نداشتند لیکن از راه فقدان هیزم و کاه و علیق دواب ساحت مقابله آنچنان بر بیرونیان از فضای حوصله درونیان تنگ میدانم تر شده بود که برگ کاهی در نظر وقع کوهی داشت و خرشه از بس که جای انباری میگرفت در حوصله ستوران جوی همسنگ خرمنی بود - بنابراین آنکه در آن نواحی بیخ گیاه از زیر زمین چون برگ کاه از روی زمین بر افتاد ناچار چارپایان که در آنولا از فرط ترصد علیق چارچشم شده دیده انتظار در راه جوی کاه سپید کرده بودند نظر بر خوشه سنبله و خرمن ماه که از دور سیاهی میکرد دوختند - و بنظاره کاه دان کهکشان که گاهی کاه گهنه بیاد برمی داد ساخته بیاد علف تسلی می اندوختند - یا قوت خان و ملتفت خان که با فوجی جرار از موکب ظفر آثار بجهت آوردن کاه و هیمه بمحال دور دست رفته بودند بهزار جر ثقیل بطریق زمین کاری و چاه کنی علف دوسه روزه چهار پایان در جمیع جهات و اطراف اخذ و جر نمودند - و باوجو آنمایه سعی سودی نداده اثری بر مراتب کوشش مترتب نشد - فی الواقع مستی خس یا پشتاره چند گیاه بخوراک دواب و چارپایان آن لشکر بی پایان چگونه کفایت کند و انباری یا خرمنی

جو با ستوران کوه کوه سپاه قاف شکوه کجا بر آید - ناچار اعظام خان صلاح وقت در آن دید که بالفعل دست از قلعه باز داشته از پای حصار برخاست و از سراکراه رو بقلعه دهارور آورده در موضع پاتره منزل گزید \*

از سوانح این ایام فرخنده فرجام که در دربار سپهر مدار روی داده مرقوم می گردد - چون درینولا محمد علی بیگ رسول دارای ایران حسب الامر اعلی از دارالخلافت اکبرآباد متوجه درگاه والا شده بود بخاطر مبارک آوردند که مشار الیه را بنوازش بادشاهانه امتیاز داده عجاله بخلعت فاخره سرافراز سازند - بنا بر آن مکرمت خان را بتقدیم این خدمت نامزد فرموده مقرر ساختند که از راه سرعت خود را باو رسانیده از تشریف خلعت سعادت اندوز سازد و تا مالوه همراه بوده از آنجا بر سبیل استعجال معاودت نماید - و معتقد خان صوبه دار آنولایت تا بدرگاه گیتی پناه همراه بیاید \*

بیست و سیوم اسفندار یمین الدوبه آصف خان با سایر سرداران از بالاگهات مراجعت نموده چون نزدیک به شهر رسید خدیو روزگار بقصد مزید اعتبار آن خان والا مقدار بادشاهزادهای نامدار را تا بظاهر شهر باستقبال خان مذکور مامور ساختند و آن ادب اندیشان عقیدتمند فرموده بجا آورده تا آنجا که حکم اشرف صدور یافته بود پیش باز فرمودند - خان حق شناس بشکر دریافت این عطیه والا بر کام دل فیروز شده سجدهات نیاز بجا آورده بنا بر رسم معهود هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانید و مشمول عنایت بسیار شده مرحمت خلعت خاصه ضمیمه دیگر عوطف عمید گردید - آنگاه امرای دیگر به ترتیب مناصب و مراتب از زمین بوسه درگاه مباحی و مفتخر گشتند - عبدالله خان و سید مظفرخان که در باب استیصال خان جهان سعنی ایشان مشکور افتاده بود شرف ملازمت حاصل نموده هر یک پانصد مهر بر سبیل نذر گذرانید - نخست عبدالله خان بعنایت خدمت و جمدهر و شمشیر مرصع و جیغه مرصع و اسپ و فیل خاصگی معزز گردیده بافزایش هزاری ذات و سوار و خطاب فیروز جنگ سرافرازی یافت - بعد آن سید مظفر خان که چار هزاری ذات و سوار بود خلعت و شیره و اضافه هزاری سوار و خطاب خانجهانی یافته محسود اقران گردید - پس از آن سایر

(۱) این موضع در جنوب دهارور بفاصله چهارده میل انگلیسی واقع است -



منصبداران که مصدر خدمت نمایان شده بودند در خور مراتب باضافه مناصب و سایر عنایات صوری و معنوی امتیاز یافتند - در همین ایام مکرمت خان بعد از تقدیم خدمت مرجوعه مراجعت نموده سعادت ملازمت دریافت \*

چهاردهم شعبان شهنشاه دین پرور بنابر آئین مقرر حکم به افروختن چراغان فرمودند - پرتو چراغان در دل آن شب که زروکش روز شده بود داغ رشک بردل مهر جهان افروز نهاد - و در آن شب قدر ماه بدر که مقدار نور شمعی و اعتبار فروغ چراغی نداشت از پرتو روشنایی چراغان بدان مشابه اکتساب انوار نمود که از آن ذخیره باقی روزگار تا باید اندوخت و وام آفتاب تابان نیز از فاضل زله جاوید ادا نمود \*

## آغاز چارمین سال فرخ فال از جلوس مبارک حضرت صاحب قران ثانی

کشور خدای فلک چهارم یعنی نیر اعظم بعد از انقضای بیست و سه گهزی و چهل و هفت دقیقه از شب جمعه هفدهم شعبان المعظم سنه هزار و چهل هجری بدولت محل حمل تحویل نموده آب و رنگی بر روی کار عالم آب و خاک آورد - مبداء سال چهارم از سنین جلوس ابد قربن خدیو زمان خلیفه روی زمین نوید نوروزی نو بعالمیان رسانیده ضعیف حالان گسسته اسید را قوی دای بخشید - و به برکت حسن عهد آنحضرت که ثمره عدل و احسان بل خاصیت نیت خیر است ابناى زمانه بتازگی منظور نظر مهر پدرا نه آباى علوی گشته بقیة السیف قتل عام مصائب گیتی و ترک تاز حوادث روزگار از زیر تیغ بیدریغ طاعون و وبا بسته بازماندگان شب بخون طوارق لیل و نهار از مخصه بلای قحط و غلا رستند - و بیمن عنایت خوان سالار مایده احسان حضرت رزاق یعنی مهر منیر ابواب فتوحات آسمانی بمفاتیح عنایت ربانی بر روی زمین و زمان مفتوح گشته پژمردگان صحرا و چمن چون گرسنه چشمان قحط دکن از عطای بی منتهای الهی سیر چشم نیل تما گشتند - چون گذارش مراتب عطایای عمیمه و عنایات عظیمه ایزدی نه در درجه ایست که بار تفصیل برتابد ناچار خود را از آن باز داشته بنگارش مجمل واقعات این ایام خیر فرجام می پردازد \*

دوم فروردي ماه مجد علي بيگ رسول دارای ايران شاه صفی  
 همراه افضل خان و صادق خان که حسب الامر اعلیٰ به پذیره او شتافته  
 بودند سعادت پذیر آستان بوس درگاه گیتی پناه شده از روی کمال ادب  
 نامه شاه صفی را که عمده مضمون آن تمهینیت جلوس همایون بود گذرانید -  
 حضرت شاهنشاهی نامه ازو بر گرفته بدستور اعظم افضل خان سپردند -  
 بعد از آن زبانی دعای شاه را با پیغامهای صداقت آئین که مشتمل بر  
 اظهار محبت بود ابلاغ نمود - آنگاه بوسیله اعیان درگاه در باب تعیین وقت  
 گذرانیدن ارمغان شاه درخواست نمود - حسب الامر اقدس ششم فروردي  
 ماه قرار یافت - و آن رسول قاعده دان ادب شناس را بعنایت صوری از  
 مرحمت دست خلعت و تاج قزلباشی و جیغه مرصع و خنجر مرصع  
 گرانمایه سرافرازی بخشیده مرحمت دو خوان طلا و یک پاندان مرصع  
 و یک تقوز پیاله زرین سرپوش دار که بیست هزار روپیه قیمت داشت  
 پر از ارگجه خاصه که بنا بر رسم معهود در ایام جشنها و عیدها  
 عنایت می فرمایند ضمیمه آن مراسم عمیمه شد - عبدالحق برادر  
 افضل خان مخاطب بامانت خان که بر طبق فرمان همایون بادشاهی  
 بجهت تقدیم خدمت مهمانداری و همراهی مجد علي ایلچی  
 از دارالخلافة تا پانی پت شتافته و از آنجا تا برهانپور بشایستگی  
 تمام بمراسم این امر اقدام نموده ضیافتهای نمایان بجا آورده بود  
 از زمین بوس آستان آسمان نشان پیشانی بخت را فروغ سعادت  
 جاودانی داد \*

ششم ماه ایلچی مذکور حسب الامر سوغات شاه را که از آنجمله سه  
 تقوز اسپ عراقی زاد صرصرتگ شعله نهاد و نفایس امتعه ایران و نوادر  
 تعف و بدایع هدایای آن بلاد بود و بهای آن سه لک روپیه می شد بنظر  
 انور در آورد - و پنج اسپ عراقی و پانزده شتر بختی نر و ماده با پنج استر  
 و اقمشه آن دیار از خود و پنج اسب از بابت مجد تقي تحویلدار تنسوقات  
 برسم پیشکش گذرانید - چهاردهم ماه پیشکش نمایان از نوادر و جواهر  
 و مرصع آلات و زر نقد و فیلان تنومند و سایر امتعه نفیسه که قطب الملک  
 مصحوب شیخ محی الدین رسول درگاه و وفا خان نامی کسر خود ارسال  
 داشته بود از نظر اشرف گذشت - و شیخ مذکور یک لک روپیه جواهر  
 و اجناس از جمله چهار لک روپیه داده قطب الملک بر سهیل پیشکش از  
 جانب خود گذرانید \*

## بیان برخی فتوحات آسمانی که بحسن سعنی قلیچ خان در اله آباد روی نمود و شرح مجملی از سوانح عهد دولت

چون سابقاً بمسامع علیہ خدیو هفت کشور رسیده بود که [عبدل] ع نام فساد پیشه کوتاه اندیشه بنا بر استظهار حصانت حصارهای استوار که در وسط جنگل انبوه اتفاق افتاده بود سر بتمرد و خود سری بر آورده و رعایای متردد آن دیار از دست تطاول او بجان آمده اند - لا جرم بحکم آنکه تنبیه ارباب فتنه و فساد در شریعت جهانداري فرض عین است حکم معلی صادر شد که قلیچ خان بیدرنگ استیصال آن ادبار مال نماید - خان مذکور بافواج قاهره بتوزک و تمیئه تمام راهی شده قلعه اول هرگانو نام قصبه را که سه حصن حصین داشت و اکثر مردم کار آمدنی عبدل با عیال خود آنجا را مامن ساخته بودند محاصره نمود - و در همان گرمی از دو طرف بنا بر آنکه مبنی بردو دروازه بود یورش کرده - بهادران متهور از توپ و تفنگ متحصنان که بر سر جان و ناموس ثبات قدم ورزیده داد مواجهه و مجادله میدادند پای کم نیاورده خود را بیائین حصار رسانیدند - و چندانکه مخالفان بمیانجی شعله توپ و تفنگ و انواع آلات آتشبازی هنگامه مدافعه و ممانعه گرم ساخته کوشش نمودند که دلاورانرا از جد و جهد یورش باز دارند فایده نداد و سر گرمی مجاهدان میدان دین درین ماده زیاده شد - چندی پردلان کم هراس بنردبانها که همراه داشتند و برخی دیگر بکمند از اطراف برج و باره بر آمدند و جمعی از متحصنان پای قرار استوار داشته چندی بمقابله پرداخته - چون اثری مترتب نشد ناچار پناه بحصار دوم بردند -

و قلیچ خان آنرا نیز محاصره کرده در اندک مدتی بدستیاری تائید الهی و همراهی اقبال بادشاهی جبراً و قهراً دست بر آن یافت - و مردم غنیم مغلوب و مقهور بحصار سیوسین که از همه منبع تر بود فرار نمودند - و اولیای دولت که پیوسته بتائید نصرت ایزدی مظفر و منصور اند نه به نیروی کثرت عدد و وفور عدت در کمتر مدتی آن قلعه را نیز مشرف بر تسخیر ساختند - و بهادران عدو بند کشور کشای در باره یورش مراسم کوشش بوجه اتم بجا آورده بگیراگیر مفتوح گردانیدند - درینحال مردم غنیم مخدول دست از

(۱) ع [ابدال] منتخب اللباب - حصه اول - صفحه ۳۵۴ \*

جان شسته بر سر ناموس پا محکم نمودند و بتحریر عرق حمیت جاهلیت گوهر بد اصالی را بکار فرموده جوهر غیرت بیجا را آشکار کردند - و رسم جوهر که بهندی زبان عبارت است از کشتن عیال و اطفال در امثال این احوال بعمل آوردند - و قریب هزار کس اهل خود را به تیغ بیدریغ گذرانیده رو بعرضه پیکار نهادند - و با هزار تن دیگر از مردان کار مردان کرده بدار البوار شتافتند - و ازینجانب نیز جمعی در اقامت وظایف جهاد دقایق جد و اجتهاد بظهور رسانیده درجه شهادت یافتند - و جمیع مفسدان آن سر زمین و متمردان اطراف و نواحی از سطوت و صولت اولیای دولت بیجا و بی پاگشتند - و قلعه های مستحکم را که از اسباب قلعه داری پر بود خالی کردند و از عدم ثبات قدم بولایات دور دست رو نهاده پراکنده شدند - و عبدل مدبر نیز از وطن خدد هزیمت اختیار نموده خود را بجنگل های دشوار گذار رسانید - قلیچ خان وطن گاه آن سیاه رو تباه رای را خراب کرده آتش نهب و تاراج در خشک و تر آن سرحد زد - و بتخانهای آن سرزمین که سر بفلک رسانده بود بخاک برابر ساخته بتها را سوخت - و اعلام معالم اسلام در آن معابد اصنام بر افراخته روی زمین آن کفر آباد را که ظلمت شرک فرو گرفته بود بنور ظهور دین بر افروخت - و بجای بتخانها مساجد و معابد بنیاد نهاده صیت اسلام و ایمان و صوت اذان که هرگز بگوش کرگشته اهل آن سرزمین نرسیده بود بمشابه بلند آوازه گردید که بمسامع کروبیان عالم بالا و صوامع ملاء اعلی رسید - آنگاه همعنان ظفر و نصرت عنان انصراف را به اله آباد انعطاف داد \*

از جمله فتوحات آسمانی که در مقدمه این عنوان اشاره اجمالی بدان رفت فتح حصار استوار تلم است باین کیفیت که چون سپهدار خان مدتی مدید آن قلعه را محاصره نموده دقایق سعی و تلاش به نهایت درجات امکان رسانید و قطعاً اثری بر آن مراتب مترتب نشده معامله بفسون دم شمشیر و فنون تدبیر از پیش نرفت درینحال که کار بکار کشائی توفیق افتاد و استخلاص آن حصار در کار گری بخت و چاره گری اقبال انحصار داشت قضا را حشم قلعه بجمعی از اعراب که کشاد و بست بعضی از ابواب بدست ایشان بود و در نگاهداشت مداخل و مخارج حصار دخل تمام داشتند نظر بحصول منافع انداخته و بچشمداشت ادراک مراتب و مناصب دیده طمع بر انعام و احسان بندگان درگاه والا دوخته درین باب باهم همداستان شدند و با مردم سپهدار خان زبان یکی کردند - و آن عمده دولت خواهان که

پیوسته در پی دولت خواهی بوده درین گرمی جمعی از بهادران کار طلب را نمائی فرستاد که برهنمونئی ایشان بحصار در آمده کرنای بنوازش در آرند - درینوقت که غریو کرنای بلند شد نگاهبانان قلعه ازین قصه ناگهان آگهی یافته از جا رفته بدست و پا زدن در آمدند - و لیکن چون حصار بحوزه تصرف و حیز تسخیر دلاوران کشورگیر در آمده بود و کار از چاره گری سعی و تدبیر گذشته ناچار از بیم سرتن باسیری در داده دستگیر شدند \*

درینوالا که خبر قوت شیر خان صوبه دار گجرات رسید اسلامخان که حراست اکبرآباد در عهده او بود بمرحت خلعت و اضافه هزاری هزارسوار بر منصب اصلش که چهارهزاری سه هزار سوار بود سرافرازی یافته بصوبه داری احمدآباد تعیین شد - و حکومت اکبرآباد به صفدرخان و حراست قلعه به مکرمت خان مقرر گشت - بیست و پنجم اردی بهشت ماه

الهی راجه بیتولداس به نگاهبانی قلعه رنتهنبور از تغیر قلعه دار خان سرافرازی یافته رخصت شد - و سبب این امتیاز آن بود که چون در جنگ خانجهان جانفشانی ها بکار آورده تازه بیایه راجگی رسیده بود و آئین معهود راجپوتان است که هرچند شخصی بمرتبه والا برسد نا قلعه نامور نداشته باشد بیایه اعتبار نمی رسد - بنابراین شاهنشاه حق گذار ادای حقوق جان سپاری او نموده بحراست قلعه رنتهنبور که از قلاع مشهوره هندوستان است سرافرز فرمودند \*

از جمله فتوحات معهوده مذکور که شرح آن موعود شد فتح قلعه ستونده<sup>۱</sup> است - چگونگی این قضیه آنکه سپهدار خان بعد از فتح قلعه تلم حسب الحکم اقدس همت به تسخیر آن بر گماشته محیطش را نقطه وار مرکز دایره احاطه نموده و بر اطراف و جوانب ملچارها قرار داده کار بر متحصنان بغایت تنگ ساخت - و چون آثار عجز و انکسار از اوضاع و اطوار قلعه دار بظهور پیوست سپهدار خان باو نوشت که عنقریب این قلعه نیز بمیامن اقبال کشور کشا بکشایش خواهد گرائید - بهتر آنست که پیش از فتح حصار عرض و ناموس خود برباد نداده خود را و اولاد منتسبان و متعلقان خویش را از مناصب و عزت حرمان نصیب نسازی - سیدی جمال قلعه دار استحصال رفع مراتب و سلامت جان و مال در نظر داشته و در صدد به اندیشی و سعادت طلبی خود شده بمقام تسلیم حصار در آمد

(۱) قریب به پنجاه کروه در سمت شمال و مشرق اورنگ آباد واقع است \*



سپهدارخان پیمان نامه موکد بایمان شداد نوشته نزد او فرستاد - او بمجرد رسیدن عهد نامه با سایر اهل و عیال و متعلقان خویش و ملازمان با اسباب و اموال بر آمده قلعه را به مردم بادشاهی سپرد - سپهدارخان مقدمش را مکرم داشته از سرکار خاصه شریفه بخلعت و فیل و اسب اختصاص داد - و غائبانه تسلیم بمنصب سه هزاری فرمود - و سیدی میران پسرش را بخلعت و اسب و تجویز منصب هزاری و سیدی سرور دامادش را بخلعت و اسب و تجویز منصب پانصدی سرافرازی بخشید - و روز دیگر داخل قلعه شده مداخل و مخارج آنها بنظر دقت نگر در آورده خاطر از همه رهگذر جمع ساخت - و سر انجام سامان و ما یحتاج آن نمود سیصد تن از سپاهیان کار آزموده را بسرداری مرزا محمد خویش خود در قلعه باز داشته خود مظفر و منصور عنان باز گشت معترف نمود \*

چهاردهم اردی بهشت ماه به عید رمضان مطابق افتاده هلال فرخنده همایون فال غره شوال از راه کمال سرعت بر ادهم گیتی نورد گردون برآمده بطریق یام مژده فتوحات بی اندازه که درین ایام تازه رو نموده بود باولیای دولت جاوید پیوند رسانید و عالمی را بنوید قدم این دو عید سعید سرشار خورمی و بیغمی گردانید - و بشارت غلبه موکب ظفر قرین صاحبقران دوم غلغله صدای قهقهه شادی و نوای شادمانه مبارکبادی در گنبد سپهر نهم پیچید - در آنروز نشاط آسوز خدیو روزگار ظل انوار حضرت آفریدگار که منظر فیض انوارش عید عالم و نوروز دویم است مانند خورشید جهان افروز از مشرق جهروکه درشن طلوع فرموده عالمی را از میامن نور حضور که نمونه ظهور تجلی طور است نمودار انوار وادی ایمن ساخت - و مراسم معهوده این فرخنده روز بظهور آورده آنگاه بقصد ادای نماز قرین دولت و سعادت فیل سوار متوجه عیدگاه شدند - و فروغ انوار طلعت انور ساخت مصلاً را آذین نور بسته روی زمین آن عرصه را بحلیه جلال و جمال و زیور دولت و اقبال مزین و محلی ساخت - و بعد از فراغ وظیفه مقرره این روز مبارک در هنگام مراجعت نیز از دو سو خلائق کوی و بازار بافشاندن درم و دینار تصدق و نثار زر ریز گشتند - درین روز نجابت خان ولد شاهرخ میرزا را بخدمت فوجداری ملتان که در آنولا جاگیر یمین الدوله بود از تغیر احمد بیگ خان مختص و مرخص ساختند \*

از سوانح اودیسه که درینولا بعضی اعلیٰ رسید غلبه باقر خان است بر سر لشکر تلنگانه و جرمانه گرفتن به سبب صدور حرکت بی ادبانه ازیشان چون خان مذکور ولایت کهیرا پاره و حصن حصین منصور گنه را از گماشتگان قطب الملک مستخلص ساخت چنانچه سابقاً گذارش یافت زمیداران آن نواحی قریب بیست هزار تن فراهم آورده در مهدی پور نام موضعی بغایت منیع در دوازده گروهی کهیرا پاره خیره چشمی بل چیره دستی آغاز کردند - باقر خان دیگر پاره از کهیرا پاره بانداز گوشمال ایشان برآمده رو براه نهاد - و بحسب اتفاق بعد از طی چند گروه جنگلی انبوه پیش آمد که در آن سر زمین باعتبار دشواری و بی پایانی مورد ضرب المثل بود - چنانچه قاصد نسیم تند روبرو سفیر سریع السیر صرصر را از کنار آن جنگل محال گذار چه جای میان مجال گذر نبود - و مسرع شعله سرکش زهویه آن پاکشیده سالک شتابنده سیلاب از سر مضیق نای اشجار سرافرازش سر باز زد - بی تکلف فرط تراکم درختان بی پایانش بمثابه بود که برید لا مکان سیر نظر که در نیم لمحہ البصر هفت سپهر اخضر را پی سپر میکند پیوند امید از قطع طریق آن مسلک براه بریدی - و وفور تشابک اغصان اشجار آن بیشه دور و دراز در پایه که پیک سبک پی تیزتگ یعنی اندیشه نیرنگ پرداز مرد مهندس پیشه که در یک چشم زدن بیدرنگ پرکار احاطه گردا گرد مرکز نا محیط چرخ دوار بر سی آرد خیال دخول در آن نبستی - مجملآ بهادران سراپا تهور از کار گری نفوذ عزیمت راسخ که موید بنفاد حکم همت نافذ شده بود رفته رفته بدان جنگل در آمدند و اکثر بریده و بعضی جا سوخته راه در آمد پیدا نمودند - و افواج غنیم تیره گلیم که راه احتمال گذشتن از آن محال محال گذار نمی دادند و بان پشت گرمی پای از سرحد اندازه خدیش فرا پیش نهادند چون باین طریق تجلدی از ارباب جلادت مشاهده نمودند بیدست و پا شده قطع امید از خود کردند - و از بیم توجه موکب اقبال رو گردان شده تا بسدی چوب بست که در مضیق میان دو کوه بر آورده بودند و آنرا بخندقی بسیار پهناور عمیق استوار کرده هیچ جا ثبات نه ورزیدند و آنرا پیش رو داده در پس آن بجنگ پیش آمدند و آتش کین بر افروخته هنگامه انداختن بان و توپ و تفنگ را گرم ساختند - و ازینجانب اصحاب تهور یعنی بهادران پر دل کم هراس که از برابری شعله سرکش پای کم نمی آوردند بلکه خود را مانند باد صرصر بر آب و آتش سی زدند از ژاله آتشین بندوق و آبی پایاب آن ژرف خندق پای نداشته

خود را بی ابا و محابا بپای آن دیوار بست چوبین رسانیدند و بگرمی شعله سر افراز که بر قلب خاشاک زند در یکدم سر بر فراز آن سد مذکور بر آورده آن آتشی نهادان خاکسار را بیاد تیغ شعله آمیغ گرفتند - چنانچه به کم ترفرتی خلقی بی پایان از آن کم فرصتان بی سر شده بقیه طعمه شمشیر فنا و جمعی کثیر اسیر و گروهی انبوه هزیمت پذیر گشتند \*

## بیان چگونگی کشایش قلعه قندهار

دکن بکلید تائید این برگزیده

### عنایت ایزدی

چون نصیریخان قبل ازین حسب الامر اعالی با موکب اقبال قلعه قندهار را قبل نموده داد شرایط کشش و کوشش داده بود درینولا بمحض همراهی اقبال بادشاهی یعنی تائیدات آملی در باب فتح قلعه کامیاب و مقضی المرام گشته بر کام خاطر فیروز گشت - تفصیل این قضیه آنکه در سال گذشته خان مذکور بیک گروهی قندهار رسیده با فوج عمان موج اراده تسخیر پیش نهاد همت ساخت - اول با سایر سرداران مثل شهباز خان و سردار خان و راجه بهارت و جمیع بندهای درگاه بانداز ترکتاز قصبه که پیوسته قلعه بود همت کار کشا بر بسته روی توجه بدان سو نهاد - و سرافراز خان نامی سرگروه لشکر کومکئی آن حدود که در میدان گاه میان قلعه و قصبه در پی پیکار شده آلات آتشیایی پیش روی خود نصب نموده بوده بهجرد رسیدن موکب اقبال روبرو گشت - و صادق داماد یاقوت خان که نگاهبانی قلعه بدو تعلق داشت و جمیع بروج علی الخصوص برجهای سمت میدان را به توپ و تفنگ و سایر ادوات و آلات جنگ آراسته بود او نیز آماده مدافعه و مجادله شد - درینحال بهادران ناموس جو از آن دریای آتش که در پیش صف و از بالای قلعه زبانه کش شده بود ملاحظه نه نموده سمندر وار غوطه در میان صفوف خوردند - و بیاد حمله قلب شکن و صدمه باد پایان مرد افکن صرصر بنیاد بر انداز ریشه کن بر انگیخته آن تباه اندیشان را مانند اندیشه ایشان پاشان و پریشان ساختند - و سمندر خان حاکم قصبه و سیدی سرور میر آخور

طویلہ اسپان بار گیر کہ بجهت سوارئي تقنگچيان کومک مقرر بود درين دار و گیر با دويست تن بی سر شدند - و قصبه بحوزه تسخیر در آمده قریب شش هزار کس از مرد و زن اسیر و دستگیر شدند - و پانصد اسپ و صد شتر و اموال بی شمار بمعرض تاراج در آمد سوای آنچه سپاهیان یغمائی بقلم عرض نداده از میان بردند - و سرافراز خان با جمعی پریشان حال که از زیر تیغ هسته بودند به تگابوی تمام شباشب خسته و دل شکسته باردوی نظام الملک پیوست - و نصیریخان سایر اسیران را بشکرانه روزی شدن عطیة فتح و فیروزی تصدق فرق فرقد سای خدیو زمان نامیده آزادی بخشید - آنگاه باهتمام تمام همت بر اتمام کار برگماشته سرانجام لوازم قلعه گیری پیش گرفت - و ملچارها به بهادران کار آزموده بخش نموده در پی سیه پیش بردن و نقب زدن شد - چون تهیه این کارها ساخته و کوچہ سلامت پرداخته گشت و جوالها مرتفع و آماده کرده توپها بوسیله حیلہ جر ائقال بفراز آنها بر آوردند - و همین که در اندک فرصتی از ملچار نصیریخان کوچہ سلامت بکنار خندق رسید جمعی که در پناه دیوار بست کنار خندق بودند از واهمه راه هزیمت پیش گرفته جای خود را خالی گذاشتند و مردم ملچار مذکور در آن مقام قایم شده قرار گرفتند - چون در فضای آن خندق که چهل و هشت ذراع پهنا دارد گنبد مقبره قاضي قوام واقع بود اکثر اوقات چندی از آن فرقه تفرقه آئین در پناه آن در آمده به تفنگ افگنی و بان اندازی باعث تفرقه خاطر و شغل قلب دلاوران می شدند - بنابراین از ملچار نصیریخان ته آن مقبره خالی نموده و آنرا بیاروت انباشته آتش در دادند و از صدمه آتش بنیاد آن بنا را بخاک وجود صد تن از آن مردم بیاد فنا در دادند - و جمعی از سپاهیان در آن موضع ملچار ساخته جا گرفتند - درینوقت رندوله و بهلول و جمیع اهل نفاق و شقاق از مردم نظام الملک و عادل خان باتفاق یکدگر خود را بکومک متحصنان رسانیده بر سر ملچار نصیریخان ریختند - اهل قلعه نیز در صدد مدد ایشان شده بیکبار سایر آلات آتشبازی را کار فرموده از رگ تیره ابر شعله بار توپ و تفنگ طوفان آتش انگیختند - سردار نامدار با سایر سرداران و بهادران دلاور مردانه پای ثبات و قرار برجا استوار داشته در آن قسم نبرد مرد آزمای دل از دست نداده سر پنجه قدرت بدشمن مالی و عدو بندي بر کشاد - و باعتماد کار گری اقبال و اعتضاد دولت بی زوال نیرو و زور بازو یافته جمعی را جریح و قتیلی

و باقی را مغلوب و منکوب ساخت - و عسکر ظفر از ظهور این فتح آسمانی استظهار دیگر یافته زیاده بر سابق در پی پیشرفت کار شدند \*

چون شش نقب از جمله بیست و یک نقب که درین مدت سر کرده پیش برده بودند با تمام رسید نصیربخان صلاح وقت در آن دید که سه نقب را بیاروت انباشته باقی را از روی احتیاط موقوف دارند - اتفاقاً پیش از آنکه قرار داد بوقوع انجامد خبر نزدیک رسیدن اعظم خان که حسب الحکم اشرف بامداد آن شهمات آثار متوجه شده بود رسید - خانمذکور مراسم استقبال بجا آورده اعظم خان را هم از راه با سرملچار آورد - و چون در حضورش هر سه نقب را آتش دادند قضا را آتش بیکی در نه گرفته بدو نقب دیگر کارگر افتاده دیوار شیر حاجی را با نصف برج کلان انداخت - و جمعی ستاره سوخته تیره روز از آن فرقه تفرقه اندوز را تف باروت سوخته چندی دیگر را صدمه افتادن دیوار بخاک برابر کرده ازین دو راه بعدم آباد راهی ساخت - درینحال نصیربخان و همراهان یورش کرده از راه دیوار افتاده اراده در آمدن نمودند - درونیان بمقام ممانعت و مدافعت در آمده سرگرم انداختن بان و تفنگ شده مشکهای پر باروت را آتش زده انداختند - مجملأ از دو پهر تا هنگام نشستن آفتاب معرکه زد و خورد قایم بوده هنگامه گیر و دار از طرفین گرم بازار بود - چون آتش حسب المدعا کارگر نیفتاده دیوار را چنانچه باید نینداخته بود و بی مبالغه متحصنان نیز مردانه کوشیده حق ستیز و آویز بجا آوردند - و آخر بسبب درمیان آمدن ظلمت شب عرصه کارزار بقایمی از یکدیگر ریخته مردم طرفین رو بسوی قرارگاه خویش آوردند - و بهادران در همان نزدیکی اقامت نموده بانباشتن دیگر نقب ها در آمدند - متحصنان از روی قیاس چگونگی حال استقبال را در آئینه مشاهده احوال معائنه دیده دانستند که عنقریب جبراً و قهراً قلعه بحوزه تصرف اولیای دولت در آید و همگی اسیر و دستگیر میشوند ناچار از روی اضطراب در مصالحه زده ابواب آشتی که جای آن از کمال اصرار بر مجادله و مقابله نگذاشته بودند بوسیله راجه بهارت کشوده در خواه پیمان نامه نمودند - نصیربخان حسب المدعا ایسان عهدنامه نوشته همراه معتمدان راجه نزد قلعه دار فرستاد - او با هفت کس از اعیان آن حصار برآمده براجه ملاقات کرد و کلید قلعه تسلیم نموده در فتح بر روی دولتخواهان باب ابواب امن و امان بر روی روزگار خوش کشود - روز دیگر با راجه

نصیریخان را دیده ده فیل پیشکش بادشاهی گذرانید و از نوید مراسم نامتناهی خلافت پناهی مستظهر و مستمال گشت - نصیریخان در همان روز داخل قلعه مذکور که بیست و هفتم اردی بهشت بعد از چهار ماه و نوزده روز بکشایش گرائیده بود گردیده خصوصیاتش بنظر دقت نگر در آورد - و جمله اسباب قلعداری یکصد و شانزده توپ خورد و کلان که توپ عنبری کلان و عنبری خورد<sup>۱</sup> و ملک ضبط و بجلی از جمله آن توپهای نامی است بتصرف در آمد \*

از سوانح دولت جاوید انتما که درینولا بنا بر نیرنگسازیهای بخت و منصوبه بازیهای اقبال از عالم غیب چهره نما گشته علت انهدام بنیان دولت نظام الملک شد آنکه چون اراده ازلی باستیصال کائی او تعلق پذیر گردیده بود لا جرم بدست خود اسباب عذاب و نکال خود مهیا و آماده ساخته در تخریب بنیاد دولت خویش کوشید - چنانچه وکیل و سپهسالار خود فتح خان پسر کلان ملک عنبر را که چندی ازین پیش بنا بر سوء ظن و بدگمانی زندانی ساخته بجای او مقربخان را که از غلامان بزرگ و معتبر او بود سپه سالاری و اخلاص خان حبشی را بوکالت برداشته بود چون از مقربخان و اقران او کاری بر نیامد درینولا از حبس بر آورده بخدمات سابق نصب نمود - بنا بر اینمعنی مقرب خان از نظام الملک نومید گشته در مقام بندگی درگاه گیتی پناه شده بوسیله رسل و رسایل از اعظم خان درخواست امان نامه نمود - آن خان والا شان حقیقت را بدرگاه عرض داشت نمود و حسب الاستدعا فرمان استمالت آمیز بنام مقربخان عز صدور یافت - بعد از ورود آن فرمان نوازش عنوان اعظم خان تاناجی دوریه<sup>۲</sup> را که از معتمدان نظام الملک و پیش دست مقربخان بود و با دوازه کس دیگر از جانب او بقصد مهم سازی آمده بحضور خود طلبیده فرمان جهان مطاع را نمود - مقربخان از تقریر او امیدوار برحمت خدیو روزگار و دلنهاد بندگی درگاه گیتی پناه گشته و از همه جهت جمعیت خاطر اندوخته روز دیگر با سایر

(۱) در منتخب اللباب این دو توپ با اسماء غیری خورد عبری کلان و عبری خورد نوشته شده - لاکن عبری کلان و عبری خورد چنانچه درین کتاب مذکور شد صحیح معلوم می شود منتخب اللباب - حصه اول - صفحه ۳۵۷ \*

(۲) در بادشاه نامه تاماجی و تاباجی مذکور شده حصه اول - صفحه ۳۷۸ \*

همراهان متوجه اردوی ظفر قرین گردید - اعظم خان بجهت مزید امید و تمهید مقدمات دلجوئی و تفقد خاطر او از راه اعزاز و احترام جانبش در آمده ملتفت خان را با چندی از بندهای درگاه والا باستقبال ارسالداشت و خود نیز از روی ازدیاد مواد استمالت تا کنار معسکر اقبال برسم استقبال شتافت - و او را معزز و مکرم از راه بمنزل خود آورده در تمهید مہائی احترام و اکرام او کوشیده نخست او را به تشریف خلعت و خنجر مرصع چهار اسپ و دو فیل و یک لک روپیه از سرکار خاصه شریفه امتیاز بخشید - آنگاه به تسلیم منصب شش هزاری شش هزار سوار سرفراز فرسوده صد دست خلعت و صد شال و هفتاد اسپ بهمراهان او داد - و دو صد و چهل کس از ایشان را در خور پایه و مقدار بتجویز مناصب و انعام و مدد خرج نوازش فرمود \*

درین اثنا رندوله سر لشکر عادلخان بنا بر مقتضای وقت باعظم خان پیغام داد که چون مصلحت بلاد و عباد در ضمن صلح و صلاح مندرج است - اگر اولیای دولت ابد قرین بادشاهی از راه خیر خواهی رعیت و سپاهی در آمده از درگاه والا در خواه عفو زلات و محو تقصیرات عادلخان نمایند - من بعد من متعهد تطوع و تعبد عادلخان میشوم که بدستور معهود در مقام بندگی و خدمتگاری بوده دقیقه از دقایق فرمانبرداری ناسرعی نگذارد - و علامت انقیاد بالقوه او اینکه بالفعل شیخ معین الدین ایلچی را که پیش ازین با پیشکش روانه درگاه نموده ثانیاً در بیدر باز داشته بود روانه نماید - اعظم خان بعد از رسیدن این پیغام حسب الصلاح دولتخواهان بجانب پرگنه بهالکبی و چیت کوبه<sup>۱</sup> از توابع بیدر راهی شد که تا رسیدن موسم برشکال آنجا اقامت گزیده بمقتضای وقت عمل نماید - چنانچه اگر مردم عادل خان بر سر عهد خود باشند بدرگاه والا عرضداشت در باب فروگذاشت لغرشهای عادل خان که بنا بر عدم اختیار رو داده التماس نماید - و اگر معامله صورت دیگر بر کند و اینمعنی از روی تزویر و فریب باشد جزای آن بد عهدان چنانچه سزاوار آن باشد در کنار روزگار ایشان گذارد - و بنا برین عزیمت صائب کوچ کرده در سه گروهی منزل

(۱) در نسخه کتبخانه آصفیه این مقام باسم جیت کوته مذکور شده\*

سابق برکنار آب ونجره قرار نزول داد - و بموجب قرار داد معهود که در هر منزل سر تا سر افواج اربعه همچنان سوار ایستاده می بودند تا همگی اردو فرود می آمد - و بعد از آن از هر فوجی چند سردار بنوبت یک گروه دور از معسکر رفته می نشستند تا مردم اردو گاه و هیمه بفرانت می آوردند - درین منزل نیز دستور العمل مقرر معمول شد - چون نخست نوبت درین روز به تقدیم امور معهوده بعهدۀ بهادرخان روهیلہ و شہباز خان و رشیدخان انصاری و یوسف خان تاشکنندی بود غنیم درین ایام کہ تر خود نمائی مینمود لاجرم ازین راه خاطر جمع داشتند و بنا بر آن رعایت حزم و احتیاط بجا نیاورده تمام جمعیت همراه نیاورده بودند قضا را از آنجا کہ بمقتضای قدر نمائیہای قدرت است قضیہ ناگہانی شبیہ بقضای اتفاقی رو داد کہ سرداران ناچار قطع نظر از ناگہبائی عملہ کمی نموده بچاره گری آن توجه نمودند - درین میانہ چشم زخمی بایشان رسیدہ باعث کسر شان خیل اقبال گردید - تبیین اینمغال آنکہ فوجی از راجپوتان قبل از نزول موکب اقبال دہی را کہ سہ گروهی معسکر اقبال واقع بود بارادۀ تاراج و تحصیل ما یحتاج دواب در قبل داشتند - و اهل آن دہ باستظہار کثرت عدد و عدت در پناہ دیوار بست قصبہ بمقام مدافعہ و مقابلہ در آمدہ دست مجادلہ و مقاتلہ بر کشودہ بودند - درینحال خبر بہ بہادر خان رسید کہ راجپوتان در بارہ کشایش آن دیوار بند فرو مانده در بند نام و ننگ افتاده اند و نہ راه ایستادن و نہ روی برگشتن دارند - ناچار با ہمراہان بصدد مدد ایشان شتافت و بہمان پابرسر قصبہ رفته بزودی دست بر آن یافت - و ہمگن باسنتظام یکدیگر در آن معمورہ ہر وقت دلخواہ مراسم تاخت و تاراج بجا آورده اکثر سپاہیان ایشان نیز از آنجا گرانبار روی بسوی اردو نہادند - بنا بر این با ایشان معدودی چند کہ عدد ایشان بچار صد سوار نمی رسید ماندند - درین اثنا افواج مخالفان کہ بفاصلہ دہ گروه از اردو بودہ بانداز ترکتاز فوجی از سواران کار آمدنی جدا کردہ پیشتر فرستادہ بددند - قضا را فرستادگان در نزدیکی دہ از حقیقت حال خبردار شدہ مسرعی بجهت اعلام خبر فرستادہ خود بہ نزدیک دہ آمدند - بہادر خان و ہمراہان کہ بحسب عدد کمتر از ایشان بودند نکیدہ بر کار گری اقبال بی زوال کردہ خاطر بہ قلت عدد و عدت کہ در اکثر اوقات بحکم کریمہ کم من فئۃ قلیلۃ غلبت عالی فئۃ کثیرۃ جمع ساختند - و بصولت شیر و بپر و سرعت ہاد و ابر بر ایشان تاختند در



حمله اول آن بد اندیشان را از یکدگر پریشان ساختند - و آنها راه فرار پیش گرفته رفته رفته بهادرخان و بهادرانرا بسمت فوج کلان کشیدند - و چون همگی لشکر غنیم مثل رندوله خان و سرافراز خان و بهلول و سایر و سرداران عادلخان و نظام الملک که اطلاع بر حقیقت حال یافته اینمعنی را فوزی بزرگ و غنیمتی عظیم شمرده بودند با پنج شش هزار سوار جرار بطریق عجبت سر راه پیش گرفته راهی شده بودند اتفاقاً درینوقت رسیده اطراف ایشان را احاطه نمودند - و چون دلاوران عرصه ساحت کار بر خود از عرصه کارزار تنگ تر دیدند ناچار از مرکبان فرود آمده کشاده ابرو به برخاش جوئی و کین کشائی در آمدند - بنا بر آنکه بسبب تنگئی فضا کار از نیزه و تیر پیش نمی رفت دست از کمان کشی کشیده و از سنان گذاری سر پنجه کوتاه ساخته کوتاه سلاح پیکار دشمن گرفتند - و باین روش با عدا آمیخته به شمشیر و خنجر و جمدهر در یکدگر آویختند - مجملآ آن شیر مردان که هر یک یک سوار عرصه مردسی و یک تاز معرکه مرد افگنی بود بمقتضای مقام پیاده در عرصه پیکار رخ کاری بروزگار نمودند که داستان رستم داستان در جنگ یازده رخ و قصه سام سوار از صفحه روزگار محو شد - و آخر کار شهباز خان با پسر نقد جان نثار راه خدیو روزگار کرد - برادران رشید خان و خویشان کارزار نمایان کرده عاقبت بکار آمدند - و رشید خان زخمی از عرصه پیکار بر آمده بیخویشتن خود را باردو رسانید و بهادر خان و یوسف خان که زخم های منکر برداشته بودند چندان تردد و تلاش بجا آوردند که از هوش رفته در معرکه افتادند - قریب شصت تن از برادران خویشان نزدیک بهادر خان وغیره در جان بازی تقصیر نه کرده گوی سعادت جاوید یعنی شهادت از عرصه بیرون بردند - و جمعی کثیر زخمی گشته جراحت های کاری برداشتند - و چون اعظم خان ازین قضیه اتفاقی خبر یافت عنان هشتاب داده متوجه رزمگاه شد - و افواج غنیم بعد از غلبه چون بهادر خان و یوسف خان را زخمی بدست آورده بودند آنرا غنیمتی شمرده از بیم اعظام خان سر خود گرفته بسرعت تمام گریزان شدند - و آن خان عظمت نشان بعد از فرو نشستن آفتاب بناوردگاه رسیده چون معرکه را از دوست و دشمن خالی دید پس از تگاپوی بسیار اثری از غنیم نیافت ناچار بمعادوت نموده عنان انصراف به معسکر اقبال بر تافت و روز دیگر از آن مقام کوچ کرده بانداز تاخت و تاراج پرگنه بهالکی و چیت کوبه

متوجه شد که شاید در اثنای راه خبری از مخالفان یافته تدارک آن جرات نماید - بنابر آنکه در آن اطراف از فرط ویرانی نشانی از آذوقه سپاه و علیق دواب نایاب بود و تا مهال دور دست غله و گاه بدست نمی آمد بقصد قصبه کلویره که آبادانی تمام داشت راهی شد - معمورئی آن معموره بمرتب بود که با آنکه بیشتر از رسیدن لشکر ظفر اثر افواج غنیم در آنجا رسیده بقدر احتیاج غله برداشته از بیم گریزان شده بودند هنوز آنقدر باقی مانده بود که چندگاه لشکری را بسند باشند - چنانچه آنقدر آذوقه که تا رسیدن قندهار کفایت کند برداشته بقایای آنرا سپاهیان بوالفضول آتش زده سوختند - و از آنجا روانه شده در موضع سدهیر که ریگ بوم است و درخور اقامت موسم برسات گاه و غله فراوان دارد منزل اقامت برشکال اختیار نمودند \*

از جمله عنایات بیغایات حضرت بادشاهی ظل الهی که درینولا پرتو به نزدیک و دور انداخته و خبر آن چون اثر خورشید انور به هفت کشور دویده بخشش و بخشایش سکندر دوتانیست که از کوتاه نظریهای اندیشه نباه سابقاً خویشی نزدیک خان جهان را منظور داشته و از سعادت جاودانی دوری جسته بآن مقهور پیوسته بود چون درینولا کثرت تقصیرات را که در شریعت کرم و طریقت کرام شفیع از آن وجیه تر نمی باشد بشفاعت آورد لاجرم حضرت ظل الهی از آنجا که سایه من جمیع الوجوه تابع ذات می باشد رقم عفو بر جریده جرمه بی حساب او که جز مغفرت الهی محو آن نمی تواند نمود کشیده زلات او را بخشیدند و بتازگی در سلک بندهای درگاه انتظام دادند \*

خرامش نواب قدسی القاب ممتاز زمان

و مریم دوران باهنگ گلگشت

ریاض رضوان ازین دار ملال

بمبستی است گیتی بسی دلپسند \* ولی گلستانست در خار بند  
بجز خار محنت که در دل خلید \* گلی عیش زین بوستان کس نه چید

چون مشیت الهی بسرانجام مصالح کار خانۀ عالم و انتظام دارالخلافتہ آدم تعلق پذیرفت - حکمت کاملۀ ربانی اقتضای آن نمود که جمعی در هر روزگاری از نمانخانه عدم به ا [ قصر ] ع وجود شتافته تا وقت فرصت دهد و روزگار مساعدت نماید از نیل انواع سعادت و شقاوت به نهایت مراتب کام و مرام رسیده متوجه عالم بقا شوند - پس از آن زمرۀ دیگر بر روی کار آمده و چندی مانند پرکار سرگردان این وادی بوده هرگاه وقت آن رسد بهمان دستور بی توقف ازین عاریت سرا رخت هستی بر بندند - پس خردمند سعادت یار آنست که درین پیغولۀ ناپائدار پای ثبات و قرار نیفشارد و فرشته سرشت آنکه این دیو لایخ را وطن گاه اصلی نه پندارد - زیرا که سر منزل حسن عاقبت و دار الامان عافیت ماوای دیگر است و امن آباد روح و راحت جای دیگر - لاجرم نعمتش پایدار نیست و راحتش بر قرار نه - درینصورت سایر کائنات از ذره گرفته تا خورشید در معرض سرایت آفت فنا و زوال اند و سر تا سر اعیان وجود را آسیب اصابت عین الکمال عدم در دنبال \* \* مثنوی \*

کسی کم درین دار دارد بیاد \* که بیش از دمی بود خندان و شاد  
شمار الم بیش و راحت کم است \* بلی عمر شادی همین یکدم است  
چو بلبل برین باغ باید گریست \* که جز در خور یکدهن خنده نیست

ازینجاست که همه خیر این مکان دلفریب اعتماد را نشاید و نعمت و راحت این فنا کده بی بقا جاودان نپاید - لذتش از آن رهین اندوه و الم است و شور و سرورش از آن آمیخته بهزار گونه محنت و غم - که بهره چو علاقه خاطر آدمی زاد بیشتر فنا و زوال بیشتر بدان تعلق پذیرد - و بد آنچه ماده دل بستگی انسان زیاده تر بود راه نزول حوادث بان کشاده تر گردد - شاهد حال حادثۀ ملالت زای و واقعۀ کدورت افزای نواب قدسی القاب ملکہ حمیده صفات وفیۀ وافی برکات مریم زمان رابعۀ دوران ممتاز محل بیگم است در عین اینحال که شاهد دولت و اقبال بسعادت چهره افروخته روزگار بکام و مقاصد حسب المرام خواهان شده - و گردش چرخ دوار بر طبق آرزوی خاطر و وفق مدعای دل موافقان گشته - چشم بد ایام از روی

بخت بیدار نیکخواهان این دولت دور بود و آسیب دستبرد حوادث گیتی بر بد اندیشان ایشان مقصور - روی نموده عیش مقدس را مکدر و منغص ساخت و کوه کوه الم و اندوه به قبله روزگار پیش آمد - و غبار کفّت و گرد وحشت از رهگذر انس و الفتی که بدان بانوی بانوان جهان داشتند در آئینه خانه خاطر که نورستان قدس و صفوت کده انس بود راه یافت - و کیفیت این معنی غم اندوز که در آخرهای شب چهارشنبه هفتم ذی قعدة سنه هزار و چهل هجری بیست و ششم خورداد اتفاق افتاد آنکه چون هنگام وقوع واقعه معهود که ناگزیر مقتضای بشری هشت در رسیده بود بنا بر نزدیک شدن وقت وضع حمل از روز سه شنبه تا نیمه شب چهارشنبه عسر ولادت کشیده بمجرد تولد صبیبه بر آن بانوی خجسته سرشت تغیر یافته ضعف بمتربه کمال استیلا یافت - و رفته رفته آثار رحلت بمیان آمده فی الحال بوساطت بادشاهزاده جهان و جهانیان پناه بیگم صاحب در خواه تشریف اعلی حضرت نمود - آنحضرت بمجرد استماع این خبر ملالت اثر بی اختیار از جا در آمده به کمال اضطراب و بیتابی بیالیس همدم و همزار دیرینه خود رسیده از دیدار آخرین و ملاقات واپسین ذخیره مدت دوری اندوخته - و آن ملکه والا نژاد با دلی درد آگین و خاطر حسرت گزین گریان گریان مراسم وصیت و وداع بجا آورده تا دم آخر در خواه مهربانی و عنایت در حق شاهزادها و مراعات جانب والدین خود نمود - و سه گهری از شب مذکور باقی مانده دعوت داعی ارجعی بگوش تسلیم و رضا نیوشیده برحمت حق پیوست - و در روضه دارالسلام با مقصورات فی الخیام بخرام آمده در قصور جنات عدن با حور عین آرام گرفت - سایر مسند گزینان حرم سرای خلافت به مراسم تعزیت قیام نموده زمین و زمان از جا در آوردند - و بنوحه جان گداز و مویه غم پرداز کلفت افزا و ملالت پیرای عالم گشته عشرت کده گیتی را مصیبت کده غم و الم ساختند - و فتور کلی و خلل عظیم به جمعیت خاطر اقدس راه یافته چند روز از پرداخت شغل خطیر خلافت باز داشت - و غبار کدورت و کلفت مزاج مبارک را بنوعی متغیر ساخت که سالهای دراز از لباس رنگین و نغمه و عطریات نو آئین و مجلس آرائی به جشن عیدین و وزن و غیره اصلا محظوظ نبوده بی اختیار اشک از چشم مبارک روان بود - و ازین جهت میان دیده بی دیدار آن غمگسار غبار کدورت بهم رسیده ابواب عیش ظاهر و باطن مسدود شد - بمجملاً نعش

آن عصمت قباب در باغ زین آباد آثروی آب امانت بخاک سپرده آخر روز پنجشنبه آنحضرت بر مرقد منور آن زینت افزای صدر جنت تشریف برده دریا دریا جواهر آبدار اشک بر آن تربت مقدسه ریختند - و بعد از قرأت فاتحه و ایصال خیرات و مبرات قرین سعادت معاودت فرموده مقرر نمودند که هر شب جمعه بهمین دستور بزیارت حظیره آن خاتون والا مرتبت تشریف می برده باشند \*

بی شایبه تکلف از وقوع این واقعه الم اندوز شکیب و آرام از آن سرمایه آرام جهان رفته باین مرتبه بیقراری انداخت که آثار تاسف و تحسر آنحضرت در جهانیان اثر کرده - و بی طاقتی و بی تابئی آن باعث تمکین کون و مکان زمین و زمان را از جا در آورده بعموم قدسیان نیز سرایت نمود - و خرمن صبر و قرار عالمی در وزش گاه صرصر بیطاقتی و بیقراری قدر جوی پایداری نکرد -

#### \* ایات \*

غم بادشاهان غم کشوریست \* بهر تن جداگانه آرا سریست  
جهان را برنج آورد رنج شاه \* بگیتی کند روز روشن سیاه  
یکی کالبد دان جهان سر بسر \* که دارد درو تاجور حکم سر  
چو از رنج پا تن دگرگون شود \* نگه کن که از درد سر چون شود

بی مبالغه و اغراق که هیچ محب صادق العقیده حقیقت شعار بعد از رحلت محبوب ارجمند دل پسند وفادار باین مرتبه در تقدیم مراسم تعزیت و سوگ نکوشیده باشد که از آنحضرت در پاس جمیع آداب ماتم آن حبیبه عزیزه مراتب سوز و گداز بوقوع آمد - چه از تاریخ رحلت آن بانوی والا مقدار دست از تمامی مستلذات نفسانی باز داشته در شبانروز یک نفس از جزن و اندوه فارغ نبودند - و هنگام تعزیت روز مذکور علی الخصوص در ایام طوی و جشن و عیدها وغیره چون دوات خانه معلی زینت آرایش یافته جای آن غمگسار خالی بنظر مبارک در می آمد بی اختیار دیده مبارک اشکبار شده چندین بی تابئی و بی طاقتی می نمودند که اهل

(۱) آب تپتی مراد است بادشاه نامه - جلد اول - حصه اول - صفحه ۳۸۶ \*

مجلس و حاضران وقت از مشاهده این حال بیکبار از جا رفته نوحه و زاری آغاز می نهادند - و بارها می فرمودند که سلطنت دنیا و لذت بادشاهی که باوجود او میخواستیم اکنون بی او سبب افزایش کلفت و کدورت گشته دیدن روی هیچکس خوش نمی آید - و کثرت آلام جدائی در باطن کارگر شده از مشاهده مجلس روزگار و اسباب دولت و عشرت جز وحشت و کربت نتیجه دیگر مرتب وقت نمی گردد - چنانچه سالهای دراز در همراهی قعده مانند صبح لباس کفوی اختیار نموده از اقامت مراسم سوگ و عزا چیزی باقی نمی گذاشتند - و از حاضران مجلس نیز کسی را قدرت آن نبود که خلاف متابعت آنحضرت نموده تن بلباس دیگر دهد - الحق جای آن داشت که در ماتم آن صاحب روزگار که در مکارم ذات و صفات بالذات اقتضای خیر داشت زیاده ازین مراسم تعزیه بوقوع آید - و رابطه انس و الفت که بحسب تعارف و تناسب عهد الست حوادث و ثلث آن دست بهم داده درین عالم باعث کشش شده پیوند ارتباط استوار و محکم ساخته با دیگر ازواج مثل صبیئه صفیئه مظفر حسین میرزا صفوی و کریمه شاهنواز خان خائف خانخانان چنین درمیان نبود که این مایه غم و الم پیرامون خاطر خاطر گردد - و قطع نظر از وثیقه دل بستگی و تعلق آن خاتون پاکیزه اطوار همه وقت در صدد دلجوئی و خوشنودئی آنحضرت بوده در هر حال کمال خدمتگاری و نهایت پرستاری بجا می آورد - و در شادی و غم و عافیت و الم دمساز و همدم بوده دقیقه از دقایق مراتب رضاجوئی فرو گذاشت نمی کرد - و معینا از خدیو روزگار چهارده نوبت متکفل حمل با اسانت گشته از آنجمله چهار پسر و سه دختر انجمن آرای خلد برین و هم نشین حور عین آمده - و چهار پسر و سه دختر که هفت اختر سپهر اقبال اند و هر هفت جمال شاهد جاه و جلال تا روز قیامت زینت دیباچه روزگار هفته و ماه و سال خواهند بود - نخستین ثمره پیش رس نهال دولت آب گوهر عصمت و عفت جهان آرا بیگم صاحب - دوم فرخنده اختر سپهر کامرانی شایسته گوهر درج جهانبانی والا فطرت سعادت پژوه شاهزاده محمد دارا شکوه - سوم زیور افسر دولت و اقبال زینت انجمن عز و جلال طغرای منشور ابداع شاه شجاع - چهارم ثمره شجره دولت درج گرانمایه عصمت روشن آرا بیگم - پنجم سیومین رکن رکن خلافت اختر اوج عزت و کرامت منظور نظر سعود گردون صاحب بخت همایون و فر

فریدون بادشاهزاده کامل النصاب تام النصیب سلطان محمد اورنگ زیب ششم تازه گل گلشن آدم نقش مراد جهان مراد بخش عالم - هفتم آخرین نتیجه مهده علیا گوهر آرا بیگم - امید که تا جهان برقرار باشد و فلک پایدار مدار زیب و زینت روزگار برین هفت کوکب اوج عزت و اعتبار باد\*

در آنوقت که این حادثه عالم سوز و وقوع یافت از سن شریف آن غفران مآب سی و هشت سال و دو ماه شمسی و سی و نه سال و چهار ماه و چهار روز قمری سپری گشته بود - ولادت با سعادتش چهاردهم رجب سنه هزار و یک موافق بیست و هشتم فروردی ماه و در سن بیست سالگی بشرف ازدواج این زیور بخت تاج و تخت تشریف سعادت یافته نوزده سال و هشتمه و نه روز قمری و نوزده سال و یکماه و شش روز شمسی شمسئ ایوان سلطنت و شمع انجمن خلافت بوده - تاریخ ارتحال آن بانوی روزگار بی بدل خان موافق حق و حساب چنین یافته \*

\* مصراع \*

جای ممتاز محل جنت باد

چون مدت شش ماه ازین قضیه غم اندوز منقضی گشت بادشاهزاده محمد شجاع بجهت رسانیدن نعش اقدس آن سلکة قدسی خصال به دارالخلافة اکبر آباد مقرر شده وزیر خان دپرین بنده معتمد درگاه والا و زبده نسوان سستی خانم که خدمت وکالت و پیشدستی آن حمیده خصال داشت بهمراهی محفہ محفوظه مغفرت نامتناهی مباحات اندوختند - و همه راه باطعام و انعام فقرا پرداخته بعد از رسیدن اکبرآباد در سر زمین بهشت آئین واقع جنوب رویه دارالخلافة مشرف بر دریای جون که متعلق براجہ مان سنگهه بود و در عرض حضرت خلافت برقت منزلی عالی بنا تر از منزل مذکور براجہ جی سنگهه نبیره اش برای تحصیل آن داده بودند بخاک سپردند - و بر سر آن مرقد منور نخست از روی تعجیل گنبدی مختصر اساس نهادند که نظر نامحرم بر حرم مرقد آن محتجبه جلباب عصمت نیفتد - آنگاه در آن سرزمین قبض آئین آسمان اساس روضه عالی بنیان که بمتانت رفعت و علو قدر و عظمت شان آبروی عالم خاک است سراسر از الواح سنگ مرمر طرح انداخته بر دورش باغی دلنشین فردوس نشان ترتیب دادند - و بر یک جانبش مسجدی رفیع بنیاد و جانب دیگر قرینه آن مهمانخانه عالی فضا و اطرافش حجرها و ایوانهای

دلکشا و پیش دروازه اش چندین چوک نو آئین و سراهای فرح افزا که به فسحت ساحت و ندرت هیئت بر روی زمین مثل و قرین ندارد بنیاد پذیرفته - در مدت بیست سال تمام آن عمارت که بنیادش زمین را طبقه ایست هشتمین و کلاش آسمان را طارم دهمین بصرف پنجاه لک روپیه باتمام رسیده به نهایت بلندی قدر و منزلت و ارجمندهی زیب و زینت آبروی کهن طارم چرخ کبور گردید - حضرت ظل سبحانی تمامی متروکات آن مغفوره مرحومه را که از اشرفی و زیور و جواهر و غیره از یک کرور روپیه زیاده بود نصف به بیگم صاحب و نصف به شاهزادهای دیگر مرحمت فرمودند - و چهار لک روپیه نصف نقد و نصف جاگیر بر سالیانه مقرر آن تقدس نقاب که سابق شش لک روپیه بود افزوده سایر مهمات دولت که به مهمل علیا مقرر بود باین صاحبه زمان مفوض گشته دیوانی و میر سامانی داسحق بیگ یزدی که متصدی سرکار آن مرحومه بود مرجوع شده خدمت بیس دستی و سرانجام خدمت محل بدستور سابق بستنی خانم مقرر گردید \*

مقرب خان دکنی که بسیار کار طلب و جوان تنومند مردانه و در خانه نظام الملک عمده تری ازو نبود از سعادت منشی بندگی درگاه اختیار نموده از دکن متوجه آستانبوس اقدس گشته بود بیست و یکم ماه مذکور رسیده بمراد خاطر فیروز گشت - و پانصد سمر بر سبیل نذر گذارانیده بمرحمت خلعت و جمدهر و شمشیر با پردله مرصع و اسپ تیچاق و انعام چهل هزار روپیه نوازش یافت - و همدرین ولا اعظم خان که حسب الحکم جریده از بالا گهات متوجه شده بود بملازمت فایز گشته هزار سمر و هزار روپیه برسم نذر گذرانید و خدمات پسندیده او خصوص فتح قلعه دهارور و تاخت بر سر خانجهان و شکست او که سره پایه آوارگی آن تباه رای بود مورد استحسان و موقع تحسین گشت - آنگاه مرشد حقیقی که خدای مجازی بندهای درگاه اند براه ارشاد در آمده خان مذکور را از لغزشی چند بی روش که ازو سر زده بود و از راه تدبیر و طریق کنش دور بود آگاه ساختند - از جمله محاصره حصار دشوار کشای پرینده باوجود عدم وجدان آذوقه سپاه و فقدان علف دواب - و هم چنین ترک تاز سرحد ملک عادلخان با قرب موسم برشکال که در حقیقت عین انحراف بود از شاهزاده نمایان تدبیر درست - چه باوجود مقتضای وقت و فصل تا انقضای موسم بارش حال نیز مقتضی



اقامت در موضعی بود که در بایست سپاه آنجا فراوان یافته شود = اعظم خان به ناهنجاری حرکت خود اعتراف و اقرار نموده مریدانه عذر بیطریق خویش ب همه طریق از رهگذر معذرت خواهی خواست \*

همدرین تاریخ از نتایج اقبال نامتناهی بعون الهی امری که ثمره آن فخر بدخواهان دولت جاودان بود بظهور آمد چنانچه در ضمن عرضداشت سپهدار خان بوضوح پیوست - که چون نظام الملک از روی نادانی و بدکنگشی فتح خان پسر عنبر حبشی را که مدتی محبوس داشت از قید برآورد بنحویکه سبق ذکر یافت آن بدرگ بنا بر آنکه میدانست که نظام الملک از راه اضطرار او را نجات داده بعد از رفع ضروریات باز زندانی خواهد ساخت - لاجرم از روی پیشدستی بی نظام را گرفته در مطموره زندان مکافات اعمال ناشایست مقید نگهداشت - و ظهور این لطیفه غیبی بنا بر آن بود که حضرت صاحب قرآن ثانی ناهنجاری و بی روشی او را بروزگار که از دستیاران این دولت پایدار بل از پیشکاران این کارخانه سلطنت جاودانه است حوالت فرمودند تا از پاداش دهی و انتقام کشی او به بهترین وجه سزای کردار نابکار خود بیاید - لاجرم باغرای روزگار دشمن دیرینه کینه جوی خویش را بر سر خویش گماشته همانا بدست خود تیشه بر پای خود زد و به نیروی سعی خویش پهلوی نوک خنجر سپرد \*

پنجم شهریور منزل یمین الدوله آصف خان که بعلت عروض عارضه جسمانی صاحب فراش بود از فروغ انوار قدوم آفتاب اوج خلافت غیرت منازل قمر گردید - و خان والا مکن سپاس گزار این عنایت بی اندازه شده از فیض قدوم آن عیسی دم مسیحا نفس شفای کای یافته سرمایه صحت ابدی بدان اندوخت \*

از سوانح این اوقات که در اشکر خواجه ابوالحسن اتفاق افتاده درینولا معروض اقدس گشت آنکه چون خواجه مذکور بعد از فتح قندهار پاترشیح مالو برای بسر آمدن موسم برشکال پسندیده در دامن کوهی بر کنار رود خانه بغایت کم آب فرود آمد - قضا را نهم شهریور بارش عظیم واقع شده رفته رفته رو به شدت گذاشت - چنانچه دو پهر و دوگهزی گذشته آب رود طغیان عظیم گرفت و از کوهسار نیز سیلی شور انگیز بغایت تند و تیز فرود آمد و از دو راه آب رود و سین کوه که نمودار طوفان نوح بود از دو سوی در میان گرفت - و سر تا سر مردم اردو که از وحشت ظلمت شب و شدت

بارش سحاب نه روی مقر و نه راه مفر داشتند مضطرب شده از جا در آمدند و بی پا و بی جا شدند - چنانچه خواجه و اکثر سپاهیان بر اسپهای بی زین سوار شده بیامردی شناوری بادپایان از مملکت مملکت آن سیلاب بی پایان جان مفتی بیرون بردند - و قریب هزار تن از سپاهی و سوداگر رخت حیات به سیلاب فنا دادند - و اموال و اسباب بسیار و چار پایان بی شمار از اسپ و شتر و امثال آن تلف شد - چنانچه از سرکار خواجه هفت هزار اشرفی و ده هزار روپیه و مجموع کارخانجات از توشکخانه و قورخانه و فراشخانه و امثال آنرا آب برده تا بمردم دیگر چه رسد - بعد از رفع طغیان چندانکه در سیل آن جوئبار لوازم جست و جو بجا آوردند که شاید از آنجمله چیزی بدست افتد سودی نداد و پشیزی بچنگ پژوهندگان نیفتاد - اگرچه در برخوردن بدان نقود جمعی تهمت زده و بهتان آلود شدند لیکن داندۀ نهان و آشکار و مرسل ریاح و منزل باران دانا است که آن گنج روان آب برده که پای کمی از گنج باد آورد نداشت بدست باد دستی چند افتاد یا خاک امانت دار عالم سایر گنج خانها آنها را نیز در زیر دامان پنهان ساخته تا پیدا شدن صاحبش دیانت بکار برد - و همدین تاریخ مرحمت خان بخشی احدیان که ابراهیم نام داشت و اسد خان معموری در لاهور در لباس تقاضای اجل طبیعی خلع خلعت مستعار نمودند - و راو سور بهورتیه نیز بدین دستور از ماتم سرای دهر فنا گرای گشته بسوی مصر خویش باز گشت - و همدین تاریخ از وقایع صوبه اودیسه بمعرض عرض در آمد که دو همسائگی خانۀ سید پرورش خان بارهه انباری پر باروت واقع بود و آتشی از غیب بدان رسیده از عالم سایر آفت های روزگار که مأخذ الجار بالجار صفات اوست سرایت به نشیمن آن سید مرحوم نموده او با دوزاده تن از همنشینان بآتش همسائگی آن انبار خانه سوخت - هفتم ماه محمد علی بیگ ایلچی را بعنایت خلعت فاخره و یک زنجیر فیل با حوضه سیمین و انعام شصت هزار روپیه نقد نوازش فرموده معزز و مکرم رخصت دار الخلافة اکبر آباد نمودند - و خلعت و پنجمزار روپیه نقد به محمد تقی تحویلدار اسباب سوغات مرحمت فرموده نور محمد عرب را حکم شد که تا اکبر آباد همراهی گزیند \*

بیست و چهارم موافق دوشنبه سلخ ربیع الاول سنه هزار و چهل هجری انجمن وزن اقدس قمری سال چهل و دوم از عمر ابد مقرون

به فرخنی و خجستگی آذین سپهر هشتمین و تزئین فردوس برین پذیرفت -  
و سایر مراسم و لوازم این روز که درین بزم مسعود معهود است از وزن  
آنحضرت با سایر اجناس نقود و وظایف مقرر و آئین عیش و عشرت و داد  
و دهش که مانند دولت روز افزون سال بسال در افزایش است به بهترین  
وجه صورت بست - درین ایام افواج بحر موج مرحمت بادشاهی که  
پیوسته مانند دریای رحمت نامتناهی در جوش است و فیض سرشارش  
که موج طوفان بر اوج می زند چنانچه ذره تا خورشید و ماه تا ماهی را  
فرو گرفته بساحت ساحل امیدواری نصیریخان رسیده ماهی مراتب  
که در دکن نشان کمال عظمت مکانت و رفعت مکانست و والیان ولایت  
مذکور کسی را که شایان رعایت نمایان دانند باین مرتبه می رسانند  
مرحمت شد - درین روز سعید خان بصوبه داری کابل از تغیر لشکر خان  
سعادت اندوز شده منصبش از اصل و اضافه چهار هزار ذات و چهار هزار  
سوار قرار یافته - و شمشیر خان بعنایت خلعت و نقاره و منصب سه هزار  
ذات و سوار سرافراز گشته بجای سعید خان تهانه دار هر دو بنگش شد -  
و لشکر خان مذکور با آنکه پیری او را سخت دریافته لختی به سستی  
عقیده و نسبت رفض متهم بود بنابراین معنی ازین منصب معزول شد -  
و چون خبر آن جهان شدن را و رتن که از بندهای عمده و شایسته درگاه  
گیتی پناه بود بمسامع والا رسید مترسال نبیره اش را جانشین او نموده  
بخطاب او و منصب سه هزار ذات و سوار و مرحمت جاگیر در وطن  
که بوندی و پرگنات آن حدود باشد سرافرازی بخشیدند - و ماده و سنگه  
پسر او رتن را به منصب دو هزار ذات و هزار و پانصد سوار از اصل  
و اضافه سر بلند گردانیدند - درین مقام بنا بر تقریب مذکور اسم ستر سال  
بایراد امری چند بدیع که از گوپی ناتھ پدر او باوجود خوردنی جثه  
و اختصار بنیه سر می زد سخن را رنگین می سازد - از جمله آنکه خود  
را در میان دو شاخ درخت که هر کدام به سطرینی ستون شامیانهای باشد  
جامی داد و پشت بر شاخی داده و پایها بر شاخ دیگر نهاده باندک  
زوری از یکدگر جدا میساخت - و شاخ آعوان هندوستان را که بغایت  
استوار و ضخیم می باشد چنانچه نیرو مندان عظیم هیکل و تناوران سطر  
پنجه قوی بازو نشسته کله او را در میان دو ران گرفته بزور تمام می شکستند  
او برها ایستاده بدست می شکست - و در چابکی و جلدی و تیزی

و سبک خیزی بدان مشابه بود که هر دو پا را جفت کرده خود را بر سر دیواری که سه ذراع ارتفاع داشته باشد میگرفت \*

از سوانح این ایام رسیدن عرضداشت فتح خان بسر عنبر است بدربار سپهر مدار - و سبب ارسال عرضداشت آنکه چون قبل ازین اوقات چند مرتبه آن حبشی نژاد بعد از حبس نظام الملک عرضداشته بود که این فدوی غلام بنا بر هوا خواهی بندگان حضرت خلافت پناهی بی نظام تیره ایام را که پیوسته در پی اعلان نافرمانی و عصیان شده همه جا در مقام اظهار بغی و طغیان بود بدست آورده در زندان پاداش اعمال بد به روز خودش نشانده اگر پرتو عنایت بندگان حضرت سلیمان مکان بر ساحت رعایت احوال این بنده افتد از سر نوجبهه بندگی را بتمغای داغ عبودیت هلال وار فروغ بخشد - و این کمتر بن نیز هلال وار تا زنده باشد بنده بوده در مقام اقامت بندگی مراسم اطاعت و انقیاد را التزام خواهد نمود و لوازم سر افکندگی بجا آورده از ته دل کمر عبودیت بر میان خواهد بست - و بقدر دسترس سر پنجه سعی و کوشش در دولتخواهی و همراهی هوا خواهان بدفع بدسگالان دولت ابد پایان خواهد کشود - و چون از موقف خلافت فرمان جهان مطاع مشتمل بر استظهار عنایت و استمالت در جواب صادر شد لاجرم قتل آن واجب الدفع را که عقلاً و شرعاً واجب می دانست از مرضی آنحضرت انگاشته همت بر امر آن مبهم گذاشت - و بلا توقف بهانه دست برد اجل طبیعی را دست پیچ ساخته آن گران جان تخفیف العقل را خفه ساخت - و پسرده ساله او را که حسین نام داشت جانشین پدر و دست نشان خود نموده جمیع عمدهای در خانه او را از میان برداشت - مثل خواصخان که نظام الملک جای فتح خان باو داده بود و شیخ عبدالله معلم او که در جزئیات امور ملکی و مالی مدخلی کلی داشت و سید خایفه قلعه دار سابق دولت آباد و سادات خان و سیدی بلال مخاطب به شمشیر خان و اعتماد راو و دیانت راو که معتمد او بودند - چون این گروه را آنجهانی ساخته خاطر جمع نمود و جمعگی دیگر از نزدیکان او را زندانی نموده از سایر مواد جمعیت خواص اندوخت آنگاه حقیقت اینواقع را که از روی بی حقیقتی تمام از آن ناسپاس ناحق شناس سر زده بود بدربار و سپهر مدار عرضداشت نمود - و اینمعنی با آنکه چندان

مرضی طبع مبارک نبود باوجود کمال اقتدار بر استیصال او از تقصیرش در گذشتند و ملک او که مشرف بر تسخیر شده بود بدو باز گذاشتند - بنابر آنکه بی سعی امر آنحضرت بدسگال دولت ابد اتصال دفع شده با او درین باب عتانی که خلاف مقتضای وقت بوده باشد نه فرمودند - و فرمان قضا نشان متضمن اظهار عنایت بدو نوشته نوادر جواهر و فیلان نامور آن سلسله را که از دیرگاه باز فراهم آمده بیجا در دست او بود طلب فرمودند - و بوساطت فرستاده او پیغام دادند که هرگاه اشیای مذکوره با پسر خود بدرگاه والا ارسال دارد ملتزمات او بر طبق خاطر خواه و وفق توقع بموقع وقوع خواهد پیوست - و فرمان گیتی مطاع مصحوب شکر الله عرب و کس فرستاده او با کپوه مرصع و یک راس اسپ عراقی صرصر تگ مزین به زین زر دوز و اسپ راهوار صبا رفتار از راه سرافرازی او ارسال داشتند \*

باعث ارسال یمین الدوله آصف خان

به سرداری عساکر قاهره

به بالاگهات نوبت دوم

چون در وقت تعیین موکب اقبال بجهت تنبیه و تادیب نظام الملک عادلخان باو دم موافقت زده قلعه شولاپور ازو گرفته ابواب مصالحه و مغانده باو مفتوح داشت و ازین را طریق بیروشی و بیراه روی فرا پیش گرفته همه وقت معاونت او می کرد لاجرم بحکم وجوب گوشمال آن گردن کش سرتاب درینولا چند سردار معظم با خیل و حشمی عظیم سرداری مهه سالار جم اقتدار یمین الدوله آصف خان بتاراج و تخریب ولایت بیجاپور و تنبیه و تادیب اهل آن دیار تعین نمودند - و بنابر رسم دیرینه این کشور که در مبادی اختیار سفر اگر مقصد در سمت مشرق باشد بر فیل سوار میشوند و بجهت مغرب بر اسپ و بطرف شمال بر تخت روان و پالکی و بجانب جنوب بر رتبه چنانچه سابق سمت گذارش پذیرفته - چون سفر یمین الدوله جنوب رویه بود لاجرم حضرت جهانبانی از روی کمال مهربانی همدغم آذر دستور اعظم را بمرحمت خلعت خاصه و چارقب طلا دوزی و شمشیر مرصع و دو اسپ دیو زاد پری پیکر و فیل اهرمن نژاد نجسته منظر با یراق نقره و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل

دیگر بتازگی ارجمندی و سر بلندی بخشیده - و مرحمت پک منزل رتبه را ضمیمه آن مراحم عمیمه فرموده مرخص آن صوب ساختند - و سرداران عظام از حضور پر نور درین فوج عمان موج بدین موجب سعادت تعین پذیرفتند - اعظم خان و راجه گج سنگه و سید خان جهان بارهه و شایسته خان خلف آصف خان و خان زمان ولد مہابت خان و راجه جی سنگه و معتمد خان و سردار خان و الله ویردی خان و راجه بہار سنگه و میر عبد الہادی باصالتخان و جمعی دیگر از ارباب مناصب والا - و از جملہ دکنیان یاقوت خان و خداوند خان و اوداجبرم و کھیلوجی بھونسله و بہادر جی و امثال ایشان - و ہر یک از امرا و سرداران در خور مرتبہ قدر و مقدار بانواع عنایات نامتناہی حضرت ظل الہی از خلعت و خنجر و شمشیر و اسپ و فیل و انعام نقد کہ ضیق مقام مقتضی بہ تفصیل مراتب آن نیست اعزاز و اکرام یافتند - و ہزار سوار از احدیان تیر انداز با ہزار سوار بندوچی و چہار ہزار پیادہ بندوچی نیز باراہای توپ و فیلان با ضرب زنہا کہ آنرا در ہندی ہتال خوانند از دربار بہم راہی این فوج متعین شدند - و فرمان شد کہ چون سپہ سالار اعظم بیالا گھت رسد خواجہ ابوالحسن و راجہ ججہار سنگه بندیلہ و سایر ہمراہان و ہم چنین عبد اللہ خان بہادر فیروز جنگ با کومکیان خویش و نصیریخان و راجہ بہارت و جمیع لشکر کومکی تلنگانہ بیدرنگ بہ فوج اعظم پیوندند - و آن سرور ہم در حضور انور توزک و ترتیب افواج لشکر محصور بروشی شایان و دستوری نمایان کہ دستور العمل اعیان سلاطین در جمیع احیان شاید برین موجب مقرر فرمودند - کہ یاقوت خان با جمیع دکنیان و نصیریخان و راجہ بہارت با یکصد و ہفتاد نامور از ارباب مناصب بطریق منقلا پیوستہ عنان بر عنان افواج فتح و ظفر آسمانی کہ ہموارہ طلیعہ لشکر نصرت اثر می باشند پیش پیش راہی شوند - اگرچہ بحسب ظاہر سردار ثی فوج طلیعہ مذکور نامزد یاقوت خان شدہ لیکن بحکم آنکہ اہل دکن کہ حریفان دغا پوشہ ہر فن اند بہ ہیچ وجہ در خور اعتماد نیستند لاجرم بمقتضای احتیاط و حزم عاقبت بین دورانہدیش باطنا امر و نہی این فوج عمدہ بعہدہ تکفل و تعہد نصیریخان قرار یافت و قول بوجود تمکین آسود یمین الدولہ متانت و شکوہ کوه پذیرفت - و معتمد خان کہ بخشی گری کل افواج بدو تفویض داشت با جمعی دیگر از منصبداران ہمراہ فوج قول مقرر گردید - و راجہ گج سنگه و راجہ بہار سنگه بندیلہ با گروہی انبوه از راجپوتان و ہم چنین اصالت خان با پانصد سوار

تفنگچی بہراول مخصوص گشتند - و فوج برانغار بسرداری اعظم خان و ہمراہی راجہ انوپ سنگھ و راو دودا و کشن سنگھ بہدوریہ و جمعی کثیر از اصحاب مناصب عالیہ تعین یافت - و خواجہ ابوالحسن با خان زمان و ظفر خان و جمعی دیگر از منصبداران بکار فرمائی فوج جرانغار نامزد گردیدہ اہتمام این قشون در عہدہ او شد - و سید خان جہان با گروہی تمام شکوہ پر دل کارطلب از سادات بارہہ و امروہہ در التمش متعین گردید - عبداللہ خان بہادر فیروز جنگ و رشید خان انصاری و راجہ روز افزون و دیگر منصبداران و جوقی از سواران تفنگچی طرح دست راست مقرر شدند - و شایستہ خان و راجہ جی سنگھ و جماعتی از منصبداران طرح دست چپ - و راجہ ججہار سنگھ بندیلہ با پانصد سوار احدی چنداول - بالجملہ افواج بحر امواج باین توزک خاص صف آرا گشتہ در همان روز بہمراہی عون و صون الہی و اقبال روز افزون حضرت ظل الہی با سرعت سیلاب سر در نشیب بیالاکھات روان شدند \*

چون مہر مہر تاثیر اوزک پیوستہ نزد نراب غفران مآب مہد علیا می بود بعد از جلوس ہمایون کہ یمین الدولہ از لاہور رسیدہ فیض سعادت حضور دریافت بنا بر التماس آن مہین بانو بدست دستور اعظم دادند - و در نوبت اول کہ بسرداری بالا گھات تعین یافت آن مہر انور را بمسند آرای حرم خلافت سپردہ بعد از معاودت بر طبق دستور سابق باز باو تفویض یافت - درینولا کہ آن عمدہ امرای دیشان بسرداری بالا گھات متعین می شد یکروز قبل از رخصت آن خاتم اسم اعظم و نگین سعادت جم را بخدست حضرت سلیمان زمان آورد و بندگان حضرت آنرا بنواب تقدس نقاب بیگم صاحب سپردند - و از آنوقت باز آن مہر معظم کہ بحسب آثار نمودار نیز اعظم بل رشک فرمای انوار مہر انور است نزد آن صاحبہ روزگار است و فرامین مطاعہ بمعرفت ایشان مہر میشود \*

درینولا خواجہ جہان و حکیم مسیح الزمان التماس رخصت طواف حرمین مکرمین زید قدرآ و شرفاً نمودند و درخواست ایشان زیور اجابت پذیرفت - چون شمول فیض و عموم جود آنحضرت بنا بر خاصیت مرتبہ ظل الہی مانند آثار عطای جواد حقیقی ہمہ کس یاب و ہمہ جا رس است - لاجرم بعد از جلوس اقدس بطریق نذر شرعی التزام فرمودہ بودند کہ مبلغ پنج اک روپیہ بارباب استحقاق آن متبرک بقعہ شریفہ رسانند -

درینولا که خواجه جهان از دیرین بندهای معتمد و امین دیانت آئین این دربار سپهر مدار متوجه آن دیار مقدس بود بمتصدیان صوبه گجرات امر عالی زیور صدور یافت که از آنجمله مبلغ دو لک روپیه را در احمدآباد و بنادر آنصوبه متاع سایر عرب خریداری نموده تسلیم خواجه مذکور نمایند که اصل را با منافع بمعرفت مسیح الزمان و اصل حاجت مندان آن مکان مقدس سازد۔ چون خدمت عرض مکرر به مسیح الزمان بود تقدیم آن خدمت نازک را که بحسن تقریر و لطف گفتار حکیمانه محتاج است بحکیم<sup>۱</sup> [صادق] ع تفریض فرمودند۔ و دیوانی پنجاب به حکیم جمالا مخاطب بدیانت خان از تغیر عبد الکریم مرحمت شد \*

از سوانح حضور انور در ماه ذی حجه بیست و پنجم ماه مذکور جشن وزن قدسی شمسی از سال چهل و یکم عمر جاوید قربن حضرت صاحب قران ثانی انعقاد پذیرفت۔ و سقف و جدار آن فرخنده مجلس بائین هر ساله بل تزئین هر روزه زینت یافت۔ چنانچه رشک فرمای زیبائی طارم سپهر مینائی و بام گنبد فیروزه فام چرخ آمدین اخضر که به درکوکب دری مکلل شده و از یاقوت خور و الماس قمر مرصع گردیده است گردید۔ و سر تا سر روی زمین آن از فرش دیبای منقش بنقوش بوقلمون و پرنیان مصور بصور گوناگون که مانند عتبه سدره مرتبه این بزم دلنشین از عکس جبین سران روی زمین روکش کار نامه ارژنگ و کار خانه چین شده بود غیرت سپهر و بهشت برین گشت۔ و سایر رسوم این روز طرب اندوز از وزن و نثار و داد دهی و کام بخشائی خواص و عوام بظهور پیوست۔ و جمیع ارباب حاجت و اهل آرزو این کشور بدریافت مدعا و ادراک مقصود زیاده هر آنچه در خاطر قرار داده و بیش از آنچه پیشنهاد خود نموده بودند کامروا گشتند۔ علامی افضل خان از اصل و اضافه بمنصب پنجهازاری ذات و سه هزار سوار و موسویخان صدر الصدور بمنصب چهار هزار و هفتصد و پنجاه سوار سرافرازی یافته پایه افتخار بسپهر دوار رسانیدند۔ جعفر خان از اصل و اضافه بمنصب ۲ [دو هزار و شش صد سوار] ع و ملتفت خان

(۱) ع [حاذق] ل \*

(۲) ع [دو هزار و پانصدی ذات و هزار و دوست سوار] پادشاه نامه

چاند اول - حصه اول صفحه ۲۰۹ \*



نیز بهمین منصب سر بلندی یافتند - مقرب خان دکنی از مرحمت ماهی مراتب که نشان عظمت شان دکنیانست معزز گردید - و دیوانی و امینی سپهسالار برای کاشی داس تفویض یافت و بمنصب هشت صدی چهار صد سوار نوازش پذیرفته بدان صوب مرخص شد - و همدرین روز فرخنده پیشکش قاسم خان صاحب صوبه بنگاله مشتمل بر سی و سه زنجیر فیل تنومند و بیست و هفت راس اسب کونت و صد دست سپر و چهل من عود بابسی نوادر و نفایس امتعه آن بلاد از نظر انور گذشت - و مجموع آنها بدولت روپیه مرقوم شد - درین ایام خبر ارتحال جهانگیر قلی خان ولد خان اعظم فوجدار جونا گده بعرض اعلیٰ رسید - عنایت حضرت بمقتضای خانه زاد نوازی بهرام پسرش را از منصب در هزار دو هزار سوار سر افزای داده جانشینی پدر ضمیمه الطاف عمیمه نمودند \*

## نگارش خصوصیات احوال موکب اقبال که بیلا گهات ارسال یافت

چون یمین الدوله از حضرت اقدس مرخص شده متوجه مقصد گردید و کوچ در کوچ بحوالی بالا پور رسید خواجه ابوالحسن با راجه ججهار سنگه بندیله و لشکر کومکئی او استقبال خیل اقبال نموده باردوی اعظم پیوست - و در مقام باسم عبد الله خان نیز با همراهان ملحق شده - سپه سالار اعظم دو روز در مقام مذکور اقامت گزید و سایر سپاه منصور را بگذاشتن احوال و ائصال زیاده از قدر ضرورت مامور ساخت - و چون همگنان عمل بفرموده نموده سبکبار و جریده شدند از آن مقام کوچ کرده شب در میان به قندهار شتافت - و بمجرد رسیدن از راه بنابر مقتضای حزم و احتیاط داخل قلعه مذکور شد - و سر تا سر خصوصیات آنرا بنظر دقت نگر در آورده در صدد انسداد مداخل و مخارج آن شده بمقام سامان و سر انجام اسباب وما بحتاج قلهداری در آمده - بعد از فراغ حسب الامر اشرف رومی خان را استقلال تمام داده به نگاهبانی آن حصار بازداشت و خود رو بسوی مقصد آورده کوچ در کوچ متوجه شد - و چون عبور عسکر منصور بر قلعه بهالکئی

(۱) قریب به بیست و پنج میل انکلیسی در شمال و غرب بیدر واقع است \*

شد و بنواحی آن حصار رسید یمین الدوله پیشتر قور یساول را ارسال داشت که به نزدیکی قلعه رفته از کیفیات اوضاع و خصوصیات اطوار اهل آن مقام اطاعت و عدم آنرا استعلام نماید - هنوز اردو در عین قطع مسافت بود که مشار الیه حقیقت آنها نمود که این طبقه خیره چشم از کوتاه نظریها و خود سریها در حصار بر روی موکب اقبال بسته منتظر جنگ نشسته اند - بنابراین یمین الدوله بمجرد وصول خبر فوج منقلا را درباره احاطه قلعه مامور ساخت - و بخشی الملکی معتمد خان را با چندی از بندهای بادشاهی بامداد آن فوج فرستاد - دلاوران قلعه کشا همت بر فتح آن حصن حصین بسته شروع در پیش بردن ملچار نمودند - و آنروز در کارسازی مقدمات فتح قلعه و کسر اعدا گذرانیده در ظلمت شب قرار بر آن دادند که بهادران کار طلب از پایمردی زینه پایه و دست آویز کمند فراز برج و باره رفته باین روش بر قلعه دست یابند - قضا را متحصنان برین پیشنهاد پیش از وقوع آن اطلاع یافته در چاره کار خود کوشیدند - چنانچه از طرفی که ملچار کمتر پیش رفته بود راه کشوده رو بوادی هزیمت نهادند و رعایای بیگناه را بچنگال عذاب و نکال سپرده خود جان مفت بیرون بردند - و ارباب شہامت به برج و باره بر آمده قلعه را بی مزاحمت مانعی بدست آوردند - اسباب و اموال و دواب مالا مال بود غارتیان سپاه و لوٹ مالان گرمسہ چشم که به طمع غنائیم چشم سیاه کرده طفیلی لشکر می باشند دست بتاراج اموال بر کشوده از آن خوان یغما زلها بستند و غنیمت بیشمار از نقد و جنس و صامت و ناطق بچنگ آورده از میان بیرون بردند \*

از غرایب اتفاقات حسنه سلامتی سلاله دودمان سیادت و نجابت اصالت خان است بعد از اشراف بر هلاک - و صورت اینمعنی مبہم آنکہ مشار الیه بنا بر مقتضای شجاعت علوی و شہامت ہاشمی پیش از همه خود را بفراز حصار رسانید و قضا را بر بالای تختی چوبینہ کہ لختی باروت و حقہ آتشبازی در زیر آن بود ایستادہ شد - درین اثنا آتش بدانہا رسیدہ تخت بان سید بخت مند بہوا بلند شد و بہ نگہبانی حراست جناب ربانی و حمایت توجہ حضرت جہانبانی آفتی از آتش نیافت جز آنکہ اندکی روی و دستش از تف باروت متاثر شدہ بود - و غریب نما تر آنکہ در درون قلعه بر روی انبار کاهی افتادہ بنا بر آن از

رهگذر افتادن نیز بدو آسیبی نرسید - و در طی اینحال مسجدی را که آن سست دینان انبار خانه باروت کرده بودند همانا از شعله غضب الهی اشتعال پذیرفته بنا بر شمول و عموم نزول عذاب مسجد نیز با جمعی کثیر سوخت - بالجمله چون آن حصار باندک کوششی کشایش پذیر شد حسب الامر اشرف آنرا به گماشتهای فتح خان پسر عنبر که در قلعه اودگیر می بودند از راه قرب جوار سپردند - این معنی بنا بر آن بود که چون فتح خان درینوالا از راه اظهار بندگی در آمده بود چنانچه مذکور شد لاجرم بر طبق مقتضای استمالت و دلدهی آن حبشی نژاد وحشی نهاد حکم جهانمطاع صادر شده بود که عسکر منصور از جمله مجال متعلقه عادلخان هر جا را که در تحت تصرف دارند بمردم فتح خان باز گذارند - بعد از فراغ اینمعنی موکب اقبال مظفر و منصور کوچ نموده بسوی قصبه کملاپور<sup>۱</sup> از جمله مجال عادل خان که کمال معموری و آبادانی داشته رو آوردند - درین اثنا رزق الله نام مردی از مردم عادل خان نوشته او و اعیان در خانه آن خان نا عاقبت بین خصوص خواص خان مذکور متضمن کمال اظهار ندامت و نهایت خجالت و انفعال و عذر خواهی انواع تقصیر و کوتاهی ایام گذشته رسانید - و اگرچه او التماس مصالحه و معاهده نموده بود و ارسال پیشکش نیز پذیرفته لیکن چون فرستاده از مردم روشناس آن ملک نبود یمین الدوله بمیانجی او و صلحی که بانی و بادی آن ازین دست مردم گمنام و کم قدر باشد راضی نشد و او را بدون مهم سازی رخصت بازگشت داد \*

چون از آن مقام کوچ نموده ظاهر قصبه سلطانپور که بشهر گلبرگه پیوسته معسکر سعادت گشت ظاهر شد که متصدیان آن ولایت سایر اعیان و اهل ثروت را در قلعه و جمعی دیگر را باموال و مواشی در خندق و حوالی و حواشی حصار راه و پناه داده اند و برج و باره قلعه را بالات و ادوات قلعداری آراسته - و اندک مایه مردم فرومایه در شهر مانده اند و جمعی را به نگاهبانی حصار شهر باز داشته - روز دیگر اعظم خان و عبد الله خان و خان زمان و راجه جی سنگهه و الله ویردی خان و ظفر خان و معتمد خان حسب الصلاح یمین الدوله روی به قلعه و شهر

(۱) در پادشاه نامه کلانور رقم شده - [جلد اول - حصه اول - صفحه ۳۱۳]

نهادند - و چون نگاهبانان از روی کوتاه نظری و بی بصری ابن گمان بردند که بچاره گری کشتش و کوشش رد حمله و دفع صولت اولیای دولت نامتناهی که بنا بر عون و صون الهی از قضای آسمانی پای کم نمی آرد امکان دارد لاجرم اهل قلعه بممانعه و مدافعه کوشیده بیکبار از برج و باره هردو موضع توپ و تفنگ و سایر آلات آتشبازی را کار فرمودند - و باوجود آن مرتبه مقابله و مقاتله مخالفان سایر دلیران عرصه پیکار توپ تفنگ ایشانرا وجودی ننهاده داد دلاوری دادند و بی محابا پای حصار شهر تاخته هم بر سر سواری آنرا مسخر ساختند - و غنیمتیان یغمائی در سایر آن شهر از قتل و اسر و نهب و تاراج چیزی نه گذاشتند - بالجمله چون یمین الدوله بنا بر مقتضای وقت و حال صلاح در اشتغال به تسخیر قلعه ندید فی الحال امرای عظام را طلبیده لشکر را دستوری کوچ داد و شباشب راهی شده در کنار رودبار بهیمرآ فرود آمد - روز دیگر شان لشکر دید و سی هزار سوار بشمار رسید - آنگاه از آنجا کوچ کرده بر سر بیجاپور که نشیمن ولات آنولایت است راهی شد \*

از سوانح حضور اقدس ششم بهمن ماه بادشاهزاده والا اختر سلطان شجاع که در بیست و ششم آذر برسائیدن نعل مطهر نواب غفران مآب مهد علیا متوجه دار الخلافه اکبر آباد شده بود بعد از تقدیم آن امر عظیم باتفاق عمده الملک وزیر خان و مخدره مکرمه سنی خانم معاودت نموده استلام رکن و مقام کعبه جاه و جلال بجا آورد - و بیست و ششم وزیر خان به تنبیه فتح خان حبشی که از عدم استقامت احوال تهاون در ارسال وجوه مقرر پیشکش و سرکشی او بظهور پیوسته بود نامزد گردید - و همدرین روز از مرحمت خلعت و اسپ خاصه و فیل نامی نامور شده سرداری ده هزار سوار جرار آماده پیکار مرخص گشت - و جان نثار خان و راجه بیتهداس و مادهو سنگهه و راو کرن و پرتھی راج راتهور و مبارزخان نیز بدین مکرمت والا سعادت پذیر گردیدند - و چون مقرب خان دکنی ماهیت دان آن سر زمین بود و میانه او و فتح خان کینه دیرینه بود او را نیز درین فوج تعیین فرموده بعنایت خلعت و جیغه مرصع و اسپ و انعام چهل هزار روپیه نقد نوازش فرمودند \*

تتمه سوانح دولت در موکب سعادت چون نواحی بیجا پور مورد عسکر ظفر اثر شد و کنار تالاب مشهور واقع میانه نور سپور و شاهپور مضرب

سردار آن آمده حدود اطراف آن مخیم سپاهیان گشت سپه سالار اعظم بنا بر استصواب رای صواب پیرای و صلاح دید امرای عظام بمقام سرانجام اسباب محاصره بیجاپور در آمده بر سر قرارداد ملچار و پیش بردن آن و سرکردن نقب و ساختن کوچه سلامت و رفع جواله و نصب دمدمه و سرکوب و امثال اینها رفت - درین اثنا فوج مقهوره غنیم که در آن سوی خندق خود را به پناه حصار کشیده آنجا قرار گرفته بودند گاه گاه از خندق عبور نموده در میدان گاه پای قلعه صف آرا و سلاحشور می گشتند و بمقام دستبازی در آمده بان اندازی که شیوه دکنیان است می نمودند - و چون قوشونی خلیج آسا از قلم موج یعنی دریای لشکر طوفان اثر جدا شده بسوی ایشان روانه می شد مانند مشتی خاک که از پیش صدمه سیلاب باشتاب تمام راهی شود یکسر تا پای حصار گریزان گشته خود را بحمایت توپ و تفنگ اهل قلعه می رسانیدند - و باوجود آنکه بهادران جان فشان از سر گذشته تهور شعار از سر تیر و بندوق در می گذشتند و در عرصه کارزار یکه تازی و جلو اندازی بجا می آوردند بسردار پی حمایت حضرت باری و نگاهبانی تائید ربانی که همواره همراه موکب اقبال شاهجهانی است مطلقاً آسیبی بدیشان نمی رسید - مجملأ اکثر روزها دستبازی از طرفین واقع میشد و از اولیا دستبرد و از اعدا سربازی بظهور می رسید - و درین مدت چهار مرتبه جنگ نمایان بوقوع آمد و اکثر سرداران رزم طلب پرخاش جو تلاش و تردد شایسته بجا می آوردند و از موکب نصرت شعار نامداری را آسیبی نرسیده از مخالفان سکندر علی پسران عم رندوله خان که داخل اعیان بیجاپور بل سر شمشیر غنیم مقهور بود با چندی دیگر از شاهراه مستقیم تیغ بی دریغ راه سر منزل عدم پیش گرفتند - سرافراز خان نامی از سرداران نظام الملک که سابقاً التماس عهد نامه نموده و فرمان عاطفت عنوان متضمن استمالت او صدور یافته بود درینولا مستظهر و مستمال داخل موکب اقبال شد و به منصب چهار هزاره ذات و سه هزار سوار سرافراز حقیقی شد \*

چون درین ایام کمال عسرت باحوال عساکر نصرت مآثر بهمه وجه خصوص از رهگذر کمی گاه و هیمه راه یافت باوجود آنکه هر روز جمعی برای تحصیل علیق دواب و هیزم تا محال دور دست می رفتند و یکی از سرداران بنوبت در باب محافظت و حراست ایشان قیام می نمود

معہذا از کثرت ستور و عظمت اردو کفایت نمی کرد و گاه گاهی غنیم ہم  
 فرصت یافته دستبرد می نمود - چون در عرض این ایام محاصره نہانی  
 مراسلات مجد امین داساد ملا مجد لاری از عمدہای عادل خان کہ  
 خطاب مصطفیٰ خانی داشت بہ یمن الدولہ می رسید مشتمل بر آنکہ  
 عنقریب قلعہ را تسلیم اولیای دولت مینمایم - و مکرر وعدہ کرد کہ فلان وقت  
 از راہ رخنہ و برجی کہ حراست آن بعمدہ من است بہادرانرا در حصار راہ  
 می دہم - و ہوید اینمعنی برسالت علی رضا ثامی کہ فرزند خواندہ او  
 بود مکرر پیغام فرستاد و درین باب سوگندہای غلاظ و شداد در نوشتجات یاد  
 می کرد و ہم چنین فرستادہ مذکور نیز از زبان او بر طبق صدق وفای وعدہ  
 قسم های عظیم میخورد - و با این معانی چون مواعید و عہود معہود ہوا  
 نمی رسید ہر کدام را بہ بہانہ و عذر تمسک می جست تا آنکہ در آخر کار  
 بخیہ حیلہ سازی و دغا بازی او کہ غرض ازین دفع الوقت و گذرانیدن  
 روزگار بود بر روی کار افتاد - و درین ضمن بظاہر شیخ دبیر کہ بہ  
 محریت و راز داری خواص خان اختصاص داشت از مبداء محاصره باز  
 درمیانہ آمد و شد می نمود و بتکرار نوشتہ و پیغام آن غدار نابکار در باب  
 التماس صلح می رسانید - چون ازین ہم کاری کشودہ نشد و عدم صدق  
 وعدہ مصطفیٰ خان خود پیشتر ظہور یافتہ بود لاجرم بار دیگر یمن الدولہ  
 دربارہ تنگ گیری محاصره حصار بجد شدہ آن عزم صائب را پیرایہ جزم داد -  
 از بیم این قرار داد متعصمان قرار دادند کہ مصطفیٰ خان و خیریت خان  
 حبشی نزد یمن الدولہ آمدہ قواعد معاہدہ بہ تمہید مبانی پذیرش احکام  
 مطاعہ خصوص ارسال پیشکش مہمہ و مشید سازند - و چون اثر قرار داد  
 مذکور از بر آمدن آن دو عمدہ بیجاپور بہ ظہور پیوست بنا بر استعالت  
 و اعزاز فرستادگان نصیریخان را تا ظاہر اردو پیش باز فرستاد - و خان مذکور  
 ایشانرا از ازین پذیرہ پذیرای اعظام و احترام ساختہ مستظہرو مستمال بہ مجلس  
 مہمہ سالار اعظم در آورد - چون انجمن کنگاش مصالحہ از حضور خواجہ  
 ابوالحسن و اعظم خان و شایستہ خان و چندی دیگر از امرا و اعیان لشکر  
 ظفر اثر آرایش پذیرفت و بعد از گفتگوی بسیار در آخر کار بدر خواہ ایشان  
 یمن الدولہ قبول معاہدہ برین جملہ نمود - کہ من بعد بدستور عہد پیش  
 ہوارہ فرمان بردار و پیشکش گذار باشم - دوم نقد چہل لک روپیہ از نقد  
 و جنس سرانجام نمودہ بدرگاہ والا ارسال دارند - چون بر طبق پذیرش  
 اینمعنی عہدنامہ نوشتند و این انجمن بانجام رسید بہادر خان و

یوسف خان ار که سابقا در معرکه زخمی و بی‌هوش بدست ایشان افتاده بودند چنانچه در احوال گذشته به تفصیل نگاشته شده معزز و مکرم آورده سپردند - و مرخص شده شیخ عبدالرحیم خیر آبادی معتمد یمین الدوله را با خود بردند که عهد نامه را بمهر عادل خان رسانیده مصحوب او ارسال دارند - و بعد از دو روز که او را نگاهداشتند سیوم روز پیغام داده وداع نمودند که عهد نامه را متعاقب می فرستیم - و روز دیگر که فرستادگان ایشان بخدمت رسیده بعضی متوقعات که داشتند بزبانی استدعا نمودند همه مستدعیات ایشان را بنا بر این معنی که بزیور صورت معقولی آراستگی داشت یمین الدوله بتن برداشته پذیرفت - و بهنگام رخصت یکی از همراهان که صاحب سر مصطفی خان بود نوشته بخط خان مذکور پنهانی از رفقا در زیر مسند آن آراینده صدر عظمت گذاشت - و مضمون آن نوشته این بود که چون خواصخان بر عسرت لشکر نصرت اثر و قلات غله آگاهی یافته لاجرم باین پشت گرمی که عنقریب اردو ازین مقام ناچار کوچ کرده معاودت خواهد نمود بمقام مکر و تزویر در آمده در لباس تعویق و تاخیر روز گار بسر می برد - بلابرین اگر درنگی در قبول معاهده رو نماید ملالت بدین خیر اندیش باز نه گردد \*

کوتاهی سخن چون مدت محاصره بطول کشیده در عرض این ایام از هیچ طرف رعایا آذوقه به فروختن نمی آورد - و پیشتر غنیم بمجرد استماع خبر توجه موکب اقبال اطراف شهر را ویران ساخته بود و غلات آن محال را باندازه دسترس نقل محال دور دست نموده باقی را سوخته - و آذوقه که عسکر ظفر پناه همراه آورده بود بیش ازین مدت کفایت نمی کرد - ازین راه تنگنی دستگاه کار بر مردم بجای کشید که نرخ سیری غله به یک روپیه کشید و از آن هم مجرد نامی در میان بود - قطع نظر از احوال سپاهی یکسر چار پایان احاد عسکر اقبال به علت لاغری و زبونی از دست رفتند مگر ستوری که از غایت ناتوانی و مندبوری و کمزوری بر طئی مراحل عدم باوجود آنکه دمی بیش نیست قوت و قدرت نداشت ناچار مانده بود - درین قسم حالی دستور العمل دیوان خلافت یمین الدوله صلاح وقت در آن دید که چون افواج قاهره را قوت عدو بندی و قلعه کشائی نمانده انساب آنست که بالفعل دست از محاصره باز داشته خود را بسرحد محال معموره ملک غنیم کشند و چندی آنجا گذرانیده چندان توقف

نمایند که احاد سپاهیان مرکبان خود را آسوده ساخته خود نیز بر آسایند و درین ضمن بترکتاز نواحی و اطراف پرداخته ملک را خراب سازند - و پس از تخریب مجال اعدا و مرمت اولیا مطلب پیشینه فراپیش گرفته بهادران کارطلب را کار فرمایند تمامی سرداران رای صواب آرای را استصواب نموده از آن مقام کوچ نمودند و بسمت کنار دریا کشتن گنگا<sup>۱</sup> روان شده ساحل آب را پیش گرفتند خصوص طرف رای باغ و مرچ<sup>۲</sup> را که از پرگنات معمور آن حدود است تاخته هر جا از آبادانی نشانی می یافتند همگی زمین کشته و ناکشته و خانمان اهل قصبات و قری را پی سپر سم ستور یغما و تاراج ساخته نشانی از آن باقی نمی گذاشتند و آنگاه از آنجا راهی شده همت بر تخریب مجال دیگر می گماشتند و مزرعه آنها نیز تاخته و خراب ساخته بمساکن رعایا می پرداختند - و خانه را ویران و خانگی را روانه خراب آباد می ساختند - و جملاً درین مدت انواع خرابی از اسر و قتل و نهب و غارت و تخریب بمجال متعلقه عادل خان رسانیدند - و چون موسم برشکال نزدیک رسید و تنگی و عسرت سپاه بوسعت و عشرت گرائید و خرابی غنیم که بالفعل مقصد افتاره بود بظهور رسید و بیش از آن مجال توقف در آن مجال مجال نما بود لاجرم از پای قلعه شولاپور گذشته داخل حدود متعلقه بادشاهی شدند \*

سوانح حضور پر نور سید ابوالفتح فرستاده فتح خان پسر عنبر که بکرز عنبر نیز او را بجهت مهم سازی خود بنگرگاه والا فرستاده بود سعادت اندوز زمین بوس اقدس گردید - و عرضداشت آن تباہ رای که متضمن اظهار عجز و نیاز بود گذرانیده زبانی سعروض داشت که متعاقب پسر فتح خان با فیلان نامی و جواهر و مرصع آلاتی که در سرکار نظام الملک بود بسلازمت ارفع می رسد - بنا بر آل تقصیر و کوتاهی آن بمصدر افعال ناقصه به عفو جرم بخش بادشاهی معاف شده وزیر خان بیاز گشت مامور گشت - نوزدهم ماه چون خبر نزدیک رسیدن عبد الرسول پسر کلان فتح خان بعرض اشرف رسید از راه مزید استمالت و استظهار پدرش جعفرخان را باستقبال او فرستادند - و چون مشار الیه بدریافت سعادت آستان بوس درگاه والا سر رفعت

(۱) اکنون باسم کستنا یا کوشنا مشهور است \*

(۲) بکنار غربی آب کستنا واقع است و از شولاپور قریب بیسی گروه فاصله دارد \*



از اوج طارم آبنوس در گذرانید نخست در انجمن حضور پرنور آداب مغمود  
 بتقدیم رسانید آنگاه پیشکش را که مشتمل بر سی زنجیر فیل کوه پیکر و نه  
 راس اسپ صبا رفتار صرصر آثار و انواع نوادر و جواهر و مرصع آلات بسیار  
 بود و هشت لک روپیه قیمت داشت بنظر انور در آورده موقع قبول یافت -  
 و از عنایات آنحضرت عبد الرسول مذکور مشمول انواع عواطف عمیمه شده  
 مرحمت صوری خلعت و اسپ و کمپوه مرصع با پهلکتاره و یک زنجیر  
 فیل درباره او ضمیمه مرحام معنوی گشت - و هم درینولا را و سترسال  
 نبیره را و رتن بتازگی سعادت ملازمت اندوخته فیلان جد خود را که چهل  
 زنجیر بود بر سبیل پیشکش از نظر انور گذرانید - از آنجمله هژده زنجیر فیل  
 که در نوع خود نفاست داشت بدو لک و پنجاه هزار روپیه مقوم شده -  
 آنحضرت از آنجمله هشت زنجیر اختیار فرموده باقی را بدو مرحمت  
 نمودند - و آن شایسته تربیت را بعنایت خلعت و اسپ و نقاره و علم  
 مراقراز و سر بلند ساختند \*

از واقعه صوبه کابل بعرض اعلی رسید که شمشیر خان تھانه دار بنگش  
 بدار البقا پیوست - از حوادث این ایام مقتول شدن نور الدین قلی است و  
 علت واقعی این واقعه آنکه چون جسونت راتھور را سابق مردم نور الدین قلی  
 کشته بودند درینولا کشن سنگه پسر را تھور راجپوتی بر آن داشت  
 که بہرطور کہ ممکن باشد و از هر راه کہ رو دهد خون پدر ازو بخراهد -  
 بنا برین پیشنهاد در پی یافتن وقت بوده انتھاز فرصت می نمود - تا آنکہ  
 درینولا بحسب اقتضای قضا کاتبان دار الانشاء قدر نامش را از روز نامچہ  
 بقا بکزلک فنا حکم نموده بودند از مساعدت روزگار وقت یافته قضا را در  
 شبی کہ نور الدین قلی باندک مایه مردمی از غسلخانه بر آمده متوجه  
 منزل خود بود از کمین گاه بیرون آمده سر راه برو گرفت و در همان گرمی  
 چند زخم کاری بروزده کارش تمام ساخت - آنگاه زینھارثی شب تار شد  
 خود را بگوشه کشید و در پناه پردہ ظلام راه فرار سر کرده بتگ و تا سر  
 بدر برد \*

آغاز سال پنجم از جلوس میمنت

مانوس صاحب قران ثانی

درین ایام سعادت انجام یعنی سر آغاز سال پنجم از جلوس اورد

سروں حضرت صاحب قرآن ثانی پس از سپری گشتن هشت گهری از روز شنبه بیست و هشتم شهر شعبان سال هزار و چهل و یک هجری عنقای قلہ چرخ چارم از آشیانہ آبگون طارم دلگیر حوت هوا گرفته بانداز فضای دلکشای دولت سرای حمل پرواز نمود و بظلال بال همایون فال بر قاف تا قاف آفاق سایه گستر گشته در شرفات غرقہ شرف خانه نشیمن ساخت - و از روی مهر پرتو نظر عنایت و فروغ انوار شاهپر انوز در کار ذرات کائنات کرده سر تا سر گیتی را از سر نو بانواع بهجت و سرور آمود - مقارن اینحال سعادت اشتمال شهباز نشیمن خلافت و همای اوج سعادت اعنی حضرت ظل سبحانی صاحب قرآن ثانی سایہ دوات بر سریر عظمت و روی تخت رفعت گسترده بانداز بال افشانی همت عرش آهنگ بلند پرواز باز در صدد صید دلہای خاص و عام شده از فرط بخشش و بخشایش تازه خواطر اصحاب قلوب بدست آورد - و در آن روز طرب افروز که بارگاہ چہل ستون خاص و عام کہ بہزار گونه زیب و زینت ہوش ربا و دلفریب گشته بود و رسم طرب در آن محفل خاص عام شدہ قبلہ نیاز عالم کہ کامرانی را منحصر در کام بخششی می دانند در مقام برآمد مرادات عالمیان در آمدہ باشارہ سر انگشت خود جہانی از ارباب نیاز را بر مراد خاطر فیروز ساختند - از جملہ عوطف این روز فدائی خان بجاگیر داری جونپور از برحمت خلعت و اسپ مخصص مرخص شد - و میرزا عیسیٰ ترخان بعنایت خلعت و اسپ و جاگیر داری ایلچ پور امتیاز پذیرفت - عبد الرسول ولد فتح خان مشمول نظر اقبال و مقبول آمدہ از عاطفت طرہ مرصع تارک اعتبارش بطراز سرافرازی رسید - حکیم جمالی کاشی چون دیوانی <sup>۱</sup> [ پنجاب ] ع از روی تدین تمام بتقدیم رسانیدہ بود بخطاب دیانت خان سرافراز گردید - بہرجی زمیندار بکلانہ با پسر و برادران از زمین بوس آستانہ درگاہ سپہر اشتباہ سر اعتبار باوج طارم آبنوسی سود - و از غبار آن سرزمین آسمان نشان چہبہ افتخار بہ صندل اعتبار اندود - و پیشکش مشتمل بر مرصع آلات گران بہا و نہ راس اسپ صبا رفتار و سہ زنجیر فول تنومند کشیدہ منظور نظر اقبال افتاد \*

از سوانح پناہ آوردن شیر خان ترین زمیندار قوشنچ <sup>۲</sup> قندہار است کہ

(۱) ع [ سہرند ] ل \*

(۲) در بادشاہ نامہ قوشنچ نوشتہ شدہ [جلد اول - حصہ اول - صفحہ ۳۱۹] \*

پدرانش از دیر باز داخل هواخواهان ابن دولت ابد طراز بودند بدین درگاه گیتی پناه و انتظام یافتن در ملک بندهای آستان سپهر مکانت کرسی مکان - سبب استسعاد او بدین سعادت عظمی آنکه چون در اواخر عهد دولت حضرت جنت مکانی بحکم تقلبات روزگار و گردشهای لیل و نهار که مقتضای دستبرد قضا و قدر است شاه عباس دارای ایران بر کشاد و بست قلعه قندهار و حکومت مضافات آن دیار دست یافت نگاهبانی قلعه قوشنج و ریاست سر تا سر قبایل افغانان آن سرحد را بشیر خان مذکور که در صغر سن با پدرش حسن خان از حاکم قندهار شاه بیگ خان که در عهد حضرت عرش آشیانی بآن خدمت مامور بود رنجیده بعراق رفته بود و در آنجا نشو و نما یافته تفویض نمود - و در اندک زمانی از تمکین بخت و اقبال در آن مکان تمکن و استقلال بسیار یافته سایر الوسات افغانان اهرمن سیر را بافسون فنون تدبیر ناقد و عزایم عزیمت راسخ مسخر ساخت - و چون روزگار شاه بسر آمده مدت سلطنتش بپایان رسید و شاه صفی بدستیاری بخت پای بر سر تخت دارائی ایران نهاد شیر خان بدست آویز فرستادن هدایا و تحف و از ارسال رمز و رسایل و پامردی وسایط و وسایل غائبانه نسبت خویش را در خانه قوی ساخت - و چون باستظهار آن نسبت مستظهر گشت و اینمعنی بر زیاده سری و خود رایی که لازمه سرحد پروریست سر باز شد یکباره عنان خود سری و خود رایی و خویشتن شناسی از دست داد - بنابراین با علی مردان خان خلف گنج علی خان از یک از عمدهای دولت صفویه که بعد از پدر ایالت قندهار بدستور برو مقرر بود تملق و فروتنی که وظیفه کومکی با سردار است نیکو بجا نیاورد و رفته رفته سرکشی آغاز نهاده داد مسم و بیداد می داد - چون جور و تعدی او از حد تجاوز نمود علی مردان خان این معنی را دست آویز ساخته مکرر درین باب عرایض شکایت آمیز بدرگاه ارمالداشت - تا آنکه بعد از چندی دربارۀ استیصال او دستوری گونه در لباس تحصیل نموده انتظار وقت و انتهاز فرصت میداشت - و بحسب اتفاق در همان اثنا شیر خان حشری از اهل شور و شر یعنی افغانان در نهاد آن سرحد فراهم آورده بانداز ترکتاز نواحی سیوی و کیخابه توجه سمت آن سر زمین پیشنهاد نمود و علی مردان خان اطلاع این معنی را از همرائیهای روزگار مساعد و بخت

موافق شمرده با چهار هزار از نوکران خود و سایر تعیناتیان و زمین داران آن سرزمین بر سبیل ایلغار از قندهار راهی شد - و بهنگام طلوع سپیده بامداد اطراف حصار قوشنج را بسیاهی سپاه فرو گرفت - و بنا بر اینکه در قلعه اندک مایه مردمی بیش نبودند هم بر سر سواری بکشایش گرائید - چون قلعه و سایر اندوختههای دبرینه سال و اسباب و اموالش از همه باب بدست در آورد اهل و عیال او را اسیر ساخته بقندهار ارسال داشت و خود در آنجا توقف نمود - و چون شیر خان از مضمون نوشته بعضی هواخواهان بر حقیقت معامله کماهی آگاهی یافت نامه آسا بر خویش پیچیده در همان گرمی بشتاب طومار باز گردید بجای خویش بازگشت - درینوقت نیز جمعی انبوه از سوار و پیاده آن گروه را تطمیع نموده بر سر خویش جمع آورده - و بقمام انتهاز فرصت برآمده در نواحی قوشنج سرگردان و در یک مقام قرار و آرام نگرفته هر روز در موضعی پسر می برد و هر شب جای را ملجای خود می ساخت - تا آنکه جاسوسان علی مرادان خان که پیوسته سر به پی آن ادبار اثر داشتند پی بر سر او برده بعد از تحقیق خان را از آن جایگاه آگاه ساختند - و شب هتگام بر سر آن تیره سرانجام تاخت برده بامدادان باو رسیدند - او نیز فوج خود را توزک نموده بی محابا بجنگ صف در آمد - و بالجمله از نخستین حمله افغانان به هراول قزلباش شکست درست رو داده نزدیک بود که پشت بجمایند درینحال علی مردان خان مردانه اعپ انداخته جلو ریز بموضع ستیز تاخت - قضا را از آنجا که قدر اندازیمهای تقدیر است درین اثنا زخم تفنگی بر پاشنه او رسید - لیکن آن شیر بیشه مردی قطعاً ازان جراحت منکر پروا نه کرده پیشتر تاخت - و بمجرد این تجلد و جلادت افغانان جهالت کیش را از پیش برداشته شکست فاحش داد - چنانچه شیرخان تا موضع دو کبی یک جلو تاخته هیچ جا عنان توقف را مشغلی نساخت - و چندی آنجا اقامت نموده چندانکه کوشید و اندیشها اندیشید سود مند نیفتاد - چون چاره کارش در التجای این درگاه جهان پناه که مقر و مقر جهانیلان و ملجا و مرجع عالمیان است انحصار داشت ناچار بقلعه مقر که درینولا مردم یذگتوش اوزبک بر آن استیلا داشتند رفته در ظاهر آن قرار گرفت - و از روی اظهار عبودیت و بندگی عرضداشتی متضمن بر کمال عجز و نیاز نوشته و نامه دیگر مشتمل بر اظهار اراده التجا بخاک آستان بهنهر

نشان با احمد بیگ خان صوبه دار ملتان بقلم آورده توقع ارسال آن پدربار و استدعای نامه استمالت نمود - و چون آن عرضداشت بدرگاه آسمان جاه که جای التجا و ملاذ و ملجاء خلایق است رسید از آنجا که راه دادن ملتجیان از شیمه کریمه این آستان ملایک پاسبان است التماس او پایه قبول یافته درین باب فرمان عاطفت نشان به توقیع صدور رسید - و او مستظهر و مستمال روی امیدواری بسوی این قبله امیدواران آورده چون تارک بختش از زمین بوس عتبه سدره مرتبه بمراتب از رفعت درجات آسمان در گذشت بعنایات بادشاهی مفتخر و مباهی گشته از عواطف خدیو زمانه اعتبار جاودانه اندوخت - و نه راس اسپ تبچاق پیشکش کرده پرتو قبول بر آن یافت - و همدرین مجلس همایون بمرحمت خلعت فاخره و انعام سی هزار روپیه نقد و منصب دو هزاری هزار سوار نوازش پذیرفته از انقد مجال صوبه پنجاب جاگیر یافت \*

نوزدهم ماه که شرف آفتاب بود خورشید روی زمین یعنی سایه آفتاب بمرحمت جهان آفرین نشیمن سریر خلافت مصیر را از پرتو تحویل مبارک روکش شرف محل حمل ساخت - و بنا بر رسم معمول مراسم داد و دوش و بخشش و بخشایش کمال ظهور یافته بمقتضای عدل و احسان آن دادگر فیض رسان بر پرداخت احوال عالمی پرداخت چنانچه صغیر و کبیر و غنی و فقیر از فرط استغنا نقش بی نیازی جاودان در خاطر بستند - و بکام دل در عافیت کده خوشحالی و عیش آباد فارغ بالی از منت تمنا و از بی نیازی نشستند - درین روز شرافت اندوز پیشکش اسلام خان که در آنولا صوبه دار گجرات بود مشتمل بر انعام جواهر ثمینه و مرصع آلات نفیسه و هشتاد راس اسپ و دیگر نفایس و نوادر آن دیار از نظر مهر آثار گذشت - و امیر بیگ فرستاده محمد علمی ایلچی ایران بدرگاه والا جاه رسید - و پنجاه اسپ صرصر تگ برق رگ عراق زاد عرب نژاد و دیگر تحف آن بلاد از نفایس اقمشه و نوادر امتعه که درینولا و کلای او از ایران فرستاده بودند و همگی را بجنس بر سهیل پیشکش ارسال داشته بود رسانیده از نظر انور گذرانید - بنا بر نهایت رعایت عنایت که نسبت باو سمت وقوع داشت بموقع استحسان وصول یافتد پرتو خورشید قبول بر آن تافت - و از سر کمال بمرحمت خلعت خاص با هفت سپر

صورت و براق زرین میناکار از جمله مرسولات موتمن الدوله اسلام خان همراه فرستاده مذکور برای مشار الیه فرستادند - و مبلغ چهار هزار روپیه بصیغه انعام بدو همراهان او عنایت فرمودند \*

از امور بدیع انما که صدور امثال آن ازین حضرت قطعاً غرابتی و استبعادی ندارد اگرچه در نظر مردم ظاهرنگر غریب نما است و نظر بضعف عقول این گروه از خواری عادات معدود میتواند شد آنکه در وقت عرض اسپان مذکور قبل ازین که بمعرض بیع در آید بندگان حضرت بنظر اجمال ملاحظه نموده از راه کمال خبرت و بصارت که در همه باب دارند خصوص در تشخیص گوهر و شرافت جوهر اسپ و تحقیق مبلغ ارزش افراد این نوع اصیل که دلیل کمال فراست و نهایت آگاهی بر کیفیت و کمیت کماهی حقایق اعیان وجود است فرمودند که قیمت این جمیع اسپان همانا که از شصت و پنجهزار روپیه در نگذرد - چون مقومان قراربهای هر یک داده جمیع قیمت مجموع نمودند قطعاً از آنچه فرموده بیش و کمی ظاهر نه شد - و در امثال این صورت از معنی مذکورچه شگفت چه عموم این طبقه والا که دست پرورد عنایت و تربیت یافته تائیدات عالم بالا هستند قیاس ایشان همانا کار مقیاس می کند و تخمین و تقدیر ایشان از تحقیق مکیال و میزان پای کم ندارد - خصوص این جوهر شناس گوهر آدمی و صاحب عیار نقد مردمی که نظر حقایق نگر آن سرور به کحل الجواهر فیض مکتحل است و چگونه چنین نباشد که آن برگزیده حضرت ربانی به نیروی تعلیم یزدانی و الهام آسمانی حل ما لا ینحل سایر رازهای نهانی نموده از زایچه جبهه انسانی مستقبل احوال از قرار واقع استنباط و استخراج می نمایند - و بمقتضای همه بینی و همه دانی از صفای تقویم جبین و ناصیه و جداول خطوط پیشانی سر تا سر رقوم سرنوشت روز نخست خواننده همگی پیشنهاد خاطر همگنان می دانند - مجملاً از پیشکش سایر شاهزادهای نامدار و امرای عالی مقدار که از نوروز تا این فرخنده روز بنظر اشرف گذشت موازی پنج لک روپیه از همه باب موقع قبول یافت \*

معاودت موکب سعادت قرین فتح و نصرت از

دکن بصوب دارالخلافة اکبر آباد

از آنجا که انجام مهمام جهانبانی با سودگی و تن آسانی بر نتاند

و پیشرفت معاملات کشورستانی با تهاون و تانی راست نیاید - آئین جهاندار کامل اقتدار آنست که چون باهنگ تسخیر کشوری یا تادیب دشمنی نهضت نماید و به نیروی کار پردازیهای تائید آن مهم پرداخت بسزا یافته مدعا حسب الاستدعا بر آید لاجرم لامحاله نیم لمحہ تجویز اقامت در آن مقام ننموده بیدرنگ باهنگ اقلیمی دیگر مراحل جد و اجتهاد پیماید - چنانچه شاه شرقی انتساب یعنی آفتاب جهانتاب دو روز در یک منزل نیاید و هر صبحدم از تخت گاه خاور بر آمده آهنگ تسخیر قطری از افطار باختر نماید - و تا هنگام شام آن سر زمین را بزیر تیغ و نگین در آورده شب هنگام بمقر سعادت خویش معاودت نماید - و بر این دستور باز انداز ناحیتی دیگر پیشنهاد ساخته پیش از بامداد روی توجه بدآنصوب آرد - شاهد حال انعطاف عنان انصراف موکب اقبال است از کشور دکن بسوی مستقر سریرجاء و جلال - و سبب صوری این معنی سوای مقتضای قضا و قدر آنکه چون درین احیان همه کام هوا خواهان دولت بی پایان بتائید دستیاران اقبال جاوید حسب المرام بر آمد و غرض اصلی درین نهضت والا استیصال خان جهان و تنبیه نظام الملک بود که او را در ولایت و حمایت خود راه و پناه داده - آن خود به بهترین وجهی بامداد کار پردازن عالم بالا از قوه به فعل آمد - چنانچه خان جهان مستاصل مطلق گشته نظام الملک نیز از نحوست سفاهت کیشی و نا عاقبت اندیشی زیان زده خذلان سرمد و خسران جاوید گردیده باعث استیصال بنیاد ملک و دولت دیرینه سال سلسله خویش شده عاقبت سر در سر این کار کرد - و همچنین ولایت آباد عادلخان بشامت موافقت نظام الملک خصوص بیجاپور که دارالملک بلاد مذکور است و در مدت ایالت آن خانواده از دست برد حوادث زمان در کنف امن و امان بوده هرگز قدم بیگانه در آن سر زمین نه رسیده بود درینولا پایمال نعال مراکب موکب اقبال شد - و با این معانی بنا بر آنکه واقعه ناگهانی نواب ممتازالزمانی در برهانپور اتفاق افتاده بود نیاده بر آن توقف درین خطه مرضی خاطر عاطر نیامد - لاجرم بتاریخ بیست و یکم فروردی ماه مطابق بیست و چهار شهر رمضان المبارک سال هزار و چهل و یک هجری روز پنجشنبه بعد از انقضای ده گهری روز ماهچه رایت ظفر آیت بسعادت سعد اکبر و طلعت مهر انور از افق دارالسرور برهانپور طلوع میمنت نمود بسوی مرکز محیط خلافت ارتفاع گرای گردید - درین روز برکت اندوز شاه سوار

عالم امکان ثانی حضرت صاحبقران قرین تائید آسمانی و تمکین صاحب قرآنی بر فراز فیل گردون نظیر تمکن پذیر گشته با شاهزاده نامدار سعادت پژوه محمد دارا شکوه را در عقب تخت فیل جا دادند - و از تودهای دینار و درهم که در حوضه فیل بر سر هم ریخته همانا آن کوه توان را معدن سیم و کان زر ساخته بودند بر سبیل معهود از یمین و یسار نثار راه خدیو روزگار مینمودند - کوتاهی سخن باین دستور از دولت خانه برهانپور تا دو گروهی شهر که مضرب خیم دولت شده بود از بالای فیل چندان فیل بالا زر افشاندند که خرمن های درهم و دینار بآن پایه قدر و مقدار بخاک راه گذار برابر گردید - و باقی آنها که از سیر چشمی نثارچینان فاضل آمده بود بمثابه پایمال آمد که صفحه روی زمین را ملمع طلا و نقره ساخت - درین روز عبدالرسول پسر فتح خان را مشمول نظر عنایت ساخته و بسرافرازی مرحمت خلعت و سرپیچ مرصع و اسپ و فیل تارک امتیاز افراخته بمعاددت دولت آباد دستوری دادند - و فتح خان را غائبانه مشمول عواطف بادشاهانه نموده ارسال خلعت و شمشیر مرصع و فیل خاصه با ماده فیل همراه عبد الرسول ضمیمه آن مراحم عمیمه فرمودند - و صوبه دکن باعظم خان بحال داشته حکیم خرشحال را بخدمت بخشی گری و واقعه نویسی آنصوبه سرافراز فرمودند - و چون اعظم خان در بالاگهات بود ملتفت خان پسرش را بخلعت و اسپ نواخته در برهانپور گذاشتند \*

دوم اردی بهشت ماه شاهد کمان ابروی هلال شوال طلعت فرخنده فال از پیش طاق طارم مقرنس یعنی سپهر مقوس نمودار ساخته روزه داران پرهیزگار را آشکارا صلاهی افطار داده باده خواران پیاله کش را بنا بر احتساب نهی خدیو روزگار از ایما گوشه ابرو بعیش و عشرت نهانی و کشیدن رطل گران دوستکاسی خواندند - درین روز حسب الامر اعظم بادشاه اسلام پرور دیندار امرای عظام در عقب علماء علام نماز عید ادا نموده دعای ازدیوار دولت جاوید بجا آوردند - هفتم ماه ظاهر کالی بهیت از ورود موکب مسعود این قبله مقبولان چون باطن زنده دلان مهبط نور ظهور گردید - بیست و دوم بهادر خان و یوسف خان از مرکز رایات ظفر آیات عساکر بالاگهات بدرگه والا رسیده پیشانی بخت را سجده رسان سده سنیه و فروغ اندوز سعادت جاودانی ساختند - چون در جنگ دکنیان تردد بهادرانه و تلاش رستمانه بظهور آورده بودند و پس از زد و خورد بسیار زخم یار در



معرکه افتاده گرفتار شده بودند چنانچه سابقاً بتفصیل زیور نگارش پذیرفت - از آنجا که دیرینه عادت بندگان حضرت بادشاه حقایق آگاه خدمت ارباب ارادت است کمال عنایت و مرحمت در حق ایشان مبذول نموده بهادر خان را بمنصب چهار هزار سه هزار و پانصد سوار و خلعت و شمشیر و سپر و اسب و فیل و بیست و پنجهزار روپیه نقد سرفراز فرمودند - و یوسف خان را از اصل و اضافه بمنصب سه هزار دو هزار سوار و شمشیر و سپر و نقاره اسب و فیل و بیست هزار روپیه نقد امتیاز بخشیدند - و چون اعظم خان یساق دکن و صاحب صوبگی آن کشور را بر وفق مرضیات اشرف نکرده بود و این مهم شایان را چنانچه باید بپایان نبرده بود لاجرم بنا بر جرم این معنی او را ازین خدمت معاف داشته نخست نامزد یمین الدوله نمودند - چون آن مختار الملت عین حرمان ملازمت بر خویشتن نه پسندیده همراهی رکاب سعادت که عمرها بدعای شام و سحر از خدا خواسته بود درخواست نمود لهذا آن خان والا مکان را معاف داشته ارجاع این خدمت بنام خانخانان سہابت خان رقم یافت - و در طی فرمان گیتی مطاع مامور شد که مقارن ورود فرمان قدر توامان ار دارالملک دهلی متوجه درگاه جهان پناه گشته بعد از دریافت سعادت حضور روانه برهانپور شود - و بنام یمین الملت از موقف خلافت عظمی فرمان قضا نشان زیور ارسال یافت که خان زمان را با سایر بندهای درگاه که داخل کومکیان بالاگهات اند در برهانپور باز داشته خود با اعظم خان و جمیع کومکیان دیگر روانه درگاه گردد \*

نصیریخان بصوبه دارٹی مالوہ از تغیر معتقدخان و خان مذکور بہ فوجداری ہرگنات اکبرآباد و وزیر خان صاحب صوبگی پنجاب سرفراز گردیدند و باعث اینمعنی آن شد کہ چون انتظام معاملات آن صوبہ عظمت نشان از دست عنایت اللہ یزدی گماشتہ آصف خان کفا ینبغی بر نمی آمد خاصہ در عمل اعمال خالصہ شریفہ چنانچہ مرضی خاطر عاطر بود بوقوع نرسیدہ بنا بر آن صوبہ دارٹی آن حدود را از خان والا مکان تغیر نموده بہ وزیر خان مرجوع نمودند - ہفتم ماہ مذکور بعنایت خلعت خاص و مرحمت فیل و تفویض منصب پنجہزاری ذات و سوار از آنجملہ ہزار سوار دو اسبہ سہ اسبہ اختصاص پذیرفتہ بدان صوب مرخص شد - مقرب خان دکنی بمرحمت خلعت و اسب امتیاز یافتہ رخصت سنبھل یافت \*

پازدہم ماہ مذکور چون خارج حصار بندگوالیار مرکز اعلام منصور شد

وزیر خان

خدو اعظم و شاهنشاه عالم دیگر باره برسم تفرج داخل قلعه شده مانند  
 نیر اعظم از ذروه بروج آن بازه گردون عروج طلوع سعادت فرمودند و سرتاسر  
 ساخت آنرا ہی سپر نظر دقت نگر ساخته مسالک و مناہج و مداخل  
 و مخارج آنرا از سر تحقیق و تدقیق بخاطر انور در آوردند - چون خصوصیات  
 عمارات عالیہ کہ اساس نہادہ حضرت عرش آشیانی و جنت مکانی بود  
 منظور نظر سعادت شد بخاطر عاطر خطور نمود کہ آنحضرت نیز درین  
 سر زمین عمارتی خوش و نشیمنی دلکش احداث نمایند - بتابر آن امر ارفع  
 بہ تشیید مبائی بدیع منزلی رفیع بنیان مشتمل بر وضع و طرح غریب  
 و هندسہ دل پسند خاطر فریب صدور یافت - و صاحب نظرتی از  
 بندہای درگاہ والا باہتمام آن و مرحمت شکست و ریخت تمام چار دیوار  
 حصار مامور شد - و چون امر اعلیٰ علی العموم زیور صدور یافت  
 کہ در امثال این احوال خصوصیات جرایم و جنایات ارباب عصیان از  
 زندانیان بعرض اعلیٰ رسد لاجرم حقیقت جرم محبوسان این حصار  
 معروض واقفان پایہ سریر سپہر مدار گردید - از آنجملہ یازده تن بتصدق  
 سرافرازی و فدیہ تارک مبارک و فرق فرقد سای آن سایہ عنایت  
 خدائی از بند زندان ابد رهایی یافتند - در اثنای اقامت گوالیار  
 سید خانجہان و عبد اللہ خان از دکن رسیدہ از استلام رکن و مقام درگاہ  
 کیتی پناہ کہ قبلہ مقصود و مرام خاص و عام است ابواب دارالسلام  
 سعادت بر روی روزگار خویش کشادند - و ہر دو مشمول اقسام مراحم گشتہ  
 عبد اللہ خان از مرحمت صوبہ بہار در اواخر خریف فصل چہار گانہ عمر  
 یعنی سن کہولت فیض موسم شباب کہ فی الحقیقت بہار زندگانی  
 است دریافتہ از میامن آن سرمایہ جوانی نو اندوخت - و سیف خان  
 صوبہ دار بہار بحراست الہ آباد از تغیر قلیج خان و او بصاحب صوبگی  
 ملتان از تغیر نجابتخان سعادت پذیر گردیدند \*

ہژدہم ماہ چون نواحی دارالخلافہ عظمیٰ از پرترا انوار ماہچہ لوای  
 والا کہ همانا نیر اعظم روی زمین است سر رفعت بہ فلک اعلیٰ رسانید  
 محمد علی بیگ ایلچی کہ حسب الصدور امر جہان مطاع از برہانپور  
 رخصت یافتہ چندی در دارالخلافہ بود از پذیرہ موکب اقبال پذیرای  
 سعادت دو جہانی گشت - و ہم درین روز مہابتخان خان خانان کہ از دہلی  
 روانہ دربار سپہر مدار شدہ بود احراز شرف ملازمت نمودہ ہزار اشرفی

بصیغه نذر و نه زنجیر فیل پیشکش کشید - از آنجمله دو زنجیر فیل پایه قبول یافته مابقی بدو مرحمت شد - صفدر خان حاکم دارالخلافه و معتمد خان لوجدار پرگنات و مظفر خان معموری و مکرمت خان و عبدالحق برادر افضل خان و سلاح خان و بی بدایخان و خان عالم و مقرب خان بسعادت آستانبوسی درگاه جهان پناه رسیده بعنایت شاهنشاهی مباحی گشتند \*

بیست و دویم ساحت باغ دهره از پرتو ورود موکب مسعود زیور روی زمین و اینت صفحه دهر گردید - و در آن فرخنده منزل که از برهانپور تا آنجا به پنجاه کوچ و هشت مقام طی مسافت راه شده بود بنا بر انتظار در آمد ساعت مختار هشت روز اقامت قرار یافت - درین آوان یمین الدوله آصف خان با خواجه ابوالحسن و شایسته خان و دیگر امرا از بالاگهات رسیده هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانیده از فیض نظر قبول چهره اقبال بر فروخت - و از پایبوس حضرت سلیمان زمانه پایه قدر و مرتبه مقدار فراز مراتب آصفی نهاده بتازگی عظمت مکانت و رفعت مکان اندوخت - آنگاه امرای دیگر فراخور قدر و منزلت نذورات از نظر اشرف گذرانیدند - و همدرین روز قلیچ خان از آله آباد خود را بدریافت سعادت ملازمت رسانیده بمرحمت خلعت خاصه و جیغه مرصع اختصاص پذیرفته به تقویض صوبه دارئی ملتان و عنایات پنجاه هزار روپیه نقد نوازش یافت - و همدرین روز مهابتخان خانخانان را خلعت خاصه با چارقب طلا دوزی و جمدهر مرصع با پهلکتاره و دو اسپ و دلیر همت و گرشاسپ و افراسیاب پسران او را و نبیره اش شکرالله پسر خان زمان را بمرحمت خلعت و اسپ مباحی گردانیده همراه او دستوری دادند \*

روز [یکشنبه] ع سی و یکم ماه مذکور غره ذی الحججه سنه هزار و چهل و یک هجری که الفق شرقی دارالخلافه عظمی از پرتو اشراق ماه رایت والا در آنروز مطلع خورشید گیتی افروز گشته هفت کشور روی زمین را روکش چرخ چارمین ساخت شاهسوار عرصه وجود با طالع فیرهز و بخت مسعود بفراز تخت یرفیل برآمده برین سر سریر را سپهر نظیر و فیل را کوه شکوه نمودند - و بدان آئین شایان و توزک نمایان رخ بسوی مرکز

محیط خلافت نهادند که از سر آغاز روزگار تا حال هیچ سرافرازی را این پایه جاه و جلال دست نداده باشد - بالجمله ذره تله خورشید بر سر راه موکب اقبال از روی نیاز بر خاک راه گذار افتاده و ماه تا ماهی از سر هوا خواهی در رکاب سعادت پیاده رو براه نهاده - کیوان بلند ایوان فلک فرود آمده بطریق چاوشان طوقو گو در رکاب ظفر انتساب روان و مبارز انجم از طارم پنجم ملازمت گزین گشته ابلق روزگار را بزیر زین سیمین هلال و جلاجل زرین بجره کشیده برسم جنیبت کشان پیش پیش دوان متوجه شهر شدند - و بدستور مقرر شاهزاده محمد دارا شکوه در عقب حوضه فیل با تمکین کوه متمکن گشته از دو سو بحرین کف گوهرپاش بریزش سیم و زر درآورده نثار رهگذر خدیو بحر و برمینمودند - و تا رسیدن دربار سپهر مدار پریشان روزگاران را ماده جمعیت خاطر آماده گشته بل یک جهان بی برگ و ساز را که بجوی نیازمند بودند خرمن های درم و انبارهای دینار ذخیره شد \*

از سوانح این روز سعادت اندوز یکه تازخان بمنصب<sup>۱</sup> [دو هزار و پانصدی سیصد سوار] ع و مکرمت خان بمنصب هزار و پانصدی سیصد سوار و عبدالحق بمنصب نه صدی دو صد سوار از اصل و اضافه و خطاب امانتخان سعادت نصیب و کامل نصاب گشتند - و شیرخان ترین بانعام بیست هزار روپیه و محمد علی ایلچی بمرحمت خلعت فاخره و خنجر مرصع و شصت هزار روپیه نقد مفتخر و مباحی گردیدند - و محمد علی و محمد تقی از همراهان ایلچی مذکور بانعام یازده هزار روپیه اکرام یافتند - و در همین روز میر صابر که به دولت آباد رفته پایه منبر و چهره زر آن بلاد را از القاب گرامی و نام نامی آنحضرت درجه والا و رتبه اعلیٰ داده معاودت نموده بود بسعادت ملازمت رسید - و اشرفی و روپیه چند که ازین رو ارجمنده شده فتح خان بر سهیل نمودار ارسال داشته بود از نظر انور گذرانید \*

از وقایع این آوان انعقاد یافتن مجلس اطعام عام و انفاق تمام است بجهت ترویج روح و روان و استزاد سرور و فرحت بانوی بانوان جنان و سرور نسوان جهان - چون درینولا دارالخلافة والا بالای فیض مقدم و برکت قدم آن کلیم

(۱) ع [ دو هزاری و شش صد سوار ] ل \*

دست مسیح دم روکش چرخ چارم بل رشک سپهر اعلی و بالا تر از آن شد  
 قضا را مدت یکسال از وقوع قضیه ناگهانی ممتاز زمانی انقضا یافته وقت  
 اقامت رسمی معهود که درین کشور بعرض مشهور است شده بود -  
 چنانچه در هر سال از وقت رحلت موتی یک شبانروز باحیای مراسم  
 معهوده که باعث مزید روح و راحت جاوید گزینان جوار رحمت است  
 مثل احیای شب و ذکر و تلاوت و قرأت فاتحه و دعا و استغفار و اطعام فقرا  
 و اعطاء مساکین میگذرانند - لاجرم بنابر مقتضای طبع فیاض که همواره در  
 باب ایصال نفع و انفاق مال بعموم ارباب فقر و فاقه بهانه جو است خصوص  
 درینوقت که وقت و حال مقتضی آن بود کارگذاران دولت و سامان طرازان  
 کارخانجات سلطنت را بسرانجام در بایست وقت مامور ساختند - و همگنان  
 بر حسب فرموده در صحن روضه متبرکه اسپکهای سپهر مثال که هر یک  
 نعم البدل دلبادل تواند شد بر سرپا کردند و بر اطراق و حواشی آن شامیانهای  
 مخمل زربفت منقش که هر کدام در پهناوری و رنگینی دم از برابری سپیده  
 صبحدم و رنگ آمیزی شفق می تواند زدند - و صحن آن انجمن  
 فرخنده را بانواع گسترده گوناگون و فرش بوقلمون مفروش نموده  
 روکش بسیط آسمان و روپوش بساط خاک و صفحه روی زمین ساختند -  
 و بر دور آن سراچنهای و شاد روانهای رنگارنگ که مدار هر یک از دایره افق  
 پای کم ندارد ایستاده کردند - و مجموع امرای عظام و ارباب مناصب والا  
 و اعیان اکابر و اعلی و اهالی دار الخلافه و سایر اشراف و اعظم و موالی  
 اطراف که بنا بر ادای تهنیت درجات فتوحات بی پایان و مبارکباد قدوم  
 اقدس باکبر آباد آمده بودند درین انجمن خاص یار یافتند - و جمیع  
 علما و فضلا و ارباب ورع و تقوی و اصحاب عمایم خوانده و ناخوانده درین  
 محضر عام شرف حضور پذیرفتند - و حضرت خلافت پناهی خود بنفس  
 اقدس در خلوت مقدس عزلت گزین شده آن شب را باحیا و عبادت  
 و طلب آمرزش آن مغفرت مآب گذرانیدند - و صدر محفل مذکور از حضور  
 یمین الدوله و محمد علی بیگ ایلچی و اعیان دولت و ارکان سلطنت  
 آراستگی یافت - و باقی اعظم و اعلی و سایر اهالی مجلس بتفاوت  
 درجات و مراتب جای گرفتند - آنگاه پیش کاران کارخانه دولت و سالاران  
 خوان نعمت بساط نوال گسترده و اقسام طعام و انواع شربت و الوان نقل  
 و شیرینی و نواکه و خوشبوها و پان بترتیب چیدند و همگنان را به تناول

نعمت های خاص صلاهی عام در دادند - چنانچه غنی و فقیر ازین خوان احسان بهره و روزله بر گشتند - و پنجاه هزار روپیه باصحاب استحقاق برمسبیل خیرات عنایت فرمودند - و چون این انجمن عالی پایه انجام یافت سایر بیگمان و مسند آرایان حرم خلافت و پردگیان شبستان سلطنت بطواف مرقد مقدس آن انسیه حورا سرشت قدسی طینت آمده در آن روضه منوره محفل آرا شدند - و بهمان وتیره و هما کیفیت و کمیت فردای آن مجلس خاص زنانه منعقد شد و همگی زنان را عموماً و مستحقات را خصوصاً بار عام دادند و پنجاه هزار روپیه دیگر و عفاف به عجایز انفاق شد - و امرا اعلیٰ علی العموم بدین دستور زیور صدور یافت که متصدیان عظام هر ساله روز عرس آن مغفور همین مبلغ صرف مصارف خیرات گردانند - مشروط بدین که دارالخلافت به تشریف نور حضور آنحضرت نمودار مساحت طور باشد و الا نصف مبلغ مذکور بر طبقات خداوندان استحقاق قسمت نمایند \*

هشتم تیر که روز عید قربان فیض قدوم سعید میذول داشت بتازگی مؤده قرب فتح های جدید و نوید مزید دولت جاوید باولیای آن رسانید - حضرت خلافت پناهی بنا بر احیای مراسم سنن حضرت خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه که از ستوده آئینهای این مهین جانشین حضرت خلفای راشدین است مساحت عیدگاه را از نور حضور اقدس بر روی مطلع مهر و ماه کشیدند - و بعد از ادای نماز بدولت و سعادت بازگشت نموده در معاودت نیز جیب و کنار یک جهان نیازمندان را از زر نثار معهود درم ریز فرمودند \*

چهاردهم ماه عین اعیان خلافت شاهزاده مراد بخش در ساعتی مسعود مختار که انواع سعادت قرین و انظار انجم و اوضاع افلاک رهن آن بود حسب الامر اعلیٰ دست نشین ید قدرت گیتی آفرین بمقتضای احیای مراسم سنت درباب تحصیل آداب دین و سنن و فرایض شریعت خاتم النبیا و مرسلین که بنا بر حفظ مرتبه ظاهر و پاس طریقه صورت عقلاً و شرعاً ضرور است صدر نشین دبستان تعلیم گردید - و فاضل دیندار ملا میرک هروی حسب الاختیار خدیو روزگار بخلفت فاخره مخلع و از انعام هزار روپیه متمتع گشته آموزگار شاهزاده والا تبار شد - معتقد خان بصوبه دارئی اودپسه از تغیر باقر خان و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ

و منصب چار هزارى سه هزار سوار سر افرازي يافته روانه آن صوب گرديد \*

نوزدهم ماه مير بر که از رسالت ايران معاودت نموده پذيرای سعادت ملازمت شد. و نه راس اسپ عراقی با نوادر امتعه آن کشور بطريق پيشکش گذرانيد. بيست و هشتم حاجي وقاص ملازم نذر محمد خان والي بلخ که او را بعنوان رسالت بدرگه عظمت و جلالت ارسال داشته بود تا نواحی دارالخلافة رسیده همراه معتمد خان که حسب الحکم اشرف او را استقبال نموده بود خود را باستانه بارگه سلطاني که کعبه آمال و آمانی اقاصی و ادانی است و قبله مرادات انسی و جانی رسانیده در تقبيل عتبه درگه والا آداب معهود این عالی مقام بجا آورده لوازم کورنش و تسليم تقديم نمود. و بعد از اقامت مراسم زمین بوس از روی آداب و اندام تمام يگذرانيدن نامه نذر محمد خان اقدام جست. آنگاه ارمغان آن خان والا مکان را که مشتمل بر اسپ و شتر و امتعه بلخ بود و مبلغ پانزده هزار روپيه قيمت همگی آنها می شد بنظر انور در آورده از مرحمت خلعت فاره و کمر خنجر مرصع که چهار هزار روپيه بها داشت نوازش پذيرفت. و در همان نزديکی می و پنج راس اسپ و سه زره و ده شتر بختی نرو ماده از جانب خود و هژده اسپ و پنج شتر بنام محمد مومن پسر خود بطريق پيشکش گذرانيد. و مبلغ سی هزار روپيه باو و خلعت و ده هزار روپيه نقد به پسرش مرحمت فرمودند. صادق خان مير بخشي که در برهانپور بنا بر عروض بیماری از سعادت همراهی عسکر منصور اختيار حرمان اضطراری نموده بود بعنايت جناب آلهی شفاى عاجل يافته بملازمت رسيد و منظور نظر مرحمت آمده از برکت این مکرمت شامل صحت کامل يافت. درينولا راجي جي سنگه به برکت حسن عبوديت مشمول عواطف سرشار مالک رکاب آزادگان شد. و از عنایت دو جوره مرواريد شاهوار بی عيب برآب بسیار قيمت کمیاب که برسم معهود هنود آویزه گوش می سازند از سر نو در زمره بندگان در آمده سر حلقه حلقه بگوشان گشت. صوبه دارنی کشمير از تغير اعتقاد خان بخواجه ابوالحسن مرحمت شده ظفر خان پسرش به نیابت او رخصت يافت. و ملا حيدر خصالي که باوجود کاردانی در فن شعر بد طولی و طبع عالی دارد بخدمت دیوانی صوبه مذکور معزز گردید \*

## بیان فتح هوگلی بندر بحسن سعی بہادر کنبو مدار علیہ قاسم خان

امین پسندیدہ برگزیدہ کہ در روز نخست افسر سروری بر تارک مبارکھی گذاشته ہم در عہدہ السنت زمام مہام جمہور انام بدست اختیار و قبضہ اقتدار او سپہردہ باشند - آن باشد کہ علی الدوام نظر حقیقت نگر بر سر انجام مصالح معاش و معاد عباد کہ منوط بہ تمہید قواعد عدل و داد است مقصود دارد - چنانچہ نخست رای صائب و تدبیر درست بر تعمیر دولت آباد دین و تحصیل امن و امان دارالسلام ایمان مصروف داشته ہمگی ہمت والا برین معنی کہ مصرف حقیقی سعی جمیل و جہد بلیغ است بر گمارد - و ہموارہ لوازم جد و اجتناد در کار فرمائی شمشیر غزا و جہاد بکار بردہ در باب استیصال ارباب دول چاہرہ و اصحاب ملل غاویہ و تسخیر مدن ضالہ و تخریب معابد باطلہ ایشان کما ینبغی حق کوشش مبذول دارد - چندانکہ صنم خانہا ویران ساختہ و صنمہا سوختہ بنیاد آتش کدہا بباد دہد و بآب تیغ بران اشتعال زبانہ نار مغان و نیران [ پرستان ] ع فرو نشاند \*

لله الحمد والمنة کہ والا حضرت خلافت پتہامی این شیوہ متودہ و خصلت محمودہ را از جملہ ملکات راسخہ خویشتن نمودہ اند - و بد انسان کہ دست جواد را در بدگ مال کشادہ داشتہ اند بہمان وتیرہ تیغ جہاد در باب قطع مواد فتنہ و فساد و قلع خار بن زندقہ و الحاد کشیدہ دارند - شاہد این معنی درین صورت استخلاص هوگلی بندر است و انتزاع آن سر زمین از استیلای مشرکان فرنگ و نصرانیان مسیحا پرست بدستیاری تائید حضرت باری و بیان چگونگی خصوصیات این فتح مبین کہ مستلزم کسر اصنام و سبب نصب اعلام اسلام و دفع استیلای مشرکین و رفع لوای مومنین و علت و ہن صولت کفر و موجب تقویت دولت دین لردید - ہم اکنون علی التفصیل با شرح و بسط تمام مسبوق بتعریف ماہیت و تبیین خواص و مزایای آن بر سبیل اجمال نگارش می یابد -

(۱) ع [ گبران ] ل \*



نخست خامه تحریر در تصویر نموداری از کیفیت و کمیت و تعیین موضع بنا و سبب احداث این بندر که هر خانه از آن قلعه ایست دشوار کشا بدین صورت معنی طراز میگردد که در بیست گروهی راج محل و یک گروهی بندر ساتگانو از کشور بنگاله فرضه از دریای شور که بهندی زبان ناله و بتازی خور نیز خوانند منشعب شده به سمت راج محل کشیده. چنانچه آب رودبار گنگ که بر کنار شهر راج محل جاریست به خور مذکور می پیوندد - و بندر هوگلی در یک گروهی ساتگانو به ربع گروه از محل اتصال گنگ و آن خور بر ساحل شعبه از آب گنگ اساس یافته - و سبب احداث آن ضلالت آباد که از حوادث عظیمه عالم کون و فساد بود اینست که در هنگام عمل بنگالیان چندی از سوداگران فرنگی که پیشتر در بندر سوندیب اقامت داشتند بوسیله سود و سودا ساتگانو آمد و شد می نمودند - و همواره هوای پختن این مایه سودای خام در سر جا داده بودند که در آن سر زمین ناحیتی پیدا کنند - چنانچه اگر فی المثل بقدر کف دستی باشد جای در خور مفر و مقر بچنگ آرند - و مشتی مردم صاحب نیروی قوی بازو با سوداگران بلباس سوداگری در آمده دست در کار داشته باشند - اگر در آن میانه شاهد مقصود یعنی تصرف سایر دریای کنار بنگاله در بر آید فهو المطلب - و الا زیانی به تجارت و خسرانی بسود و سودا ندارد - بنا بر این اندیشه فاسد چون کنار خور مذکور را در خور قرار داد ضمیر خویشتن دیدند - انواع لطایف حیل انکیخته از حکام آنولایت اذن اقامت در آن مقام تحصیل نموده نخست در آنجا خانه چند مانند اندیشهای پراکنده خویشتن سهل و سست اساس نهادند - و رفته رفته فرنگیان سرمایه دار آنها دار القرار جاوید انگاشته رخت ارتحال بد آنجا کشیدند و رحل اقامت افکنده خانها ساختند - و بتدریج بر گرداگرد نشیمن های خود چار دیوارهای متین بنیاد افکنده باستحکام تمام باتمام رسانیدند - چنانچه هر منزلی معقلی و هر چهار دیواری باره استواری شده برجهای آنها مانند بروج ناری بانواع آلات آتشبازی از توپ و تفنگ و امثال آن آرامتند - و اطراف نشئه آن بندر را بخندقمهای عریض و عمیق محاط ساخته روکش مثلثه آبی فلک نمودند - و قطع نظر از تکلف سخن سازی طرف رابع نیز که در خور دریای شور بود در استحکام از دیگر جهات قطعاً های کمی نداشت - و رفته رفته از آمد و شد جهازهای فرنگ

و کشتی های مسلمانان نیز که بانداز تجارت بدانجا تردد می نمودند هنگامه ساتگانو افسرده شد و بندر هوگی رواج تمام و رونق کلی یافت - آنگاه چندی از اعیان فرنگ که در آن بندر قرار نوطن داده بودند قری و برگنات جوار را از حکام و ولات آنولایت بر سبیل اجاره بدست آورده بر طبق خاطر خواه عمل می نمودند - و رعایای آن مجال و نواحی آنرا تا جای که دست تطاول آن بد اندیشان می رسید از روی تعدی خواه نا خواه تکلیف ترسائی نموده نصرانی می ساختند و بزور از راه دریای شور روانه پرتگال فرنگ می نمودند - و در ضمن این رای ناصواب متوقع اجر و ثواب بوده جبر نقصان زراعت که علت آن قلت رعایا بود از رباح تجارت که اضعاف مضاعف آن می شد می نمودند - ملخص سخن در ایام بادشاهزادگی که آنولا لوای والا ظل ورود بر سرزمین بنگاله گسترده بود رای جهان آرای بر کماهی گمراهی بل دقایق بیراهی آن ضلالت پیشگان جهالت اندیش که بدرجه اعلی رسیده بود آگاهی یافت و سخت کوشی آن سست کیشان در باب اضرار و آزار مسلمانان گوش زد علی گردید - لاجرم اینمعنی مرکوز خاطر عاظر بود که بهر صورت که رو دهد درباره استیصال مطلق ایشان مستعد شوند - چون بحسب اقتضای قدر و تضا درین مدت از عدم مساعدت وقت مجال پرداخت قرار داد ضمیر منیر نیافتند چنانچه هم اکنون مذکور شد درین محل که نقش مراد داد و دین از جلوس اقدس درست نشیبت قاسم خان صاحب صوبه بنگاله را در وقت رخصت آنصوب بانصرام این مهم مامور فرمودند - و بر سبیل ارشاد طریق تسخیر آن ضلالت آباد و روش استیصال آن بد نهادان بان خان اخلاص نشان تلقین فرمودند - چنانچه ابواب تدبیرات صائبه که درین باب ظهور یافت خصوص تعین عسکر ظفر اثر از جانب بحر و بر همگی بمحض تعلیم آنحضرت بود - بالجمله قاسم خان درین باب از در مقتضای حزم و احتیاط در آمده این راز مضمهر را با هیچکس درمیان نهاد - و تسخیر آن بندر را هر چند در بند وقت بود چندی در حیز تاخیر داشته چندان صبر نمود که بر جمع خصوصیات آنولایت خاصه کیفیت احوال بندر و کمیت سپاهی و رعیت آنجا تحصیل اطلاع و اشراق نماید - چون استیفای حقایق کلی و دقایق جزئی امور ملکی و مالی اهالی و موالی آن ملک به عمل آورد درین حال عزم جزم نموده در ماه اسفندار سالگذشته

حسینب الکم اشرف در مقام تجهیز عساکر و تهیه نواره در آمده - و آن عبارت است از جهازات حربی مشتمل بر سپاهی و آلات جنگ و توپ و تفنگ و امثال آنها - از آنجا که داب ارباب خرد و آئین است بر طبق منظومه \*

سکندر که با شرقیان حرب داشت رخ خیمه گویند در غرب داشت

باین عنوان بر زبانها افگند که غرض از ارسال عسکر منصور استیصال گروه هجلی وال است - و لهذا فوجی از تاینان خود و بندهای پادشاهی بهمراهی عنایت الله پسرش و امرا و ارباب مناصب والا به تسخیر آن سرزمین تعیین نمود - و مقرر و مخمر ساخت که بسمت هجلی وال روان شده چندی در موضع بردوان که در آن جهت واقع است اقامت گزینند - چندانکه خواجه شیر و معصوم زمیندار کل بنگاله و محمد صالح کنبو و همراهان او بانواره از راه بندر [سری پور] روانه شده تا دهان خور هوگی بندر که بموهانه مشهور است فرا رسند - و اینمعنی بنا بر آن بود که مبادا مقهوران فرنگ از سهمصولت اولیای دولت قاهره خود را به کشتیها رسانیده از راه دریا طریقه فرار اختیار کنند - آنگاه ابھادر برادر ابو محمد کنبورا که مدار علیہ او بود به بهانه نظم و نسق امور مجال خاصه شریفه روانه مخصوص آباد ساخته با او مواعظ نمود که چون فوج عنایت الله بعد از شنیدن خبر لشکر موهانه متوجه هوگی شود او نیز خود را باصحاب خود بشتاب باد و سحاب باز رساند - چون عنایت الله بعد از وصول خواجه شیر بموهانه رو نموده از مقام بردوان کوچ کرد - در عرض یک شبان روز بر سبیل ایلغار خود را تا قصبه هلدی پور رسانید که در وسط ساتگانو و هوگی واقع است درین اثنا بهادر نیز با هانصد سوار از مخصوص آباد رسیده بدیشان پیوست - و تا رسیدن مردم توقف نه نموده روانه موهانه شد که باتفاق خواجه شیر و سایر دولتخواهان از کشتی سدی استوار بسته دهانه خور را مسدود سازد - که مبادا مقهوران فرنگ از مضیق محاصره به تنگ آمد، خود را از راه خور بدریای شور اندازند - بهادر بد آنجا پیوسته با دیگر بهادران در اندک فرصتی راه از ناوهای نواره مضبوط ساخته - دوم ذی حجه سنه هزار و چهل و یک هنگامی که عنایت الله و سایر افواج

منصوره بانداز ترکتاز معنوره که در بیرون خندق بندر واقع بود توجه نمود  
ایشان نیز از طرف خور جلو ریز تاختند - و در حمله نخستین معنوره  
مذکور را که بیالی معروف بود مسخر ساخته نخست خاطر از قتل نفوس  
و غارت اموال اهالی آن پرداختند و آتش یغما در آن عرصه افروخته خشک  
و تر را در یکدیگر سوختند - آنگاه همت بر تخریب عمارات و منازل  
کفار گماشته نشانی از آبادانی نگذاشتند - و چون از لوازم قتل و اسر  
باز پرداختند اطراف بندر را احاطه نموده ملچارها ساختند - و باهتمام تمام  
متوجه پیشرفت کار و پیش برد ملچار شده بکار فرمائی همت عالی و  
تصویب رای صائب عزم راسخ و جد ناقد را پیش کار خود نمودند - و  
در اثنای این حال صواب اندیشان صلاح وقت در آن دیدند که فوجی  
جرار از مردم کاردان کارگذار در مجال اطراف خور پراکنده سازند - که اگر  
از راه اتفاق بجمعی از آن بدانندیشان که اعمال آنحدود باجاره ایشان بود  
بر خورند بی توقف بد قتل رسانند - و اهل و عیال ملاحان بنگالی نواره  
فرنگیان که ایشان را غرابی گویند بقید و اسر در آرند - تا چون این طایفه  
از روی دل بستگی متعلقان خود را از آن گروه ادبار مال بریده به معسکر اقبال  
پیوندند این معنی باعث وهن و ضعف مخالفان گردد - بسبب این تدبیر  
درست قریب چهار هزار تن این طایفه از کفار جدائی اضطراری گزیده زینهار  
عسکر اسلام گشتند و از این حرکت فتور کای بحال اهل هوگی راه یافت -  
بالجمله تا مدت سه ماه و نیم مقهوران فرنگ در مضیق محاصره روزگار  
گذرانیدند - و اولیای دولت قاهره بنحوی کار بر ایشان تنگ ساختند که آن  
بد اندیشان را از آن پیش مجال امکان مقاومت نماند و در آن مقام توقف  
مجال شد - و در عرض این مدت هرگاه باستظهار رسیدن کومک لشکر پرتگال  
دل گرم می شدند نیران جنگ و جدال افروخته داد مقابله و مقاتله  
می دادند - و احیاناً که در هجوم افواج یاس غالب مغلوب نمیدئی تام  
می گشتند از در درخواست امان در آمده ابواب مصالحه می کشادند -  
باوجود آنکه متحصنان قریب شش و هفت هزار تفنگچی قدر انداز  
که اندازه ای درست شان از اصابت نوزک قضا پای کم نداشت داشتند -  
از دست برد بهادران موکب اقبال این تائید پرورد حضرت ذوالجلال پای  
براه تملق و فروتنی گذاشته از سرگردن کشی و زیاده سرب در گذشتند -  
و دست توسل به جبل المتین استشفاع در زده حلقه استیمان بر در امن آباد

امان زدن گرفتند - و درین میانه قریب لک روپیه بر سبیل حق الامان ارسال داشته بنا برین گمان آن شفیع رو شناس کار گذار وسیله طلب زندهار ساختند که شاید بمیانجی او جان مفتی بیرون برند - چون اولیای دولت نامتناهی ازین معنی آگاهی یافتند که متحصنان تیره درون بظواهر اظهار اطاعت و انقیاد نموده در باطن انتظار رسیدن کومک دارند لاجرم زیاده بر آن اهنال تسخیر حصار و امهال حصاریان تجویز ننموده از سر نو تضییق عرصه محاصره فرا پیش گرفتند - و نخست خندق سمت کایسا را که از رهگذر کمی عرض و علت قلت عمق نسبت بسایر اطراف کم آب تر بود شکستند - و آب را بخندق دیگر که برای این کار پیشتر کنده و آماده ساخته بودند سر داده از آب خالی ساختند - و از ملچار های این سمت که در عهده نگهبانی بهادرکنبو و الله یار خان و سید حسن کمونه بود نقب ها مار کرده رفته رفته به نزدیکی مقصد رسانیدند - قضا را درین اثنا فرنگیان که پیوسته بر سر جست و جوی امثال این امور تگاپو داشتند را بدو نقب برده هردو را بخاک انباشتند - و نقب سوم که از طرف ملچار بهادر کنبو پیش برده بودند اصلاً بو بدان نبرده پی بان نیافتند - و چون سر آن نقب به پای دیوار منزلی از منازل آن بی دینان که در حقیقت حصنی حصین و معقلی متین بود رسید آنرا بماروت انباشتند - و بنا بر آن بنیان راسخ عمده ترین معادل و حصون ایشان بود و اکثر سرداران آن گروه نابکار آنجا انجمن میساختند - صواب اندیشان اصابت کیش از راه پیش بینی ها بخاطر آوردند که نخست بهادران موکب اقبال و یکه تازان عرصه جلادت و جدال بر سبیل تهیه یورش از اسپها پیاده شده بهیئت اجتماعی رخ بسوی آن فیل بند دشوار کشا و طلسم پیوند آرند - تا چون سایر مردم کار طلب مردانه آن نابکاران بمدد و سردارن خود بمدافعه اولیای دولت پایدار آنجا فراهم آیند نقب را آتش داده بدین طریق آن بدکیشان سرکش را از کوچه نار بدارا بوار فرستند - و جملاً از آنجا که همواره سهام تدابیر صائبه موافقان بر وفق مقتضای تقدیر بمهدف اجابت می رسید درین باب نیز نقش انکیخته رای صواب آرای شان درست نشین افتاد - چنانچه وقتی که آرایش صفوف مجاهدین میدان دین زیور صفحه روی زمین مصاف شده بود و از طرف دشمن رزم جویان آرم دوست را حمیت دین ترسانی و پاس ندوس کایسا و ناقوس سرگرم جانبازی ساخته عرصه قتال را باشتعال نیران جنگ و

جدال آتش کده مجوسی نموده بودند در همان گرمی نقب را آتش دادند - و بمجرد موشک دوانی آتش بازان هر ذره از اجزای آن عالی بنیان کوه شکوه که اساس آنرا چنانچه گذارش یافت خالی ساخته از باروت پر کرده بودند خال خال از هم جدا افتاده ازین رو ادیم زمین معرکه جنگ نمونه نطع پلنگ گشت - و احجار آن سنگین حصار لخت لخت مانند صخره جنی از آن کوره آتش تنوره باده هوا گرفته بمرجع اصلی خویش یعنی کوه نار باز گشت نمود - و هر تن از آتشی نهادان اهرمن نژاد فرنگ که از جادوگری تدبیر دیورا در شیشه تسخیر داشتند از دمدمه افسون زبانه آتش دود افکن پری وار به پرواز آمدند - چنانچه گوئی از سورت آتش و شدت و حدت باروت پناه بکره اثر برده از آن ران راه به جوار درکات سعیر و طبقات بس المصیر شتافتند - و جمله بقیه سپاه تیره روز مخالف که شعله جهانسوز باروت برق خرمن بخت ایشان نشده بود برخی خود را به جهازات رسانیده جمعی در آب افتادند - و در میان آب و آتش جان داده از زیاده سریمها تن به شمشیر شعله تاثیر بهادران عدو بند آفاق گیر که آب آن تا بگو است در ندادند - چون جمعی از جهالت پیشگان سفاهت کیش فرنگ در یکی از جهازات عمده ایشان که مشتمل بر نفایس اسباب و اموال و اکثر اهل و عیال آن بداندیشان بود مشغول حراست بودند پیش از آنکه بدست مسلمانان افتد در همان گرمی انبار باروت کشتی را آتش زدند - و از شراره شرارت ذاتی آن آتش زنگان بیکدم دود از نهاد جمعی بیگناهان بر آمده قریب هزار و پانصد تن که اکثر کودکان و زنان بودند با کشتی و مال و منال در هم سوختند - و اهل چند غراب دیگر نیز پیروئی ایشان نموده براهبری غراب تیره اختری در تیه هلاکت ابد افتادند - و از سفائن جنگی طرز فرنگ شصت و چهار دنگه کلان و پنجاه و شش غراب و یک صد و نود و هشت جلیه داخل غنائیم لشکر ظفر اثر خدیو هفت کشور و خدایگان بحر و بر شد - و یک غراب و دو جلیه از فرنگان بندر گوه خود را بسد موهانه رسانیدند - چون از شرارت آتش سفائن مذکور چند کشتی آن بندر درین اثنا سوخته بود از آن راه فرجه بدر رفتن یافته در همان گرمی فرصت فرار فوت نکردند و با شتاب باد و سحاب بر آب و آتش زده بدر رفتند - و درین غزو قریب ده هزار تن از خورد و بزرگ و نساء و رجال قتیل و غریق و حریق گشتند - و چهار هزار و چهار صد کس از ذکور و اناث

فرنگی اصیل و عبید و جواری و سایر اصناف دیگر که طوعاً و کره‌ها مذهب ترسانی اختیار کرده بودند بقید گرفتاری در آمدند - و قریب ده هزار تن از رعایای پرگنات و نواحی آن که بیگناه به بند فرنگ افتاده بودند از حبس آزاد گشتند - و درین ایام از آغاز تا انجام هزار سعادت‌مند از اهل اسلام درجه شهادت یافته بروضه دار السلام خرامیدند \*

از سوانح این ایام سید شجاعت خان بارهه که انظار سعادت نجوم طالع مسعود فیض نظر عنایت ازو دریغ داشته بود و بنا بر آن در وطن خود شیوه خمول گزیده بگوشه عزلت خزیده بود - درینولا که تحریک بخت و تحریص اقبال محرک و مرغب آمد خود را بدرگاه آسمان جاه رسانید - و بتازگی منظور نظر سعادت سعد اکبر و مهر انور روی زمین شده بوساطت ترقی بمرتبه عالی منصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار کواکب طالعش از وبال کده خمول بشرف خانه اقبال انتقال گزید - و هم در آن آوان این سانحه بدیعه که از بدایع افعال طبایع بل از ودایع لطایف ابداع در مشیمه شیت است بنا بر اخبار منمیان صوبه گجرات معروض واقفان موقوف خلافت افتاده - که در موضع بروده از مضافات صوبه مذکور گوساله بعرضه شهود آمد که سد سر داشت یکی بصورت سر اسپ و باقی به هیئت سر گاوان بدیع الوجود - همدرا آن ساعت جانداه پیکر بهیمی را از ننگ قبیح منظر کریه خویشتن پرداخت - و نیز از واقعات صوبه احمد نگر بظهور پیوست که درین حدود بزغاله که دو سر چهار دست و دو پا و چهار چشم و چهار گوش داشت بوجود آمده باعث حیرت نظار گیان گردید - و در همان دم همراه مادر راه عدم پیش گرفت - درین اوقات منزل یمین الدوله آصف خان فیض قدوم اسعد در یافته صاحب منزل بسعادت عیادت استسعاد پذیرفت - و آن آصف زمان بشکرانه ورود مسعود حضرت سلیمان مکان که باعث ظهور نور و صفا و موجب وقوع عافیت و شفا ست رسم با انداز و نثار و پیشکش بتقدیم رسانید - نیز اشکر خان از صوبه کابل که درین اوقات بمتضای وقت ازو تغیر پذیر گشته سعید خان بتفویض آن سعادت جاوید یافته بود رسید - و خود را از سر نو بدریافت شرف ملازمت اشرف که سرما به سعادت دو جهانی است رسانید - و [چهار هزار]، اشرفی بصیغه

(۱ع) [چهار صد] \*

نذر و یک لک روپیه و سی اسپ صرصر تک بر سبیل پیشکش گذرانید۔  
و بخدمت صاحب صوبگئی دارالملک دہلی از تغیر خانخانان صوبہ دار دکن  
مختص شد۔ و پسرانش سزاوار خان و لطف اللہ خان با او مرخص گشتند \*

بیست و سیوم شہریور ماہ از پنجمین سال جلوس مبارک روز جمعہ  
سلخ ربیع اول اول سنہ ہزار و چہل و سہ ہجری جشن وزن قمری سال  
چہل و سوم عمر جاوید پیوند بفرخی و فیروز مندی بر آئین ہر سالہ  
اذین پذیرفت۔ و سر تا سر رسوم این روز سعادت اثر از عیش و عشرت  
و داد و دہش بر وفق کام محتاجان و حسب مرام نیاز مندان پپایان رسیدہ  
وقت بخوشی و انجمن بدل کشی انجام یافت۔ و کارائی حضرت  
گیتی ستانی کہ اکثر آوان در لباس کام بخشی و داد دہی جلوہ گر  
میگردد درین روز نیز بہ بہترین وجہی صورت بست۔ و در ہمین روز  
شرف اندوز محمد علی بیگ ایلچی ایران را بسعادت رخصت معاودت  
و مرحمت خلعت زر دوزی و کمر مرصع و فیل خاصگی با مادہ فیل  
و حوضہ سیمین نواخته بر مراد خاطر فیروز و شادمان نمودند۔ و چہار  
اشرفی کلان کہ مجموع وزن ہمہ ہزار تولہ بود چنانچہ یکی چہار صد  
تولہ وزن داشت و باقی ہر یک بصد تولہ از دیگران کمتر۔ و همچنین  
چہار روپیہ بوزن و ترتیب مذکور۔ چون ہمگی بسکہ مبارک مسکوک  
بود بناہر سیمنت و برکت عنایت فرمودند۔ و مجموع الغاماتی کہ از  
آغاز روز سعادت افروز ملازمت اشرف تا ہنگام ادراک شرف رخصت  
در بارہ از ظہور یافت سوای اجناس بچہار لک و بیست ہزار روپیہ کشید۔  
ہم درین روز حکیم رکنای کشی مسیح تخلص از انعام پنج ہزار روپیہ  
نوازش پذیرفتہ حسب التماس بر رخصت زیارت شہد مقدس کامروا گردید \*

کشایش پذیرفتن قلعہ کالذہ بکلید تائید

دولت و سوانح دیگر

ہر صاحب سعادت را کہ تفویض حضرت رزاق علی الاطلاق جلت  
حضرتہ از پنج انگشت مفاتیح رزق روزی خواران درگاہ احدیت در مشیت  
دست او گزارد اگر بنان فیض رسان او کہ کشاد کار عالمی بدان وابستہ

(۱) در بادشاہنامہ ہشتم ربیع الثانی نوشتہ شدہ [جلد اول - صفحہ ۳۳۰] \*



و سر رشته وسایل عطیات حضرت وهاب بی ضنت بان پیوسته باشد بمحض اشارتی هر ماه هلال سان حصنی حصین کشاید شگفت نباشد - و اگر روز بروز دست زر افشانش چون پنجه آفتاب کشوری از اقالیم شرق و غرب مفتوح نماید دور نما نبود - شاهد حال فتح قلعه کالنه است از حصون مشیعه دکن که نوید آن در ضمن عرضداشت خان زمان دوم ماه آبان گوش زد کامل نصایبان سعادت که شرف یافتگان حضور انجمن پر نور هستند گردید - و کیفیت معنی مذکور این صورت دارد که چون سر رشته نظام کار نظام الملک از کشاکش فتح خان پسر عنبر بان بمقام کشید که محمود خان قلعه بان کالنه بنا بر بد عهدی و پیمان شکنی فتح خان که علت رنجش و رسیدگی سایر امرای دکن شده بود ازو اندیشیده قلعه را باو نداد - و چون از مواخذة او مطمئن نبود و میدانست که اگر از مساعدت روزگار وقت یابد در انتقام کشی و کینه توزی او فرصت طلب فوت نمی کند - لاجرم بمقام اندیشه کار و مال روزگار خود در آمده در صدد آن شد که بمدد ساهوجی بهونسله توسل جسته شاید که بدین وسیله خود را از شر بازخواست او نگاهدارد - و با خود قرار داد که تسلیم قلعه مذکوره دست آویز سازش با ساهو ساخته درین ضمن کار خود بسازد - چه آن بد فرجام درینولا از شقاوت منشی و تباہ اندیشی روی از بندگی درگاه جهان پناه بر تافته بر ممالک ناسک و ترنیک و سنگنیر و جنیر و سرتا سر محال کوکن به جبر دست یافته یکی از منسوبان سلسله نظام الملک را که در قلعه محبوس بود بر آورده دست آویزی بچنگ آورده بود و حلقه استبداد و خود رایی در پناه نام این نامزد بر در استقلال میزد - خان که در آن آوان به نیابت خان خانان پدرش صوبه دار کل دکن و خاندیس و برار برینمعنی و قوت یافت - و بی توقف به میر قاسم قلعدار<sup>۱</sup> النگ که در نواحی کالنه واقع است نوشت که از هراه که رودهد در آمده محمود خان را بشاهراه عبودیت و ارادت که صراط مستقیم و جاده راست سر منزل سعادت است راه نمائی نماید - و از پایان کار روزگار و سرانجام مهام عالم ترسیده از انصرام قرار دارد خاطر باز دارد - چون میر قاسم نخست از در استمزاج اینمعنی در آمد محمود خان ابن مراد خاطر خواه را از خدا خواسته بمقتضای عدم اعتماد بر نامه و پیغام توقع حضور میر

--- (۱) در بادشاه نامه (صفحه ۳۳۲) لنگ نوشته شده \*

مذکور بکانه نمود - او بنا بر صلاح وقت در ساعت راهی شده با محمود خان ملاقات کرده بعد از گفت و گوی بسیار و ترغیب و ترهیب بیشمار او را از آن اراده دور از کار باز داشت - و پس از تحصیل جمیعت خاطر ابلاغ حقیقت بخان زمان نمود - خان مشارالیه نامه استمالتی در کمال ملایمت و همواری متضمن هزار گونه نوید و امید و مشتمل بر انواع وعد خالی از وعید باو نوشته همراه عجم منصبدار راهی ساخت - محمود خان از مطالعه آن عهد نامه مستظهر و مستمال گشته فرستادگان ساهو را محروم باز فرستاد - و اول بامیدواری تمام پسران رشید خود را که منصور و مظفر نام داشتند با قاضی ابو الفضل و کیل خود در صحبت عجم و معصوم ولد میر قاسم روانه خدمت خان زمان نمود و خود قلعه را خالی ساخته التماس صدور فرمان عالی شان کرد - از آنجا که مقتضای طبع اقدس بندگان حضرت همواره بنده نوازی و ذره پروری ست نشان کف دست مبارک که همانا نمونه ید بیضاست و پنجه تاب پنجه آفتاب بر عنوان فرمان عاطفت نشان گذاشته با خلعت و شمشیر مرصع و اسپ از روی عنایت مصحوب جعفر بیگ بلوچ فرستادند - محمود خان با اقدام اطاعت و انقیاد دو گروه پیش آمد از روی کمال ادب مراسم معهوده از زمین بوس و تسلیمات بتقدیم رسانیده فرمان قدر نشان عظیم الشان را از روی تعظیم و تکریم تمام گرفته بر سر نهاد - و از برکت تبرکات خاص که بسرافرازی ارسال آن اختصاص یافته بود فرق تفاخر سرمد از فرقد در گذرانید - و شب یکشنبه بیست و پنجم مهر ماه قلعه را با هشت پرگنه از مضافات و متعلقات آن که مبلغ شش لک روپیه حال حاصل آن بود و برین تقدیر دو کرور و چهل لک دام جمع مجموع آن ولایت می شد بتحت تصرف دولتخواهان داد - و همراه میر قاسم و عجم و معصوم خود نیز به یرهانپور رسیده از مرحمت خلعت فاخره و تفویض منصب والای چهار هزاری ذات و دو هزار سوار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد تارک افتخار بذروه عالم بالا رسانید - و منصور نخستین پسر او بمنصب دو هزاری پانصد سوار و خلعت و اسپ و فیل و مظفر دومین پسرش بمنصب هزاری پانصد سوار و خلعت و اسپ و انعام ده هزار روپیه بر هر دو و قاضی ابو الفضل بمنصب پانصدی دو صد سوار سر بلندی یافته تسلیمات نیاز بجا آوردند \*

از وقایع این اوقات آنکه از وقایع صوبه بنگاله بعرض رسید که قاسم خان

صوبه دار آنجا بعد از انقضای سه روز از فتح هگلی بندر بنا بر مقتضای قضای ماضی و قدر نافذ بجوار عالم رحمت و رضوان آنحضرت شتافت - و از کمال سعادت مندی و قابلیت و نهایت اخلاص و ارادت فوت او موقع تاسف و تحسر بندگان حضرت که گوهر شناس جوهر وفا و اخلاص ارباب حقیقت و اصحاب عقیدت اند گردید - ای خوشا حال بنده که رضامندی ولی نعمت حقیقی او درین مرتبه باشد - چه فی الحقیقت این مرتبه در هر دو نشأ موجب خوشنودی و خورسندی حضرت خداوندی است - و لهذا درینوقت زبان حق سگال بمناسب خوانی این بیت حق مقام ادا نمود \*

بود رضای تو چون موجب رضای خدا زهی سعادت آنکس کز شوی راضی

اعظم خان از موقف خلافت بتقدیم این امر جمیل القدر عظیم الشان یعنی صوبه داری بنگاله مامور گشت و بمرحمت خلعت فاخر و دو راس اسب مختص گردیده مرخص شد - و در همین ایام شاعر نادر فن جادو کلام حاجی محمد جان قدسی تخلص از اهل مشهد مقدس که به نهایت مرتبه تقدس ذات و تنزه صفات و عنایت ورع و پرهیزگاری با کمال تفرد در فن شاعری و سخنوری که اجتماع این مراتب در یک ذات کمتر دست بهم داده اتصاف دارد از وطن احرام طواف رکن و مقام این قبله امانی و آمال محتاجان و کعبه جاه و جلال انس و جان از ته دل بر میان جان بسته خود را با ادراک این سعادت عظمی رسانید - و قصیده غرا که درستایش بندگان درگاه جهان پناه بطریق ره آورد انشا کرده بود در حضور پر نور انشاد نمود - و از مرحمت خلعت فاخر سرمایه مفاخرت سرمد اندوخته دو هزار روپید برسم صله یافت - و از راه تحریک بخت کار فرما که او را بدین قبله ارباب طریقت راهنما شده بود در حلقه ثنا طرازان بارگاه خدیو زمین و زمان در آمده به سلک بندهای درگاه والا شرف انتظام یافت - و این چندین بیت از آن قصیده است \*

\* ابیات \*

ای قلم بر خود ببال از شادی و بکشا زبان

در ثنای قبله<sup>۱</sup> [ اقبال خاقان زمان ]<sup>۲</sup>

(۱) ع [ دین ثانی صاحبقران ] ل\*

جوهر اول شهاب الدین محمد کز ازل  
 از برای خدمتش زد چرخ دامن بر میان  
 اخضر برج کرامت مظهر لطف اله  
 جوهر تیغ شجاعت مصدر امن و امان  
 آنکه از آغاز فطرت بسته شهباز ظفر  
 چون عقاب تیر بر شاخ کمانش آشیان  
 گر مخالف و موافق از ولایش دم زنند  
 یا بد و نیک است چون خورشید گرم و مهربان  
 سره چشم غزالان سازد از داغ پلنگ  
 سازگاریمهای عدلش چون نهد پا در میان  
 شهرت آثار عدلش زود بر خواهد گرفت  
 تهمت زنجیر عدل از گردن نوشیروان  
 خوش نشست از نقش پایش نقش هفت اقلیم را  
 ربع مسکون گو دگر بنشین بعیش جاودان  
 آفتابی اینچنین طالع نه شد در هیچ قرن  
 از زمان حضرت صاحبقران تا این زمان  
 جای حیرت کی بود گر کامل آمد از ازل  
 مـرـر در حد کمال آید پدید از خاوران  
 سر غیبی بر ضمیر روشنت پوشیده نیست  
 راز خود تقدیر با رای تو دارد در میان  
 حبذا دولت که بیند با تو خود را در رکاب  
 مرهبا نصرت که باشد با تو دایم همعنان

## خواستگاری صبیله حورا سیر سلطان پرویز به بادشاه زاده فرشته محضر خورشید منظر دارا شکوه و ارسال رسم معهوده ساچق

ارجمند ترین نعمتی از نعماء جزیله آسمی و شریف ترین عطیه از عطایاء جلیله نامتناهی حکمت کامله توالد و تناسل است که مناط پابندگی نوع عالی انسان و سر حلقه ارتباط سلسله نظام کار جهان و انتظام روزگار جهانیانست - و پیدا است که تعداد اولاد و تکثیر اسباط و احفاد که بالا ترین مواهب و والا ترین مکارم است قیاس بعموم احاد الناس موهبتی دیگر و مکرمتی غیر مکرر است علی الخصوص نسبت بسلاطین عدالت آئین که برومندی شجره کمال عالم ثمره بقای ذریت شریف و نتیجه کثرت نسل کریم ایشان است - و باروری نهال استکمال بنی آدم فرع وفور نشوونمای اصل دوحه وجود این جمع ذی شان - لا جرم برین طبقه والا که مانند ارباب عالم بالا بمنزله آبای مهربان اینای زمان اند واجب عینی و لازم عقلی است که در استحصال و استعجال اعطای این مکرمت عظمی از عطا کده مبداء فیاض مساعی جمیل مهذول دارند - یعنی تجویز اعمال و امهال در تزویج اولاد سعادت نژاد که فی الحقیقت تزویج کاسد و اصلاح فاسد عالم کون و فساد است ننموده هر بالغ نصیبی کس نصاب را از اولاد امجاد با عقیده از قبیله کرامت ذات و شرافت صفات در سلک ازدواج انتظام دهند - و از نتایج این مقدمه حکمت بنیاد خرد نژاد نامزد ساختن دختر والا اختر سلطان پرویز است بیادشاهزاده جوان بخت سعادت یار سلطان دارا شکوه و تهیه سامان طوی و توطیه مقدمات آن - و سبب صبری اینمعنی آنکه همدر آنولا که ولایت خاندیس از پرتو اشعه ماهچه لوای مهر ضیای این قایم مقام نیر اعظم غیرت فلک برجیس بود و هنوز خطه پاک مرکز خاک از نزول مقدس آسیه وقت و مریم عهد اعنی نواب غفران مآب ممتاز زمانی روکش محیط افلاک نه گشته بود از آنجا که شفقت امهات بمقتضای فرط رقت قلب بر عضوفت آبا سمت سبق دارد آن قدسی سرشت عرشی طینت بعرض اقدس رسانیدند که چون شاهزادهای والا نژاد سلطان دارا شکوه و سلطان محمد شجاع بمرتبه تکلیف

شرعی رسیده اند و وقت تاهل ایشان شده اگر رای جهان آرای اقتضا فرماید  
 کریمه سلطان پرویز که بحلیه جمال صوری و معنوی و حله کمال نسب  
 و حسب آراسته و پیراسته است و والد مرحومش گرامی فرزند حضرت  
 جنت مکانی و والده ماجده اش نبیره حضرت عرش آشیانی اند بانوی  
 حرم محترم مهین شاهزاده اعظم گردد بسیار بجا و بموقع است - حضرت  
 خلافت پناهی تصویب این رای صائب نموده آن گرانمایه گوهر محیط  
 مکرمت را بجهت انتظام در سلک ازدواج دره التاج خلافت عظمی  
 نامزد فرمودند - و ثمره شجره سیادت و امامت و نوباده حدیقه و ولایت و  
 کرامت اعنی صبیئه رضیه رستم میرزا که سلاله سلسله صبیئه صفویه است  
 سزاوار پیوند نونهال بوستان شاهی فرع اصل دوحه خلافت ظل الهی  
 شاه شجاع شمرده درین باب قرار داد خاطر عاظر را زبان زد نیز فرمودند -  
 و بمقتضای پیشنهاد مذکور در پی تهیه مقدمات کار خیر شده سامان طرازان  
 مهمات بادشاهی را بسرانجام مایحتاج این امور مبادور ساختند - و بنابراین  
 سرکاری متکفلان بیوتات سلطنت عملة کارخانجات سرکار خاصه دارالخلافة  
 اکبر آباد و دارالسلطنت لاهور سرگرم کار گشته بسرانجام در بایست این  
 امر سامی پرداختند - و در ساختن زیور و برصع آلات و ظروف زرین و  
 سیمین و اثواب مضرز بتار زر و نقره و سایر اسباب و اثاث بیوتات فراخور  
 مقتضای حال و وقت بذل جهد نمودند - و هنروران صاحب بصیرت در  
 گجرات و بنارس و مالد و ساتگانو و بهنارگانو و سایر بنادر خصوص سورت بندر  
 که منبع نفایس و نوادر بل همانا مغاص لآبی و معدن جواهر است  
 حسب الامر عالی در ساختن و پرداختن انواع حلی و حلل اهتمام تمام  
 نموده همگی را باتمام رسانیدند - ناگاه از آنجا که رسد معهود روزگار است  
 مقتضای تقدیر بوقوع قضیه ناگزیر نواب رضوان مآب مهد علیا تعلق پذیر  
 گشته سرانجام این کار خیر چندی در بند تعویق و حیز تاخیر ماند -  
 و چون موکب سعادت از خطه برهانپور بمركز محیط خلافت معاودت  
 نموده یکسال تمام از هنگام ارتحال آن بانوی فرشته خصال منقضي شد  
 و سایر رسوم این روز که درین کشور بعرض مشهور است چنانچه مذکور  
 شد ظهور پذیر آمد - و در آن حالت حضرت شاهنشاهی از کمال کلفت  
 و ملال این حادثه اندوه زای نشاط زدای سر و برگ عیش و عشرت و  
 دماغ سور و سرور نداشتند - چون یکسال و هشت ماه از ارتحال آن  
 محفوفه رضوان الهی بسر آمد و همواره در خاطر آن مسند نشین صدر

مخفل جنان چنان بود که شادی ازدواج شاهزادگای عظام کرام خصوص گرامی شاهزاده اعظم بآئینی که باید و شاید سرانجام یابد و بنحوی از عهده زیب و زینت آن جشن شایان برآید که تا بقای گیتی سرانجام آن مورد ضرب المثل باشد - لاجرم بخاطر اشرف رسید که مکتون ضمیر منیر آن انسیه جوزا نظیر در صورت ظهور زیور پذیر گردد - بنابر آن یازده گهری از روز یکشنبه دوازدهم آبان ماه موافق هشتم جمادی الاول از شهر سال هزار و چهل و در هجری سپری گشته ساچق لایق مشتمل بر یک لک روپیه نقد و موازی این مبلغ جنس از انواع جواهر گرانمایه و نوادر اقمشه تمینه مصحوب دستور اعظم علامی افضل خان و صادق خان میر بخشی و میر جمله خانسامان و موسویخان صدر الصدو و مخدرات حجب عصمت والده ماجده حضرت مهد علیا و همشیره کلان آن مرحومه مغفوره و عمت ایشان و ستمی النسا خانم بآئین شایان و روشن نمایان بمنزل سلطان پرویز و حوم ارسال داشتند - و صدر آرای حرم محترم جهان بانو بیگم از روی کمال ادب دانی و قاعده شناسی سایر رسوم این روز طرب افروز بر طبق مقتضای مقام بجا آورده - و چندین تقوی پاچه درست از نفایس اقمشه هر دیار که قطعاً با مقراض طرح همدی نینداخته و نظر بر آشنائی سوزن ندوخته بود جداگانه نامزد هر یک از آن امرای عظام نموده بیرون فرستاد - آنگاه مراعات نهایت مراتب تعظیم و اعظام فرستادگان بجا آورده رخصت فرمود \*

از سوانح دیگر اعتماد خان ترکمان که از عادل خان رنجیده خود را بدرگاه گیتی پناه رسانیده بود بانعام بیست هزار روپیه و خطاب قزلباش خان کامیاب گردید - ذوالقرنین فرنگی که از خوردی باز احراز سعادت ملازمت نموده و در بندگی درگاه بدان معنی کلان شده و بالفعل بنابر آنکه در فن موسیقی روش هند و تالیف نعمات مهارت تمام دارد منظور نظر انور است از بهر اینچ که به فوجداری او متعلق است رسیده سعادت ملازمت دریافت و پنج فیل برسم پیشکش گذرانید - چون بندگان حضرت از کمال دینداری در صدد آن اند که سایر متصدیان اشغال و اعمال دیوانی مسلمانان دیانت دار کفایت شعار باشند - و حسب المقدور امور ملکی و مالی خاصه مهمات عمده به هندوان مرجوع نباشد تا عموم اهل اسلام خصوص سادات و مشایخ و ارباب فضل و تقوی را ایشان باز گشتی

و رجوعی - نبوده - متحمل خفت نشوند - بنا بر آن دفتر تن از رای مائیداس گرفته به ملا عبد اللطیف لشکر خانی که معامله دانی و پاک دینی با عملداری و وقوف سیاق بقدر احتیاج جمع نموده بود تفویض فرمودند\*<sup>۱</sup>

چهارم آذر که محفل ارم آئین بوجود دانشوران هر کشور محفوف بود و هر یک بقدر مبلغ علم خود در سایر ابواب هر فن سخنی می گفت - و بادشاه حکیم مشرب حکمت پژوه که پیوسته در پی تحقیق و تفتیش لواحق حکم و جوامع کلم اند در هر باب مدخل نموده از هر در گفتگویی فرمودند تا سررشته سخن باحوال ملوک حکما و اوضاع حکماء ملوک کشید - درین اثنا یمین الدوله که ارسطوی عهد و آصف سلیمان زمان است مبالغه ستایش و ثنای سکندر بدین مبلغ رسانید که درین مدت متمادی هیچ فردی از افراد ذوی العقول و قول و فعل آن بادشاه راست گفتار درست کردار گرفت نموده بل مبادی راه دخل نه پیموده - حضرت خلافت مرتبت فرمودند که چون نبوت سکندر فیلقوس رومی بدرجه ثبوت نرسیده و بنا بر قول محققین ایمة تاریخ اسکندر ذوی القرنین دیگر است مارا بدستورثی ادب دو سخن بر گفتار و کردار اوست - نخست آنکه بجواب رسول دارا در باب طلب بیضهای طلا که پدرش فیلقوس هر ساله برسم خراج می داد چنین گفت -

شد آن مرغ کو خایه زرین نهاد

چنانچه در تواریخ معتبره و کتب اخبار و سیر مذکور است و در افواه والسنه بر سبیل تواتر مشهور - و این سخن نسبت به پدر کمال سوء ادب دارد - چه ما کیان جانوریست بغایت فرومایه و معهدا بیضه نهادن مستلزم انوثیت - دومین ترک طریقه حزم و احتیاط نمودن و در لباس رسالت به مجلس نوشابه رفتن - و این شیوه از طریقه خردمندان دور است

(۱) در بادشاه نامه آمده - چون درین ولا رای مائی داس را به خدمت دفتر تن قیام می نمود کبر سن دریافته بود بنا بر آن خدمت مسطور بملا عبد اللطیف لجراتی تفویض فرمودند [جلد اول - حصه اول صفحه ۳۳۶] \*



چه دانا ارتکاب امری که پشیمانی بار آورده چاره پذیر نباشد هرگز نمی نماید  
حاضران مجلس بشکرانه اتفاق پوشیدن خلعت وجود در عهد سعادت  
مهد این بادشاه زبان بهاس جهان آفرین کشوده آنگاه فراخور فسحت  
دستگاه سخن ستایش این سخنان حکمت آمیز در طی دعای ازدیاد  
دین و دولت بجا آورند \*

سعید خان صوبه دار کابل با اضافه هزار سوار دو اسپه منصب چهار  
هزاری چهار هزار سوار بالنصف دو اسپه و سه اسپه اعتبار یافت. اعتقاد خان  
صوبه دار کشمیر بعد از تغییر بسعادت ملازمت رسیده هزار مهر و هزار  
روپیه بصیغه نذر و پیشکشی مشتمل بر اقسام جواهر و مرصع آلات و نفایس  
و نوادر کشمیر از نظر اشرف گذرانید. از جمله چندین کلکی پر قاز که  
مشکین پرچم پرخم سلسله مویان و کله کاکل ماه رویان را بیتابی رشکش چون  
موی روی آتش سرگرم پیچ و تاب دارد. و همچنین انواع پشمینه  
از شال و جامه وار و کمر بند طرح دار که همانا مصوران را بقلم مواز آن  
دست نقش و نگار بدان گونه تر دستی دست ندهد. و ازین عالم شال  
و کمرته وار و گوش پیچ پشم کرگ که جانوریست وحشی ماکول اللحم در  
ولایت تبت بهم می رسد و نرمی پوست آن در پایه ایست که شکم  
قائم به پشت گرمی آن مایه ملایمت حرف درشت دعوی برابری  
بر روی آن نمی تواند آورد. و ازین دست قالی خوش قماش خوش  
طرح و جای نمازهای قالی باف از جنس پشم مذکور که درینولا بیمن  
و برکت هنر پروری و هنر نوازی و دقت تصرفات طبع اقدس دقیقه رس  
نزاکت آن بجای رسیده که از آن بالا تر فوق مراتب توهم خرد والا است  
چنانچه از کارخانهای سرکار خاصه شریفه گزی قالی به نود روپیه تمام  
می شود. و از همان جنس پشم حسب الامر اعلی در کارخانجات  
سرکار عالی دارالسلطنت لاهور نیز قالی می بافند که از کار کشمیر پای  
کم نمی آرد. بعد از دوازده روز از شکار گاه باری به دارالخلافه معاودت  
فرمودند و در طی این ایام بیست و پنج نیل گاو و چهارده آهو به تفنگ  
و یک صد و سی و شش دراج و یازده کاروانک و غیره شکار شد. درین وقت  
پادشاه مهربان قردان خواجه ابوالحسن را که از بندهای معمر و معتبر  
درگاه است مشمول عنایت ساخته منزل او را از نور قدم انور رشک باطن  
صاحبان صائب نظر فرمودند. و او را از برکت عیادت شفا بخش

باوجود ع.رضه مخوفه مهلکی که داشت امیدوار زندگی جاوید نمودند \*

از سوانح نمایان که درین احیان فتوح روزگار سعادت آثار اولیای دولت پایدار آمده فتح حصار بند کهاتا کھیری<sup>۱</sup> است از مضافات صوبه مالوه و بسط مقال و شرح کیفیت احوال آن علی الاجمال برین نمط است که بهاگیری نام متمریدی از قبیلہ بهیل که سرگروه آن جماعت شور انگیز و زمینداران آن سر زمین آشوب خیر بود باستظهار حصانت حصار مذکور سرمایه استکبار اندوخته از فرط پیش پا نگرینها عاقبت انهیشی را پی سپر ساخته بود و تن به تملق نداده سر به فروتنی در نمی آورد - بلکه هیچ یک از حکام آن حدود را وقتی ننهادہ بنظر در نمی آورد - تا در مبادئی جلوسر همایون حضرت ظل سبحانی که به نیروی تأیید آسمانی گردن کشان و دراز دستان هر سر زمین سرها به گریبان کشیدند و دست ها در آستین دزدیده پایها بدامان پیچیدند - آن ناقص بصیرت چون در آن مدت از هیچ سو به هیچ رو چشم نمائی ندیده بود و همگی را بیک چشم دیده همچنان بر مخالفت اصرار ورزیده - درینولا که نصیربخان به تفویض صوبه داری مالوه منظور نظر عنایت شد آن خیره چشم رو از اطاعت و انقیاد تافته بهیچ وجهه توفیق اظهار موافقت نیافت - لاجرم خان شجاعت نشان گوشمال آن کوتاه نظر را با خود مخمر ساخته رو بدان سمت آورد - از آنجا که همت عالی عزیمتی است که دیو به شیشه در آورده شیر از بیشه بر آورد - و عزم راسخ افسونی است دیوبند که بند عقدهای طلسم پیوند بکشاید و قفلهای زنگار بسته که کلید از فتح دندان امید کننده باشد بنا بر تاثیر دمدسه آن بکشایش گراید - بمحض توجه آن سردار شہامت شعار فتح آن حصار دست داده حصاری زینہاری گشت - و سبب صوی اینمعنی آنکه چون آراستگی صفوف نمایان و توزک آئین شایان آن سپہدار رزم جو مسموع سایر زمینداران چار سوی آن سر زمین شده کثرت عدد و عدت و فرط سطوت و شدت آن خان عالی شان بدیشان رسید باینمعنی از آوازه تردد نمایان خان که پیشتر گوش زد همگنان شده هوش از دلہای ارباب طغیان و اصحاب تمرد و بوده بود - پای ثبات و تمکن

(۱) در نقشه وسط هند ملکم صاحب باسم کنتھار کھیرا مذکور شده - بکنار آب کالی سند واقع است و از اجین سی کرور فاصله دارد •

آن مخذول از جا رفته اساس قرارش را آن پایه استحکام و انمایه استقرار نماید- لاجرم از راه عجز و نیاز در آمده ابواب مصالحه و معاهده کشود و بمیانجی شنگرام زمیندار کنور پیغام داده دم نقد تعهد ادای پیشکش نمود - و تقبل اینمعنی کرده که مجموع جمعیت خود را با یکی از خویشان خود بفرستد که در همه جا همراه بوده همیشه بساق کش باشد و جز اطاعت کاری نداشته سلوک پیراهه بغی و فساد پیش نهاد نسازد مشروط بآنکه در باب تکلیف ملازمت بزور مکلف نبود و درباب تسلیم قلعه مذکور که مفر و مقر دیرینه اوست مجبور نباشد - و چون نصیریخان را بر عهد و موثیق آن بد نهاد چندان اعتماد نبود و خوشنودی و خورسندی بندگان حضرت استیصال اهل بغی و طغیان می دانست لاجرم قبول این معنی ننموده سرداران باصحاب خود بشتاب باد و سحاب بادیه گرد و مرحله نورد شده چهار گروهی قلعه را معسکر ساخت - و آن سرگروه اهل تمرد از تهور و تجلد ارباب شهامت دل باخته از سر قتال و جدال یکبارگی در گذشت و از در طلب امان در آمده طاعت و بندگی بادشاه اسلام و تسلیم کلید قلعه را مفتاح ابواب دارالنجات سلامت و عافیت شمرد- سردار مروت شعار این بار درخواستش را پذیرفته اورا بجان و ناموس امان داد- چهاردهم ماه خان مذکور داخل حصار شده در آن ضلالت کده باعلاء کلمه اسلام و اعلان اذان اقامت مراسم مسلمانی نمود - و در آن مقام که هرگز نام معالم دین زبانزد کسی نه شده بود با سایر اهل مواکب و کتاب عساکر قاهره صلوات مکتوبه بر وفق طویقه اهل سنت و جماعت بجا آورد \*

از وقایع این ایام دست یافتن بهادر خان روهیله است بر گوشمال گردن کشان ملکومه که گروهی از باغیان این کشور اند که در فرط شدت و کثرت عدد و عدت از سایر سرکشان این ملک بیش در پیش اند - این طایفه از رعیت گرفته تا سپاهی در هیچ حالی وقتی بی سلاح نمی باشند - چنانچه کشت و رزان این طایفه بهنگام شیار کردن تفنگ پر کرده روشن فتمله بر قبله بسته بشغل خویش می پردازند - و ازین رو فراغبال و ثبات قلب اندوخته رعایت لوازم رعیتی را بی سر می اندازند - درینولا که جاگیردار کاپی و قنوج و مضافات آن محال به بهادر خان مذکور تقریض یافت قریب بیست هزار تن از آن گروه نا بکار کج اندیش

که اکثر تفنگچیان درست انداز بودند - در مقام سرگانوا از محکم جاهای آن حدود به یکجا شده بنا بر غایت زیاده سری ابواب شورش انگیزی و فتنه گری کشوده در عاقبت بر روی روزگار خود فراز کردند - و در اذای بالواجب و حقوق دیوانی تعلق ورزیده یکبارگی از رعیتی سر باز زدند - لاجرم خان مذکور بحکم و جوب تنبیه اهل فتنه و فساد و لزوم حفظ صورت شکوه دولت و مهابت سلطنت با فوجی آراسته بهروائی اقبال بادشاهی و چنداولئی حفظ و حمایت آلهی انداز فرو نشاندن غبار شورش و آشوب اهل کفر و کفران نمود - و باهنگ اطفاء شعله بغی و طغیان برخاسته بر سر آن بداندیشان راه ترکتاز پیمود - و آن یاجوج منصان وقتی خبردار شدند که احاطه بهادران سخت کوش پولاد جوش آهن پوش چاردیواری صد باره استوار تر و محکم تر از هفتهخوان رستم و سد روئین سکتدر بر چار سوی ایشان کشیده شد - و چون راه فرار خویشتن از همه جهت مستدود دیدند ناچار بنا بر کار نرمائی اضطرار بدست و پازدن در آمده تیر و تفنگ و سایر آلات جنگ را کار فرمودنه - و باوجود جد و جهد مجاهدان دین در کار جهاد و پیکار اهل بغی سررشته عناد از دست نداده دست از کار باز نداشتند - و باستظهار حصانت حصار و اعتضاد تفنگچیان قدر انداز از سر نو نیرو و زور بازو یافته کوشش مردانه می نمودند - و از طرف عسکر اسلام دلاوران کار طلب آهنین سلب سپر حفظ ایزدی بر سر کشیده پیاده روی یورش بسوی حصار آوردند - مجملات متهوران آن گروه زیاده سراز حمله های متواتر آن سردار شهماست شعار و صدمهای بی در پی دلیران نامدار دلیرانه پای کم نیاورده تا دوپهر داد مجادله و مقابله دادند - و در برابر بهادران بهرام صولت کیوان شکوه با ثبات قدم کوه ثبات افشردند - باوجود آنکه دیوار باره از خنجر و کتاره هزاران پولاد پنجه عسکر منصور که مانند زبانه آتش جای در سنگ خاره می کند هزار باره از خانه زنبور رخنه دار تر شده بود - و در هر سو ارباب تهور و تجلد از روی جلادت سعادت طلب و شهادت جوی آمده مانند فروغ آفتاب تابان که از روزن بکاشانه می افتد تند و تیز خود را از راه رخنهای دیوار بحصار افکنده بودند - آن مقهوران مانند زنبوران خشم آگین خاک آلود جای خود را از

(۱) در نسخه کتبخانه آصفیه حیدرآباد این مقام به اسم هرگانو نوشته شده\*

دست نداده و مردانه پیش آمده یک گام وار قدم باز پس نگذاشتند - چندانکه عاقبت کار دست و گریبان شده بهم در آویختند - و در آن گونه وقت تنگی دلاوران کشاده دست از هر دو سو دم آب دشنه و خنجر از گوی تشنه یکدیگر دریغ نداشتند - و درین داروگیر چندی از دلیران دیندار دم نقد نیکنامی دارین از میان بردند و برای ذخیره عقبی از گنج خانه سعادت سرمایه سعادت سرمد بدست آوردند - و از آن مخدولان جمعی کثیر بدست برد دلاوری بهادران سر باختند - و بقیه السیف چون دیدند که کار بجای نمی رسد و جز یکجا کشته گشتن همه مردم کار آمدنی ثمره دیگر ندارد باوجود کمال سفاقت عاقبت امر در پرده ظلمت شب جان بدر برده راه فرار پیش گرفتند - روز دیگر بهادر خان به تخریب آن باره استوار پرداخته همعنان فتح و ظفر بمقر خود باز گشت نمود - چون بمحض همراهی اقبال حضرت ظل سبحانی و سلسله جنبائی عواطف ربانی که در حقیقت خاصیت خلوص اخلاص و صفای ارادت نسبت بولی تعمت حقیقی است این گونه فتح آسمانی که در آن سر زمین نصیب هیچکس از اولیای دولت ابد قرین نه شده بود روزی او گشت از قرار واقع در اعمال آن ولایت عمل نموده نقش کارش بر وفق دلخواه درست نشین گردید - چنانچه جز عبدالله خان بهادر فیروز جنگ دیگری در آن سرزمین این رنگ فیروزی نیافته بدان گونه عمل نکرده \*

بیست و پنجم دی ماه مطابق سوم شهر رجب سال هزار و چهل و دو هجری قدسی وزن شمسی اثنین و اربعین از سنین عمر بی شمار خدیو روزگار بمبارکی و آراستگی تمام زیور انعقاد پذیرفت - و سایر رسوم معهوده این روز از داد و دهش و افزایش مناصب و وظایف ارباب رواتب بظهور آمده خاص و عام بر کام دل و مراد خاطر فیروز گشتند - از جمله سید خان جهان از اصل و اعافه بمنصب پنجمزاری پنجمزار سوار سه هزار دو اسبه سه اسبه و جعفر خان بمنصب سه هزار و ذات و هزار و پانصد سوار و خلیل الله خان [بمنصب هزار و] ، پانصدی پانصد سوار و معصوم کابلی بخطاب اسد خان و عنایت علم و منصب هزار و پانصدی هزار سوار سرافرازی یافته از اصل و اضافه بانندی قدرشان نصاب

(۱) ع [باضافه] ل

کمال یافت عوض خان قاقشال بمنصب هزاری هشتصد سوار از اصل و اضافه بلند پایه گشته نعم البدل و بهین عوض عمر گرانمایه یافت - وقاص حاجی ایلچی بلخ بعنایت خلعت و انعام بیست هزار روپیه مرحمت پذیر شده اعطاء خلعت و پنج هزار روپیه نقد بمومن پسرش ضمیمه ابن عاطفت عمیمه گردید - عطای این روز برکت اندوز سوای منصب هشتاد هزار روپیه بشمار در آمد - و همدرین روز باقر خان صوبه دار معزول اودیسه بسعادت ملازمت رسیده پیشکش نمایان از جواهر و مرصع آلات و ظروف زرین و سیمین که قیمت آن دو لک روپیه بود از نظر اشرف گذرانید \*

در همین اوقات در طئی وقایع صوبه اله آباد بعرض اشرف رسید که حسب الامر جهان مطاع در بلده بنارس اساس هفتاد و شش بتخانه از اعظم صنمکدهای آن گروه آتشی نهاد بآب رسیده گرد از بنیاد آنها برخاسته خاکشان بیاد فنا رفت - و اینمعنی برآن بود که چندی قبل ازین فرمان قضا نشان حسب الفتوی علماء اسلام زیب صدور یافته بود که حکام و متصدیان مهمات شرعی و عرفی در سایر ممالک محروسه حرسهالله تعالی عن حوادث الزمان و طوارق الحدثان شرایط نهایت تفحص و تجسس بجا آورده درهرجا که تازه صنم خانه اساس یافته باشد آنرا ب خاک رهگذر برابر ساخته از مصالح عمارت آن ضلالت کدها که ماندن آنها سرمایه مفسد نست مساجد و معابد بجهت تشیید مبائی مصلحت دین بنا نهند و اصلا متعرض بیوت الاصلنام که سابق برین عهد بنیاد یافته باشد نگردند \*

انتظام یافتن گرامی گوهر شاهوار محیط شرافت

و کرامت اعنی کریمه بادشاهزاده پرویز

در عقد پیوند و سلک ازدواج دره التاج

خلافت کبری مرسله الصدر سلطنت

عظمی مجد داراشکوه

بحکم نتیجه مقدمه سابقه یعنی وجوب بذل مساعی جمیله عمر بیلاطین دادگر در تکثیر نسل و تفریح اصل خویش و خصوص

سعی مشکور اعیان این دولت کده والا که اخیار اولاد ابوالبشر اند درباره تزویج اولاد اخیار خود که تا قیام قیامت منتج مقدمات قوام احوال و وضاع بنی آدم و باعث استقامت قوایم ارکان نظام عالم خواهد بود - حسب الامر اعلیٰ پیشکاران سامان پرداز کارخانجات این دولت ابد طراز که از کمال فسحت دستگاه حشمت و جاه هیچ چیزش در نمی یابد از آغاز فرخنده روز خواسته گاری مذکور، باز تا الحال بتهیه در بایست وقت و ناگزیر حال پرداختند - و کارکنان کارخانه کن و عمله بیوات سرکار ابداع که از مبداء روز نخست تا این عنایت در عالم بالا بمقام سرانجام مصالح و ما یحتاج این فرخنده ازدواج همایون در آمده بودند بتازگی در صدد انتظام و انصرام سر تا سر آن مهام شدند - و چون لوازم این کار خیر بخیریت و خوبی ساخته و پرداخته گشت و فروغ فراغ همگان بر پیشگاه ضمیر آنها تافت و از هیچ راه بهیچ رو حالت منتظره باقی نمانده همه کامها حسب المرام سرانجام یافت - چندانکه وقوع این امر مسعود و کار عاقبت محمود از رهن تاخیر وقت برآمده معینا اوضاع فلاک و انظار انجم که بسی قرن و ادوار انتظار در آمده این وقت موعود و عهد معهود داشتند بر طبق مرام و مراد گشته بحرکات موافقه و دورات متناسبه ناظر بسوی انواع استسعاد در آمده بودند اقتران این دو فرخنده کوکب سعید در برج مقارنت جاوید بساعتی مختار در کمال نیک اختری که از سایر نحوس و نقایص بری و سعود کواکب مسعودش بجان مشتری بود سمت وقوع یافت - و بسط مقال در تفصیل اجمال این سانحه سعادت اشتمال آنکه چون صبیئه مکرمه سلطان پرویز مرحوم بخطبه مهین بادشاهزاده سامی نامی سلطان دارا شکوه کامگار نامدار گرامی گشت و مبلغ دو لک روپیه از نقد و جنس برسم ساچق چنانچه در سوانح سابق گذارش پذیرفته ارسال یافت - درینولا که وقت زفاف نزدیک شده بود مبلغ شانزده لک روپیه بموجب تفصیل ذیل در مصارف سرانجام و سامان کدخدائی بادشاهزاده زمین و نمان صرف شد - و از جمله این اسباب و اثاث که تصور مراتب آن بچندین مرتبه بالا تر از مراتب خرد است بعضی بکار فرمائی مهین بانوی آداب دان مشکوی خلافت نواب غفران مآب مهمل علیا شده - و باقی بعد از آن که صدور قصور رضوان به محفل پیرائی آن هم نشین

حورعین آرایش پذیر گشت بنابر فرمایش بادشاهزاده عالم و عالمیان بیگم صاحب که اکنون مسند آرائی محفل همایون خلافت بوجود مسعود ایشانست زینت تمام پذیرفته بود - مجملی از تفصیل جهاز مذکور برین دستور است - زیور و اقسام نوادر جواهر گرانمایه و آلات مرصع نفیس موازی هفت لک و پنجاه هزار روپیه - اسباب پیشکش بندگان آنحضرت اعلیٰ یک لک و پنجاه هزار روپیه - از آنجمله حوضه فیل از طلای ناب پا چتری مسلسل مروارید که مبلغ هفتاد و هفت هزار روپیه صرف ترتیب آن شده بود - و سوای مبلغ ده هزار روپیه که برای نثار قرار یافته یک لک روپیه نقد - و باقی که شش لک و چهل هزار روپیه باشد آلات و ادوات زرین میناکار و ساده و ظروف و ادوات سیمین با چهرکتهای و پلنگهای طلا و پیش گیریمهای زردوزی که گلهای مرصع نیز بر آن دوخته بودند با سایر اسباب و پیرایه حجله دو نهایت زیبایی و نفاست و هم چنین بساطهای ملون و شامیانهای مخمل زربفت و زردوز و سایر اثاث اثاث و آلات کارخانجات شاهانه خصوص انواع نفایس اقمشه و امتعه هفت کشور و فیل خاصگی با یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل و چندین سراسب عربی و عراقی و ترکی و کچهی مزین بزین زرین و سیمین و اقسام بهل و رتهه - و یکصد توره بجهت شاهزادهای والا نژاد نامدار و سایر بیگمان و خواتین عصمت آئین و نوئین اعظم یحیی الدوله از نه طاق پارچه غیر مقطوع تا هفت طاق - و اکثر تورهای مذکور مشتمل بر بعضی از مرصع آلات نیز بود \*

بالجمله بتاریخ روز مهر شانزدهم موافق روز جمعه بیست و چهارم رجب سال هزار و چهل و دو هجری مجموع بدایع اسباب مذکوره که به کمال خاطر پسندی و نظر فریبی با نهایت تکلف و تصنع و تزیین و تفنن سرانجام یافته بود بتوزک و توره و ترتیب تمام در صحن ایوان چهل ستون خاص و عام که در آنروز زینت افزوز حسب الحکم اعلیٰ خلوت زنانه شده بود باشاره مهین بانوی زمین و زمان بهمین ملکه کون و مکان بیگم صاحب و کارفرمائی سستی خانم دفعه دفعه از طلوع فجر تا هنگام عصر مرتب گردید - بی تکلف بدیع بساطی غریب در غایت تکلف و زیب فروچیده شد که کار نامه ارژنگ و نگارخانه چین و فونگ بل کارگاه رنگا رنگ سپهر



بوقلمون مینا رنگ در برابر رنگ آمیزیهای آن بزم رنگین و سواد اصل کارخانه صنع صنعت آفرین جز رنگ ریزی خجلمت نقش بر روی کار نیاورد - خاصه درین وقت که پرتو نور حضور قایم مقام نیر اعظم شهنشاه عالم که حسب الالتماس ملکه عظمی برکت قدوم و فیض مقدم بدین فرخنده انجمن مزین ارزانی داشته بودند زیور دیگر پذیرفته تزئین از سر گرفت - و چون بندگان حضرت بدولت از تماشای آن باز پرداخته اهل مجلس مقدس را مرخص ساختند سایر شاهزادهای کرام و امرای عظام و باقی بندهای روی شناس را درین بزم خاص به بار علم نواختند - و از دستوری تفرج آن ابواب تنشیط و تفریح بر روی روزگار ایشان کشودند - و استسعاد یافتگان سعادت حضور وعده بهشت فردا را آن روز دریافته بتصور دقایق آن در تصدیق وجود جنت موعود از مرتبه علم الیقین باعلی درجات عین الیقین ترقی نمودند - خصوص وقاص حاجی ایلچی نذر محمد خان که او نیز باین عنایت خاص اختصاص پذیرفته آنچه فرود آن بهزاران هزار مرتبه فوق مراتب تصور او بود برای العین دید - بالجمله کیفیت مجمل این سرور سرور بنیاد بهجت اساس را آنانکه سعادت حضور نیافته از تفرج آن سرور نگشته اند از مقیاس کمیت خرج بیش از قیاس که از اندازه تقدیر و تخمین افزون است استنباط و استخراج می توانند نمود چه در وجود مخارج و مصارف آذین و تزئین این انجمن فردوس آئین از آغاز تا انجام بهمه وجه سی و دولک روپیه که صد هزار تومان ایرانی و یک کرور و بیست لک خانی تورانی باشد برین موجب خرج شد - از سرکار خاصه شریفه چهار لک روپیه - از سرکار بادشاهزاده و حرم سلطان پرویز ده لک روپیه - و شانزده لک باقی از سرکار نواب قدسی القاب بیگم صاحب - و در همان روز آن ملکه ملک صفات و انسیه قدسی سمات که آداب حمیده و ملکات پسندیده از والده ماجده خویشتن اکتساب نموده و از آن کریمه دودمان مکارم و مفاخر و حکیمه نساء اوایل و اواخر قوانین حکمت منزلی بگزیده ترین روشی و شایسته تر آئینی دیده و شنیده بودند مراسم معهوده حسب الارشاد والا بر طبق فرموده حضرت اعلی بطریقی ستوده مراعات نموده نخست به یمین الدوله نه دست خلعت فاخره با چارقب زر دوز و خنجر مرصع مرحمت فرمودند - و بسایر اعیان حضرت و ارکان دولت خلعت با چارقب زر دوز و خنجر مرصع

و با برای عظام خلعت با فرجی لطف کردند - و جمیع بندهای رو شناس درگاه والا و اصحاب استعداد و ارباب رود و سرور فراخور حال و قدر و مقدار بتشریف خلاع فاخره سعادت اندوز گردیدند \*

روز دیگر مجموع خوانهای مالا مال از نقایس مال و منال و سایر جزئیات کلیه جهاز و اثاث مذکوره که بانمایه آراستگی و پیراستگی و طرز بدیع و روش غریب طراز تهیه و ترتیب یافته بود بآئین شایسته با چندی از کدبانوان مشکوی سلطنت بمنزل شاهزاده فرخنده طالع ارسال یافت - و چون نقاب گزین حجاب عصمت جهان بانو بیگم حرم شاهزاده مرحوم سلطان پرویز از بندگان حضرت خواهش آن نمود که جهازی که بجهت صبیّه مرضیه سیر خود تجهیز نموده بدستور مذکور در صحن خاص و عام چیده آنرا از پرتو نظر فیض اثر آن سرور زینت پذیر میمنت و برکت سازد - بنابر رعایت جانب آن مخدره دستوری عنایت شد - و همگی آن اسباب را که مستوره مذکور بمدت مدید در منزل سلطان پرویز اندوخته و دیگر نقایس که بعد از آماده نموده بود با جهاز خودش که بندگان حضرت همگی را بدو مرحمت نموده بودند در همان محفل با ترتیب خاص چید - و چو انجمن زنانه بانجام رسید حضرت خلافت مرتبت آخر آنروز بعضی از بندگان درگاه گیتی پناه را که از تفرج مجلس گذشته فرح اندوز نگشته بودند احضار فرمودند و بتماشای آن بساط نظر افروز بر کام خاطر فیروز ساختند -

شب پنجشنبه غره شعبان مال حال مراعات مراسم معهوده نموده از جانب مردم عروس خوانهای حنا برسم و آئین مقرر آوردند - چون در آن شب حضرت ظل سبحانی عزلت گزین خلوت صفا و صفوت شده شمع انجمن افروز شبستان قدسیان بودند و محفل مقدس غسل خانه از نور حضور آنحضرت بهره ور نبود - حسب الحکم اشرف آن خدیو اعظم فضای حریم آن حرم مکرم بانعقاد آن بزم خاص اختصاص پذیرفت - و چون بخشیان عظام سایر مقربان بارگاه قرب منزلت و بندهای رو شناس درگاه آسمان جاه را جا بجا در خور قدر و مقدار هر یک جا دادند - و همگنان مرتبه بمرتبه باندازه مراتب که مناسب مناصب ایشان بود جا گرفتند و روی مجلس از نور حضور گارخان زیور پذیر گشت - از هر سو صدای نغمه زیر که از میداه وقوع واقعه ناگزیر نواب مهد علیا تا آن

غایت بناله زار مبدل گشته بود بلند شده از صوت هزار داستان بصد داستان دست برد - و شاهدان نواهای مطرب که از بیم احتساب نهی تنقید بخش اوامر و نواهی جناب الهی در حجاب و حجاز پرده ساز بصد چادر مستور بودند بمقام پرده دری در آمده در لباس دلبری آغاز جلوه گری کردند - ملخص سخن چون انجمن حنابندان بدلکشائی تمام منعقد گشت و اهل رود و سرود حسب الصدور امر اعلیٰ مصدر انواع اسباب بهجت و سرور آمدند و عود مجمر سوخته و عود رامشگر ساخته شد - زهره خنیاگر از پس پنجره دوم منظره سپهر تماشاگر گشت - و بهرام و کیوان چون خادمان ترکی و هندی آن والا ایوان عطر مثلث ماه بر آتش مهر نهاده از منقل مشمن گردون هشتم مجمره گردان گردیدند - کدبانوان آداب شناس بدستور مقر این کشور رسم حنابندان بظهور رسانیده عقده انگشتان همگنان خصوص بنان سیمین تنان و نوجوانان انجمن را همرنگ عناب و لعل خندان پسته دهنان ساختند - و رومالهای زر کش که همانا روکش اشعه انوار مهر است بر آن بسته برین سر دستبرد نمایان به پنجه آفتاب تابان نمودند - و بعد از فراغ حنابندی چون رسم قسمت کمر بندهای زرکاری که بر سبیل شگون و فال تحصیل فتح و کتایش کار قرار گرفته بظهور پیوست - نخست خوانهای لبالب از پان و گل که مدار رنگ و بوی لب و دهان غنچه لبان و بر و دوش سمن بران موی میانست در آن بزم ماه پیکران بمیان آمده - بعد از رفع آن به بسط سباط انواع شیرینی باضم انواع خوشبوی پرداختند - و بجهت شگون لذت عمر بردوام و فال طیب عیش مدام درین ضمن سرمایه ترطیب دماغ و تطیب مشام خواص و عوام آماده ساختند و عامه مردم از آن نعم خاص بکام دل رسیده بهره ور و زله بر گشتند - و باقی آن لیل القدر و تمام روز آنشب بهروزی اندوز را بطرب و عشرت گذرانیده بر مراد خاطر فیروز گشتند \*

شب دوم که شب جمعه مبارکه بود حسب الحکم همایون خدیو عالم و مالک رقاب عالمیان بادشاهزاده جهان و جهانیان سلطان شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب و سلطان مراد بخش با سایر اعیان دربار سپهر مدار در عین خوشوقتی و شاد کاهی به فرخنده منزل سپهر منزلت شاه داماد نو عروس دولت شتافتند - و امرای عظام برسم تهنیت آن

کار خیر پیشکشهای عظیم کشیده به نیت خیریت زبان به مبارکباد کشادند -  
 آنکه برگ عیش و نشاط ساخته به بسط بساط انبساط پرداختند -  
 و در پایان آن فرخنده روز طرب اندوز اکثر سرافرازان پای تخت خجسته  
 بخت در رکاب سعادت نصاب شاه سوار عرصه سرافرازی پیاده رو براه نهاده  
 بتوزک شایسته و آئین شاهانه که شاید در نظایر این روز طرب افروز نیز نظیر  
 آن در نظر زمانه در نیامده باشد تا در دولتخانه والا شتافتند - چون شاهزاده  
 جوان بخت بلند اقبال محفوف جاه و جلال بیارگه خاص و عام در آمده  
 از فوز شرف ملازمت اختصاص یافتند نخست خدیر هفت کشور  
 بر سبیل اظهار عنایت تمام عقدی تام انتظام مشتمل بر لالی شاهوار که به  
 تسبیح اشتهار دارد و منتظم از چندین قطعه لعل درخشان بدخشان نژاد  
 که چهل هزار روپیه ارزش داشت بدست مبارک زیور گردن آن سرافراز  
 نموده برین سر آن درةالتاج تارک سروری را بلند قدر ساختند - و هم  
 بدست اقدس سهرة مروارید گرانمایه بر سر فرخنده فر آن فروغ گوهر اکلیل  
 والا گوهری بستند - آنکه شمشیر مرصع با پردله قیمتی و فیل خاصگی به  
 یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل و دو سر اسپ صر صرتگ  
 بادپای که زین و لگام یکی مرصع و دیگری زرین بود مرحمت فرمودند -  
 چون شاهزاده والا گهر از ادای آداب معهود باز پرداختند نخست بندگان  
 حضرت یمین الدوله را به تشریف خلعت خاص با چارقب زردوزی  
 مشرف ساختند - بعد از آن سایر ارکان دولت و امرای عظام و اکثر بندهای  
 روشناس بارگه سپهر اساس بخلعتهای فاخره افتخار اندوزی نمودند -  
 و از ایشان گذشته سایر اهل نشاط بمرحمت سره پای قیمتی بر کام خاطر  
 فیروزی یافتند - بالجمله در آن فرخنده شب که زمین و زمان را بسبب  
 فرط فرح و طرب دو لب از خنده فراهم نمی آمد - و عموم رسوم خرمی  
 و شادکامی و وقور انبساط قلب و انشراح صدر بجای رسیده بود که بساط  
 شگفتگی و سرور تا صبح روز نشور احتمال طی شدن نداشت - اسباب  
 عیش و مامان نشاط بحسب فرمان همایون از سرحد حساب بیرون و از  
 قیاس شمار افزون مهیا و آماده گشت - و از فروغ شمع و چراغ و فانوس  
 و مشعله زرین و سیمین در و پام دولت خانه والا بل روی زمین بنحوی  
 روشن گشته روکش پرتو کواکب و رشک فرمای انوار مهرا نور شده بود که  
 زمین و زمان را گمان آن می شد که در آن روز بازار عیش و عشرت اندوز و انجمن

سور و سرور آموز همانا رونق چراغان نوروز گیتی افروز است - و همدرین هنگام از یک سو مقتضای وقت صلاهی خوشوقتی و شاد کامی در داده صدای شادپایانه شادی و توای گورکه مبارکبادی شش جهت و هفت کشور را فرو گرفته بود - و بزرگ و کوچک بصدد طرب پردازی در آمده از نشاط اندوزی آهنگ طرح تفرج اندازی داشتند - و در این بزم زینت طراز زیور پیرا که زمین و آسمان را فرط انبساط و اهتزاز از جا در آورده و سرگرمی تماشای آن هوش از نظارگیان برده بود از دیگر سو هنگامه مسرت و ابتهاج از کثرت آلات آتشبازی مثل تیر هوائی و گل افشان و ماهتابی و امثال آن گرمی پذیرفت - و از بساط بسیط آب و خاک گرفته تا فضای محیط افلاک همه جا را همانا بتب خود فرو گرفت - چنانچه سر تا سر روی هوا از سر الوان شعلهای رنگ آمیز هر قوس قزح و شهب ذو ذوآبه و ذو ذنب می نمود بلکه از فرط دود و شراره آسمانی دیگر پرستاره بنظر ارباب نظاره در می آمد - ملخص سخن در آن فرخنده طوی بدیع آئین که آذین محفل خاص بگزیده ترین صورتی با پیرایه زیبای روی نمود و به بهمین روشی غریب و زینتی بی نظیر نظر فریب پذیرای تزئین و ترتیب گشت - و صفحه روی زمین و در و دیوار و سقف و جدارش از شش جهت چون بیاض عارض گلرخان هر هفت کرده بزبور پیرایهای ملون مزین شد - و فضای روی زمینش که به بسط بساطهای با صفا همانا روکش آئینه مصفا شده بود از عکس مسلسل مروارید و شامیانهای مکمل بگلهای مرصع معائنه چون صحن خلوت خانه صدف همه جا بفرش گوهر مفروش گردید - چنانچه مردم دیده تفرجیان در موج خبز جواهر آبدار و طوفان آب لآبی شاهوارش بعینه مانند آدم آبی به شناوری تماشاگری می نمودند - گلرخان لانه عذار بنفشه سوی و سمن بران سرو قد نسربین بناگوش که همانا گلشن صنع آفریدگار و بستان قدرت آنحضرت اند مانند سرو بوستان ناز برغم سروستان باغ و بوستان بخرامش در آمده - و چون صد هزار باغ و بهار برخلاف معهود باغ و بهار سرگرم گلگشت گشته دسته دسته سنبل پرتاب مشکبیز از طره دلاویز با هزاران سرکشی در پاکشان و سرسرد در رد و بدل دل بیدلان بصد دست آویز پامال کنان

## \* آیات \*

مسلسل موی خوبان ختائی      ازیشان عقل در زنجیر خائی  
 هزاران جعد سنبل تاب داده      متاع هوش با سیلاب داده  
 نگه خواب اجل تعبیر کرده      دهان سر مگو تفسیر کرده

چون هنگام رونق هنگامه شادمانی به‌عموم رسم کامرانی در آمد مطربان  
 هفت کشور یکجا ساز راهزنی هوش و خرد کوک کرده آهنگ یغمای صبر  
 و تاراج شکیب نمودند - و به تیز دستی مضرابهای سیراب آب کار نغمه  
 طراز قاراب برده بزور ملاحات ادا و شیرینی طرز شور انگیز دست زبردستی  
 بارید رامشگر پرویز را چون پرده ساز از دسته طنبور بر چوب بستند - و سایر  
 سرود سرایان هندی نژاد بنوهای مخالف عراق در پرده اصوات موافق پرده  
 طاقت برست و مستور دریدند \*

چون سامان عیش و عشرت این کار خیر بسرانجام داپذیر ساخته  
 و پرداخته شد و ناگزیر وقت همین انتظار در آمد ساعت مختار  
 انجم شناسان فرس و قرار داد اختر شماران هند آن بود که بعد از گذشتن  
 دوپهر و شش گه‌ری زمان مسعودش بر طبق مقصود در آمد - نیر اعظم  
 اوج خلافت که آنزمان در شرفخانه شاه برج تشریف اشرف داشتند  
 قاضی القضاات قاضی محمد اسلم را بحضور پرنور طلب فرمودند - و  
 بر وفق آئین شرع مطهر در همین ساعت سعادت اثر عقد نکاح شاهزاده  
 سلیمان زمان به سریم بقیس مکان بسته شد - و سلسله ازدواج ابدی  
 و پیوند سرمدی این برجیس خصایل بان زهره شمایل بهم پیوسته  
 گشت - در آن حالت ذره تا خورشید ادای مراسم تهنیت بصدق نیت  
 نمودند - و ماه تا ماهی با زبان بی زبانی و لسان حال از روی حسن  
 فال زبان به مبارکبادی کشودند - نوئینان دولت گور که شادی را سوی  
 پنج نوبت مقرر برسم شادیانه مبارکبادی مکرر نوازش دادند - و آوازه  
 دبدبه رفعت بلند ساخته بچهار حد ربع مسکون رسانیدند - مجملا از روز  
 جمعه برکت اندوز تا قریب دو هفته روز بروز مراتب ظهور و بروز عیش  
 و عشرت این جشن فرخنده و طوی همایون چون حسن روز افزون ماه  
 منیر افزایش پذیر بود - در عرض این ایام خدیو عالم بر سر کام بخشی  
 عالمی در عین کامرانی بوده جهانی مقضی المرام شده و آرزوهای شاخ  
 در شاخ و املهای فراخ ارباب طول امائی و آمال بر وجه احسن بانجاح

مقرون گردید - و معنی سنجان سخنور در باب تهنیت قصاید غرا بسلاک  
نظم انتظام دادند - و از وفور صلحهای گرانمند پراگندگی سلسله نظم  
احوال شان بجمیعت جاوید گرائید - از جمله سخن پردازان طالبای کلیم  
تاریخ این زفاف در ضمن این ابیات یافته بجایزه کلی فایز گردید \*

\* ابیات \*

ازین دلکشا جشن و افر سرور	همه عید شد سر بسر ماه و سال
زمانرا گرفت امتداد فرح	چو تاری که پنهان شود در لال
دو سعد اختر برج شاهنشاهی	به برج شرف یافتند اتصال
ز آمیزش زهره و مشتري	سعادت گرفتست اوج کمال
خرد بهر تاریخ این سور گفت	قران کرده سعدین برج جلال

امید که این اقتران خاص که در حقیقت آثار آن باعث قوام احوال  
و اوضاع خواص و عوام بل سبب استقامت مزاج عالم مجاز و استحکام  
قواعد بنیان طبایع و ارکان کون و مکانست تا قیام قیامت قرین استقامت  
و مقرون باستدامت باد \*

بیست و نهم بهمن پرتو توجه والای سهیبت انوار آلهی اعنی  
حضرت خلافت پناهی حسب التماس بلند اختر اوج اقبال مهین  
شاهزاده والا گهر و وصول آن ملتمس بذروه قبول حضرت اقدس بر سمت  
فخنده منزل شاهزاده بخت مند مبدول افتاد - و سایر سرداران  
پای تخت از شاهزادهای عظام کامگار تا بندهای روشناس در رکاب برکت  
انتساب پیاده رو براه نهاده درین ضمن از اکتساب انواع سعادت تامه  
به بهره فیض شامل و نصیبه نصاب کامل رسیدند - آن قاعده دان آداب  
شناس از راه سپاس این مکرمت والا از مساحت کریاس سپهر اساس دولت  
خانه معلی تا سعادت سرای خویش که بنا بر قرب جوار مساحت آن  
مسافت هفده چریب بیش نبود بطریق پاننداز نفایس امتعه از دست  
زرینت و مخمل ساده فرش ساختند - و چون سر زمین آن منزل  
فیض حائل از فوز برکات قدوم سعادت لزوم و ادراک میامن مقدم  
مکرم خدیو اعظم تارک رفعت بذروه افلاک رسانید - شاهزاده عالم نخست  
بتقدیم رسم نثار پرداخته آنگاه بکشیدن پیشکش لایق از اقسام نوادر  
هر دیار که از آنجمله یکسراسر صرصر نژاد عراقی زاد نامور به سرافراز  
بود با ساز مرصع که مدتها با سرکاری و توجه تمام در کارخانه خاصه خود

بقصد پیشکش آنحضرت سمت اتمام داده بودند اقدام نمودند - و همدین انجمن والا سایر امرا از سرکار بادشاهزاده بنا بر اشاره علیه حضرت خلافت مرتبت بتفاوت درجات مراتب بدین موجب از تشریف خلعت شرف استسعاد خاص پذیرفتند - نخست یمن الدوله آصف خان بمرحمت دو تقوز پارچه درست و شمشیر مرصع آنگاه علامی افضل خان با سه تن از عمدهای دولت بعنایت سروپای فاخره با چارقب زر دوزی و چندی دیگر از امرای نامدار بمرحمت خلعت با فرجی سرافراز گشتند - و باقی بندهای روشناس خلعت یافتند - و همگنان نخست در خدمت اشرف ادای آداب معهوده نموده بعد از آن تسلیم عنایت بشاهزاده والا مقام بجا آوردند \*

ارسال نامه و رسول از درگاه گیتی پناه نزد

نذر محمد خان والئی بلخ در جواب

معذرت نامه که مصحوب وقاص حاجی

ایلچی خود فرستاده و مجملی از

سوانح دولت ابد قوین

ایزد تعالی عنان اختیار سلطنت کبری و خلافت عظمی را به سروری ادب پرورد خردور حواله نماید که در جمیع اوقات و احوال خاصه هنگام سلطان قهرة قاهه غضبی مالک نفس خود تواند گشت - و بر قهر و غلبه مقتضیات طبع انسانی و ملایمات قوای نفسانی سیما در وقت تغلب و تسلط نفس اماره قادر تواند شد - خصوص در حالتی که بازداشت نفس در مقام فروگذاشت انتقام از ملوک عظام اتفاق افتد که درینصورت مفسده کینه گذاری بیشتر روی نماید - لله الحمد که حضرت جهانبانی بنحوی در سایر این ابواب خاصه در باب بخشش جرایم ارباب جنایات صاحب ملکه راسخه اند که تلخی فروگذاشت با آنمایه مرارت در کام عفو آنحضرت از چاشنی شهد انتقام لذیذ ترمی نماید - و شاهد حال درین مقام اغماض عین بندگان حضرت سلیمان مکانت از مراتب نوری نظری و چیره دستئی نذر محمد خان والئی بلخ درباره محاصره حصار



کابل و ترکتار اوزبکان تنگ چشم یغماگر در حوالی آن و قبول معاذیر دلپذیر نذر محمد خان - چه آنحضرت همواره در فروگذاشت سایر زلات بهانه جوی بوده برای ترسل عفو و صفح وسیله طلب می کردند و باوجود کمال قدرت بمقام انتقام در نیامده همواره گناهکاران طرز عذر خواهی تلقین می فرمایند - چون نذر محمد خان وقاص حاجی نام رسولی را با نامه عذر آمیز بدرگاه والا ارسال داشته بود لاجرم درین صورت جرم او را بضرورت بر رو نیاورده درینوقت که رخصت انصراف باو می دادند از روی کمال عنایت بجهت آرمیدن خاطر او تربیت خان را که از خانه زادان دیرین دودمان دولت جاوید قرین است بجهت تقدیم این امر بر گزیدند و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هشتصد سوار اعتبارش افزوده سرمایه افتخار ابدی بدستش دادند - و عنایت خلعت فاخره و اسپ و فیل ضمیمه این عاطفت عمیمه گردیده و قاص حاجی را نیز باو رخصت دادند و مراسله والا که از انشاء علامی افضل خان بود مشتمل بر فتوحات بی اندازه و تنبیه و تادیت نظام الملک و عاداتخان و استیصال خانجهان بایلچی مذکور حواله فرمودند \*

باقرخان بعد از تغیر صوبه اودیسه بصاحب صوبگی ولایت گجرات از تغیر اسلام خان کامروا شد - و بعنایت خلعت و اسپ و فیل بمنصب چهار هزاری ذات و سوار نصف دو اسپه سه اسپه سر بلندی یافته روانه گردید - و خدمت میر توز کبی که کمال معامله فهمی و کار دانی درکار دارد و در انصرام آن مرتبه سنجی و پایه شناسی ناچار است - و خلیل الله خان بنا بر فرط شدت و حدت طبع که وجود آن علت عدم مرغیات همگنانست موافق مرضی خاطر اشرف سر نکرده بود - از تغیر او به و تختان ترکمان مرحمت فرموده بخطاب مرشد قلی خان سرافراز فرمودند \*

قران فرخنده کوکب سعادت قرین برج  
 صاحبقران اعنی شاهزاده مجد شجاع  
 بانبیره شرف خانہ کرامت جاودانی  
 یعنی کریمہ سلسلہ صفیہ صفویہ  
 و انعقاد انجمن عقد ازدواج  
 شرعی میانه این دو یگانه  
 گوهر عقد یکتائی

اسباب بذل جهد طبقه ملوک در باب ملوک طریقه تکثیر و توفیر  
 اولاد امجاد و احفاد والا نژاد و دواعی صرف مساعی جمیله ایشان در  
 باب انتاج نسل جلیل و نشوونما فروع اصل اصیل دوحه وجود خود از آن  
 نمایان تراست که به بیان نیازمند باشد - و چون تحریض عقل و شرع  
 در باره تزویج احاد ناس بمرتبه کمال باشد در باب توالد و تناسل ملوک  
 و سلاطین خود بوجه اولی - چه معنی آن باعث اتحاد فرد فرد اشخاص  
 و احاد ناس و این موجب استقامت مزاج و هاج زبده طبایع و ارکان  
 بل علت بقای این نوع عالی مکان یعنی حضرت انسان که فی الحقیقت  
 واسطه تکوین تمامی کائنات و ظلال ظلیل خورشید ذات حضرت رب الارض  
 و السموات است - بنابراین مقدمه مسلمه حکمت آئین خدیو زمان  
 و زمین که پیوسته خیر و صلاح دنیا و دین و امن و امان بلاد درپیش  
 دارند بخاطر مبارک آوردند که شاهزاده جوان بخت شاه شجاع  
 را با حجله آرای طوی زفاف و مسند پیرای شبستان عصمت و عفاف  
 حرم محترم آن والا نژاد که سابقاً نام برده و زبان زد شده بود درین  
 زودی داماد سازند - و چون میعاد قدوم برکت لزوم موکب سعادت ماه  
 مبارک رمضان سمت قرب مدت داشت و نکاح و زفاف بحسب تعارف  
 بین العیدین ممنوع است - لاجرم بندگان حضرت بنابراینکه وقوع این  
 کار خیر بحیز تعویق و تاخیر نیفتد اختر شماران سطرلاب نظر بطلیموس نظیر  
 را در اختیار ساعت مختار قبل از ورود مسعود عید فطر سعید باشاره  
 والا سعادت پذیر ساختند - ایشان بعرض اعلی رسانیدند که در عرض این

مدت تا هنگام استهلال هلال شوال بل تا سال دیگر ساعتی بفرخ فالی و سعادت ساعات شب جمعه بیست و سیوم شهر عظمت بهر شعبان سنه هزار و چهل و دو هجری موافق چهاردهم اسفندار که آن نیز میانه است بنظر نمی آید - بنا بر آنکه تعویق این معنی منظور نظر و مرضی خاطر عاظر نبود توسط ساعت مذکور را منظور نظر مبارک نداشته باوجود عدم انطباق ساعت معهود بر طریق مقصود بکارگرفتی اقبال صاحبقرانی که از نیروی تائید ربانی دفع گرانیهای قران اختران میکند اعتماد نمودند - سامان پردازان کارخانجات دولت ابد طراز را در ساعت بسرانجام در بایست وقت مامور فرمودند - با آنکه میان این دو فرخنده طوی زیاده از بیست و دو روز میانه نبود فرمان پردازان بر طبق امر گیتی مطاع خدیو زمانه عمل نموده در اندک فرصتی از پرداخت مایحتاج این خجسته ازدواج باز پرداختند - و ازینمعنی ماده حیرت اهل خبرت و تبصره ارباب بصیرت آماده گشته سرمایه آگهی آنانکه از کماهی حقیقت و فسحت دستگاه این دولت بی پایان اطلاع ندارند اندوخته آمد - و مزیت کیفیت و کمیت قدر و مقدار جاه و حشمت این سعادت کده دولت خدا داد نسبت بدول صاحب دولتان سایر هفت کشور که مانند خانه خدای شطرنج از شاهي جز ناسی ندارند به تعمیق اندیشه غور پیشه رفته رفته مانند تضاعیف بیوقت آن عرصه سمت تضاعف پذیرفت - بالجمله روز نهم شعبان مذکور موازی یک لک و پنجاه هزار روپیه از زر نقد و نوادر و جواهر و نفایس اجناس دیگر برسم ساچق با توره و آئینی که در طوی سابق سمت نگارش یافت مصحوب صادق خان میر بخشى و میر جمله میر سامان و موسویخان صدر الصدور بمنزل خلف الصدق خانواده مرتضوی رستم میرزا صفوی مرول گشت - و چون هنگام انعقاد محفل زفاف فرخنده نزدیک رسید شب پنجشنبه بیست و دوم ماه عظمت پناه شعبان که بنا بر رسم معهود شب حنا بندان بود از منزل میرزا مشار الیه خوانهای حنا با ساز و برگ آن بآئینی که سزاوار این دردمان خلافت و جلالت و درخور آن خاندان نجابت و اصالت باشد مشمول کواکبه عزت و مصحوب دبدبه رفعت آوردند - و باقی رسوم متعارفه مثال چراغان و آتشبازی و امثال اینها از جانب ایشان بظهور آمد - و ساحت غسلخانه مقدس که حسب الامر اقدس بجهت انعقاد انجمن حنا بندی مقرر

گشته بود بحضور بعین الدوله و سایر امراء نامدار زینت آمود شد - و بدستور محفل پر نور طوی مذکور رعایت همگي رسوم مقررہ از بستن حنا و تقسیم فوطہای زر باف و وضع خوانہای گل و پان و شیرینی و خوشبوی بشایستگی تمام وقوع یافت - و سازانواع نشاط و طرب از رود و سرود و سماع نازنین شاہدان ہندی نژاد کہ لازمہ انجمن سور و سروراست بعالم شہود روی نموده نظارہ آن زنگ اندودہ دیرینہ از آئینہ خاطر تفرجیان زدود - چون سرانجام این مراتب کہ سرمایہ تفریح و تنشیت قلوب و مادہ ترتیب اسباب فراغ خاطر و ترطیب دماغ است بظہور پیوست - عالمی بدین دست آویز از بند غم و عقدہ الم پیوند گرفتاری گسستہ بامید خوشحالی سرمد و فارغ باہی ابد عقد بیعت جاوید بستند - و روز دیگر بکار فرمائی نواب خورشید احتجاج ملکہ جهان بیگم صاحب جہاز و اسباب دامادی برادر فرشتہ محضر فرخندہ سیر کہ از ہمہ جہات موازی دہ لک روپیہ می شد و اکثر وجوہ مصارف آنرا از سرکار خاصہ خود آمادہ ساختہ بودند مگر قلیلی از آن کہ بسرکار نواب غفران مآب مہد علیا مہیا شدہ بود در صحن بارگاہ چہل ستون خاص و عام بعد از تحصیل دستوری خلوت آن موطن صفا و صفوت بر طبق دستوری طوی سابق بہ ترتیب خاص مرتب گشت - بندگان حضرت خلافت مکان بناہر اجابت ملتئم فروغ اختر عفت پرتو چراغ عصمت سایہ حضور پر نور بر ساحت این مجلس مقدس گسترده آن گوہرین بساط منور بل آسمان پر اختر را از برکت قدوم اقدس و میامن انوار نظر انور زیور صفا و ضیای دیگر بخشیدند - ہرچند این جہاز بحسب کمیت از اسباب و اثاث طوی سابق کمتر بود لیکن قطع نظر از تکلف سخن سازی بناہر کیفیت و حسن وضع و ترتیب بسط از فیض نظر توجہ آنحضرت و لطف اشارہ قرۃ العین اعیان خلافت جاودان پیش در پیش بود - چنانچہ دربارہ این توان گفت \*

نقاش نقش ثانی بہتر کشد ز اول

بی تکلف نگار خانہ بی نظیر تصویر پذیر شدہ بود کہ بلا تشبیہ حقایق صور معانی نگار در و دیوارش از آراستگی بدایع محسنات چون معانی سور و آیات کلام صورت نگار حقیقی کہ بالذات بمحسنات چون معانی صور بدیعہ آرایش پذیرفتہ از آرایش نقایض و شوایب عیوب مبرا بود - و فی الواقعہ نگارین انجمنی زینت آرا گشت کہ از صدر گرفتہ تا صف نعال باوجود

کمال تکلف و تصنع در تزئین آن بنهجی بی تکلف آمده بود که بعینه مانند ارکان و صدور ابیات آمده که صنایع بدایع آن ورای تصنیعات بدیعه است - و از حسن مستعار استعارات و تشبیهات استغنا دارد و از تعریف و توصیف مستغنی بود - مجملآ بعد از استیقای حظ تفرج تام که ادای حق مقام بجا آورد نخست پرستاران محل معلی رخصت یافته آنگاه امر اعلیٰ باحضار خواص بندهای درگاه والا زیور اصدار پذیرفت - و چون همگنان بفیض سعادت حضور پرنور فایز شدند حسب الاستصواب بندگان حضرت سایر بندهای والا از ارکان دولت و اعیان حضرت تا خدمه خدمات حضور از سرکار نواب قدسی القاب مهین بانوی روزگار بیگم صاحب به تفاوت درجات مراتب خلعت های فاخره یافته از دریافت کام خاطر کامگار و مسرور گشتند - و نظارگیان بعد از ملاحظه آن بساط قطع نظر از اغراق و اطراد در توصیف و تعریف آن از روی استبعاد به تهیه برگ و ساز این دو طوی عظیم در پایه کم و کیف عدد و عدت درینمایه کمی فرصت و نزدیکی مدت انگشت اعجاب و اغراب را وقف دندان تحیر و تعجب ساختند - چون انجمن تماشا انجام یافت تمامی آن اسباب و اثاث ملوکانه بفرخنده منزل پادشاهزاده عالمیان که در آن اعیان فیض نزول خجسته بر منازل ایام پادشاهزادگی خدیو روزگار که برکنار رودبار چون واقع است میزول داشتند باین شایسته مرسول گشت - و پایان آنروز طرب افروز همایون محفل خاص و عام بنور حضور خدیو روزگار منور شد و خواص و عوام در آن بزم خاص بار یافتند - و اهل رود و مرود براست کردن ساز و برگ عیش و عشرت پرداخته سامان نشاط و انبساط بر طبق مقتضای مقام مهیا ساختند - و هنگام نماز شام که مشرق شرف خانه شاه برج جاه و جلال از نور حضور نیر اعظم اوج عظمت و اقبال رشک فرمای آشیانه عنقای مغرب قاف اشراق گشت - حسب الامر اعلیٰ شاهزادهای والا قدر سلطان اورنگ زیب و سلطان مراد بخش با یمین الدوله و سایر امرای نامور بمنزل از شاهزاده بلند اختر شتافته همراه آن شاه داماد عروس بهجت و اقبال از راه کنار دریا سعادت اندوز ملازمت والا شدند - و آن شب نور افروز همه جا در عرض راه و سر تا سر عرصه ساحل چون و ساحت های درشن مراسم چراغان و آتشبازی که عمده مواد بهجت و سرور جشن و سرور است بجا آمده بود - چنانچه از پرتو انواع آلات روشنایی مثل

چراغ و شمع و مشعله و فانوس نمودار انوار اختر و نور ماه انور مانند  
 شعله کرمک شب تاب فروغ بدروغ داشت - و آلات آتشبازی که بجهت  
 شگون فتح مهمات جا بجا نصب شده خصوص تیر هوایی که کشاد یافته  
 از رفیع آن روی هوا تا چرخ اطاس همه جا پر ستاره می شد - و پرواز  
 بلندش وجود نار کره اثیر در جنب نعوده نور آن مانند شراره و شعله  
 خص بی بود می نمود - چون وقت ساعت مختار در رسید اصحاب  
 شرع شریف در خلوت شاه برج مقدس بحضور اشرف پیوند عقد دائمی  
 میان فرخنده کوکب عالم ارای اوج خلافت و جلالت و زهره زهرای  
 فلک شرافت و اصالت بر وفق شریعت غرا بستند - و عالمی زبان  
 بمبارکباد کشاده باقامت مراسم معهوده و آداب مقررۀ این مقام داد ادای  
 متعارفات دادند - و خواص و عوام از وظایف خاص نثار و انعام عام خدیو  
 روزگار کام خواطر گرفتند - خاصه ارباب سخن و استعداد قصاید غرا که درباب  
 نهنیت این فرخنده سور انشا نموده بودند در حضور بر نور انشاد نمودند -  
 و اصحاب رود و سرور نوا سنج و غزل سرا شده آوازه حسن آواز و لطف  
 نغمه ساز آویزه گوش نزدیک و دور ساختند - و همگی بهمه مرادات  
 خاطر رسیده سینه از آرزوهای دیرینه پرداختند - و ثنا طراز بارگاه والای  
 سلیمانی طالبای کلیم همدانی تاریخ این طوی همایون را بدین گونه یافته \*

\* ابیات \*

ای دل از گلشن امید گل عیش بچین  
 روزگار طرب و عشرت جاوید آمد  
 جشن دامادنی سلطان جهان شاه شجاع  
 عالم افروز تر از کوکبه عید آمد  
 بهر تاریخ قران کرد رقم کاک کلیم  
 مهد بلمیس بسر منزل جمشید آمد

۱۰۳۲

بیان جمیع احوال پایان این سال فرخنده فال  
 خصوص رفع بدعتی چند که در کشمیر  
 وقوع پذیرفته بود

دادار گیتی آفرین که بنای عمارات که خراب آباد عالم کون و فساد

بر اساس عدل و بنیاد داد سلاطین نصفت آئین نهاده و رفع خرابی معموره خاک را بتهیه مصالح لطف و قهر ایشان منوط داشته از طبقه والای سلاطین جهانبانی را برگزیده بانی و بادی تشیید مبانی آبادانی بلاد سازد - که پیوسته در پی معموری عالم بوده معماری عدالت را در هر حالت بر سر کار دارد - و در هر صورت که رو دهد بر شحه نشانی سحاب تفقد و تطف سرشار گرد کدورتی که از غبار انگیزی ظلم و بدعت جور پیشگان بر صفو تکه صدور مظلومان نشسته باشد مرتفع سازد - شاهد حال رفع شنايع بدعت های شایعه است از یمن توجه حضرت صاحب قران ثانی که از جور اندیشهای حکام حرفی در دارالملک کشمیر و مضافات آن پیش رفته بود رفته رفته بمبلغهای کلی رسید - چون درینولا حقیقت آنها از انهای مهبیان صوبه مذکور و عرضداشت ظفرخان صوبه دار آن دیار بعرض مقدس رسید بی توقف فرمان قضا نشان درین باب بنام خان مذکور زیور صدور یافت - که سایر آن ابواب که ثبت دیوان مظالم ظلمه شده از روی دفتر بلکه از صفحه روزگار محو نمایند - و من بعد باین علت سوای آنچه در عهد قدیم مقرر بود هیچ چیز از رعایا نگیرند - تفصیل آن فصول و تشریح آن ابواب مشتمل بر بن موجب و معنون بدین عنوان ست که متصدیان مهمات سرکار عموم اهل شهر خصوص عجزه و مساکین و عجزان سال خورد و خورد سالان بیوه پرورد را بجهت چیدن گل زعفران کار بل بیکار می فرمایند - حکم اقدس صادر شد که دیگر بتکلیف متعرض این جماعت نشده کار گران این شغل ضروری را از سرکار خاصه شریفه مزدوری بدهند - دیگر از عهد پاستان باز معهود بود که بر سر هر خروار شالی دو نیم دام که فلسی است بوزن خاص میگرفتند و درین ایام چهارم دام قرار یافته - مقرر شد که چون در عهد دولت ابد پایان بعنوان زکوة و سبیل راهداری که مبلغ های کلی میشود در سایر ممالک محروسه راه گرفت دگر مسدود شده بجهت فروعات جزوی که در جنب آن اصلا نمودی ندارد مزاحم کسی نشده در اصل چیزی ازین باب بوصول نرسانند - دیگر از هر موضعی بر سر هر چار صد خروار شالی حال حاصل دو سر گوسفند حسب المقرر زمان ماضی میگرفتند - و الحال از تعدی صوبه داران سابق در ازاء قیمت هر گوسفندی شصت و شش دام که موازی بهای سه گوسفند ست نقدی از رعایا

باز یافت مینمایند - حکم شد که حسب الصدور امر نفاذ قرین دستور سابق معمول بوده درین باب دست تطاول من جمیع الوجوه کشیده دارند - دیگر در هر قریه چندین قانون گوی که بهم رسیده اند هر ساله مبلغی کالی بصیغه قانونگوئی از رعایا میگیرند و ازین راه زیان بسیار بر رعایا و جاگیر داران می رسد - امر عالی بصدور پیوست که اکتفا بیکمی نموده دیگران را دخل ندهند - دیگر از پیر و جوان و خورد و کلان کشتی بانان بعنوان سرشمار هفتاد و پنجدام صیغه میر بحری نام نهاده میگیرند - فرمان شد که ازین پس قانون قدیم را دستور العمل ساخته درین باب نیز ابواب بدعت مسدود سازند - و از پیران دوازده دام و از جوانان شصت دام و از خورد سالان سی و شش دام زیاده نه طلبند - و ظفر خان صوبه دار ضعفا و مساکین را از بند تکالیف شاقه دوام مطالبات بیحساب آزاد ساخته سواد فرمان قضا نشان بر لوحی از سنگ نقش نموده در مسجد جامع نصب سازد - امید که بنای بقای آن حضرت چون پایه بنیان عدل و احسان پایدار بوده اساس قواعد و قوانین معدلت آئین آن ثانی صاحبقران سعادت قرین تا دوام دوران چرخ برین مانند بنیاد دین و داد استوار و برقرار باشد \*

درینولا لشکر خان صوبه دار دهلی که هجوم افواج عساکر شیب دارالملک بدن او را فرر گرفته ذخایر و بنگاه حواسش بیغما رفته بود - چنانچه اشتغال ضروری بدن از دست عملة قوی و کارکنان جوارح و اعضای او کماینبغی بر نمی آمد - چه جای آن که خود بخود نگاهبائی کشوری یا سرداری لشکر را مرضی خاطر خاطر خدیو هفت کشور تواند کرد - لاجرم حضرت بادشاه حقایق آگاه که گذارش حقوق وفاداران جانسپار خاصه ارباب سوابق خدمات درین آیتی ست در شان آن حضرت بحکم آنکه تصدی امثال این خدمات که ترددات شاقه و حرکات عنیفه را لازم دارد و در باره آن دیرینه بنده صادق عقیده مستلزم ارتکاب صعوبت بسیار می شد لاجرم مشار الیه را از تعهد شغل و عمل نزدیک و دور بلکه از تکلیف خدمت حضور پرنور نیز معاف داشته از جمله سرداران لشکر دعا ساختند - و تقدیم خدمت صوبه دهلی را از تغیر لشکرخان نامزد اعتقاد خان ولد اعتماد الدوله فرمودند \*

بیست و یکم اسفندار منزل سعادت محمل شاهزاده شاه شجاع



نزد قدم پادشاه هفت کشور رشک فرمای شرف خائنه مهر انور شد -  
 و شاهزاده ادب پرورد خردور امتعه هر دیار در سر تا سر رهگذر بر سبیل  
 پای انداز گسترده رسم نثار بظهور آورد - و حسب الامر والا دو تقوز  
 پارچه اعلی و شمشیر مرصع به یمین الدوله و خلعت با چارقب بعلامی  
 افضل خان و سه تن دیگر از ارکان دولت دادند - و بچندین از اعظم  
 امرا خلعت با فرجی و بسایر بندها خلعت تنها مرحمت فرمودند -  
 و حضرت خدیو روزگار بحکم نهایت عنایت نسبت به شاهزاده در آن  
 منزل تا آخر روز بعیش و عشرت گذرانیده نعمت خاصه همانجا  
 تناول فرمودند \*

## سرآغاز سال فرخنده ششم از سنین

### سعادت قرین صاحبقوان ثانی

بتاریخ روز یکشنبه نهم شهر برکت بهر رمضان المبارک سال هزار  
 و چهل و دو هجری یعنی مبداء سال ششم از جلوس همایون حضرت  
 صاحبقران دوم که انجمن جشن نوروزی بفرخی و فیروزی بر آئین  
 هر سال بل هر روزه آذین پذیرفته صفحه عارض دیوار و در چهل ستون  
 بارگاه گیتی پناه از نقایس و نوادر بحری و کانی زیور زینت گرفت -  
 خدیو زمان یعنی نیر اعظم روی زمین صاحبقران سعادت قرین مقرون  
 دولت و سعادت تحویل نیک اختری به برج سریر سروری نموده روی  
 آن نمونه سپهر هشتم را از پرتو قدم انور روکش چهارمین طارم چرخ  
 اخضر ساختند - و سایر شاهزادهای بلند اختر و امرای نامور از ادای  
 کورنش و تسلیم مراسم آداب معهوده بتقدیم رسانیده هر یک در مقر مقرر  
 خود مقام گرفتند - و چون خیل کواکب ثواقب بر اطراف اورنگ  
 گردون نظیر جا گرفته صفی مانند جرگه مجره بستند - درین فرخنده  
 روز پیشکش عبد الله خان بهادر فیروز جنگ صوبه دار بهار مشتملبر اقسام  
 نوادر جواهر و نقایس مرصع آلات و شش زنجیر فیل و چند راس اسپ  
 کونت و پنجاه هزار روپیه نقد بابت پیشکش الله و بردیخان از نظ  
 انور گذشت \*

یازدهم ماه موافق نوزدهم رمضان خواجه ابو الحسن تربتی که سابق  
 به دیوانی کل سرافراز بوده و درین مدت از لذت طول عمر بل عرض آن

استیفاء حظ او فر زندگی نموده درین احوال بر پایان عمر اشراف داشت بنا بر عمل متعدده که عمده آنها کبر سن بود بعالم بقا رحلت نمود - چون خواجه مذکور سر حلقه فدویان دیرین این دودمان بود چنانچه در عهد عرش آشیانی بخدمت دیوانی دکن و وزارت شاهزاده دائیال امتیاز داشت - و در اوایل زمان جنت مکانی میر بخشی با استقلال بود بعد آن تکفل امور دیوانی در عهده تعهد او شد - لاجرم خدیو روزگار بر وفات چنان معتمدی وفادار تاسف و تحسر فرموده ظفر خان خلفش را بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عنایت علم و نقاره و صوبه دارئی کشمیر که بنا بر نیابت خواجه باو تفویض یافته بود من حیث الاصلات بدو حواله شده سرافراز و بلند آوازه ساختند - خلیل الله خان بخدمت داروغگی توپخانه و محمد حسین بخدمت دیوانی برهانپور و میر عبد الکریم بخدمت داروغگی عمارت دار الخلافه سر بلندی یافتند - خواصخان بهتی بعنایت منصب سه هزاری دو هزار سوار از اصل و اضافه بر کام خاطر فیروز گردید - و قاضی محمد سعید کرهرودی که سابقاً سی هزار روپیه سالیانه داشت درینولا بمنصب هزاری صد سوار بلند مرتبگی یافت - از نفایسی که در فرخنده محفل نوروزی بر سبیل پیشکش گذشت مبلغ چهارده لک روپیه را بنظر قبول د آمد \*

درینولا واقعه غریبه که از بدایع وقایع عالم کون و فساد بندر سورت رو داده بود بنا بر انهای منتهیان آنصوب معروض افتاد - که در خانه نائی چهار دختر از یک بطن بعرضه ظهور آمد - پس از لمحّه هر چهار در مهد عالم عدم آرمیدند - در این اوقات همشیره یلنگتوش بی اتالیق نذر محمد خان والی بلخ باهنگ زیارت حرمین مکرمین بارض مقدس دار الخلافه اکبر آباد رسید طواف بیت المعمور دولنجانه عظمی نمود - و صد راس اسپ ترکی و هفتاد و پنج نفر شتر زر و ماده بختی و نه غلام قلماق که برادرش برسبیل پیشکش همراه داده بود با هژده اسپ دیگر از جانب خود بنظر اشرف در آورد - آنگاه مولانا حسن قبادیالی از اعیان دانشوران ماوراءالنهر که از روی کمال ورع و تقوی جمال علم و فضلش خال حسن عمل داشت و بهمان نیت بهمراهی ایشان از آنولایت راهی شده بوده سعادت حضور انجمن والا ادراک نموده بیست و هفت راس اسپ که بطریق ره آورد همراه آورده بر سبیل پیشکش کشید - مکروهت

حضرت همگنان را منظور نظر عنایت و مرحمت ساخته همه را بخلعت های فاخره و عنایات متوافره نوازش فرمودند - و در خاطر انور قرار یافته بود که همگنان را هنگام رخصت کامروا نموده روانه مقصد سازند - و لیکن بحکم آنکه مخدره مذکوره بآنمایه نیت درست در قسمت کده عهد نخست لز دریافت سعادت طواف اماکن شریفه بهره ور نشده بود هم در دارالخلافه آنجهانی گشته باوجود حرمان نصیبی از طواف حرم خدا و دریافت مکرمات خداوند بجوار رحمت ایزدی و ثواب ترحم سایه مرحمت ابدی آن حضرت رسید \*

بیست و دوم ماه که عید سعید رمضان مؤده قدوم فتوحات ابد و نوید سعادت سرمد باولیای دولت جاوید رسانید - حضرت شاهنشاهی احیای مراسم سنت حضرت سید المرسلین و پیروئی طریقت پیشروان طریق دین نموده از پرتو حضور پرنور ساحت عیدگاه را نمونه جلوه گاه انوار تجلی طور ساختند - و بعد ادای نماز عید هنگام معاودت نیز بدولت و سعادت قیل سوار آهنگ دولتخانه مبارک نمودند - و از طرفین آن قدر درم و دینار توده توده نماز رهگذار خدیو روزگار می شد که سایر نیازمندان را کنار و بر انبار زر گرفت و در جیب و دامن نقد مراد خرمن گردید \*

درین ایام لشکرخان از دهلی آمده ملازمت نمود و چون از خدمت معاف شده بود سزاوار خان پسر مهینش از دریافت پایه منصب دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار نوازش یافت - و علم و تقاره که پدرش داشت ضمیمه مراحم عمیمه شده فوجداری لکھی جنگل از تغیر جان نثار خان بدو سمت تفویض پذیرفت - و لطف الله پسر وسطش پایه منصب هزاری چهار صد سوار سرافراز گردید - از واقعه کابل بوضوح پیوست که یادگار حسین خان از کومکیان صوبه مذکور بموجب تجویز بخشیان دیوانکده قسمت ارزاق و اعمار داخل تعیناتیان صوبه دار البقای جاوید گشت - و خواجه بابا از تعیناتیان لاهور بناهر سزاوولی متقاضیان اجل موعود نیز بدان صوب شتافت \*

## مرسول شدن خواجه قاسم مخاطب

به صفدر خان بعنوان رسالت

## بجانب ایران

چون شاه عباس دارای ایران که کمال بصیرت و خیرت در حکمت عملی داشت بنابر عاقبت بینی و به اندیشی ملک و دولت و رعایت جانب سپاهی و رعیت تحریک سلسله صداقت و اخوت نسبت به حضرت جنت مکانی می نمود و همواره هنجار مکاتبه سپرد ازین راه ابواب یگانگی و یک جهتی می کشود - و بعد از رحلت آنحضرت و جلوس شاهباز اوج سعادت بر نشیمن اورنگ خلافت همان سر رشته را نگاهداشته بر سبیل استعجال بحری بیگ نام رسولی را بشتاب پرواز شاهین تیز پر مرسول داشت - که بعد ادای تهنیت جلوس همایون بزودی معاودت نماید تا آنگاه ایلچی معتبری که شایان ادای مراسم رسالت باشد با تحف و هدایای نمایان بدرگاه والا ارسال یابد چنانچه سابقا سمت گذارش یافته - چون قضیه ارتحال شاه پیش از رسیدن بحری بیگ سمت وقوع یافت و قرار داد خاطرش بظهور نرسید قایم مقام شاه سپهر احتشام شاه صفی اقامت مراسم معهود جد خود نموده روش پیروئی ستوده پیشروان طبقه اسلاف خویش فرمایش گرفت - و همان اراده شاه بعمل آورده محمد علی بیگ نام از عمدهای دولتخواه خود را که محل اعتماد شاه بود برای ادای مراسم مبارکباد جلوس ابد پیوند و ارمغانی گرانمند از اسپ و شتر و سایر استعنه نفسیه ایران که سه لک روپیه قیمت داشت ارسال داشت - لاجرم حضرت ظل سبحانی بنابر تشیید مبائی عطوفت و تمهید قواعد مهربانی صفدر خان را که از سعادت یافتهای تربیت عهد بادشاهزادگی و بکمال متانت و سنجیدگی و شرافت ذات و صفات متصف است بجهت ادای مراسم رسالت و ایصال مراسله سامی مشتمل بر تهنیت جلوس مبارک و معذرت واقعه ناگزیر شاه و فتوحاتی که درین مدت رو داده از سایر اقران و امثال بر گزیدند - و باوجود آنکه مشار الیه از بندهای معتبر مزاج دان آنحضرت بود از روی مزید اعتبار اهتمام سایر آداب گفت و گو و نشست و برخاست و اطوار کل سلوک در وقت رخصت که پانزدهم اردی بهشت اتفاق افتاد باو اشاره

فرمودند و در همان وقت رخصت بعنایت خلعت با جیغۀ مرصع و اسپ و فیل رام الماس سرافرازی ابدیش بخشیدند - و پیشتر مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه بر سبیل مدد خرچ راه بدو مرحمت فرموده بودند - با آنکه از دولت این دولتکده ابدی اتصال کمال ثروت و مالداري داشت چنانچه در رفتن و باز گشتن در نهایت تجمل زیب و زینت و سامان شایان و داد و دهش نمایان بسر برده این خدمت را نحوی که شاید و باید باید انصرام داد - مبلغ چهار لک روپیه و کسری خرید این کشور از انواع نفایس و نوادر هندوستان برسم ارمغان شاه همراه او ارسالداشتند -

سوانح حضور پرنور هفدهم ذی قعدة محفل ختم سالیانۀ نواب غفران مآب که درین کشر به عرس مشهور است در روضۀ منوره مزیم شد - و بر روی تختگاهی که کرسی اصل عمارات آن حظیرۀ مقدسه است اسپکهای کلان ایستاده کرده بر حواشی آن شامیانهای بهناور کشیدند - و در سر تا سر آن چبوتره فرشهای ملون مصور گسترده انجمنی بهشت آئین که جای گنجای هزار محفل نشین داشت بزیم و زینت تمام آراستند - و چون بی بدلخان داروغۀ زر گر خانه درین اثنا محجر زرینی که چهل هزار تولچۀ طلا صرف آن شده بود سر تا سر کتابه و اکثر گلهای آن بروش بدیع مینا کاری با تمام رسید با کوکبها و قندیل های طلا مینا کار بنظر انور آن سرور در آورد - و بنا بر امر والا آن محجر را بر اطراف مرقد منور نصب نموده قندیلها و کوکبها را در محاذی آن آویختند - و بهنگام شام آن حظیرۀ خطیره که در حقیقت محیط انور مغفرت است از پرتو حضور پرنور شمع شبستان خلافت عظمی مسین بانوی حرم سلطنت کبری بادشاهزاده عالمیان بیگم صاحب نمودار فضای طور شده - و سایر بیگمان و مخدرات سرادق عظمت نیز بطواف مرقد ملایک مطاف آمده تمام شب در آنجا احیا داشتند - و بامدادان حضرت خلافت پناهی از فیض ورود اقدس برکت افزای آن روضۀ متبر که شده تا دوپهر بان حور نژادان در آن مکان دل نشین گذرانیدند - آنگاه بدولت خانه مراجعت نموده در آخر آنروز باز بدولت و سعادت میمنت حضور اسعد بر آن مرقد پرنور بمذول داشته تا یک پهر و یک گهري شب بدعای و فاتحه مغفرت طلب بودند - و مبلغ بیست و پنجهزار روپیه

بارباب استحقاق و بیست و پنجم زار روپیه دیگر بعجایز و ارامل قسمت  
 نموده خلعت بسیار از فرجی و شال و زر نقد بفضلا و صلحا و حفاظ و قراء  
 که از اطراف فراهم آمده در ضمن چندین ختم قرآن مجید سبب مزید  
 مغفرت و طلب رحمت آماده نموده بودند مرحمت فرمودند - و در  
 آن یک شبانه روز انواع اطعمه و اشربه و شیرینی و پان و خوشبوی  
 چند آنکه در حوصله از اهل نیاز گنجد و قیاس قدر و سنجیدن مقدار  
 آنرا مقیاس تخمین بر نتافته میزان امتحان بر نسنجد صرف شد -  
 چنانچه طفیلیان زله بند و ذخیره برآن آزمند چندان سرمایه سیر چشمی  
 اندوختند که از دندان نمائی دندانۀ سین استغنا دهان عین طمع و دیدهای  
 شره بر دوختند \*

در عرض این اوقات از بدایع اعجوبه های عالم ابداع که در ضمن  
 مضامین وقایع صوبه کابل معروض افتاد اینکه در منزل سلیمان نام مردی  
 از اهل آنولایت دختری تولد یافت که دو سر داشت - چنانچه یکی  
 بر بالای ناف واقع بود که آن نیز در کمال استوارتی خلقت بوده همه  
 چیز بجای خود داشت - و آن ماده فاسده کون و مکان که همانا وجود  
 بد شگونش چشم زخم عالم تکوین و ایجاد بود زیاده از یکدم درد سر بقا  
 نداده هماندم در گذشت - و از عجلت خیر باد گیتی فرو گذاشت  
 نموده زودئی شر وجود خویش از عالم شهود باز داشت - در اثنای این  
 آوان چون از افساد هوا و فساد امزجه وقوع علت و بای مفرط و طاعون  
 عام البلوی در اکبر آباد شیوع کلی یافته بجای رسید که علامت آن  
 در بعضی پرستاران شبستان خلافت نیز ظهور و بروز نمود - لاجرم نقل مکان  
 موافق رای صواب آرای خدیو زمین و زمان آمده ساخت منزل ایام  
 بادشاهزادگی آنحضرت که بیرون قلعه بر ساحل دریای بون واقع است  
 بنا بر کشادگی و نزدیکی آب و صفای هوا از نزول انور آنسرور منورگشت -  
 و درین ایام و با بخاطر دقیقه یاب رسید که چون علت شیوع طاعون  
 چنانچه هم اکنون سمت ذکر یافت فساد هواست که غالباً بدرجه سمیت  
 می رسد و زهر مهره رفع غاله سموم می کند آنرا درباره دفع مواد عوارض  
 این بلیه جلیه تجربه فرمایند - اتفاقاً اندیشیده ضمیر منیر بعد الامتحان  
 از میزان آزمون درست برآمد \*

حمله آوردن ژنده پیل بر بادشاهزاده هوشیار مغز  
بیدار بخت فروزنده تاج و تخت سلطان  
اورنگزیب و ثبات قدم ورزیدن آن  
سرافراز در برابر و برچمبه زدن  
در پیشانی آن پرخاش گر  
و بیان سرخی  
از سوانح دیگر

سعادت‌مندی را که حرزیمائی حفظ آسمانی باعث نگاهبانی شود  
اگر همه اهل روی زمین بکین او برخیزند هر آئینه به هیچ طریق آفتی  
پیرامون او نگشته از هیچ ممرگردی بردامش ننشیند - و فرخنده بختی  
را که رستیاثری حمایت ایزدی متصدی سپرداری گردد اگر بالفرض  
برابر هر موی سرتیغ بر روی او کشند لا محاله سر موی آزار و اضرار  
نکشد - آرای منظور نظر عنایت آسمانی از گزند چشم بد اختر ضرر  
نه بیند و محفوظ ضمان حمایت خیر الحافظین از حوادث زمان در کنف  
امن و کشف امان باشد \*  
\* بیت \*

کسی را که ایزد نگهبان بود      برو جمله دشوار آسان بود  
کس از نیکخواهی بخت بلند      نه بیند گزند و بیند پسند

و اختر صدق این قضیه واقع از مطلع وقوع سانحه غریبه از سوانح عالم  
ابداع که درین نزدیکی بتازگی روی نمود ظهور می نماید - و صورت  
این معنی برین وجه است که چون در تاریخ روز سه شنبه هژدهم خرداد  
بنابر فرط رغبت خاطر انوار خدیو هفت کشور بتماشای مرغوب جنگ  
فیل که در اکثر ایام هفته اتفاق می افتد - سوای روز مبارک دوشنبه عید  
جلوس فرخنده که به ترتیب جشن عشرت خاص اختصاص دارد -  
و روز چهارشنبه که انواع نشاط و انبساط بنابر اقتضای وقوع قضیه نامرضیه  
نواب مهملد علیا درین روز نامنوع است - صدور امر مطاع ثانی صاحب قران  
قرین انفاذ و اذعان آمده سرزمین ساعت پای جمهوری مبارکه منازل  
ایام بادشاهزادگی محل مجادله و مصادمه دو ژنده فیل هد مست

عربده آئین گشت که هر دو از فیلهخانه سرکار خاصه شریفه بودند - یکی  
اژدها صولتی دندان دار موسوم بسدهگر و دیگر اهرمن منظری پیدندان  
که بصورت سندر نامور بود - چون آن دو کوه پیکر که باد خرطوم شان از  
صور اسرافیل یاد میداد شور بامداد نشور و غوغای عرصه محشر برانگیختند  
چنانچه گوئی اکثر علامات روز رستخیز بظهور آمد - چه از حرکت آن  
دو کوه شکوه که بمثال دو بیستون بقوایم چارگانه در سیر بودند بر وفق یوم  
تسیر الجبال همانا قیامت قایم شده - و از باد صدمه خرطومها که مانند  
دو اژدهای دمان درهم پیچیده بیک نفس عالمی را بدم در می کشید  
گویا صفحه زمین و طبقات آسمان را بر طبق یوم نطوی السماء کطی السجل  
الکتب بسرعت طومار باز کرده در یکدگر نوردیدند - کوتاهی سخن چون  
باهم جنگ و جدال آن دو فتنه پرداز بدور و دراز کشید رفته رفته از میدان  
برآمده تلاش کنان تا فضای پای درشن دولتخانه والا رفتند - و هیچ یک  
از آن دو زیاده سریر از یکدگر برنداشته از هم پای کم نیاوردند - و فیلبانان  
و سایر عمله و فعله این شغل تدبیرات مقررہ بسرحد فعل رسانیدند و فنون  
اعمال معموده از آتشبازی و آب پاشی بعمل آوردند - چنانچه دسبدم  
آتش بازان و سقایان در میان میانجی شده چندانکه خواستند که بدمدمه  
افسون چرخي آتش فشان و ملاحظت آب شعله نشان هنگامه صلح فیما بین  
آن دو جنگجو تند خو گرم ساخته شعله خشم آن دو آتش وش سرکش را  
فرو نشانند اثری بر این مراتب مترتب نگشته بیشتر گرم زار شدند -  
چنانچه همانا گردش چرخي دامن بر آتش ایشان میزد و مشک آب  
دم بر آن میدمید - و هر چند فیلبانان کجک پر کاسه سر آن دو دیو سار  
هرمن سیر زده بر سر تلاش فرور آوردن دل ایشان از پرخاش سودای  
خام پختن گرفتند قطعاً سودی نداده بلکه همان برای سرگرمی کشاکش  
آن دو شعله سرکش هلال کجک نعل در آتش کین می نهاد - و تندبی  
زبان شعله فشانش گویا زبانه آتش ستیز آن دو پرخاش گستر را تیز تر  
می کرد - چون این دو خیره سر در عین جنگ و جدال بجانبی شتافته  
از نظر انور دورتر افتادند بندگان حضرت اراده استیفا حظ تماشای مستوفی  
فرموده با سایر شاهزادهای کامگار بدولت بر اسب سوار شده رخ بعرصه  
کارزار فیلان نهاده در آن نزدیکی عنان کشان ایستادند - و بادشاهزادهای  
بلند اقبال بسکه بتفرج شایق بودند مطلقاً در مقام اجترار نشده بحکم



اهتزاز مقتضای سن از جای خود بیشتر شتافتند - چنانچه سهیل پادشاهزاده سلطان دارا شکوه در جانب دست راست سدهگر قرار گرفته و قره العین خلافت کبری شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب در سمت چپ همان فیل توقف گزیدند - قضا را درین حالت از آنجا که سلسله جنبانیهای قدرت قدیر است نظر بر بسی مصالح کلیه و اغراض متعدده که از آنجمله اظهار مراتب قابلیت و شایستگی شاهزاده والا گهر بلند اختر سلطان اورنگ زیب است صورتی غریب در عرصه ظهور روی نمود - چنانچه نزدیک بود که آسیب عین الکمال بآن منظور نظر اقبال و قبول بر خورد - که ناگاه در عین این وقت به نگاهبانی حمایت ربانی محفوظ و محروس ماندند - و کیفیت این سانحه آنکه درین اثنا بنا بر عادت معمول فیلان که در عین جدال از یکدیگر جدا شده چشم بر چشم در برابر هم می ایستند و از ماندگی و کلال باز مانده دیگر باره آماده کارزار میشوند هر کدام بفاصله یکدو گام باز پس آمده بودند - سدهگر چون حریف خود را دورتر دید از وفور بدستی بمقام خیره چشمی و خیره دستی در آمده بر عین اعیان سلطنت عظمی پادشاهزاده معظم سلطان اورنگ زیب که از همه بدو نزدیک تر بود حمله آور شد - در خلال اینحال که از فرط دهشت و غلبه وحشت عالمی مغلوب تحیر و مدهوش توهم شده بود - چنانچه نزدیک بود که بتصور اینمعنی دور از کار خلل در اساس تمکن کون و مکان راه یابد و تزلزل در بنای ثبات طبایع و ارکان افتاده زمین از جا و آسمان از پا در آید - چه جای که هوش و خرد نظارگیان و صبر و شکیب حاضران بر جا ماند - آن کوه تمکین که تمکن جبلی صاحبقرانی بتائید ازائی آسمانی بهم قرین داشت باوجود صغر سن کبر همت و عظم عزیمت را کار فرموده اصلا از جا در نیامد مگر بجانب آن پر خاش گر - و مطلقا مقید بجای دیگر نشد جز بسوی آن عربده جو - و همدران گرمی برچهه که در دست داشت از سر قدرت و ثبات قلب بر پیشانی آن سخت روزد که سنان برق نشانش زیاده از چهارانکشت درکاسه سر آن اهرمن پیکر جا کرد - درینحال که سر تا سر تماشاگران را قرار از دل رسیده و هوش از دل پریده دعا بر زبان و آمین بر لبان و نظر بقبله اجابت و چشم براه اثر داشتند - و توجه بر حراست آن والا گهر گماشته همت بر سلامت آن نیکو محضر بسته بودند - چون ازین دست کاری دست بسته از آن دست پرورده

عاطفت ید الہی و منظور نظر عنایت نامتناہی ملاحظہ نمودند همگان سرانگشت اعجاب بدنندان تعجب درگرفته بلباس دعا و آمین داد تحسین و آفرین دادند - چون سنان برچہہ در سر پر شور و شر آن بدمست عربده گر جا گرفت و معہذا آن زخم منکر بجای رسیده بود کہ درین کشور آنرا مستی میخوانند - لاجرم بنا بر شورش مستی از سرنو بر سر خشم و غضب رفته باز بہ عربده گری درآمد - و اسپ شاهزادہ عالمیان از وحشت نہیب آن هولناک منظر مہیب رمیدہ روگردان گردید - و دندان فیل بر کفل آن یکران آشنا شدہ بمجرد اندک صدمہ در یکدگر غلطید - و آن قرۃ العین آبای علوی کہ در حقیقت بدر بلند قدر فلک رفعت و اقتدار و عظمت و مقدار بود ہالہ زبن و ہلال رکاب را خالی ساختہ چون نور نظر و فروغ مہر انور خویشتن را سبک بر زمین بر گرفت - و در همان گرمی مانند آفتاب جہانتاب تیغ کشیدہ و جبین کشادہ بر سر آن کویہ پیکر حملہ آور گشت - و از طرف دیگر شاهزادہ نامدار آفتاب شعاع شاہ شجاع کہ درین وقت با فرخندگی کوکب بخت والا از بیت الشرف دولت خانہ زین طلوع سعادت داشت از روی مہر پر اداری در مقام امداد برادر نیک اختر شدہ لز جا درآمد - و از سر خشم ہمہ تن مانند خورشید خاوری سوی بدن تیغ شدہ مرکب برانگیخت - و با برچہہ لامع مانند نیزہ خطی خطوط شعاع آفتاب ماطع حملہ بر آن اہر من دیوانہ نمود - چون درین حال از وفور اژدہام و شور و غوغای مردم کہ بتازگی نمونہ نفخ صور و صیح نشور ظہور نمودہ معاینہ مانند روز رستخیز علامت یوم یفرالمرہ من اخیہ نیز آشکار شدہ بود - چنانچہ ہیچکس بیگدگر بل برادر بہ برادر نمی پرداخت - و با اینمعنی از کثرت آلات آتشبازی مثل چرخ و بان و امثال آن کہ از فضای خاک اغبر تا سطح چرخ کبود را تیرگی غبار و سیاہی دود فرو گرفتہ بود چندانکہ نور نظر کارگر نمی گشت کہ آتشبازی ملاحظہ توانند نمود - قضا را چرخ بر پیشانی اسپ آن یکہ تاز عرصہ سرافرازی بر خورده - یکران صرصر تگ ابر سیر از صدمہ چرخ برق اثر چراغ پاشدہ نزدیک بود کہ آن پرتو شمع دولت را بر زمین افگند - کہ درین گرمی آن فروغ دودمان صاحبقرانی و گل سرستان کشورستانی بسبک خیزی نسیم سحری و تندی و تیزی شمیم گلبرگ طری از گشن خانہ زین ہوا گرفتہ بر روی زمین آشنا شدند - و از فرط

هجوم مردم راه نیافتند که بار دیگر خود را بدان دد رسانند - در همانوقت که آن عربده آئین حمله آور شد چون راجه جی سنگه ولد مها سنگه نبیره راجه مان سنگه که از خانه زادان دیرین دولت کده ابد قرین به سعادت و نور اخلاص خالص و ارادت صافی کمال امتیاز و اختصاص دارد در میان عرصه سواره ایستاده بود از فرط تهور و پردلی خواست که پیاده آماده کار زار آن دد گردد - و لیکن بنا بر تنگی وقت و عدم فسحت مجال نیافت که با از رکاب خال کرده خود را بر زمین گیرد - با آنکه مرکبش از فیل رم میکرد بهمان روشن اسپ بر فیل انداخت و بزجهه مانند رمح خطئی مد شهاب بر آن دیوسیر که از شدت سرعت سیر چون شعله جواله در گردش بود حواله نمود - چون حضرت ظل سبحانی از دور بر حقیقت معامله آگاهی یافتند باوجود تمکین آسمانی و تمکن و ثبات صاحب قرانی از جا در آمده بی اختیار شتافتند - و عالمی در جلو آن شاه سوار عرصه امکان پیاده رو بدان فیل نهاده درینوقت بوقت رسیدند - و از توجه صوری بادشاه صورت و معنی و همت باطنی آن والی ولایت ظاهر و باطن بدیع صورتی رو نمود که بی آنکه با آن پرخاش جو روبرو شوند او پشت داده بطرفی دیگر رفت - و تصویر علت صوری اینمعنی آنکه درین حال صورت سندر خصم او حریف خود را در عرصه نبرد از خود غافل دید - و فرصت فوت نه کرده از سر قوت و قدرت تمام رو بسوی هم نبرد خود آورد - و سدهگر دیگر وقت نیافت که متوجه شاهزاده تهور نهاد گردد - بنابراین با خصم خود مواجهه گردیده هر دو رفته رفته بطرف دیگر شتافتند - و آن دو منظور نظر نگاهبانی ایزدی و منصور نصرت سرمدی چون از توجه صوری حضرت ظل آلهی آگاهی یافتند معاودت نموده مصحوب عون و صون عالم بلا بخدمت والد والا قدر رسیدند - و بعد از تقدیم سپاس عنایت آلهی و عاطفت نامتناهی آنحضرت باآداب معهوده ادای شکر همراهی همت کارگر و توجه کار ساز بادشاهی نموده زمین بوس شکرانه بجا آوردند - چون آنحضرت از پرتو انوار دیدار فرخنده آثار آن دو والا گهر سعاب خلافت که در عین الکمال از آفت گزند چشم بد اختر محفوظ مانده بودند طبقات سبعة بصر بصیرت را به کحل الجواهر بینش افزای عبرت و خیرت آموده کمال قدرت حضرت آفریدگار عالم را مجسم و مصور بنظر حقیقت نگر در آوردند و نخست سجدهات شکرانه در اقرار این مایه

عنايت بيكرانه بظهور رسانيدند - آنگاه زبان بتحسين و آفرين و اغوش عاطفت از سر مرحمت بنوازش شاهزادگان كشوده زمانى نيك هر دو را در اغوش عنايت داشتند - خصوص گرامى شاهزاده كامل نصيب سلطان اورنگ زيب كه باوجود اين مرتبه صغر سن مصدر اين مرتبه دليري شده بودند كه اگر رستم دستان بجاي آن دست پرورد يد قدرت بودى هر آئينه از جا رفته بيدست و پاشدى و اين مایه تمكين و اين پایه ثبات قدم نورزیدی بیشتر مشمول مراتب مراحم و عواطف گشتند - و در همان روز بغلعت خاص و خطاب بهادري اختصاص پذیرفتند - حضرت شاهنشاهي و ساير ارباب مناصب والا و بندهای روشناس درگاه معالی از در ادای شکرانه در آمده ابواب تصدقات بر روی ارباب نیاز كشودنه - و انواع خیرات و مبرات بظهور آورده اموال بيشمار بر اصحاب استحقاق قسمت کردند و هوفاء اقسام نذر و عهود كه در آن حال تمهید داده بودند اين وقت قیام نمودند - و در جشن وزن قمری آن قرخنده اختر برج اقبال كه روز بیست و يكم خورداد مطابق روز جمعه دوم ذي حجه سال هزار و چهل و دو هجري رو داد حضرت ظل سبحاني سایه رحمت بر ساحت قابلیت و استعداد آن گرانمایه در درج اقبال و قبول گسترده نخست در محفل خاص و عام آن شاهزاده والا گهر عالی مقدار را با طلای ناب وزن فرمودند و مبلغ پنجهزار اشرفي كه هموزن آن گرانمایه گوهر صدف خلافت و شرافت آمده تسایم ده تن از معتمدان نمودند كه بر ارباب استحقاق تقسیم نمایند - آنگاه شمشیر مرصع و خنجر مرصع با پهواكتاره و سپر با يراق مرصع و برجهه مرصع و عقده گرانمایه منتظم از مروارید و لعل و زمرد در كمال نفاست و گران مایگی و یاره مرصع و بازو بند مرصع بالماس و جیفه مرصع و چند انگشتری قیمتي و دو اسپ تبجاق كه یکی از آنها بسرافراز نامور مزین بزین مرصع و دیگر معالی بزین طلا و [صورت سندر] نام فیل خاصگی با ماده فیل كه قیمت مجموع دو لك روپیه كشید مرحمت نموده آن شایسته اقسام عواطف بادشاهي را بانواع مراحم دیگر نوازش فرمودند - و از همه اين مراتب نمایان تفویض پایه والا و مرتبه عظمی ثبت نمودن نشان رسالت خود بر ظهر فرمانهای عظیم الشان و ختم

آن بخاتم فرخنده رقم خودش بود که در همین انجمن خیر انجام ضمیمه این مرتبه عواطف عمیمه شد - و درین خجسته روز عشرت آموز که بزم خاص انعقاد یافته رسم طرب عام شده بود سایر معنی طرازان پارسی زبان از نثار و نظام و همچنین جمیع سخنوران این کشور قلاهد قصاید غرا و مثنویات و عقود داستانهای منظومه و مرسلات رسایل منثوره در سلک نظم کشیده تا روز نشور زینت اعناق و صدور اینای روزگار ساختند - و همگی از عطایای بادشاهانه بکام خاطر رسیده سرمایه بی نیازی جاوید اندوختند - از جمله شعرا سعیدای گیلانی مخاطب به بی بدل خان که در فنون استعداد خاصه در فن شاعری از کل اهل روزگار امتیاز کابی دارد - چنانچه حقیقتاً درین مراتب بی بدل عهد خود ست - داستانی رنگین در رشته نظم انتظام داده بعرض عالی رسانید - و از تحسین طبع همایون محسن آمده خود بزرگوزن و کلام گوهر نظامش با عقد لائی منضود مقرون گردید - و مبلغ پنجهزار روپیه که در کفه ترازو وزن موازی او شده با هزار روپیه دیگر که گنجور از روی دور بینی بحضور آورده بود بدو مرحمت شد - و سخن سنج نکته پرداز یعنی ترانه طراز گلشن راز طالبای کلیم نیز شاهد این داستان بدیع را در صورت نظم بحلیه معانی رنگین و حله الفاظ گوهر آگین آراسته در نظر اهل شهود جاوه نمود داد - چون بمسامع ایستادگان حضور والا که واقفان حقایق سخن و مشرفان دقایق این فن اند رسانیدند منظور نظر اقدس و مطبوع طبع دقیقه رس شده استعدایان و آفرین بسیار و احسان و تحسین بی شمار درباره او قرین یکدگر افتاد \*

بیان چگونگی فتح حصار رفیع مقدار دولت آباد

بکلید سعئی مهابت خان و دیگر اولیای

دولت ابد پیوند

هر صاحب سعادت که از بدو عهد فطرت و روز الست فیروزی نصیب و نصرت روزی مخلوق گشته باشد - و نصرت آسمانی بهمراهی موکب مسعودش پیمان بیعت بسته - هر آئینه ابواب نیک بختی و روز بهی بدستیاری تائید روز بروز بر روی روزگار هواخواهان آن کامگار کشاید - و فتوحات تازه و فیوضات بی اندازه ساعت بساعت از عالم بالا

رو نموده چون دولت پایدار آن بیدار بخت بیای خود قرین دولت و سعادت بر در آید - چنانچه به سلسله جنبانی اقبال حضرت صاحبقرانی درینولا فتح آسمانی از قهر اعدا و کشایش قلاع حصینه نصیب اولیای دولت جاوید قرین گردید - مثل قلاع نامی آن دیار بتخصیص قلعه دولت آباد که از حصون [معتبر] سرزمین دکن است - که در آن ملک بحصانت و محکمی ضرب المثل و کشاد آن از مبداء بنای این دیر کهن بنیاد تا این روزگار سلاطین کشور گیر را بزور بازو میسر نیامده چه آن حصن سپهر نظیر بر قلعه کوهی البرز شکوه از اوج تا حسیض و کنگره تا خاک ریز از سنگ سیاه اساس یافته - و دوره دیوارش که گرده نه سپهر است پنداری دست قدرت ربانی سپهری دیگر بر زمین نمودار ساخته - خارا تراشان فرهاد پیشه بمشابه او را صاف و املس نموده اند که نظر از سر تا پا هیچ جا بند نمی شود - و آرزوی فتح آن که جز بتائید آسمانی در حیز امکان وقوع پذیر نتواند شد محاط کمند تصور سلاطین آفاق کشا نمی گردد - چه قلعه مذکور مشتمل است بر هشت حصار از آنجمله چهار باره که علو درجه هر یک با پایه رفعت همت بلند و بخت ارجمند دوش بدوش است بر فراز کوه واقع شده - و چهار دیگر که سنگینی بنیاد آن با متانت اساس فکر دانا و رای خردمند هم آغوش است در دامان کوه چون دوایر آسمان بر دور یکگر در آمده - باره اولین که نامور بعنبر کوت است اساس نهاده عنبر حبشی است - دوهین بمها کوت و سوهین بکالا کوت ازین عالم هر یک بنای مشهور است - و دوره آن کوه فلک شکوه پنجمزار ذراع شرعی است بارتفاع یکصد و چهل ذراع در نهایت صافی و شفاف - و بر اطراف آن خندقی بعرض چهل ذراع و عمق سی ذراع در سنگ فرو برده اند که ملاحظه بسط ساختش دیده نظارگیان را حیرت آرد - و از دامان کوه راهی مشتمل بر زینه پایهای بی پایان در غایت تنگی و تاریکی مانند راه کوچه زلف بتان پیچ در پیچ همه جا از درون کوه بالا رفته در دوری و درازی برونگ طول امل ارباب طمع بیحاصل باخر نمی رسد - و از همه بدیع تر آنکه طبقه بالا که جز این راه ندارد بی روشنائی مشعل و چراغ راه آن نتوان یافت - و از سمت پائین بدروازه آهنی بند شده از بالا تا به پائین بر دهن آن راه آهن انداخته

اع [منیعه] ل

اند - یعنی اگر بمقتضای قضایای روزگار دست از همه سو کوتاه گشته بجای نرسد و معامله بچنگ پیش نرود انگشت و آتش بسیاری بزیر آن افروخته به نهجی آفرافتفته و تابناک سازند که از جوش حرارت و شراره شرارت سر تا سر آن رهگذر مانند دهیلز سقر بخار انگیز گشته سمندر را مجال گذار از آن مجال نماید - اگرچه از مبداء بنای آن جز باثنی کمین دیر دنیا دیگری اطلاع ندارد اما به گمان هنوز هزار قرن پیش ازین بنا نهاده دیوان است - الحق عقل گواهی می دهد که شاید پیش از آفرینش ابو البشر اساس نهاده دیوان باشد - چه بعد از ملاحظه نظر هیچ خردمندی را باور نمی آید که اینگونه بنیانی غریب ساخته و پرداخته بشر تواند بود - از قدیم الدهر تا عهد سلطان تغلق که پس از محاصره مدت مدید بیاورثی توفیق آسمانی و تائید عالم بالا دست بر آن یافته دیگری بچیرگی بر آن مستوای نشده - مگر اولیای دولت حضرت صاحبقران ثانی که به نیروی آیات اقبال بلند و عزایم عظیمه که تاثیر اسمای الهی دارند طلسم قدیم این کمین دژ را درهم شکستند - کیفیت این واقعه واقعی و علت صورتی این معنی تقدیری آنکه چون فتح خان پسر عنبر حبشی چندی پیش ازین بمقتضای پیش بینی و به اندیشی و چه بحکم بیچارگی و اضطرار بندگی درگاه جهان پناه اختیار نموده ولی نعمت سابق خود نظام الملک را راهی دارالملک فنا گردانید - و بقصد اظهار ارادت و اخلاص عبد الرسول پسر خود را با پیشکش گرانمند بدرگاه عالم پناه فرستاده این معنی را وسیله شفاعت و میانجی استعفا ساخت - حضرت خلافت مرتبت معدزت او را در پذیرفته بعضی از مجال متعلقه اش که بساهو بهونسله مرحمت فرموده بودند بنا بر انجام درخواه او بدو مرحمت نمودند - و این معنی که موجب بی اعتباری و سبب سبکی ساهو تباه رای بود بر آن رو سیاه گران آمده از فرط سبکسری و تهی مغزی پیوند امید از سر رشته دولت جاوید که بدست آورده بود گسست و از راه ناسپاسی رو گردان شده به عادل خان پیوست - و خان ساده دل سلیم الصدر آن مصدر افعال ذمیمه را بولایت خود را و در حمایت خود پناه داده بسخنان ساده فریب دور از راه او از جا رفته از راه نا عاقبت اندیشی تسخیر دولت آباد و کسر صولت فتح خان را نصب العین ساخت - و جمعی از سر کردهای لشکر تفرقه اثر خود

را نامزد الصرام این مهم نموده با گروهی بی سر و پا همراه او فرستاد - چون عمدهای نظام المک از فتح خان بسبب پیمان شکنی و سست عهدی او رمیده خاطر شده بودند او نیز از بدگمانیها و تباہ اندیشیها که لازمه غدارانست خاطر از ایشان جمع نداشت - بنا بر آن به مهابت خان خانخانان نوشت که چون درینرا لا مردم عادلخان بتحریک ساهو سیاه رو مصدر حرکات ناهنجار شده بهقام استخلاص دولت آباد درآمده اند - چنانچه بالفعل از روی استقلال تام و نیروی قوت و قدرت تمام سر تا سر آنحصار را در حیطة محاصره دارند - و از قلت غله و کثرت قحط و غلا کار بدان حد کشیده که برقلعه استیلا یابند - درین صورت خلاص این اخلاص آئین ارادت سرشت که بنا بر مقتضای سرنوشت نیک جبهه عبودیت دیرین را از سر نو بداغ بندگی زینت داده بر ذمت همت اولیان دولت ابد قرین لازم است - یقین که مسارعت در التزام طریقہ کوچک و مساعدت که عین دولتخواهی است منظور خواهند داشت چون خانخانان برین اتفاق حسن که نتیجه اوضاع متوافق و انظار متناسب افلاک و انجم بود اشراف و اطلاع یافت بکارفرمائی همت عالی و کار طباطبائی اخلاص نسخت خانزمان خلف الصدق خود را با فوجی جرار از اولیای دولت ابد طراز بر سر مخالفان بر سبیل منقلا راهی ساخت - و خود نیز بتاریخ بیست و دوم دی ماه بانیت صادق و رای صائب و اندیشه درست و عزم نافذ از دنبال بطریق استعجال روانه شد - چون خان زمان با اعتماد عون و صون آلهی و اعتضاد اقبال بادشاهی با راستگی فوج و پیراستگی صفوف روانه شده بود همین که طلیعه هراول از کریوه پهلومری گذاره شد ساهو و رندوله و انکس خان و غیر سرداران باهشت هزار سوار جرار به بلندی برآمده صف آرا گشتند - و باوجود کمال عدم ثبات قدم پایمردی برکاب پایداری نموده باندازه دستبازی سرگرم بان اندازی شدند - درین حال دلیر همت و لہرا اسم برادران خانزمان با سایر همراهان بادہایان شعله شتاب را باتش افروزی خار مهمیز سرعت انگیز گرم عنان ساخته جلو ریز بعرضه ستیز آوردند - و هژبران پیشه ستیز همدست یکدیگر شده جنگ به خون ریزی آن روباه منشان دغا پیشه تیز نمودند - در عین این حال که جنگ از هر دو سو ترازو گشته عالمی متعاقب یکدیگر بعالم دیگر روانه می شد - و معامله بر نیروی سر پنجه و زور بازو افتاده دلاوران مخالف



و موافق بر سر آن پله مایه قدر و مقدار دلیرتی یکدگر می‌سنجیدند - و هرکرا کفه پر دلی گرانبار تر بود جای خویشتن را نگاهداشته - سبکسران خشک مغز از ادای حق برابری سر باز می‌زدند - بیک ناگاه نصرت آسمانی موافقت موافقان بجا آورده غنیمت را های ثبات از جا رفت - و از هجوم جنود رعب طریقه فرار که همواره آن هنجار ناهموار بی‌سپهر این گروه نابکار است پیموده تا تالاب کهرکبی بهمان پا تاختند - و موکب سعادت تا آن موضع همه جا مراسم تعاقب بجا آورده در اثنای تعاقب نیز جمعی کثیر را بی‌سر و بی‌سور ساختند - و بعد ازین فتح نمایان سرداران عادل خان را پای تمکن برجا نمانده ثواب قدم را خیر باد گفتند - و با فتح خان ابواب موافقت مفتوح داشته پیغام دادند که چون اصل پیشنهاد افواج بادشاهی استیصال بنیاد دولت نظام الملک و استخلاص حصار دولت آباد است که تسخیر ولایات دکن متفرع بر آن می‌گردد - و این معنی که عنقریب بچهره کشائی اقبال صورت بسته چون بالآخر منجر به تزلزل بنیان خانواده عادل خان می‌شود بهیچ وجه مرضی ما نیست - و صلاح طرفین در قواعد عهد و میثاق ما که اولیای دولت این دو سلسله ایم انحصار دارد - انسب آنست که به تشیید مبانی صلح پرداخته از مصالح اتحاد و اتفاق اساس دولت این دو خانواده را استواری دهیم - و بنابراین برای بنای اساس آشتی از هر دو سو طرح اظهار یک جهتی انداخته بهمه جهت رنگ شعار یکرنگی ریختند - و بمیانجی رسل و رسایل عقد بیعت بعیان آورده وثایق پیمان را بایمان موکد گردانیدند - که ازین پس طریقه وفا و وفای پیش گرفته در رسانیدن رسد آذوقه و ادای مراسم مدد دقایق همراهی بدرجه کمال رسانند - و دم نقد از تعهد تسلیم سه لک عون فتح الباب سایر ابواب امداد و اعانت بجا آرند - فتح خان که از فاتحه روزگار باز مدار بر بد عهدی و پیمان شکنی نهاده بیعتی را ناشکسته نگذاشته بود مگر میثاقی که در عهد فطرت نخست بانگاهداشت سر رشته خلاف و نفاق بسته همان را درست نگاهداشته بود بفریب و دستان ایشان بازی خورده بان بد اندیشان که در حقیقت ناراستان بودند همدست و همدستان شده از سر پاس گفته و پذیرفته خویش در گذشته سر رشته بهبود وقت را از دست داده - و باجود آنکه فقدان آذوقه قلمه در پایه بود که چار پایان ایشان بکسر از دست رفته بودند از تعهدات مردم عادل خان درباره نگاهداشت

حصار بر سر ثبات قدمی که مقدم بر منزل عدم بود پا محکم اموده و بیجاپوریان بد عهد خاطر جمع نموده از سر نو در صدد آوردن رسد غله و کشیدن آذوقه شدند - چون خبر نقض عهد فتح خان در ظفر نگر به خانخانان رسید بنا بر تحریک غیرت و تحریص حمیت یکباره در پی چاره گری این کار شده همت کار گر را در باره تنبیه آن سبک سر بل گوشمال سر تا سر آن تهمی مغزان غنوده خرد کار فرموده نخست بخان زمان نوشت - که قبل از رسیدن سایر موکب اقبال آن حصار را از روی کمال اقتدار استقلال قبل نماید - و از سر نو دل بر کار سازی نیت خالص و عزم راسخ و همت نافذ و رای صائب بسته عدو بندی و قلعه کشائی پیش نهاد سازد - و چون از فسحت دستگاه قحط و غلا مباحث کار بر اهل حصار تنگ گشته بنا بر آن رندوله و سا هو مقهور بنظام پور آمده در پی سامان و سر انجام قلعه اند - اول بر سر ایشان ترکتاز آورده آن بد اندیشان را ازینجا بیجا کند و خود در جای ایشان اقامت نموده با صد طریق تنگ گیری و تضییق محاصره در صدد انسداد مخارج و مداخل قلعه باشد - که مبادا مخالفان ناگهان آذوقه ازین سمر به متحصنان رسانند - و شاید که ازین راه گروه مخدول ابواب طلب امان مفتوح دارند - اگر تا رسیدن اینجانب سیمای مقصود در آئینه وقوع چهره نما گشته همگنان از در استیمان در آیند درین صورت زینهار از ایشان دریغ ندارد - والا فرمانروای تیغ بی زینهار را بر ایشان حکم سازد - چون نوشته بخان زمان رسید بسرعت تمام به نظام پور آمده فتنه پڑوهان را از حوائی دولت آباد بر آورد - فتح خان از شنیدن این خبر و فقدان قوت و قوت هلاک و بوار خویش در آئینه روزگار معائنه دیده به کار فرمائی ادبار و رهنمائی اندیشه دور از کار دل نهاد مرگ شده دیگر باره بمقام استحکام برج و باره در آمد - و خیریت خان عم رندوله خان را که سپه سالار عادلخان بود با سیصد سوار بدرون قلعه طلبید - درین ایام خانخایان نیز بتاریخ بیست و یکم اسفندار بدولت آباد پیوسته روز دیگر دور دایره حصار را پی سپر باره باد رفتار ساخت - و همگی اطراف و اکناف آنرا باحاطه پرکار نظر دقت نگر در آورده کیفیت حقایق آنرا از قرار واقع تصور نموده - آنگاه جگراج را در خانه فتح خان بدروازه بنا کچهری جای داده دروازه نظام پور را بخان زمان و دروازه پتن را به نصیری خان سپرد - ر کاغذی واره نزدیک بحوض قتلو که کاغذ دولت آبادی مشهور را کاغذگران

آن قریه می سازند باهتمام دلیر همت و جمعی از مردم کار طلب مقرر ساخت- و خود در خانه نظام الملک که متصل بقلعه در نظام پور واقع است اقامت گزید- و دیگر جای نیز ملجاریها بجای استوار ساخته قلعه را از روی ظاهر باحاطه دلیران بلند همت و باطناً باحاطه همت دلیرانه محاصره نموده- و از سر نو کمر بعدو بندی و قلعه کشائی بسته تهیه مایحتاج کار و دربايست وقت از ساختن سرکوب و جواله و زینه و امثال اینها پیش نهاد نمود- و خان زمان را با پنجمزار سوار جرار جنگجوی نبرد آزما معین نمود که پیوسته مستعد کار و آماده پیکار بود- و هر ملجاری را که مدد کار درکار داشته باشد پا دور کیب در آورده بشتاب سیلاب سر در نشیب روی بدان سو آرد- چون سرکوب آن حصار درکوهی که پیش روی کاغذی واره واقع است انحصار داشت- بصوابدید سپه سالار شهامت شعار توپهای راست آهنک درست انداز دور رس اژدها نفس که بدمی عالمی برهم زده جبال البرز مثال از بیخ و بن میکنند- و بیکنفس بارهای سبعة سپهر چنبري افکنده بروج دوازده گانه چرخ اطلس را در یکدگر می شکنند- کارگذاران حیلهرور و منصوبه ساز بااستعمال فنون نیرنگ و فسون باضم انواع حیل ریاضیه و جراثقال چندین کوه آهنین و روئین را بفراز آن کوه خارا بر آورده نصب نمودند- و چون سپه سالار توپها را حسب المدعا جابجا قرار داده خاطر ازین ممر جمع نمود جمعی را به نگاهبانی ایشان بر گماشته لهراسپ را باهتمام ایشان و کارفرمائی عملة توپخانه بازداشت- و از آن جانب نیز فتح خان بسرانجام مصالح قلعه داری و استحکام دادن باره و مسدود ساختن مخارج و مداخل پرداخته نظام الملک را در کالا کوت باز داشت- و خود در مهاکوت جای اقامت گزیده همگی مردم را درون حصار عنبر کوت اساس نهاده عنبر که محیط بیرون شهر است گذاشت- چون قلعه اصل دولت آباد که مانند سرکش کاف کوه بر قلعه کوهی قاف شکوه سمت وقوع یافته بنابر آن از حراست و نگاهبانی بی نیاز است چنانچه چندمی از تفنگچیان همواره آنجا می باشند درین وقت نیز بروفق دستور معهود بهمان اکتفا نمود- بمجلا درین ایام که روز بازار محاصره رونق تمام داشت و پیوسته هنگامه مقاتله و مجادله و مواجهه و مقابله از بیرون و درون گرم بوده طرفین داد دار و گیر و زد و خورد می دادند- باوجود آنکه در برج و باره قلعه انواع آلات آتشیاری از توپ و تفنگ و بادلیج و

ضربزن و امثال اینها بسرکاری عمله این امر که پیوسته بر سرکار خود جد و جهد داشتند در کار خود سر راست بود - بهادران غنیم بنحوی گرم تکاپو بودند که نقش کشیدن در ضمن دم زدن و آرمیدن در عین طپیدن بعمل می آوردند - چنانچه هر چند دود از نهاد و دمار از جان و شعله از دهان ابشال بر می آمد بیشتر سر گرم شغل خویش می شدند - درین حال قطعاً بهادران جان سپار و اولیای دولت پایدار در برابر ثبات قدم ار دست نمی دادند و به پیشرفت کار مقید شده مطلقاً در جان فشانی پای کم نمی آوردند \*

از سوانح ابن ایام رو گردانی یاقوت خان نابخرد و فرتوت است از سعادت دو جهانی - و کیفیت معنی مذکور این صورت داشت که چون قلعه دولت آباد مشرف بر استیصال شد آن تیره درون از راه اخلاص باطنی که به سلسله نظام الملک داشت و میدانست که این مقدمه باعث تخریب مطلق و استیصال بر اصل آن در میان میشود بخاطر ناقص آورد که از هر راه که رو دهد زیاده بر امکان کوشیده نگذارد که این معنی صورت بند و این امر واقعی که تقدیر بر آن رفته بوقوع بیوندد - و چون کاری که بالفعل در قوت اقتدار او بود در رسانیدن آذوقه بدان حصار و امداد اهل آن که به تفنگچی انحصار داشت - لاجرم مگر این اندام دورا کار نمود و غایت مقدر خود را بفعل آورد و لیکن اراده نارس او از فرط ضبط و ربط خانخانان صورت نه بسته بر وفق مدعا بظهور نرسید - و آنانکه چندین مرتبه از اردو بازار آن ناپکار حس استاصواب او غله می بردند گرفتار گشتند - از آنجا که مدار سالاری پناه بر مدارا و اغماض عین است خانخانان بحکم اقتضای وقت این معنی را بر روی او نیاورده مقرر ساخت که حمله آن بار و عمله این کار هر بار که گرفتار آیند همانجا بقتل رسانند - با آنکه مکرر خون گرفته چند دستگیر شده بیاسا رسیدند و خبر بان آشفته مغز و خفته خرد رسید بدین مایه تزییفات اصلاً متنبه نگشت - و بحکم ناپخته کاریهای اندیشه خام همان سر رشته را از دست نداده بر سر پیش نهاد پیشینه می بود - تا آنکه از خار خار داعیه مذکور که باعث خله خاطر آن ناپکار شده بود کار بجای رسید که کچه این نفاق مخفی نحوی گل کرد و بخیه این راز نهفته آن گونه بر روی روز افتاد - که خانخانان را باوجود این مرتبه اغماض عین سر رشته اختیار پوشیده گذاشتن و در لباس نگاهداشتن آن سر

مستور از دست رفت - و رفته رفته شهرت کرده گفته گفته باو رسید - و باوجود آنکه از جانب خانخانان هنوز این معنی بروز نکرده بود بنا بر تلازم خیانت و خوف و حذر غدر یکبارگی ناسپاسی و حرام نمکبی بر خود روا داشته از سر اضطرار عار فرار اختیار کرد - و از همراهی موکب اقبال بریده با همگی مردم و بنگاه خود بخیل عادل خان پیوست - و چون بسبب عدم آذوقه کار بر فتح خان به تنگی کشید بیجاپوریان بخاطر آوردند که بهر وجه که رو دهد غله باو رسانند - بنابراین قرار داد هنگام شام با قریب چهار صد گاو غله باز بنواحی معسکر اقبال آمده آهنگ دخول قلعه نمودند - و هنگام نصف شب در وقتی که خان زمان باهتمام ملچار شتافته بود بیخبر بر سر منزل او رندوله و فرهاد و بهلول و ساهو با قریب چهار هزار سوار ریختند - او ستر سال که خان مذکور نگهبانی بنگاه ملچار خود را بدو و اندک مایه مردم ارسپاهیان خود باز گذاشته بود با راجپوتان خویش و مردم خان زمان رو بمقابله ایشان آورده مردانه کوشید - و بضراب تیر و تفنگ دمار از روزگار ایشان بر آورده کارستانی غریب بر روی کار آورد - چنانچه باوجود قلت عدد اولیای دولت و کثرت اعدا جمعی کثیر مثل برادرزاده بهلول و چند نامدار دیگر از آن باد ساران آتشین سر بر خاک هلاک افتادند - و باقی مخدول و منکوب رو براه فراه آورده هزیمت را نوعی از غنیمت شمردند - و درین دستبازی مالشی بسزا یافته دوسه روز سر بگریبان فرو برده پای بدامان کشیدند - گریختان بی آرم هنگام نصف شب بعد از سه روز باز نزدیک عسکر فیروزی نمودار گشتند - خانخانان تاکید نمود که زمین پراز کربوه و مفاک است افوج قاهره یسال بسته برجای خرد بايستند تا مخاذیل شوخی کرده از جای خود پیش نیابند - و جلو نیندازند - دلیران معرکه هیجا بموجب قرار داد آماده کارزار گشتند - و ره نوردان وادئی فنا عنان تافته نزد یاقوت و رندوله که متصل نظام پور متودد نشسته بودند رفتند - و همانوقت مجلس کنگاش آراسته از سرزنش یاقوت سردود و سپاه بیجا پور از آمد و شد نا تمام و سواری هر روزه و خود نمائی ازدور مانده باز در عین گرمگاه روز که سرداران عسکر فیروز از همه رهگذار آسوده خاطر در منازل خویش آرمیده بودند باتفاق یکدیگر دلیرانه بر سر خیمه و خرگاه دلیر همت ریختند - و او خاطر بعون و صون آلهی و همراهی اقبال بادشاهی جمع نموده با جمعیت قلیل سر گرم مقابله

و مواجهه شد. اتفاقاً نخست از صف اهل نفاق و خلاف خون گرفته که پیمانۀ زندگانی او از درد ممات ابریز و کاسۀ سش از بادۀ غرور و پندار سرشار بود باد جبروت در بروت انداخته بعرضۀ مصاف تاخت و بیانگ بلند درخواست مبارزت به پرتھی راج راتهور نمود - و او را تهور راجپوتی عمدۀ دوائی اجابت ملتمس آن مدعی گشته باو روبرو شد - چون پرتھی راج را زور سرپنجد و نیروی بازو از همراهی اقبال کارساز حضرت ظل الہی بود در اندک فرصتی برون غالب آمد - و با دو تن دیگر که به امداد آن اجل رسیده شتافتند و تا رسیدن ایشان آن نابکار بجهنم رسیده بود ناچار باو هم نبرد شدند تنها در آویخته بہمان اعتضاد سر هردو از تن برداشت - درین اثنا مرزا لہراسپ با فوج خود آمده بدلیز ہمت پیوست - و طرفین از فرط کشش و کوشش پیوند تن از جان یکدیگر گسسته شعلہای آتش تیغ کین را باوج فلک رسانیدند - و از روی کمال استقلال و اقتدار باہم در آویخہ از غایت زد و خورد در معرکہ جانفشانی و سر بازی سرگرمی دیگر اندوختند - چنانچہ در یکدم از اثر فسون ہمزبانی و خاصیت افسانہ خوانی سنان تیز زبان بسی خون گرفته را خواب مرگ فرو گرفته تا بامداد روز نشور خفتند - و در نیم نفس بسی سرکشان کہ مانند پست ہمتان ننگ قرار باخود قرار نداده خود را باتش تنغ شعلہ بار دلاوران تہور شعاز زده بودند باتش حمیت جاہلیت سوختند -

بالآخر از مہب عنایت ربانی نسیم نصرت برگشتن اقبال حضرت شاہنشاهی و زیدن گرفت - و افواج غنیم خذلان شعار کہ در حقیقت خار راد کشایش کار بودند گل عار فرار بر سر زده رو بوادی ہزیمت نهادند - و بہادران بر سبیل تعاقب چند کروزہ از عقب ایشان شتافتند گروہی انبوه را در عین ہزیمت بہ دار البوار راہی ساختند - در اثنای این حال چون خانخانان اطلاع یافت کہ بیست ہزار گاو غلہ با سیصد و پنجاہ سوا از بندہای درگاہ در ظفر نگر رسیده از ملاحظہ دستبرد غنیم کہ مانند اندیشہ خود در آن سر زمین پراکنده شدہ اند یارای رسیدن خود بہ لشکر ظفر اثر ندارند - سپہ سالار مبارز خان و نظر بہادر و راو دودا را بجمہت آوردن آن فرستاد - و بنا بر احتیاط خانزمان بہادر را نیز از عقب راہی ساخت - بہلول و ساہو وغیرہ مخدولان با فوجی گران سنگ باہنگ قطع طریق بہادران راہی گشتہ با خان زمان روبرو گشتند -

و جنگی عظیم در پیوسته دلیران کوه وقار بیاد حمله صرصر اثر گرد از بنیاد وجود نابود آن خیل سبکسر باد سار بر انگیزخته بهر طرف که رو می آورند جمعی کثیر را عرضه تیغ پیدریغ می ساختند - و از صدمهای سخت سنگ تفرقه در میان ارواح و اجسام آن خاکساران آتشی سرشت انداخته از دست بردهای پی در پی کار بجای رسانیدند که هیچ خون گرفته را از روی پیش آمدن در عرصه گاه خاطر جلوه نمی نمود چه جای آنکه پای جرات و جلادت از خانه رکاب فرا پیش گذارد - و هیچ سر گذشته را از فرط افسردگی دست گیر امل بلگام گیری نمی گزاید تا بگرم ساختن عنان مرکبان چه رسد - مجملًا از سه بهر روز تا دو گهری شب هنگامه جنگ تیر و تفنگ و نیزه و شمشیر گرم بوده جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و اکثر زخمهای منکر برداشتند - و از موافقان چندی که یکه تاز عرصه تیز جلوئی و پیش روی بودند به برداشتن جراحت های کاری که همانا التمغای اقطاع ابدی نیکنامی و کامگاریست فرمان یافتند - و در پایان امر چون سرداران غنیم دیدند که در عرصه کارزار از پیکار بهادران جز خوردن زخمهای کاری بری برنمیدارند و سوای بقتل دادن مردم کاری نمی سازند - ناچار بتگ و تا جان بیرون برده خود را به پناه کوه انداختند - بهلول مخدول که سر کج اندیشان و ناراستان بود و مکر دوستان او در داستانها ضرب المثل این خیال خام پخت که بدولت آباد شتافته به خانخانان که در آنولا اکثر مردم کار آمدنی را برای آوردن رسد از خود جدا ساخته خود باندک سپاهی در اردو مانده بود دسپردی نمایان نماید - بنابراین رای ناصواب دست از جنگ کوتاه سلخته سمت دولت آباد پیش گرفت - خان منصوبه بین پیش اندیش از فرط پردلی بوادی تدبیر که در امثال این احوال عین نیکو محضر است ره برده یقین دانست که خویشتن داری و پهلو تهی کردن آن دغا پیشه حریف پرفن از پرخاش جوئی خالی از عذر سکالی نیست - و بنا بر آنکه از کمی مدد سپه سالار و مکارتی آن غدار پر کار آگاهی داشت بمجرد اندک جولان اسپ اندیشه راه به پیشنهاد آن سرگروه اهل عناد برده در صدد مدد خانخانان شد - و خواست که بمنصوبه بازی غائبانه فرزین بند آن مدبر مدبر را که به لجلاج شطرنج روزگار دو رخ طرح می دهد برهم زند - در دم دلیر سمت را با فوجی آراسته نزد خانخانان فرستاد - چون بهلول و سایر بداندیشان

تیره رای در عین ظلمت شب به معسکر خانخانان رسیدند - از آنجا که خواست آلمی به وهن و ضعف هواخواهان دولت تعلق پذیر نه گشته مقتضای مصلحت قضا و قدر امری دیگر بود - همگنان باتفاق کلمه بنا بر وفق مقتضای حال آنوقت صلاح در شبخون ندانسته هنگام طلوع طلوعه بامداد را میعاد جنگ قرار دادند - قضا را آخر آن شب دلیر همت به خانخانان پیوسته مخالفان پیوند امید بسته گسستند - و آن مخدولان بی اختیار فسخ عزیمت نموده سلوک طریق هزیمت را غنیمت دانستند \*

از سوانح این ایام آنجهانی شدن اوداجیرام است - آن بنده درست اخلاص که از سلسله برهمنان دکن بود و سابقا نزد عنبر اعتبار داشت و بعد آن داخل بندهای درگاه گشته بمنصب پنجهازاری ذات و سوار سرافرازی یافته - بنا بر اشتداد عوارض عارضه که از دیرگاه باز بر مزاجش طاری گشته این وقت طغیان نموده بود در گذشت - چون مردم کار آمدنی داشت خانخانان نظر مقتضای وقت و حال انداخته منصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار بنام پسر خود او تجویز نمود - و بیست و ششم سردار والا مقدار صلاح وقت در آن دید که فوجی جرار سرداری خان زمان بر سر بنگاه مخالفان که در آن نزدیکی اتفاق وقوع داشت ارسال دارد - بنا بر آن نصیریخان و سایر اعیان معسکر اقبال را همراه آن خان نصرت نشان بتقدیم این خدمت نامزد فرمود - خان مذکور دلیر همت را با تابینان خانخانان و راجپوتان کم منصب بهراولی منصوب ساخت - و برانگار را باهتمام مبارز خان و سایر افغانان و جرانگار را به نصیریخان و مردم او باز داشت - و خود با او سترسال و راو کرن و غیره در قول قرار گرفت - و بعد از طی چهار گروه مسافت افواج مخالفان تیره باطن نمودار گشته بمواجهه و بمقابله پرداختند - و برین سر دیگر باره اصحاب وفا و وفای و ارباب خلاف و نفاق روبروی هم شده ارباب نور و ظلمت و حق و باطل بیکدگر در آویختند - و عموم آن باطل ستیزان ظلوم و جهول خصوص بهلول حق نعمت ناشناس ناسپاس با اهل حق و حقیقت در آویخته بجای دستبرد سر می باختند - و درین مرتبه نیز مراتب شدت کروفر بمراتب شتلی از کرتهاهای دیگر در گذشت - بهادران پر دل کم هراس مانند شیر ژیان و پیر بیان خود را بمیان آن روبره نشان



و حيله گران زبون گير انداختند - و ساحت سينه را از کينه دبرينه آن بد اندیشان پرداخته عرصه جنگ را از ننگ وجود ایشان خالي ساختند - چنانچه در یک لمحہ مجموع دواب و ارباب ازباب خلاف از اسپ و شتر و گاو و خيمه با ساير احوال و اقبال و غلہ بسيار بتصرف در آورند - و تا قريب دوپہر باهنگ فراهم آوردن تاراجيان و تفقد احوال و اسوال گرانباران درنگ نموده و همگنانرا از نزديک و دور يکجا کرده بهيئت اجتماعي کامران و مقضي المرام معاودت نمودند - درينولا فتح خان را اظهار جرأتی بخاطر رسیده از سر تجلد فوج آرا شده دوسه زنجير فيل جنگي که در قلعه مانده بود پيش انداخت - و خود از دنبال روانه شده بدروازه پتن و کهرکي آمد - و چندی از دليران برگزيده را مقرر نمود که از راه دريچه که روبروی نقب واقع بود بيرون رفته سہيای کار و مترصد پیکار باشند - تا آنگاه که خود نیز از عقب ایشان برآمده بهيئت اجتماعي روانه شوند - شايد که بر نگاهبانان ملچاری که نقب از آنجا سر شده بود زده دستبردی نمایند - و مردم بادشاهی از اين معني آگهي یافته جمعی از سپاهيان کاری روبروی ایشان شده کار از مواجهه و مقابله بمجادله و مقاتله رسانيدند - و چندین تن از آن زياده سران را بضراب تير و تفنگ از پا در آورده ديگرانرا سر راست براه فرار فراري ساختند - چون درين چند گاه بهادران موکب اقبال از فرط اشتغال به شغل جدال و قتال متوجه به کهي که عبارت است از آوردن گاه و هيمه نشده بودند لا جرم اين دو متاع کم يافت در همه اردوی معالی بنہایت مرتبه کمی گرائيده بود - چنانچه گاه جای اکسیر اکبر یافته هيمه قدر کبريت احمر گرفته بود - بنا بر آن حسب الاستصواب خانخانان خان زمان و نصيربخان برای محافظت عملہ اين کار و حملہ اين بار نامزد شدند - و خانخانان قرار داد که خان زمان برای آوردن کهي بشتابد و نصيربخان نزديک اردو بایستد - تا بان مردم که در رفتن و آمدن پس و پيش باشند گزندی نرسد - چون مردم اردو که بکهي شتافته بودند بنا بر عدم آگهي از کيد اعداء دولت نامتناهي بگاہ معاودت شتران و فيلان گرانبار هيمه و گاه را پيش انداخته راهي شدند - رندوله و چندی از سرداران بگمان خالي بودن بيشه از شيران شيرک شده همگنان را قتل نمودند - اتفاق نصيربخان که تا معاودت خان زمان در نزديکیهای اردو توقف نموده بود بر مواضع اهل

نفاق مطلع شده فوجی از تاینان خود فرستاد - رندوله که درین صورت نقش مرادش بر وجه احسن درست نشین شده بود ازین معنی آگاهی یافته دانست که سهم اندیشه آن خطا پیشه هدف اصابت بر خورده و دام مکیدت آن فاسد عقیدت صید مقصود بر وفق کام و طبق مرام بقید احاطه در آورده - با سایر همراهان که قریب سه هزار سوار بودند جلو ریز بر سر ایشان تاخت - نصیریجان ازین معنی خبر یافته با آنکه اکثر همراهان و تاینان خود را برای محافظت سر راهها جابجا متفق ساخته زیاده از پاقصد سوار با او نمانده بودند از قلت جمعیت اندیشه مند نگشته مانند شیر ژیان که همواره بی مددگار یک تنه رو بعرضه کار زار می آرد بنا بر انداز گوشمال آن شوخ چشمان به قلب سپاه ایشان ترکتاز نمود - و در اثنای راه جمعی از تفنگچیان بر آبکندی سر راه مخالفان بکمین نشاند - چون درین حال که رندوله و همراهانش مانند نخچیر رم خورده بی محابا شتافتند بر سر تیر کمین کشایان رسیدند - قدر اندازان ایشان را بباد تفنگ گرفته بیکدم اسپ و آدم بسیار آن تباه اندیشان ب خاک هلاک انداختند - با وجود اینگونه تنبیهی بلیغ اصلا متنبه نگشته بنا بر پنداری که لازمه غنوده خردی ست بمقتضای نفس اماره و طبع زیانکاره کار کردند - و دیگر باره خیال مجال کمین کشائی بر محروسان حمایت خدائی بسته سمت فوج دلیر همت و میرزا لهر اسپ پیش گرفتند - نصیریجان درینوقت نیز رو بدفع آن تیره رویان نهاده در حمله اول سلک جمعیت ایشان را از هم گسست - چون آن کوتاه نظران از همه سو حوادث آسمانی را محیط خود دیده دانستند که ازین میانه جان مفت بیرون نمیتوان برد خود را بر کناره عرصه مصاف زده راه هزیمت پیش گرفتند - و خان زمان در آخر آن روز بسلامت معاودت نموده همگی احمال و اثقال و رواحل و عمله آن امر مهم را قرین سلامت بمعسکر سعادت رسانید \*

از سوانح دولت روز افزون که در روز همایون سوم فروردی ماه بمحض کار کشائی اقبال این تائید پرورد حضرت ذوالجلال چهره نما گشت کشایش حصار عنبر کوت ست - و تبیین کیفیت این فتح مبین برین نهج است که چون روز گذشته یعنی روز میمنت افروز دو شنبه نقبی که از ملچار خان زمان سر شده بپای حصار مذکور رسیده و برخی از باره و برجی از بروج آنرا خالی ساخته بهفتاد من باروت انباشته شد همت بر آتش

دادن آن گماشته بمقتضای رای صواب آرای سپه سالار کامگار قرار یافت که سایر سرداران و الامقدار و بهادران نامدار مثل راجه بهار سنگهه و نظر بهادر خویشگی و راجه سارنگ دیو و سید علاول و پسران ناهر خان و نظر بیگ و یولم بهادر و کشن سنگه و مدن سنگه بهدوریه و سنگرام زمیندار جمون در پی پیکار بل بر سر کار بوده مسلح و مکمل سه گهری از شب مانده در ملچار خانزمان فراهم آیند - تا بامدادان در حضور سپه سالار نقب را آتش داده راه در آمد حصار کشوده شود و به امداد تائید ایزدی یورش نمایند - قضا را در وقتی که یک گهری بطلوع طلوعه صبح مانده بود و هنوز خانخانان و سرداران بر سر وعده گاه نیامده بودند که صاحب اهتمام مهمات نقب آتش بیاروت رسانیده - و بیست و هشت ذراع از دیوار قلعه و دروازه گزاز برج بکام هواخواهان هوا گرفت و راهی خاطر خواه در کمال کشادگی و فسحت و اشده - چون متکفلان عهده یورش هنوز بوعده گاه نیامده بودند و خانزمان و نصیریخان و دلیر همت و میرزا لهراسپ بحکم دوربینیهای خانخانان اطراف لشکرگاه را از آسیب تعرض مخالفان کم فرصت نگاه میداشتند که مبادا در عین سرگرمی بهادران بشغل یورش آن کوتاه نظران مساعدت وقت را از دست ندهند - و فرصت فوت نکرده بانداز نمایش دستبرد چشم زخم باولیای دولت بی زوال که لا یزال از گزند انظار ناموافق انجم محروس بوده آفت عین الکمال بدیشان بر نرسانند - لاجرم باوجود حصول مقصد و عدم مانع آنگونه جاده عریض ساحت مفتوح شده بود کسی داخل قلعه نه شد - ازین راه خان خانان گرفته خاطر و در تاب شده غائبانه با همگان گرم عتاب گردید - و بعد از طلوع بامداد خانزمان و نصیریخان را با همراهان دیگر طلب نمود - چون آگاهی یافت که مخالفان از اطراف و نواحی لشکرگاه خود نمائی و شوخ چشمی می کنند - بنا بر آن خانزمان را بمدافعه ایشان باز داشته دیگر سرداران را بنا بر مصلحت یورش ببازگشت اشاره نمود - درین وقت که متحصنان بهیئت اجتماعی بر سر آن رخنه گاه جمعیت نموده آغاز آتشبازی و بان اندازی کرده اراده داشتند که آنرا به تختها و چوبهای کان و امثال آن بل به تیر و تیغ و توپ و تفنگ و بان مسدود سازند - بهادران رزم جوی که حسرت الموعود یورش پذیرفته لافها زده بودند از دشواری کار و سختی جا در پس دیوارها ایستاده قدم پیش نمی گذاشتند - درین وقت سپه سالار کار طلب پس که طلبکار

پیش برد مطلب بود از اسب پیاده شده اراده نمود که خود درین صورت بی ملاحظه بدان فیل بند طلسم پیوند که خانه مات شاهسواران عرصه مصاف است رخ گذاشته نگذارد که بتازگی منصوبه سد رخنه فروچیده آن راه را مسدود سازند - چون این معنی خلاف روش سرداری بود نصیریخان یورش سردار مناسب ندانسته آن کامگار ناجوی را ازین پیشنهاد ممانعت کرد - و هر چند خانخانان در مقام امتناع در آمده آنچه در قوت امکان جد و جهد بود بفعل آورد - و هم چنان نصیریخان بر سر ممانعت پای افشرده سر کردن سهم بر ذمه همت گرفت - سردار شهادت شعار چون دید که این معنی از پیش نمی رود و نصیریخان چنانچه باید و شاید از عهده پذیرفته بر می آید - درین صورت که از تعهد آن سردار نامدار جمعیت خاطر اندوخته بود نقش پیشنهاد پیشینه از صفحه خاطر محو نموده طرح بورش برنگ دیگر انداخت - و ماده سرگرمی و قوی دلی سردار تا احاد سپاه سپها ساخته همگانرا به ترهیب و ترغیب بیمناک و امیدوار ساخت - آنگاه بتوزک و ترتیب اهل یورش پرداخته همیشه داس را نیز با جمعی از تاپینان کار آمدنی خود همراه داد - چون نصیریخان با سایر مردم و نظر بهادر خویشگی جمعی را که تعهد در آمدن رخنه حصار نموده بودند پیش انداخته از دنبال ایسان روانه شد - و از عون عنایت ربانی و صون حمایت آسمانی که حرزیت حریر و حصنی است حصین سپر رو بل نیروی دل و زور بازو ساخته بانصرام پیش نهاد خاطر پرداخت - مجملآ همگان بهیئت اجتماعی خود را بر آن دریای آتش که موج شر و شور بر چرخ اخضر میزد زدند - متحصنان از سر جان گذشته در دهانه رخنه بل بر سر مال و عرض خانمان پای محکم نمودند - و از طرفین هنگامه جدل و رد و بدل بنوعی گرم گردید که در برابر آن تفنگچی آفتاب عرصه محشر افسرده می نمود - و روز بازار داد و ستد دلاوران بنحوی رونق پذیر شد که در جنب آن دار و گیر روز حساب بشمار در نمی آمد - چون درین گونه وقتی هواخواهان دولت سرمدی که همواره خواهان این روز بوده سودای سربازی و هوای جانفشانی را در دماغ جا می دادند - لاجرم در زد و خورد پای کم نیاورده غرامت سر بدر بردن و زیان جان بیرون آوردن بر خویشان روا نداشتند - و بانداز دریافت نیکنامی کونین لوای جد و جهد افراشته همت بر آورد آرزوی

دیرینه گماشتند - تا آنکه خلقی بیشمار از مردم سپه سالار و تاپینان نصیریخان که فدویانه می کوشیدند زخمدار شده چندی نصیری وار جان نثار گشتند - کوتاهی مقال در عرض اینحال که کار رزم و پیکار در عرصه نبرد مردان بطول و معامله جدال و قتال ثابت قدمان سرباز به دور و دراز کشید - چنانچه نزدیک بود که از نفس کشیدن ازدهای دمان ضربزن و نیش دوانی زنبورک و بدلیچ بل بدمدمه افسون دم گیرای توپ و تفنگ متنفسی در میدان جنگ نماند - قوی نفسان رزم آزمای که در راه خدیو ممالک آفاق و مالک رقاب انفس هیچ چیز حتمی جان عزیز دریغ نمی داشتند - و به بذل مال و نفس همت بر ابراء ذمه از حقوق مرحمت آنحضرت می گماشتند - باوجود آنکه زخمی و کشته توده توده و پشته پشته بر روی هم افتاده بودند از هر طرف بی ابا و محابا پای بر سر قتیل و روی جریح نهاده پیشتر پیشتر می دویدند - اعدا بمقام مدافعه و سمانعه در آمده بضراب توپ و تفنگ و سورت آتش حقههای باروت علت رفع سطوت و کسر عسولت بهادران می گشتند و بدین طریق سد رخنه نموده سنگ راه فتح می شدند - و دیگر باره تائید یافتگان نصرت ربانی بهزاران جر ثقیل خود را بدهنه رخنه رسانیده سایر منصوبهای انسداد را که مخالفان بضم انواع حیل با فنون چاره و تدبیر نصب نموده بودند برهم می زدند - بعد از تکرار این صورت در آخر کار یکباره همگنان دل بر شهادت نهاده از ته دل بسر بازی و جان فشانی پرداختند و بطیب خاطر کمتین طیبین بر زبان آورده تکبیر گویان سوزن انداختند - و از جانب راست نصیریخان و نظر بهادر و سایر مردم سپه سالار از سر تجلد و روی تهور چشم از جان پوشیده نظر بر امداد تائید آسمانی دوختند - و از طرف دیگر راجه بهار سنگه و راجه سارنگ دیو و سید علاول و کشن سنگه و مدن سنگه بهدوریه و سنگرام زمیندار جمون بیاورنی توفیق با آن موافقان وفا آئین وفاق سرشت اتفاق نموده یکدفعه بدرون ریختند - چندانکه متحصنان ککش و کوشش آنچه در توان امکان منع و دفع گنجایش داشته باشد بجا آوردند سودی نداد - و درین صورت عموم درونیان خصوص خیریت خان بیجاپوری داد دار و گیر داده آنچه از سرحد احتمال و قوت تصور بیرون بود در درون حصار به فعل در آوردند - چنانچه کار از تیر و تفنگ گذشته بجمدهر و خنجر رسانیده از فرط سرگرمی ستیز دست و گریبان نماند - و معینا بجای نرسیده نقد عمر عزیز و گوهر وقت گرانمایید بیجا و بی

مصرف تلف و ناچیز ساختند - درین نوبت نیز گروهی انبوه به قتل رسیده جمعی کثیر زخمی گشتند - خصوص سرنوبت رندوله که همراه خیریت خان شریب بود از پای در آمده به بنس المصیر رفت - ناچار بعد ازین مراتب بقیة السیف تا خندق قلعه دوم که بمهاکوت اشتہار دارد فرار اختیار نموده در پناه آن قرار گرفتند - درینوقت خانخانان بوقت رسیده خود را به بہادران جان سپار رسانید - و چون ازین دست حصاری حصانت آثار کہ ارتفاع اساسش تا شرفات چہارده گز و عرض پنج گز است بناہر تائید ایزدی بقبضہ قبض و تصرف اولیای دولت ابدی در آمد - سپہ سالار زبان نیایش گذار بسپاس و ستایش حضرت آفریدگار کشودہ ہمگانرا موقع تحسین بسیار و مورد آفرین و شاپاش بی شمار نمود - و سایر غنائم و اموال قلعه کہ بدست یغمانیان عسکر نصرت اثر افتادہ بود ازیشان باز یافت نمود - خصوص یک زنجیر فیل کہ بتصرف مردم بہار سنگہ بندیلہ در آمدہ بود آنرا نیز برو مسلم داشت - و چون خانزمان بعد از گرفتن حصار بر افواج مخالفان کہ در برابر او صف آرا شدہ بودند تنختہ بود - و ایشان بناہر شکستگی دل و گرفتگی خاطر با دل پژمرده و دست افسردہ از کار رفتہ عنان انصراف برتافتہ بہ بنگاہ خود شتافتہ بودند درین اثنا خود را بخانخانان رسانید - سپہ سالار اعظم با سایر امرای عظام بہمان پا سر تا سر درون حصار را پی سپر ساختہ آنگاہ تاپینان نصیریخان را با بہار سنگہ و پسران عذاہر خان و سنگرام و چندی دیگر از ارباب منصب والا بمحاصرہ مهاکوت باز داشتہ خود باردو بازگشت نمود - و روز دیگر از منزل نظام الملک کہ درین مدت در آنجا اقامت داشت بخانہ یاقوت بد عہد کہ داخل عنبرکوت قریب دروازہ مهاکوت واقع بود انتقال نمودہ مالوجی و جگجیون و چند منصبدار دیگر را بمحافظت ملچار کہ بخودش منسوب بود منصوب ساخت - و در مقام سرانجام اسباب فتح حصار مهاکوت و صدہد اہتمام سائر ما یحتاج این امر مهم شدہ نخست نژاہان خارا شکن فرہاد فن را کہ بنوک متین آہنین و سرتیشہ فولاد صد رخنہ در سدہ سکندر و ہزار شکاف در دل کوه قاف می افکندند سر گرم سر کردن نقب و پیش بردن آن کار صعب ساخت - در عین این حال کہ سپہ سالار بتہیئہ ناگزیر وقت اشتغال داشت خبر دادند کہ چون مخالفان را دست و دل از فتح عنبرکوت کہ تسخیر حصار اصل ہمانا فرع است

بافسردگی گرائیده - چنانچه از حصون دیگر نومید مطلق شده بنا بر کارفرمائی اضطراب بدست و پا زدن در آمده اند - لاجرم یاقوت و فرهاد و بهلول و کهیلوجی بجانب برار شتافته اند تا باشوب انگیزی و ترکتازی در آمده سر راه بر رسانندگان آذوقه و خزانه گرفته دستبردی نمایند - بنا بر آن خانخانان از روی حزم و احتیاط که چهار دانگ ارکان اربعه سرداریست چهارم اردی بهشت خانزمان و راوستر سال و راوکرن و امثال ایشان را با فوجی آراسته ارسالداشت که همه جا از دنبال آن تباه سگالان تاخته همگنانرا بنحوی گوشمال دهند که من بعد آن گروه شراندیش را امثال این خیالهای محال پیرامون خاطر فاتر نه گردد \*

چون در عرض این اوقات از طول ایام محاصره و تضییق اهتمام محاصران مسلک ضیق معاش بر متحصنان بطریقی تنگ شده بود که کار همگنان بجان بل فی المثل کرد باستهخوان رسیده بود - چنانچه اکثر مردم بیشتر اوقات از پوست خشک و استخوان بوسیده جانوران مرده اگر بدست می افتاد آنرا نعمتی عظیم و لقمه چرب شمرده روز می گذرانیدند - بنا بر آن رندوله و ساهو بر آن شدند که آذوقه سر بار کرده در خندق برابر دریچه شیر حاجی بیندازند شاید که بدین طریق قوت چند روزه بدست متحصنان افتاده فی الجمله قوتی بیابند - قضا را خانخانان ازین قضیه آگاهی یافته نصیریخن و راء دودا وغیره را بمحفظت طرف بیرون و مهیش داس راتهور را با جمعی از راجپوتان به نگاهبائی درون مقرر ساخت - که شب و روز بر سر کار بوده از غنیم خبردار باشند که مبادا نهانی غله باهل قلعه رسانند - اتفاق در پایان شب [چهاردهم] اردی بهشت ماه رندوله و ساهو غافل از باز داشت کمین کشابان و بستن مداخل و مخارج با سه هزار سوار هزار سرباری آذوقه بنزدیکی معسکر اقبال رسانیدند - و خود همان جا توقف نموده فوجی از سوار و پیاده تیر انداز و نیزه دار و تفنگچی کرنا تک که در سرعت و چابکی تگ سبقت از باد پای ابر و گلگون برق می برند و در هیچ پایه پای کم از سوار نمی آرند بلکه در هر پله بر همگنان چربیده بازو بدستاری یک تازان می کشایند و رهگذار بر فیل سواران عرصه پیکار می بندند - همراه متحملان آن بار فرستادند

که غله را نزدیک قلعه انداخته خود باهستگی بار کردند - چون آنجماعت قریب بخندق رسیدند کمین کشایان ناگه از مکان و اماکن خویش بیرون بسته سر راه بر ایشان بستند - چون مخالفان مکرر پیکار بهادران تهور شعار آزموده سخت کوشی دلاوران جلادت کیش دیده بودند - و میدانستند که باوجود ممانعت ایشان درونیان را امکان بیرون بردن حبه از میان نیست - لاجرم بارها بی ستیز و آویز انداخته راه فراز پیش گرفتند - و همگی آنها بتصرف مردم نصیریخان و همیشه داس درآمده متحصنان حرمان نصیب جز عین فاحش حسرت بهره از آن نه بردند - چون فتح خان از رسانیدن آذوقه نومید مطلق شد معینا از رسیدن سر نقب پپای دیوار حصار مهاکوت سو حساب رفته بتازگی شماری از کارروزگارتیره رو خویش برگرفت - و از صفحه روی کار ظاهر بود که دمام آن نیز بحوزه تصرف و حیز تسخیر بهادران عدو بند قلعه گیر درمی آید - لاجرم از هجوم افواج خوف و هراس که پی در پی بر شهر بند باطن آن تیره درون سیاه بیرون ریخته سر تا سر آنرا فرو گرفته بود - اهل و عیال و اسباب و اسوال خود را بکالا کوت فرستاده با خیریت خان و سایر متحصنان جریده در مهاکوت توقف گزیده بکنج خذلان خزید - چون خیریت خان و دوتوناگه ناتیه و تاناچی دوریه و باقی مردم عادل خان از شدت ضیق احوال در مضیق محاصره خصوص از ممر قلت آذوقه بتنگ آمده بودند - معینا خاتمه کار معلوم نه و امید رستگاری از بلای قحط و غلا بیآوری تیغ بیدریغ دانستند - لاجرم بمقام چاره جوئی درآمده در مال کار خود کنگاش نمودند - و بنا بر انحصار رای صواب در ضمن امان طلبی و شفیع انگیزی بمیانجی استشفاع مالوجی استفتاح ابواب امان مال و جان و استدعای عدم مزاحمت در باب معاودت خان و مان نمودند - چون خانخانان درین ماده ایستادگی ننمود و خاطر ایشان از همه رهگذر بجمیعت گرائید - چهار گهری از شب هژدهم اردی بهشت سپری گشته سرداران بیجاپوری بهمراهی دو صد سپاهی از اطراف ملچار نظر بهادر بدست آویز کمند فرود آمدند - خانخانان از روی طرز دانی و کار آگاهی در مقام داجوئی و دلدهئی مرداران مذکور شده پرداخت احوال و مرمت ظاهر و باطن ایشان پرداخت - و دلیر همت را مسماندار خیریت خان نموده ضیافت سرداران هندو بمالوجی مرجوع داشت - و روز دیگر ایشان را نزد خود خوانده بر وفق مقتضای وقت و حال نهایت گرمی و مهربانی



در باره هریک بظهور رسانید - چند آنکه کلفت باطن و وحشت خاطر شان  
 بیکبار گوی بانس و الفت مبدل شده قلوب رسیده همگنان به آرام گرائید -  
 و بتقریب سخن خانخانان گوش زد سایر مستمعان گردانید که چون  
 عنقریب موکب اقبال حضرت صاحبقرانی قرین سعادت جاودانی  
 می رسد پیشنهاد خاطر آنست که زود تر به تسخیر این حصار پردازم -  
 و پس از پرداخت این مهم پیش از وصول رایات برکت آیات نهاییب  
 مساعی جمیله در تهیه اسباب فتح بقیه حصون و قلاع و تسخیر تتمه بقاع  
 و اصقاع دکن مبدول داشته گوشمال اهرمن نهادی چند شیطان نژاد  
 وجه عزیمت عزایم خاصیت سازم - خصوص استخلاص بیجاپور  
 و استیصال مخدولان مقهور که از سعادت بندگی رو تافته و بدان حدود  
 شتافته عادل خان سلیم الصدر ساده دل را برهنموننی طریق عصیان  
 بر سلوک بیرهه طغیان داشته اند - و بتازگی همت کارگر و جهدکار ساز را  
 به پیش رفت این کار گماشته از عهده حق و کوشش و کشش بر آیم - ولیکن  
 بحکم آنکه تنبیه و تادیب این خورد سال غنوده هوش کم خرد که مستلزم  
 تخریب بلاد و تعذیب عباد است بالذات مقصد نیفتاده - و عرض اصلی  
 استقامت آن کودک منش بی خرد و ش که به بد آموزی مستی تباه  
 گرای خوب سیر نمی کند بر طریق مستقیم انقیاد و اطاعت است -  
 چندی قریبه الی الخالق و طلباً بصلاح الخلق بتقریب گذرانیدن موسم  
 برسات و گذاشتن بهادران کار طلب در تهانه جات سر زمین احمد نگر را  
 سرمنزل اقامت می نمایم - که مگر درین میانند آن کناره گزین طریق  
 نجات به میانجی عقل صلاح اندیش بر سر راه آمده بهبود حال و مال  
 خویش فرا پیش گیرد - و شیوه ستوده والد مرحوم خود را از دست نداده  
 سنت سنیه اسلاف خویشتن را دستور العمل سازد - تا در آن صورت این  
 خیر خواه عباد الله باظهار عبودیت و اطاعت او قناعت نمود باین  
 دست آویز از در شفاعت در آید - و بوسیله عرایض متواتره فرو گذاشت  
 خود سربها و نافرمان بریها که در عرض این مدت از و سرزده از درگاه والا استدعا  
 نماید - و اگر بنا بر عدم خواست ایزدی خیریت عاقبت و حسن عافیت  
 خویش نخواهد و بخواهش خود در استیصال دولت دیرینه سال سلسله  
 خویشتن کوشش نماید - و بر وفق همان دستور بدستان فتند پرستان بازی  
 خورده گردن کشی از سر نهد - عنقریب خان زمان را در قندهار و

دلیر همت را در پونه و چاکنه و مرزا لهراسپ را دو دهارور گذاشته و خاطر از تهنات بجمیع وجوه جمع نموده ساخت پای حصار بیجاپور را مجمع عسکر منصوره خواهد ساخت - چون مقصود در طئی ابن ابواب حکیمانہ ادا شد همگنان رخصت یافته روانه مقصد گشتند -

درین اوقات چون خانخانان اطلاع یافت که تنگنای ساحت حوصله و مضیق عرصه کار بر متحصنان از آن تنگ تر گشته که دیگر پذیرای تنگی توانند شد و بنا برین قلعه امروز فردا مشرف بر فتح است لاجرم درین باب اهتمام بیشتر نمود و هر روز بملچار دلیر همت که حصار کالا کوت از آنجا توپ رس بود مئی شتافت و از صبح تا شام هر توپ را بحضور خود چندین مرتبه آتش می داد و می فرمود که بان نیز نیندازند - درین اثنا چون رندوله و ساهو دانستند که کار از چاره گرئی چاره گران گذشته و معامله بدان رسیده که سعی عبث بلکه مصل باشد - نخست بر آن شدند که سرخویش گرفته سلوک راه بازگشت فرایش نهند - لیکن بنا بر تلازم حرکت و برکت و عدم شگون سکون مہیای صدور حرکت المذبح شده از سر نو بدست و پا زدن در آمدند - و در دل شب گاه بیگاه هر وقت که قابو می یافتند فرصت فوت نکرده آنچه از دست بر می آمد حق مقام بجا آوردند - چنانچه در اطراف عسکر اقبال بخود نمائی و بان اندازی اشتغال بسته ملت تشویش خاطر و تکدیر صفای وقت می شدند \*

روز دیگر که اهل کھی به سمت کهرکی می شتافتند و آن روز نوبت همراهی جگراج بندیلہ بود رندوله حیلہ و امثال آن بد گوهر که مصدر ابواب بی طریقی و مظهر انواع پیراهی می شدند از دنبال راهی گشتند و با فوجی آراسته در پایان روز خود را نمایان ساخته چون سوار و پیاده طرفین از قبیلہ بندیلہ و تیره درونان خیره نظرگروه دکن مانند سرید و سیاه عرصه مصاف شطرنج در عرصه کارزار برابر یگدگر یسال بستند و انداز آن داشتند که با هم بر آمیخته درهم آویزند و بیاد حملہ مرد افکن گرد از بنیاد وجود و دمار از نهاد یکدیگر بر انگیخته بدم تیغ شعله افروز و نوک ناوک دلدوز خون هم بخاک هلاک ریزند - نخست یکہ تازان معرکه جلادت از هر دو سو در مقام کشش و کوشش داد دار و گیر داده شرط قتال و جدال و حق حرب و ضرب بجا آوردند - درین حال جگراج قطعاً بکثرت آن فرقه تفرقه اثر مہالات ننموده باوجود این معنی از قلت عدد اغلب

اوقات علت مدد جنود غیبی است مظنه غلبه را بسرحد ظن غالب بل یقین کامل رسانید - و ازین راه سرمایه نیروی دل و زور بازو فرا دست آورده از عقب فیلی که همراه داشت با همراهان خود بی اندیشه اسپ بسوی آن حریفان دغا پیشه انداخت - آنگاه همگی افواج بیکبار بارگیها انگیزته از مواجهه و مقابله بمجادله و مقاتله پرداختند - فریقین بر یکدیگر ریخته در هر گوشه از مرد و مرکب پشته پشته خسته و کشته بر روی یکدیگر انداختند - درین دفعه جمع کثیر سرباخته مابقی جان مفت بدر بردند - راجپوتان بندیه به هزیمت غنیم که در حقیقت غنیمتی بزرگ بود اکتفا نموده شرایط تعاقب نیز بجا آوردند - و در طی اینحال چندین سراسپ و چند نشان نیز از ایشان گرفته و جمعی کثیر را جریح و قتل و اسیر و دستگیر ساخته مظفر و منصور معاودت نمودند - و با اهل کهنی سالم و غانم بموکب اقبال پیوسته جمیع اسپها و نشانها با سرهای سرداران بجهت علامت آن فتح نمایان از نظر سپه سالار گذرانیدند -

از سوانح نمایان دولت ابد پایان که درین اوقات سعادت سمات چهره کشا گشت فتح خان والا مکان خانزمان است - و رسیدن او و رسانیدن رسد آذوقه و خزانة باروت در ضمان امن و امان به معسکر اقبال - و توضیح این ایهام آنکه چون خان مشار الیه بسببی که همدرین نزدیکی گزارش پذیرفت متوجه سمت برار گشته به ظفر نگر رسید و برای تجسس اخبار غنیم همانجا رحل اقامت افکنده توقف گزید - درین حال خبر یافت که رسانندگان خزانة و غله که از برهانپور ارسال یافته بروهن کهنه رسیده اند و بدخواهان دولت خبر یافته بدان جانب شتافته اند - لا جرم راجه بهار سنگه و احمد خان نیازی را در ظفر نگر گذاشته بیدرنگ آهنگ آنجانب نمود - غنیم ائیم انداز ترکتاز و دستبازی با بهار سنگه و احمد خان نموده بدان صوب شتافت - دلاوران مذکور باوجود کمی جمعیت های کم از آن زیاده سران نیاورده رو بمواجهه آن تیره رایان نهاده بازو بمقابله و مجادله کشادند - و عاقبت به نیروی تائید ربانی و تقویت توفیق آسمانی فرصت و نصرت یافته جمعی کثیر را از پا در آورده بمقر مقر دادند - و باقی ناگزیر راه گریز سپرده نا دار البوار هیچ جا قرار نه پذیرفتند - چون خانزمان با خزانة و غله مقضی المرام به ظفر نگر رسیده از آنجا متوجه دولت آباد شد و این خبر به غنیم رسید - بنا بر آنکه درین مدت

سایر معیبهای نامشکوره آن گروه مقهور برباد رفته بود و دستیاب خیالی آن مشتی محال کوش باطل کیش بنا بر فرط رهن و ضعف از بیوت عنکبوت اضعف و او هن گشته - خصوص تدبیری که درباره تجهیز فوج یاقوت و رفقای دیگر بجهت شور انگیزی سمت برار زاده طبع کج گرای آشوب زای و اندیشه خطا پیشه ناقص تدبیر آن گروه حق متمیز شده بود آن نیز ضایع و ناچیز گردید - ناچار رندوله و ساهو صلاح کار فساد بنیاد درین معنی دیده قرار بر آن دادند که با یاقوت و سایر همراهان او پیوسته بهمراهی ایشان سر راه بر خانزمان بگیرند - و بنا برین فکر دور و دراز از دولت آباد برآمده راهی راه گمراهی شدند - و بعد از الحاق بیاران خود از سر نو تصمیم آن عزیمت ناقص نموده باتفاق روانه مقصد گشتند - چون خانخانان نیز از اندیشه بد اندیشان آگهی یافت نصیریخان و جگراج را نامز مدد خانزمان نموده بشتاب تمام فرستاد - غنیم مخدزل پیش از وصول فوج کوسک بخانزمان رسیده گاهی که باهنگ دستبازی بانی چند از دور می انداختند بنا بر بعد پله بل بخاصیت تیره بختی ازین حرکات تباه و اندازهای دور و دراز جز خار دامن و برق خرمن حاصلی دیگر بر نمی داشتند - و احياناً در ضمن آن ساجشوری در دور دست لشکر از دست درازی بر واپش ماندگان اردو بدستور معهود دیرینه کفی چند گاه کهنه بیاد بر داده پش از غلبه یاس لاچار مغلوب و منکوب سمت فرار فراپیش می گرفتند - و هوا خواهان دولت ارجمند گاه برگی به بهای دستبازیهای آن مشتی سبکسر نداده دست بردهای دزدیده آن گروه گرانجان سوخته خرمن را قدر جوی وزن نمی نهادند - منجمله چون نصیریخان و جگراج باولایای دولت ابد پیوند پیوستند - خانزمان در همان مکان به ترتیب صفوف پرداخته نوج هراول را بسردار نصیریخان و راجه بهار سنگه و ارجن عموی رانا باراست - و مبارز خان و جگراج و بهادر جی پسر جادو رای با چندی دیگر چنداول مقرر ساخته خود با جمعی در فوج قول یسال آرا شد - و خزانه و آذوقه را احاطه نموده باین و توزک شایسته مرحله نورد گشت - چون آن مخدولان فضول مکرر خویشتن آزمائی کرده بودند زیاده بر آن خود نمائی را باد پیمائی شمرده دیگر نمایان نه شدند - تا آنکه در روز دخول به کهرکي دیگر باره حیلہ پردازان اهل نفاق این تدبیر باطل و تزویر ناقص را بحیلہ اتقاق

کلمه آراستند - که چون اکثر دلیران کار آرسوده در فوج چنداول و هراول معین اند و اغلب اوقات نزدیک دو گروه از قول دور بوده فی الحال کومک هیچ یک ازین دو گروه بآنها نمی تواند رسید صلاح وقت آنست که نخست راه به فوج قول بسته بر ایشان کمین کشا گردند - لاجرم باین قرار داد نه هزار سوار چیده برگزیده در خارج کهرکبی ترتیب صفوف نموده خود را بر صف پر هیبت خان زمان زدند - آن شیر پیشه دلیری و دلاوری که باستظهار خدیو روزگار دل رستم داشت همت بر عدو بندی گماشته سایر همراهان را از برکت آثار قلت اعوان و انصار بنابر صدق اخبار آسمی چنانچه مکرر سمت ذکر یافته که اغلب اوقات از روی یقین مظنه غلبه است امیدوار ساخته دلی دیگر داد - و از سر ثبات قدم و روی قوی دلی تمام در ساخت معرکه جنگ باهنگ خون ریز اهل ستیز رنگ قرار و درنگ ریخته طرح دار و گیر انداخت - و بنیاد پیکار بر اساس رسوخ عزیمت پایدار نهاده بناء شکست همگنان و کسر سورت و شدت آن پیمان شکنان ازین دست استوار ساخت - چون بتقریب این قرار داد در ضمن این پیشنهاد تخریب خراب آباد وجود آن مستی بی حاصل بد نهاد بر پایه حملهای بی در بی نهاده قرار قلع و قمع بر اصل آن جمع پریشان حال با خود داد - بی اختیار خود را بر قلب آن بیدلان خذلان زده زده هم در حمله نخستین از کشاکش کشش و کوشش شیرازه صفوف آن فرقه تفرقه پیوند را از یکدیگر گسسته جمله را از هم پریشان ساخت - و چون در عین گرمی هنگامه مصاف علامت اهل خلاف بنظر بهادر جی که پیشتر از مبارز خان می شتافت در آمد نظر بر کارگری اقبال انداخته از قوی اثری دولت بی زوال نیروی بازو و قوت بال اندوخت - و از سر تهور و روی تجلد قدم به عرصه مصاف نهاده داد زد و خورد داده و کمر مردمی به برد افگنی بسته بازوی بهادری به شیر اوزنی بر کشاد - و از جانب دیگر مبارز خان چشم امید بر نصرت آسمانی و تائید دولت جاودانی دوخته از مقراض بران تیغ دو دم و مقراضه پیکان دو سر جامه سرخ زخم رسا بر تن اکثر آنجمله بل سر تا آن گروه کم فرصت زیاده سر ببرید - و بیاوری همراهی اقبال این تائید پرورد حضرت ذو الجلال خون آن خاکساران باد بهما را که دست فضا گرد نعوست و ادبار بر سراهای ایشان پیخته بود با خاک عرصه مصاف بر آمیخت - بالجمله درین کورت نیز پس از کمر و فر بسیار به فرخندگی

اختر سعادت خدیو روزگار ظفر و فیروزی روزی اولیای دولت و بهروزی بهره شده غنیمت اندوز دفع و طرد غنیم تیره روز گشتند - و شکست فاحش بصف تیب اعداء هزیمت نصیب بر خورده از ضرب تیغ شعله آمیغ سیماب وار با هزاران تب و تاب و کمال اضطراب و اضطراب پناه بوادی فرار بردند - و خانزمان مظفر و منصور با همراهان بهمراهی عون و صون آسمانی لوای والا را ارتفاع داده راهی سمت مقصد گردید - چهارم خورداد با سایر اولیای دولت ابد قرین مقرون با نصرت آسمانی و مصون از فتنه آخر الزمانی در دولت آباد به معسکر اقبال جلودانی رسید - و شش لک روپیه خزانه با صد من باروت و بیست هزار گاو غله رسانید \*

مجملاً نقبی که درینولا بسرکاری حکیم حیدر علی ملازم خانخانان تعلق داشت بیای شیر حاجی به قلعه مهاکوت رسیده موقوف انباشتن آن بیاروت بود مشار الیه حقیقت را مشهود سپه سالار نمود - آن سردار هواخواه کار طلب که همواره طلبگار پیش رفت کار ولی نعمت حقیقی خود بود بر سر انصرام مهم آمده دستوری بپایان رسانیدن آن اراده داده بود - که بحسب اتفاق بنا بر اینکه تسخیر آن حصار هنوز در رهن تاخیر وقت بود در عین آنحال مراری پندت از بیجاپور آمده در الوره به مخالفان پیوست - و رسیدن او که علت شغل خاطر اولیای دولت پجنگ و جدال و دیگر اشتعال بود موجب تعریق پیشنهاد مذکور گردید - و این مراری پندت از پندتان یعنی دانایان دکن که بنا بر کمال شرارت ذات و شیطنت صفات در همه فن ابلیس را درس تزویر و تلبیس و پند بدکاری و مردم آزاری می داد - و از فرط چرب زبانی و دوالک بازی شیطان صفت بمجاری عروق و تجاویف قابوب مردم در آمده بابرام و الحاح و خوشامد گوئی و رشوت پذیری که از آن راهپارگ خواب مردم گرفته نبض مزاجدائی همگنان بدست آورده بود تا کار خود نمایی ساخت دست بر نمی داشت - چون ازین راه در دلها راه و در همه جا جای یافته بود نزد خواص و عوام قبول خاص پذیرفت - رفته رفته کارش بجای رسید که در امور دیوانی آن ملک مدخل گردیده در خلا و ملا نزد عادل خان راه یافت - چندانکه عاقبت الامر بمرتبہ امارت و وزارت ترقی کرده مدار کار و بار سیف و قلم و رتق و فتق امور ملکی و مالی آن درخانه برو قرار گرفت - ملخص سخن مراری پندت تازه زور که برارت طعم ضرب دست

توضیح علی

عسکر منصور نچشیده بود و نیروی سر پنجه آن بهادران شیر افکن قوی بازو ندیده - از فرط نادانی و بیخردی فتح و ظفر عرصه کر و فر فروغ هجوم جنود و جیوش و بیشی و کمی عساکر را باعث پیش رفت کار و عدم آن پنداشته همت پست نهمت بر طلب دولت و سعادت روزی نشده گماشت - نخست رندوله و ساهو را با سه هزار سوار روبروی فوج خانزمان بلز داشته خود با یاقوت و همراهی نه هزار سوار رو بمواجهه فوج کلان پادشاهی آورد - سپه سالار نصرت شعار چندی را به ضبط ملجاری درون عنبر کوت باز داشته جگراج و راو دودا را با پرتھی راج مقرر ساخت که در خارج ملجاری خود روبروی غنیم صف کشیده آماده کار و مہیای پیکار باشند - باوجود آنکه این معنی خلاف سرداری و کاردانی بود بنا بر فرط نگرانی خاطر خود نیز با تنی چند معدود از بهادران قوی دل تنومند از قلعه بر آمده با آنکه آخر روز شده بود بیدرنگ با جگراج و قلیلی که همراه داشت با غنیم روبرو گردیده بی آنکه کار بطول کشد بیاد حمله دلیرانه که در حقیقت صباغ غنچه کشائی گذار فتح است پیک حمله آن خسیس طینتان را که خار کشایش کار شده بودند از پیش برداشته راهی بیراهه فرار ساخت - درین حال راو دودا طلت دستوری برداشتن لاشهای افتاده اقرباء خویش که درین نزدیکی افتاده بودند نمود - خانخانان بنا بر آنکه هنوز کار یگرو نشده بود و از دو سو افواج غنیم در تگاپو بودند صلاح وقت درین معنی ندیده رخصت نداد - روا دودا بنا بر دلیری طبیعی و دل سوزی خویشی بل بتمیہ اسباب اجل خویش مصلحت اندیشی وقت و روزگار سازی را بوقت دیگر انداخته بالفعل آن مهم را اهم ساخت - و پس از تاختن سپه سالار با نصیرام پیشنهاد خاطر خود پرداخته او نیز بسوی مقصد خویش تاخت - و مالوجی برفاقت او از همراهی سردار باز ماند - چون اهل خلاف که در اطراف عرصه مصاف بجست و جوی قابوی وقت و انتهاز فرصت کم فرصتی بودند این مایه مردم قلیل را بکام خود دیدند - ازین عالم نامردمی بل نامردی بر خویش پسندیده بانفاق یکدیگر از همه جانب بر ایشان حمله آور گشتند - و چون ایشان دیدند که معامله بدینجا کشید دانستند که عنقریب بخویشان خود می پیوندند دل بر مرگ نهاده کشاده پیشانی کمر همت بستند - و از اسپان فرود آمده دست ر بازه به کشش و کوشش برکشودند -

و بسی مرد و مرکب از آن نامردان مردود پر خاک هلاک انداخته  
لوای بلند ناسی افراختند - و بعد از ادای حق مردمی و مردانگی  
از همراهان همگی جان در راه حلال نمکی داده نیکنامی جاوید عوض  
گرفتند - چون خانخانان با وجود قلت اولیای قوی صولت از دار و گیر  
اعدای دولت گریزی نداشت بهویت برادرزاده رانا را با مردم او بمواجهه  
یاقوت نامزد ساخت - و خود دل بر فتح آسمانی بسته بازو به عدو پندی  
بر کشاد - و مسرعی نزد جگراج فرستاد که با شتاب باد و سحاب خود را  
از دنبال بامداد رساند - قضا را درین اثنا جگراج را فضیله هایلہ پیش آمده  
مغاک شکسته بغایت هولناک و پهناور حایل راه شده بود که گذشتن  
از آن امکان نداشت - درین صورت سہ سالار راجپوتان را بہ سخنان عاطفت  
آمیز و کلمات عبرت انگیز سرگرم ستیز و آویز ساخته دایرانہ بر قلب لشکر  
مخالف زد - و از صدمه باد حملہ شیران شرزه لرزه و تزلزل در ارکان ثبات  
قدم مخالفان افتاده دیگر امکان توقف و مجال استقرار در مکان آنها را  
نماند - مگر چندی کہ سر بہ بدنامی فرار فرو نیاورده بزبان دہی سنان  
رجہ راجپوتان از دہان زخم خیر باد جان گفتند - قضا را درین اثنا  
از آنجا کہ کارگریہای بخت سوافق و یاوریبہای اقبال مساعد است کہ پناہ  
حسب ظاہر بحسن اتفاق زبان زد میگردد - آبکندی عمیق تنک گذار  
بر سر لشکر شکسته آمد و ازین راه توزک افواج ایشان برہم خورد -  
درین حال دلیران فرصت وقت یافته قوشون یاقوت بدبخت را در میان  
گرفتند - و حبشیان سیاه کار تیرہ روزگار را رعایت حق نمک آن نمکحرام  
کافر نعمت دامنگیر شدہ در حمایت و نگاہداشت او قطعاً فرو گذاشت  
نمودند - کہیلوجی و عنبر و عادایخان نیز داد کوشش دادہ با محمد علی  
و برادر زادہای او زخمہای کاری و جراحتمہای منکر برداشتند و در آخر کار  
رو بہ ہزیمت آورده سر خود گرفتند - و یاقوت فرتوت اجل رسیدہ  
خدا گیر کہ ہمگنان او را در میان گرفته بودند آخر کار سر در کفران نعمت  
گم کردہ با بیست و ہفت و زخم نیزہ و شمشیر از ہا در آمد - و دیگر بارہ  
عموم حبشیان بر سر بیرون لاش او هجوم نمودہ ثبات قدم ورزیدند -  
و دکنیان نیز در صدد مدد ایشان شدہ باتفاق حملہ آور گشتند - راجپوتان  
حمیت شعار حمایت یکدگر کردہ بمقام ممانعت و مدافعت مخالفان  
در آمدند و بر سر این معنی نہایت ہا افشودگی نمودند - و ہار دیگر



کارزاری صعب بمیان آمده مصافی عظیم روی داد - و در آخر الامر به عنایت الهی غالب و قاهر آمده مقهوران را شکست فاحش دادند - چون آن تیره درونان کاری نساخته نوید از معرکه بیرون تاختند یکه تازان راجپوت تا نیم گروه رسم تعاقب بجا آورده گروهی انبوه را روانه دارالبوار ساختند - چون اولیای دولت قاهره را باوجود کمئی ایشان و کثرت آن تباه اندیشان ازین دست فتحمندي دست داد - خصوص سزا یافتن یاقوت کافر نعمت که بتازگی سرمه چشم کوتاه نظران حق ناشناس و سرمایه بصارت و بصیرت بی بصران ناسپاس گردید - سپه سالار با سایر سران شکر کنان و سپاس گذاران برگشته همعنان فتح و نصرت آسمانی دو گهري از شب گذشته به معسکر اقبال جاودانی نزول نمود \*

روز دیگر همیر راو و عبدالله سوائی و خداوند خان و سیدی سالم به رهنمائی اختر بخت کار فرما کار کرده خود را بادراک سعادت عظمی بندگی درگاه والا نزدیک ساختند - و حلقه بر در دارالفتح عبودیت که فی الحقیقت مفتاح ابواب سعادت است زده راه این مقصد اقصی که در معنی شاهراه نجات دارین است کشوده بموکب اقبال پیوستند - در همین تاریخ یک پهر از روز سپری گشته خانخانان بملچار سید علاول شتافته اراده نمود که نقب شیر حاجی باره مهاکوت را که چندی پیش ازین خالی ساخته بهاروت انباشته بودند آتش دهد - قضا را فتح خان ازین قضیه آگاهی یافته آتش در جان او افتاد و دور از نهادش برآمد - و بی توقف توکوپنڈت وکیل خود را نزد سپه سالار ارسال داشته از روی تضرع و نیاز پیغام داد - که چون پیش نهاد خاطر و قرار داد اندیشه این عقیدت کیش ارادت پیشه آنست که به تسلیم کلید قلعه ابواب امن آباد نجات و دارالسلام سلامت بر روی روزگار خود و اهل حصار کشاید انساب آنست که آتش زدن نقب را امروز موقوف دارند - و سبب تعویق و تاخیر یکروره قرار داد مذکور آنست که این آشفته روزگار از روی بیچارگی و اضطرار با سرداران عادل خان عقد وثیقه عهد و پیمان را بروابط ایمان غلاظ و شداد برین جمله توثیق داده به بی استصواب ایشان در سایر ابواب خاصه در باب مصالحه و معاهده مدخل ننماید - بناهر آن امروز وکیل خود را نزد ایشان می فرستد و حقیقت نحی کار متحصنان بسبب شدت ضیق طریق تعیش که از طول مدت محاصره و قلت غله و کثرت عسرت و وقوع بالای قحط و غلا ناشی شده بی مبالات

و تحاشی ابلاغ نموده اظهار سایر اسرار مضمهره و افکار مخمره به عمل می آرد - اگر آن باطل ستیزان نیز بر سر راه صلح در آمده ازین در آیند بهتر - و الا بهانه عدم ایصال رسد و آذوقه کافی و رسانیدن مدد نافع که از شرایط محافظت عهد معهود بل عمده ارکان بیعت معقود بود سبب تجویز نقض عهد و نکث عقد می سازد - و خود مبانی صلح و صلاح را تشدید داره مغانیح بست و کشاد قلاع می سپارد - خانخانان بنا بر آنکه روایح راستی گفتار از پیغام او استشمام ننموده خاطر نشان و دل نشین خود ساخت که مدعای او از استدعای مهلت یک روزه دفع وقت و توقع فوت فرصت بل ترصد وقوع آفات تابعه تعویق و تاخیر که مستلزم درست نشستن نقش مراد بر تخت مکر و تزویر است - لاجرم ابواب اختیار و امتحان مفتوح داشته جواب باز داد که اگرچه از تاخیر اراده مصالحه که موقوف بصلاح و صوابدید مراری شراندیش باشد بوی خیر نمی آید ولیکن از باب اتمام حجت ترک پرخاش و ستیز نموده یک امروز دیگر نیز به صبر و شکیم میگذاریم - و فتح خان اگر در مقام نصب منصوبه دغا و فریب و ترتیب مقدمات رنگ و نیرنگ نیست می باید که از سر حیل و وری و افسونگری در گذشته پسر خود را به معسکر اقبال ارسال دارد - و اظهار صدق گفتار خویش نموده مافی الضمیر خود را درین ضمن به تلمه آورده - و چون پیغام بدو رسید و از فرستادن پسر اثر ظاهر نه شد با اشاره سپه سالار آتش در ثقب زدند - و تمام یک برج با پانزده گز باره یکبار بهوا پریده گذارگاهی در نهایت کشادگی و پهنآوری کشاده شد - و عمده اراده هواخواهان بر طبق دلخواه از قوه به فعل آمده اصل ماره یورش آماده گشت - دلیران شر دل درین یله نیز از قضا حذر و از بلا پرهیز ننموده بی ابا و محابا سمندروار در آن بحر زخار آتش بی زینهار غوطه خوردند - و مطلقا بغلوله توپ و تفنگ و بادلیج و ضرب زن و حقه بازوت و امثال آن که متواتر مانند ژاله ابر بهاران در باران بود مقید نگشته خود را بدرون انداختند - چون آن حصن حصین نیز بمفتاح اقبال کار کشای و طالع ارجمند خدیو آفاق گیر عدو بند مفتح شد و خاطر همگنان من جمیع الوجوه جمع گشت وقت محاصره دیگر بارها شده هنگام اهتمام مقدمات فتح باقی حصون در رسید - سید علاول و سنگرام و یولم بهادر که بیرون شیر حاجی برکنار خندق ملچار داشتند باستصواب رای

صواب آرای سپه سالار در درون قعله به پرداخت ملچار پرداختند - و در پایان همین روز بهروزی اندوز سایر مقهوران از سمت چمار تیکری باراده مقابله بهادران عسکر فیروزی اثر نمایان گشتند - و از کمال کوته نظری بر پلنگان شیر آوزن و هزبران مرد افکن که ای ناخن زنی هلال پیوسته با چرخ در جنگ می زنده و بدون گزاره از سمت راس ایشان دمبدم با ماه و سیاره بر سر پرخاش می روند چشمک تحریک جنگ زدن گرفتند - چون ازین کاو کاو بیجا که شیوه اجل رسیدگانست سپهر کین توز بی مهر رابه قهر خود چون پیمانده زندگی خویش بر کردند - و بانگیز کوشش خویش که شیوه خون گرفتگان است چنگ و دندان گرگ اجل را که همه تن خار خار خون ریز است بستیز خویش تیز ساختند - درین حال خانزمان و نصیری خان و چندی دیگر از امثال آن بسبیل مقاتله و مجادله بنابر صواب دید خانخانان روبروی آن دو رویان ده دله خاصه مراری و رندوله شدند - چون روز عمر آن تپاه کاران سیاه روزگار را هنگام شام آمده بود و کواکب اجل آن ستاره سوختگان قریب به غروب مرگ و مشرف بر وبال هلاک شده بود چهار گهری از روز مانده بهادران فیروزی نشان عنان ریز جلو انداخته بیک دفعه بر ایشان اسپ تاختند - و بیاد حمله صرصر اثر دلیران که پیوسته در پی شگفانیدن کل فتح است آن مستی فرقه تفرقه اثر که از بیم غنچه شده همانا نقطه خال صفحه روی میدان بودند همگی مانند هرجم بر خم سلسله مویان تار تار گشته برنگ خال از یک دیگر دور افتادند - درین پراکندگی چندین آدم و اسپ ایشان بدست یغمانیان سپاه ظفر پناه در آمد - و یکه تازان مرکب سعادت را شب هنگام بمضرب خیم نصرت سالم و غانم معاودت روی داد -

از سوانح نمایان دولت پایدار ابد پایان که درین احیان اتفاق افتاده رقتن مال و منال و عرض و ناموس و بنگاه و عیال ساهو مخدول و رندوله مقهور است - و سبب ظاهری و علت صوری این معنی سواي کار گریه اقبال این بود که چون پسر محلدار خان نظام المکی که او نیز در آن خانه خطاب پدر یافته بود و اختیار کشاد و بست قلعه نباتی از قلاع حصینه دکن که در نواح کالنه واقع است بدست او بود - از روی به اندیشی و راه بهبود خواهی خویش خواهان ادراک سعادت عبودیت مالک رقاب ملوک عالم گردید - و آرزوی بندگی در گاه سپهر اشتباه حضرت پادشاهی

در خاطر راه داده این معنی را بخانخانان آنها نمود - خان کامگار غائبانه او را بمراحم و عواطف بادشاهانه استظهار بخشیده سرگرم انصرام پیش نهاد این اندیشه نمود - او باین امیدواری از حصار مذکور به قلعه کالنه آمده پیغام گذاری زبان آور نزد خانخانان فرستاد که این به اندیش امیدوار بنا بر گفته و پذیرفته سپه سالار نامدار از قلعه نباتی تا به کالنه آمده مترصد است که بنا بر تصدیق قول خود کلید حصار مذکور را بهر که اشاره نمایند تسلیم نماید - بعد از آنکه فروغ صدق قول این دولتخواه بر ضمیر منیر دولتخواهان پرتو افکن گردد بمو کب سعادت گراید - خانخانان بنا بر مقتضای خیر خواهی اولیای دولت بادشاهی مزید مهربانی نسبت بدو منظور داشته جواب داد که چون درینولا بیضاپور بنگاه رندوله و ساهو شده اگر از اظهار جانسپاری و سربازی بد آنجا ترکتازی نموده دستبردی نمایان نماید درین صورت دست آویزی شایان برای ادعای دولت خواهی خود و وسیله متین بجهت در خواه بندهای درگاه در باب او بهم رسانیده خواهد بود و این معنی باعث امیدواری کئی او خواهد شد - محلدار خان این معنی مقدر را که از روز نخست از خدا خواسته بر سر موضع مذکور تاخت آورد - و از آنجا که حسن اتفاق بآسانی باعث نشست نقش مرادی چند می گردد که از آن دست نقشهای درست بر دست و نیروی بازو نه نشیند - درین نزدیکی زن و دختر ساهو را با خزانه و نفایس او از جنیر به بیضاپور آورده همانجا مکنون و مخزون ساخته بودند - مجملاً جمله اینها بدون ممانعت و مدافعت احدی از احاد چنانچه بانگونه خصوصیات خصوص درین مرتبه آسانی قرار داد خاطر او نبود بالتام بدست محلدار خان و همراهان او در آمد - و مبلغ یک لک و پنجاه هزار هون نقد باجناس گرنامه و چهار صد سر اسب از ساهو و دوازده هزار هون از اسباب رندوله سوای آنچه خان مذکور به قبضه قبض و ضبط در آورده بود بدست تاراجیان یغما پرست افتاد - و بشامت نفوست و بدسگالی ازین دست خرابی عرضی و مالی بدیشان رسیده خذلان زده جانی و مالی گشتند - چون حقیقت کار به سپه سالار رسید آفرین نامه متضمن بانواع تحسین و استحسان بخان مذکور نوشته ارسال داشت - و او حسب الاستصواب خانخانان عیال ساهو را به جعفر بیگ قلعه دار کالنه سپرده خود روانه دولت آباد شد \*

از سوانح عسکر اقبال چون بنا بر سعی جمیل و جهد مشکور نصیری خان  
نقب حصار کالا کوت که اهتمام تمام آن بعهدہ تعهد او بود در عرض سه روز  
تمام شد سپه سالار نامدار از راه عاقبت نگری و خاتمه اندیشی بخاطر  
آورد که زینہ چند ترتیب دهد - که اگر بالفرض بحکم اقتضای قضا  
چنانچه بعضی از اوقات رو می دهد آتش بیاروت در نگیرد یا حسب المدعا  
کارگر نیفتاده رخنہ دیوار بر وفق دلخواه بکشایش نگراید هنگام یورش  
از آن نردبانها بدیوار حصار بر آیند - بنا بر آن آتش دادن نقب در تاخیر  
افتاده روز سی و یکم خورداد قرار یافت تا درین عرض زینہ پایها مهیا شود -  
چون درین حال فتح خان از قرار داد مذکور بمیعاد مقرر خبر یافت - و قطع  
نظر ازین معنی کرده می دانست که آن حصار نیز عنقریب مفتوح شده  
مال و جان و ناموس او و نظام الملک عرضہ فنا و زوالست - ناچار  
عبدالرسول پسر خود را نزد خانخانان فرستاره زینهار خواه و امان طلب  
آمد - و از روی جزع و ضراعت چنانچه مقتضای حال و لازمه وقت  
شفیع انگیزان شفاعت طلب است پیغامهای عجز آمیز و رقت آمود  
در باب خود و بی نظام داده بهمہ ابواب اظهار خجالت و ندامت تمام  
نمود - و از خسارت و غرامت کردهای ناکردنی خویش خصوص جرات  
و جسارت نسبت باولیای دولت روز افزون که همگی نتیجہ افسانہ افسون  
و مکر و دستان کج اندیشان و ناراستان و ثمرہ فریب و دمدہ غرض  
پرستان و فتنہ اندوزان بود شکایت تمام بظهور آورده التماس اغماض عین از  
کوتاه نظریهای خود و امان مال جان و عرض و ناموس و خان و مان بدست  
آویز تسلیم مقالید باقی قلاع نموده دم نقد مسلت هفت روز برای نقل  
و تحویل اهل و عیال خود و باز ماندگان عنبر پدرش و مردم نظام الملک  
از سپه سالار درخواست - و عبدالرسول اعزو ارشد اولاد خود را که بجهت  
اطمینان خاطر اولیای دولت و ترضیق گفته و پذیرفته خود در باب پاس عهد  
و وفای وعده ارسال داشته بود ترقف او را بطریق وثیقه مقرر نمود - بمجملاً  
بحکم آنکه سپه سالار می دانست که محرومی حاجت خواه مقرون  
برضای جناب الہی نیست - و پاس ارباب امیدواری خصوص امان طلبان  
زینہاری مرضی خاطر اشرف نہ - لا جرم بجهت تحصیل رضامندی حضرت  
خداوندی و خوشنودی و خورسندی ولی نعمت حقیقی و خدای مجازی  
خویش که ذات اقدس آن حضرت بالذات مقتضی اعفاء ارباب استشفاع  
و اعطاء امان باصحاب اسیمان است خصوص در باب زینہار جوی اہل

اسلام و ایمان - لاجرم بر بیچارگی و انکسار و اضطراب و اضطرار او رحم نموده نخست او و سایر متحصنان را بمال و جان و عرض و ناموس امان داده خانمان بر همگنان مسلم داشت - آنگاه بنا بر پیروئی طریقه مسلک آن پیشوای سلاطین حال و استقبال که کامروائی نیازمندان و قضای حوایج محتاجان و بخشش مال و بخشایش جان مقتضای طبع فیاض آن حضرت است درباره او به جان بخشی تنها بستند نموده و اکتفا بمجرد عفو نکرده بمحض دادن امان از خود خورسند نگشت - و چنانچه دستور مقرر و آداب معهوده آن قدردان ارباب کرم و قبله کرام است ابواب بخشش و بخشایش در هر باب بر روی او مفتح داشت - و سایر مدعیات او خصوص بار بردار و مراکب و مدد خرج سرانجام نموده مجموع فیلان و شتران خود را با چند بالکی و دو نیم لک روپیه بار بر همان فیلان و شتران کرده بجهت او فرستاده و داد درمانده بخشی و عاجز نوازی داد داد و دهش را آئینی دیگر نهاد - فی الواقع که امین کرم پیشه جز اولیای دولت پایدار مراتب نوازش دشمن را بدین پایه رسانیده که بعد از بخشایش جان بدشمنان جانی و اعدای دولت جادوانی بخشش را این مایه رسائی دهد که پیل بالا درهم و دینار بر بالای پیل بار کرده بدیشان بخشند \*

ماتخص سخن چون فتح خان ازین دست قلعه کشائیهای کرمانه بعد از آن مایه عدو پیدیهای رستمانه مشاهده کرد در حال مفاتیح سایر قلاع و حصون را نزد سپه سالار فرستاده بزودی شروع در نقل و تحویل احوال و ائقال و اهل و عیال خویش و نظام الملک و سایر متحصنان نمود - و بست و کشاد همگی دروازه را بدست معتمدان سپه سالار داده خود با نظام الملک و جمیع منتسبان و همگی درونیان در روز دوشنبه ششم تیر ماه آبی از قلعه بیرون آمد و یکباره جمیع حصون و بارها با قریب یک هزار توپ خورد و کلان و سایر اسباب مایحتاج قلعه داری بتصرف اولیای دولت و تحویلداران سرکار خاصه شریفه درآمد - و سپه سالار نامدار و مجموع اولیای دولت پایداز داخل قلعه شده نخست در مسجد جامع دولت آباد که از کثرت اجتماع عساکر جهانگیر در آنجا مصر جامع شده بود دعای ازدیاد دولت ابد بنیاد بجا آوردند و خطبه عروس ملک هفت کشور بتازگی بر فراز منبر سدره پایه برخواندند - و ملایک هفت آسمان در نهم درجه منبر نه پایه سپهر برآمده خلود جاه و جلال صاحبقرآن دوم در طی دعا استدعا نمودند.

در آن میانه جبرئیل امین آمین گوی و دعا طلب آمده مزید جاوید  
دولت و اقبال این دولت کده عظمی که مطلب عمده اهل آسمان و زمین  
است از درگاه بخشنده بی منت درخواه نمود - امید که دولت  
ابد قرین این صاحبقران کشورستان چنانچه بحسب طول از هندو کوه  
بدخشان تا جبال کامرود کوچ و آسام که در جوار ختا واقع است فروگرفته -  
و بحساب عرض از قندهار و غزنین تا قندهار دکن را بحوزه اقتدار در آورده -  
عنقریب قاف تا قاف آفاق یعنی قیروان تا قیروان را مانند مهر انور که  
از کشور خاور تا اقلیم باختر را بزیر تیغ و نگین دارد به تحت تصرف  
در آورد \*

این دعائیست که بر اوج فلک نا رفته  
کندش لطف الهی بقول استعجال

مجملاً عرضداشت سپه سالار متضمن بشارت فتح و فیروزی اولیای دولت  
نصرت روزی و مؤده کشایش حصار بند دولت آباد روز تیر از ماه تیر که  
بنا بر رسم معهود هر سال انجمن حضور پرنور باذین جشن عید گلابی  
زینت پذیر بود - و بندگان حضرت در عین کام بخشی و کامیابی سعادت  
افزای بیت الشرف سریر و خلافت بودند رسید - و هواخواهان دولت کده  
جاوید مصیر رسوم مبارکبادی دو عید سعید یکجا بجا آورده اهل سور و سرو  
نوای شادی بدروه چرخ رسانیدند - حسب الامر عالی گور که دولت والا را  
بنا بر رسم شادیانه بنوازش بادشاهانه نواختند - و همدرین انجمن فردوس  
آئین نادر شاه دنیا و دین بتازی بر سر حق گذارنی بندهای وفادار و بهادران  
جان سپار آمده نخست سپه سالار را بعنایت خلعت خاصه با نادرنی تکمه لعل  
و مروارید و شمشیر مرصع و دو اسپ خاصگی محالی بزین زین  
با ساردول نام فیلی مزین به یراق نقره و پوشش مخمل زربفت و ماده  
فیلی دیگر سر افراز ساختند - و خان زمان و نصیری خان را نیز از مرحمت  
خلعت و اسپ و فیل برنواخته همگی را بدست سید لطف علی  
بخاری ارسال داشتند - و نصیری خان را بخطاب مستطاب خان دورانی  
کامل نصاب بلند نامی و کامیاب شادکامی ساخته مرتبه منصبش را  
بپایه پنجهزری ذات و سوار از اصل و اضافه رسانیدند - و مساعنی جمیله سایر  
بندهای درگاه که هر یک درین یساق توفیق تردد یافته مصدر امور نمایان

شده بودند مشکور افتاده همگی منظور نظر عنایت گردیدند و هر یک سزاوار حال و قدر سرفراز شده نتیجهٔ نیکو بندگی یافتند \*

چون درینولا که این مهم اهم بانصرام رسیده پیش نهاد خاطر پر وجه احسن بپایان رسیده بود و کار بمدعا و روزگار کام اولیای دولت ابد فرجام گشته همگی کاسیاب و مقضی المرام شده بودند - و اعداء این دولت کده جاوید بنیا - لیل الحمد بالتمام مقهور و مغلوب و مخذول و منکوب گشته - چنانچه بالفعل در سرحد ممالک جنوبی کاری نمانده بود که بخریت و خوبی سرانجام نیافته در حیز قوه مانده باشد - با این معانی بهادران جان سپار اخلاص شعار در مدت محاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد که از آغاز تا انجام چهار ماه کشید انواع تعب و مشقت و مضرت و اضرار کشیده بودند - خصوص به علت عسرت و تنگنی معاش که از رهگذر قلت آذوقه ناشی شده بود - معینا مدت مذکور را پیوسته در معارک بمقابله و مقاتلهٔ غنیم که بنا بر حساب عدد و حسب عدت بمراتب متعدده از اهل وفاق بیش در بیش بودند گذرانیده همه جا بمحض تلاش و کوشش فایق آمده بودند - و با این معانی اغلب اوقات به نوبت همراهی عملیهٔ کهمی گزیده مکرر برای رسانیدن رسد از دولت آباد به برهانپور که نزدیک بصد کروه رسمی است آمد و شد می نمودند - چنانچه بی ارتکاب تکلف می توان گفت که پای راکب درین مراتب از خانهٔ زین بر روی زمین نرسیده باشد و پشت مراکب نیندا ردر کل روی جل ندیده - بنا بر آن رای صواب آرای سپه سالار برین جمله قرار گرفت که نگاهبانی حصار دولت آباد و مضافات آنرا بیکی از سرداران کارگذار جان سپار سپرده خود با باقی بندها که از کفایت پاسبانی قلعه فاضل اند و فتح خان و نظام الملک را همراه گرفته متوجه برهانپور شود - و چندی در آن مقام امن و سرور آرمیده فارغ بال و خوشحال قرار گیرد تا سپاهیان نفسی چند با سودگی بر آورده ستوران را آسایش دهند - و بر طبق این دستور صواب اساس که موافق قانون خرد آئین سلاطین آفاق گیر کشور کشای است کار بسته از سر نو بعد و بند و اقلیم کشائی در آیند - بالجمله چون ارباب وفا و وفاق در آن مهم دشوار و یساق شاق سختی بسیار و مشقت بیشمار کشیده بودند و معینا در قلعه آذوقه نبود که آنرا سرمایهٔ قلعداری توان نمود - لاجرم کسی از دلیران بی گرهٔ جبین به قبول این امر صعب مبادرت نمی نمود و متصدی تعهد و تکفل این کار دشوار نمی شد - درین حال خان دوران که ارادت صادقش



از اکثر قدویان دیرین و نصیریان اخلاص آئین بیش و از رهگذر قدم خدمت و صدق عقیدت هزار قدم در پیش بود - بکشاده پیشانی تقدیم این خدمت بر خویش گرفته از روی صدق ارادت گام همت فرا پیش نهاد - و چون خانخانان خان مشارالیه را سزاوار این امر دشوار سخت هنجار دیده دانست که اقدام باین مهم کما پنبغی از دست خان مذکور می آید - و معینا جمعیت نمایانی که شایان سرکردن این کار باشد نیز دارد - چنانچه باوجود این مراتب در آن یساق دو هزار سوار جرار کار طلب کارگذار موجود همیشه همراه داشت - ازین رو دیده و دانسته این خدمت را بدو گذاشته سید مرتضی خان و چندی دیگر از ارباب منصب والا را بهم راهی او باز داشت - و خود با خان زمان و دیگر سرداران فتح خان و نظام الملک را همراه گرفته متوجه مقصد شد - و در عرض راه فرقه تفرقه اثر بیجاپوری همه جا از دور خودنمایی نموده مراسم شوخ چشمی بجا می آوردند - چون تنی چند از بهادران موکب اقبال باهنگ گوشمال ایشان جلو می انداختند جای خود را گذاشته پهای ادبار بوادی فرار می تاختند - و در طی بعض ترکتاز کار شان از دستبازی سربازی نیز می کشید - چنانچه نانا جی در رویه از جمله سرداران عمده عادلخان درین میان به قتل رسید - چون نواحی ظفر نگر سرمنزل سپاه ظفر دستگاه گردید بنا بر آنکه ذخیره بسیار در آنجا انبار شده بود و خیل بنجاره بيشمار بموجب طلب خانخانان و سزاوای متصدیان برهانپور از نزدیک و دور در آنجا جمع شده اراده داشتند که بهمراهی لشکر بادشاهی به برهانپور بروند و چون خبر رسیدن ایشان پیشتر رسیده بود ازین رو نرخ غله رو بارزانی آورده بود - لاجرم سپه سالار رفاهیت عسکر منصور منظور نظر داشته چندی قرار توقف در آن جا داد - درین حال سراری و باقی مخدولان انجمن کنگاش آراسته رای فساد بنیاد شان بر آن قرا یافت که از سر ستیز و آویز در گذشته بدست آویز عجز و نیاز در دامان طلب صلح و صلاح آویزند - و شاید که ازین راه پی به سرمنزل عافیت و سلامت برده ازین در ابواب امن و امان بر روی روزگار خویش کشایند - بنا برین فرهاد پدر رندوله را برای درخواه این استدعا به لشکرگاه بندهای درگاه فرستادند - و بحکم آنکه خردمندان گفته اند که گفته و پذیرفته گذاران وثوق و اعتماد را نشاید و پیمان مردم بی دیافت و عهد مکاران نا استوار زینهار خواه که از عدم دین و ایمان

ناشی می شود اگرچه مؤکد بایمان باشد مانند نفعه گل و نشاء مل  
دمی بیش نیاید - آن نوین حکمت منش خرد آئین مطلقاً عهد آن  
کم فرصتان بد عهد را محل اعتبار نشمرده اصلاً قبول معاهد ننمود -  
و بی بمقصود آن مطرود چند برده فرهاد را که مدارگار بنیاد نریب  
و دستان نهاده داستان مکر و فریب می سرائید - و افسافه افسون و خدعه  
می خواند - نیل حرمان بر رخسار کشیده علی الفور بی نیل مقصد باز  
گردانید - آن کوتاه نظری چند باندیشه دور و دراز تا دولت آباد یکسر  
شتافته بخاطر جمع در همان سلچارها که بهادران عسکر ظفر آثار ساخته فرصت  
هدم آن نیافته بودند جای گرفتند - و خاندوران دربن آوان که آن  
کوتاه فطرتان دراز امل به عمل به فکرهای دوراز کار دور دایره قلعه را چنبروار  
در میان گرفته آن آهنگ خارج داشتند که این حصار خیر آثار را بزور  
دست و ضرب بازو فتح نمایند مکرر از حصار بند بر آمده بضرع تیغ بیدربغ  
آن مخدولان را تنبیه و تادیب بلیغ نمود - و بنا بر آنکه رعایای پرگنات  
دولت آباد و نواحی آن بعلت درست عهدی و حسن سلوک همگنان  
از سردار و احاد سپاه ظفر پناه آرمیده دل و مطمئن خاطر شده می دانستند  
که من بعد سروکار با ولیای دولت پایدار دارند غله بسیار به فروختن آورده  
بودند - متحصنان در مضیق محاصره از رهگذر کمی آذوقه تنگی کمتر  
کشیده حال شان بعسرت نکشید - و چون خانخانان از دلیرتی غنیم خبر  
یافت مصلحت در چشم نمائی بدان خیره نظران دیده اواخر ماه تیر  
با لشکر بسیار و حشم بیشمار با آذوقه بیدرنگ از ظفر نگر متوجه دولت آباد  
شد - و دکنیان ازین معنی آگاهی یافته از فتح قلعه نومید گشته بیشتر  
عزیمت هزیمت در لباس معاودت نموده بودند - لاجرم دیگر مقید به هیچ  
چیز نه شده با شتاب تمام متوجه بیجاپور شدند - چون خانخانان که درین  
ایلتغار از برید سریع السیر صر صر و پیک تیز تگ نظر قصب السبق سرعت  
و عجلت در ر بوده بود به قصبه تری گانو رسید - همانجا قضیه ناگزیر اهل  
نفاق را شنیده بمقتضای وقت هزیمت غنیم را غنیمت عظیم شمرده  
تصویب رای به معاودت برهانیپور نموده ده هزار گاو غله بار را با خان زمان روانه  
دولت آباد نموده تاکید کرد که بعد از رسانیدن غله زود بر گردد - مجمل  
سه سالار بعد از ورود یرهانیپور بنا بر غور اندیشه خوض پیشه کم خردی  
فتح و خان خرد سالی نظام الملک را پیش نظر عاقبت نگر داشته از روی

احتیاط هر دو را نظر بند نگاهداشت - و جمعی را به نگاهبانی برگماشته بمقتضای پیمانی که در باب عدم تصرف در اموال او بسته بود عمل نموده همگی اینها را بارباب امانت و اصحاب دیانت سپرد - چون درینوالا امر عالی از روی عنایت تمام دربارهٔ خان دوران برین جمله زیور صدور یافت که سید مرتضی خلف صدر جهان را که از خانه زادان معتمد درگاه است در قلعه گذاشته خود بر جناح استعجال بصوب صوبهٔ مالوه که ضبط آن بعهدہ او قرار یافته برگردد - لاجرم حسب الحکم پنجاه هزار روپیه برسم مدد خرج تسلیم خان مذکور نموده و قلعه را بدو سپرده در عرض دو ماه داخل برهانپور شد \*

از سوانح نمایان دولت ابد پایان که درین احیان از عرضداشت راجه بهارت مرزبان ولایت تلنگانه بمسامع اولیای دولت رسید فتح قلعه دیگور است که روزی عسکر منصور شد - بعد از آنکه بولا و سیدی مفتاح حارسان قلعه مذکور مکرر مالشی بسزا یافته بوادی فرار شتافتند - و خود جان پدر برده مادر و دختر و زن نکاحی بولا را با یک زنجیر فیل به قید بهادران دادند - بهمه جهت فتح روزی روزگار هواخواهان شده ازین عالم حصارى بدست آمد - بیست و هفتم تیر عنایت الله والد قاسم خان و بهادر کنبو از بنگاله رسیده سعادت زمین بوس درگاه حاصل کردند - و سه زنجیر فیل از عنایت الله و دو زنجیر فیل از بهادر داخل فیل خانه شد \*

هم درین روز سایر اسیران فرنگی هوگی بندر که همگی از خوردوکلان اناث و ذکور چهار صد تن بودند از نظر انور گذشتند - و قاضی و میر عدل حسب الامر بادشاه اسلام پرور ایسان را کلمتین طیبین تلقین نمودید - هر که به طیب خاطر و صدق نیت اسلام آورد انواع عواطف دربارهٔ او مبذول افتاده براتبه مقرر رسید - و از آنانکه بنا بر فرط قساوت قلب و شقاوت جبلی ازین سعادت عظمی اختیار حرمان نصیبی نمودند نیز چند تن یکی از امرای عظام سپردند - که همگانرا در مضیق مطموره زندان محبوس داشته به تهدید قتل و تنگی حبس در باب قبول اسلام مکلف و مجبور سازند - اگر کسی را این سعادت روزی شود حقیقت بعرض رسانیده روزیانه برای او بگیرند - باوجود این پایه اهتمام بادشاه اسلام اثری برین مراتب مترتب نشد و اکثری از تنگنای حبس به بش المصیر سعیر شتافتند - و قلبی

این درجه والا و پایه جلیل در یافتند - و چون سایر اصنام و اوثنان آن گروه نابکار که کار فرنگ بل رشک کارنامه مانی و نگار خانه ارژنگ بود بنظر انور در آمد - از آنجمله آنچه صور انبیا عالی نبینا و علیکم السلام بود حسب الامر اشرف در آب جون غرق کردند و باقی شکسته و عریق گردید\*

بیست و پنجم امرداد مزاج وهاج آن فرازنده تخت و افروزنده تاج از تاب عارضه تب و گرانی سر که از رهگذر اختلاف هوای برشکال رونموده بود افروخته شد - و ازین رو عالمی مراسیمه گشته سر رشته قرار و آرام از دست دادند - و سوء المزاج شریف آن جان جهان کالبد جهانیان را با جان سرگران ساخت و نزدیک بود که همگنان از فرط غم و وفورالم قالب تهی کنند - و این مایه تلخ کامی میان طبایع و عافیت و دلها و آرام شکر آب ناسازی انگیزخته کار بدان کشید که دیگر بیکدیگر نسازند - مجمل درین حال خورد و بزرگ و صالح و طالح دست از کاروبار کوتاه کرده جهت دعای جاندارئی بندگان حضرت بادشاهی بدرگاه جناب الهی برداشتند - بکرم الهی بعد از سه روز عافیت عاجل و شفای کامل حاصل گشته

اطبای پای تخت به خلعت های گرانمایه و انعام چهارده هزار روپیه نقد سرفراز گردیدند - و مبلغ یک لک روپیه که شاهزاده های والا گهر و امرای نامور برسم تصدق آورده بودند حسب الامر عالی بر نیازمندان گیتی قسمت یافت - و مبلغ پنجاه هزار روپیه که بیگم صاحب و سایر پرستاران محل سلطنت و مخدرات امرای عظام بر سبیل صدقه در درون شهبستان خلافت

(۱) در نسخه (ل) این سطور زاید رقم شده - و شفای عاجل و صحت کامل آنحضرت از شفا کده عنایت الهی طلب نموده در باب مزید عمر و دولت جاوید آنحضرت مراسم استدعا بجا آوردند - و مقارن دعای دفع این بلا و کوب کروبیان عالم بالالب یا - بین کشوده ساکنان ملا اعلی برای برآمدن برآمد این مطلب اجابت طلب آمدند - و عالمی در دعای خیر که خیر عالمی را لازم دارد داد دعا گوئی و فاتحه خوانی و انعام ختمات قرآنی داده از در اقسام خیرات و تصدقات و انواع اتفاق و ایثار درآمدند - و ازین راه نیز استشفای نموده حلقه استجابت بر در اجابت و باب قبول زدند - و عاقبت دعا مقرون انجام شده از دفع سوء المزاج حضرت صاحبقران ثانی که اصلاح گیتی در ضمن آن مندرج است از جاء عالم امکان باز و از حالت فساد قرین صلاح و سداد گردید - قوایم طبایع و قواعده ارکان که وهی و فتور بدان راه یافته بود دیگر ثبات و قرار گرفت - چنانچه بعد از سه روز الخ \*

فراهم آورده بودند بزنان بیوه بی روزگار مرحمت شده مرهم کافور درهم موجب راحت ناسور جواحت فقر و فاقه گشت - و قرص کهربای زر در مزاج دل خستگان حزین مرض احتیاج خاصیت شربت دینار بهم رسانیده باعث رفع خفقان قلق و اضطراب نیاز و ضربات پریشانی روزگار گردید - دوم شهرپور سیف خان صاحب صوبه اله آباد شرف ملازمت دریافته هزار مهر و هزار روپیه بطریق نظر گذاریند \*

توجه والای بادشاهزاده نامدار شاه شجاع

حسب الامر اقدس ارفع اعلیٰ بسمت

جنوبی بآهنگ تسخیر بلاد دکن

چون اکثر ملک دکن به تحت تصرف و تملک این مالک رقاب سلاطین روی زمین مانند اقطار اقالیم خاور و باختر بزیر تیغ و نگین مهرانور درآمد - و از فتح دولت آباد که دارالملک و کرسی آن بقعه و شاه نشین آن رقعہ است و هن و فتور و سستی و تصور در ارکان قرار و استقرار دکن افتاده تزلزل در بنیاد تمکن و بنیان تمکین دکنیان راه یافته بود - بنا بر آن قدوة دولت خواهان مهابت خان در باب تسخیر بقیه ملک نظام الملک و بیجاپور مکرر در عرض عرایض بدرگاه والا رقم نموده از راه خیر اندیشی معروض داشت - که چون از لشکر کومکئی این صوبه بنا بر کشیدن یساق های شاق درین تازگی و نودی عدو بندی و کشور کشائی کما ینبغی متمشی نخواهد شد مناسب صلاح دولت آنست که بزودی هرچه تمام تر افواج بحر امواج از دریای لشکر منصور که مدتی مدید آسوده بوده بالفعل قوی نیرو و تازه زور اندر بسرداری یکی از شاهزاده های نامدار با سایر اسباب جهان کشائی باین صوبه ارسال یابند - لا جرم بندگان حضرت نیروی بازوی خلافت کبری دویمین رکن رکن سلطنت عظمی شاهزاده جوان بخت شاه شجاع را بجهت تقدیم این امر عظیم برگزیده از روز یکشنبه ششم شهرپور مطابق بیست و دوم ماه صفر ختم الله بالخیر و الظفر دو کهری سپری گشته آن برگزیده نظر عنایت را بمنصب ده هزاری ذات و پنجمهزار سوار از سرنو تارک کامکاری برافراختند - و از مرحمت عام و نقاره و طومان و طلوع و تشریف خلعت خاص با نادارئی تکمه زمرد و مروارید و شمشیر مرصع و گهپوه



صادق مادرزادش از خلاص آزمون بی غش بر آمده از سر نو منظور نظر مرحمت داشتند - و سرمایه اعتبار ابدی و ماده افتخار سرمدی آن سلسله مهیا و آماده ساخته اخلاف و اعقاب آن مرحوم را تا روز قیامت بمراسم پرسش باین روش تارک مباحث برافراشتند - که پادشاهزاده عظیم القدر بلند اختر سلطان اورنگ زیب بهادر را برای دلدهی و خاطر جوئی او فرستادند که بعد از مراسم پرسش او را با برادرانش بملازمت رساند - چون همگنان بتازگی این سعادت عظمی یعنی انجمن حضور پر نور با کمال اعظام و اعزاز در یافتند هر چهار برادر را به ترتیب مراتب قدر و منزلت مقدار شان خلعت داده مفتخر و مباحی ساختند - و از افزایش مراتب مناصب پایه قدر و مقدار همگی بدین موجب افراختند - جعفر خان بمنصب چهار هزار دو هزار سوار و روشن ضمیر بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و عبدالرحمان از اصل و اضافه بمنصب هفت صدی دو صد و پنجاه سوار و بهرام از اصل و اضافه بمنصب پانصدی یکصد سوار \*

بیست و پنجم شهریور مطابق دوازدهم ربیع الاول محفل فرخنده میلاد حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم برسم معهود هر ساله انعقاد یافت - درین شب بزرگوار پادشاه دیندار از روی نهایت ادب بر اورنگ خلافت روی زمین جلوس اقدس نه فرموده مسند نشین گشتند - و برین سر نقطه خاک اغبر را روکش چرخ اخضر ساخته هفت طیفه زمین را پایه کرسی سپهر هشتمین دادند - نخست در آن محفل خاص خوان اطعام عام کشیده انواع اطعمه و اش به و حلویات و تنقلات و فواکه خشک و تر بترتیب چیده شد - و بعد از برخاستن خوان نوال روایح اقسام بخورات طیبیه و نفعات انواع خوشبوئیه از همه سو برخاست - و تمام آن لیلۃ القدر به تلاوت و ذکر گذشته بامدادان سائر ارباب فضل و دانش و اصحاب صلاح و تقوی را خلعت فجی و شال و امثال آن داده مبلغ بیست هزار روپیه بر جمیع ارباب عمایم و اصحاب فقر و فاقه قسمت فرمودند \*

درینولا کمال دینداری و حق پرستی حضرت پادشاه که همواره بر سر اظهار معالم شرع متین و اعلاء اعلام سنت حضرت خاتم النبیین اند ظهور و بروز تمام نمود - چنانچه بتازگی باعث تحریض و ترغیب آن حضرت در اجرای احکام و حدود شریعت محمدی علمی شارعها الصلوة و السلام شده

دیگر باره فرمان های جهان مطاع در باب تنفیذ اوامر نواهی ملت حضرت رسالت پناهی به حکام و صوبه داران سایر ممالک محروسه بتاکید تمام و مبالغه بسیار خصوص در باره سیاسات شرعی ارسال داشتند - و در ماده عدم احداث بیوت اصنام و منع و نهی کفره و از مرمت بتکده های مشرف بر انهادام و شرب خمر و سایر مسکرات و بیع و شراء آن نهفته و آشکار و منع کفار و اشرار از ممانعت و تعاض احوال هندوی که اراده مسلمانان داشته باشد و زجر آن مشرکان فجار در باب سوختن اموات به نزدیکی قبرستان اهل اسلام و ساختن قبه علامت<sup>۱</sup> [بر سر سوختگان] ایشان و منع آن ملاعین از سرایذاه اطفال مسلمانان که بحسب اتفاق در قرای متمردان اسیر سپاهیان شده باشند تا کید را بسرحد احتیاط رسانیدند - راجه بختاور پسر راجه راج سنگه که براهنمائی سعادت اسلام آورده بود به عنایت خلعت و انعام ده هزار روپیه مرافراز گردید \*

<sup>۲</sup> [هشتم] ماه مذکور اسلام خان که بعد از تغیر صوبه دارئی گجرات در عرض راه حسب الامر عالی از اوچین به برهانپور شتافته بود آردریافت ملازمت اسعد سعادت اندوخته هزار روپیه و هزار مهر پرسم نذر و موازی یک لک روپیه را جواهر مرصع آلات از نفایس و نوادر گجرات بر سبیل پیشکش گذرانید - و نظام الملک و فتح خان که خانخانان نظربند مصحوب خان مذکور بدرگاه والا فرستاده بود در همین روز سعادت اندوز ملازمت گشتند - نظام الملک حسب الامر عالی حواله سید خانجهان شد که در قلعه گوالیار بایکی از خویشان او که پیشتر در فتح احمد نگر بدست آمده بود یکجا نگاهدارد - و فتح خان را باوجود ید عهدی و شرارت سرشت و فساد نیت قابل منصب ندانسته مبلغ دو لک روپیه بطریق مبالغه مقرر نمودند و فیل نیز مرحمت شد \*

دوازدهم ماه مذکور مطابق سلخ ربیع الاول سنه هزار و چهل و سه هجری فرخنده محفل جشن وزن مبارک قمری سال چهل و چهارم از عم بیشمار خدیو رو، گار بآئین هر ساله آذین و تزئین یافت و سایر رسوم و آداب آن فرخنده روز سعادت اندوز بظهور رسید - چون قرار داد خاطر اشرف آن بود که هرگاه که سردارئی سپاه ظفر دستگاه در یساقی از مهمات دولت یکی

(۱) ع [بر سوختگاه زنان] ل\* (۲) ج [دهم] ل\*



از شاهزاده‌های والا قدر تفویض رود منصب والا بنام نامی آن والا گهر تجویز افتد - و در همین ایام چنانچه سابق ذکر یافت شاهزاده شاه شجاع هنگام یورش دکن مرتبه منصب عالی یافته بودند بنا برین بطریق اولی تعیین منصب مهین شاهزاده لزوم عقلی داشت - لاجرم درین روز مهارک نازک شایستگی آن والا گهر بمنصب دوازده هزاری ذات و شش هزار سوار و مرحمت خاص آفتاب گیر سربلندی یافته دقایق مقدار آن نامدار از عنایت علم و نقاره و طومان و طوغ و دستوری نصب بارگاه سرخ در سفرها به علو درجات اقتدار اختصاص پذیرفت - عمده الدوله اسلام خان بخدمت میر بخشی گری از انتقال صادق خان و مرحمت خلعت سر افرازی یافت - و بنا بر حسن اتفاق عدد حروف بخشی ممالک با تاریخ استسعاد آن فذلک افراد دفتر استعداد بدین سعادت عظمی موافق آمد - خان دوران به مرحمت خلعت و شمشیر خاصه و اسپ و فیل و سعادت تعیین در فوج بادشاهزاده عالم شاه شجاع مختص گشته مرخص شد - شمس الدین ولد نظر بهادر بمنصب هشتصدی ذات و سوار و حیات خان داروغه آبدار خانه به سرکردگی خدمتگاران و منصب هشتصدی ذات و دو صد سوار و باقی بیگ قلماق از زمره غلامان صاحب اعتماد بمنصب هفتصدی پانصد سوار و مکرمات خان بخدمت فوجداری اکبر آباد و منصب دوهزاری هزار سوار و قاضی محمد سعید از تغیر او بخدمت دیوانی بیوتات و منصب هزاری دو صد سوار و زین الدین علی برادر اسلام خان از تغیر او بخدمت داروغگی داغ و تصحیح سر افراز و سر بلند گردیدند \*

درین سال به تجویز منجمان دیگر باره طلا و نقره که هموزن آنحضرت شده بود بر ارباب استحقاق قسمت فرمودند - و بخاصیت تصدیق که دافع و رافع انواع بلیات است چنانچه اخبار مخبر صادق تصدیق آن می نماید در همه سال مطلقاً مکروهی پیرامن وجود اقدس نگشت - درینولا پرسوتم سنگه نبیره راجه راجه سنگه که بدلالیت هدایت از تیه ضلالت و غوایت انحراف جسته به شاه راه مستقیم حق گرائیده بود منظور نظر انور شده به سمادت مند نامور گشت - و بمرحمت خلعت خاصه و هزار روپیه انعام اکرام یافت \*

پنجم ماه مذکور معلدار خان که سابقاً کیفیت نیکو خدمتی او گذارش

یافت از دکن سعادت گرای گشته بشرف ملازمت اشرف رسیده مشمول انواع عواطف گشته بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار و عنایت خلعت و کپوۀ مرصع و اسپ و فیل یافته به نهایت مراتب مدعا رسید - و ضمّ العام بیست هزار روپیہ نقد با این مراتب جبرکسور و تلافی فتوری که باحوال از راه یافته بود نمود و بارفح حاجات و ارتفاع درجات در سرکار سونگیر از صوبۀ بہار جاگیر یافت - درازدہم ماہ خیرات خان ایلچی قطب الملک کہ در نخستین سال جلوس ہمایون فال باہران شتافتہ بود اکنون سعادت نمودہ آہنگ گلکنندہ داشت از سعادت اندوزی زمین بوس درگہ والا بکام خاطر فیروزی یافتہ سہ راس اسپ عراقی با چند استر بروعی و شتر بختی و انواع نفایس اقمشہ ایران نرسم پیشکش کشید \*

بیست و پنجم ماہ مطابق چہار دہم رجب سال مذکور خجستہ انجمن وزن مبارک شمسی سال چہل و سوم از عمر پائندہ بآئین فرخندہ آراستگی یافت - و جمیع مراسم معہودہ و آداب مقررہ این روز از داد و دہش بظہور رسید - علامی افضل خان از اصل و اضافہ بمنصب شش ہزاری ذات و سوار سر سرافرازی بر افراخت - از ہدایح امور غریبہ کہ درین روز تفرج آن روی دادہ باعث حیرت نظارگیان شد اینکہ مقرب خان دکنی اسپہی معلم ہازندہ پیشکش نمود - کہ از کمال دلیری ہی محابا با زندہ فیل کہ مست نبود یا چاوہ فیل کہ بسیار کلان نباشد روبرو می شد - و دستہا بر پیشانی موکلہ فیل استوار نمودہ خرطوم و سر او را بدنندان می گرفت - چون فیل بزور از خود دور میکرد باز رخ بسوی ہم نبرد آوردہ بر گرداگرد فیل فرزین وار خانہ خانہ بجست و خیز در می آمد - و حریفانہ مترصد غفلت خصم و منتہز فرصت خود بودہ فرزین بند فیل می پرداخت - تا کہ رفتہ رفتہ خود را بحریف خویش رسانیدہ دندان بر کفل و سایر اعضای او بند می کرد و چندان شگرفی و ہوالعجیبی بظہور می آورد کہ فیل را ہی دست و پا کردہ در عرصہ میدان فیل بند مات حیرت می ساخت \*

یازدہم بہمن منزل مہین شاہزادہ داراشکویہ کہ درینولا حضرت و اہلب متعال آن سعادت مند جاوید را از کریمہ سلطان پرویز مرحوم صبیہ فرخندہ لقا کرامت فرمودہ نوید سعادت قدوم و برکت قدم دادہ بود از فیض ورود حضرت ظل سبحانی مورد انواع میامن آسمانی و برکات جاودانی گردید -

بادشاهزاده خردور سایر مراسم آداب چنانچه حق مقام بود بجا آورده دو تقوی پارچه با جمدهر مرصع به یمین الدوله و خلعتهای فاخره بهمه بندها عطا کرد \*

## انتصاب پذیرفتن رایات ظفر ایات موکب منصور به صوب پنجاب

چون خطه خاک پاک لاهور که در حقیقت آبروی عالم آب و خاک است و بی شک بقعه ایست از بقاع مبارکه ارض و لهذا بنا بر کمال دریافت قسمت سعادت از عهد پاستان باز پیوسته پای تخت سلاطین عظام هندوستان و مرکز دولت ایشان بوده و نیز اکثر اوقات دارالسلطنت خداوندان این دولت کده عظمتی شده - چون مدتی متمادی از ادراک سعادت ورود موکب مسعود این عزیز کرده الهی مفتخر و مباهی نه گشته ازین برکت سامی بی نصیب بود - درین وقت که مدت محرومی بانتهای رسیده نوبت سعادت‌تمندیها در آمد این معنی محرک اراده آن حضرت آمده آهنگ نهضت بدان سمت بر قصد اقامت و اندیشه درنگ قهار گرفت - معینا برخی از سعادت نصیب‌های بقعه کامل نصاب کشمیر دلپذیر مویده تمشیت آن مشید و موکد رسوخ آن نیت گشته عزم آن سمت سمت جزم پذیرفت - لاجرم روز پنجشنبه چهاردهم بهمن ماه مطابق سوم شهر عظمت بهر شعبان سال مذکور طلیعه افواج بحر امواج موکب منصور بجانب پنجاب و صوب لاهور متوجه شد - و در موضع گهات سامی که نزدیک دارالخلافة واقع است بجهت مصلحت تهیه مصالح سفر احاد مردم و رعایت الحاق بازماندگان که ستوده آئین‌های ابن سلطان سلاطین رعیت پرور دادگر است سه روز درنگ اتفاق افتاده - و از آنجا خان عالم را که در فن میرشکاری و نگهداشت جمیع جوارح طیور و پرانیدن سایر جانوران شکاری مهارت تمام دارد بسعادت همراهی رکاب ظفر انتساب مفتخر و مباهی ساختند که تفرج صیدگاه پالم نموده از دهلی باز گردانند - و همدرین روز خان مشار الیه بانعام هزار و یانصد اشرفی و حاکم خان را بمرحمت چهار صد اشرفی و شیر خان ترین را بعنایت ده هزار روپیه اکرام بخشیدند - هژدهم ماه از آنجا کوچ فرموده بجهت رعایت احوال رعیت

جمعی از سپاهیان شکو مند را بجهت نگاهبانی زراعت تعیین فرمودند تا از عبور لشکر پهناور که بهنگام قلت عوض آن بیش از یک گروه می باشد ضرر گلی به زبردستان نرسد - و با این همه مردم متدین را متصدی برآورد پایمالی زراعت مقرر فرمودند که از روی حق و راه حساب بی حیف و میل جبر کسر و تلافی نقصان مالی ایشان از حزانة عامره نمایند \*

بیست و پنجم ماه مذکور مطابق چهاردهم شهر شعبان در قصبه متھرا که از قدیم الدھر پرستش گاه معتبر هندوان است مقام فرمودند - چون در پیشه برابر مہابن بر آن سوی رودبار چند شیر تنومند گوزن افکن مسکن گرفته آزار و اضرار تمام بانعام و سواشی رعیت حوالی و حواشی می رسانیدند - بنا بر دفع ضرر زبردستان بیدرتنگ آهنگ میدان زبردست ددی چند نموده فیل سوار دو قلادہ شیر تناور و دو دیگر ماده را که در تنومندی ازینها زیاده بودند صید فرموده و یک شیر بچہ زنده گرفته معاودت فرمودند - و شب این روز برکت افروز کہ لیلۃ البرات بود باوجود عدم تمہیہ سامان طرازان کارخانجات سلطنت بنا بر امر گیتی مطاع هر دو کنار رودبار جون و کشتیهای میان آب را چراغان کردند کہ مانند آن در نظایر این روز بی نظیر در نظر نیامده بود - در منزل چهارم باز در عین گرمگاہ روز دو شتر قوی هیکل را به تفنگ خاصہ صید نمودند - یکی بوزن هفت من و ده سیر و دیگر کہ ماده بود به پنج من رسید \*

چهارم اسفندار اعتقاد خان صاحب صوبہ دہلی در یک منزل شهر از کمال بلند اقبالی بسعادت تقبیل حلقہ ہلالی رکاب مبارک آن سرور کہ تاج تارک گردن کشان هفت کشور است رسید - و ازین رو سر حلقہ سرافرازان گیتی از امثال و اقران خود شدہ برین سر فرق افتخار بہ فلک قمر رسانید - و روز دیگر سلیم گدہ کہ بر کنار رودبار جون واقع است از نزول اقدس آن حضرت روکش مدینة الاسلام بغداد گشت - و آب رودش کہ از زہاب چشمہ سار کوثر و تسنیم است باعث ذہاب آبروی فرات و نیل گردیدہ آتش رشک در دل دجلہ بغداد بل در جان عین الحیات و سلسبیل افگند - این موضع در اصل بنا نہادہ سلیم خان پسر شیر خان افغانست کہ بعد از اساس افگندن چار دیوار آن بنا بر عدم مساعدت روزگار فرصت عمارت نیافتہ ناتمام مانده بود - حضرت جنت مقانی را نزهت این مکان جنت نشان دل نشین افتادہ آنرا عمارت و مرمت فرمودند -

و نشیمن‌های خوش و منزه‌های دلکش بنا نهاده در هر آمد و شد دارالملک دهلی آنجا اقامت می نمودند - مجملًا حضرت سلیمان مقامی در روز دوم اقامت سلیم گده که هفتم ماه بود همعنان فتح و ظفو سوار شده بحسب زیارت روضه حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه شتافتند - و بعد از اقامت مراسم طواف آن عالی مقام ادای وظایف زیارت آن حظیره خطیره که اشرف و ایمن اماکن متبرکه این کشور است انعام خدام و مجاوران و امثال آن بجا آورده متوجه زیارت مرقد مقدس قدوة السالکین و برهان العارفين سلطان المشايخ شیخ نظام الدین اولیاء شدند - و از روی عقیدت تمام بر سبیل استفاضه انواع میامن و برکات اندوخته به پرتو قرأت فاتحه فایحه مشاغل انوار مزید روح و راحت در آن خاک پاک بر افروختند - و مبلغ پنجمهزار روپیه از سرکار خاصه شریفه سوای آنچه شاهزاده‌های والا قدر گذرانیده بودند به حسب امر اعلیٰ معتمدان درگاه والا باصحاب استحقاق دارالملک دهلی رسانیدند \*

هشتم ماه بجانب پالم ره گرای شده عمارت عالی که در آن مقام اساس نهاده آنحضرت است از نزول اشرف سمو مکانت سپهر اطلس یافت - چهار روز در آن فرخنده زمین به نشاط صید و صید نشاط پرداختند - درین ایام صیدی غریب و شکاری عجیب اتفاق افتاد که تفرج آن صورت فرح آمیز رنگ از خاطر ارباب صید زدود - و صورت معنی مذکور آنکه چون حضرت کشور گیر اقلیم شکار درین نخچیرستان سرگرم نشاط شدند قضا را در اثنای صید و سیر یک روز از تفنگ خاصگی که بخاص بان موسوم است چهل آه و سیاه شکار شد - چون این قسم صید بدیع از هیچ صیادی که عمر به نخچیر افگنی صرف کرده باشد چه جای بادشاهان عظیم الشان منقول نیست - موجب افراط نشاط و باعث وفور انبساط طبع اقدس شد - چنانچه بی نهایت از جا در آمده فرمودند که ازین دست صیدی شاید از مبداء آفرینش هیچ بادشاهی شکار انداز را دست نداده باشد که در یکروز بدست خود از یک تفنگ چهل آه و زده باشد - طالبای کلیم از شعرای سرآمد های تخت این رباعی به نظم آورده بعرض رسانید \* رباعی چون شاهجهان بادشه کشور گیر افگند بصید گه پالم نخچیر روزی به تفنگ خاصبان چهل آه افگند که نفگند بیک صید در تیر درینولا بعرض مقدس رسید که بحسن سعی ظفر خان ابدال والی تبت

اطاعت پذیر شده روی زر از سکه مبارک نام لامی و سر منبر را از خطبه القاب سامی منور نموده- و نه اشرفی مسکوک به سکه مبارک که بر سبیل نمودرا با پیشکش بسیار از نفایس آن کشور ارسال داشته بود هفدهم ماه بنظر مبارک در آمد - بیست و ششم ماه ساحت سر زمین پرگنه انباله که در عهد بادشاهزادگی داخل محل جاگیر خدیو هفت کشور بوده پیوسته پرتو توجه به عمارت و ترتیب آن محل قابل می گماشتند - درینولا بعد از مدت مدید فریغ پذیر پرتو ماه رایت ظفر هاله شد - و گل زمین باغی فردوس آئین که طرح افکنده عهد سعادت عهد بادشاهزادگی بود از پرتو نزول سعادت مقرون و برکت قدم فرخنده مقدم همایون داغ رشک بر دل سرابستان ارم گذاشت- و چون آن مکان فردوس نشان در آغاز جلوس مبارک به نواب بیگم صاحب مرحمت شده بود عمارتی لایق شان پرستاران آن قره حور عین و رابعه بنات سپهر برین نداشت - بنا بر آن متصدیان مهمات آن پرگنه باساس نهادن نشیمن های دل نشین فومان پذیر گشتند \*

بیست و نهم قصبه سرهند که از جمله خالصات است مضرب مرادق اقبال شد - و عرصه باغ حافظ رخنه که در عهد حضرت عرش آشیانی طرح پذیرفته رفته رفته از ترتیب و مرمت جنت مکانی شاهد قابلیت آن بسرحد نهایت خوبی و مرغوبی گرائیده بود - و درختانش رشک طوبی شده مدره آما به منتهای مرتبه کامل رسیده بودند از میامن ورود اقدس غیرت افزای فلک اطلس گشت - و نشیمن های دلکش آن باغ که بغایت دلنشین و فیض بخش بودند از برکت نزول مقدس رشک فرمای هفت کاخ اخضر گردیده روکش این آبوسی طارم مقرنس آمد - چون وقت قدوم موکب نوروز گیتی افروز نزدیک شده بود و درین نزدیکیها تا دارالسلطنت لاهور جای دیگر که درخور تزئین انجمن جشن نوروزی باشد یافت نمی شد - بنا بر آن بزم آرایان انجمن سور و سرور و پیرایه بندان محافل عیش و عشرت باتفاق سامان طرازان کارخانجات سلطنت باذین بندی این بزم دلپذیر بر اطراف تالابی که متصل بباغ طرح افکنده حضرت جنت مکانی بود مامور شدند \*

[ جلد اول تمام شد ]





## مطبوعات مجلس ترقی ادب لاہور

- ۱- صحیفہ سد ماہی مجلہ قیمت فی پرچہ تین روپے سالانہ  
چندہ دس روپے - مدیر اغرازی سید عابد علی عابد  
معاون مدیر اغرازی سید سجاد رضوی
- ۲- تعارف جدید سیاسی نظریہ از سی - ای - ایم - جوڈ  
مترجمہ عبدالمحیی زیر نگرانی عبدالمجید سالک
- ۳- غیب و شہود از اڈنگٹن مترجمہ سید نذیر نیازی
- ۴- مقدمہ حکمت قرآن از محمود مختار  
مترجمہ صوفی غلام مصطفی تبسم
- ۵- فلسفہ شریعت اسلام از صیحی محمصانی مترجمہ  
محمد احمد رضوی زیر نگرانی ڈاکٹر شیخ عنایت اللہ
- ۶- نظام معاشرہ اور تعلیم از رسل مترجمہ جی - آر - عزیز  
زیر نگرانی عبدالمجید سالک
- ۷- فلسفہ جدید از جوڈ مترجمہ خواجہ آشکار حسین
- ۸- فلسفہ ہند و یونان از دین محمد شفیقی عہدی پوری
- ۹- دولت اقوام جلد اول ، دوم و سوم از آدم سمٹھ  
مترجمہ ایچ - اے - فخری زیر نگرانی شیخ عطاء اللہ
- ۱۰- جہالیات از نصیر احمد ناصر
- ۱۱- تاریخ اقوام عالم حصہ اول و دوم  
از مرتضیٰ احمد خان میکش
- ۱۲- مطالعہ تاریخ از ٹائن بی جلد اول مترجمہ غلام رسول مہر
- ۱۳- اسلام اور تحریک تجدید مصر میں از چارلس ہی آدم  
مترجمہ عبدالمجید سالک
- ۱۴- مقدمہ تاریخ سائنس حصہ اول از سارٹن  
مترجمہ سید نذیر نیازی
- ۱۵- 'سائنس سب کے لئے' حصہ اول از ہابگن  
مترجمہ آفتاب حسن
- ۱۶- دولت مغلیہ کی ہیئت مرکزی از ابن حسن  
مترجمہ عبدالغنی نیازی زیر نگرانی حامد علی خان
- ۱۷- تشکیل انسانیت از ہریفالت مترجمہ عبدالمجید سالک
- ۱۸- مقدمہ تاریخ سائنس حصہ دوم از سارٹن  
مترجمہ سید نذیر نیازی
- ۱۹- سائنس سب کے لئے حصہ دوم از ہابگن مترجمہ آفتاب حسن
- ۲۰- مقدمہ تاریخ ادبیات عرب از گب  
مترجمہ سید اولاد علی گیلانی
- ۲۱- سیاسیات از ارسطو مترجمہ سید نذیر نیازی
- ۲۲- حیات مجدد رح از محمد فرمان

کریم احمد خان ، معتمد ، مجلس ترقی ادب

۲- نرسنگھ داس گارڈن ، کلب روڈ ، لاہور



مصحوب حکیم علم الدین از تربیت کردهای خاص آن حضرت که اکنون بخطاب وزیر خان و منصب پنجزاری ذات و سوار سرافراز است بخدمت حضرت خلافت سربت فرستادند - چون خبر این فتح مبین بدان حضرت رسیده بسیار از جا در آمده لوازم شادی و مبارکبادی بجا آوردند و از روی مرحمت عنایت نامه نامی در جواب شاه عالم پناه نوشته استحسن و تحسین بسیار و شاد باش و آفرین بیشمار در ضمن آن درج فرمودند \*

از سوانح این ایام الله ویردیخان ترکمان که حسب الامر عالی از برهانپور بجهت شکار قیل بنواخی سلطانیور رفته بود - هشتاد و پنج قیل از جمله یکصد و پنج زنجیر قیل صید شده که در قید حیات مانده بود بنظر انور در آورد - از سوانح غم اندوز این سال قضیه نامرضیه شاهزاده امید بخش است که روز سه شنبه اوایل ربیع الثانی سنه هزار و سی و یک هجری رونموده - انتقال آن نونهال سرا بوستان جاه و جلال تلال انزای خاطر شاه بلند اقبال گشت - و باغ فیروزه که در ظاهر برهانپور واقع است مرقد منور آن والا گوهر مقرر شده گلزمین آن خطه پاک باین نسبت آبروی عالم خاک گردید \*

چون نزد سلاطین ذیشان از وجود برادران و خویشان که عدم شان باعث بهبود عالمی است شهود را برداختن محض صواب است - و مشیران ملک و ملت بر وفق مقتضای مصلحت وقت و ناگزیر کار استیصال مطلق شرکای دولت خیر اندیش بهبود اهل روزگار میدانند - لاجرم بتجویز صواب گویان دین و دولت سلطان خسرو را که جهانبگیر پادشاه در عالم بیخبری شراب بشاه بلند اقبال حواله نموده بودند - شب سه شنبه یستم ربیع الثانی سنه هزار و سی و یک هجری بمذاب خفه از مطوره زندان بفراخ نای عالم خاک روانه ساختند - و بجهت رفع گفتگوی مردم روز دیگر نقش آن مرحوم را از روی کمال تعظیم و نهایت تکریم ارکان دولت و اعیان حضرت تکبیر گویان و درود خوانان از میان شهر برهانپور گذارینده شب چهارشنبه در عالم کج مدفون گردانیدند - از حسرت این واقعه ناگزیر دلهای عالمی سوخته بر بیکسی و بیچارگی آن مظلوم زن و مرد شهر بدر تمام گریستند - و استماع خبر این سانحه غم اندوز حوصله سوز و شکیب گداز اهل نزدیک و دور آمده مدتها راحت را از مسامت فراغ خاطرها بیرون داشت - و تا آن مرحوم در شهر مذکور مدفون